تالیف استاد علامه
محمد علی مدرس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

جلد چهارم

کتابفروشی خیام

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

S. No. 2676
H.
17/5/62
L 2701

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تألیف استاد علامه
میرزا محمد علی مدرّس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللّقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد چهارم

چاپ دوم

حق طبع محفوظ است

تبریز - چاپخانهٔ شفق

B. K UNIVERSITY LIB.
Acc No. 157120
Date 28-2-79

SA 163

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ض»

(نقطه‌دار)

ضبابی / **ضبعی** – دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب اشیم ضبابی و **دویمی** لقب بشیر بن زید ، جعفر بن سلیمان ، عمرو بن ضبیعه و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

ضبی[1]

ضبی – **احمد بن ابراهیم**–ملقّب به‌کافی **اوحد** بعنوان همین لقب خواهد آمد.

ضبی – **محمد بن مفضل بن سلمة** – ذیلاً در ضمن شرح حال پدرش مفضل بن سلمة مذکور است.

ضبی – **مفضل بن سلمة بن عاصم** – بغدادی ضبی لغوی، مکنّی با بوطالب، از مشاهیر لغویّین محسوب و خطّی ملیح و خوبی هم داشت ، درفنون ادب و معانی قرآن تألیفات بسیاری دارد :

۱- آلة‌الکاتب ۲- الاشتقاق ۳- البارع در لغت **۴ و۵ و۶- جلاء‌الشبه والخط**

۱– **ضبی**– بفرمودهٔ تنقیح‌المقال (در شرح حال احمد بن حسین بن مفلس) با فتح و تشدید ، منسوب بکوه ضب نامی است که مسجد خیف در دامنهٔ آن واقع‌است ، یا منسوب بقبیلهٔ ضبه نامی است درعرب ، یا منسوب بدیه ضب نامی است از قراء تهامه در ساحل دریا نزدیکی راه شام . در اصطلاح رجالی لقب احمد بن حسین بن مفلس ، احمد بن محمد بن ابی‌نصر ، اسحق بن واصل ، عباس بن بکار و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان درآن‌علم است.

والقلم و خلق‌الانسان ۷- الزرع والنبات ۸- ضیاءالقلوب ۹- الطیف ۱۰- العود والملاهی ۱۱- غایةالارب فی‌معانی مایجری علی‌السن‌العامة من‌کلام‌العرب که با یازده رسالهٔ متفرقهٔ دیگر چاپ شده است **۱۲- الفاخر فی‌مایلحن فیه‌العامة** که در لیدن چاپ شده است **۱۳- مایحتاج الیه‌الکاتب ۱۴- المدخل الی‌علم‌النحو ۱۵- معانی‌القرآن ۱۶- المفاخر ۱۷- المقصوروالممدود.** صولی شطرنجی در سال دویست و نودم هجرت با وی ملاقات کرده است و سال وفاتش بدست نیامد. گویندکه مفضل با اسمعیل بن بلبل وزیر وقت ارتباطی داشته، وزیر راگفتندکه ابن‌الرومی مفضل‌را هجوگفته پس وزیر مواجب‌مقرّری ابن‌الرومی را قطع‌کرد و او نیز درحق مفضل این اشعار راگفت:

لو تلففت فی‌کساء الکسائی — و تفریت فروة الفراء
و تخللت بالخلیل واضحی — سیبویه لدیك رهن سباء
و تکونت من‌سواد ابی‌الاسـ — ـود شخصاً یکنی‌اباالسوداء
لابی‌الله ان یعدك اهل‌الـ — ـعلم الا من جملة الاغبیاء

محمد بن مفضل ضبی بغدادی پسر صاحب ترجمه نیز فقیه شافعی، مکنّی به **ابوالطیب**، از اکابر فقهای شافعیّه بود، از ابوالعباس بن سریج تفقّه نموده و ابوالعباس نیز بجهت کثرت هوش و ذکاوت‌او رغبت بسیاری درتعلیم وی داشت تادرمحرّم سیصد وهشتم هجرت در سنّ جوانی وفات یافت.

(ص ۳۴ ج۲کا)

ضبی **مفضل بن‌محمد-** مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوعبدالرحمن** ازمشاهیر ادبای‌کوفیّین میباشدکه در اشعار و سیر و اخبار و نحو و لغت بصیر بود و ازتألیفات او است:

۱- الاختیارات ۲- الالفاظ ۳- الامثال یا **امثال‌العرب** که دراستانبول وقاهره‌چاپ شده‌است **۴- العروض ۵- معانی‌الشعر ۶- المفضلیات** وآن از اقدم‌کتب‌ادبیّه ومجموعهٔ اشعار اکابر شعرای عرب و حاوی صد وبیست وهشت قصیده میباشدکه‌آنرا بامرابوجعفر منصور عباسی انتخاب وتدوین‌کرده ومصنّفات نامش داده وجزء اوّل‌آن درمصر وبیروت و لیبسیك چاپ و حسن سندوبی سالف‌الترجمة هم شرحش‌کرده است. وفات‌او در سال صد و هفتادم یا شصت و هشتم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۱۶۴ ج ۱۹جم و ۲۹۷۷ ج۴ س وغیره)

ضبیعی لقب بشار بن یسار، سفیان بن محمد و بعضی دیگر بوده وموکول بدان علم است .

ضحاك **احمدبن‌عمرو** - یا احمدبن محمدبن‌عمرو، **حافظ شیبانی ظاهری**، مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر محدّثین میباشد ، شانزده سال در اصفهان قضاوت نمود ، کتابهای او درفتنهٔ صاحب زنج دربصره بیغما رفت و تلف شد پس پنجاه هزار حدیث از حفظ خاطر اعاده نمود ، وی ظاهریّ المذهب بوده و بقیاس عمل نمیکرد وکتاب **الدیات** درفقه فرقهٔ ظاهریّه‌که در قاهره چاپ شده از او است و درسال دویست وهشتاد وهفت هجرت درگذشت. (ص۳۹۵ ج۲ نی و۱۲۲۰مط)

ضحاك **احنف** یا **ضحاك** **صخر** بن قیس و بعضی دیگر مصطلح رجال وموکول بدان علم میباشد و فقط شرح حال صخر بعنوان لقبش **احنف** نگارش یافته است .

ضریر **ضریس** **ضمری** دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب ابراهیم بن مسلم بن هلال و بعضی دیگر، **دویمی** هم بنوشتهٔ بعضی از علمای رجال لقب اصبغ بن عبدالملك ، **سیمی** نیز لقب بکر بن امیّه میباشد و شرح حال و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیّه است .

ضمیری[1]

ضمیری **حسین‌اصفهانی** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد .

ضمیری **محمد بن اسحق** - بعنوان **ضمیری** مذکور شد .

ضیاء کاشانی بعنوان ضیاءالدین محمدکاشانی خواهدآمد .

۱- **ضمیری** - منسوب است بضمیر بروزن «کمیل» دیهی است درغوطهٔ دمشق و بروزن «امیر» شهری‌است از ناحیهٔ شجر از اعمال عمان ولفظ ضمیری بنا برنوشتهٔ بعضی، لقب رجالی علی بن زیاد میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتب رجالیه است.

ضیاءالدین حلی - همان ضیاءالدین سید عبدالله مذکور ذیل است .

ضیاءالدین خجندی - الاصل ، شیرازی المسکن ، (ویا بالعکس) ، هراتی المدفن ، شاعری است فاضل که بوفور فضل و کمال معروف بوده وشرحی برمحصول **فخررازی** نوشته‌است. مدتی درخدمت ملک بیغوی سلجوقی بود ومدّاحی ویرا نموده وبا شمس‌الدین اوحدی مکاتبه و مراسله داشته و از اشعار او است :

گفتا بهای بوس من آمد هزار جان — آن‌هم زلطف‌او است که‌چندان بها نکرد

روز ندانم چه‌گونه شب‌کند آن‌کس — کز تو امید شب وصال ندارد

امروز کرم‌کن ای‌کرم را پر و بال — کز نیستیم شده است مردار حلال

فرداکه ز اخترم نکوگردد فال — گوهر زکف تو برنگیرم بسفال

درسال ششصد و دهم یا بیست و دویم هجرت درگذشت .

(ص۳۲۵ ج۱مع و ۲۹۸۱ ج۴س)

ضیاءالدین راوندی - در ذیل بعنوان ضیاءالدین فضل‌الله مذکور است .

ضیاءالدین سهروردی - عبدالقادر بعنوان ابوالنجیب خواهدآمد .

ضیاءالدین طبری
ضیاءالدین عاملی
یا
ضیاءالدین عبدالصمد
} اولی هرون بن حسن که بعنوان **طبری** خواهد آمد ، **دویمی** وسیمی هم برادر شیخ بهائی است که ضمن‌شرح‌حال‌پدرش شیخ‌حسین تحت‌عنوان **عزالدین** خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالقادر سهروردی - بعنوان **ابوالنجیب** خواهدآمد .

ضیاءالدین سید عبدالله - ضمن شرح حال برادرش سید عبدالمطّلب تحت عنوان عمیدی خواهدآمد .

ضیاءالدین عبدالملک بن‌عبدالله - بعنوان **امام‌الحرمین** نگارش یافته است .

ضیاءالدین عبیدالله بن سعد بن محمد بن عثمان- قزوینی ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و فقه واصول

وکلام و تفسیر و علوم عربیّه علاّمهٔ عصر و پیشوای اکابر وقت خود بود ، تمامی اوقات او حتی حال سواری و راه رفتن نیز در اشتغالات و افادات علمیّه مصروف میشد ، در همه‌گونه مساعدات مالی و مقامی طلاّب علوم دینیّه اهتمام بکار میبرد، بسیار متواضع و نیک‌نفس و اهل خیر بود واز نوشتن نام خود محض بجهت موافقت نام‌عبیدالله بن زیاد ملعون ، راضی نمیگردید . ریش او از نوادر و بطوری بلند بوده‌که بقدمهایش میرسید اینك موقع خواب درتوی‌کیسه‌اش میکرد و موقع سواری دوقسمت شده و بطرف راست و چپ میرفت و عوام مصر نیز هنگام دیدنش میگفتند: سبحان‌الخالق ، او نیز میگفته است‌که عوام مصر حقاً مؤمن هستند زیرا از صنعت بصانع استدلال مینمایند. عزّالدین ابن‌جماعة ، ملاسعد تفتازانی و بعضی از اکابر دیگر از تلامذهٔ وی هستند . طاهر بن حبیب بدو نوشت:

قل لرب‌العلی و من طلب‌العلم مجدا الی سبیل‌السواء
ان اردت‌الخلاص من‌ظلم‌الجهل فما تهتدی بغیرالضیاء

ضیاءالدین درپاسخ‌آن نوشت :

قل لمن یطلب الهدایة منی　　خلت لمع‌السراب برکة ماء
لیس عندی من‌الضیاء شعاع　　کیف یبغی‌الهدی من‌اسم‌الضیاء

وفات ضیاءالدین در سال هفتصد و هشتادم هجری واقع گردید . (ص۳۳۵ت)

ضیاءالدین **عراقی** - بعنوان آقاضیاء نگارش داده‌ایم .

ضیاءالدین **فضل‌الله بن علی بن عبیدالله** - حسنی‌راوندی‌کاشانی(چنانچه‌مشهور است) یا فضل‌الله بن علی بن‌حسن ، یا فضل‌الله بن علی بن‌هبةالله بن علی بن عبدالله (چنانچه درکلمات بعضی از ارباب تراجم است) کنیه‌اش **ابوالرضا** ، سیدی است جلیل عالم بلیغ فرید دهر و علاّمهٔ عصر، حاوی فضل موروثی و مکتسب ، جامع جلالت نسب و شرافت حسب . از اعاظم مشایخ اجازه میباشدکه شیخ محمد بن طوسی‌پدرخواجه‌نصیر وشیخ‌منتخب‌الدین (متوفی بسال۵۸۵ھ ق = **ثفه**) وابن‌شهر آشوب مازندرانی (متوفی بسال ۵۸۸ھ ق = **ثفح**) و بعضی از اکابر دیگر ازتلامذهٔ وی بوده

واز او روایت مینمایند و او نیز از تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ طوسی شیخ الطائفه است که بواسطهٔ او از شیخ الطائفه روایت کرده وگاهی بدو واسطه از او وازشیخ نجاشی روایت میکند چنانچه ازشیخ مفید وسیدمرتضی وسید رضی نیز بدو واسطهٔ دیگرروایت مینماید.
از تألیفات او است :

۱- **ادعیة السر** ۲- **الاربعون حدیثا** که درذیل بنام **سنة الاربعین** مذکور است ۳- **ترجمة العلوی للطب الرضوی** درشرح رسالهای موسوم به **رضویه** و مشهور به **طب الرضا ع** که آن حضرت بدرخواست مأمون عباسی در اصول حفظ الصحة مرقوم فرمودهاند ۴- **تفسیر الراوندی** که نامش **الکافی** است ۵- **حاشیهٔ غرر ودرر سیدمرتضی** ۶- **الحماسة** ۷- **سنة الاربعین فی سنة الاربعین** که شرح چهل حدیث است و درسال پانصد و چهلم هجرت تألیف شده است ۸- **شرح الرسالة الذهبیة** که بنام **ترجمه** مذکور شد ۹- **ضوءالشهاب فی شرح الشهاب** ۱۰- **قصص الانبیاء** ۱۱- **الکافی** که تفسیر قرآن مجید است ۱۲- **الموجز الکافی فی علم العروض والقوافی** ۱۳- **نظم العروض للقلب** (فی القلب خا) **المروض** ۱۴- **النوادر** واشهر ازهمه کتاب **ضوءالشهاب** مذکور است که کتاب شهاب نام قاضی قضاعی محمد بن سلامهٔ محدّث عامی آتی الترجمة را (که بین الخاصة نیز دارای اعتبار بوده و حاوی کلمات حقائق سمات حضرت رسالت ص است) شرح کرده ومجلسی نیز بسیارش ستوده وگوید در اثبات کثرت تبحّر او در لغت و ادب و فهم معانی اخبار، برهانی قاطع بوده و دارای فوائد بسیاری است که درهیچ کدام از کتب عامّه وخاصّه دسترس نمیباشد. سمعانی گوید که بکاشان رسیدم، بعزم زیارت سید ابوالرضا ضیاءالدین راوندی بخانهاش رفتم، درخانهٔ اوآیهٔ تطهیررا باگچ نوشته بودند، بعدازملاقات، بیشتر ازآنچه شنیده بودم دیدم، احادیث بسیاری ازخودش شنیده و نوشتم، چند قطعه از اشعار اورا نگاشتم وازجملهٔ اشعار او است که بخط خودش برای من نوشت:

هل لك یا مغرور من زاجر — **او حاجز عن جهلك الغامر**
امس تقضی وغد لم یجئی — **والیوم یمضی لمحة الباصر**
فذالك العمر کذا ینقضی — **ما اشبه الماضی بالغابر**

چنانچه از زمان اساتید و تلامذهٔ مذکور او استکشاف میشود از رجال اواسط قرن ششم هجرت بشمار میرود ، با طبرسی مفسّر، ابوالفتوح رازی ونظائر ایشان معاصر بود ودر سال پانصد و چهل و هشتم هجرت نیز (چنانچه ازکتاب درجات رفیعهٔ سیدعلی خان مدنی

نقل شده) در قید حیات بوده و لکن سال وفاتش بدست نیامد.

مخفی نماند که **ابوالمحاسن سید احمد** بن فضل‌الله ملقّب به **کمال‌الدین**، پسر سید ضیاءالدین، عالمی بوده فاضل و محمودالسیرة و قاضی کاشان. پسر دیگرش سید **ابوالحسن عزالدین علی بن‌فضل‌الله** نیز عالم‌فاضل‌فقیه‌ثقه وادیب‌شاعر و باشیخ منتخب‌الدین (متوفی بسال ۵۸۵ه‍ ق = ثفه) معاصر بود، تفسیری نیز تألیف داده که به **تفسیرعزالدین** معروف ومدرسه‌ای بی نظیر نیز در کاشان بنا نهاده‌است. سال‌وفات این دو برادر نیز بدست نیامد.

(ملل وص۵۱۴ت و ۱۹۰هب و۳۹۵ ج۲ نی و۳۲۴مس و۳۳۲ ج ۱۰عن ومتفرقات ذریعة)

ضیاءالدین **محمدکاشانی** - معروف به **ضیاء کاشانی** از شعرای علمای کاشان میباشد که دراصل از ری، نشأتش درکاشان، تخلّص شعری او **ضیا**، اصل لقبش **ضیاءالدین** بوده واز اشعار او است:

زاهد بخرابات بیاراست مترس | ترسی که دراین راه خطرهاست مترس
آن کس که ز ترس او نیائی بر ما | پنهان زتو در خرابه با ما است مترس

نیز از اشعار او است که هنگام درد چشمهایش گفته است:

از خلق زمانه پاکشیدن خوشتر | درگوشهٔ عزلت آرمیدن خوشتر
زنهار ضیا علاج چشمت نکنی | اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

درسال یك هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت.

(ص ۱۶۶ض و ۲۹۸۰ ج ۴ س و متفرقه)

ضیاءالدین **نصرالله بن ابی‌الکرم** - درباب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد.

ضیاءالدین **نورالله بن‌محمدشاه**- بن مبارزالدین مندها بن الحسین بن نجم‌الدین محمود حسینی مرعشی شوشتری، عالم عامل فاضل کامل متّقی، از اکابر علما و اولیای مقدّسین عهد شاه‌اسمعیل اوّل صفوی (۹۰۶-۹۳۰ه‍ ق) میباشد که در ریاضیّات نیز مهارتی بسزا داشته واز تألیفات او است:

شرح‌الزیج‌الجدید وکتابی درطب ومأة باب فی‌الاسطرلاب. وسال‌وفاتش بدست نیامد.

(باب نون ریاض‌العلما)

ضیاءالدین **هرون بن حسن بن علی** - بعنوان **طبری** خواهدآمد .

ضیاءالدین **یوسف بن یحیی بن حسین** - ملقّب به **ضیاءالدین** ، از افاضل علمای یمن ومؤلف کتاب نسمةالسحر فی من تشیع وشعر میباشدکه بسال یك هزار ویکصد وبیست و یکم هجرت درچهل وسه سالگی درصنعای یمن درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

ضیائی **میرزا جهانگیرخان** - بعنوان **ناظم‌الملك** خواهدآمد.

ضیائی **حاج سیدعلی** - بعنوان **سدهی** مذکور شد .

سپاس بیکران که حرف ض نقطه‌دار نیز بتوفیق الهی بپایان رسید و بحرف ط بی نقطه شروع میشود .

باب «ط»

(بی نقطه)

طائفی منسوب است بطائف وآن بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است در یك روزگی مکّه‌که خرما وانگور زیاد دارد وبمزارع وصحاری بسیاری مشتمل است . نام اصلی‌آن وج میباشد و طائف گفتن‌آن بجهت احاطهٔ دیوار بگرداگردآن است . بهرحال لفظ طائفی دراصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم طائفی، محمّد بن‌مسلم، یحیی‌بن‌سلیم وبعضی دیگربوده وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم شریف‌است.

طائی[1]

طائی **جعفر بن عثمان** - یا عفان یا غفار طائی ، مکنّی بابوعبدالله، از طراز اوّل شعرای‌اهل‌بیت رسالت‌ع میباشد، وقتی شرفیاب‌حضور مبارك حضرت صادق ع شد و مشمول الطاف‌آن‌حضرت‌گردید و چندی ازاشعار خود را که درمصیبت امام حسین‌ع گفته بوده فرو خواند،آن‌حضرت وحاضرین‌گریه‌کرده وفرمود یا جعفر، والله ملائکهٔ مقرّبین خداوندی دراینجا حاضر ، و این‌مرثیه را شنیده ومثل ما بلکه بیشتر از ماگریستند وخداوند عالم همین‌ساعت ، ترا بخشید و بهشت را بتو واجب گردانید . الحدیث، واز اشعار جعفر است :

الا یا عین فابکی الف عام   وزیدی ان قدرت علی‌المزید

۱- **طائی** - در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن ارقم ، احمد بن مبشر ، اسحق‌بن‌برید وجمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بدان‌علم است. درشرح‌حال ابان ازتنقیح‌المقال گوید‌که نسبت طائی ، بدیه طاء نامی است از مصر و یکی دیگر از غربیه و یا خود نسبت‌آن بقبیلهٔ طی میباشد ونام طی ، جلهم بوده (بروزن‌گندم یا بلبل) .

اذا ذکـر الحسین فـلا تملی   وجودی الدهر بالعبرات جودی

جعفر درحدود سال یکصد و پنجاهم هجرت وفات یافت.

(ص۵۸ ج۱۷ اعیان الشیعة وکتب رجالیه)

طائی — **حبیب بن اوس** - درباب کنی بعنوان **ابوتمام** خواهدآمد .

طائی — **خالد بن معدان** - طائی ، ازفضلای تابعین واز اهل صلاح ونجدت و دین بـود . در اوقاتی کـه عبدالله بن عباس از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع حکومت بصره را داشته خالد را رئیس لشگر نمـود و برای کمك معقل بن قیس (که بامر آن حضرت در اهواز با ناجی خارجیّ محاربه میکرده) باهواز فرستاد ودر نامه‌ای که بمعقل رقم کرده وخالد را بهمان اوصاف مذکور ستوده‌است. ابن شهراشوب درمناقب خود چهار بیت مشهور درمرثیهٔ حضرت حسین ع را بخالد نسبت داده‌که اوّل آنها این است :

جاؤوا برأسك یا ابن بنت محمد   مترمـلا بـدمائـه تـرمیـلا

ازاینجامعلوم‌می‌شودکه خالد بعدازوقعهٔ کربلا درقیدحیات بوده‌است وازبعض کلمات مجلسی استکشاف میگرددکه خالد درآن‌موقع‌درشام بوده‌وآن اشعاررانیز درآنجا انشانموده‌است.

(تنقیح المقال وکتب رجالیه)

طاحی — لقب رجالی محمد بن علی میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است.

طارمی — منسوب است بطارم وآن معرّب تارم بفتح **را** میباشدکـه بنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است مابین قزوین وگیلان که شهرمشهوری نداشته و بجبال و دیهات بسیاری مشتمل است . نیز شهری است‌کـوچك درآخر حدود فارس از سمت‌کرمان و شیخ جواد طارمی (که شرح حالش را بعنوان زنجانی نگارش دادیم) منسوب بناحیهٔ مذکور است .

طاش کبـری‌زاده یا **طاش کوپری‌زاده** — که‌گاهی حرف اوّل‌آن را با تای نقطه‌دارهم‌می‌نویسند عنوان مشهوری مولی **احمد بن مصطفی بن خلیل**، ملقّب به **عصام‌الدین** و مکنّی به **ابوالخیر** از اعـاظم علمای عثمانیّه میباشدکـه در اکثر علوم

متداوله خصوصاً درعلم معانی وکلام مشهور بین الانام بود ، بواسطهٔ تألیفات نافعهٔ بسیاری که دارد شهرت بی نهایت یافت ، مدتی درحلب وآنکارا و بروسه و ادرنه قضاوت نمود، عاقبت نابیناگردید و درآن حال ، وسائل معاش کافی از طرف دولت برای او مقرّر شد بهمین جهت علاوه برتصفیه و اصلاح تألیفات قدیمه بتألیفات دیگر نیز موفق آمد :

۱- **آداب البحث والمناظرة** که بارها باچندین کتاب دیگرچاپ شده است ۲- **الاستیفاء لمباحث الاستثناء** ۳- **الجامع** در منطق ۴- **حاشیة التجرید للشریف** ۵- **حاشیة الکشاف** ۶- **شرح آداب البحث** مذکور که دراستانبول چاپ شده است ۷- **شرح دیباجة الطوالع** ۸- **شرح دیباجة الهدایة** ۹- **شرح العوامل المأة للشیخ عبدالقاهر الجرجانی** ۱۰- **شرح الفوائد الغیاثیة من علمی المعانی والبیان** که کتاب فوائد مذکور عضدالدین ایجی را شرح کرده ودراستانبول چاپ شده است ۱۱- **شرح مفتاح العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم آن را شرح کرده است ۱۲- **الشفاء لادواء الوباء** ۱۳- **الشائق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة** ۱۴- **الشهود العینی فی تحقیق مباحث الوجود الذهنی** ۱۵- **اللواء المرفوع فی حل مباحث الموضوع** ۱۶- **المختصر** در نحو ۱۷- **مسالك الخلاص فی مهالك الخواص** ۱۸- **المعالم** در کلام ۱۹- **مفتاح السعادة ومصباح السیادة** دراقسام و انواع علوم وموضوعات آنها ومصنّفات مشهوره درهریك از آنها که درحیدرآباد دکن چاپ شده است وغیر اینها . اشهر از همه کتاب **شقائق** مذکور است که در مصر در حاشیهٔ وفیات الاعیان ابن خلّکان چاپ شده وشرح حال یکصد وپنجاه تن ازمشایخ وعرفا و سیصد و هفتاد ویك تن از علمای دولت عثمانیّه را از سال ششصد ونود و نهم هجرت (که تاریخ تأسیس آن دولت است) تا زمان خود که عهد سلطان سلیمان خان قانونی (دهمین سلاطین عثمانیّه ۹۲۶-۹۷۴ه ق) است حاوی میباشد .

صاحب ترجمه بسال نهصد و شصت و هشتم هجرت در شصت و هفت سالگی در استانبول وفات یافت و درجوار مقبرهٔ سید ولایت از محلّهٔ عاشق پاشا مدفون گردید .

طاش کوپری بنوشتهٔ قاموس الاعلام قصبه‌ایست درچهل وچهار کیلومتری سمت شرقی ولایت قسطمونی از بلاد عثمانیّه وگویا صاحب ترجمه را طاش کوپری زاده گفتن بجهت ولادت او ویا بسبب نشو و نما یافتن او درآن قصبه بوده است .

(ص ۴۰ ج ۵ فع و ۲۹۸۵ ج ۴ س و ۱۲۲۱ مط)

طاطری[1]

طاطری **علی بن حسن بن محمد** - طائی طاطری، فقیه محدّث واقفی کوفی، مکنّی به **ابوالحسن**، از وجوه و اعیان و مشایخ واقفیّه، استاد حسن بن محمد بن سماعهٔ صیرفی حضرمی، درمذهب خود شدیدالعناد وکثیرالتعصّب واز اصحاب حضرت امام موسی کاظم ع بوده است. درفقه و تأیید و نصرت مذهب خود کتابها تألیف داده و بقول نجاشی و علّامه، درنقل حدیث محل وثوق بلکه موافق آنچه از عدهٔ شیخ نقل شده روایات تمامی طاطریون معمول بفرقهٔ محقّهٔ امامیّه بوده است. باری علی بن حسن طاطری در سال دویست و شصت و سوم هجرت درگذشته و طاطری گفتن او نیز بجهت آن بوده که البسهٔ طاطریه می‌فروخته است.

(کتب رجالیه و ۲۹۲هب)

طاقی **محمد بن علی بن نعمان** - بعنوان **مؤمن الطاق** خواهد بود.

طاقی **محمد بن عمر بن محمد بن حمید** - بزّاز، معروف به **ابن بهته** (که جدّش محمد را بهته میگفته‌اند) از اهل باب الطاق بغداد و از مشاهیر محدّثین بود، از جمع کثیری استماع حدیث نموده و جمعی از وی روایت کرده‌اند. احمد بن محمد بن عتیقی گوید که حال محمد بن عمر را از ابوبکر برقانی پرسیدم گفت بی‌عیب بوده و لکن درمذهب او چیزی هست وگویند که طالبی است، احمد

۱- **طاطری** - در تنقیح المقال گوید: نسبت آن ببیع و فروش ثیات و البسهٔ طاطریه میباشد که منسوب بطاطری است. در مراصد گوید: طاطری دیهی است و نمی‌دانم که درکجا است. نیز درتنقیح از بعضی نقل کرده است که درمصر و دمشق فروشندهٔ کرباس و لباس سفید را طاطری گویند و درجایی دیدم که طاطر شهری است درساحل دریا و درآنجا لباسهائی بافند که بجهت انتساب آن بطاطریه موسوم میباشند. بهرحال لفظ طاطری در اصطلاح رجالی، لقب سعد بن محمد، علی بن حسن، محمد بن خلف، محمد طاطری، یوسف بن ابراهیم وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و درصورت اطلاق ونبودن قرینه راجع به **علی بن حسن** مذکور است که بشرح حال اجمالی وی می‌پردازیم.

پرسید یعنی شیعی است گفت بلی و احمد گوید که محمد بن عمر ثقه است و در رجب سیصد و هفتاد وچهارم هجرت درگذشت. (ص ۳۴ ج ۳ تاریخ بغداد)

طالب آملی در ذیل بعنوان **طالب مازندرانی** مذکور است.

طالب اوف **عبدالرحیم بن ابوطالب** - بن علی‌مراد نجار تبریزی ، معروف به **طالب‌اوف**، در اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت از مشاهیر

عکس آقای عبدالرحیم طالب‌اوف -۱

قفقازیّهٔ روس بود ، ولادتش بسال هزار و دویست و هفتاد و دویم هجری قمری در تبریز واقع شد ، عمر او در تمرخان شوره از بلاد قفقازیّه صرف و هم در سال هزار وسیصدو بیست وهشت هجری قمری در آنجا درگذشت . در مشروطیّت ایران اهتمام تمام داشته و **ترجمهٔ پندنامهٔ امپراطور روم، ترجمهٔ فیزیک مختصر، ترجمهٔ هیئت جدید فلاماریون مختصر، سفینهٔ طالبی، کتاب احمد مسائل الحیات ، مسالك المحسنین ، نخبهٔ سپهری** از آثار قلمی او میباشد و در بعضی از آنها جملاتی دیده میشود که بحسب ظاهر مخالف مقرّرات مطاعهٔ اسلامیّه میباشند وتحقیق آنها خارج از وضع کتاب است . (اطلاعات متفرقه)

طالب جاجرمی بعنوان جاجرمی طالب نگارش یافته است.

طالب شیرازی **عبدالله خان پسر احمدخان**- از شعرای اوائل قرن چهاردهم هجرت میباشد واز او است :

مصوّر آمد و چشم ترا بناز کشید — چو شام هجر تو زلف ترا دراز کشید
بحیرتم که چرا بعد مرگ زنده نشد — اگر جنازهٔ محمود را ایاز کشید

درسال هزار و سیصد و ششم هجرت وفات و دربیرون درب حافظیّه مدفون شد.

(ص ۵۶۲ عم)

طالب کلیم بعنوان **کلیم کاشانی** خواهدآمد .

طالب مازندرانی شاعری است ایرانی از اهل آمل مازندران که بهندوستان رفته و مورد عنایات اکبرشاه وجهانگیر شاه شد، بمنصب ملك الشعرائی مفتخر گردید ، **دیوانی مشتمل برچهارده هزار بیت** داده و از او است .

هر سنگ که برسینه زدم نقش تو بگرفت — آن هم صنمی بهر پرستیدن من شد

طالب بسال هزار و سی و پنجم قمری هجرت درکشمیر درگذشت.

(ص ۲۹۸۸ ج ۴ س)

طالقانی[1]

طالقانی **احمد بن اسمعیل** - درباب کنی بعنوان **ابوالخیر** خواهدآمد .

طالقانی **اسمعیل بن عباد** - درباب کنی بعنوان **ابن عباد** خواهدآمد.

۱ـ **طالقانی** - منسوب است بطالقان (بفتح لام) وآن نام دوموضع است: یکی بلده ایست در خراسان مابین بلخ و مروکه بنوشتهٔ بعضی ، اکبر بلاد خراسان است و دیگری شهری و ناحیه ایست مابین قزوین و ابهر که بچندین قریه مشتمل میباشد وهمین طالقان است که دراخبار امام قائم منتظر، عجل الله فرجه مذکور و جمعی از مردمان آن از انصارآن بزرگوار خواهند شد و دراینجا بعضی ازمعروفین بهمین نسبت طالقانی را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن حمزة ، اسماعیل بن عباد ، حیدر بن شعیب، محمد بن ابراهیم بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طالقانی **ملا نظرعلی** - عالم عامل، فقیه کامل، حکیم متکلّم اصولی محقّق مدقّق، عابد زاهد واعظ، حافظ قرآن، مقیم تهران، مایهٔ فخر اسلامیان، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت، بنابرآنچه از کلمات خودش استظهار شده از تلامذهٔ صاحب جواهر شیخ مرتضی انصاری میباشد و هریك از تألیفات متنوعهٔ عربی و پارسی او دراثبات تبحّر و دقّت نظر وی برهانی قاطع میباشد:

۱- **اجتماع الامر والنهی** ۲- **اشتراط الحس فی قبول الشهادة** ۳- **حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری** ۴- **حجیة الخبر الواحد** ۵- **رساله‌ای در فنا** ۶- **کاشف الاسرار** که تا حال دو مرتبه در تهران چاپ شده و محل استفادهٔ عوام و خواص است ۷- **مناط الاحکام** که با چند فقرهٔ دیگر از تألیفات مذکوره در تهران چاپ شده است. صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع برحمت ایزدی نایل آمد و نسبت او بطالقان خراسان است نه قزوین.

(ص۱۱۱ج۱عه و۲۶۹ ج۱ذریعة)

طامة الکبری **احمد بن عمر** - بعنوان **نجم الدین الکبری** خواهد آمد.

طاوس لقب سیدمحمد بن اسحق، جدّ عالی بنی طاوس چنانچه در باب کنی تحت عنوان ابن طاوس احمد بن موسی نگارش خواهد یافت.

طاوس آل طاوس بعنوان **ابن طاوس** علی بن موسی در باب کنی خواهد آمد.

طاوس ابن کیسان ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور است.

طاوس الحرمین **اقبال** - نامی است غلام حبشی، کنیه‌اش **ابوالخیر**، لقبش **طاوس الحرمین**، نامش **اقبال** که بسیار زاهد و متّقی بود. چون خواجه و مالکش ورع و طاعت و زهد و ریاضت اورا مشاهده نمود اصرار میکرد که چیزی از وی درخواست نماید لکن اقبال هم امتناع داشته و اصلاً چیزی از وی نمیخواست عاقبت بعد از الحاح بسیار گفت اگر میخواهی، مرا خالصاً لوجه‌الله آزاد کن. خواجه گفت که سالها است ترا آزاد کرده‌ام و درحقیقت تو خواجه بوده ومن بندهٔ تو هستم،

پس اقبال خواجهٔ خود را وداع کرد و در بغداد بخدمت یکی از مشایخ رسید و ازطرف او بلقب طاوس الحرمین ملقّب شد و بامر او بحجاز رفت ، شصت سال در مکّه و مدینه مجاورت گزید ، در تمامی عمر خود چیزی از کسی نخواست تا بسال سیصد وهشتاد وسوم یا چهارم هجری قمری درگذشت . بنا براوّل ، جملهٔ : **مقبول جهان اقبال بود** = ۳۸۳ وبنا بردوّیمی، یکی ازدو جملهٔ : **میر اقبال** = ۳۸۴ و**طاوس حرمین** = ۳۸۴ مادّهٔ تاریخ وفات او است . (ص ۲۱۰ ج ۲ خه)

طاوس الحرمین **علی بن احمد بن محمد** - بعنوان **طرسوسی** خواهد آمد .

طاوس **ذکوان بن کیسان** - در ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکور خواهد شد .

طاوس الفقرا **شیخ ابو نصر سراج** - از اکابر مشایخ عرفای اواخر قرن سیم هجری طوس میباشد که علوم شریعت وفنون طریقت و اصول حقیقت را جامع ، بالخصوص درمعاملات و ریاضیّات بارع ومرشد بسیاری از ارباب طریقت بود. درمراحل عرفانی ، نسبت ، بسرّی سقطی و سهل تستری داشته وصحبت ایشان و جمعی دیگر از مشایخ را دریافته بود . بالجملة مقامات عالیه‌اش در میان این طبقه مسلّم ، کرامات بسیاری بدو منسوب ، بنوشتهٔ تذکرة الاولیاء یگانهٔ مطلق وپیر برحق بوده و در حال حیات خودگفته بوده است جنازه‌ای که از پیش قبر من بگذرد مقرون برحمت و مغفرت خواهد بود اینك عادتشان بدان جاری شده که مردگان خودشان را ازپیش قبر او میبرند و اندکی توقف می‌کنند پس ازآن نقل بمدفن می‌نمایند . از تألیفات او است : **۱- اثبات نبوت وخلافت ۲- اسرار مکتومه ۳- تطبیق شریعت وطریقت ۴- لمع در طریقت** . وی در حدود سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۱۷ ج ۳ مه و ۲۰۰ ج ۴ فع)

طاوس الفقیه یا **طاوس یمانی** — همان طاوس بن کیسان است که در ذیل ضمن طاوسی ابوالفضل مذکور است.

Kashmir University Library
Acc. No. 157130

طاوسی

ابوالفضل عراقی بن محمد - بن عراقی قزوینی، ملقّب به **رکن الدین**، معروف به **طاوسی** ، از اکابر علمای علم خلاف بلکه از ائمهٔ آن فنّ بود ، درجدل و مناظره دستی توانا داشت و مرجع استفادهٔ جمعی ازافاضل بود. سه کتاب مبسوط و متوسط و مختصر درآن علم تألیف داد و در چهارم جمادی الاخرهٔ ششصد تمام قمری هجرت درگذشت . ابن خلّکان گوید از جمعی از اهل بلادش مسموع گردید که در قزوین گروهی است معروف بهمین نسبت طاوسی که بزعم خودشان از نسل طاوس بن کیسان تابعی میباشند و محتمل است کـه ابوالفضل عراقی نیز ازآن گروه باشد . امّا **طاوس بن کیسان** مذکورکـه خولانی یمانی مهرانی وکنیه‌اش **ابوعبدالرحمن** بوده وگاهی **طاوس الفقیه** نیز گویند از اولاد فرس واز اهل یمن، از اکابر و اعلام تابعین، بسیار عابد و زاهد ، فقیهی است جلیل القدر ، درتفسیر داناترین مردم . چهل مرتبه حج کرد، چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز خفتن خواند ، از ابن عباس و ابوهریره استماع حدیث نمود ودرهفتم ذی الحجهٔ سال یکصد وپنجم یا چهارم یا ششم هجرت درمکّه وفات یافت، هشّام بن عبدالملك برجنازه‌اش نمازخواند و ازکثرت‌ازدحام بیرون‌آوردن‌جنازه ممکن نبود تاآنکه ابراهیم بن هشّام مخزومی امیر مکّه پاسبانها معیّن نمود و اینکه قبری را در بعلبك بطاوس نسبت دهند اشتباه است وبنا برمشهور طاوس نام‌اصلی وی میباشد. از ابوالفرج ابن‌الجوزی نقل شده‌که نام اصلی او **ذکوان** بوده و طاوس لقبش میباشد .

در معارف ابن‌قتیبـه بتشیّع طاوس یمانی تصریح شده و در روضات‌الجنّات نیز اورا در عداد فقهای شیعه شمرده و نیز از او نقل‌کرده است‌که‌گوید: شبی‌نزدحجرالاسود بودم درآن موقع حضرت علی بن‌الحسین ع وارد شد و اندیشیدم‌که مردی از اهل بیت رسالت است و باید دعای اورا بشنوم پس شنیدم‌که در اثنای دعا میگفت: **عبدك بفنائك سائلك بفنائك مسکینك بفنائك** . طاوس‌گوید پس هروقتیکه این دعا را خوانـدم فرج و گشایشی‌دیدم. درروایت دیگراینکه طاوس بعضی‌ازائمه ع را شنیدکه درسجده میگفته ویا امرکردکه درسجده بدین روش خدارا بخوانند: **الهی عبیدك بفنائك مسکینك بفنائك**

سائلك بفنائك فقيرك بفنائك . در روضات بعداز نقل این جمله گوید که این اذکار برای اجابت دعا مجرّب است . نیز طاوس گوید که با جمعی از عبّاد و زهّاد برای طلب باران دعا و تضرّع کردیم لکن اثری نمیدیدیم تاآنکه حضرت علی بن‌الحسین ع تشریف‌آورد پس‌از استحضار از دعا و تضرّع و ندیدن اثر فرمودندآیا بهمین حال‌که دارید از خدا سؤال میکنید ؟ عرض‌کردیم پس چطور باید سؤال‌کنیم ؟ آن‌حضرت رو بخاك گذاشته و شروع بگریه‌کرد وگفت: **اسئلك اللهم بحبی لك او بحبك ایای ان تنزل علینا الغیث** . سر از سجده بر نداشته باران‌آمد .

نیز طاوس‌گوید : در زیر ناودان از مسجدالحرام مردی را دیدم‌که مشغول دعا وگریه و زاری است پس بعداز اتمام نماز ، نزد وی رفته و دیدم‌که علی بن‌الحسین ع است‌گفتم یاابن‌رسول‌الله ترا بدین‌حال دیدم وحال‌آنکه بجهت سه چیز اصلاً خوفی برای تو نیست: فرزند رسول‌خدا بودن، شفاعت‌آن‌حضرت و رحمت‌خدا، فرمود یاطاوس اماّاوّلی سبب‌امن وامان نمیشودخداوندعالم فرموده‌است: **فَلَاۤ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلَایَتَسَاۤئَلُونَ.** همچنین شفاعت‌جدّم‌تأمین نمی‌کند خداوندعالم‌فرموده‌است: **وَلَایَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضیٰ.** همچنین‌است رحمت‌خداکه‌فرموده‌است: **اِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ.** ومن‌نمیدانم که محسن هستم یانه . نیز طاوس‌گوید مردی را دیدم‌که دست در استار کعبه‌کرده و این ابیات را می‌خواند :

اَلَا اَیُّهَا الْمَأْمُولُ فِی کُلِّ حَاجَتِی ‌ ‌ ‌ شَکَوْتُ اِلَیْكَ الضُّرَّ فَاسْمَعْ شِکَایَتِی

تاآخر ، که دردیوان‌المعصومین نقل‌کرده‌ایم. ازاحیاءالعلوم نقل‌است‌که هشّام‌بن‌عبدالملك در ایّام خلافت، حجّ‌کرد و احضار یکی‌از اصحاب را امر دادگفتند طبقهٔ اصحاب‌تماماً منقرض شده‌اند وکسی از ایشان در قید حیات نمیباشد ،گفت یکی از تابعین را حاضر کنند پس طاوس یمانی را حاضرکردند ، طاوس‌کفش خود را در روی فرش خود هشّام، بیرون‌کرد والسّلام علیك‌گفت‌بدون‌اینکه‌کنیهٔ اورا مذکورداردکه معمولاً ادب واحترام مرسوم بود ، بامیرالمؤمنین نیز مخاطبش نداشت، پیش‌او نشسته واز وی تفقّدحال‌نمود

گفت : كَيْفَ اَنْتَ يٰاهُشام . غضب برهشام مستولی شد وگفت چه‌چیز باین کارت وا داشت؟ طاوس گفت مگر چکاری کردم ؟ هشام دیگر در غضب شد و گفت : کفش برروی فرش من بیرون کردی ، امیرالمؤمنین نگفتی ،کنیه‌ام را بزبان نیاوردی ، بزمین نشسته و احوال پرسم شدی که خارج از وظیفهٔ رعیّت است . طاوس گفت : اما کفش ، روزی پنج مرتبه درپیش خدا بیرونش میکنم و اصلاً برغضب نمی‌آید ، امیرالمؤمنین گفتن را هم بجهت دروغ بودن خوش نداشتم زیراکه اکثر مؤمنین از امارت‌تو راضی نیستند ، اما اسم گفتن وکنیه نگفتن هم بجهت آن بوده‌که خداوند عالم درقرآن مجید بعضی‌از دشمنان‌خودرا باکنیه مذکور داشته مثل ابولهب و بالعکس دوستان خود را با اسامیشان ذکرکرده مثل داود و یحیی و عیسی و موسی ، اما نشستن و بپا نایستادن بجهت‌آن است‌که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شنیده‌ام‌که فرمود اگر خواهی اهل جهنّم را ببینی مردی را نگاه‌کن‌که خودش نشسته و دیگران در اطراف‌او بپا ایستاده باشند . هشام متأثرشد و خواستار موعظه‌گردید ، طاوس گفت : نیز ازآن‌حضرت شنیده‌ام‌که در جهنّم مارهائی مثل تلها و عقربهائی ماننده‌ٔ قاطرها باشد ، امیر و حاکمی را می‌گزندکه نسبت برعیّت خود بعدالت رفتار نکند . تشیّع طاوس، موافق‌آنچه از ابن‌قتیبه و روضات‌الجنّات‌نقل کردیم ازمکالمات‌او با هشام و همچنین حضرت علی ع را مکرّراً باعبارات‌امیرالمؤمنین ذکرکردن (که خلاف سلیقهٔ معمولی عامّه است) و نیز از دیگر قضایای مذکورهٔ واقعه مابین‌او و حضرت سجّاد ع ظاهر و موالات او با خانوادهٔ رسالت بلکه‌تعصّب واستقامت و رسوخ او درشرعیّات واضح می‌گردد . لکن در تنقیح‌المقال ، بعضی از اخبار منافی موالات و تشیّع اورا نیز نقل‌کرده وگویدکه درکتب رجالیّه چیزی‌ازمدح وقدح‌طاوس ذکر نشده و ازتتبع اخبارش استظهار میشودکه از عبّاد و زهّاد عامّه بوده، درمکّه با عبادت مجاورت‌گزیده ، عدو و دشمن اهل‌بیت هم نبوده است . در پایان‌کلامش گوید بعید نیست‌که اخبار و روایات او از قبیل اخبار موثّقه باشد . بالجملة بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد.

(تنقیح‌المقال و ۳۹۹ ج۲نی و ۳۳۶ت و ۲۵۳ و ۳۴۴ ج ۱کا وغیره)

طاوسی **علی بن موسی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌طاوسی** خواهد آمد.

طاهرانجدانی بعنوان **شاه طاهر** انجدانی نگارش یافته است.

طاهرجزری **شداد بن ابراهیم بن حسن**- مکنّی بابوالنجیب، ملقّب بطاهر جزری، از شعرای عضدالدولهٔ دیلمی میباشد، وزیر مهلبی را مدیحه گفته و در سال چهارصد و یکم هجری قمری وفات یافته و از او است که در ذمّ صوفیّه گفته است:

ایا جیل التصوف شر جیل **لقد جئتم بامر مستحیل**
افی القرآن قال لکم الهی **کلوامثل البهائم وارقصوالی**

(ص ۲۷۰ ج ۱۱ جم)

طاهرزاده **میرزا علی‌اکبر** - طاهرزاده، متخلّص بصابر، از مشاهیر شعرای قفقازیّهٔ روس دراوائل قرن حاضرچهاردهم قمری هجرت‌میباشد که مذهب شیعی داشت، ولادتش در دهم ذی‌الحجهٔ هزار و دویست و هفتاد و هشت در شماخی‌که قصبهٔ بلاد شیروان روسیّه است واقع‌شد، دربیست وهشتم رجب هزار وسیصد و بیست و نهم هجرت قمری وفات یافت. شرح حال اجمالی او موافق آنچه در اوّل‌کتاب هوپ‌هوپ‌نامهٔ خود او نگارش یافته بدین روش است‌که درهشت سالگی بمکتب رفته و بنوشتن درسهای خود حریص بود لکن از طرف معلّم خود بعوض تحسین، مورد تأدیب شد و دراین باب بزبان ترکی‌کودکانه‌گوید:

دوتدوم اوروجی ایرمضاندا **قالدی ایکی‌گوزلریم قازاندا**
ملامدا، دوگور یازی یازاندا

در دوازده سالگی بمکتب حاج سید عظیم رفت، بفاصلهٔ دوسال‌که اندکی از فارسی و ترکی‌را خواند واصول‌کتابت‌را فراگرفت دیگر پدرش بخواندن وی راضی‌نشد و بهمراهی خود بتجارتخانه‌اش می‌برده لکن‌صابردرآن‌حال نیزدراثرشوق‌فطری‌که داشته بخواندن و نوشتن حریص‌تر بود تا بتجارت، بهمین جهت پدرش ملامتش‌کرده وکتاب شعرش را پاره‌نمود اینك او نیز فرار ازمولد خود شماخی‌را تصمیم داده واین‌قصیده را انشا نمود:

من خلیل‌الله عصرم پدرم چون آذر **سفر از بابل شیروان کنم انشاءالله**
گرچه‌او دفتر اشعار مرا پاره‌نمود **وصله باطبع درافشان کنم انشاءالله**

سپس بهمراهی قافلهٔ خراسان عازم آن‌سامان بودکه پدرش بعداز اطّلاع ، ازاثنای راهش برگردانید پس‌ازآن بوسیلهٔ نوحه‌هائی‌که درمصیبت حضرت سیدالشهداء ع سروده حایز محبوبیّت پدر و اهالی گردید. وقتی بهمراهی استادخود حاج سیّدعظیم بدیدارمسافری رفته بود ،آن مسافر، از ده دانه لیموکه همراهش بوده دو دانه بسیّد ویکی هم بصابر داد، سیّد خواستار شعری دراین موضوع گردید صابر این بیت را انشا نمود :

خمس شرابی سیده ساقی ویروب دیدی **صابر فقیردور یترآنجاق زکاة اونا**

صابر بسال هزار و سیصد و یکم هجرت درحدود بیست و سه سالگی بزیارت حضرت رضا ع عازم شد ، مدتی درخراسان و سبزوار و تربت حیدریّه و بلاد ترکستان سیاحت کرد ، اخیراً بمولدخود شماخی برگشت و زیارت‌کربلای معلّی را تصمیم داد ودرحین ورود بهمدان این شعر را انشا نمود:

همدانــدا قوناغمدان خبرآلدیم کای‌شیخ **هانسی‌مخلوق‌سیزون‌شهرده بی‌شك‌چوخدور**
دیدی‌آز ایسه‌ده بـوشهرده سایر مخلـوق **لیك دباغ ایله صباغ ایلـه ایشك چوخدور**

صابر، درمدیحه‌گوئی دروغ اکابر صرف اوقات‌ننموده و درجواب اشخاصی‌که بعدم‌قدرت او دراین باب طعن میکرده‌اند میگفته است اگرچه درمدیحه‌گوئی دروغ بطمع پول ، مقتدر نیستم لکن درهجو صادق بسیار مقتدر هستم و این شعر را انشا نمود:

شعر بیرگوهر یك دانهٔ ذی‌قیمتـدور **سالمارام وصف دروغیلـه اونی قیمتدن**
دییرم‌هجو،سوزوم‌دوغری،کلامیم‌شیرین **اهل‌ذوقه ویررم نشأه بوخوش شربتدن**

صابردرهرموضوعی‌که‌موافق‌ذوقش‌دیدی‌غزل‌وقطعه‌ومرثیه‌گفتی‌تاآنکه**روزنامهٔ‌ملانصرالدین** راکه درتفلیس انتشار یافت بهترین وسیلهٔ نشر افکارخود دید و اوّلین‌شعری‌که درشمارهٔ چهارم‌آن روزنامه منتشر ساخته این‌هجو ملیح‌او است‌که بامضای **هوپ‌هوپ** نوشته‌است:

سس‌سالما یاتانلارآییلار قوی‌هله‌یاتسون **یاتمشلاری راضی دگلم‌کیمسه اویاتسون**
تك‌تك‌آییلان‌وارسه‌ده‌حق‌دادیمه‌چاتسون **من‌سالم‌اولوم،جمله‌جهان باتسادا باتسون**
ملت‌نیجه‌تاراج‌اولور‌اولسون‌نه‌ایشیم‌وار **دشمن‌لره‌محتاج‌اولوراولسون‌نه‌ایشیم‌وار**

تاآخر. اشعار او نوعاً طرفداری رنجبران و فقرا ، مشتمل برانتقادات ادبی و اجتماعی

و تمدن ایرانی و مشعر برمسامحهٔ اولیای امور است . **دیوان اشعار** او که بزبان ترکی قفقازی و مشهور به **هوپ‌هوپ‌نامه** است درسال ۱۹۱۴م دربادکوبه چاپ شد و چند سال پیش درتبریز نیز بطبع رسید و بسیار مشهور است . درحقیقت‌گوئی خودگوید :

شاعرم چونکه وظیفم بودور اشعار یازیم — گوردوگوم نیك و بدی ایله‌یم اظهار یازیم
گونی پارلاخ‌گونشی آغ‌گیجه‌نی تار یازیم — کجی‌کج اگرینی اگری دوزی هموار یازیم
نیه بس بیله برلدیرسن آقاری‌گوزووی — یوخسا بوآینه‌ده اگری‌گورورسن اوزووی

در انتقاد ازدواج نامتناسب بین مرد باسواد و زن بی‌سواد‌گوید :

چاتلیور خان‌باجی غمدن اوره‌کیم — قاووشوب لاپ‌آجیقیمدان‌کوره‌کیم
نولا بیرایوده قویایدوز قره‌باش — ویرمییدوز منی بو ابلهـه کاش
منکه دامنان باجادان باخمازدیم — سوکیمی هرطرفه آخماز ایـدیم
هرزه هرزه دانشوب گولمه‌زدیم — ار ، نه شی اولدوغونی بیلمزدیم
اوتوروب آج کومه‌سینده آتامین — بیش دوشین حاضر ایدردیم‌آنامین
بیتلیوردوم نه‌نه‌مین باش یاخاسین — یامایاردوم باباموِن‌چول چوخاسین
تیز دوروب صبح ساغاردیم اینکی — خان صنمـدن دیلمزدیم کـومگی
نه ایلیوردوم بزه‌گی یا دوزه‌گی — داما دیواره یاخـاردیم تـزه‌گی
آتام علاف بابام دولگر ایدی — قارداشیم جولفا عمیم کارگر ایدی
خان‌بی‌بیم فالچی‌ننم باغ‌توخویان — بیزده حاشا یوخودی بیراوخویان
ایویمزده واریدی هرنـه دیسن — قـاتیخ آیرانیله قـایماق نه یسن
نه بیلوردوخ نه زهیرماردی‌کتاب — بیزاولان‌ایوده‌هاچان‌واریدی‌کتاب
بوسبوتون‌گل‌کیمی انسانـلاردیق — نـه معلم ونـه درس آنلاردیق
دفترین آندرا قـالمش سوزینی — ایشیدوب‌گورممش ایدیك یوزینی
بویله بیر تربیه‌لی ایـوده مدام — بسله دوز من‌کیمی بیر سرو خرام
وای اوگوندن‌که منی‌آد ایلدوز — ایله بیلدوزده‌ گی دلشاد ایلدوز
منده ساندیم‌که دونوپ بختـوره — گیـدورم بیرنفر انسانـه اره
نه بیلوم بیله‌ده انسان واریمیش — شکل انساندادا حیوان واریمیش
اراوخورموش‌دایازارمیش‌داآتام؟! — ار دگل مهلك آزارمش‌ده آتام
ار دگل شاعریمیش خانه خراب — فکری‌یازماخ اوخوماخ شغلی‌کتاب
سالدوز آخرده یامان حاله منی — اره ویـردوزده بوقفالـه منی
گاه یازورگاه اوخویورگاه‌داشیر — گونده بیرهرزه کتابنان تانشیر
گاه‌گیدور فکره برلدیر گوزونی — محو اولور ایله‌گی‌بیلمیر اوزونی

صبح اولنجا گیجه‌لر دارغا کیمی
یاتمیور قیرقیر ایلـور قارقا کیمی
گاه‌دا بیر یاتسادا وقتنده اگـر
چکمیور یوخلادیقی بیر او قدر
غفلتاً بیرده گورورسن که دورور
یاندیروب لامپانی چپلاق اوتورور
باشلیور یاتـدیقی یرده تزه‌دن
اوخویوب یازماقا یـرده تزه‌دن
بیله اوت اولماز آتام بیله الو
اوت دگل یانقی دگل لودی بولو
گاه گورورسن که میز اوسته یخیلور
باخیرام حالینه قلبیم سیخیلور
بیر قارانداش بیرایکی پاره کاغاذ
اوقدر چکمیر اولور قاره کاغاذ
خیرینی شرینی قانمیر بوکیشی
یورولوب بیرجه اوسانمیر بوکیشی
بیزیم ایوده باخاسان هرطرفـه
طاقچه یـه بوقچه یـه یاکیم ارفه
گوره‌جك سن بوتون اشکافدا کاغاذ
کاسه‌دا نیمچه‌ده بوشقابـدا کاغاذ
یغیلوب داغ کیمی هریاندا کتاب
ایـوده دهلیزده هریانـدا کتاب
دیورم آی کیشی بیرگل اوزوه
بو نه ایشدور آکل اولسون گوزووه
بوعمل ایتدی سنی خانه خراب
پوللارون دوندی بوتون اولدی کتاب
اوخودوقجا گوزوون قاره سنی
آپـارور تاپ بـاشوون چاره سنی
پول گیدیر تاب وتوانون دا گیدیر
اوسته لیك بیرقوری جانون دا گیدیر
کسب وکارو ندان الون چیخدی اوسان
ار اولان یرده گوروم یوخ اولاسان

در استبداد محمدعلی شاه قاجار گوید :

مولدائی سالمادی ایل دیل بوغازا
یاز بـو اعلانمیده بیر کاغـاذا
چوخ اوجوز قیمته هرشیئی ساتیرام
عیبی یوخ گرچه قوبولدوخ لوغازا
آچمشام ری ده گنیش بیرمغازا
آی آلان مملکت ری ساتیـرام

مغازامدا تاپلـور هرجـوره زاد
گرچه بازاریمی ایتمکـده کساد
لیك من باخمیورام هی ساتیرام
جام جم رأیت کی تخت قبـاد
سعی ایدور بیرپاره ایرانلی نژاد
آی آلان مملکت ری ساتیـرام

نه گرکـدور منه بیربونجه امور
باباما ویرمدی ال «آبك شور»
«قصر شیرین» اثر کی ساتورام
که ایده قلبیمی بـی‌حس حضور
دگلـم نـاخلف ونـا بشعـور
آی آلان مملکت ری ساتیـرام

ایستمم نوری قرانلوق سویورم
بوشلیوب شهری یابانلیق سویورم
«سبزوار» ایله «میامی» ساتورام
ملك ایرانی دومانلوق سویورم
بسدی شهلك داخی خانلوق سویورم
آی آلان مملکت ری ساتیـرام

سوز بنیم ایو بنیم اسرار بنیم
عرض و ناموس بنیم عار بنیم
مال بنیم مصلحت کار بنیـم
ساتیـرام دولت قـاجـار بنیم

کیمه نه دخلی‌که من شیی ساتیرام | آی آلان مملکت ری ساتیـرام

شاه مشروطه پناه اولماق ایسه | ایل قویان وضعله شاه اولماق ایسه
گوش برامر سپاه اولماق ایسه | شاه اولوب همدم‌آه اولماق ایسه
خان‌اولوب‌نوش‌ایلیوب‌می‌ساتیرام | آی آلان مملکت ری ساتیـرام

طاهرهمدانی بعنوان **باباطاهر** نگارش یافته است .

طاهره نفیسه **بنت‌حسن** - بعنوان **ست‌نفیسه** نگارش یافته است .

طاهری درا صطلاح رجالی ، **اولی** لقب علی بن حسن ومحمد بن‌عبدالله،

طاهـی **دویمی** لقب محمد بن عبیدالله بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طباطبا بنوشتۀمجمع البحرین، لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل بن حسن** وبنوشتۀ قاموس‌الاعلام‌لقب **ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن حسن‌بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** میباشد و ابن‌خلّکان و مستطرفات سیدحسین بروجردی نیز مثل قاموس‌الاعلام‌گفته الاّ اینکه جدّ عالی ابراهیم را بعوض حسین ، حسن‌بن علی نوشته‌اند و این اقرب بصحت بوده و اینکه درمجمع‌البحرین اسمعیل‌بن‌حسن نوشته من‌باب‌نسبت بجدّ است‌که از راه مسامحه ابراهیم پدر اسمعیل را مذکورنداشته ولکن درشرح‌قاموس گفته است‌که طباطبا ، لقب اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بـن علی بن ابیطالب است . در اعیان‌الشیعة نیزگوید طباطبا عبارت‌از اسمعیل‌بن ابراهیم بن‌حسن بن‌حسن‌بن حسن‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب‌است (که ازاجداد او سه‌تن مسمّی بحسن بوده‌اند) وبعدازآن‌لقب ابراهیم‌بودن طباطبا را ببعضی نسبت داده وبهرحال صاحب این‌لقب‌که بنا برقول‌صحیح، **ابراهیم بن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنی** است بجهت لکنت زبان‌که (ق) را تبدیل به (ط) دادی ، موقع امر باحضار قبای خود بعوض **قباقبا طباطبا**گفت ، یا خود ، روزی خادم را امر باحضار لباسش‌کرده خادم سؤال نمودکه زره و دراعه را حاضرکنم گفت نه ، بلکه طباطبا (یعنی قباقبا) ، یا اینکه پدرش تصمیم دادکه برای او لباسی تهیه کند و خود اورا مابین پیراهن وقبا مخیّرگردانید پس او قبا را اختیارکرده و باقتضای

لکنت زبان‌گفت طباطبا . بنوشتهٔ بعضی‌از اهل خبر، این لقب از اهل محل بوده ومعنی آن بزبان نبطی سیدالسادات است چنانچه ازسید ناصرالحق جدّ مادری سید مرتضی نقل شده و بهرصورت این کلمهٔ طباطبا بجهت غرابتی‌که داشته لقب مشهوری وی و اولاد و احفاد وی‌گردید و سادات طباطبائی نیزکه از اکابر سلسله‌های سادات هستند از اولاد و احفاد وی بوده و بدو منتسب میباشند . حسن بن حسن مذکور نیزکه جدّ عالی صاحب لقب‌است همان‌است‌که بحسن‌مثنّی معروف وفرزند امام‌حسن مجتبی ع بوده وطباطبائیها از نسل وی میباشند . اما دولت **طباطبائیه** یا **بنی‌طباطبا** عنوان مشهوری دولت‌کوچکی است‌که بسال یکصد و نوزدهم هجرت درعهد خلافت عباسی ازطرف ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبای صاحب ترجمه تشکیل وموافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام هفت تن از ایشان مدّت یکصد و پنجاه سال درکوفه و یمن بشرحی‌که با تاریخ جلوسشان ذیلاً مینگارد حکومت رانده‌اند :

ابوعبدالله محمدبن ابراهیم طباطبا	۱۹۹
امیرالمؤمنین یحیی‌الهادی	۲۵۰
مرتضی محمد	۲۸۰
ناصر احمد	۳۲۰
منتخب حسین	۳۲۳
مختار قاسم	۳۲۹
محمد هادی	۳۴۴

خود ابوعبدالله محمّد ،کمی درکوفه حکومت‌کرده و عاقبت بدست رفیق‌خود ابوالسرایا مسموم‌گردید پس نوه‌اش یحیی هادی در یمن تشکیل حکومت نمود و نسل وی مدتی بشرح فوق حکمران بوده‌اند. احمد رفعت‌گوید : **بنی‌طباطبا** دولت‌کوچکی است‌که در سال دویست و هشتم هجرت یحیی هادی علوی درعراق ویمن تشکیل داده و درسیصد و چهل و پنجم هجرت منقرض‌گردیدند .

(ص ۲۹۹۲ ج۴س و۴۲۹ ج آکا و ۱۲۷ ج۳فع و ۳۰۲ ج ۱۰ و۲۴۳ ج۱۲عن وغیره)

طباطبائی[1]

طباطبائی **سیدعلی بن سیدمحمدعلی-** بعنوان **صاحب ریاض المسائل** مذکور شد.

طباطبائی **سیدعلی نقی بن سیدجواد -** طباطبائی ، از علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت و از تلامذهٔ میرزای قمی بوده واز تألیفات اواست: **حاشیهٔ زبدة الاصول** و **حاشیهٔ قوانین الاصول** . در سال هزار و دویست وچهل ونهم هجری قمری وفات یافت . (ص۷۸ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **امیر فیض الله بن غیاث الدین -** بعنوان **قهپائی** خواهدآمد.

طباطبائی **سید محمد -** بعنوان **صاحب مناهل** نگارش یافته‌است.

طباطبائی **سید محمدسعید -** بن سیدسراج الدین قاسم ابن سیدمحمدطباطبائی ازعلمای امامیهٔ قرن یازدهم قمری میباشدکه بسال یك هزار و نود ودویم هجرت درهفتاد ونه سالگی وفات یافت . ازآثار قلمی او است **حاشیه برحاشیهٔ تهذیب المنطق** معروف **ملاعبدالله یزدی** . (ص۶۱ ج۶ ذریعة)

طباطبائی **سید مهدی -** بن سیدعلی صاحب ریاض المسائل وبرادرکهترسید مجاهد، ازعلمای اواسط قرن سیزدهم هجرت واستاد شیخ مرتضی انصاری وازتألیفات او است **حجیة ظواهر الکتاب** . وی بسال هزار ودویست وشصتم هجرت درکربلا وفات یافت. (ص۲۷۵ ج۶ ذریعه)

طباطبائی **سید مهدی بن مرتضی -** بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است.

۱ـ **طباطبائی-** منسوت بطباطبا میباشدکه در فوق مذکور شد . در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد ، محمد بن سعید و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است و دراصطلاح فقها و اصولین بعضی‌از اجله راگویندکه تذکر داده میشود.

طبرانی[1]

طبرانی **سلیمان بن احمد** بن ایّوب بن مطیر لخمی ، **ابوالقاسم** الکنیة ، **طبرانی** الولادة، که بسال دویست و شصتم هجری قمری درطبریّهٔ شام متولد شده و به **مسندالدنیا** شهرت دارد ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ عامّه میباشد که حافظ عصر خود بود و بجهت تحصیل از بلاد شام بعراق و حجاز و مصر وبلادجزیره رحلت و سی و سه سال سیاحت کرد ، از هزار تن از مشایخ استماع حدیث نمود ، سی سال برروی حصیر خفته و بجمع وحفظ اخبار بسیار و تصنیفات سودمند که اشهر و انفع آنها **معجم اوسط** و **معجم صغیر** و **معجم کبیر** در اسامی صحابه میباشند موفق آمد ، عاقبت در اصفهان توطّن کرد . ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث از وی روایت میکنند . در روز شنبه بیست و هشتم شهر ذی‌القعده یا شوال سیصد و شصتم هجرت در صد سالگی درهمانجا وفات کرد و ابونعیم برجنازه‌اش نماز خواند .

(ص۱۹۳هب و۲۳۱ ج۱کا و ۲۹۹۳ ج۴س و ۳۲۲ت و ۱۲۲۶مط وغیره)

طبرخزی **محمدبن عباس** - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است .

طبرسی

طبرسی - با دوفتحه ، موافق آنچه در روضات‌الجنّات از ریاض‌العلما نقل کرده

۱- **طبرانی** - دراصطلاح رجالی، محمد بن عبدالله بن معمر وآن با دوفتحه، موافق نوشتهٔ روضات‌الجنات و تنقیح‌المقال منسوب بطبریه است . در قاموس‌الاعلام گوید : طبریه قصبه‌ایست بمسافت‌چهل وسه کیلومتر ازسمت‌شرقی‌عکا از ولایت‌بیروت درساحل شرقی دریاچه‌ای موسوم بهمین‌اسم . در روضات از تلخیص‌الآثار نقل‌کرده است‌که طبریهٔ شام ، بناکردهٔ طباری نامی ازملوك روم است. در مراصد گوید : طبری شهری‌است‌کوچك نزدیکی دریاچه‌ای بهمین اسم ازتوابع اردن درسه منزلی دمشق وسه‌منزلی بیت‌المقدس تاآنکه گوید، بقول‌بعضی، طبریه نام موضعی هم هست در واسط . دور نیست‌که طبرانی منسوب بطبران هم باشد وآن قصبه و یا شهری است در منتهای ناحیهٔ قومس نامی در ذیل‌کوه طبرستان ازبلاد ایران ومرکزآن‌ناحیه، شهر دامغان است .

منسوب بطبرستان (معرّب تبرستان، نام دیگر بلاد مازندران) میباشد و نور و آمل و ساری هم از بلاد مشهورهٔ آن است. تبرستان از دو لفظ **تبر** (بمعنی آلت معروف) و **ستان** (بمعنی کثرت) یا **استان** (بمعنی ناحیه) مرکب و بجهت کثرت احتیاجی که مردم آن نواحی بهمین آلت دارند بدین اسم اختصاص یافته است.

گاه است که درمقام نسبت بطبرستان، حرف یای نسبت را موافق قاعدهٔ معمولی بلفظ **طبر** که جزو اوّل آن است الحاق کرده و **طبری** گویند، چنانچه در نسبت بطبریّهٔ شام **طبرانی** گویند ودرفوق بهمین عنوان مذکور شد گاهی طبری‌هم گویند بلکه بنوشتهٔ اعیان الشیعة اغلب در نسبت بطبرستان طبری و در نسبت بطبریّهٔ فلسطین طبرانی گفتن است برخلاف قیاس (در ثانی) که ازهمدیگر امتیاز یابند، چنانچه درمقام نسبت بصنعا و بحرین و بهراء، صنعانی و بحرانی و بهرانی گویند. بعداز این جمله گوید: اینکه بعضی گفته‌اند در نسبت بطبرستان لفظ طبری مسموع نشده دور از صحت میباشد بلکه طبری گفتن بیشتر از طبرسی گفتن است که اگر عکس آن را می‌گفتند بهترمیبود، زیرا در ریاض العلما ازصاحب تاریخ قم (که معاصر ابن العمید بوده) نقل کرده است که طبرس ناحیه‌ایست معروف در حوالی قم، بمزارع و دیهات بسیاری مشتمل و طبرسی صاحب احتجاج ودیگر علما که معروف بطبرسی هستند بهمین طبرس قم نسبت دارند. گاهی بصحت این مطلب با کلمات شهید ثانی استشهاد میشود که درحواشی ارشاد علّامه بعضی از اقوال را بعلی بن حمزهٔ طبرسی قمی نسبت میدهد ودر روضات نیز درشرح حال علی بن حمزة بن حسن طوسی گوید که بزعم بعضی این علی بن حمزه همان است که فتاوای او در کتب فقهیّهٔ متأخّرین وحاشیهٔ ارشاد شهید ثانی منقول و خودش هم طوسی نبوده بلکه طبرسی میباشد و این طبرس، که علی بن حمزه بدان نسبت دارد، طبرس قم است وآن معرّب تفریش بوده که ناحیه‌ایست در نزدیکی قم و جمعی از علما ازآنجا برخاسته‌اند. بعد از این جمله گوید بلکه ظنّ می‌رود که مطلق طبرسی (نه تنها علی بن حمزه) بهمین طبرس قم که معرّب تفریش است منسوب میباشد نه طبرس مازندران و کلام مذکور صاحب تاریخ قم را نیز شاهد قضیه قرار

میدهند بنا بنقل روضات (درشرح حال احمد بن علی بن ابیطالب) صاحب ریاض العلما از مجلسی نقل کرده که معرّب تفریشی بودن کلمهٔ طبرسی ومعرّب رشتی بودن کلمهٔ دوریستی را استظهار کرده وبعداز نقل این فقره آن را ببعض اهل عصرخود نیز نسبت داده وخودش استغراب نموده وگوید که این قول غریب است . **باری در نسبت دادن بطبرستان ، طبری گفتن مسلم و صحت آن جای تردید نبوده و همچنین طبرسی گفتن صحیح و مصرح ببعضی از اجله بوده و محل تردید نمیباشد .**

علاوه بر آن ، درتأیید این مدّعا گوئیم که بعضی از معروفین بطبرسی نوری است چنانچه ذیلاً خواهدآمد و نور ، از بلاد مازندران (طبرستان) میباشد و احمد بن علی بن ابیطالب ، صاحب کتاب احتجاج ، که طبرسی بودن او مشهور و جای انکار نمیباشد (چنانچه خواهدآمد) از اهل ساری مازندران (طبرستان) است وطبرسی گفتن باو غیراز نسبت بطبرستان محمل دیگری ندارد، چنانچه شیخ اجلّ فضل بن حسن، صاحب مجمع البیان، هم لااقل بقرینهٔ اینکه استاد ابن شهرآشوب سروی مازندرانی بوده از اهل ساری مازندران و طبرسی گفتن او فقط بجهت انتساب بطبرستان (مازندران) میباشد وبس ، نه بجهت نسبت بطبرس قم که معرّب ناحیهٔ تفریش نام قم ویا بنا بظاهر کلام تاریخ قم (چنانچه مذکور شد) نام اصلی ناحیه‌ایست در قم . اینکه در اعیان الشیعة اشاره کرده است که در نسبت بطبرستان ، طبرسی گفتن مسموع نشده (چنانچه نقل کردیم) واضح البطلان است .

بقراریکه مذکور داشتیم، صاحب ریاض العلماهم پس از آنکه معرّب تفریشی بودن کلمهٔ طبرسی را از مجلسی وبعضی معاصرین خود نقل کرده قول غریبش شمرده ودرشرح حال فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع البیان) تصریح کرده است که نسبت آن بطبرستان میباشد (که عبارت از بلاد مازندران بوده وگاهی تعمیم داده بلادگیلان را نیزگویند) .

از بعضی از فضلا مسموع افتاد که موضع طبرس نامی نداریم که در نسبت بآن طبرسی گفته شود غافل از اینکه لازم نیست که نسبت بعین کلمه باشد بلکه نسبت، حدّ معیّن ومضبوطی نداشته و تغییرات بسیاری را زیادتاً و نقصاناً لازم دارد ، مثل **حضرمی** گفتن در نسبت بحضرموت ، **حصکفی** درحصن کیفا ، **حرنانی** در حران ، **عفجری** درعین فاجور، **کلوذانی**

درکلوذی و ماننداّنها ، مثل خسروانی، پهلوانی، نورانی، ظلمانی، جسمانی، روحانی، ربّانی،صمدانی وهمچنین رازی ومروزی درنسبت به ری ومرو، جهنی درنسبت بجهینه، ضبعی (با دوفتحه) درنسبت بضبیعة (بضمّ اوّل وفتح ثانی) بن‌عامر بن صعصعه‌که لقب‌رجالی جعفر بن‌سلیمان وبعضی‌دیگراست ونظائراینهاکه بسیار ونه‌یك نه‌صد بلکه هزارهااست.

غرض اصلی از این جمله ، استیناس ذهن است براینکه نسبت، مستلزم‌تغییرات بسیار و غیرمحدودی از حیث‌کم وکیف و زیاده و نقیصه و سکون و حرکه میباشد و بالخصوص درکلمات مرکّبه‌که غالباً یك‌جزوکلمه را انداخته وحرف‌نسبت‌را بجزو اعظم آن‌کلمه الحاق نمایند . ضیائی و فخری‌گفتن در نسبت بضیاءالاسلام یا ضیاءالدین و فخرالدین وفخرالشریعه و نظائر اینها منظورنظرعموم‌است وهمچنین درنسبت‌بطبرستان نیز طبری‌گفتن از قبیل نسبت بیك جزو مرکّب‌بوده وطبرسی‌گفتن هم (چنانچه درالسنه وکلمات اجلّه و علمای رجال و تراجم دائر و سایر و درسلك مسلّمات ، منسلك ومحل انکار نمیباشد) از قبیل تغییرات دیگر میباشد و بالخصوص بحضرمی و اشباه‌آن دیگر شبیه‌تر است‌که درهریك ازآنها ، یك‌حرف از جزو ثانی‌کلمه را ضمیمهٔ جزو اوّل‌کرده و بعدازآن حرف نسبت را الحاق نموده‌اند . بالجملة ، درصحت طبرسی‌گفتن در موقع نسبت دادن بطبرستان ، اشکالی نبوده و جای تردید نمیباشد . اما تحقیق صحت و عدم صحت طبرسی‌گفتن درمقام‌نسبت دادن بتفریش‌قم (که‌کلمهٔ طبرس وطبرسی معرّب‌تفریش و تفریشی باشد) چنانچه در مطاوی کلمات مذکوره اشاره شد موکول بموقع دیگر بوده و خارج از وضع این عجاله میباشد . اما **طبری**گفتن درنسبت بطبرستان نیز بی‌اشکال و علاوه براین موافق قاعدهٔ‌کلّی بودن‌آن ، مصرح بکلمات روضات و قاموس‌الاعلام وبعضی ازدیگر اجلّه میباشد، بلکه درتنقیح‌المقال‌گویدکه موافق نص‌ّ اهل‌لغت ، درمقام‌نسبت بهریك از طبرستان و طبریّه **طبری**گویند .

ازآنچه درهمین عنوان طبرسی و همچنین درتحت عنوان طبرانی مذکور داشتیم روشن میگرددکه لفظ **طبری** مشترك و درنسبت بهریك از طبرستان و طبریّه مستعمل ،

لفظ طبرانی نیز در نسبت بطبران وطبریّه مشترك، لفظ طبرسی نیز مختص نسبت بطبرستان ویا بزعم بعضی معرّب تفریشی است. بعد از این همه ، عجب از بعضی دیگر است که لفظ طبرسی را منسوب بلفظ طبس از بلاد خراسان دانسته وگویند که حرف رای (بی نقطه) را بعد از حرف دوّیمی آن برخلاف قیاس افزوده‌اند، مثل نون حرنانی و زای (با نقطهٔ) رازی در نسبت به ری و حرّان ، باری بعضی از معروفین بهمین عنوان طبرسی را تذکر میدهد. لفظ طبرسی در صورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بفضل بن حسن مذکور در ذیل است.

(ص۱۸و۲۰۱و۳۹۰و۵۱۴و۵۱۴ت و۶۶۹ج۲مه و۲۴۲ج۳ و۱۹۲ج۱۱جم و۹۷ج ۱۰و۴۵۵ج۱۶عن)

طبرسی **شیخ احمد بن علی بن ابیطالب** - مکنّی به **ابومنصور**، عالم فاضل جلیل فقیه متکلّم کامل نسّابه ، از اهالی ساری مازندران ، از ثقات محدّثین و اکابر علمای امامیّهٔ اواسط قرن ششم هجرت میباشد که با ابوالفتوح رازی و فضل بن حسن طبرسی (متوفّی بسال ۵۴۸ھ ق = ثمح) معاصر بود و از اساتید و مشایخ روایت شیخ منتخب‌الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = ثفه) و ابن‌شهرآشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ھ ق = ثفح) بوده و خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند واسطهٔ دیگر از صدوق روایت مینماید و شهید اوّل در غایة‌المراد فتاوی و اقوال اورا بسیار نقل میکند . از آثار جلیلهٔ او است :

۱- الاحتجاج علی اهل‌اللجاج ۲- تاج‌المواليد در انساب چنانچه بعضی گفته لکن رجوع بشرح حال فضل بن حسن طبرسی نمایند **۳- تاريخ الائمة ع ۴- فضائل الزهراء ۵- الكافی** در فقه **۶- مفاخر الطالبية** واشهر ازهمه کتاب احتجاج مذکور او است که در السنه دایر و باحتجاج طبرسی معروف و بکثرت فوائد موصوف و بارها بطبع رسیده و دونسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وکسانیکه تألیف این کتاب احتجاج را بفضل بن حسن طبرسی مذکور در ذیل نسبت داده‌اند بخطا رفته‌اند .

(ملل وص۱۸ت و۱۲۸۸مط و۹۷ج۱۰عن)

طبرسی **سید اسمعیل** - بعنوان **نوری** مذکور خواهد شد .

طبرسی **حسن بن علی بن محمد بن علی** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبرسی **شیخ‌حسن بن‌فضل بن‌حسن**- بعنوان **صاحب مکارم‌الاخلاق** مذکور شد.

طبرسی **حاج میرزاحسین بن محمدتقی**- بعنوان **صاحب‌مستدرك** مذکور شد.

طبرسی **علی‌بن حسن بن فضل** - درضمن ترجمهٔ پدرش **صاحب مکارم‌الاخلاق** گذشت .

طبرسی **فضل بن حسن بن فضل** - طبرسی‌النسبة والشهرة ، **ابوعلی**الکنیة، امین‌الدین اللّقب ، وگاهی به **امین‌الاسلام** ملقّب، عالمی است فاضل فقیه‌کامل محدّث جلیل و مفسّر نبیل ، از اعیان و اعاظم علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت‌که فضل و جلالت و وثاقت وعدالت وی مسلّم مخالف و موافق واز اکابرمفسّرین بنام وثقات محدّثین عالیمقام میباشد . ازشیخ ابوعلی پسر شیخ‌طوسی وشیخ عبدالجبّار قاری رازی‌که در ری فقیه امامیّه‌بوده روایت نموده وصحیفةالرضا ع ازجملهٔ مرویّات شیخ طبرسی است . او از اساتید و مشایخ روایت شیخ عبدالله دوریستی و پسر خودش شیخ حسن بن فضل صاحب مکارم‌الاخلاق ، ابن‌شهرآشوب مازندرانی صاحب مناقب و معالم‌العلماء ، شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست ، شاذان بن جبرئیل صاحب مناقب ، قطب راوندی شارح نهج‌البلاغه و بعضی دیگر از اکابر وقت بوده وخودش وپسرش شیخ حسن مذکور و نوه‌اش علی بن حسن صاحب مشکوةالانوار و دیگر سلسله و اقارب او تماماً از اکابر علما میباشند . از مقالات وفتاوای مشهوره‌اش آنکه ، درمبحث **رضا** ع ، درنشر حرمت‌کردن لبن اتّحاد فحل‌راکه اگر اجماع‌هم‌نباشد شهرت عظیمه براعتبارآن منعقداست شرط نمیداند ونیزگویدکه منهیّات دینیّه تماماً ازقبیل معاصی‌کبیره‌میباشد و صغیره بودن بعضی ازآنها ، نسبت بمافوق و بزرگتر از خود است و الا فی‌حدّ ذاته و در واقع‌کبیره است .

از عجائب قضایا بلکه از غرائب‌کرامات صاحب ترجمه قضیه‌ایست‌که در میان

خواصّ و عوام مشهور بوده وگویند (والعهدة علیهم) که سکته‌اش عارض شد و بگمان وفات ، بغسل وکفن و دفن وی پرداخته وبخاکش سپردند تا بعداز اندکی بهوش آمد و خود را درمغاك لحد دید و از نجات وخلاص مأیوس شد ، درآن حال انقطاع کلی، که راه امید ازهرطرف برروی وی بسته بوده عرض حاجت بدرگاه قاضی الحاجات برده ونذر نمودکه اگر ازآن ورطه خلاص شود تفسیری بقرآن مجید بنگارد. اتفاقاً مردی نبّاش که قبرها را میکند وکفن‌های مردگان را می‌دزدید درآن حال، با همان خیال، قصد مزار طبرسی راکرد، چون خاك را از روی جسدش دور نمودآن شیخ راه حقیقت، دستش راگرفت ، چون دیدکه نبّاش بسیار متوحش گردیدآغاز سخن کرد ، نبّاش دیگر مضطرب شد و بروحشتش افزوده گردید، شیخ بنای تسلیت گذاشته وفرمودکه ای مرد هیچ مترس که من زنده‌ام و نمرده‌ام و بجهت سکته مرا در قبرکرده‌اند . بجهت کثرت ضعف و ناتوانی که قدرت حرکت و راه رفتن نداشته نبّاش آن بزرگوار را بدوش گرفته و بخانه‌اش رسانید و بخلعتی شایان و مالی فراوان نایل آمد و هم بدست وی موفق بتوبه ازآن عمل شنیع نبش قبورگردید .آن بزرگوار نیز موافق نذر خود شروع بتألیف **مجمع البیان** نمود.

در روضات الجنّات پس‌ازآنکه همین قضیه را از ریاض العلما نقل کرده گویدکه این قضیه‌را بملا فتح‌الله کاشانی هم نسبت داده وگویندکه بعداز افاقه وخلاص ازآن خطر قبر، بحسب نذر و معاهده، بتألیف **تفسیر منهج الصادقین** بپرداخت. بنا براوّل سنّ وسال شیخ طبرسی درآن حال سکته ، درحدود شصت تمام بود و سی سال دیگر نیز ببرکت خدمت قرآن مجید زندگانی کرد و چند فقره تفسیر راکه ذیلاً ضمن تألیفات وی خواهد آمد درهمین عمر ثانوی نگاشته‌است تاآنکه اورا ازفحول ومتبحّرین مفسّرین بشمار آرند. **وفقناالله للخدمات الدینیة** .

نگارنده گوید: درقصص العلما نظیر قضیهٔ مذکوررا بآقامحمدهادی پسرملّاصالح مازندرانی و دخترزادهٔ علاّمهٔ مجلسی نسبت داده وگویدکه او از مشاهیر فضلا بوده و تألیفات بسیاری داشت که ازآن جمله‌است ترجمهٔ قرآن با شأن نزول و نیك وبد استخارهٔ

آیات و شأن نزول او مشهور بوده و درحقیقت خوب نوشته است . پس گوید سبب نوشتن آن ، چنین بودکه وقتی سکته‌کرد ویا مرض صرع اوکه داشته است طول‌کشید ، مردم بگمان موت وی دفنش‌کردند، لکن از راه احتیاط ، نی بربالای دهان اوگذاشته ویك سرآن را ازقبر بیرون‌آوردندکه اگر احیاناً بهوش‌آید راه‌نفسی برای‌او باشد ویا فریاد کند. بعداز دفن بهوش‌آمد وخود را درمیان لحد دید ونذر نمودکه درصورت‌استخلاص ازآن ورطه ، قرآن را ترجمه‌کرده و شأن نزول‌آیات را بنویسد . پس‌از این ، فریادی برآورد اتفاقاً شترهائی‌که درآن قبرستان مشغول چرا بوده‌اند ازآن صدا رمیدند پس شتربان باهل‌شهر خبر داد و ایشان هم‌آمدند و ازقبرش برآوردند وبخانه‌اش بردند پس صحت یافته و بوفای نذر خود بپرداخت .

تألیفات طریفه و منیفهٔ شیخ طبرسی بسیار و هریکی دراثبات تبحّر و جامعیّت مراتب‌فضل وکمالات‌او برهانی قاطع میباشد وبا تحمّل زحمات فوق‌العاده‌که دراین‌رشته بکار برده خدمات برجسته وشایانی بعالم‌اسلامیّت‌نموده وفحول علما را رهین‌قلم میمنت شیم خود فرموده است :

۱- **الآداب الدینیة للخزانة المعینیة** که بنام سلطان معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود تألیفش داده و مشتمل برچهارده باب در اخلاق است و شیخ حسن بن فضل فرزند صاحب ترجمه نیزکتاب مکارم‌الاخلاق را از فوائد همین‌کتاب اقتباس نموده و درحقیقت این‌کتاب مکارم ، تکمیل‌آن‌کتاب‌آداب‌است ۲- **اعلام‌الوری باعلام الهدی فی‌فضائل الائمة الهداة و احوالهم علیهم‌السلام** ۳- **تاج‌الموالید** چنانچه‌شیخ‌منتجب‌الدین که از تلامذهٔ صاحب ترجمه میباشد همین‌کتاب را بدو نسبت داده و امّا نسبت این‌کتاب باحمدبن‌علی‌طبرسی سالف‌الترجمة ناشی از اشتراك درطبرسی‌بودن هردومیباشد چنانچه عکس‌آن نیز واقع وکتاب‌احتجاج احمد بن علی طبرسی را بهمین صاحب ترجمه فضل بن حسن طبرسی نسبت داده‌اند . اگرچه‌کتاب تاج‌الموالید نام داشتن فضل بن حسن و احمد بن علی هردو ممکن است لکن تألیف دادن دو مؤلف متوافق در زمان و مکان ،

دريك موضوع و ناميدن هردو بيك اسم ، بسيار مستبعد ميباشد و علاوه كه ابن شهرآشوب و شيخ منتجب الدين كه هردو از تلامذهٔ فضل واحمد هردو بوده و ابصر بحال ايشان هستند همين كتاب تاج المواليد را فقط بفضل نسبت داده ودرشرح حال استاد ديگرشان احمد بن على اصلاً بذكرآن نپرداخته اند **۴- جوامع الجامع** در تفسير قرآن مجيدكه آنرا بعد از مجمع البيان مذكور در ذيل ، درظرف يازده ماه وشش روز تأليف داده است چنانچه درهيجدهم صفر **۵۴۲**ه ق شروع ودر بيست و چهارم محرّم **۵۴۳**ه قمرى بپايانش رسانده ودرسال ۱۳۲۱ه قمرى = **غشكا** درايران چاپ سنگى شده ويك نسخهٔ خطّى آن كه تفسير نصف اوّل قرآن است بشمارهٔ **۱۹۵۳** وسه نسخهٔ خطّى ديگر نيز كه تفسير تمام قرآن است بشماره هاى **۱۹۵۰** و**۱۹۵۱** و**۱۹۵۴** دركتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جديد تهران موجوداست.

مخفى نماندكه تأليف اين تفسير، موافق آنچه در ديباچه اش تصريح شده بعد از تأليف مجمع البيان است چنانچه پس از فراغت ازآن ، تفسير كشّاف زمخشرى بنظرش رسيده و سليقهٔ آن را مستحسن شمرده است واز اين رو تفسير ديگر مختصرى تأليف داده كه فوايد تفسير اوّلش مجمع البيان و لطائف كشّاف را جامع باشد وهمين تفسير مختصر است كه به **جوامع الجامع** موسومش داشته و بنوشتهٔ ذريعه، همين تفسير جوامع، **تفسير وسيط** است كه در مقدار و حجم از تفسير كبيرش مجمع البيان كوچكتر و از تفسير صغيرش **الكافى الشافى** بزرگتر ميباشد وهمين تفسير **كافى شافى** را بعدازآن دو تفسير **مجمع** و **جوامع** ، بخواهش پسرش شيخ حسن بن فضل تأليف داده وازآنها انتخاب كرده ويا برعكس، تفسير جوامع الجامع را بعد از دو تفسير مجمع و كافى شافى تأليف داده و ازآنها انتخاب كرده است (چنانچه ظاهر بلكه صريح كلام ذريعه است) **۵- حقائق الامور** دراخبار **۶- الشواهد** **۷- عدة السفر وعمدة الحضر** **۸- العمدة فى اصول الدين والفرائض والنوافل** **۹- غنية العابد ومنية الزاهد** **۱۰- الكافى الشافى من كتاب الكشاف** كه ملخص كشاف زمخشرى است و**تفسير وجيز** هم گويند **۱۱- كنوز النجاح** درادعيه **۱۲- مجمع البيان لعلوم القرآن** كه در تفسير ، بى نظير و در تمامى اقطار ، درنهايت اشتهار وحاوى ده مجلّد بوده ويك مرتبه درصيدا درده جلد

و دومرتبه نیز درتهران وتبریز در دومجلّد بزرگ چاپ و بسیار نغز و طرفه وجامع نحو و صرف و لغت و معانی وشأن نزول و مطالب تاریخی و فنون ادبی متعلّقه بآیات شریفه بوده و ازجامع بودن مؤلف خود درتمامی مراتب فضل وکمال حاکی ودرنیمهٔ ذی‌القعدهٔ **۵۳۴ه** ق = **ثلد** از تألیف آن فارغ ومقصود طریحی نیز درهرجا ازکتاب مجمع البحرین خودکه از تفسیر ابوعلی نقل‌کرده همین تفسیر وهمین صاحب‌ترجمه شیخ ابوعلی طبرسی است **۱۳- مشکوة الانوار** و ظاهراً غیراز مشکوة‌الانوار نوه‌اش شیخ‌علی بن‌حسن بن‌فضل است‌که این‌دراخبار وآن درادعیه است **۱۴- معارج‌السؤال** **۱۵- نثراللئالی** که باسلوب غرر و دررآمدی جامع کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع است **۱۶- النورالمبین** **۱۷** و**۱۸** و**۱۹- الوافی والوجیز و الوسیط** چنانچه درذریعه، پنج‌تفسیر بنام **مجمع‌البیان** و **جوامع الجامع** و **الکاف‌الشاف** و **الوافی** و **الوجیز** بطبرسی نسبت داده ودرجایی‌دیگر از ذریعه نیزگویدکه تفسیر وسیط نامش جوامع‌الجامع است‌که مذکورشد وظاهرش درتحت عنوان تفسیر طبرسی‌آنکه تفسیر وجیز طبرسی ، غیراز دوتفسیر جوامع وکافی او است و درتحت عنوان تفسیر الکاف الشاف‌گویدکه وجیز هم عبارت ازآن بوده وآن سیّمین تفاسیر طبرسی است.

در روضات ، احتمال داده است‌که تفسیر **وسیط**، همان جوامع الجامع و **وجیز** ، همان‌کافی شافی مذکور فوق بوده وبعضی برعکس‌این ، وجیز را جوامع‌الجامع و وسیط را کافی شافی دانسته و بعضی دیگر احتمال تعدّد و مغایرت داده‌اند . در هدیة‌الاحباب نیز سه فقره تفسیر وسیط و وجیز و جوامع نامی غیراز مجمع‌البیان بطبرسی نسبت داده وبهرحال **تفسیرکبیر** هم‌که درمقابل وسیط و وجیز بطبرسی‌منسوب دارند عبارت ازهمان مجمع‌البیان مذکور فوق است .

وفات شیخ ابوعلی طبرسی، بنا برمشهور شب دهم ذی‌الحجهٔ پانصد وچهل وهشتم ویا بقول بعضی پنجاه و دویم هجرت در سبزوار واقع شد ، جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی نقل داده ودرموضعی‌که بقتلگاه مشهور است (بجهت قتل‌عامّی‌که در اواخردولت

صفویّه باشارهٔ عبداللّٰه‌خان افغان درآنجا وقوع‌یافته) دفن کردند. مزارش تا زمان حاضر ما معروفست و درنخبة‌المقال گوید :

و فضل بن الحسن بن‌الفضل ابوعلی الطبرسی العــدل
شیخ ابن‌شهراشوب عنه‌ینشر مفسر عــام الوفــاة محشر

که لفظ **محشر = ۵۴۸ .**

ناگفته نماندکه در روضات‌الجنّات ، ابوعلی طبرسی صاحب ترجمه را بعنوان **شیخ شهید سعید** مذکور داشته ودرمستدرك نیز همین عنوان شهید را بریاض‌العلما نسبت داده وگویدکه درکتاب ریاض ، بعداز ذکر چندی از مصنّفات طبرسی گفته است‌که یك نسخه ازکتاب مجمع‌البیان را دیدم‌که با خط شیخ قطب‌الدین کیدری بوده وآن را نزد خواجه نصیر طوسی خوانده و درپشت‌آن نیز با خط خود شیخ قطب‌الدین نوشته بود : **تألیف الشیخ‌الامام الفاضل السعید الشهید** انتهی . درمستدرك ، بعد از نقل این‌جمله‌گوید که صاحب ریاض وغیر اوکه طبرسی را بشهید ذکرکرده‌اند کیفیّت شهادت اورا مذکور نداشته‌اند وگویا شهادت او باسم بوده و بدین جهت شهرت نیافته است وبعدازآن، قضیهٔ سکته را چنانچه‌گفته‌آمد از ریاض نقل‌کرده است .

(ص ۵۱۲ت و۶۶۳ ج۲مه و ۱۹۳هب و۳۷۳ و۴۸۶مس وغیره)

طبرسی **هرون‌بن حسن -** بعنوان **طبری هرون** خواهدآمد.

طبری[1]

طبری **ابراهیم‌بن احمد بن محمد-** فقیه مالکی ، مکنّی بابواسحق، از اکابر متقدّمین فقهای مالکیّه میباشدکه مرجع‌استفادهٔ جمعی از

۱ــ **طبری-** با دوفتحه ، موافق‌آنچه در عنوان طبرسی نگارش دادیم‌گاهی در نسبت بطبرستان وگاهی در نسبت بطبریهٔ شام استعمال نمایند . در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، ابراهیم بن احمد بن محمد ، حسین بن علی ، حسن بن حمزة ، محمد بن جریر عامی وبعضی دیگر میباشد و بنوشتهٔ تنقیح ، درصورت تقیید بآملی خلیلی ، راجع باحمد بن محمد بوده و درجائی‌که مقید بعلوی مرعشی، نمایند منصرف بحسن بن‌حمزه است. چون درنسبت‌بطبرستان، طبری و طبرسی گفتن هردو صحیح است و لذا اگر شرح حال‌کسی‌که معروف بیکی از این‌دو عنوان است بهمان عنوان منظوری ارباب رجوع دسترس نباشد مراجعه بعنوان دیگر نمایند .

افاضل بود ، سید رضی شیعی سالف الترجمة قرآن مجید را از وی یادگرفته است. قضیهٔ قبول او خانهٔ موهوبی استاد خود را درضمن شرح حالش مذکورداشتیم وابراهیم درحدود سال سیصد و نود و سیم هجرت درگذشت . (ص ۷۷۹ ج ۱ مه)

طبری **ابن‌جریرسنی، محمدبن جریر بن یزیدبن خالد** - یاکثیربن غالب، **ابوجعفر** الکنیة ، **آملی** الولادة ، **طبری** النسبةکه بسال دویست وبیست وچهارم یا پنجم هجری قمری درآمل طبرستان متولد شد ، خالو ودایی ابوبکر خوارزمی معروف میباشد. فقیهی است محدّث مورّخ مفسّرمشهور، معروف به **امام‌طبری،** از ائمّهٔ فقه و حدیث و تفسیر وتاریخ و نحو و شعر و لغت و دیگر فنون متداوله، علاّمهٔ وقت و فقیه عصر خود بود . ابن‌خزیمه‌گویدکه درتمامی روی زمین اعلم از اورا سراغ ندارم . در بدایت حال **شافعی‌المذهب** بود ، اخیراً ترکش‌گفته و خودش مذهب مستقلّی درقبال مذاهب اربعه ایجادکرد و جمعی وافر تابع وی‌گردیدند . در بسط و نشر مسلك جدید خودکتابها تألیف دادکه مدتی‌هم درمیان مردم رواج‌داشته تاعاقبت متروك‌گردید.

تألیفات متنوعهٔ اوکه در موضوعات مختلف نگارش داده برهانی قاطع بر تبحّر فضلی و احاطهٔ‌علمی وی میباشند :

۱- اخبارالرسل والملوك که درذیل بنام **تاریخ طبری** مذکوراست **۲- اختلاف‌العلما** یا **اختلاف الفقهاء** که در اختلافات فقهای عامّه در مسائل فقهیّه نوشته و لکن مذهب احمد بن حنبل را ذکر نکرده و اسمی از او نبرده است ودرجواب استفسار از سبب‌آن گفته است‌که احمد ، فقیه نبوده بلکه محدّث بوده است . این حرف او مخالف طبع حنبلی‌هاکه درآن زمان دربغدادکثرت داشتند گردیده‌کمر عداوتش، برمیان‌بسته ونسبت الحاد بدو دادند ، او هم اصلاً اعتنائی نکرده و همچنان درعقیدهٔ خود استوار ماند ودر سایهٔ قناعت می‌زیست . درکشف‌الظّنون‌گوید اورا بعد از مرگش بجهت‌حرف مذکورش متّهم بتشیّع و رافضی‌بودن نمودند و این‌کتاب درمصر چاپ شده‌است **۳- ادب القاضی** **۴- البسیط** درفقه **۵- تاریخ‌الامم والملوك** که درذیل‌بنام **تاریخ‌طبری** مذکوراست **۶- تاریخ الرجال من‌الصحابة والتابعین** **۷- تاریخ‌الطبری** که نام اصلی‌آن **تاریخ‌الامم والملوك** بوده و

بتاریخ طبری و **اخبارالرسل والملوک** معروف وگاهی به **تاریخ کبیر** موصوف و وقایع عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال ۳۰۲ یا ۳۰۹ھ ق = **شب یا شط** حاوی و درلیدن و قاهره چاپ و بترکی ترجمه و بطور اختصار بپارسی نیز ترجمه شده و درسال ۱۲۵۲ھ ق = ۱۸۳۶م بزبان فرانسوی نیز ترجمه نموده‌اند **۸- تاریخ کبیر** که همان تاریخ طبری مذکور است **۹- تفسیر قرآن** که نامش **جامع البیان فی تفسیر القرآن** میباشد که بتفسیر طبری و **تفسیر ابن جریر** معروف، درقاهره چاپ و برای منصور بن نوح سامانی بپارسی هم ترجمه شده است **۱۰- تهذیب الآثار درحدیث** که بقول کشف الظنون درموضوع خود متفرد است **۱۱- جامع البیان** که بنام تفسیر مذکور شد **۱۲- خبر غدیر خم** یا **طرق حدیث الغدیر ۱۳- الرد علی الحرقوصیة ۱۴- طرق حدیث الطیر ۱۵- طرق حدیث الغدیر** که بنام خبر غدیر مذکور شد **۱۶- القرانات ۱۷- اللطیف** درفقه **۱۸- المحاضر والسجلات**.

وفات ابوجعفر طبری، روز شنبه بیست و ششم شهر شوال سیصد و دهم چنانچه مشهور است، یا یازدهم، یا شانزدهم هجرت در بغداد واقع شد، از خوف حنبلی‌ها (چنانچه اشاره شد) بپنهانی درخانهٔ خودش بخاک سپرده ومرثیه‌های بسیاری دربارهٔ وی گفتندکه ازآن جمله قول ابن درید است:

ان المنیة لم تتلف به رجلا	**بل اتلفت علما للدین منصوبا**
کان الزمان به تصفو مشاربه	**والآن اصبح بالتکدیر مقطوبا**

چنانچه درعنوان صاحب ترجمه مذکور داشتیم، تسنّن وی مشهور ومصرّح بعلمای رجال میباشد و او غیراز محمد بن جریر بن رستم طبری امامی مذکور در ذیل است، لکن در روضات الجنّات، بتشیّع وی گراییده و با پاره‌ای وجوه غیرمتقنه استدلال نموده است. تحقیق موضوع درصورت لزوم خارج از وضع کتاب بوده وموکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه میباشد. مخفی نماندکه خطیب بغدادی (برخلاف آنچه درپنهانی دفن کردن طبری مذکور شد) گوید: گروه بسیاری برجنازهٔ وی گردآمدندکه شمارهٔ ایشان‌را غیرازخداوندعالمیان کسی نمیدانست، چند ماه، روز و شب برسر قبر او نمازخوانده ومرثیه‌های بسیاری گفتند.

(ص ۷۰۲ ت و ۵۲ هب و ۱۹۷ ج ۲ ع و ۲۹۹ ج ۲ کا و ۴۰ ج ۱۸ جم و ۱۶۲ و ۱۳۵ ج ۲ تاریخ بغداد و ۲ ج ۲ طبقات الشافعیة و ۲۹۹۴ ج ۴ س و ۲۰۳ ج ۴ فع و ۳۲۶ ف وغیره)

طبری **ابن جریر شیعی محمد بن جریر بن رستم بن جریر** - طبری آملی امامی، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابن فاضل**، ازثقات واجلّای علمای

امامیّه ، وثاقت و جلالت و حسن کلام وکثرت علم او مسلم و مصرح بعلمای رجال و از علمای اواخر قرن سیم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درك کرده است . بهرحال از معاصرین ابن‌جریر طبری سنّی مذکور فوق میباشد و بجهت امتیاز ازمحمد بن‌جریر بن رستم دیگر، که او نیز طبری‌آملی امامی وازعلمای اواسط قرن‌پنجم‌هجرت و معاصر نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = تن) وشیخ‌طوسی (متوفی‌بسال۴۶۰ه ق = تس) بوده ، همین صاحب ترجمه را درفهرست شیخ طوسی موصوف به**کبیر** نماید.

از تألیفات همین ابن‌جریر امامی‌کبیر است :

۱- **الآداب‌الحمیدة** که بقول‌ذریعه، قاضی‌تنوخی از آن‌نقل‌میکند واینکه در کشف‌الظنون این‌کتاب را با‌بن‌جریر طبری عامی مذکور فوق نسبت داده اشتباه است ۲- **الایضاح** درامامت ۳- **دلائل‌الامامة** ۴- **المسترشد** در امامت و سال وفات او بدست نیامد .

بالجملة ، از بیانات فوق مکشوف‌گردیدکه سه تن از اکابر ، بمحمد بن جریر موسوم و با‌بن‌جریر معروف و هرسه طبری‌آملی هستند : یکی از ایشان‌که محمد بن جریر بن یزید است از عامّه و مورّخ و مفسّر مشهور میباشد و تاریخ طبری و تفسیر طبری معروف عموم است . دوتن دیگر نیزکه هردو محمد بن‌جریر بن رستم هستند از علمای‌شیعهٔ‌امامیّه‌بوده لکن یکی، با محمدبن‌جریر عامی(متوفی‌بسال۳۱۰ه ق = **شی**) معاصر و بکبیر موصوف ودیگری با شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = **تس**) معاصر است وتحقیق زاید وتعدّد محمدبن جریر بن رستم امامی موکول بتنقیح‌المقال ودیگر کتب رجالیّه است .

طبری **احمدبن ابی‌احمد بن القاص** - در باب کنی بعنوان **ابن‌القاص** خواهدآمد .

طبری **احمد بن عبدالله** - بعنوان **محب‌الدین** خواهدآمد.

طبری **احمدبن‌محمد طبیب**- در باب‌کنی بعنوان **ابوالحسن** خواهدآمد.

طبری **امیرکیکاوس بن دسمر بن یار بن کیکاوس** - دیلمی طبری ، عالم فاضل زاهد شهید ، از مشایخ اجازهٔ شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = ثفه) که کتابی **درنجوم** و کتابی **دراوقات صلوات فرائض خمسهٔ یومیه** تألیف داده است . سال وفاتش بدست نیامد ونام پدرکیکاوس همان است که موافق امل‌الآمل و تنقیح‌المقال نگاشته شد ودر ذریعه‌گوید کیکاوس بن دشمن زیاد ودر جایی دیگر دشمن دیار و در بعض مواضع دشمش نوشته شده است .

(ذریعه و تنقیح و ملل)

طبری **سیدحسن بن حمزة بن علی** - بعنوان **مرعشی** خواهدآمد .

طبری **حسن بن علی بن محمد** - بعنوان **عمادالدین طبری** خواهد آمد .

طبری **حسن** یا **طبری** **حسین** بن قاسم ، فقیه شافعی ، مکنّی به **ابوعلی** که کتاب **الافضاح** درفقه و **شرح‌المحرر فی‌النظر** درعلم خلاف **والعدة** درفقه از او میباشد وبسال‌سیصد وپنجم یاپنجاهم هجری‌قمری در بغداد درگذشت.

(ص ۲۱۶ت و ۱۴۱ ج ۱کا و ۲۱۷ ج ۲ طبقات‌الشافعیة وغیره)

طبری **طاهر بن عبدالله بن طاهر**- بن عمر قاضی، مکنّی به **ابوالطیب**، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد ، درفقه و اصول وشعر و ادبیّات دستی توانا داشت ، بسال ۳۴۸ھ ق = **شمح** درآمل طبرستان متولد شد وهم درآنجا از ابوعلی زجاجی ودر نیشابور و جرجان از دیگر مشاهیر عصر اخذ مراتب علمیّه‌نمود، پس دربغداد از شیخ ابوحامد اسفراینی تکمیل مراتب‌کرد و ابواسحق شیرازی نیز از وی درس‌خوانده وگوید : درتحقیق و اجتهاد وفکر ونظر بالاتر از ابوالطیب را ندیدم. صاحب ترجمه دراصول و مذهب و علم خلاف و جدل‌کتابهای بسیاری تألیف داد، فروع ابوبکر حدّاد و مختصر مزنی را شرح‌کرد، مدتی در بغداد قضاوت نمود، درسال‌چهارصد و پنجاهم هجرت درصد و دو سالگی در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب حرب مدفون گردید . اغلب اشعار او بطریقهٔ فقه ومسائل فقهیّه میباشد ازآن‌جمله‌است‌که باْبوالعلاء معرّی نوشته است :

و ما ذات در لایحل لحالب تناولـه واللحم منهـا محلل
لمن شاء فی الحالین حیاً و میتاً و من رام شرب الدر فهـو مضلل
اذا طعنت فی السن فاللحم طیب و آکلـه عنـد الجمیـع مغفل
و خرفانها للاکل فیهـا کزازة فمـا لخفیف الرأی فیهـن مأکل
و مـا یجتنی معنـاه الا مبرز علیم بـاسرار القلـوب محصل

پس ابوالعلا در دم ، نزد نامه‌بر، ارتجالا انشا نمود :

جوابـان عن هـذا السئوال کلاهما صـواب و بعض القـائلین مضلـل
فمـن ظنـه کـرمـا فلیس بکاذب ومـن ظنـه نخـلا فلیس یجهـل
لحومهما الاعنـاب والرطب الذی هوالحـل والدر الـرحیق المسلسل
و لکن ثمـارالنخل و هی غضیضة تمروغصن(غض خ‌ل)الکرم یجنی ویؤکل
یکلفنی القـاضی الجلیـل مسائـلا هی النجم قدراً بـل اعز و اطول
ولو لم اجب عنها لکنت بجهلهـا جدیرا و لکـن من یردك مقبـل

شرح بعضی ازکلمات اشعار فوق : **مغفل** یعنی هیچ‌کس متعرّض او نمیشود. **خرفان** یعنی کوچك‌ها و بچه‌هـا . **کزازة** خشکی وگیرائی طعم . **معناه** یعنی معنی کـلام مذکـور . **غضیضه** تر وتازه . (ص۳۳۸ت و۲۵۳ج۱کاو۱۷۶ج۳طبقات‌الشافعیةوغیره)

طبری

عبدالقادر بن محمد- حسینی طبری شافعی، یکی‌ازمشاهیرعلمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه بسال نهصد و هفتاد وششم هجری درمکّهٔ معظّمه متولد شد ، در دوازده سالگی قرآن مجید ، الفیّهٔ ابن‌مالك ، اربعین نوویه درحدیث وچندی از متون دیگر را حفظ‌کرد ودرپانزده سالگی شروع بتحصیلات علمیّه نمود ، ادبیّات و فقه و تفسیر و حدیث و طبّ و منطق و هیئت و حکمت را از اکابر عصر خود فراگرفت . از تألیفات او است:

۱- الآیات المقصورة علی‌الابیات المقصورة ۲- افحام المجاری فی‌افهام النجاری ۳- حسن‌السریرةفی‌حسن‌السیرة ۴- درةالاصداف‌السنیة فی‌ذروةالاوصاف‌الحنفیة(الحسنیةخ‌ل) ۵- سل‌السیف علی‌حل‌کیف ۶- شرح دریدیه ۷- عرائس‌الابکار وغرائس‌الافکار ۸- عیون المسائل من‌اعیان‌الرسائل که درقاهره‌چاپ‌شده‌است **۹- کشف‌الخافی‌من‌کتاب‌الکافی ۱۰- الکلم الطیب علی‌کلام‌ابی‌الطیب.** صاحب ترجمه بسال هزار و سی و سیم هجری قمری در مکّهٔ معظّمه درگذشت . (ص ۱۲۳۱مط و۳۰۸ ج۴س)

طبری **علی بن محمد بن علی** - بعنوان **هراسی** خواهدآمد.

طبری **عمر بن فرخان** - ازمعاصرین منصور دوانیقی میباشدکه بعضی‌از کتابها را بنام وی ترجمه نموده است ، درسال یکصد و چهل و پنجم هجرت بغداد را بنا نهاده وسال وفاتش بدست‌نیامد. (متفرقه)

طبری **محمد بن جریر بن رستم** } بعنوان طبری ابن جریر سنی و طبری
طبری **محمد بن جریر بن یزید** } ابن‌جریر شیعی نگارش‌دادیم.

طبری **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان **عمادالدین** خواهدآمد.

طبری **هرون بن حسن‌بن علی بن حسن** - مکنّی به **ابوعلی** یا **ابومحمد**، ملقّب به **ضیاءالدین**، منسوب بطبرستان وازاین‌روگاهی به**طبری** و زمانی به **طبرسی** (که هردو درنسبت بطبرستان مستعمل‌هستند) موصوف، ازاکابرعلمای امامیّه وازاعاظم تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال‌هفتصد وبیست وششم‌هجرت) میباشد. میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما ، درقصبهٔ دهخوارقان ازاعمال تبریز، یك‌نسخهٔ خطّی از قواعد علاّمه را بخط همین صاحب ترجمه (هرون بن حسن) دیده‌است که‌آن را از روی اصل نسخهٔ‌آن‌کتاب نوشته و تمامی‌آنرا نزد خود علاّمه خوانده وعلاّمه نیز با خط شریف خودش درپشت‌آن نسخه ، درهفدهم رجب هفتصد ویك از هجرت ، اورا با القاب امام عالم ، فاضل فقیه کامل ، علاّمهٔ محقّق مدقّق ، افضل‌المتأخّرین لسان المتقدّمین ضیاءالملّة والحقّ والدّین ستوده و بجودت قریحه وکمال فطانت او و قرائت کتاب قواعد درخدمت‌آن استاد عماد خود تصریح‌کرده سپس روایت همان‌کتاب وتمامی کتب عقلیّه ونقلیّهٔ‌خودرا بدو اجازه داده ودرهمانجا پدرصاحب‌ترجمه را نیز(که شرح حال او بعنوان **عمادالدین حسن بن علی** خواهدآمد) بسیار ستوده است . باری سال وفات صاحب ترجمه وتألیفی از وی بدست نیامد. (ص ۱۷۰ت و باب کنی از ریاض‌العلما)

طبسی } در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب عبدالصمد بن علی و **دویمی**
طبعی } لقب‌عبدالقاهر بن احمدبن‌علی‌قمی‌است ورجوع بدانجا نمائید.

طبیب **عبدالله بن سعید** و **محمد بن ابی‌عمر** و شرح حال ایشان موکول برجال است.

طبیب‌المسلمین محمد بن زکریّای رازی که بهمین عنوان **رازی** مذکور افتاد.

طبیب‌نفیس نفیس بن عوض درضمن شرح حال ناظم‌الاطبا خواهدآمد.

طحان (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی، لقب ابراهیم بن یوسف، اسمعیل بن زید، جعفر بن مازن، حارث بن حسن، محمدبن مسلم طائفی ثقفی، معلی بن موسی، هذیل بن صدقه و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

طحاوی **احمدبن محمد بن‌سلمة** - یا سلامة بن عبدالملك، **ازدی** القبیلة، **ابوجعفر** الکنیه، **حنفی**المذهب، مصری **طحاوی** الشّهرة، از مشاهیر فقهای حنفیّه میباشدکه بعلاّمه و حافظ‌کبیر موصوف، خواهرزادهٔ مزنی لغوی شافعی‌معروف واز تلامذهٔ وی بود. بتبعیّت‌او بمذهب‌شافعی‌میرفت وعاقبت‌بجهت‌کثرت‌مطالعهٔ خال و استاد مذکور خودکه بکتب ابوحنیفه می‌کرده ازآن مذهب عدول نموده مذهب حنفی‌را ستود وآن‌را دربلادمصر انتشار داد، ریاست مذهبی‌آن‌بلاد بدو منتهی ومقتدای فقهای‌آن مذهب گردید. یا موافق‌نوشتهٔ بعضی از اجلّه‌که اقرب‌بصحت‌است خود طحاوی کتب ابوحنیفه را بسیار مطالعه میکرد تاآنکه مورد طعن استاد مذکور خود بوده وبدو گفت : والله کاری ابداً ازتو پرداخت نمی‌شود، اینك طحاوی از روی غضب از وی‌عدول کرد و بشام رفت واز ابوحازم قاضی دمشق، موافق مذهب حنفی تفقّه نمود تا حایزمقام ریاست مذهبی‌گردید. از تألیفات او است :

۱- احکام‌القرآن ۲- اختلاف‌الروایاتیا**اختلاف‌العلماء** یا**اختلاف‌الفقهاء ۳- بیان مشکلات‌الآثار ۴و۵- شرح‌الجامع‌الصغیر** و**شرح‌الجامع‌الکبیر ۶- شرح‌معانی‌الآثار**درحدیث که درلکنهو چاپ شده است **۷- عقیدة‌الطحاوی**که در قازان چاپ شده‌است **۸- المحاضرات ۹- مختصرالطحاوی فی‌فروع‌الحنفیة ۱۰- المشکاة ۱۱- مشکل‌الآثار**که درحیدرآباد دکن چاپ شده است **۱۲- معانی‌الآثار والشروط**که بنام شرح معانی مذکور شد **۱۳- الناسخ**

والمنسوخ ۱۴- نوادرالفقه وغیرها .

وفات طحاوی شب‌پنجشنبه اوّل ذی‌القعدهٔ سال‌سیصد و بیست و یکم یادویم هجرت درمصر واقع و درقرافه مدفون‌گردید . طحاوی، بقریهٔ طحا و یا ناحیهٔ طحا نامی ازمصر منسوب ویا موافق‌نوشتهٔ سیوطی بقریهٔ طحطوطه‌نامی درنزدیکی قریهٔ طحا منسوب‌است. در مراصدگوید : **طحا** بفتح اوّل ناحیه‌ایست در سمت شمالی صعید مصر و غربی نیل و طحطوط هم دیهی است بزرگ نزدیکی فسطاط در سمت شرقی نیل .

(صد وکف و ۱۹۴هب و ۵۹ت و ۱۹ ج ۱ کا و ۲۳۰ ج ۳ فع و ۲۹۹۷ ج ۴س و۱۲۳۲مط و۳۱فوائدالبهیة وغیره)

طرابلسی[۱]

طرابلسی علی بن خلیل ، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب بعلاءالدین ، از فقهای حنفیّه و مؤلف‌کتاب **معین‌الحکام فی‌مایتردد بین‌الخصمین من‌الاحکام** بوده و در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(کف وغیره)

طرزی از شعرای عهد شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸ه ق)، از ایل افشار ، بقریهٔ طرزلو نامی در دوفرسخی رضائیه منسوب و یا بنوشتهٔ معاصرش نصرآبادی ، از ولایت طرشت از توابع ری میباشد . بهرحال مردی ظریف ، خوش‌طبع ، عاشق‌پیشه ، صاف‌اندیشه ، بسیار ظریف و لطیفه‌گو و بدیعه‌گو و بلندهمّت بود . در سخنوری ، طرزی خاص اختراع‌کرد و دراشعار خود افعال و مصادر

۱ـ **طرابلسی**- منسوب است بطرابلس (بفتح اول و ضم چهارم و پنجم) وآن بنوشتهٔ مراصد شهری است درساحل دریای شام‌که بنایش محکم و حصارگرداگردآن از سنگ است . نیز شهری‌است دیگر درمغرب زمین‌که‌آن نیز درساحل دریا است. درقاموس‌نیز گوید: طرابلس شهری است درشام و یکی دیگر درمغرب زمین ویا خود شهر شامی ، **اطرابلس** (با الف اول) و مغربی **طرابلس** است (بی‌الف) . ابن‌خلکان گوید : طرابلس شهری است درساحل دریای‌شام نزدیکی بعلبك‌که بسال پانصد وسیم هجرت مسخرفرنگیها بوده وگاهی دراول‌آن‌الفی‌افزایند. بالجملة ، طرابلسی در اصطلاح رجالی ، لقب عبدالعزیز بن ابی‌کامل عمرو محمد بن عبدالله و محمد بن اسدالله بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

جعلی بسیار بکار میبرد ، دیوان او دراین اواخر چاپ شده واز او است :

مباداکه از ما ملولیده باشی | حدیث حسودان قبولیده باشی
چودرس محبّت نخواندی چه‌سود،ار | فروعیده باشی اصولیده باشی
برو طرزیا ، زلف خوبان بچنگت | زمانی بیفتد ،که پولیده باشی

مدنیدیم پس از مکّیدن | نه بکس حیله و نه مکریدن
مرقد پاک نبی طوفیدیم | عمریدیم و ابابکریدیم

صدنافه مشك خال لبت در شراب‌کرد | تا شد سیاه مست و جهانی خراب‌کرد
بریاد عارض توگلی چند روزگار | برسقف آسمان زد و نام‌آفتاب‌کرد

چنانچه از اشعارش برمی‌آید بقم و اصفهان و تات و ترکستان و عراق عجم و عربستان و قفقازیّه و مازندران و شماخی و شیروان وگنجه و مغان‌آذربایجان مسافرتها‌کرده و درسال هزار و پنجاه و نهم هجرت بتبریز رفت و دراین مسافرت تبریز خودگوید :

دلم‌گرفت ز جاها چرا نه تبریزم | گشاد دل بود آنجا چرا نه تبریزم
علی‌الخصوص یخیدم زاردبیلیدن | برای جذوهٔ موسی چرا نه تبریزم
کنونکه‌می‌حملد مهرویافته‌است‌دوماه | هزار و پنجه و نه را چرا نه تبریزم

روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الاول هزار و شصتم هجرت‌که مصادف با روز نوروز بوده موفق بزیارت حضرت امیرالمؤمنین ع شد و دراین موضوع‌گوید :

صد شکرکه برمراد فیروزیدم | و از ارض غری مهر دل افروزیدم
درشصت وهزار درنجف دریك روز | یوم المولود روز نوروزیدم

اسم و سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد .

(مع و ۴۰۸ تذکرهٔ نصرآبادی و متفرقه)

طرسوسی[1]

طرسوسی **علی بن احمد بن محمد** - مکنّی بابوبکر، ازکبار مشایخ صوفیّهٔ قرن چهارم هجری میباشدکه زمان آل حمدان را نیز دیده است. درطرسوس نشو و نماکرد، عاقبت سالها درمکّهٔ معظّمه مجاورت گزید. ازکثرت محبّت و مهربانی که بهرکس داشت و عموم مردم را نصیحت میگفت و شفقت میورزید و بحسن دیدار رفتار میکرد به **طاوس الحرمین** ملقّب ومشتهرگردید ویا خود بجهت کثرت زهد و ورع و عبادت بدین لقب اختصاص یافت. بسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در مکّهٔ معظّمه وفات یافت وهم درآن ارض اقدس مدفون شد وهریك ازدوجملهٔ: **بوبکر سعید = ۳۷۴** و **قطب ربانی = ۳۷۴** مادّهٔ تاریخ وفات او است. درخزینة الاصفیا و نامهٔ دانشوران موطن اصلی صاحب ترجمه را طرطوس نوشته‌اندکه آن نیز از بلاد شام است.

(ص۶۲ج۴مه و۴۹ ج۱فع و۲۰۸ ج۲خه)

طرطوسی[2]

طرطوسی **ابراهیم بن علی**- حنفی صاحب فتاوی که درسال هفتصد وپنجاه و هشتم هجری درگذشت. (ص۱۹۴هب و۶۲ج۴مه

طرطوسی **علی بن احمد** - درفوق بعنوان طرسوسی نگارش دادیم.

طرطوشی **محمد بن ولید** - بعنوان **ابی رندقه** در باب کنی خواهد آمد.

طرفة بن عبد **عمرو بن عبد بن سفیان**- بکری عبسی، ملقّب بطرفه (بفتح اوّل، مفرد طرف و بمعنی درخت گز) از قبیلهٔ بنی بکر بن وائل، از

۱- **طرسوسی**- بفتح اول و ثانی، منسوب است بطرسوس که بنوشتهٔ مراصد شهری است درحدود شام، مابین حلب و بلاد روم و انطاکیه و قبر مأمون هم درآنجا است. در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن احمد بن روح میباشد و شرح حالش موکول بدان علم شریف است.

۲- **طرطوسی**- بفتح اول و ثانی، منسوب بطرطوس میباشدکه بنوشتهٔ مراصد شهری است ازبلاد شام درساحل دریا نزدیکی عکا و آن غیراز طرسوس مذکور فوق است.

مشاهیر شعرای جاهلیّت ، خواهرزادهٔ جریر بن عبدالمسیح معروف به متلمس، یکی‌از اصحاب قصائد سبعهٔ معلقه میباشد. قصیدهٔ دالیهٔ اوکه حاوی یکصد و پنج بیت است یکی از همان قصائد مذکوره بوده و با شرح زوزنی‌که بدان قصیده نوشته در بون چاپ و درضمن معلقات دیگر نیز درقاهره بطبع رسیده‌است . دیوان شعر طرفه نیز درشالون با ترجمهٔ فرانسوی‌آن ، در قازان و برلین و تبریز با بعض شروح متفرقه چاپ و مطلع قصیدهٔ دالیهٔ معلقهٔ مذکوره این است:

لخولة اطلال ببرقة ثهمد	**تلوح كباقي‌الوشم في‌ظاهر اليد**
و قوفابها صحبي على مطيهم	**يقولون لاتهلك اسى و تجلد**
كان حدوج المالكية غدوة	**خلايا سفين بالنواصف‌من‌دد** الی‌آخر

لغات : خوله : زنی است از قبیلهٔ‌کلب . **اطلال:** جمع طلل بمعنی بقیهٔ‌آثار خانه وعمارت. **برقه:** جایی‌که خاك وسنگ‌ریزه درآن مخلوط بهم باشد. **ثهمد :** نام موضعی‌است. **وشم :** خال‌کوبی و مانندآن . **مطی :** جمع مطیة . **اسی :** سوزش قلب . **تجلد :** با صیغهٔ امر، از باب تفعل، امر بصبر و تحمل است . **حدوج :** جمع حدج ، یکی‌ازمرکبهای زنان است مانندکجاوه . **مالکیه:** زن منسوب ببنی‌مالك‌که شعبه‌ایست ازقبیلهٔ‌کلب. **خلایا :** جمع‌خلیه بمعنی‌کشتی بزرگ. **سفین :** جمع سفینه . **نواصف :** جمع ناصفه بمعنی اماکن وسیعه از نواحی صحاری است . **دد** وادی و بیابانی است ویا بمعنی لهو و لعب است .

حاصل معنی شعرآخری‌آنستکه گویاکجاوه‌ها و مرکب‌های‌آن زن معشوقهٔ مالکیه در هنگام صبح، کشتی‌های بزرگی‌است درحوالی وادی **دد** و اگر **دد** بمعنی لهو و لعب باشد مراد آن است‌که ازکثرت وله و علاقهٔ مفرطی‌که بدان معشوقه داشتم‌کجاوه و مرکب اورا کشتی بزرگی انگاشتم .

طرفه از هفت سالگی شروع بشعرگفتن‌کرد ، اشعار نغز و طرفه می‌گفت درفنون شعر از مدح و هجو و موعظه وحکمت وغیرها بمقامی بس‌عالی رسید وباآن قلت‌عمری که داشته (و دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشته) نکاتی بکاربرده‌که افهام اکابر شعرا بدانها نرسیده است . اشعارش حاوی فصاحت لفظ و عذوبت معنی ، بتمامی مقاصد شعریّه مشتمل ، محل استشهاد ادبا و ارباب لغت، بسیاری ازآنها ضرب‌المثل و در رشتهٔ خود بی‌بدل بوده و مثل مشهور **استنوق‌الجمل** هم از او است . چنانچه روزی با

خال خود متلمس ، بدربار عمرو بن هند حکمران حیره (که شعرا برای خواندن اشعار خود می‌رفتند) رفته بود ، دیدکه مسیب بن علس در وصف جمل (شتر نرینه) شعری می‌خواند وآن را با اوصاف ناقه (شتر ماده) می‌ستاید ، طرفه گفت **استنوق الجمل** (یعنی جمل ناقه شد) پس این جمله از امثال دایره گردید ودر بارهٔ کسی گویند که سست رأی بوده و کلمات غیرمناسب را مخلوط بهم گرداند. نیز از اشعار معلّقهٔ او است :

وظلم ذوی‌القربی اشد مضاضة — علی‌المرء من وقع الحسام المهند

ستبدی لك‌الایام ماکنت جاهلا — و یأتیك بالاخبار من لم‌تزود

که اوّلی در تجربهٔ کامل آثار منحوسهٔ قطع رحم ودوّیمی درحکمت وموعظه میباشد ولبید شاعر نیز بجهت آن ، بفضل طرفه و تقدّم او بر دیگر شعرا اقرار آورده وحضرت رسالت ص نیز بعد از شنیدن آن فرمودند که آن از کلام نبوت است . این هردو ، در رشتهٔ خود از امثال دایره میباشد و احمد بن حنبل از عایشه روایت کرده است که حضرت رسالت ص در هرخبری که مورد شك و تردید بودی بدین بیت طرفه : **ویأتیك بالاخبار من لم‌تزود** تمثّل نمودی. اینگونه کلمات طرفهٔ طرفه، بسیار واشهر اشعار او معلّقهٔ او است که اشاره شد . طرفه عاقبت در سال پانصد و پنجاهم میلادی که هفتاد سال پیش از هجرت حضرت رسالت مآبی میباشد دربیست سالگی یا بیست وشش سالگی درگذشت ، یا بجهت هجو عمرو بن هند ، یا بجهت شعری که درمجلس شراب دربارهٔ خواهر عمرو گفته، یا بجهت کثرت عجب و خودبینی که داشته مغضوب عمرو شد، عامل خودرا که دربحرین بوده بقتل وی بگماشت ،آن عامل نیز بتصویب و اختیار خود طرفه ازرگ اکحل او (رگی است در ذراع که عرق‌الحیاة ونهرالبدن نیز گویند) فصدکرد پس، ازکثرت جریان خون جان داد.

(رجال المعلقات و۱۲۳۹مط وغیره)

طرفین رجوع بعنوان **ائمهٔ ثلثه** نمایند .

طریحی **فخرالدین بن محمد بن علی** - بن احمد بن طریح (بروزن کمیل) نجفی رماحی ، یا فخرالدین بن محمدعلی بن احمدبن علی بن احمد بن طریح بن خفاجی بن فیّاض ، بهرحال وی عالمی است فاضل کامل، فقیه نبیل،

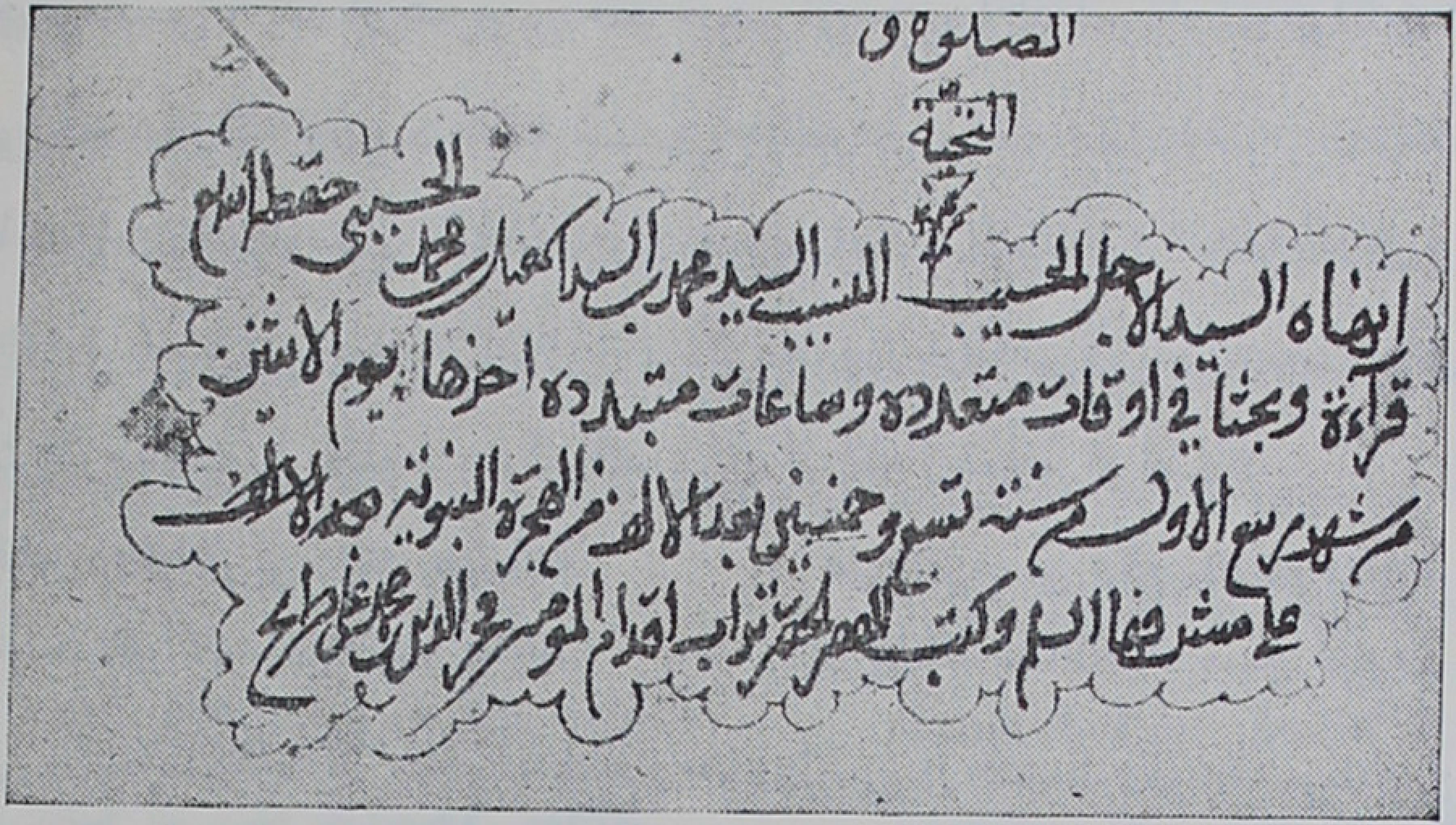
الصلوة و
التحیة
انهاه السید الاجل الحسیب النسیب السید محمد بن السید اسمعیل بن محمد الحسینی حفظه الله
قراءة وبحثا فی اوقات متعددة وساعات متبددة آخرها یوم الاثنین
من شهر ربیع الاول فی سنة تسع وخمسین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها
الف سلام وکتب [illegible] تراب اقدام المؤمنین فخر الدین بن محمد علی طریح

کلیشۀ خط فخرالدین طریحی -۲

قطعۀ مزبور اجازه‌ای است که در آخر یك نسخه از کتاب جامع المقال خود طریحی بخط خود وی نوشته شده و آن نسخه در حال حیات خود طریحی در روز شنبه نهم صفر **۱۰۵۹** بخط محمد بن اسمعیل بن محمد حسینی نجفی نگارش یافته است. اجازۀ فوق الذکر را طریحی با خط خود برای کاتب نسخه که یکی از تلامذۀ او بوده مرقوم داشته است.

محدّث جلیل القدر، عابد زاهد، ادیب شاعر لغوی، از اکابر علمای امامیّه، اورع و اتقی و اعبد و ازهد اهل زمان خود، بجهت انتساب بجدّ عالی مذکورش به **طریحی** و **شیخ طریحی** معروف، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین و نظائر ایشان معاصر، با یك یا دو واسطه از شیخ بهائی روایت نموده و خودش از مشایخ روایت پسر خود شیخ صفی الدین و علّامۀ مجلسی و سید هاشم بحرانی میباشد. تألیفات نافعه و منیفۀ بسیاری دارد:

۱- **الاثنی عشریه فی اثنی عشر مبحثا من مباحث اصول الفقه** که آن را **لمعۀ وافیه** نیز گویند ۲- **الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج** ۳- **الاربعون حدیثا** که باربعین معروف است ۴- **ایضاح الحساب** در شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی ۵- **تحفة الوارد وعقال الشارد** ۶- **ترتیب خلاصة الاقوال للعلامة** ۷- **ترتیب مشیخة من لایحضره الفقیه** ۸- **جامع المقال فیما یتعلق باحوال الحدیث والرجال وتمییز المشترکات منهم** ۹- **جامعة الفوائد** که در ذیل بنام حجیة الظن مذکور است ۱۰- **جواهر المطالب فی فضائل علی بن ابیطالب ع** ۱۱- **حاشیۀ معتبر محقق** ۱۲- **حجیة الظن الخاص** در رد ملامحمدامین استرآبادی وچون عناوین مطالب آن **فائدة - فائدة** است بعضی ازاهل فضل آن را **جامعة الفوائد** نام کرده‌اند ۱۳- **شرح اثنی عشریۀ صاحب معالم** ۱۴- **شرح المبادی للعلامة** ۱۵- **الضوء** (الضیاء خل) **اللامع فی شرح المختصر النافع** ۱۶- **عواطف**

الاستبصار للشیخ الطوسی ۱۷- غریب الحدیث للخاصة ۱۸- غریب القرآن ۱۹و۲۰- الفخریة الصغری و الفخریة الکبری هردو در فقه ۲۱- فوائد الاصول ۲۲- کشف غوامض القرآن ۲۳- الکنز المذکور فی عمل الساعات و الایام و اللیالی و الشهور ۲۴- اللمع فی شرح الجمع ۲۵- اللمعة الوافیة که همان اثنی‌عشریهٔ مذکور فوق است ۲۶- مجمع البحرین و مطلع النیرین که بارها در ایران چاپ شده است ۲۷- مجمع الشتات ۲۸- مراثی الحسین صغیر و کبیر و وسیط ۲۹- مستطرفات نهج البلاغه ۳۰- المنتخب فی جمع المراثی و الخطب که در ایران چاپ شده است ۳۱- النکت اللطیفة فی شرح الصحیفة وغیر اینها.

وفات طریحی بسال یکهزار و هشتاد و پنجم هجرت در رماحیه واقع شد و جنازه‌اش بنجف اشرف نقل گردید. **رماحیه** بتشدید میم، شهری است از عراق عرب. اسم اصلی طریحی موافق بعضی از تألیفات خود، فخرالدین بوده و در روضات و امل الآمل و هدیة الاحباب و چندین موضع از ذریعه نیز باسم اصلی بودن فخرالدین تصریح نموده است، اسم پدرش نیز موافق تألیفات خود و تصریحات کتبی ذریعه محمدعلی بن احمد میباشد و لکن در نخبة المقال بروجردی، در ردیف اشخاصی که نامشان محمد و پدرشان علی است گوید:

سبط طریح نجفی منتجب ذو مجمع البحرین ثم المنتخب

بنابراین نامش محمد و پدرش علی بوده و فخرالدین لقب وی میباشد و بروجردی در مستطرفات نیز فخرالدین محمد بن علی بن طریح نوشته است. اما پدر علی را طریح نوشتن ظاهراً مسامحه و از قبیل نسبت بجدّ است چنانچه متداول میباشد و الّا چنانچه مذکور داشتیم طریح جدّ عالی بلکه اعلای شیخ فخرالدین است.

(قص و ملل و ص ۵۱۰ ت و ۳۸۹ مس و ۱۹۴ هب و ۳۹۰ ج ۱۷ عن وغیره)

طریحی **شیخ نعمت بن علاءالدین** - بن امین‌الدین بن محیی‌الدّین بن صفیّ‌الدّین بن فخرالدین طریحی مذکور فوق، از فضلای نامی عصر خود بود، درسال هزار و دویست و هفتم هجرت در نجف متولد شد، بعلوم شرعیّه و آداب عربیّه اشتغال یافت و حظّی وافر برد، درفقه و حدیث و رجال تألیفاتی داشته که از آن جمله است: **مجمع المقال فی علم الرجال**. وی درهزار و دویست و نود و سیّم هجرت وفات یافت.

(ص ۴۰۸ ج ۲ نی)

طسوج[1]

طسوجی **آقا احمد بن آقا علی اشرف** - مذکور ذیل، عالم فاضل شاعر که از اکابر تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری میباشد . یك **کتاب کشکول** و **حواشی متفرقه بر ریاض** نوشته ودر وفات استاد مذکورش (**۱۲۸۱** هـ ق = **غرفا**) قصیده‌ای در مرثیه‌اش گفته است . در قضیهٔ نجیب پاشا درکربلا مقتول شد و سالش بدست نیامد و ولادتش در سال هزار و دویست و سی و دوم هجرت بوده است .

(ص ۱۴۳ ج ۱۰ عن)

طسوجی **میرزا عبداللطیف** - پدر میرزا محمدحسن خان مظفّرالملك، از افاضل اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد ویا خود، اوائل قرن حاضر چهاردهم را نیز درك کرده‌است چنانچه ازکتاب مآثر وآثار صنیع‌الدولة استظهار شده‌که‌گوید وفات او پیش‌از سال هزار و سیصد و ششم هجرت بوده است. ازآثارقلمی‌او **ترجمهٔ الف‌لیلة و لیلة** میباشدکه ازعربی بپارسی بسیار فصیح ترجمه‌اش‌نموده ومشخص دیگری بدست نیامد .

(ص ۸۰ ج ۴ ذریعه)

طسوجی **ملا عبدالنبی بن اوجاق قلی** - یا شرف‌الدین محمد ، از اکابر علمای آذربایجان، فقیه محدّث مفسّررجالی حکیم‌ریاضی رملی جفری نجومی شاعر ماهر، از افاضل اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد . او و صاحب حدائق (متوفی بسال ۱۱۸۶ هـ ق = **غققو**) هردو از تلامذهٔ ملاّ رفیع گیلانی (متوفی بسال ۱۱۶۰ هـ ق = غقس که تلمیذ علاّمهٔ مجلسی و منصب شیخ‌الاسلامی درخانوادهٔ او تاعصر حاضر ما باقی است) بوده واز او اجازهٔ روایتی داشته‌اند . از تألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن که بزرگ و مفصل و دارای نکات بدیعه میباشد وتلمیذ او میرزاحسن زنوزی سالف‌الترجمة درکتاب ریاض‌الجنة وغیره ازآن نقل میکند **۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** و شاید همان تفسیر مذکور باشد **۳** و **۴** و **۵- حاشیهٔ سماء وعالم** که مجلد چهاردهم بحارالانوار

۱- **طسوج**- بفتح اول ، دیه بزرگی است درآذربایجان درحدود هشت فرسخی تبریز که جمعی از فضلای نامی بنسبت‌آن (طسوجی) معروف میباشد وبعضی‌از ایشان را تذکر میدهد.

است و **حاشیهٔ مدارک الاحکام** و**حاشیهٔ مزار بحارالانوار ۶- شرح صحیفهٔ سجادیه ۷- شرح نهج البلاغة ۸- شرح وافیهٔ تونی** وغیر اینها . وفات طسوجی بسال هزار و دویست و سیم هجرت درکربلای معلّی واقع و میرزا حسن زنوزی سالف الترجمة که از تلامذهٔ وی بوده درتاریخ آن گوید:

چو شد عبدالنبی آن معدن فضل — از این وحشت‌سرا برخلد هارب

ز فوتش گشت غارب مهر افضال — از این‌رو سال فوتش گشت غارب

غارب = ۱۲۰۳. (ذریعه وتقریرات آقای نجفی‌قمی)

طغان / **طغاوی** — دراصطلاح رجالی ، **اولی** لقب ابان بن عمرو جذلی و بعضی دیگر و **دویمی** حسن بن راشد میباشد و رجوع بدان‌علم نمایند.

طغرائی — **حسین بن علی بن محمد بن عبدالصمد** - اصفهانی ، ملقّب به **عمید** و **استاد** و**فخرالکتاب** و**مؤیدالدین**، مکنّی با بواسمعیل ، معروف به **طغرائی** و **استاد طغرائی** ، عالمی است ادیب فاضل کاتب منشی شاعر ماهر کثیرالفضل لطیف‌الطبع و امامی صحیح‌المذهب ، درنظم و نثر استاد عصر خود ، از اولاد ابوالاسود دئلی ، از امرای سلجوقیان، وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی . **دیوان شعر** او نیز بسیار خوب و دراستانبول چاپ شده و ازمحاسن وطرائف اشعارش **قصیدهٔ لامیهٔ** او است که معروف به **لامیةالعجم** ، دارای آداب و غرائب و حکم ، محل توجه افاضل ادبا ، در تمامی اقطار درنهایت‌اشتهار، درمصر و استانبول وقازان با لامیةالعرب شنفری دریکجا چاپ و صلاح‌الدین صفدی سالف‌الترجمة و جمعی دیگر از اکابر علما و ادبا شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند .آن را در وصف حال خود وشکایت از جریانات ناملائم زمان دربغداد انشاکرده وحاوی پنجاه و نه بیت میباشدکه همهٔ آنها دروفیات‌الاعیان ومعجم‌الادباء و جواهرالادب احمد هاشمی مذکور و مطلع آن این است :

اصالة الرأی صانتنی عن‌الخطل — و حلیة الفضل زانتنی لدی العطل

مجدی اخیرا و مجدی اولا شرع — والشمس رادالضحی کالشمس فی‌الطفل

چنانچه در محل خود اشاره نمودیم لامیهٔ صلاح‌الدین صفدی نیز نظیرآن بوده و احمد

هاشمی درجواهر الادب، همین لامیة العجم را باهفتاد ودو بیت استقبال کرده واوّلش این است:

علیك بالصبر والاخلاص فی العمل و لازم الخیر فی حل و مرتحل

نیز از اشعار طغرائی است :

اذا ما لم تکن ملکا مطاعا فکن عبداً لخالقه مطیعا

و ان لم تملك الدنیا جمیعا کما تهواه فاترکها جمیعا

هما نهجان من نسك و فتك یحلان الفتی الشرف الرفیعا

گویندکه طغرائی در فنّ کیمیا و رموزآن نیز یدی طولی داشته بلکه از اساتیدآن فنّ و تالی جابر بن حیّان صوفی معروف بوده وکتابهائی درآن موضوع تألیف داده است:

۱- ترکیب الانوار ۲- جامع الاسرار ۳- حقائق الاستشهادات ۴- ذات الفوائد ۵- الرد علی ابن سینا فی ابطال الکیمیا ۶- مصابیح الحکمة ۷- مفاتیح الرحمة وغیراینها

و از اشعار او است :

اما العلوم فقد ظفرت ببغیتی منها فما احتاج من ان یعلما

و عرفت اسرار الحقیقة کلها علما انار لی البهیم المظلما

ودریت هرمس سرحکمته الذی اضحی بها علم الغیوب مترجما

صاحب ترجمه در موصل وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود ، هنگامی که ما بین سلطان مذکور وبرادرش سلطان محمود درقرب همدان مقاتله شد وسلطان محمود غالب آمد نخستین کسی که دستگیر نمودند همین طغرائی وزیر بود . شهاب اسعدکه در دربار محمودی سمت کاتب طغرائی داشته از ترس آنکه مبادا حسین طغرائی صاحب ترجمه، در اثر فضل و هنر وکمالات خود مشمول عنایات محمودی گردد، اورا بالحاد و زندقه متّهم داشت و بدستیاری نظام الدین ابوطالب علی بن احمد سمیرمی وزیر سلطان محمود، بسال پانصد وسیزدهم یا پانزدهم هجرت درزیاده برشصت سالگی ظلماً بقتلش آوردند ونظام الدین مذکور نیز روز سه‌شنبه سلخ شهر صفر پانصد وشانزدهم هجرت در بازار بغداد نزدمدرسهٔ نظامیّه بدست غلام زنگی سیاه رنگ حسین طغرائی مقتول گردید .

امّا **وجه تسمیه بطغرائی** بنوشتهٔ احمد رفعت آنکه : حسین ، وقتی نشانچی ملوك سلاجقه بوده و طغرا بترکی بمعنی نشان است. توضیح این اجمال موافق نوشتهٔ ابن خلّکان

آنکه : طغرا لفظی است عجمی و بمعنی نشان مخصوصی است که روی احکام و قوانین سلطانی در فوق بسم‌الله با خط جلی مینویسند و مضمون آن ، اوصاف و مناقب سلطانی است که آن حکم وفرمان ازطرف او صادر شده است . درقاموس ترکی گوید: طغرا لفظی است ترکی و دراصل بمعنی مرغی است پرگشاده و وقتی رسم ونشان وشکل همین مرغ را می‌گفتند ودرعربی وفارسی نیز بهمین‌معنی‌استعمال‌یافته و اخیراً علامتی‌است‌مخصوص که حاوی نام‌نامی‌پادشاه وقت‌بوده ودر روی احکام و بروات وقوانین ونظامات ومسکوکات و دیگر اشیاء رسمی ترسیم نمایند چنانچه‌گویند این برات مزیّن بطغرای‌همایونی ویا این فرمان موشّح بطغرای شاهنشاهی است.

(ملل وص ۲۴۸ت و۲۴۶ ج۴فع و۵۶ ج۱۰جم و ۳۰۱۳ ج۴س و ۶۸۶هر وغیرها)

طغرائی **امیر یمین‌الدین** - رجوع بطغری نمایند .

طغرل **محمدابراهیم خان بن مهدی قلی‌خان بن سلطان محمدحسن خان** - قاجار ازشعرای‌نامی، عموزادهٔ فتحعلی‌شاه‌قاجار، داماد وناپسری وی بود ، در دربار سلطان تقرّبی بسزا داشت و بطغرل تخلّص مینموده واز او است :

فغان طغرل‌که صیّاد جفاجو مرا بشکست‌پر، آنکه رهاکرد

وفات طغرل درهزار و صد ونود وسه در استرآباد واقع گردید . (ص۳۸ ج۱مع)

طغری **امیر یمین‌الدین** - فریومدی ، از مشاهیر علما و ادبا و شعرای اوائل‌قرن هشتم‌هجری‌عهد سلطان محمدخدابنده وابوسعیدخان (از ملوك ایلخانیّه) که مردی فاضل و دراصل ازقصبهٔ فریومد ترکستان بود ، باپسرخود امیرمحمود (که شرح‌حالش بعنوان ابن‌یمین درباب‌کنی خواهدآمد) مکاتبات ومراسلات و مشاعراتی داشت واز اشعار او است‌که بپسرش نوشته است :

دارم ز عتاب فلك بوقلمون وزگردش روزگار خس‌پرور دون

چشمی‌چوکنارهٔ‌صراحی‌همه‌اشک جانی چو میانهٔ پیاله همه خون

پسر درجواب پدرگوید:

دارم ز جفای فلک آینه‌گون پرآه‌دلی که سنگ‌ازاوگرددخون
روزی بهزار غم بشب می‌آرم تاخود بشب ازپرده چه‌آیدبیرون

ازآثار قلمی امیریمین‌الدین است :

۱- **انشاء طغری** که مجموعهٔ منشآت او است ۲- **انوار المبارك** ۳- **چشمهٔ فائز** ۴- **کلیات‌طغری** که‌مجموعهٔ‌اشعاراواست ۵- **کنزالمعانی** ۶- **مجموعهٔ‌اشعار** که‌همان‌کلیات‌مذکور است ۷- **مجموعةالغرائب** ۸- **مجموعهٔ‌منشآت** که بنام‌انشاءمذکورشد ۹- **المرآت‌المفتوحة** .

وفات امیریمین‌الدین بسال هفتصد و بیست وچهارم هجرت درقصبهٔ فریومد واقع وهم در آنجا مدفون است . نگارنده‌گوید : ظاهرآن‌است‌که شهرت صاحب‌ترجمه **طغرائی** بوده و **طغری** گفتن او (چنانچه در نسخهٔ قاموس‌الاعلام است) ناشی از اشتباه مؤلف‌آن و یا چاپخانه است. (ص۲۵۲لس و۳۰۱۴ ج۴س)

طفیلی **امیرجلایر** - بعنوان **جلایر** مذکور شد .

طلحی
طنافسی
} دراصطلاح رجالی، **اولی** لقب سلیمان بن عبدالله ، صالح بن موسی ، علی بن عیسی ، محمد بن‌علی وبعضی دیگر و **دویمی** نیز لقب حماد بن‌بشر، عبدالوهاب‌بن صباح وبعضی دیگربوده و رجوع بدان‌علم‌نمایند.

طنطاوی‌جوهری ازاعیان‌علما وحکمای‌عامّهٔ‌عصرحاضرما،حکیم‌مهذّب‌النفس، خطیب‌کاتب منشی، از اساتید جامع ازهر ومدرسهٔ دارالعلوم قاهره ، از پیشوایان لغت عرب معدود وبلغت انگلیسی نیز کاملاً آشنا بود . معظم وقت او درمحاضرات‌علمیه و ادبیّه مصروف وبیشترآیات‌کثیرالبرکات قرآن مجیدراکه حاوی غرائب غیرمتناهی بوده و حثّی اکید برتفکر دربدایع عالم اکبر و صنایع عالم اصغر را محتوی است مورد بحث قرار داده و درآن اثنا مذهب داروین و کلمات اورا نیز محل مناقشه و نظر نموده است. درتقویت ملکهٔ انشا وقوهٔ فکریّهٔ تلامذه ، اهتمام‌تمام داشته اینك یك جنبش فکری و تأثیرات فوق‌العادة ، درعقول ونفوس و روحیّات‌ایشان تولید نموده و عاملی قوی در توسعهٔ فکر ایشان محسوب‌گردیدکه از غرر درر بیانات شیوای

وی التقاط و از انوار افکار ابکار متنوعهٔ او اقتباس مینمودند . با این همه اشتغالات مستغرق اوقات او که بتدریس و محاضرات متنوعهٔ علمیّه و ادبیّه داشته بازهم در خلال این احوال تألیفاتی طریفه ، در اخلاق و تفسیر و فلسفه وعجائب کون دارد که گواه صادق برتبحّر و تنوع علمی وی میباشند :

عکس آقای طنطاوی جوهری -۳

۱- **الارواح** ۲- **اصل العالم** که مباحث فلسفی است درجغرافیای طبیعی ۳- **این الانسان** ۴- **التاج المرصع بجواهر القرآن والعلوم** ۵- **تفسیر الجواهر** که تفسیر تمامی قرآن ، بیست و شش مجلد ، الهیات و طبیعیات و ریاضیات وعلوم ادبیه وعربیه ودیگر علوم متنوعه را حاوی است که درحقیقت فقط تفسیر قرآن نبوده بلکه یك دائرة المعارف جامع عمومی است ۶و۷و۸- **جواهر التقوی وجواهر العلوم و السر العجیب فی حکمة تعدد ازواج النبی ص** ۹- **الفرائد الجوهرية فی الطرف النحوية** ۱۰- **میزان الجواهر** وغیر اینها که همهٔ آنها در مصر وقاهره چاپ و رواج تمام دارند . وفات طنطاوی روز جمعه دوازدهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۰م = **غظم** مطابق دویم ذی الحجهٔ سال ۱۳۵۸ = **غشنح** قمری و بیست و یکم دیماه ۱۳۱۸ = **غشیح** شمسی هجری واقع و ولادتش درسال ۱۲۸۷ه (غرفز) بوده است.

(ج ۵ تفسیر الجواهر وص ۲۴۳ مط و اطلاعات متفرقه)

طنطرانی **احمد بن عبدالرزاق** - مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **معین‌الدین**، ازمشاهیر علما و ادبا وشعرای عهد خواجه نظام‌الملک آتی‌الترجمة، استاد و مدرّس مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد، تألیفات واشعار طریفهٔ بسیاری بدو منسوب میباشد که اشهر آنها **قصیدهٔ طنطرانیهٔ ترصیعیهٔ** اواست که درغایت شهرت ودرمدح نظام‌الملک مذکور و ذوالقافیتن (دارای دوقافیه) بوده و نظیرآن سروده نشده و مطلع آن این است :

یاخلی البال قد بلبلت بالبلبال بـال ... بالنوی زلزلتنی والعقل فی‌الزلزال زال

همین قصیده محل توجه اکابر افاضل بوده وشروح بسیاری بدان نوشته که من جمله شرح محمد بهشتی اسفراینی (متوفّی بسال ۷۴۹ه ق = ذمط) میباشدکه درمصر و بیروت و ایران با شرح معلّقات سبع زوزنی چاپ شده است .

وفات طنطرانی درسال چهارصد و هشتاد و پنج هجرت (که سال وفات نظام‌الملک مذکور است) واقع شد و پانصد و هشتاد و پنج بودن آن مثل نسبت دادن قصیدهٔ مذکور برشید وطواط (چنانچه ازبعضی صادر شده) اشتباه وناشی ازقلت تتبّع بوده و اوّلی منافی معاصر بودن با نظام‌الملک هم (که مسلّم ارباب تراجم است) میباشد .

(کف وص ۱۹۶هب و۳۰۱۸ ج۴س وغیره)

طوبی **میرزا ابراهیم** - حکیم مورّخ ادیب اریب شاعر، متخلّص بطوبی که علاوه برفضائل دیگر در علم هیئت عارف بود ، بسال هزار و صد و هفتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت و درآستانهٔ بقعهٔ مبارکهٔ امامزاده اسمعیل که بنا برمشهور اسمعیل بن زید ابن امام حسن مجتبی ع ویا بقول بعضی اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی است مدفون شد واز اشعارش بدست نیامد .

(ص ۵۳۶ ج ۱۵عن)

طوری **عبدالقادر** - از مشاهیر فقهای حنفیّهٔ مصر قرن یازدهم هجرت، مفتی مذهب حنفی ، مدرّس جامع ازهر، دارای قریحهٔ شعری و درعلوم ادبیّه نیز ماهر بوده و ازتألیفات او است :

۱- **تکملة البحر الرائق** ۲- **الفواکه الطوریة** که جامع نظم و نثر و کتابی است مرغوب.

سال وفاتش بدست نیامد و تا سال یکهزار و بیست و ششم هجرت درقید حیات بوده است.

(ص ۳۰۸۷ ج ۴ س)

طوسی [1]

طوسی ابوالقاسم } یا بعنوان **فردوسی** خواهد آمد.
طوسی حسن

طوسی **محمد بن حسن** - بعنوان **شیخ طوسی** مذکور افتاد.

طوسی **محمد بن علی بن حمزه** - بعنوان **عماد طوسی** خواهد آمد.

طوسی **محمد بن محمد بن حسن** - بعنوان **خواجه نصیر طوسی** نگارش یافته است.

۱- **طوسی**- بضم اول منسوب بطوس و دراصطلاح رجالی، لقب احمد بن حسن بن علی فلکی، حسن بن محمد بن حسن بن علی، حسین بن عبدالجبار و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است. در اصطلاح علما و فقها، درصورت اطلاق و نبودن قرینه، شیخ الطائفة محمد بن حسن، یا صاحب وسیله محمد بن علی بن حمزه است که اولی بعنوان شیخ طوسی نگارش یافته و دویمی نیز بعنوان عماد طوسی خواهد آمد.

طوس، بنوشتهٔ مراصد شهری است در ده فرسخی نیشابور که بدو شهر مشتمل میباشد: یکی ازآنها بطابران موسوم ودیگری بنوقان مسمی بوده و زیاده برهزار قریه را حاوی وقبر هرون‌الرشید وحضرت علی بن موسی‌الرضا ع نیز درآنجا است. درقاموس‌الاعلام گوید: طوس، شهری است قدیم درخراسان بمسافت بیست کیلومتر از شمال غربی مشهد که اکنون ویرانه‌های آن باقی و موجود ودر اوائل اسلام و پیش‌ازآن از معمورترین و بزرگترین بلاد خراسان و و ازمراکز تمدن و معارف اسلامیه بوده است، حکمای عالی‌مقام مانند خواجه‌نصیر، امام‌غزالی و شعرای نامی مانند فردوسی و اشباه وی ازآنجا نشأت یافته و هرون‌الرشید درآنجا وفات و حضرت امام علی بن موسی‌الرضا ع نیز در زمان مأمون درقرب‌آن‌شهید وهردو درقریهٔ نوقان نام‌آن مدفون میباشند. همین قریه بمناسبت دفن‌آن امام عالی‌مقام، بمرور ایام درترقی‌بوده، اهالی طوس نیز بدانجا منتقل و متوطن شدند تا بمرور زمان نام قدیمی‌آن (نوقان) متروك و باسم مشهد معروف و طوس، خراب و ویران شده‌است. نیز درمطاوی کلمات خود گوید که طوس بعقیدهٔ ایرانیان بناکردهٔ جمشید بوده وازطرف طوس بن نوذر تجدید و بتعمیرش افزوده است.

طوطی ترشیزی از شعرای ایرانی قرن نهم هجرت که طوطی ایست شیرین گفتار و اشعارش لطیف و آبدار ، قصائد اورا برقصائد اقرانش ترجیح میدادند ، در طبّ نیز بصیرتی بسزا داشت و قصیده‌ای در استقبال قصیده خاقانی گفته که مطلع آن این است :

شب برافق باز شفق یاقوت حمرا ریخته　　گردون ز انجم برطبق لولوی لالا ریخته

طوطی بسال هشتصد و شصت و ششم یا هفتم هجرت وفات یافت و لفظ **خروس** = **۸۶۶** مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۲۲۶ سفینه)

طوفان **میرزا طیب** - مازندرانی ، اصلش از ملك هزار جریب از توابع دارالمرز مازندران وازمعاصرین آذربیگدلی سالف‌الترجمة بود. اخیراً باصفهان رفته وبسیار هجو میگفت ، عاقبت بنجف اشرف رفت واز بذله‌گوئی توبه کرد و بمدّاحی حضرات ائمّهٔ معصومین ع پرداخت وبالخصوص درمناقب حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه‌گوید :

شد بهاری عیان که درگلزار　　لاله بی‌داغ رست وگل بی‌خار
شد چمنها ز لاله لیلی خیز　　بوستانها ز بید مجنون زار
وصف بیهوده تا بکی طوفان　　ناقص است این بهار واین گلزار
چون رسد عطرخلق شه بچمن　　آن زمان می‌شود بهار بهار
صاحب عصر مهدی هادی　　جانشین محمد مختار ص

طوفان ، بسال یکهزار و یکصد و نودم هجرت در نجف وفات یافت وآذر فوق ، در وفات او یك رباعی گفته که این مصراع آن : «**طوفان در دریای نجف شد زصفا**» = **۱۱۹۰** مادّهٔ تاریخ میباشد . یك نسخه از **دیوان طوفان** بشمارهٔ ۲۷۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .　　(ص ۳۴۱ ج ۲ مع وغیره)

طویل[1]

طویل **شیخ‌حسن** - از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ومؤلف **تفسیرعنوان‌البیان** میباشد . مقدمهٔ این‌تفسیر، بسال هزار وسیصد و شانزدهم هجرت درمصر چاپ سنگی شد و وفات شیخ‌حسن درسال هفدهم واقع گردید.
(ص ۷۶۳مط)

طویل **فردوسی** - بعنوان **فردوسی طویل** خواهدآمد.

طهوری لقب رجالی محمد بن عبدالله بوده و رجوع بدان علم نمایند .

طهوی **اسلم بن مهور** که در باب کنی بعنوان ابوالغوث خواهدآمد و در اصطلاح رجالی لقب‌حسان‌بن‌شداد وشرح‌حالش درآن‌علم‌است.

طیار بروزن عطّار ، لقب رجالی محمد بن عبدالله و پسرش حمزه از اصحاب حضرت باقر و صادق ع وشرح‌حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

طیالسی دراصطلاح رجالی، احمد بن عباس نجاشی، حسن بن‌ابی‌عبدالله، سلیمان بن داود ، محمد بن خالد و دوپسرش عبدالله و حسن و شرح حال ایشان موکول بدان علم میباشد ونسبت‌آن به **طیالسه** جمع طیلسان میباشدکه قسمتی از جامه است و اشخاص مذکورین ، شغل طیلسان فروشی را داشته‌اند .

طیبی **حسن** یا **حسین بن محمد بن عبدالله** - ملقّب بشرف‌الدین، عالمی است فاضل‌ادیب بیانی محدّث مفسّر، از مشاهیر علمای عامّه‌که در معانی و بیان و فنون ادبیّه وعلوم‌عربیّه و استخراج حقائق ودقائق قرآنیّه وحدیثیّه بلکه در معقول نیز علامّهٔ زمان بود ، در نشر علوم و معارف دینیّه بدون طمع چیزی اهتمام تمام داشت ،کتابهای بسیار نفیس را بهمه‌کس از اهل بلد وغیره بعاریت میداد و

۱ـ **طویل**- در اصطلاح رجالی ، لقب‌اسحق عطار ، بحر، خالد بن بکر، علی‌بن‌حسن و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

اصلاً پیرامون مال و اقبال نمیگردید، بلکه ثروت زیاد شخصی خود را هم‌که از ارث و تجارت داشته در وجود برّ و خیرات و مبرّات و انجام ضروریّات طلاّب دینیّه مصروف و درآخر عمر بی‌چیز و فقیر گردید . همواره شریعت مقدّسه را تعظیم میکرد ، در ردّ فلاسفه ، باآن همه استیلائی‌که درآن اوان داشته‌اند جدّی وافر بکار می‌برد ، فضایح و قبایح ایشان راگوشزد عالمیان می‌نمود ، تاآخرعمر پیوسته ازصبح تا ظهر مشغول‌تفسیر بود، بعدازآن تا عصر نیز بحدیث اشتغال میورزید تاآنکه روز سه‌شنبه بیست وسیم شهر شعبان هفتصد و سی و سیم یا چهل و سیم هجرت از وظیفهٔ تفسیر فراغت‌یافته ودرمجلس حدیث رفت ، نافلهٔ وقت را خوانده وهمچنان رو بقبله درحال انتظار اقامهٔ فریضه جان بمالك‌جانان داد. بنابراینکه نامش‌حسن وسال وفاتش‌هم سی وسیم‌باشد یکی‌ازدوجمله: **خواجه حسن** = **۷۳۳** و **سردار سلطان‌حسن** = **۷۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات‌او میشود واگر نامش حسین و سال وفاتش چهل و سیم باشد یکی‌از دوجملهٔ : **خواجه حسین** = **۷۴۳** و **سردار سلطان حسین** = **۷۴۳** مادّهٔ تاریخ میباشد .

از تألیفات او است:

۱- التبیان فی‌المعانی والبیان ۲- تفسیرقرآن ۳- خلاصة درعلم‌درایه ۴- شرح الکشاف ۵- شرح مشکوة ۶- شرح‌مصابیح‌حسین بن‌مسعود بغوی که نامش **الکاشف‌عن‌حقائق‌السنن** است . در شرح‌کشّافش گوید‌که در عالم خواب ، یك قدح شیر از دست حضرت پیغمبر بشیر ص‌گرفته و نوشید . چنانچه اشاره نمودیم نام صاحب‌ترجمه بین ارباب‌تراجم محل خلاف و مابین حسن و حسین مردّد است‌که در درر کامنه و در قاموس‌الاعلام **حسین** ولی در روضات و مدارك دیگر موجوده در نزد این نگارنده **حسن** نوشته‌اند . لکن قول درر کامنه‌که بشهادت تطابق اغلب‌کلمات و جمالات مستعمله درشرح حال طیبی‌مدرك روضات بوده است تأیید میشود .

(ص ۶۸ ج۲ کمن و ۱۹۶هب و ۲۲۴ت و ۳۰۳۱ ج ۴ س و ۲۶۰ ج ۴ فع وغیره)

طیبی

عبدالله بن احمد- از اکابر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که در فقه و تفسیر و حدیث و نحو و لغت وغیرها متفنّن و در اصول تدریس وحلّ مشکلات فقهیّه دستی توانا داشت ومدتی درعدن قاضی ومفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- اسماء رجال مسلم ۲- تاریخ مرتب برطبقات وسنوات ازاول هجرت ۳- شرح صحیح‌مسلم ۴- مشتبه‌النسبة‌الی‌البلدان که در رشتهٔ خود بسیار سودمند ومفید است. وفات او بسال نهصد و چهل و هفتم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در عدن واقع گردید.

(ص ۲۲۶ نورسافر)

طیفور بن سراج‌الدین بعنوان **عفیف‌الدین** خواهدآمد.

باب «ظ»

(با نقطه)

ظافر عبیدی **اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد بن مستنصر** - ملقّب بظافر، مکنّی باَبوالمنصور ، دوازدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است که اسامیشان بطور اجمال تحت عنوان **فاطمیون** مذکور خواهد شد .

در پنجم جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و چهل وسوم یا چهارم هجرت (که روز وفات عبدالمجید حافظ عبیدی‌است) برحسب وصیّت بخلافت پسرش اسمعیل ظافر (که کوچکترین پسران حافظ و درآن هنگام درحدود هفده یا هیجده سالگی بوده) بیعت شد، ظافر نیز با نصر، پسر وزیرش عباس ، الفت وتونّس بسیاری داشت ، بهمین جهت در میان مردم متهّم و همانا درمجالس ومحافل صحبت از نصر وظافر می‌رفت . عباس بجهت دفع تهمت، پسرش نصر را بقتل ظافر بگماشت اینك شب پانزدهم یا سلخ محرّم سال پانصد وچهل و نهم هجرت ، نصر، ظافر را بپنهانی بخانهٔ پدر خود دعوت نموده و اوراکشت وبلافاصله پدرش را بیاگاهانید، او نیز علی‌الصّباح بقرار روزهای‌گذشته ، بی‌اطّلاعانه حاضرقصر خلافت شد و ببهانهٔ شغل مهمّی ، می‌خواسته است با ظافر ملاقات نماید ، دربانان که می‌خواستند ظافر را از حضور یافتن عباس مطّلع سازند در هیچ‌کدام از خوابگاه و حرمخانه و حجرات قصر سراغی نیافتند . عباس با چند تن از اشخاص موثّق بقصر رفت و خدّامرا باحضار یوسف و جبرئیل برادران ظافر بگماشت ، ایشان نیز بعد از حضور اظهار بی‌اطّلاعی‌کرده وگفتند ازپسرت نصر استکشاف‌کن‌که او داناتر ازما است، اینك ایشان را متهّم بقتل ظافر نمود و محض دفع تهمت ازخود و پسرش هردو را درهمان دم بقتل‌آورد . پس‌ازآن ، **عیسی** ملقّب به **فائز** و مکنّی بابوالقاسم ، پسر اسمعیل ظافر را

که در آن هنگام دو یا پنج ساله بوده بدوش گرفت و در صحن قصر ایستاده و تمامی امرا و اکابر دولت را احضار نمود و گفت: این پسر، مولی و امام شما است و عموهای او پدرش راکشتند و چنانچه می بینید بکیفر کردار خودشان رسیدند و اکنون اطاعت این کودك بما لازم است، عموماً قبول کرده و صیحهٔ بلندی برآوردند بحدّی که آن کودك مضطرب شده و بدوش عبّاس شاشید و از شدت آن صیحه، اختلال حواس آورده و مبتلا بمرض صرع گردید پس کودك را بمادرش سپردند، عباس هم بخانهٔ خود رفت و باکمال استقلال متصدی انجام امور کشوری گردید. مدت خلافت اسمی فائز نیز (که سیزدهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری است) بسیار اندك شد و در هفدهم رجب سال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت در سنّ یازده سالگی درگذشت و پسرعمویش عبدالله بن یوسف (که بعنوان **عاضد عبیدی** بشرح حال او خواهیم پرداخت) وارث خلافت گردید.

ناگفته نماندکه تمامی امرا و اهل دربار، در قضیهٔ قتل ظافر، از حقیقت امر اطّلاع داشتند و در کمین قتل عباس و پسرش نصر (قاتلان حقیقی و اصلی ظافر و برادرانش) بوده و حیله می‌اندیشیدند تا آنکه خواهر ظافر بفرنگیان عسقلان چیزی نوشته و در قتل ایشان استمداد نموده و باموال بسیاری مستظهر گردانید اینك ایشان نیز بهر وسیله که بوده عباس راکشته و نصر را در قفس آهنین بقاهره آوردند، تازیانه‌اش زده و دست راست اورا بریدند، بدن اورا با مقراضها قطعه‌قطعه نموده و بردارش کردند، عاقبت در روزعاشورای محرّم پانصد و پنجاه و یکم هجرت از دارش پائین آورده و سوزاندند.

(ص ۸۲ و ۴۳۱ ج ۱ کا)

ظافر عبیدی **علی بن منصور** (حاکم بـامرالله) **ابن نزار** (عزیز بـالله) ملقّب به **الظاهر لاعزاز دین‌الله**، مکنّی به **ابوهاشم**، هفتمین خلیفهٔ عبیدی مصری است. ازآن روکه پدر ظافر در بیست وهفتم شوال سال چهارصد و یازدهم هجرت (موافق آنچه تحت عنوان فاطمیّون خواهد آمد) مفقودالاثر گردید و مردم بامید پیداکردن او درپی تفتیش بودند اینك خلافت ظاهر چندی تأخیر شد تا آنکه بعدازیأس

کلی از پیدایش او در دهم ذی‌الحجهٔ همان سال، ظاهر باریکهٔ خلافت نشست لکن ارکان دولت او متزلزل و پاره‌ای حوادث غیرمنتظرة واقع شد ، عاقبت نجیب‌الدولة ابوالقاسم علی‌بن احمد جرجانی عراقی راکه هردو دست‌او بجهت جنایتی ، ازطرف‌حاکم‌بامرالله پدر ظاهر از مرفق بریده شده بود بوزارت نصب‌کرد ، او نیز در وزارت‌خودکمال عفّت واحتیاط ودرست‌کاری و امانت وخودداری بکاربرد. انجام‌نگارشات‌اورا هم **قاضی‌قضاعی** صاحب‌کتاب شهاب (که شرح حال او درمحل خود خواهدآمد) عهده‌دار میبود . وفات ظاهر درآخر شب پانزدهم شعبان چهارصد و بیست و هفتم هجرت در سی و دو سالگی واقع شد و پسرش معد بن‌علی (که شرح‌حال او بعنوان مستنصر بالله خواهدآمد) خلف وی‌گردید وشرح‌حال‌پدر واجداد ظاهر نیزدرضمن عنوان فاطمیّون تذکرداده‌شده‌است.

(ص ۴۰۲ ج ۱کا)

ظاهری **خلیل بن شاهین** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شاهین** خواهدآمد.

ظاهری **داود بن علی بن خلف** - اصفهانیّ‌الاصل، کوفیّ‌الولادة ، بغدادی المنشأ والمسکن والمدفن، ابوسلیمان‌الکنیة، ظاهریّ‌الشهرة، از مشاهیر علما و فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه در میان اهل سنّت بزهد و تقوی معروف‌بود، درحقّ امام شافعی تعصّب بسیاری داشته ودرمناقب وی دوکتاب تألیف داد. عاقبت ، خودش مذهب مستقلّی ایجاد و اختراع‌کرد ، اتبّاع ظواهر قرآن وحدیث را (که بحسب ظاهر، خلاف عقائد حقّهٔ اسلامیّه و منافی ضروریّات دینیّه بوده و بهمین جهت در سلك متشابهات منتظم و بحکم صریح آیه ، علم بتأویل آنها منحصر بخدا و راسخین درعلم ، یا فقط در ذات اقدس الهی بوده) لازم دانست‌که حقیقت امررا رجوع بخدا نکرده و از اهل ذکر سؤال ننمایند (چنانچه در موارد اشکال و عدم علم مأمور و موظّف‌بدان‌هستیم) . بهمین‌جهت به **ظاهری** اشتهار یافت، جمعی وافر نیز بدوگرویدند و بجهت انتساب او بفرقهٔ **ظاهریه** شهرت یافتند .

زیاده برچهارصد تن از طلّاب علوم دینیّه و افاضل علمای وقت ، درحوزهٔ

درس او حاضر میشدند ، خودش از شاگردان ابوثور و اسحق بن راهویه بود، عقل اورا برعلمش ترجیح میدهند . چنانچه اشاره شد اجداد او ازمردم اصفهان بودند، خودش بسال دویست و یکم یا دویم یا دویست تمام از هجرت درکوفه متولد شد ودر بغداد نشو ونما یافته وسکونت کرد، هم بسال دویست وهفتادم هجرت درهمانجا وفات یافت ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون گردید . اینکه در روضات الجنّات سال وفات اورا دویست وهفت نوشته و با بن خلّکانش نسبت داده ودرهدیة الاحباب نیز بدو اقتفا جسته سهو واشتباه است، اینک نسخهٔ معتمدهٔ وفیات الاعیان ابن خلّکان و مجلّد سیم و چهارم قاموس الاعلام موجود وسال وفات اورا موافق مذکور نگارش داده‌اند .

(ص ۱۹۳ ج ۱ کا و ۲۷۶ ت و ۱۹۷ هب و ۲۱۱۲ ج ۳ و ۳۰۳۳ ج ۴ س وغیره)

ظاهری **محمد بن داود-** مذکور فوق، فقیه محدّث ادیب فاضل شاعر ظریف، در فنون مذکوره وحید عصر خود بود ، با ابوالعباس بن سریج مناظره و مشاعره داشت ، در سن جوانی بعد از وفات پدرش بنای تدریس گذاشته و از تألیفات او است :

۱- الاعذار ۲- الانتصار ۳- الانذار ۴- الزهرة در ادبیات و غرائب و نوادر **۵- الوصول الی معرفة الاصول** وغیر اینها . روز دوشنبه نهم رمضان دویست و نود وهفتم یا ششم هجرت درچهل و دوسالگی درگذشته واز اشعار او است :

لکل امرء ضیف یسر بقربه	**ومالی سوی الاحزان والهم من ضیف**
له مقلة ترمی القلوب باسهم	**اشد من الضرب المدارک بالسیف**
یقول خلیلی کیف صبرک بعدنا	**فقلت و هل صبر فاسئل عن کیف**

اینکه درقاموس الاعلام مدت عمر اورا برقم (۲۴) بیست وچهار نوشته سهوی فاحش است و ظاهر آن است که از کاتب بوده و رقم (۴) را پیش از رقم (۲) نوشته است.

(ص ۵۲ ج ۲ کا و ۳۰۳۳ ج ۴ س)

ظاهریه عنوان فرقه‌ایست که درضمن شرح حال (ظاهری داود) اشاره‌شد.

ظفری
ظهری

در اصطلاح رجالی ، **دومی** لقب احزاب بن اسید ابی‌درهم، **اولی** نیز لقب انس بن فضاله وثابت بن قیس وسفیان بن‌حاطب و محمد بن انس و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

ظهوری

یا **ملاظهوری نورالدین محمد-** شاعری است ایرانی، ازمردم‌قصبهٔ ترشیز یا تربت خراسان‌که به **ظهوری** تخلّص می‌کرد . بعد از تکمیل مراتب بهندوستان رفته وداخل درخدمت ابراهیم عادلشاه ثانی‌گردید و ازآثار قلمی او است :

۱- خوان خلیل که نثر است **۲- دیوان شعر** که حاوی قصائد و غزلیات و رباعیات و مدایح بسیاری درحق حضرات ائمهٔ اطهار ع و عادل‌شاه مذکور میباشد ویك‌نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ (۳۸۲) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۳- ساقی‌نامه** که بچهارده هزار بیت مشتمل‌است **۴- گلزار ابراهیم** که نثراست واین هردو را بنام عادل‌شاه مذکور نوشته‌است **۵- نورس** که نیز نثر میباشد و از اشعار ظهوری است :

بهار است وبی‌می‌حرام‌است زیست　　　براحوال زهّاد بایدگریست
بهار است رخت ورع‌کن گرو　　　می کهنه داردکنون سال نو

ظهوری با ابوالفیض فیضی‌آتی‌الترجمة معاصر بوده و اورا باادب یاد میکرد و ازجملهٔ اشعاری‌که بدو فرستاده است :

از روش جلوه‌ای آه براه افکنیم　　　وز خلش غمزه‌ای خون بچکیدن دهیم
بند نقابی‌کشیم تیغ و ترنج‌آوریم　　　یوسف یعقوب را کف ببریدن دهیم
توبهٔ پرهیز راکرده شکستن درست　　　محضر ناموس را زیب دریدن دهیم
بخت ظهوری بجد دامن دولت‌گرفت　　　بازوی اقبال را زورکشیدن دهیم

گویند فیضی نتوانست‌که جوابش را بفرستد . ظهوری در سال یکهزار و بیست و ششم هجرت درگذشت.　　　(ص۷۷مخل و۳۰۳۴ج۴س‌وغیره)

ظهیر[1]

ظهیر **حسن بن خطیر-** بعنوان **فارسی حسن** خواهد آمد .

ظهیر **شقروه**
ظهیر **فاریابی**
ظهیر **کازرونی**
ظهیر **کرمانی**
ظهیر **نعمانی**
ظهیر **نیشابوری**
ظهیر **همدانی**

تحت عنوان ظهیرالدین شقروه ، ظهیرالدین‌طاهر بن محمد ، ظهیرالدین علی بن محمد، ظهیرالدین کرمانی ، ظهیرالدین حسن بن خطیر، ظهیرالدین محمدبن محمود ، ظهیرالدین میرزا سیدابراهیم، علی‌الترتیب خواهدآمد .

ظهیرا **پسر ملامراد-** تفریشی ، از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه درنظم و نثر و معمّا ، قادر و توانا بوده واز او است :

میخانه را ز مدرسه نتوان شناختن از بس‌که رهن باده نمودم‌کتاب را

در نزد طریق دین منم دربدری در ششدر حیرانیم از بی‌خبری
نقشی‌که دوشش نشسته درمن اینست کز جان و دلم شیعهٔ اثنی‌عشری

اسم و سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۱۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

ظهیرالدین **میرزا سیدابراهیم-** ابن‌میرزاقوام‌الدین‌حسین‌ابن‌عطاءاللّٰه‌حسینی، یا حسنی ، **همدانی** ، معروف به **قاضی‌زاده** و **ظهیر همدانی**، از اکابر و فحول علمای امامیّه و اساتید معقول و منقول عهد شاه تهماسب صفوی و بعضی

۱- **ظهیر-** عنوان مشهوری ولقب بعضی‌از اکابر علم و ادب وارباب‌فضل وهنرمیباشد. در اینجا ، باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ، بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان پرداخته و بعضی دیگر را نیزکه بانضمام قیدی دیگر معروف هستند بهمان عنوان مقیدی ، مذکور خواهیم داشت و رویهٔ مذکوره درعنوان **رشید** را نیز منظور دارند . چون بعضی‌از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگرشهرت دارند اینك ترتیب آنهارا نیز بجهت سهولت امر مراجعه‌کنندگان رعایت مینماید . دربعضی دیگر نیزکه ظهیرالدین اسم اصلی‌است محض‌بجهت رعایت ظاهر لفظکه موهم لقب بودنش است بشرح حال اجمالی او پرداخته میشود .

دیگر از سلاطین صفویّه ، حکیم متکلّم محقّق مدقّق صوفی مشرب ، درعبارات بعضی ازاجلّه به **مرجع المتکلمین** و **سیدالحکماء والمتألهین** موصوف میباشد درشعر وفنون ادبیّه نیز دستی توانا داشت، مراتب علمیّهٔ او باورع و تقوی و حلم و وقار و بلاغت توأم بود. حدیث را از شیخ بهائی فراگرفت ،آن شیخ جلیل ، فضل وکمال اورا می‌ستوده بلکه بمیرداماد ترجیحش میداد وبین ایشان مکاتبات ومراسلات لطیفه بوده‌است. ظهیرالدین، بعد از وفات پدرش که قاضی همدان بوده عهده‌دار قضاوت آن سامان گردید لکن اکثر اوقات خودرا در درس ومطالعه ومباحثه مصروف ومرافعات وفصل خصومات‌را بعهدهٔ نوّاب خود موکول میداشت. سیدعلی‌خان‌مدنی هم در سلافة‌العصر بسیارش‌ستوده تاآنکه‌گوید:

و زاد به‌الدین الحنیفی رتبة   وشاد دروس‌العلم بعد دروسها

و احیی موات‌العلم منه بهمة   تلوح علی‌الاسلام منه شموخها

از جمع‌کثیری نقل‌کرده‌که روزی شاه‌عباس بدید شیخ‌بهائی رفت، هزاران‌کتاب درپیش وی دیده و پرسیدکه در تمامی عالم ، عالمی پیدا میشودکه این قدرکتاب را در حفظ داشته‌باشد شیخ گفت نه وبالفرض اگر باشد میرزا ابراهیم‌است وبس. باری‌ملامحمدتقی مجلسی اوّل ، از همین صاحب ترجمه روایت‌کرده و او نیز از شیخ بهائی و ابن‌خاتون شیخ محمد بن احمد بن نعمت‌الله بن خاتون عاملی روایت مینماید. ازتألیفات‌اواست:

۱- اثبات‌الواجب ۲- حاشیهٔ اثبات‌الواجب جلال‌الدین دوانی ۳- حاشیهٔ الهیات شفا ۴- حاشیهٔ شرح اشارات‌خواجه ۵- حاشیهٔ شرح‌جدیدتجرید ۶- حاشیهٔ‌کشاف وغیرها. درسال یك هزار و بیست و ششم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۰ت و ۴۰ ج ۳نی وبعضی از مواضع ذریعه)

ظهیرالدین   **ابراهیم‌بن علی** - در باب‌کنی بعنوان **ابن مفلح** خواهدآمد.

ظهیرالدین   **حسن بن خطیر**- بعنوان **نعمانی** خواهدآمد.

ظهیرالدین‌شقروه   برادر شرف‌الدین شقروهٔ سالف‌الترجمة ویا عموزادهٔ اوکه به **ظهیر شقروه** معروف و از شعرای هندوستان بوده و از اشعار او است :

در زیر کلاله‌اش گل و لاله ببین زیر هر مو دلی و صد ناله ببین
سالی که بود دوازده مه ، دیدی برخیز و مهی، دوازده ساله ببین

سال وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۳۰۳۴ ج۴س)

ظهیرالدین **طاهر بن محمد - فاریابی**، مکنّی به **ابوالفضل**، ملقّب **بظهیرالدین** ، معروف به **ظهیر فاریابی**، از اعاظم ادبا و معروفین فضلای شعرای اواخر قرن ششم هجرت میباشد که در اصل، از مردم فاریاب از بلاد خراسان بود، بیشتر در تبریز امرار حیات می‌نمود ، با خاقانی شیروانی، شیخ نظامی ، مجیرالدین بیلقانی، جمال‌الدین اصفهانی معاصر، بسیار شیرین مقال و نازك‌خیال ومدّاحی قزل ارسلان وطغان شاه اتابك محمد بن ایلدگز و دیگر اتابکان آذربایجان را مینمود . بعضی از اهل هنر، اشعار اورا بانوری ترجیح داده و آنها را بمعجزه و نور و حور تشبیه ودرمقابل، اشعار انوری را بسحر و چراغ و پری تمثیل نموده‌اند . ظهیر فاریابی **دیوان مرتبی** مشتمل برچهار هزار بیت دارد که چهار نسخهٔ خطّی بشمارهٔ ۳۷۸-۳۸۱ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود و از اشعار او است :

بکوش ، تا بسلامت بمأمنی برسی که راه، سخت مخوف است و منزلت بس دور
ببین که چند فراز و نشیب در راه است ز آستان عدم تا به پیشگاه نشور
ترا مسافت دور و دراز در پیش است بدین دوروزه اقامت، چرا شوی مغرور
برآستان فنا دل منه که جای دگر برای نزهت تو برکشیده‌اند قصور

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را مگر بحیله ببینم جمال سلمی را
زمانه هر نفسم تازه محنتی زاید اگرچه وعده معیّن شده است حبلی را
چرا بشعر مجرّد مفاخرت نکنم ز شاعری چه بدآمد جریر و اعشی را
نه درحساب زن آید نه درجریدهٔ مرد اگرچه هردوصفت حاصل است خنثی را
اگر مرا ز هنر نیست راحتی چه عجب ز رنگ خویش نباشد نصیب حنّا را
مرا بپرور و درکسب نام باقی کوش که این ذخیره بمانده‌است معن ویحیی را

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب مـی نکنـد بـارگاه کسری را

در تذکرهٔ مرآت‌الخیال امیرشیرعلی‌خان لودی گوید: فاریابی، بعداز وفات قیزیل‌ارسلان باصفهان رفت ، روزی در مجلس صدرالدین عبداللّطیف خجندی قاضی‌القضاة وقت وارد شد و دیدکه مجمع علما و فضلا است . او نیز بعدازسلام درگوشه‌ای غریب‌وار نشسته و توجهی که شاید و باید ندید ، فوراً این قطعه را نوشته وبصدرالدین داده و بیرون شد:

شرف ، بفضل و هنر باشد و ترا هم هست بـدین نعیـم مزوّر چـرا همـی نـازی

ز چیست کاهـل هنـر را نمی‌کنی تمییز تـو نیز چـون بهنـر در زمانـه ممتـازی

اگرچه‌نیست خوشت، یك‌سخن زمن‌بشنو چنانکه آن را ، دستور حال خود سازی

تـو ایـن سپرکـه ز دنیـا کشیـدهٔ بـررو بـروز عـرض مظالـم چنـان بینـدازی

که از جواب سلامی‌کـه خلق را برتست بهیـچ مظلمـهٔ دیگـری نپـردازی

صدر، بعداز مطالعه ، هرچه اصرار نمودکه در اصفهان اقامت نماید مؤثّر نشد، بتبریز برگشت، در رکاب مظفّرالدین اتابك ایلدگز بود تا بسال پانصد ونود وهشت هجرت در شهر تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب نزدیکی قبر خاقانی مدفون‌گردید.

(ص۳۳۰ ج۲مع و ۳۷۷ض و ۳۰۳۵ ج ۴ س وغیره)

ظهیرالدین

علی‌بن محمد- کازرونی، معروف به **ظهیرکازرونی**، ازعلمای عامّه میباشدکه موافق نوشتهٔ احمد رفعت ، در سال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشته وکتاب **روضةالاریب** نیز تألیف او است . درکتاب حوادث‌الواقعة گوید : ظهیرالدین علی بن محمد کازرونی ، عالم فاضل ، خط او نیز خوب و متصدی کارهای بزرگ دولتی بود .کتابی در **اختیارات** ویکی دیگر نیز در **تاریخ** تألیف داده و درسال ششصد ونود وهفتم هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشت. این‌تاریخ وفات، موافق کشف‌الظّنون‌بوده و اقرب بصحت‌است ،کتاب‌تاریخ هم همان روضةالاریب میباشد که درتاریخ بغداد است .

(کف و۳۱۴ج۳فع و۴۹۷حوادث‌واقعه)

ظهیرالدین

علی‌بن یوسف‌بن عبدالجلیل- نیلی ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجری ویا خود اوائل قرن نهم‌را نیز درك‌کرده وازتلامذهٔ

فخرالمحقّقین (متوفی بسال ۷۷۱ھ ق = **ذعا**) و استاد ابوالعباس احمد بن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ھ ق = **ضما**) بوده واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ ارشاد علامه ۲- کافیة ذی‌الادب فی‌شرح‌الخطب ۳- منتهی السؤال و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۱۶ ج۶ ذریعه)

ظهیرالدین **کرمانی** - معروف به **ظهیرکرمانی**، ازمشاهیر شعرای متأخّرین ایران میباشدکه در سال هزار و صد و شصت و دویم هجرت منظومه‌ای موسوم به **مجموعةالبحرین** نوشته است ، شعر و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

ظهیرالدین **محمد بن احمد**- بخاری‌حنفی، کنیه‌اش‌ابوبکر، لقبش‌ظهیرالدین، دربخارا قاضی و محتسب بود ، از اکابر فقهای حنفیّهٔ عامّه و مؤلف‌کتاب **الفتاوی الظهیریة** میباشد و درسال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(کف وص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

ظهیرالدین **محمدبن حسام** - عیناثی، ازاهالی دیهی‌عیناث‌نام‌ازجبل‌عامل، از علمای‌امامیّه واستادشیخ‌حرّعاملی (متوفی‌بسال۱۱۰۴ھق=**غقد**) میباشد وازتألیفات‌او است :**کتاب منتخب‌الاخبار المعتبرة الواردة عن‌الائمة الاطهار البررة** و سال وفاتش بدست نیامد. (ملل)

ظهیرالدین **محمدبن محمود** - نیشابوری، مکنّی به‌**ابوجعفر**، معروف به‌**ظهیر نیشابوری**، ازاکابرمفسّرین‌قرن‌ششم‌هجرت میباشد.کتاب **البصائر** بپارسی درتفسیر قرآن مجید را درسال پانصد وهفتاد و هفتم هجرت تألیف داده وچندین مجلّداست. در ذریعه‌گوید :**کتاب البصائر فی‌تحقیق‌الوجوه والنظائر من‌المعانی المختلفة لالفاظ‌القرآن** بترتیب حروف هجا تفسیری‌است خوب و پارسی ، تألیف شیخ ظهیرالدین ابوجعفر محمدبن محمود نیشابوری‌که درسال‌مذکور تألیف و او معاصر بهرامشاه غزنوی (متوفی بسال ۵۴۷ھ ق = **ثمز**) بوده است . نصف اوّل تفسیر مذکورکه در پنجم محرّم ششصد ودهم هجرت درشهر ساوه بخط محمدبن عین‌الدولة بن‌عبدالله رومی رازی نوشته

شده درخزانهٔ رضویّه موجود میباشد. ازتذکرهٔ لباب‌الالباب نقل است‌که مؤلف مذکور را به **فخرالدین** موصوف داشته است.

(کف و ص ۳۰۳۵ ج ۴ س و ۱۲۲ ج ۳ و۲۶۴ ج ۴ ذریعه)

ظهیرالدین

محمد بن مسعود - یا محمدبن محمد بن مسعود بن زکی‌مسعودی غزنوی، ملقّب به**ظهیرالدین** و**شرف‌الدین**، مکنّی به**ابوالمحامد**، از ریاضیّین معروف بوده و از تألیفات او است:

۱- جهان دانش که ترجمهٔ فارسی کتاب کفایهٔ مذکور ذیل‌است **۲- الکفایة** درعلم‌هیئت و عربی است **۳- کفایة‌التعلیم فی‌احکام‌النجوم** یا **فی‌صناعة‌التنجیم** که فارسی است. سال وفاتش بدست نیامد لکن ازبعضی نسخه‌های کتاب جهان دانش استظهار شده‌که تألیف‌آن درسال پانصد وچهل و نهم هجری قمری بوده‌است. (کف وذریعه)

ظهیرالدین

مسعود بن منشی - ازشعرای‌هندوستان، به **ظهیر** معروف ومتخلّص میباشد. پس‌ازآنکه خطّهٔ اودکه موطن وی‌بود مسخّرانگلیس گردید او بتدریس ادبیّات فارسی اشتغال جست. چهار رساله بنام: **اسرارکربلا** و **اسرار واجدی** و **ظهیرالانشاء** و **ظهیرالایمان** نوشته واز او است:

گفتم ظهیر خسته‌جان، گفتا زاغیارمن‌است گفتم‌که باشد یارتو، گفتاکه بخت من بود

وفات او، درسال هزار و صد و نود و دویم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۳۰۳۵ ج ۴ س)

باب «ع»

(بی نقطه)

عائدی **عائذی** **عابد** **عابدی** **عابضی** **عاتکی** | در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب حارث عائدی ، **دویمی** عبدالرحمن بن عمرو، **سیمی** بکر بن محمد، ثابت بن موسی، حمزة بن علی، محمد بن سوقه و بعضی دیگر، **چهارمی** حارث بن حارث ، **پنجمی** محمد بن سلامة ، **ششمی** عبدالله بن عبید وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است ودر بعضی از نسخ چهارمی را عایدی نوشته اند که حرف سیمی آن حرف (ی) باشد.

عارف[1]

عارف ایرانی درزمان اکبر شاه هندی بهندوستان رفت ، درعظیم آباد سکونت ورزید ، بسال هزار و سی و پنجم هجرت در بنگاله وفات یافت

و از او است :

این عمر که از نیمهٔ هشتاد گذشت یادش چه کنی که شاد و ناشاد گذشت
درآب دوساله کشتی انداز مگر درآب بیابی آنچه بر باد گذشت

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید لفظ عارف نام اصلی هم باشد .

(ص ۳۰۳۹س)

۱ـ **عارف** ـ تخلص و لقب مشهوری چندین تن از شعرای تبریز و مشهد و کرمان و استرآباد وکازرون و گیلان وهرات وشیراز وکاشان و اصفهان وغیر آنها میباشد. لکن اکثرشان مجهول الهویة بوده واز مزایای احوالشان اطلاعاتی در دست نیست و فقط بذکر اجمالی سه تن از ایشان می‌پردازد .

عارف شیرازی **میرزا آقا علی‌اکبر** - پسر میرزا ابوالحسن ، شاعر ادیب کامل ، مدّتی درکربلا اقامت کرد، پس بحیدرآباد و بمبای رفته وعاقبت بلکهنو رحلت نمود ، با فقر و فاقه میگذرانید تا از طرف محمدعلی شاه حاکم اود از برای او راه معاشی معیّن گردید ودرسال هزار و دویست وشصت و یك هجری قمری در لکهنو وفات یافت واز اشعار او است :

کمند گردن جان گشت، زلف عنبرین بوئی | زیکدانه(کذا) بدام آورد دلرا خال هندوئی
نه یادم کرد آن نامهربان نی رفت از یادم | سروکارم فتاده با عجب بدکیش و بدخوئی

(ص ۳۰۳۹ ج ۴ س)

عارف **فتح‌الله عجمی** - ازشعرای عهد سلطان سلیمان خان عثمانی قانونی و شهنامه‌چی او بود . اشعار بسیاری دربارۀ اسفار و محاربات وی سروده است و درمدح وی گوید :

محیط جلالی شها هم چویم | جلیل العطایا جمیل الشّیم
همه موج حلمی و عزّ و علا | همه چشمۀ علم و بذل همم

درسال نهصد و شصت و نهم هجرت درگذشت. (ص ۳۰۳۹ ج ۴ س)

عاشق **ابوالخیر سمرقندی** یا **خوارزمی** - از شعرای قرن دهم هجری میباشد که محل توجه سلاطین وقت بود، مدتی در هرات اقامت نمود ، مورد عنایات سلطان حسین بایقرا گردید و عاقبت بسال نهصد و پنجاه و هفتم هجری قمری در ماوراءالنهر درگذشت . اسم و شعر و مشخّص دیگری بدست نیامد و شاید ابوالخیر اسمش باشد. (ص ۳۰۴۳ ج ۴ س)

عاشق **آقامحمد** - خیّاط اصفهانی ، شاعری بوده قانع و درویش‌نهاد ، اشعارش ذوقی و حالی ، طبعش عالی ، در غزل‌سرائی طرزی دلپسند و عاشقانه داشت ، با هاتف وآذر و نظائر ایشان معاصر بود ، درسال هزار وصد و هشتاد و یکم هجری قمری در اصفهان وفات یافته واز او است :

تاجر عشقم بکف مایه و سودم وفا | تاکه شود مشتری تا چه دهد در بها

ما و دل بی‌نصیب هردو فقیر و غریب | تاکه شود مهربان یاکه شود آشنا
عذر جفاکاریت مزد وفاداریم | از سر بالین مرو برسر خاکم بیا
روی تو عالم‌فروز خوی‌تو بی‌جرم‌سوز | حسن تو دانا فریب عشق تو مردآزما

(ص۳۴۶ ج ۲مع و۳۰۴۴ ج۴س)

عاشق‌مهدی **علی‌خان پسرعلی‌مرادخان** - از شعرای هندوستان میباشد که **دو دیوان بزبان پارسی و سه دیوان بزبان اوردو و یك منظومه** هم درفضائل وغزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام داردکه به **حملهٔ حیدری** معروف و متداول است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۰۴۴ ج۴س)

عاشقی **حسینقلی‌خان**- شاعر، پسرآقا علی‌خان ، از مردم عظیم‌آباد هند بود . بسال هزار و دویست و سی و سیم هجری قمری در چهل سالگی یك **تذکرة الشعراء** تألیف داده و **نشتر عشق**اش نام‌کرده واز اشعار او است :

چون ببینم روی خوبش‌گریه میآید مرا | هرکه بیندآفتاب از چشم‌آب‌آیدبرون

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۰۴۵ ج۴س)

عاصم **ابوالکمال‌احمد** - معروف به **عاصم افندی** ازمشاهیرعلما ومؤلفین قرن سیزدهم هجرت و عالمی است فاضل متبحّر که عمر وهمّت خود را درتحصیل فنون حکمت و علوم عالیه مصروف داشت ، پس‌ازآنکه دربلدهٔ خود (عینتاب) بتکمیل مراتب موفق‌آمد باستانبول رفت و درسال ۱۲۱۱ه ق = **غریا** بنای تدریس‌گذاشت ، در ادبیّات و لغات هرسه زبان عربی و فارسی و ترکی بصیرتی بسزا داشته و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاوقیانوس البسیط فی‌ترجمة‌القاموس‌المحیط** که‌کتاب قاموس‌اللغهٔ فیروزآبادی‌را بزبان ترکی ترجمه‌کرده و بارها در استانبول وقاهره چاپ شده است ۲- **ترجمهٔ برهان‌قاطع لغت فارسی** ، بزبان ترکی ۳- **ترجمهٔ قاموس** که مذکور شد ۴- **مرح‌المعالی فی‌شرح‌الامالی** ۵- **وقایع سلیمیه** . وفات عاصم بسال هزار ودویست و سی و پنجم هجرت مطابق هزار و هشتصد و نوزدهم میلادی در اسکدار ویا موافق قاموس‌الاعلام در استانبول واقع‌گردید

و درقبرستان (نوح قیوسی) مدفون گردید. (ص۳ج۵فع و۳۰۴۶ ج۴س)

عاصم افندی همان **عاصم ابوالکمال** مذکور فوق است.

عاصمی[1]

عاصمی **احمد بن ابراهیم**- در باب کنی بعنوان **ابن الزبیر** خواهد آمد.

عاصمی **احمد بن محمد** - بن عاصم بن عبدالله، **ابوعبدالله** الکنیة، **عاصمی** الشّهرة، کوفیّ الاصل، بغدادیّ المسکن، از ثقات و معتمدین محدّثین امامیّه، خواهرزاده یا برادرزادهٔ علی بن عاصم محدث و استاد کلینی (متوفّی بسال ۳۲۹ھ ق = **شکط**)، از وکلای ناحیهٔ مقدّسه، ازکسانی است که بشرف حضورمبارك حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه و سهّل مخرجه مشرّف و بمعجزهٔ آن بزرگوار واقف شده‌اند. تألیف چندکتاب بدو منسوب که ازآن جمله کتاب **النجوم** است. سال وفاتش بدست نیامد. مخفی نماندکه **حسن پسراحمد** فوق نیز بعاصمی معروف وازکسانی است که درعلم نجوم شهرت داشته‌اند. (ملل وص۱۹۷ھب وکتب رجالیه)

عاصمی **شیخ محمدحسن بن شیخ محمد رفیع** - رشتی اصفهانی، متخلّص به **عاصمی**، از افاضل قرن سیزدهم هجرت بوده وازآثار او است:

۱- جامع المصائب در دو مجلدکه هریکی چندین مجلس است **۲- وسیلة النجات**

۱ـ **عاصمی** - در اصطلاح رجالی، لقب احمد بن محمد بن احمد بن طلحه، احمد بن محمد بن عاصم، محمد بن سلامة، عیسی بن جعفر بن عاصم وغیره میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است. موافق نقل تنقیح المقال، صدوق، عاصمی را ازکسانی شمرده است که بشرف حضور حضرت ولی عصر ارواح العالمین فداه مشرف و بمعجزهٔ آن بزرگوار وقوف رسانده‌اند و صدوق، اسم این عاصمی را بیان نکرده و موافق تحقیقی که صاحب تنقیح المقال بعمل آورده عاصمی مذکور درکلام صدوق، همان عیسی بن جعفر بن عاصم است و ازشرح حال احمد بن محمد بن عاصم فوق که بطور اجمال مذکور میشود معلوم می گرددکه عاصمی مذکور درکلام صدوق، همین احمد است و شاید هردو بوده باشد و تحقیق مراتب خصوصاً شرح حال عیسی بن جعفر موکول بکتب رجالیه است.

که درسال هزار ودویست وشصت ونهم هجرت تألیف شده‌است . سال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۷۰ ج ۵ ذریعه)

عاضدعبیدی **عبدالله بن یوسف بن حافظ** - عبدالمجید ، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **عاضد**، چهاردهمین خلیفهٔ فاطمی عبیدی مصری وآخرین ایشان بوده و اسامیشان بطور اجمال تحت‌عنوان **فاطمیون** تذکّر داده خواهد شد. موافق آنچه ضمن شرح حال ظافر عبیدی اشاره نمودیم ، عاضد ، درماه رجب پانصد و پنجاه و پنجم هجرت بعداز وفات عموزاده‌اش فائز وارث خلافت گردید ، پدرش یوسف، یکی از دو برادر ظافراست که بعداز قتل او بدست وزیرش عباس کشته شدند . عاضد درمذهب تشیّع رسوخ تمام داشته و وزیرش هم صالح بن رزیك بوده است .

عاضد شبی درخواب دیدکه درمصر عقربی از مسجد بیرون آمد و اورا نیش زد، بعضی‌از اهل تعبیر گفتند ازکسی که مقیم آن مسجد باشد صدمه وگزندی بوی میرسد پس والی مصر راگفتندکه‌آن مسجدرا تفتیش‌کند ومقیم آن را هرکس باشد نزد عاضد حاضر نماید . والی بمسجد رفت، فقط یکی‌از صوفیّه را دیدکه درآنجا اقامت دارد اورا نزد عاضدآوردند . بعداز استیضاح از وطن اصلی او و سبب‌آمدن و وقت‌آمدن بمصر، جواب مساعد داد ، چون ناتوانی و بی‌نوائی‌آن صوفی معلوم‌گردید چیزی هم بدو عنایت‌کرد، التماس دعای خیر نموده و اذن برگشتن داد او نیز بهمان مسجد رفته و میبود تاآنکه صلاح‌الدّین ایّوبی ظهورکرد، بدیار مصر استیلا یافت، درحبس وتوقیف عاضد ازعلمای وقت استفتا نمود ، همه‌شان باستناد اینکه عاضد و اتباع او فاسدالعقیدة هستند، صحابه را سبّ نموده و هتك حرمتشان مینمایند حکم بجواز حبس دادند . ازکسانی‌که اصرار بسیار داشتند یکی هم ، همان مرد صوفی مذکور بودکه از عاضد و اتباع او سلب‌ایمان کرده و بدیهای ایشان را بشمار میآورد پس تعبیرآن رؤیای عاضد بصحت پیوست.

عاضد شب دوشنبه دهم یا یازدهم محرّم پانصد و شصت و هفتم هجرت درگذشت و خلافت فاطمیّون (عبیدیون) بموت او منقرض گردید. مخفی نماندکه مردصوفی‌مذکور

محمد بن موفق خبوشانی بوده و شرح حال او بعنوان **نجم‌الدین** در این کتاب خواهد آمد.
(ص ۲۹۲ ج ۱ کا)

عاقل **خواجه محمد**- از شعرای هندوستان و ازاحفاد شیخ احمد زنده‌پیل سالف‌الترجمة (بعنوان جامی احمد) میباشد مدتی در خدمت محمد اعظم شاه بود و عاقبت انزوا نموده و از او است :

بصحرائی که گردیدم شهید ناز خوش‌چشمان چراغان است ازچشم غزالان برمزار من

در سال هزار و صد و چهل و سیم هجری قمری درگذشت .
(ص ۳۰۴۷ ج ۴ س)

عاقلا **محمدتقی**- از شعرای ایرانی عهدصفویّه میباشدکه درسخن‌سنجی بی‌نظیر وبه **عاقلا** متخلّص و بحدی سبك روح بودکه از استماع معنی‌لطیف، حالتی دیگر اورا دست میداد، سری‌پرشور داشته وهیچ‌گاه بی‌شور ومحبت نبودی و از او است :

بس‌که جهان تیره‌گی اندود شد آب در آئینه گل‌آلود شد
تخم ، دراین خاك میفشان دلیر دانه ، بدهقان‌کشد از خوشه تیر

درعهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸ه قمری) وفات یافته و سال‌آن بدست‌نیامد.
(ص۲۹۲ تذکرهٔ نصرآبادی)

عاقول **عاقولی** در اصطلاح رجالی **اولی** لقب خالدعاقول، **دویمی** علی‌بن‌خالد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

عالم در اصطلاح درایه واحادیث و اخبارکنایه ازوجود مقدس حضرت امام موسی بن جعفر ع بوده وگاهی بحضرت امام صادق ع نیز اطلاق نمایند ودراصطلاح رجالی لقب یحیی صاحب الدیلم است که بهمین عنوان صاحب الدیلم مذکور افتاده است .

عالم بغدادی **ابراهیم بن اسحق** -که بعنوان **حربی** مذکور داشتیم .

عالم ربانی[1]

عالم ربانی	احمد بن محمد	اولی بعنوان مقدس (اردبیلی)، دویمی بعنوان محقق کرکی، سیمی در باب کنی بعنوان ابن ابی‌زینب، چهارمی بعنوان فاضل هندی و پنجمی نیز بعنوان ابن‌میثم
عالم ربانی	علی بن عبدالعالی	
عالم ربانی	محمد بن ابراهیم بن جعفر	
عالم ربانی	محمد بن حسن	
عالم ربانی	میثم بن علی بن میثم	

در باب کنی مذکور خواهند شد.

عالی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **شریف ادریسی** مذکور افتاد.

عالی **میرزا محمدحسین پسر میرزا محمد** - کلانتر، از اکابر شعرای شیراز، درمکارم اخلاق طاق ، محفل او مجمع ادبا و فضلا ومرجع شعرا و ظرفا میباشد واز اشعار او است که درمدح حضرت رسالت ص گفته :

بغیر شاه رسل نیست دیگری که بود　　غبار درگه او نور دیدهٔ آمال
محمد عربی شاه یثرب و بطحا　　که‌هست ذات‌شریفش بری زشبه ومثال

وفات وی بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء ، درحدود سال هزار و دویست و سی و شش هجرت میباشد ، لکن بنوشتهٔ آثارعجم ، بسال هزار و دویست وچهل و سیم هجرت درقیدحیات بوده است چنانچه‌گوید : ضریح حضرت سید احمد شاه چراغ را خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار نقره‌نمود ومیرزا محمدحسین متخلّص بعالی‌شیرازی، اشعاری مشتمل بتاریخی سروده و نقش‌کرده‌اند و مادّهٔ تاریخش این است :

کلك‌عالی‌زد برای سال تاریخش رقم　　**«مرقدسبط‌محمد یافت این‌سیمین‌حجاب» = ۱۲۴۳**

(ص ۳۵۱ ج ۲مع و۴۴۶عم)

۱- **عالم ربانی** - وصف هریك یك، از علمای حقهٔ اسلامیه میباشد که درترویج‌شریعت مقدسه رنجها‌برده وهمه‌گونه زحمات مقتضیه‌را تحمل ودرایفای وظائف مقررهٔ دینیه فروگذاری ننموده‌اند . لکن درصورت اطلاق ونبودن قرینه ، راجع به **میثم بن علی بن میثم بحرانی** ولقب خاص وی میباشد‌که درباب کنی بعنوان **ابن‌میثم** خواهدآمد . در اینجا نیز بعضی از ایشان را که درکتب تراجم و سیر بالخصوص بهمین وصف (عالم ربانی) متصف شده‌اند تذکر میدهد .

عامری[1]

عامری **عامر بن طفیل بن مالك بن جعفر** - عامری، از شعرای زمان جاهلیّت میباشد که اوّل اسلام را نیز درك کرده‌است، علاوه بر قریحهٔ شعری شجاع و دلیر و حکیم و سخی بود، دیوان شعر او با دیوان عبید بن ابرص از اصحاب معلّقات دریکجا چاپ شده است و درسال ۶۳۳م درگذشت.

(ص ۱۲۶۰ مط وغیره)

عامری **قیس بن ملوح** - بعنوان **مجنون** خواهدآمد.

عامری **لبید بن ربیعة بن مالك بن جعفر بن کلاب** - انصاری عامری، مکنّی به **ابوعقیل**، از مخضرمین شعرای عرب میباشدکه هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده و درهردو دوره با عزّت و جلالت زیسته است. پیش‌ازهجرت ویا درسال چهارم هجرت با قوم‌خود اولاد جعفر بن‌کلاب، فیض‌یاب حضورمبارك‌حضرت رسالت ص گردیده ومشرّف بشرف اسلام شد، همینکه قرآنرا تلاوت‌نمود حکم ومواعظ و بلاغت مدهشهٔ آن کلام‌آسمانی، مشغولش‌کرده و ازشعرگفتن منصرفش‌گردانید ودیگر غیراز این بیت اصلاً شعری نگفت:

ما عاتب‌المرء الکریم کنفسه **والمرء یصلحه القرین الصالح**

می‌گفت که مرا بعوض شعر، قرآن داده‌اند، تلاوت‌کنم، حتی عمر بن خطّاب بمغیرة بن شعبه که عامل کوفه بوده بنگاشت، اشعار شعرای شهر خودرا که دردورهٔ‌اسلام گفته‌اند ضبط نماید پس برای همین مرام، کس پیش اغلب عجلی که از شعرای وقت بوده فرستاده و خواستار اشعار اوگردید اغلب قبول‌کرده وگفت:

۱ـ **عامری** - منسوب بقبیلهٔ بنی‌عامر از قبائل عرب است که سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن میباشد. این عنوان (عامری) در اصطلاح رجالی، لقب ابان بن‌کثیر، احمد بن رشید، اسمعیل بن جعفر، حاشد بن مهاجر، حبة بن بعكك، حسین بن عثمان، عبیدبن‌کثیر، عثمان بن‌عیسی وجمعی بسیار دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

لقد طلبت هینا موجودا — ارجزا ترید امقصیدا

پس پیش لبید فرستاد و خواستار اشعار وی گردید لبید گفت ، اگر طالب اشعار زمان جاهلیّت باشد مانعی ندارد، مغیره گفت که منظور ، اشعاری است که در زمان اسلام گفته شده‌است، لبید بخانهٔ خود رفته وسورهٔ بقره را نوشت وپیش مغیره آورد و گفت که خداوند عالم در دورهٔ اسلام این را بعوض شعر بمن کرامت کرده است . مغیره صورت قضیه را بخدمت خلیفه عرضه داشت، خلیفه نیز محض پاس رسوخ دینی لبید، مقدار پانصد درهم (یا دینار) از عطیهٔ اغلب کم کرده و بعطیهٔ لبیدش افزود و تمامی عطیهٔ او را دو هزار و پانصد کردند . اغلب بطور گله گذاری بخلیفه نوشت که برای اطاعت امر خلیفه ، پانصد ازعطیهٔ من ناقص می‌شود اینك خلیفه باز امر بتکمیل آن نقیصه کرد ولکن عطیهٔ لبید بهمان عیار دوهزار و پانصد مستقر گردید تا آنکه معاویه بمرام اینکه عطیهٔ اوراکم کند گفت ، دوهزار جای خود ، دیگر این پانصد برای چیست لبید گفت من امروز یا فردا می‌میرم، پانصد سهل است که این دوهزار نیز مال شما باشد ، معاویه از روی رقّت ازآن مرام منصرف شد لکن لبید نیز وفات یافت وآن مقرّری را تملك ننمود .

لبید از فحول شعرای عرب، فصاحت وملاحت شعر او مسلّم کلّ، ازبدایت جوانی آثار جلالت در وی ظاهر، درفنون شعری گوی سبقت را از اغلب ایشان ربود، درکلمات بعضی از اهل فنّ درطبقهٔ ثانیهٔ شعرا معدود ویکی از اصحاب معلقهٔ سبعه میباشدکه ذکر اجمالی ایشان تحت همین عنوان نگاشته آمد بلکه نابغهٔ ذبیانی آتی الترجمة **اشعرالعرب**اش میشمارد . بالجملة ، درجلالت لبید ، معرّفی بهتر وصادق‌تر از اشعار خودش که حسن و رونق وطراوت درآنها پیدا وآثارحکمت دراکثرآنهاهویدااست نمیباشد وازآنجمله‌است:

ان تقوی ربنا خیرنفل — و باذن‌الله ریثی و عجل
احمد الله ولا ندله — بیدیه الخیر ماشاء فعل
من هداه سبل‌الخیر اهتدی — ناعم‌البال ومن شاء اضل

الا تسئلان المرء ماذایحاول — انحب فیقضی امضلال و باطل
اذاالمرء اسری لیلة خال انه — قضی‌عملا والمرء ماعاش عامل

فقولا له ان کان یقسم امره | الما یعظك الدهرامك هابل
فتعلم ان لاانت مدرك مامضی | ولاانت مما تحذرالنفس وائل
الا کل شییء ماخلاالله باطل | وکل نعیم لامحالة زائل
وکل اناس سوف تدخل بینهم | دویهیة تصفر منها الانامل
وکل امرء یوما سیعلم سعیه | اذاکشفت عند الا له الخصائل

این گونه اشعار حکمت آمیزش بسیار و در کتب مربوطه مذکور میباشند . از حضرت رسالت ص نقل است: راست ترین کلمه‌ای که شاعری گفته این قول لبید است: **الاکل شییء ماخلاالله باطل** . اما قصیدهٔ هائیهٔ معلقهٔ او که از راه افتخار از درکعبه آویخته بود ، بنا بر آنچه درشرح سبعهٔ معلقهٔ زوزنی (چاپ تهران) ثبت کرده بهشتاد و نه بیت مشتمل بوده واز ابیات همان قصیده است :

عفت الدیار محلها فمقامها | بمنی تأبد غولها فرجامها
دمن تجرم بعد عهد انیسها | حجج خلون حلالها وحرامها
و جلاالسیول عن الطلول کأنها | زبر تجد متونها اقلامها
فوقفت اسألها وکیف سؤالنا | صما خوالد مایبین کلامها

لکن انصاف آن است که این معلقهٔ لبید ، با اینکه از راه افتخار از درکعبه‌اش آویخته بوده و متضمن بعضی از تشبیهات لطیفه و طریفه هم هست باز هم دارای حکم و مواعظ اخلاقی که در مطاوی اکثر دیگر اشعارش بکار برده نبوده و خالی از نکت مندرجه در آنها میباشد . دربعضی ازکتب دیدم که لبید **قصیده لامیهٔ** مذکور درفوق خود راکه مطلع آن : **الاتسئلان المرء ماذایحاول** ومورد تحسین حضرت رسالت ص بوده از درکعبه آویخته بود ، بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ **اقرأ باسم** درحیرت لبید افزود ، بکلام خالق بودن آن اذعان کرد ، بشرف اسلام نایل گردید . درهجو بعضی ازکفّار اشعاری گفته و امرأالقیس را نیز هجو می کرده است ، لکن قول اوّل مذکور اقرب بصحت بوده و معلقهٔ لبید همان قصیدهٔ هائیهٔ مذکور است .

لبید ، از جملهٔ معمّرین بود ، بسال ششصد و هشتادم میلادی مطابق سال شصتم هجرت در زمان خلافت معاویه در یکصد و چهل و پنج یا پنجاه و پنج سالگی درکوفه

وفات یافت ، یا بقول بعضی وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است . **دیوان لبید** در وین و معلقهٔ هائیهٔ او نیز در تهران چاپ شده‌اند .

(ص ۷ سفینة الشعرا و ۴۶عم و ۱۶۳ کتاب رجال المعلقات العشر وغیره)

عامری

یحیی بن ابی بکر- عامری، یمنی ، ملقّب به **عمادالدین** ، مکنّی به **ابوزکریا** از افاضل محدّثین عامّهٔ اواخر قرن نهم هجرت میباشد که در سال هشتصد و نود و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- **بهجة المحافل فی السیر والمعجزات والشمائل** که در قاهره چاپ شده است ۲- **الریاض المستطابة فی جملة من فی الصحیحین من الصحابة** که در بهوپال هند چاپ شده است .

(کف وغیره)

عاملی[۱]

عاملی

شیخ ابراهیم بن صادق- ذیلاً رجوع بعاملی ابراهیم بن یحیی نمایند.

عاملی

شیخ ابراهیم بن یحیی- از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجری میباشد که درحدود هزار ودویست و بیستم هجرت وفات یافت، از اکابر تلامذهٔ سید بحرالعلوم بوده وازآثار او **تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ مشهورهٔ ابوفراس حمدانی** است که گوید :

یا للرجال لجرح لیس یلتئم   عمرالزمان وداء لیس ینحسم
حتی متی ایها الاقوام والامم   الحق مهتضم والدین مخترم
وفیء آل رسول الله مقتسم

اودی هدی الناس حتی ان احفظهم   للخیر صار بقول السوء الفظهم
فکیف توقظهم ان کنت موقظهم   والناس عندك لاناس فیحفظهم
سوء الرعاء ولاشاء ولانعم

تالله ان بنی العباس قدکفروا   یاویلهم نعم الباری وما شکروا
وکم عمود لفسطاط الهدی کسروا   یا للرجال اما للحق منتصر
من الطغاة ولا للدین منتقم

۱- **عاملی**- منسوب است بجبل عامل از نواحی معروفهٔ عربستان ودراصطلاح رجالی، جعفر بن علی بن عبدالعالی میسی است که عالمی بوده محقق وشریك درس و اجازهٔ شهید ثانی .

تا آخر قصیده که حاوی پنجاه و چهار بیت بوده و همهٔ آنها بهمان روش تخمیس میباشد و در منن الرحمن علاّمهٔ معاصر، شیخ جعفر نقدی مندرج است. بعضی این تخمیس را بنوهٔ صاحب ترجمه شیخ ابراهیم بن صادق بن ابراهیم بن یحیی منسوب داشته‌اند که او نیز از اعاظم علما و اکابر و عیون ادبا بوده و درسال هزار و دویست و هفتاد و هشت در قریهٔ نباطیه نامی از قراء جبل عامل وفات یافته واز اشعار او است :

علی موالیه فی النشأتین لـه منزل و مقـام علی
تصب المکارم من ذی و ذی علیـه مبارکـة من علی

(ص ۱۴۳ ج ۱ منن الرحمن)

عاملی احمد - بعنوان **حر عاملی** مذکور شده است .

عاملی بدرالدین ابن سیداحمد بن زین العابدین- حسینی عاملی انصاری، ساکن طوس ویکی از مدرّسین آنجا ، عالمی است فاضل محدّث فقیه محقّق مدقّق ادیب شاعر ماهر. وی از معاصرین شیخ حرّ عاملی محمد بن حسن (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه ق = **غقد**) بود ، لکن ملاقات نشده اینک شیخ بواسطهٔ تلامذهٔ بدرالدین از وی روایت میکند . مخفی نماندکه سید بدرالدّین ، نوهٔ دختری میرداماد و پدرش سید احمد داماد میرداماد بود ، از او و ازشیخ بهائی روایت نموده ومصنّفاتی داشته و درسال هزار و پنجاه و چهارم هجرت در قید حیات بوده است . اما خود سیّد بدرالدین از والد مزبور خود واز ملاّمحمدتقی مجلسی (متوفی بسال ۱۰۷۰ه ق = **غع**) و ازفخرالدین طریحی (متوفی بسال ۱۰۸۵ه ق = **غفه**) روایت کرده واز تألیفات اواست:

۱- **حجیة الاخبار** که در ادلهٔ آن موضوع استقصا کرده است ۲- **شرح اثنی عشریهٔ صلوتیه** ۳- **شرح اثنی عشریهٔ صومیه** ۴- **شرح زبدهٔ شیخ بهائی** و ظاهر آن است که دو فقره اثنی عشریهٔ مذکوره نیز از شیخ بهائی است ۵- **عیون جواهر النقاد فی حجیة اخبار الاحاد** که همان حجیة الاخبار مذکور است . سید بدرالدین در اواخر قرن یازدهم هجرت میزیسته و شاید اندکی از اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد. وفات او در زمان شیخ حرّ عاملی درطوس واقع شد وسال آن معلوم نیست. (ملل وص ۲۷۰ ج ۶ ذریعه)

عاملی **سیدجواد ابن سیدمحمد** - بعنوان **صاحب مفتاح الکرامة** مذکور شد.

عاملی **شیخ عبداللطیف بن علی بن احمد بن ابی جامع** - حارثی شامی عاملی، عالم فاضل محقّق صالح، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ بهائی و صاحب مدارك و صاحب معالم و دیگر اجلّه میباشد، از ایشان اجازه داشته واز اساتید سیدعلی خان حویزی سالف الترجمة بوده واز تألیفات او است:

۱- **جامع الاخبار فی ایضاح الاستبصار** که شرح استبصار شیخ طوسی بوده و غرض اصلی او اثبات اعتبار اخباری است که شیخ بهائی در حبل المتین وصاحب معالم در منتقی الجمان بزعم ضعیف بودن آنها مهمل گذاشته و ذکر نکرده‌اند ۲- **کتاب الرجال** وغیره و درسال یکهزار و پنجاهم هجری قمری وفات یافت. پدرش **شیخ علی بن احمد** نیز عالم فاضل و از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی بوده و شرح لمعهٔ شهید را ازخود مؤلف درس خوانده است. جدّش **شیخ احمد بن ابی جامع** نیز از ثقات علما وفقهای عصر خود بوده و ازمحقّق کرکی اجازه داشته است. حاج ملاعلی علیاری آتی الترجمة گوید:

وشیخنا عبداللطیف العاملی **سبط ابی الجامع ذی الفضائل**

(ملل و ص ۳۶۲ ت و ۵۳۷ ذریعه)

عاملی **شیخ لطف الله**
عاملی **محمد بن حسن**
عاملی **محمد بن حسین**

} **اولی**، ضمن شرح حال جدّش ابراهیم بن علی بعنوان **ابن مفلح** در باب کنی خواهد آمد،

دویمی بعنوان **حر عاملی** و سیمی بعنوان **شیخ بهائی** مذکور افتاده‌اند.

عبادله جمع عبدالله، در اصطلاح فقهای عامّه، عبارت از عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن زبیر از اصحاب حضرت رسالت ص بوده و ایشان را **عبادلهٔ اربعه** گویند. چنانچه **عبادلهٔ خمسه** دراصطلاح حدیث، عبارت از عبدالله بن عمرو بن عاص وچهار تن مذکور است. احمد رفعت گوید: اینکه بعضی از اهل فنّ جوهری عبدالله بن مسعود را نیز داخل در عبادلهٔ مصطلحه دانند دور از صحت است. (ص ۶ ج ۵ فع)

عبادی[1]

عبادی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن**- در ذیل بعنوان **عباسی** مذکور است .

عبادی **عبدالقاهر بن حاج عبد رجب** - یا عبد بن رجب بن مخلص ، عبادیّ الاصل ، حویزی الموطن ، عالم فاضل فقیه متکلّم جامع شاعر ماهر منشی عابد جلیل القدر که از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجری قمری بوده و یا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده و ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ ه قمری = **غقد**) میباشد و از تألیفات او است:

عبادی- در القاب تنقیح المقال بدون ضبط حرکه ، گفته است که لقب بریة وعبدالقاهر بن حاج عبد رجب وغیره میباشد و نیز در شرح حال بریهٔ عبادی حیری گوید که عبادی منسوب بعباد وآن بنا بضبط جوهری بفتح اول وبنا برضبط قاموس وغیره بکسر آن ، قومی است مختلط از چندین قبیله از بطون عرب که بردین نصرانیت اجتماع کرده و متفق شدند که خودشان را بعنوان عبودیت معرفی نمایند و بهمین جهت گفتند **نحن عباد** ودرمقام نسبت بآن عبادی گویند. این است که **بریهٔ عبادی** را محض بجهت انتساب قوم مذکور **بریهٔ نصرانی** هم گویند ویا خود غیرهم هستند بشرحی که در کتب رجالیه مذکور است . در نسبت عبادی احتمالی دیگر نیز داده که ذکر آن موجب اطاله است . **نگارنده گوید** : شاید لفظ عبادی در بعضی موارد ، با فتح و تشدید بوده و منسوب بدیهی **عباد** نام از مرو باشد که اهالی آن شنك عبادش گویند و شاید در بعضی مواضع منسوب بعبادان باشد چنانچه درشرح حال شیخ عبدالقاهر عبادی گویند که عبادی با تشدید منسوب بعبادان است وآن جزیره ایست در تحت بصره در نزدیکی دریا ، زیرا دجله درنزدیکی دریا بدو شعبه منشعب بوده یکی از سمت راست بطرف بحرین جاری و دیگری از طرف چپ بعبادان و سیراف وجیانه جریان دارد وبهمین جهت جزیره‌ای بشکل مثلث تشکیل مییابد که دوضلع آن همین دوشعبه بوده وضلع دیگرش نیز دریا است. دراین جزیره اصلا زراعت نمیشود وتمامی ارزاق ایشان را از بلاد دیگر می‌آورند، مردمانش نوعاً عابد و زاهد وتارك دنیا بوده وبا توکل تمام میگذرانند و اکثر مدار ایشان از ناحیهٔ نذورات است . شهر عبادان نیز در همین جزیره بوده و درمقام نسبت عبادی گویند . در مراصد گوید : شهر عبادان در زمان فرس ، لشگرگاه ایشان بوده وگروهی از لشگریان برای حراست آن نواحی درآنجا میبودند و ازآن روکه عباد بن حصین سرحددار آنجا بوده محض بجهت انتساب او و در نواحی بصره با الف و نون بدو منتسب داشته و عبادان گفتند .

۱- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۲- حاشیهٔ شرح جامی ۳- خبرالزائر المبتلی بالبلا فی‌طریق النجف وکربلا ۴- دیوان شعر ۵- رفع‌الغوایة لشرح‌الهدایة ۶- ریاض‌الجنان و حدائق‌الغفران درفقه **۷- سلوك مسالك‌المرام فی‌سلك مسالك الافهام** که حاشیهٔ آیات‌الاحکام فاضل‌جواد از تلامذهٔ شیخ بهائی است **۸- صفوصفوة‌الاصول و نفی هفوة‌الفضول** دراصول فقه **۹- العقائد الدینیة من‌البراهین العقلیة** درکلام **۱۰- الفرائدالصافیة علی‌الفوائدالوافیة** که همان حاشیهٔ شرح جامی است درنحو **۱۱- المستمسکات‌القطعیة‌الیقینیه** درکلام **۱۲- نیلوفریه** درفقه وغیراینها . سال وفاتش بدست نیامد. (۳۶۰ت وغیره)

عبادی **محمد بن احمد بن خلف** - بعنوان **سعدی** نگارش یافته است .

عبادی **مظفر بن‌ابوالحسن بن اردشیر**- مروزی ، موصوف به **امیر**، مکنّی به **ابومنصور**، ملقّب به **قطب‌الدین** ، معروف به **قطب عبادی** و **امیرقطب‌الدین** از مشاهیر علمای عامّه‌که در وعظ و فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان از اکابر وقت خود بلکه درموعظه بی‌بدل و ضرب‌المثل میباشد . ولادت‌او درقریهٔ سنج‌عباد از قراء مرو بوده و همانا بجهت انتساب بمولد مذکور خود بعبادی شهرت یافته است . بعد از تحصیل مراتب عالیهٔ علمیّه ببغداد رفت ، سه سال بوعظ پرداخت ، محل توجه مقتفی لامرالله سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق) وتمامی طبقات مردم‌گردید، برای مواعظ او مجالسی تشکیل داد و درسلك مقرّبان مقتفی منسلك شد. بسمت‌سفارت از طرف خلافت بخراسان نزد سلطان سنجر سلجوقی رفته و بعدازعودت بخوزستان‌اعزام گردید . روز پنجشنبه یا دوشنبه‌آخر ربیع‌الاخر پانصد و چهل وهفتم هجری قمری در بلدهٔ عسکر مکرم از بلاد خوزستان درپنجاه و هفت سالگی وفات یافت ، جنازه‌اش را ببغداد نقل دادند و نزد قبر جنید بغدادی دفنش‌کردند .

مخفی نماندکه قطب عبادی باآن همه مواعظ دلنشین و مؤثرکه در جزو امثال سائره میباشند در امور دینیّه بی‌مبالات و اصلاً محل وثوق نبود . رساله‌ای هم در **حلیت شرب خمر** نوشته وهمان رساله بخط خودش بنظرقاضی‌ابن‌خلّکان رسیده‌است. **سنج عباد** بکسر اوّل و فتح رابع و تشدید خامس است .

(ص ۲۱۶ ج ۲کا و ۳۰۵۹ ج ۴ و ۳۶۷۴ ج ۵ س)

عباس آبادی **حاج عبدالمطلب بن محمدحسین-** اصفهانی، معروف به **عباس آبادی،** از علمای امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجری ، از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است :

۱- **المحجة البالغة من اسرار الاعتقادات الاحمدیة** ۲- **حجیة المظنة** بپارسی که‌عنوان هفتم کتاب اوّلی مذکور میباشد وآن را بهمین اسم کتابی مستقل کرده است . در بیستم رجب سال هزار و دویست وپنجاه وچهارم هجری قمری از تألیف آن کتاب اوّلی فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۲۷۷ج۶ذریعه)

عباسی[1]

عباسی **عبدالرحیم بن عبدالرحمن -** مصری قاهری استانبولی **عبادی عباسی،** شافعیّ المذهب ، **بدرالدین** اللّقب ، **ابوالفتح** الکنیة ، از اکابر علمای مصر میباشدکه درحدیث و تفسیر وعلوم ادبیّه و تاریخ و اشعار عربیّه وحیدعصر خود بود واز تألیفات او است :

۱- **شرح خزرجیه** درعلم عروض ۲- **شرح صحیح بخاری** ۳- **شرح مقامات حریری** ۴- **معاهد التنصیص فی شرح شواهد التلخیص (للمفتاح)** که دومرتبه درمصر چاپ شده ودو نسخهٔ خطّی آن بشماره‌های ۲۹۸۶ و ۲۹۸۷ در مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . وفات او بسال نهصد و شصت و سیم هجرت درنود و پنج یا شش یا درصد سالگی در استانبول واقع گردید. (ص ۳۰۷۴ ج ۴س وغیره)

عباسی **علی‌رضا -** اگرچه بعنوان تبریزی نگارش یافته مجدداً تذکّر میدهدکه وی ، از مشاهیر خطّاطین جهان ، خوشنویس رسمی دربار شاه عباس‌کبیر و مشمول عنایات شاهانه درنسخ و ثلث و نستعلیق و تمامی خطوط

۱- **عباسی-** در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن هاشم ، هشام بن ابراهیم راشدی و جمعی دیگر بوده و نسبت بعضی از ایشان بجد و بعضی دیگر بمکان و محل میباشد بشرحی که درآن علم است .

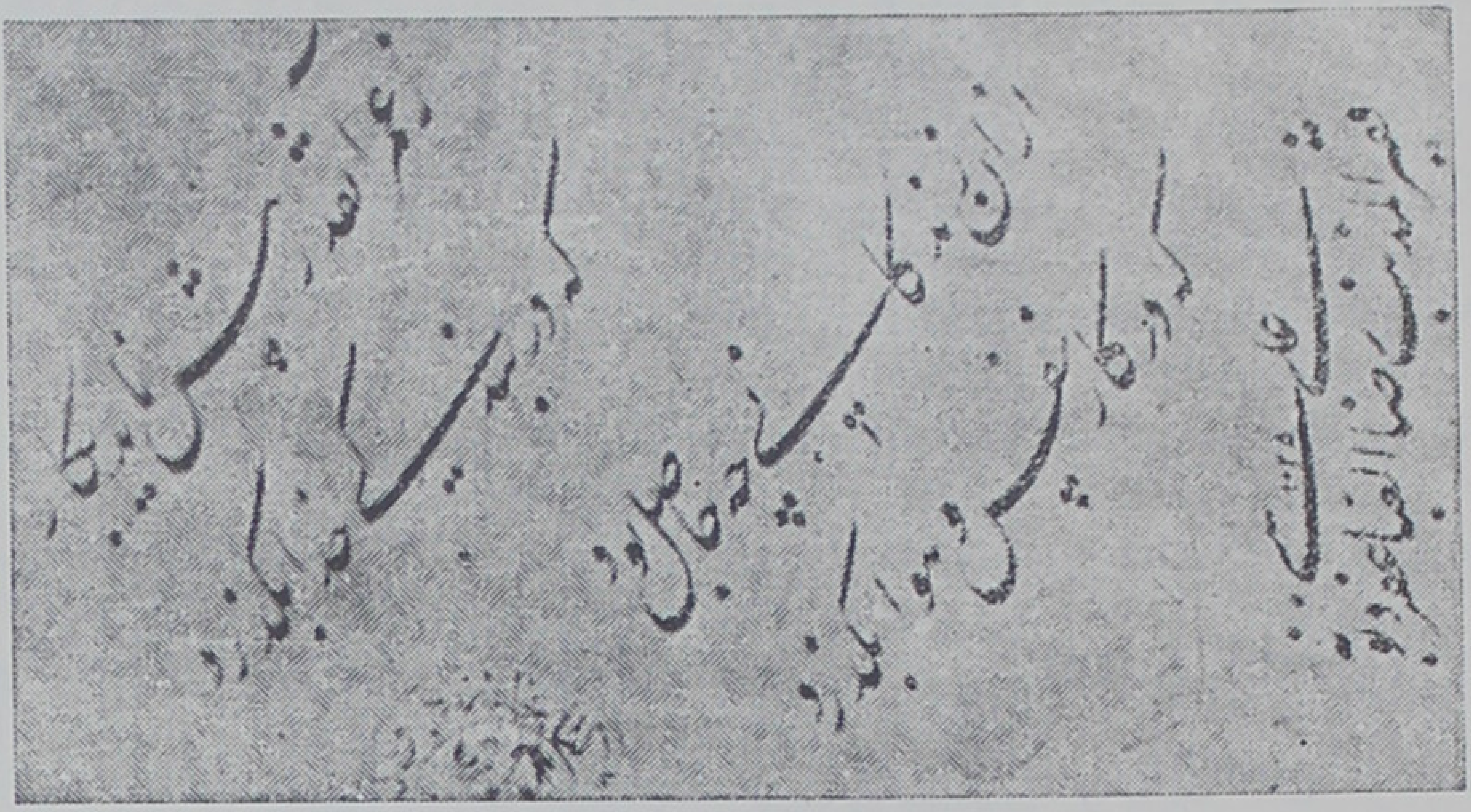

خط علی‌رضا عباسی -۴

دیگر مشار بالبنان، درنسخ ، شاگرد علی بیگ تبریزی بود . در نستعلیق نیزکه مایهٔ افتخار تاریخی ، میرعماد حسنی آتی‌الترجمة است بتصدیق بعضی از ارباب کمال بروی مقدّم و یك فقره از خطوط علیرضا را بنظر بینندگان میرساندکه بعد از موازنه با خط میر (که خواهدآمد) قضاوت نمایند . در دیگر مزایای حال علیرضا ، رجوع بعنوان **تبریزی علیرضا** نمایند . (اطلاعات متفرقه)

عبدالبر **محمد بن محب‌الدین** - بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهدآمد.

عبدری[۱]

عبدری **رزین بن معاویة بن عمار** - سرقسطی‌عبدری، مکنّی به‌**ابوالحسن**، معروف بـه **امام‌الحرمین** ، از اکابـر علمای عامّه و مؤلف‌کتاب **جمع بین‌الصحاح الستة** میباشدکه عبارتند ازصحیح مسلم، صحیح بخاری، صحیح‌ترمدی، صحیح نسائی ، سنن ابی‌داود ، موطأ مالك بن انس . از صاحب جامع‌الاصول نقل‌است

۱- **عبدری** - در اصطلاح رجالی ، لقب سویبط بن حرملهٔ قرشی عبدری وجمعی‌دیگر بوده و نسبت‌آن بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بقبیلهٔ بنی‌عبدالدار (از بلاد اندلس) است و شاید در بعضی موارد منتسب بعبدالرحیم یا عبدالرحمن و مانندآ نها باشد .

که مجدّد مذهب در سر قرن پنجم ابوحامد غزالی از فقها ، قلانسی از قراء ، عبدری از محدّثین بوده‌اند و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص۳۸۶ت)

عبدری **علی بن سعید بن عبدالرحمن** - بن محرز بن ابی‌عثمان مکنّی به**ابوالحسن** و بجهت انتساب بقبیلۀ بنی‌عبدالدار به**ابوالحسن عبدری** معروف ، از اکابر علمای شافعیّه بوده و دراختلافات علما خبرتی بسزا داشت ، کتاب **مختصرالکفایة درخلافیات علما** از او است. روز شنبه شانزدهم جمادی‌الاخرۀ چهارصد و نود و سیم هجرت در بغداد درگذشت. (ص۲۱۸ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

عبدری **محمدبن محمدبن محمد**- درباب کنی بعنوان **ابن‌الحاج** خواهدآمد.

عبدالصاحب **حاج‌ملامحمد**- نراقی بهمین‌عنوان **نراقی** خواهدآمد.

عبدصالح دراخبار دینیّه و اصطلاح‌حدیث و درایه، کنایه از وجودمقدّس حضرت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام است .

عبدکی لقب رجالی محمد بن علی بن عبدك بوده وموکول بدان‌علم‌است.

عبدوی لقب رجالی حسین بن عبیدالله و موکول بدان علم است .

عبده **شیخ محمدبن عبده بن حسن خیرالله** - مصری ، مفتی دیار مصر ، معروف بعبده ، پدرش از اهل‌فلاحت بوده وبهمین جهت تمامی اولاد خود را بحرفت خود برگماشت مگر همین صاحب‌ترجمه‌که از فرط ذکاوتی که در او احساس نمود فقاهتش را تصمیم داد . نخست سه‌سال بجامع احمدی طنطا پس دوسال هم بجامع ازهرش فرستاد . پس‌ازآنکه سید جمال‌الدین افغانی سالف‌الترجمة ، درسال هزار و دویست و هشتاد و شش یا هشت هجری قمری وارد مصر شد و در ازهر، متصدی تدریس منطق وکلام و حکمت و فلسفه‌گردید ، عبده نیز در سلك تلامذۀ او منسلك وبا جمعی از نوابغ مصر داخل حوزۀ اوگردیده و همه‌شان‌گوی سبقت ازدیگران ربودند و روحیّات‌آن استاد معظّم ، تأثیر عجیبی در ایشان‌کرد و بانشا و نشر مقالات دینیّه و حکمیّه و ادبیّه‌پرداختند، بالخصوص عبده‌که بیشتر ازهمه موافق طبع‌استاد وبملازمت

عکس شیخ محمد عبده -۵

و استفاده از محضر وی حریص‌تر و راغب‌تر از دیگران بود. اینک آن استاد معظّم نیز درموقع رحلت از دیار مصر اورا خلیفهٔ خودگردانیده و میگفته است که عبده، از هرحیث عالم و کافی مصر بوده و باوجود او حاجتی بعالم دیگری ندارند. عبده بمشاغل متنوعهٔ علمیّهٔ تدریس، تحریر وقایع‌مصر، کتابت در دوائر رسمی اشتغال داشت تا آنکه در بعضی ازانقلابات‌داخلی بسوریّه تبعید شد وشش سال درآنجا اقامت‌کرد و علم و فضل او محل تعجب اهل سوریه‌گردید. عاقبت ازآنجا بپاریس رفت وبا استاد مذکور خود ملاقات نموده و تبرئه شد، باز بمصر عودت‌کرده و بقضاوت و مستشاری محکمهٔ استیناف و عضویت ادارهٔ ازهر و مفتی‌گری دیار مصر منصوب شد. وی ازکسانی بوده‌است‌که عالم اسلام را محتاج بپاره‌ای‌اصلاحات مقتضیه می‌دانست و رئیس این حزب و فرقه بوده است واز تألیفات او است:

۱- الاسلام والردعلی‌منتقدیه ۲- الاسلام والنصرانیه‌مع‌العلم‌والمدنیة ۳- اصلاح المحاکم الشرعیة ۴- تفسیر جزء عم که سیمی در مصر وسه دیگری در قاهره چاپ شده‌اند **۵- تفسیر سورة‌العصر** که بارها چاپ شده‌است **۶- تفسیرالقرآن** که بحسب‌اطلاعات‌این‌نگارنده

چند مجلد از آن از فاتحه تا سورهٔ یوسف درمصر چاپ و معروف بتفسیر **المنار** است **۷- تقریر مفتی الدیار المصریة فی اصلاح المحاکم الشرعیة** و ظاهراً همان **اصلاح المحاکم** مذکور است **۸- رسالة التوحید** که درقاهره چاپ شده است **۹- شرح مقامات بدیع الزمان** که باخود مقامات بطور پاورقی چاپ شده است **۱۰- شرح نهج البلاغة** که حلال الفاظ مشکله ولغات غریبهٔ آن کتاب مستطاب بوده و بارها در مصر و بیروت وغیره با خود نهج البلاغة بطور پاورقی چاپ شده است **۱۱- العروة الوثقی لا انفصام لها ۱۲- مقتبس السیاسة** وآن شرح نامه‌ایست که حضرت امیرالمؤمنین ع بمالك اشتر نوشته ودرمصر چاپ شده‌است وغیرها . وفات او بسال هزار و سیصد و بیست و سوم هجری قمری درشصت و پنج سالگی ویا بنوشتهٔ بعضی، درهزار و سیصد و بیست و دویم درپنجاه و هشت سالگی واقع گردید .

(ص ۱۶۷۷ مط و ۴۷۵ هر چاپ ۱۳ وغیره)

عبدی[1]

عبدی — **احمد بن بکر** - بن احمد بن بقیهٔ فسوی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوطالب** ، از ائمهٔ نحویّین بلکه در تمامی علوم عربیّه متفنن، از شاگردان ابوسعید سیرافی (متوفی بسال ۳۶۸ هـ ق = **شسح**) ، ابوعلی فارسی (متوفی بسال ۳۷۷ هـ ق = **شعز**) و ابوالحسن رمانی (متوفی بسال ۳۸۴ هـ قمری = **شفد**) بوده و درآخر عمر مختل المشاعر گردید . ازآثار قلمی او **شرح ایضاح** فارسی و **شرح جرمی** است وبسال چهارصد وششم هجرت درعهد خلافت قادر بالله بیست وپنجمین خلیفهٔ عباسی (۳۸۱_۴۲۲ هـ) وفات یافت ویا بنوشتهٔ روضات الجنّات وفاتش درسال چهارصد وهفتادم هجرت بوده‌است ، لکن بملاحظهٔ تاریخ وفات اساتید او (چنانچه مذکورداشتیم) دروفات عبدی صحت قول اوّل را تائید کرده وقول روضات را حمل براشتباه مؤلف یاکاتب نسخه میدارد.

(سطر ۳۵ ص ۳۳۴ ت و ۲۳۶ ج ۲ جم)

عبدی — **سفیان بن مصعب** - شاعر کوفی، مکنّی به **ابومحمد** ، جرح وتعدیل او بین علمای رجال محل تردید میباشد و بموجب بعضی ازآثار

۱_ **عبدی**- در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن خالد عطار، ابراهیم بن نعیم، ادهم بن امیة وغیرایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

دینیّه از اصحاب حضرت صادق ع بوده وآن‌حضرت شیعه را توصیه فرموده‌اندکه اشعار عبدی را باولاد خودشان تعلیم نمایندکه او بردین خدا بوده است . از جملهٔ اشعار او میباشدکه درمناقب ابن‌شهراشوب نقل‌کرده است :

وقالوا رسول‌الله مااختار بعده	اماماً و لکنا لانفسنا اخترنا
اقمنا اماماً ان اقام علی‌الهدی	اطعنا و ان ضل‌الهدایة قومنا
فقلنا اذا انتم امـــام امامکم	بحمد من‌الرحمن تهتم ولاتهنا
ولکننا اخترناالذی اختار ربنا	لنا یوم خم ما اعتدینا ولاحلنا
سیجمعنـــا یوم القیامة ربنـــا	فتجزون‌ماقلتم و نجزی‌الذی‌قلنا
ونحن علی نور من‌الله واضح	فیارب زدنا منك نوراً و ثبتنا

(ص۴۱۴ ج۲نی وکتب رجالیه)

عبدی هرم بن حیان - بعنوان ابن‌حیان درباب‌کنی خواهدآمد .

عبرتائی لقب رجالی احمدبن هلال، رجا بن یحیی و بعضی دیگراست.

عبسی[1]

عبسی طرفة بن عبد - بهمین عنوان طرفه مذکور شد.

عبسی علی بن افلح - مکنّی به‌ابوالقاسم،ملقّب به‌جمال‌الدین وجمال‌الملك شاعری‌است ظریف مشهورکه بلاد بسیاری‌را سیاحت‌کرده‌است.

۱- **عبسی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عائذ ، اسمعیل بن یحیی ، حبیب بن جری و بعضی دیگر میباشد . نسبت‌آن موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال احمد بن عائذ نوشته بعبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان‌است‌که پدرقبیله‌ایست مشهور ، پس احتمال بعید داده است‌که موافق نوشتهٔ قاموس نسبت بمحلهٔ عبس نام‌کوفه باشد . از تاج‌العروس هم نقل‌کرده است‌که بنی‌عبس در همان محله نزول‌کرده و عبسیون محدثین نیز منسوب بدانجا میباشند، نیز درتاج‌العروس گوید هرکه از اهل‌کوفه است‌آنرا **عبسی** گویندکه حرف دوم (ب) ابجد است وهرکه راکه از اهل بصره باشد **عنسی** گویندکه حرف دویم‌آن‌نون است وهرکه راکه ازاهل بصره باشد **عبشی** گویندکه دویم‌آن (ب) ابجد وسیمش (ش) نقطه‌دار است و بشرح حال علی بن افلح عبسی‌که مذکور میشود هم رجوع نمائید .

خلفا و ارباب مناصب را مدح کرده ،گاهی هجو نیز میگفته و درحق یکی از اکابر که دربان او ، مانع از رفتن وی بحضورش گردیدگوید :

حمدت بوابك اذ ردنی و ذمه غیری علی رده
لانه قلدنی نعمة تستوجب الاغراق فی‌حمده
اراحنی من قبح ملقاك لی وکبرك الزائد فی‌حده

بسال پانصد و سی و پنجم یا ششم یا هفتم هجری قمری درشصت وچهار سالگی در بغداد وفات یافت و درسمت غربی مقابر قریش مدفون شد ونوادر بسیاری بدو منسوب دارند. لفظ **عبسی** بنوشتهٔ ابن‌خلّکان (بروزن‌سعدی) منسوب بعبس‌میباشدکه نام‌چندین قبیله‌ایست نسبتشان بشخصی عبس نامی منتهی بوده و ایشان را **بنی‌عبس** گویند.

(ص ۳۹۶ ج۱کا)

عبسی

عنترة بن عمرو بن شداد - بن عمرو بن معاویة بن قرادنجدی عبسی ، واینکه بیشتر عنترة بن شدادگویند ودرقاموس هم‌عنترة بن معاویه نوشته من‌باب نسبت بجدّ است . بزعم بعضی ، شداد عموی عنتره میباشد و محض اینکه بعد از فوت پدر ، تحت تربیت وی بوده بدو منسوب دارند ، لکن ظاهر بعضی از اشعارش آنکه شداد پدرش بوده‌است، بهرحال از اهل نجد وازقبیلهٔ بنی‌عبس، نسبتش بمصر موصول، بجهت منشقّ بودن لب زیرین‌او به **فلحاء** ملقّب ، مادرش‌کنیزکی حبشی سیاه رنگ زبیبه نام بوده از بنی‌حام‌که سودان و سیاه‌پوست‌ها هستند . اینك به اخوال و دایی‌های خودکه از ایشان بودند فخرکرده‌گوید :

انی لتعرف فی‌الحروب مواقفی من‌آل عبس منصبی و فعالی
منهم ابی‌شداد اکرم والد والام من حام فهم اخوالی

پدرش نخست ، پسری اورا انکار و از خودش نفی‌کرد ، بعد ازکبر ، باز اقرارآورده و بنسب خودش ملحق نمود چنانچه رسم عرب زمان جاهلیّت بوده است‌که نسب فرزندان متولد ازکنیزان را انکارکرده و ازخودشان نفی نموده و غلام خودشان میکردندتاآنکه اگر در عاقبت امر، نجیب و رشید میبودند باز اقرارآورده و نسب ایشان را ملحق

بخودشان می کردند. سبب اقرار آوردن پدر عنتره بنسب او این بود که وقتی قبیلهٔ بنی عبس بجهت استرداد اموال منهوبهٔ خودشان حمله ببعضی از عشائر عرب می بردند پدر عنتره اورا نیز امر بحمله نمود، عنتره گفت وظیفهٔ غلام‌ها دوشیدن شیر و مواظبت ضروریّات چارواپان بوده و حمله‌کردن از ایشان مستحسن نباشد، پدرش گفت تو حمله‌کن و آزاد هستی پس عنتره حمله برخصم کرده و موفق بمرام آمد، پدر نیز بنسب وی اقرار آورده و بخودش ملحق نمود.

عنتره از اسخیا و فرسان و شجعان عرب زمان جاهلیّت و مشاهیر شعرای آن زمان و یکی از اصحاب معلقهٔ سابق الذکر بود که اشعارش بسیار فصیح اللّفظ ودقیق المعنی میباشند. معلّقهٔ او قصیده‌ایست میمیه، بهفتاد و نه بیت مشتمل که چندین مرتبه بامعلّقات دیگر درلیبسیك و برلین وکلکته و ایران وقاهره چاپ شده وبجهت حسن و طراوت آن، درمیان عرب بمذهبه موصوف و دیوان او نیز که اوّل آن همین معلقه میباشد دربیروت و قاهره بطبع رسیده و مطلع معلقه این است:

هل غادر الشعراء من متردم — **ام هل عرفت الدار بعد توهم**
یا دار عبلة بالجواء تکلمی — **وعمی صباحا دار عبلة و اسلمی**
فوقفت فیها ناقتی و کانها — **فدن لاقضی حاجة المتلوم** تا آخر

بعضی از مفردات آن را تذکر میدهد. **غادر:** ترك نمود و واگذاشت. **متردم:** جای تردّم (بمعنی ترنّم) ویا موضع پینه و رقعه است. **توهم:** بمعنی تخیّل و تمثّل است یعنی آیا نغمه‌گاهی هست که شعرا درآنجا سرودی نکرده باشند و یا محلی محتاج برقعه و وپینه میباشد که شعرا درآن کاری نکرده باشند و هردوکنایه از آنکه شعرا تمامی راه‌ها را طی کرده و درتمامی فنون شعریّه اسب دوانیده وچیزی را فروگذار نکرده‌اند. **عبلة:** بنت مالك بن قراد، نام معشوقهٔ عنتره میباشد که حبّ مفرط بدو داشته است. **جواء:** موضعی است درنجد. **عمی:** خطاب به داراست، یعنی خوش باش و متنعّم باش. وضمیر فیها راجع بدار و **کانها** راجع بناقه میباشد. **فدن** بمعنی قصر. متلوم بمعنی متمکث و درنگ‌کننده است.

و عنتره درسال ششصد تمام یا ششصد و پانزدهم میلادی درگذشت .

(ص ۲۱۲ رجال معلقات و شرح معلقهٔ زوزنی و ۱۳۸۷مط وغیره)

عبشی لقب رجالی علی بن ابی العاص برادر امامة وغیره میباشد و رجوع بعنوان عبسی (با سین بی نقطه) هم نمایند.

عبید بن ابرص سعدی اسدی مضری عدنانی، موافق آنچه درمحل خود نگارش دادیم از شعرای زمان جاهلیّت ویکی از اصحاب معلقات عشره بوده و ازحکما و عقلای عهد خود میباشد . بسیار فصیح ، اشعار او دارای رونق ، بجهت فصاحت وبلاغت از قدیم الایّام شهرتی تمام داشته‌است. علاوه برکمالات نفسانیّهٔ مذکوره، باآن همه تنگدستی بسیارکریم النفس وباشهامت بود . با امرء القیس معاصر و بایکدیگر مناظرات بسیاری داشته‌اند . عبید از جملهٔ معمّرین بوده وگویند (والعهدة علیهم) زیاده برسیصد سال عمرکرده است و دراشعار خودش دلالت برتجاوز از دویست سالگی دارد چنانچه گوید :

حتی یقال لمن تعرق دهره	**یاذا الزمانة هل رأیت عبیدا**
مأتی زمان کامل او بضعة	**عشرین عشت معمرا محمودا**
ماتبتغی من بعد هذا عیشة	**الاالخلود و لن تنال خلودا**
ولیفنین هذا و ذاک کلاهما	**الا الاله و وجهه المعبودا**

امّا **معلقهٔ عبید قصیده‌ایست بائیه** ، دارای انواع موعظه وحکمت وباسبکی جمیل که چندی از ابیات آن ثبت اوراق میگردد :

اقفر من اهله ملحوب	**فالقطبیات فالذنوب**
و بدلت منهم وحوشا	**وغیرت حالها الخطوب**
فکل ذی نعمة مخلوس	**وکل ذی امل مکذوب**
وکل ذی ابل موروث	**وکل ذی سلب مسلوب**
و کل ذی غیبة یئوب	**و غائب الموت لایئوب**
من یسئل الناس یحرموه	**و سائل الله لا یخیب**
ساعد بارض تکون فیها	**ولا تقل اننی غریب**

شرح بعض لغات این اشعار : **اقفر**: خالی شد . **ملحوب** : نام چشمه‌ایست راجع بینی اسد

که قبیلهٔ عبید است . **قطبیات :** بضمّ اوّل و فتح و تشدید ثانی و رابع نام کوهی است . **ذنوب :** نام موضعی است . **خطوب :** امور و حوادث شدید . **مخلوس :** مسلوب. **مکذوب :** کسی که موفق بمرام وآرزو نباشد وباقی واضح است. ناگفته نماندکه بسیاری از ابیات این قصیده مختلّ الوزن میباشند چنانچه ابوالعلاء معرّی هم گوید:

وقد یخطئی الرأی امرأ وهو حازم کما اختل فی وزن القریض عبید

عبید ، درسال پانصد و پنجاه و پنجم یا ششصد وپنجم میلادی بامر منذر بن ماءالسماء و یا نعمان بن منذر مقتول گردید، چنانچه دریکی از ایّام غضب رسمی ایشان (که درآن هرکسی راکه میدیدند میکشتند) غافل ازحقیقت حال، وارد مجلس او شد و روی همان اصل بقتل رسید . (ص۲۹۷رجال معلقات وغیره)

عبیدنحوی

عبدالملك بن علی بن ابی المنی - فقیه قاری شافعی حلبی، ملقّب بجمال الدین ، معروف به **عبید نحوی** ، عالمی است فاضل صالح ازفقهای شافعیّه که درقرائت قرآن وعلوم عربیّه نیز دستی توانا داشت، بسیارکریم الطبّع بود، ازکسی چیزی قبول نکرده وبا هیچ کس مؤانست نداشت وکتابی در فقه شافعی تألیف داده و بسال هشتصد و سی و نهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت.

(ص ۴۶۴ت وغیره)

عبیدلی[1]

عبیدلی

سید احمد بن محمد بن مهنا - بن علی بن مهنای حسینی عبیدلی، علّامهٔ نسّابه ، از اکابر علمای اواخر قرن هفتم میباشد ویاخود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است . از تلامذهٔ علّامهٔ نسّابه ، سیدجلال الدین ابی القاسم علی بن عبدالحمید بن فخار و بنوشتهٔ اعیان الشیعة استاد احمد بن علی بن حسین بن مهنا صاحب عمدة الطالب بود و از تألیفات او است : **الانساب المشجرة** یا **مشجرالنسب**

۱- **عبیدلی** - بضم اول و فتح ثانی وکسر رابع ، عنوان مشهوری بعضی ازافاضل میباشد که بجهت انتساب بجدشان عبیدالله بهمین عنوان شهرت یافته‌اند.

و درعمدة‌الطالب از این کتاب بسیار نقل میکنند وکتاب **التذکرة فی‌الانساب‌المطهرة** که در اعیان‌الشیعة بسید احمد عبیدلی نسبت داده عنوان دیگر همین کتاب است. زمان وفاتش بدست نیامد لکن بامحقّق حلّی (متوفّی بسال۶۷۶ﻫ ق = **خعو**) وعلاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ﻫ ق = **ذکو**) معاصر بوده است. (ص۱۲۶ج۱۱عن و۲۸۲ ج۲ذریعه)

عبیدلی

سید احمد - بن مهنای نسّابهٔ عبیدلی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، بنوشتهٔ اعیان‌الشّیعة از مشاهیر علمای نسب میباشد و مشجری درنسب داردکه محل اعتماد صاحب عمدة‌الطالب وغیره بوده و ازآن نقل میکنند. لکن ظاهرآن است‌که احمد بن مهنا ، همان احمدبن محمد بن مهنای مذکور فوق است‌که در بعضی مواضع من‌باب نسبت بجدّ (چنانچه متداول است) احمد بن مهنا نوشته شده و صاحب اعیان‌الشیعة نیز بزعم تعدّد ، در دوجا عنوان‌کرده است .

(ص ۲۷۲ ج ۱۱عن)

عبیدلی

سیدحسن بن ابی‌الحسن محمد- درضمن‌شرح‌حال سیدمحمدعبیدلی در ذیل مذکور است .

عبیدلی

سیدحیدر بن علی‌بن حیدر- علوی‌حسینی‌آملی مازندرانی **عبیدلی** یا **عبیدی**، حکیمی است عارف مفسّر صوفی ، از اکابر عرفا و اجلاّی علمای امامیّهٔ ظاهر و باطن ، اصول شریعت و فنون طریقت وحقیقت را جامع، به **صوفی** معروف ، درکلمات بعضی از اجلّه بسید علاّمه و سید افاضل‌المتألهین وصاحب کشف‌حقیقی موصوف. اصلش ازآمل مازندران بوده وخودش دربغداد و حلّه نشأت‌یافته است، درموقع تشرّف بزیارت‌ائمّهٔ عراق ع با فخرالمحقّقین‌حلّی مصاحبت داشته وصاحب تألیفات طریفه میباشد :

۱- **الارکان فی‌فروع شرایع اهل‌الایمان بمذاق‌کل من‌الشریعة و اهل‌العرفان** که صلوة و صیام و زکوة وحج وجهاد راکه پنج رکن اعظم اسلام هستند با هرسه اصول شریعت وطریقت و حقیقت نگارش داده است ۲- **الامامة** ۳- **الامانة** ۴- **امثلة التوحید** ۵- **التأویلات** وآن چهارمین تفاسیر چهارگانهٔ او است‌که بزبان عرفا و اهل‌تأویل بوده ودراوّلش گوید

که نسبت آن ، برسه فقره تفسیر دیگرکه پیش از آن تألیف کرده مثل نسبت قرآن مجید بسه فقره کتابهای آسمانی زبور و تورات وانجیل است. در ذریعه از ریاض العلما نقل کرده که درپشت یك نسخه از کتاب جامع الاسرار مذکور ذیل، باخط شیخ بهائی دیده است که سید حیدر مازندرانی تفسیری هم دارد بالسان صوفیّه که حاکی از علوّ شأن و رفعت مقام وی میباشد.

۶- تفسیر قرآن چنانچه مذکور شد چهارفقره تفسیر نوشته است **۷- التنزیه ۸- جامع الاسرار و منبع الانوار** در اسرار انبیاء و اولیا وعلم توحید و اسرار و حقائق آن **۹- جامع الانوار** که نام دیگر همان جامع الاسرار است **۱۰- جامع الحقائق** چنانچه از بعض فضلا نقل شده ومحتمل است که همان جامع الاسرار باشد **۱۱- رافعة الخلاف فی وجه سکوت امیر المؤمنین ع عن الاختلاف** که بامر فخر المحققین تألیفش داده است **۱۲- رسالة العلوم العالیة** که درسال ۷۸۷ه ق = **ذفز** تألیف شده است **۱۳- شرح فصوص** که همان **نص النصوص** مذکور ذیل است **۱۴- الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول ع ۱۵- المحیط الاعظم** که درسال ۷۷۷ه ق = **ذعز** تألیفشده است **۱۶- منتخب التأویل** ومحتمل است که این کتاب ، همان تأویلات مذکور فوق باشد که منتخب و خلاصهٔ سه‌فقره تفسیر دیگر او است **۱۷- نص النصوص فی شرح الفصوص** که بررد عقائد مصنّف و اباطیل شرّاح دیگر آن پرداخته و فقط در مسئلهٔ وحدت وجود با ایشان موافقت کرده است .

بنقل روضات ، درکتاب جامع الاسرار مذکور گوید که از آغاز کودکی در تحصیل معارف حقّه، موافق طریقهٔ حضرات اجداد طاهرین وائمّهٔ معصومین ع که درظاهر شریعت شیعهٔ امامیّه ودرباطن ازحقائق صوفیّهٔ الهیّه است کوشیدم تاآنکه موفّق بجمع وتطبیق هردوطائفه بوده وقطع بحقیّت هردو نمودم، مابین شریعت وحقیقت را جامع وعلم ظاهر و باطن را حاوی گشتم، بمقام تمکین واطمینان رسیده وازارباب یقین گردیدم وازته دل گفتم:

اَلْحَمْدُللهِ الَّذی هَدٰانا لِهٰذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدٰانَااللهُ .

کانت لقلبی اهواء مفرقة	**فاستجمعت مذراتك العین اهوائی**
فصار یحسدنی من کنت احسده	**وصرت مولی الوری اذصرت مولائی**
ترکت للناس دنیاهم و دینهم	**عقدا بذکرك یا دینی و دنیائی**

سال وفات سید حیدر بدست نیامد و چنانچه اشاره شد نسبت او و مابین عبیدی و عبیدلی

مردّد بوده ودر روضات ، عبیدی ، و درچند جا از ذریعه عبیدلی نوشته‌اند.
(ص ۲۰۳ت ومواضع متفرقه از ذریعه)

عبیدلی **سید محمد ابن ابی‌جعفر محمدبن علی‌الجواد** - ابن‌حسن ابن علی نسابة ابن ابـراهیم بن علی‌الصالح ابن عبیدالله اوّل اعرج ابن **حسین‌الاصغر ابن‌الامام السجاد ع** که بابوجعفر یا ابوالحسن مکنّی ، بصاحب‌الصندوق و شیخ‌الشرف موصوف و معروف است. از علمای انساب و ازجملهٔ معمّرین بود ، در سال چهارصد و سی و پنجم هجری قمری وفات یافت ، **کتاب تهذیب الانساب و نهایة‌الاعقاب** تألیف همین سید محمد عبیدلی است . ظاهر ذریعه‌آنکه غیراز این‌کتاب، کتاب دیگری موسوم به **الانساب** تألیف نموده است . او از ابومحمدحسن بن ابی‌الحسن محمد اکبر ابن عبیدلی مذکور در ذیل روایت‌کرده و ابومحمدحسن نیز از جدّ مذکورخود روایت میکند و بالخصوص کتاب‌اخبارالزینبات یحیی را ، همین‌عبیدلی سید محمد، ازابومحمد مذکورکه نوهٔ مؤلفش میباشد روایت مینماید . مخفی نماندکه ابومحمد مذکور درسال سیصد و پنجاه وهشتم هجرت وفات یافت وبه **دندانی** و **ابن‌اخی‌طاهر** شهرت دارد زیراکه عمویش طاهر بن یحیی نیز از مشاهیر عصر خود بوده و بجهت کثرت شهرتش جمعی را بدو نسبت میدهند وبا انتساب او معرفی می‌نمایند .
(ص ۳۷۴ ج ۲ و ۵۰۸ ج ۴ ذریعه وغیره)

عبیدلی **سیدیحیی بن حسن** - عقیقی ابن جعفرالحجة ابن عبیدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن‌الامام السجّاد ع ، مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **عبیدلی** و **شیخ‌الشرف** ، از رجال قرن‌سیم هجرت، نسّابه‌ایست معروف، نخستین کسی است‌که در انساب طالبیّین علویّین و یا مطلق انساب تألیف نموده و از جملهٔ تألیفات او است :

۱- **اخبارالزینبات** که درآن، شرح حال نسوان زینب نام از اولاد حضرت ابوطالب‌بن عبدالمطلب هاشمی‌را نگارش داده وبسال **۱۳۳۳**ه ق = **غشلج** درمصر چاپ‌شده‌است ۲- **اخبار المدینة** ۳- **انساب‌آل‌ابیطالب** .

وفات عبیدلی درسال دویست و هفتاد وهفتم هجرت واقع و موافق آنچه درذریعه تحت عنوان تهذیب‌الانساب نوشته یحیی نسّابه از اصحاب حضرت امام رضا ع (متوفّی بسال ۲۰۳ه ق = رج) بوده است . نگارنده‌گوید : صحابی بودن‌آن حضرت ، بعد از مقایسهٔ دوفقره تاریخ وفات مذکور مستبعد میباشد مگر اینکه یحیی ، از معمّرین بوده و عمر او لااقل درحدود صد سالگی باشدکه در حین تشرّف بحضور مبارك‌آن حضرت درحدودبیست و بیست وپنج‌سالگی بوده‌باشد. **والله‌العالم** بلکه بنوشتهٔ بعضی، ولادت‌عبیدلی یازده سال بعداز وفات حضرت رضا ع درسال دویست و چهاردهم هجرت‌بوده‌است.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

عبیدی[1]

عبیدی **سید حیدر** - بعنوان **عبیدلی** مذکور شد و رجوع بدانجا نمایند.

عبیدیون یا **عبیدیه** عنوان یك سلسله از خلفای مصر است‌که بعنوان **فاطمیون** خواهدآمد .

عتابی **کلثوم بن عمرو بن ایوب** - ثعلبی شامی ، مکنّی به **ابوعمرو** ، منسوب به **عتاب** (بروزن عطّار) بن سعد بن زهیر بن جشم ، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه شاعری بلیغ و کاتب و مترسّل و از مردم قنسّرین ، نزدیك‌حلب بود اشعارخوب میسرود، هارون‌عبّاسی ودیگر خلفای وقت‌را مدایح بسیاری گفته‌است، با وزرای برامکه‌هم، مصاحبت داشته وازاشعاراو است که‌بشخصی‌فرستاده‌است:

ان‌الکریم لیخفی عنك عسرته	**حتی تراه غنیا و هو مجهود**
و للبخیل علی امواله علل	**زرق‌العیون علیها اوجه سود**
اذا تکرهت ان تعطی‌القلیل ولا	**تکون ذاسعة لم یظهرالجود**
بث‌النوال ولا یمنعك قلته	**فکل ما سد فقراً فهو محمود**

۱- **عبیدی** - با صیغهٔ مصغر، در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن عیسی وموکول بدان علم‌است ودراصطلاح‌تاریخی، هریك ازخلفای عبیدیون را نیز (که بعنوان‌فاطمیون خواهدآمد) **عبیدی** گویند .

پس آن شخص نصف تمامی مایملك خود ، حتی نیمهٔ انگشتر و یك لنگهٔ کفش خود را نیز بعتّابی بخشید. باری کتاب **الآداب** و کتاب **الاجواد** و کتاب **الالفاظ** و کتاب **الخیل** و کتاب **فنون الحکم** و کتاب **اللغة** و کتاب **المنطق** از تألیفات عتّابی بوده ودرسال دویست و بیستم هجرت درگذشت.

(ص۱۹۷هب و۱۷۵ف و۲۶ ج۱۷جم و۹۲ ج۲ع و۳۱۲۳ ج۴س و۴۸۸ ج۱۲ تاریخ بغداد)

عتابی

محمد بن علی بن ابراهیم بن زبرج - مکنّی به **ابومنصور**، معروف به **عتابی**، ادیب نحوی لغوی ، ازمشاهیر نحویّین میباشد. فنون ادبیّه را از شریف ابوالسعادات هبةالله ابن الشجری ، ابومنصور موهوب ابن الجوالیقی و دیگر اکابر وقت اخذکرد ، احادیث بسیاری از مشایخ وقت خود استماع نمود ، خط خوب صحیح ملیحی هم داشت ،کتب بسیاری استنساخ نمود وهر کتابی که بخط وی بودی محل اعتنا و رغبت فضلا میبود . با ابن الخشاب نحوی مناظرات و منافراتی داشته و شب سه‌شنبه بیست و پنجم جمادی‌الاولی سال پانصد و پنجاه و شش هجری قمری در هفتاد و دوسالگی درگذشت. لفظ عتّابی بافتح وتشدید منسوب بعتّابیّین است که یکی ازمحلات بغداد یا ناحیه‌ایست درسمت غربی آن .

(ص ۲۵۱ ج ۱۸ جم و ۹۹ ج ۲کا و ۳۱۲۳ ج ۴ س)

عتبی[۱]

عتبی

اسعد بن مسعود بن علی بن محمد بن حسن - عتبی، مکنّی به **ابوابراهیم**، عالمی است متدیّن شاعر، درعهد سلجوقیان و غزنویان کاتب و منشی . **تاج الرسائل** و کتاب **درة التاج** ازآثار قلمی او میباشد . تا آخر ایّام نظام الملک

۱- **عتبی** - دراصطلاح رجالی، بضم اول ، لقب محمدبن‌جعفر عتبی و نسبت آن بنوشتهٔ تنقیح المقال بینی‌عتبة بن ریاح بن‌هلال بن عامر بن صعصعه ویا ببنی‌عتبة بن اسلم بوده ویاچنانچه درشرح حال بعضی از معروفین بعتبی اشاره خواهیم‌کرد بشخص عتبه نامی از اجداد ومنسوبین خود صاحب لقب منتسب میباشد و دربعضی از نسخ کتب رجالیه لقب رجالی محمدبن‌جعفرمذکور را عتبی نوشته‌اند (با صیغهٔ مصغر) .

(متوفی بسال ۴۸۵ھ ق تفه) میزیسته ، ولادتش بسال چهارصد وچهارم هجرت بوده وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۹۶ ج۶جم)

عتبی

محمدبن عبدالجبار - رازیّ الاصل ، خراسانیّ النشأة ، ابوالنصر الکنیة ، ازفضلای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد. درعهدسلطان محمودسبکتکین عمل انشا ودفتر بدو مفوّض بود، کتاب **تاریخ سبکتکین** یا **تاریخ آل سبکتکین** که بجهت انتساب بسلطان معظّم ملقّب بیمین الدولة **تاریخ یمینی** و **سیرة الیمینی** وبجهت انتساب بمؤلفش **تاریخ عتبی** هم گویند ازآثار قلمی او بوده ودرلاهور و دهلی وقاهره چاپ شده است . وفات عتبی درسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۵۶ ج۳ ذریعه وغیره)

عتبی

محمد بن عبدالله - یا عبیدالله بن عمرو ، یا عمر بن معاویة بن عمرو بن عتبة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبدشمس، قرشی اموی ، بصریّ المنشأ، بغدادیّ المسکن والمدفن، **عتبی** الشّهرة ، **ابوعبدالرحمن** الکنیة ، ادیبی است فصیح فاضل شاعر ماهر، از فحول ومشاهیر شعرای عرب که بجهت انتساب بجدّ عالیش عتبه ویا بسبب ارتباط با معشوقهٔ عتبه نامی که دربارهٔ او شعرمیگفته بعتبی مشهور ، اشعارش طرفه وآبدار بوده که ازآن جمله است :

رأین الغوانی الشیب لاح بعارضی — فاعرضن عنی بالخدود النواضر
وکن متی ابصرننی او سمعن بی — سعین فرفعن اللوی بالمحاجر
فانی من قوم کریم ثنائهم — لاقدامهم صیغت رؤس المنابر
خلائف فی الاسلام فی الشرك قادة — بهم و الیهم فخرکل مفاخر

گویند وقتی بخانهٔ اسمعیل بن جعفر بن سلیمان رفت و بجهت ورود ، استیذان نمود غلامان اوگفتندکه درحمام است پس عتبی این اشعار راگفت :

و امیر اذا اراد طعاما — قال غلمانه مضی الحماما
فیکون الجواب منی الی الحا — جب ما ان اردت الاالسلاما
لست آتیکم من الدهر الا — کل یوم ترون فیه صیاما

ازآثار قلمی او است :

۱- الاخلاق ۲- اشعار الاعاریب ۳- اشعار النساء ۴- الخیل ۵- الذبیح .
بسال دویست و بیست و هشتم هجری قمری در بغداد درگذشت .
(ص۱۷۶ف و۱۰۲ ج۲کا و۳۱۲۴ ج۴س)

عتری در اصطلاح رجالی ، لقب حیّان بن علی وعمرو بن علی ومندل بن علی وغیره میباشد.

عتقی **عبدالرحمن بن قاسم بن خالد بن جنادهٔ عتقی** - فقیه مالکی ، از علمای مالکیّهٔ اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه از امام مالك و نظائر وی تفقّه نمود ، بیست سال درحوزهٔ مالك حاضر وبعداز فوت مالك محل استفادهٔ تلامذه‌اش بود .کتاب **المدونة الکبری** راکه تألیف مالك بوده و نسبت بمذهب او بهترین کتابها است از خود مالك روایت میکند . بسال یکصد ونود و یکم هجرت در پنجاه و نه سالگی درمصر درگذشت و درخارج باب قرافهٔ صغری مدفون گردید .
(ص ۲۰۸ مط)

عتکی لقب رجالی شعبة بن حجاج و صالح بن یزید وغیره میباشد و رجوع بدان علم شود .

عتیبی چنانچه در عنوان عتبی اشاره شد بموجب بعضی از نسخ ، لقب رجالی محمد بن جعفر عتبی است ونسبت عتیبی بفتح اوّل بقبیله‌ای عتیب نام است دریمن و بضمّ آن (با صیغهٔ مصغّر) بقبیلهٔ عتیبه نام دیگری است ازعرب.

عثمانی تخلّص عثمان بن محمد است که بعنوان **ممتاز** خواهدآمد.

عجاج عبدالله بن اسد بن صخر که ضمن شرح حال پسرش **رؤبه** مذکورشد.

عجرد **حماد بن عمر بن یونس بن کلیب** - کوفی ، یا واسطی ، معروف به **عجرد** ، مکنّی به **ابویحیی** یا **ابوعمرو** ، از مشاهیر ومبرّزین شعرای عرب که اشعارش مقبول ارباب کمال میباشد. عجرد ندیم ولید بن یزید، یازدهمین خلیفه از بنی امیّه (۱۲۵-۱۲۶ه ق) بوده و دورهٔ خلافت عباسیّه را نیز درك کرده‌است.

در ایّام مهدی عباسی ببغداد رفت ، مابین او و بشّار بن برد مشاعره ومهاجات بسیاری بوده و هردو در دین خود متهّم بودند . عجرد عاقبت بسال پانصد و شصت و یکم یا چهارم یا هشتم هجری قمری وفات یافت و یاآنکه درسال یکصد و شصت وپنجم بجهت زندقهٔ او ، بدست محمد بن سلیمان بن علی در خارج کوفه مقتول شد ، بعدازآن بشّار نیز بهمان جهت بقتل رسیده ودر نزد عجرد مدفون گردید. ابن خلّکان گوید عجرد (بروزن جعفر) لقب حماد بن عمر میباشد و وجه این لقب آنکه یکنفر اعرابی درکودکی حمّاد، اورا دیدکه در روزی بسیار سرما ، عریان و برهنه مشغول بازی است پس گفت : **لقد تعجردت یا غلام** و **متعجرد** بمعنی عریان است .

(ص۱۸۲ ج ۱کا و ۳۱۳۲ ج۴س و ۲۶۲ت و۱۴۸ ج ۸ تاریخ بغداد)

عجلانی[1]

عجلانی

قاسم بن محمد بن رمضان - بصری نحوی عجلانی ، مکنّی به **ابوالجود** یا **ابوالجوز** ، از اکابر نحویّین اواخر قرن چهارم هجری بوده ویاخود اوائل قرن پنجم را نیز دیده وباابن جنی (متوفّی بسال ۳۹۲ھ ق=شصب) معاصر بوده است از تألیفات او است :

۱- الفرق ۲- المختصر للمتعلمین ۳- المذکر والمؤنث ۴- المقصور والممدود.

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵ ج ۱۷جم و سطر ۳۱ ص ۵۲۶ت)

عجلی[2]

عجلی

اسعد بن محمود - در باب کنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد.

۱- **عجلانی** - در اصطلاح رجالی ، لقب انس بن ثابت و حارث بن سلمة وبعضی‌دیگر بوده و نسبت‌آن ببنی‌عجلان ازبطون بنی‌عامر بن صعصعة میباشد و او عجلان‌بن عبدالله‌بن ربیعة بن عامر بن صعصعه‌است. عجلان گفتن او نیز بجهت عجله‌کردن وی درپذیرائی و احضار غذا برای مهمان بوده است .

۲- **عجلی** - بروزن هندی ، لقب رجالی ابراهیم بن ابی‌حفصه، احمد بن محمد بن*

عجلی **فضل بن قدامه** - بعنوان **راجز** نگارش یافته است.

عجلی **قاسم بن عیسی** - در باب کنی بعنوان **ابودلف** خواهدآمد.

عدوانی[1]

عدوانی **عبدالعظیم** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی الاصبع** خواهدآمد.

عدوانی **یحیی بن یعمر** - و شقی عدوانی نحوی لغوی بصری ، مکنّی به **ابوسلیمان** ، از مشاهیر نحویّین و تابعین ، در فقه و حدیث و قرائت و لغات عرب و فنون عربیّه بصیر و بسیار فصیح وبلیغ بوده، گاهی درمحاورات خود الفاظ غریبه بکار میبرد ، نحو را از ابوالاسود دئلی اخذکرد ، حدیث را ازعبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر ونظائر ایشان استماع نموده واز ایشان روایت مینماید. در تشیّع متصلّب و ثابت‌قدم بود ، ابن‌خلّکان گوید که اهل بیت عصمت را بهمه‌کس تفضیل دادی بدون‌اینکه فضل دیگران را بکاهد، عاقبت بجهت اظهار یك غلط خواندن‌اعراب قرآن‌که از حجّاج بن یوسف بعمل‌آمد بخراسان تبعید شد و درآنجا ازطرف یزیدبن مهلب بقضاوت منصوب‌بود پس بجهت شرب خمر معزول‌گردید . درسال یکصد ونوزدهم یا بیست و نهم هجری قمری ویا درحدود یکصد تمام هجرت درگذشت. **شقی** و **عدوانی** هردو بفتح اوّل، منسوب بوشیقة بن‌عوف بن بکر بن یشکر بن‌عدوان از اجداد صاحب ترجمه است و رجوع بعنوان **عدوانی** دربالا هم نمایند.

(ص ۳۱۳۴ ج۴س و ۳۶۸ ج۲کا و۴۲۶ ج ۲۰جم)

---

*هیثم، اسمعیل بن‌کثیر، اسود بن قیس، برید بن‌معاویه وجمعی دیگربوده ونسبت‌آن ببنی‌عجل است که در خاتمهٔ باب کنی ضمن قبائل خواهدآمد ویا خود منسوب بموضعی عجله نامی است در نزدیکی انبار .

۱- **عدوانی** - بفتح اول ، در اصطلاح رجالی ، لقب ثقف بن عمرو ، سمرة بن ربیعة وغیرهما بوده و نسبت‌آن ببنی‌حجر بن عیاذ بن یشکر بن عدوان است‌که بجهت انتساب بجد عالیشان عدوان، بهمین لقب ملقب میباشد. عدوان هم لقب پدر قبیله‌ایست از قیس ، نامش‌حارث بن عمرو بن قیس و عدوان گفتن او بجهت‌آن بوده‌که ببرادرش تعدی کرده و قتل اورا تصمیم داد و شاید عدوانی گفتن در بعض اشخاص دیگر بجهت علیحده باشد .

عدوی[1]

عدوی شیخ‌حسن - مصری بعنوان **حمزاوی** مذکور شده است .

عدوی **عبدالله بن محمد** - یا ابی‌محمد بن مبارك بن مغیره ، مکنّی به **ابوعبدالرحمن** و **ابن‌الیزیدی**، ازمشاهیرادبا میباشدکه درنحو ولغت دستی تواناداشت، ازیحیی‌بن‌زیاد فراء (متوفّی بسال۲۰۷ یا۲۰۸ه ق = **رز** یا **رح**) و دیگر اکابر وقت اخذ مراتب علمیّه نمود واز تألیفات او است :

۱- **اقامة اللسان علی صواب المناطق** ۲- **غریب القرآن** ۳- **الوقف والابتداء** . سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۰۸ ج۳۴ س۱۹۸ و ج۱۰ تاریخ بغداد)

عدوی **علی‌بن محمد** - بعنوان **شمشاطی** مذکور شده است.

عدوی **محمدبن طلحة** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد.

عده[2]

عدهٔ شیخ بدان **اَیَّدَكَ اللهُ تَعالٰی** که شیخ‌طوسی‌محمدبن حسن سالف‌الترجمة نیز درکتاب فهرست‌خودگاهی بواسطهٔ عدّه روایت‌کرده وگوید:

۱- **عدوی**- بروزن **مروی**، لقب رجالی تمیم بن اسید ، تمیم بن ایاس ، حسن‌بن‌علی بن زکریا وغیره میباشد و نسبت‌آن ، موافق‌آنچه در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال تمیم‌بن اسید نوشته به عدی است‌که نام چندین قبیله از عرب بوده و مشهورترین‌آنها عدی بن‌کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر است‌که عشیرهٔ عمر بن خطاب میباشد .

۲- **عده**- با ضم و تشدید ، درلغت ، ساز و سامان و استعداد وهرآنچه برای‌حوادث زمان تهیه میشود اعم از مال و سلاح و خوراك و پوشاك وغیره و باکسر و تشدید ، جماعت قلیل معدود از هرچیز. معنی اصطلاحی فقهی‌آن معروف است و اما معنی اصطلاحی رجالی‌آن بطور اجمال و خلاصه‌آنکه : گاه است‌که **محمدبن یعقوب‌کلینی** درکتاب‌کافی، اسم راوی راکه از وی بلاواسطه روایت میکند صریحاً ذکر نکرده وگوید : **عِدَّةٌ مِنْ اَصْحابِنا عَنْ فُلانٍ** . چون معرفت حال‌آن عده‌که راوی خبر هستند ازحیث وثاقت وغیره درمقام‌استنباط احکام بایا*

عِدَّةٌ مِنْ اَصْحٰابِنٰا یا **جَمٰاعَةٌ مِنْ اَصْحٰابِنٰا عَنْ فُلٰانٍ**. در تنقیح المقال گوید بعضی از اهل فنّ بر آنندکه، روایات همچنانی شیخ، بواسطهٔ عدم معرفت اشخاص عدّه و جماعت، با در نظر گرفتن اینکه اصطلاح مخصوصی هم در این باب از خود شیخ نرسیده که مرادش از عدّه و جماعت کیانند، محکوم بجهالت بوده و حکم روایت مجهول الرّاوی بر آنها جاری است، پس گوید: از کلمات خود شیخ استکشاف توان نمودکه اغلب روایات او درفهرست وغیره، از مشایخ اربعه‌اش **ابن‌عبدون، ابن‌ابی‌جید، ابن‌الغضائری وشیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان** بوده و همهٔ ایشان ثقه وعدل امامی هستند و دخول یکی از ایشان درجملهٔ عدّه وجماعت، درصحت و اعتبار خبر کافی است تا چه رسد باجتماع همهٔ ایشان، پس گوید بلکه از تتبّع کلمات خود شیخ حکم توان کرد که اراده کردن چهار نفر مشایخ مذکور، مصطلح خود او بوده و همانا مرادش از عدّه وجماعت ایشان میباشند وتحقیق زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد. (خاتمهٔ تنقیح المقال ودیگر کتب رجالیه)

عدهٔ کلینی کلینی درکتاب کافی، بواسطهٔ عدّه، گاهی از احمد بن محمد بن عیسی، گاهی ازسهل بن زیاد و زمانی از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت مینماید و اشخاص هر یك از این سه عدّه غیر ازاشخاص دوعدهٔ دیگر میباشند. موافق آنچه علاّمهٔ حلّی درفائدهٔ ثالثه ازخاتمهٔ کتاب خلاصة الاقوال ازخودکلینی نقل کرده **مراد او از عده، درجائیکه** بواسطهٔ آن، از احمد بن محمد بن عیسی روایت میکند عبارت از پنج نفر محمد بن یحیی عطّار، علی بن موسی کمندانی یاکمیدانی،

---

*وضرور است که تکلیف مستنبط ازحیث رد وقبول خبر معلوم گردد لذا عدهٔ کلینی یکی ازمباحث رجالیه بوده و معرفت اشخاص آن عده و شناسائی احوال ایشان مطرح بحث و مذاکرهٔ علمای رجال میباشد. بلکه گاه است که **شیخ طوسی** نیز در کتاب فهرست خود و **نجاشی** هم در کتاب رجال خود همان رویهٔ کلینی را معمول داشته و بواسطهٔ عده روایت میکنند. اینك این نگارنده نیز، محض برای تیمن و تبرك و تکثیر فائده، اسامی اشخاص هرسه عده را بطور خلاصه تذکر داده و معرفت احوال ایشان را بمراجعهٔ کتب رجالیه محول میدارد و معروفترین آنها عدهٔ کلینی میباشد بلکه عدهٔ شیخ و عدهٔ نجاشی اصلا مسموع اغلب نگردیده است.

داود بن کوره، احمد بن ادریس، علی بن ابراهیم بن هاشم است و اینکه در تنقیح المقال بعوض علی بن موسی، محمّد بن موسی نوشته علی الظاهر ازسهو قلم کاتب میباشد . **درجائیکه** بواسطهٔ عدّه، ازسهل بن زیاد روایت میکند عبارت ازچهار نفر علی بن محمد بن علان یا علی بن محمّد معروف به علان، محمد بن ابی عبدالله ، محمد بن حسن ، محمد بن عقیل کلینی است و مراد از محمد بن حسن همان صفار معروف و ازمحمد بن ابی عبدالله نیز محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی مکنّی با بوالحسین است . درجائیکه بواسطهٔ عدّه ، از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند **مرادش** از عدّه علی بن ابراهیم بن هاشم ، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه ، احمد بن عبدالله عن ابیه (بن ابیه‌خل) و علی بن حسن (حسین خل) چنانچه در تنقیح المقال ومنتهی المقال است ویا بنوشتهٔ مستطرفات بروجردی بعوض احمد بن عبدالله احمد بن محمد بن امیّه است . مخفی نماند که کلینی گاه است که بواسطهٔ عدّه ، از دیگر روات غیرازسهل بن زیاد و احمد بن عیسی واحمد بن محمد بن خالد برقی روایت نموده و لکن مراد خود از این عده را بیان نکرده و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه و نظر مستنبط است . منظومهٔ سیّد بحرالعلوم را که درشرح سه فقره عدهٔ مذکورهٔ کلینی گفته زینت اوراق مینماید:

عدة احمد بن عيسى بالعدد	**خمسة اشخاص بهم تم السند**
علـى العلـى والعطـار	**ثم ابن ادريس وهم اخيار**
ثم ابن كورة كذا ابن موسى	**فهؤلاء عـدة ابـن عيسى**
و ان عدة التى عن سهـل	**من كان فيـه الامر غيرسهـل**
ابن عقيل و ابن‌عون الاسدى	**كذا على بعـد مع محمـد**
و عدةالبرقى و هـو احمد	**على بـن الحسن و احمـد**
و بعد ذين ابن اذينـة على	**ثم ابن ابراهيم و اسمه على**

(تنقیح المقال و ص ۵۴۱ ج ۳ مس و کتب رجالیه)

عدهٔ نجاشی

در اعیان الشیعة ، از رجال بحرالعلوم نقل کرده است که نجاشی، درمواضع بسیاری از کتاب خود بعبارت : **عدةمن اصحابنا** یا **جماعة من اصحابنا** و نظائر آنها از دیگران روایت کرده بدون اینکه تفسیر صریحی برای بیان

مراد خود از عدّه و جماعت آورده باشد، پس گوید: بعدازآنکه وثاقت همهٔ آنها درمحل خود مبین شده این عدم بیان ، قادح درصحت و اعتبار سند نمیباشد، بعدازآن، درصدد بیان بعضی از عدّه‌ها و جماعتهاکه در چندین موضع از تراجم احوال مذکوره درکتاب خود نجاشی استخراج کرده برآمده وگوید : ۱ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ آن از **ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه** روایت‌کرده شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان، شیخ ابوالعباس احمد بن‌علی بن‌نوح ، شیخ ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، شیخ‌ابوعبدالله حسین بن احمد بن موسی بن هدیه است‌که درضمن‌تراجم‌احوال بواسطهٔ هریك‌ازایشان از ابن‌قولویه روایت مینماید . ۲ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **ابوغالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری** روایت مینماید عبارت از محمد بن محمد ، احمد بن علی بن نوح ، حسین بن عبیدالله است بهمان تقریب ۳ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ آن از **ابومحمد حسن بن حمزة بن علی بن عبدالله شریف مرعشی** است روایت می کند عبارت از محمّد بن محمّد، احمد بن علی، حسین بن عبیدالله وغیرایشان‌است بهمان‌تقریب ۴ـ مراد از جماعت‌که‌بواسطهٔ‌آن‌از **ابوالحسن محمدبن احمد بن داود** روایت‌کرده ابوالعباس‌بن‌نوح، محمد بن محمد ، حسین بن عبیدالله است ۵ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **قاضی ابوبکر محمد بن عمر بن سالم بن محمد حافظ** معروف بجعابی روایت میکند ابوالحسین محمد بن عثمان و شیخ مفید است بتقریب مذکور ۶ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **احمد بن ابراهیم بن ابی‌رافع انصاری** روایت‌کرده عبارت ازحسین بن عبیدالله، احمد بن علی ، شیخ مفید است بهمان تقریب ۷ـ مراد از عده‌ای‌که بواسطهٔ‌آن از **احمد بن جعفر بن سفیان** روایت میکند ابوالعباس بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، جعفر بن محمد بن سماعة ، حمید بن شعیب وغیر ایشان است بهمان تقریب ۸ـ مراد از عدّه‌ای‌که بواسطهٔ‌آن‌از **ابوالحسین محمد بن علی بن تمام دهقان** روایت میکند احمد بن علی ، حسین بن عبیدالله وغیر ایشان است بالتقریب ۹ـ عدّه‌ای‌که بدان واسطه از **ابوعلی احمد بن محمد بن یحیی عطار** روایت میکند ابوالعباس احمد بن علی بن نوح ، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله ، ابوعبدالله بن شاذان است بتقریب مذکور ۱۰ـ عدّه‌ای

که بدان واسطه از **احمد بن محمد بن سعید بن عقدهٔ حافظ** روایت میکند عبارت‌ازمحمد بن جعفر ادیب ، احمد بن محمد بن هارون، احمد بن محمدبن صلت، قاضی‌ابوعبدالله جعفر است بهمان تقریب . مخفی نماندکه نجاشی بواسطهٔ عده از اشخاص دیگر نیز غیراز ده تن مذکور روایت میکند لکن بجهت قلت‌آن بشرح‌آنها نپرداختیم .

(ص۱۳۲ج۱۰ اعیان‌الشیعة)

عدة‌الدین **محمدبن نصر**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

عذری در اصطلاح رجالی، لقب ثعلبة‌بن صعیر وجرو بن عمرو وجمیل بن ردام وغیرهم میباشد .

عذری **اسحق بیگ**- مثل برادر بزرگترش حاج‌لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی سالف‌الترجمة ، شاعری است نامی‌که درغزل‌سرائی سلیقهٔ‌خوبی داشته و بعذری تخلّص مینموده است ، او نیز تذکره‌ای در شرح حال شعرا نوشته‌که به **تذکرهٔ اسحق** معروف وسه نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های ۲۷۱۶ و ۲۷۲۳ و ۲۷۳۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . عذری ، درسال یکهزار ویکصد و هشتاد و پنجم هجری قمری وفات یافت و در روز تشییع جنازهٔ اوکه ازدحام عام بوده برادر مذکورش این شعر خود اورا با صوتی حزین میخوانده است :

کدامین‌ماه‌را یارب دراین‌محمل بود منزل که‌محمل‌میرود ازشهر وشهری‌ازپی‌محمل

صباحی سلیمان‌کاشی سالف‌الترجمة در تاریخ وفاتش‌گوید : **(بادا دربهشت‌جاودان اسحق بیگ=۱۱۸۵)** .

(ص۳۴۵ ج۲مع وفهرست مدرسهٔ فوق)

عراقی **ابراهیم بن شهریار**- همدانی ، ملقّب به **فخرالدین**، متخلّص به **عراقی**،که‌گاهی تخفیفاً **فخرعراقی** هم‌گویند از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای ایرانی ، دراصول طریقت و عرفان بسیارکامل و هشیار ، عارف اسرار، عاشق شعار ، در وجد و حال بی‌مانند و مثال ، از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفی درحدود سال ۶۳۰ه ق = **خل**) وازکودکی حافظ قرآن مجیدبود وآنرا بلحنی

میخوانده‌که اهل همدان (که مولد و منشأ وی بوده) شیفتهٔ وی میشدند نیز درخردسالی بتحصیل علوم پرداخت ، مدتی درعراق و هندوستان و بلاد دیگر سیاحتها کرد ، گویند با شمس تبریزی (متوفّی بسال ۶۴۵هـ ق = خمه) دریك چله‌خانه بریاضت پرداخت ، عاقبت بسال ششصد و هشتاد و هشتم یا هفتصد ونهم هجرت ویا بزعم بعضی بسال ششصد و هشتم هجرت دردمشق شام وفات یافت ودرقریهٔ صالحیّه نزد قبرمحیی‌الدین ابن‌العربی مدفون گردید . مخفی نماندکه بعدازملاحظهٔ تاریخ وفات شیخ سهروردی (مرشدعراقی) وتاریخ وفات شمس تبریزی (شریك چلّهٔ او) که مذکورشد بطلان یا استبعاد دوقول آخری درتاریخ وفات عراقی مکشوف میشود، اینك قول اوّل مذکور را تأیید مینماید. هریك ازکلمهٔ **محترم** = **۶۸۸** و جملهٔ : **آفتاب حسن مولی** = **۶۸۸** مادّهٔ تاریخ او میباشد . از آثار قلمی او دیوان شعر معروف به **دیوان عراقی** وکتاب **لمعات** است وازاشعار او است:

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
بعالم هرکجا درد دلی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
برای صید مرغ جان عاشق ز زلف فتنه جویان دام کردند
چو خودکردند سرّخویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند

ساز طرب عشق که داندکه چه‌ساز است کز زخمهٔ آن نه فلك اندر تك وتازاست
عشق است‌که هردم بدگر رنگ برآید ناز است بجائی و بیك جای نیازاست
درخرقهٔ عاشق چودرآید همه‌سوزاست درکسوت معشوق چوآید همه‌سازاست

نیز در ترجمهٔ رباعی صاحب ابن عبّاد : **رقّ الزُّجاجُ وَ رَقَّتِ الخَمْرُ** که در باب کنی خواهدآمد) گوید :

از صفای می و لطافت جام بهم آمیختند جام و مدام
همه‌جام‌است ونیست‌گوئی می یا مدام‌است ونیست‌گوئی جام

نیز درحالت احتضار و جان‌کندن میگفته است .

درسابقه چون قرار عالم‌دادند ما ناکه نه برمراد آدم دادند

هر قاعده و قرار کا نروز افتاد نه بیش بکس وعده و نی کم دادند

بعضی، درموضوع چلّه وغزل اوّلی او (نخستین باده ـ الخ) گویند که مرشدش شیخ سهروردی در چلّه‌اش نشاند، بفاصلهٔ ده روز وجد و حال بروی مستولی گشته و این غزل گفت: (نخستین باده ـ الخ) بآواز بلندش میخواند و میگریست، پس اهل خانقاه برسبیل انکار برسمع شیخ رسانیدند که عراقی در چلّه نشسته و ابیات میخواند، شیخ گفت شما از این چیزها ممنوع هستید و لکن اورا منعی نیست. بفاصلهٔ چند روز، یکی از مقرّبین شیخ را گذر برخانقاه افتاد و دیدکه خراباتیان همین غزل را با چنگ و چغانه میخوانند قضیه را بشیخ بازگفتند، شیخ، عراقی را امر بخواندن آن غزل نمود عراقی نیز خوانده و چون بدین بیت رسید (چو خودکردند ـ الخ) شیخ گفت کار او تمام شد پس بخلوتخانهٔ عراقی رفته وخرقه‌ازتن برکشید ودر وی پوشانید ودختر خودرا درعقدازدواج وی درآورد.

(مرآت‌الخیال وص۷۱عم و۳۳۹ج۱مع و۵۱۸۴فع و۳۱۳۷ ج۴س و۱۷۲۹ض وغیره)

عراقی **ابراهیم بن منصور بن مسلم** - فقیه شافعیّ المذهب، ابواسحق الکنیة، مصریّ المولد والمنشأ والمدفن، بغدادیّ المسکن، از فضلای فقهای شافعیّه بوده وشرح خوبی برکتاب مهذّب شیخ ابواسحق شیرازی نوشته است. در بغداد، بمصری معروف بود و پس از مراجعت بمصر، اورا عراقی گفتند. روز پنجشنبه بیست و یکم جمادی‌الاولی سال پانصد و نود و ششم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درمصر درگذشت.
(ص۴ج۱کا)

عراقی **شیخ محمود** - بعنوان **صاحب قوامع** نگارش دادیم.

عراقیون عنوان مجموع چند تن از قراء است که در ضمن عنوان **مدنیان** خواهدآمد.

عرامی لقب رجالی عبدالصمد بشیر وکثیر بن احمد وغیره میباشد وموکول بدان علم است.

عرب

حاج میرزا حسین - ذیلاً ضمن شرح‌حال عرب، میرزا سیدصالح مذکور است.

عرب

میرزا سید صالح ابن سیدحسن - موسوی حائری‌تهرانی، مشهور به **عرب** و **داماد**، فقیه عالم جلیل ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، کتابی **در اجتهاد و تقلید** نوشته و بسال هزار وسیصد وسیم هجرت درحدود نود سالگی در تهران وفات یافت و جنازه‌اش بعتبات نقل‌گردید . میرزا حیدرعلی مجدالادباء ، ساکن تهران ، متخلّص به **ثریا** (آتی‌الترجمة) درتاریخ وفاتش‌گوید:

عکس سید صالح عرب -۶

صالح دامادگاهی علم را بود از رؤس

ازجهان، درحجلهٔ جنّت بعشرت‌کوفت‌کوس

بهر تاریخش ثریا بی‌توانی برنگاشت

صالح‌دامادراگردیده حورعین‌عروس=۱۳۰۳

حاج میرزا حسین برادر میرزا سید صالح نیز به **داماد** معروف و از اکابر وقت خود بود ، بسال هزار و سیصد و دویم هجرت درکربلا وفات یافته وثریّای مذکور درتاریخ وفاتش‌گوید:

بهر تاریخش ثریّا بی‌تأمّل بازگفت **شدحسین‌بن‌حسن‌لاحق بشاه‌کربلا= ۱۳۰۲**

مخفی نماندکه سید حسن پدر این دوبرادر، داماد سیدعلی صاحب ریاض‌سالف‌الترجمة بوده و دامادگفتن ایشان همانا از راه توارث لقب پدر است .

(ص ۲۲۵مآثر وآثار وغیره)

عربی

دراصطلاح رجالی، لقب **بدر بن شریف** وموکول بدان علم است.

عربی

احمد بن محمد - بعنوان **ابن عربشاه** درباب‌کنی خواهدآمد .

عرجی لقب رجـالی ، **حصین عرجی** و شرح حالش موکـول بدان علم شریف است.

عرجی **عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان بن عفان**-که بموضع عرج نامی از مکّه منسوب است از اکابر شعرای قریش و بغزلسرائی مشهـور میباشد . محض اینکه محمد بن هشام بن اسمعیل والی مکّه ، خال هشام بن عبدالملك بن مروان دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵ــ۱۲۵ه ق) را مفتضح نمایـد با مادرش تغزل کرده و درحق او شعرها و غزلها میگفته است ، اینك محمد بن هشام نیز در زنـدانش کرد و نه سال در زندان ماند ، پس دربازارهایش بگردانیده وآن مقدارش زدندکه جان داد. سال وفاتش مضبوط نیست واز اشعار او استکه در زندانگفته است :

اضا عونی و ای فتی اضاعـوا لیـوم کریهـة و سداد ثغـر
وصبر عنـد معتـرك المنایـا وقـد شرعت اسنتهـا بنحـری

(ج۱ اغانی وص ۱۹۷هب و ۴۲۴ ج۲نی)

عرزلی لقب رجالی حسین بن علی بن خضر بن صـالح و موکول بـدان علم است .

عرزمی در اصطلاح رجالی ، لقب اسحق بن منصور ، حماد بن عثمان، عبدالرحمن بن محمد ، عمر بن جبیر، عیسی بـن ابیمنصور ، محمد بن سلام ، محمد بن عبدالرحمن، محمد بن عبیدالله بن ابیسلیمان وبعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

عرشی **اسمعیل بن شعیب** - مصطلح علمای رجال وموکول بدانعلماست.

عرشی **تهماسبقلی** - در ضمن شرح حـال میرمحمد مؤمن عـرشی ذیلاً مذکور است.

عرشی **میرمحمد مؤمن بن میرعبدالله** - مشگین رقـم ، از شعـرای شهـر اکبرآباد هند میباشدکه مانند پدرش خطّاطی بـوده مشهور ،

بتعلیم خط سلیمان شکوه ، پسر داراشکوه ، حکمران دهلی منسوب و از این‌رو مورد انعامات بسیاری شد . بازهم درویشانه میزیست تا بسال هزار و نود و یکم هجرت در نود سالگی درگذشت . **یك دیوان‌شعر** و دو منظومه بنام **شاهد عرشی و مهر و وفا** داشته واز اشعار او است :

من دراین وادی ترقّی‌ازتنزّل دیده‌ام   من بپایش افتم و او درکنارم میکشد

یکی از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴هـ ق) نیز تخلّص‌عرشی داشته ودر قاموس‌الاعلام این شعر را بدو نسبت داده است :

کانچه کشتیم ز خجلت نتوان‌کرد درو   تخم دیگر بکف‌آریم و بکاریم زنـو

نصرآبادی‌گوید : **عرشی تبریزی** نامش تهماسب‌قلی‌بیگ، طبعش درکمال دقت، دیوانش قریب به ده‌هزار بیت ودرمدح میرمیران قسائدی دارد ومسموع شدکه پسر زشتی داشته و درباب‌آن پسر گفته است: (تخم دیگر- الخ) ونیز از اشعار عرشی تبریزی است:

زان پیشترکه کشته شود خونبهاگرفت   هرکس بزیر تیغ بـرویت نظاره‌کـرد

ظاهرکلام نصرآبادی‌آنکه ، عرشی تبریزی (تهماسب‌قلی) معاصر او بوده ودر زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸ـ۱۱۰۵هـ ق) میزیسته است .

(ص ۳۱۴۲ ج ۴ س و ۲۶۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عرفی تبریزی از شعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴هـ ق) بوده و یکصد و سی قصیده در مدح وی‌گفته است . یك **دیوان مرتب** ویك منظومهٔ **گوی و چوگان** نام دارد . اسم و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۱۴۳ ج ۴س)

عرفی‌شیرازی همان عرفی محمد مذکور ذیل است .

عرفی **مولانا محمد بن خواجه زین‌الدین** - علی بن‌جمال‌الدین‌شیرازی، ملقّب به **جمال‌الدین** ، متخلّص بعرفی، ازمشاهیر شعرای‌شیراز میباشد . باکمال فضل و دانش و لطیفه‌گوئی و حاضرجوابی ، طرزی مخالف مسلك

قدما آغاز کرد و غالباً در اثر کثرت تشبیهات و استعاراتی که در کلمات خود بکار میبرد اصل مقصد مجهول و مختفی میشد . اشعار او باآن همه دقت و متانت که داشته نوعاً در نظر افاضل و ارباب کمال مقبول نیفتاد، عاقبت بهندوستان رفته ودر دربار اکبرشاه‌هندی تقرّب یافت و مشمول مراحم ملوکانه‌گردید . بارها ابوالفیض فیضی وبرادرش ابوالفضل علاّمی راکه هردو ازاکابر هند بودند (شرح‌حال ایشان تحت عنوان فیضی خواهدآمد) درمقام مناظره ملزم و محکوم ساخت . بهمین جهت استعداد او علاوه بر تعصّب مذهبی نایرهٔ حسد در دل ایشان مشتعل نمودکه همواره مترقّب توهین واستخفاف وی میبودند تا در تشرّف اوّلی او بخدمت سلطان ، ابوالفضل از او سؤال‌کردکه در مذهب شما زاغ حلال‌گوشت است یا حرام ، عرفی جواب نداد تا بعد از لمحه‌ای ابوالفیض پرسیدکه در مذهب شما خوك حلال است یا حرام ، عرفی باز جواب نداد و تغافل نمود، پس‌سلطان توجه نموده وگفت چرا سؤال ایشان را جواب نمیدهی ، گفت جواب این مسئله بدیهی بوده و همه‌کس میدانندکه هردو ،گه میخورند یعنی زاغ و خوك ، لکن تعریض بدو برادر بوده است پس پادشاه خندید و انعامی فراخورحالش بخشید وآن دوبرادر، دیگر جرأت حرف زدن نداشتند واز اشعار عرفی است :

از نقش و نگـار در و دیـوار شکستـه
آثار پـدید است صنـا دیـد عجم را

چنان بانیك‌و بدسر کن که بعدازمردن‌ای‌عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

صوفـی بعمـارت بـدن مشغـول است
زاهد بفریب مرد و زن مشغول‌است

دانـا بکرشمـهٔ سخـن مشغـول است
عاشق بهلاك خویشتن مشغول است

گویندکه سلطان هند، جواب فوری این شعر را :

چو رسی بطور سینا ارنی مگو و بگذر
که نیرزد این تمنّا بجواب‌لن‌ترانی

از عرفی درخواست‌کرد چنانچه اگر جواب فوری نگوید محکوم بقتل خواهد شد پس عرفی در دم‌گفت:

توبدین‌جمال وخوبی چوبطورجلوه‌آیی
ار نی مگوبآنکس که بگفت‌لن‌ترانی

قصیدهٔ رائیهٔ عرفی مشهور و بیکصد و هشتاد بیت مشتمل و مطلع آن این است:

جهان بگشتم و درداکه هیچ شهر ودیار نیافتم که فروشند بخت در بازار

اکثر شعرا این قصیده را جواب گفته‌اند من‌جمله شیخ محمد سعید قریشی گوید:

ز مفلسی که نباشد بدست یك دینار چه سود اگر بفروشند بخت در بازار

ازآثار قلمی عرفی: **دیوانی مرتب** و**مجموعهٔ قصائد** و**چندین منظومهٔ متفرقه** میباشد وچهار نسخهٔ خطّی از دیوانش بشمارهٔ ۴۶۲ و۲۹۶ و۲۹۷ و۲۹۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است وفاتش بسال نهصد و نود و نهم هجرت درسی و شش سالگی در لاهور هند واقع شد و جنازه‌اش بعد از مدتی بنجف اشرف نقل گردید.

(ص ۱۳۹ ج ۱طرائق و ۳۱۴۳ ج ۴س و۲۳۲ سفینةالشعراء و۸۱۹مخل وغیره)

عرنی لقب رجالی ثابت بن طریف و حبة بن جوین وبعضی دیگراست.

عروسی **عبدعلی** - بن جمعهٔ عروسی حویزی، ساکن شیراز، ازاکابرعلمای امامیّه، عالم فاضل فقیه محدّث ثقة، ادیب شاعرمتّقی، جامع علوم وفنون متداوله واز معاصرین شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال۱۱۰۴ه ق = **غقد**) بوده واز تألیفات او است:

۱- **شرح لامیةالعجم** ۲- **نورالثقلین** درتفسیرقرآن که چهارمجلّد بوده واحادیثی راکه از حضرت پیغمبر ص و ائمّهٔ اطهار ع درتفسیرآیات شریفه وارد شده از اکثرکتب حدیث نقل نموده وازکسی دیگرغیرایشان چیزی نقل نکرده‌است وسال وفاتش بدست نیامد.

(ملل)

عروسی **مصطفی بن محمد** - عروسی، شافعی، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواخرقرن سیزدهم هجرت میباشدکه بسیار فصیح ومتکلّم وقانع و عفیف، درجامع ازهر رئیس آن سلسلهٔ جلیله بود، در رفع بدعت‌ها اهتمام‌تمام داشت، قرآن خواندن در طرق و شوارع را موقوف نمود واز تألیفات او است:

۱- **کشف‌الغمة وتقیید معانی ادعیة سیدالامة** ۲- **نتایج‌الافکار القدسیة فی‌بیان‌معانی شرح الرسالة القشیریة** که حاشیه برشرح ابوزکریّای‌انصاری بررسالهٔ قشیریه است. بسال

هزار و دویست و نود و سیم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۲۱مط)

عروضی **احمد بن حسین بن عبیدالله** - مصطلح رجال وموکول بدان علم است.

عروضی **احمد بن عمر بن علی** - بعنوان **نظامی** خواهد آمد .

عریان **باباطاهر**- بهمین عنوان **باباطاهر همدانی** نگارش یافته است.

عریجی لقب رجالی خویلد بن ابی‌عقرب بن خالد کنانی است .

عریشی لقب رجالی اسمعیل بن شعیب و موکول بدان علم است.

عریضی[1]

عریضی **سیدحسن بن محمدباقر بن عبدالمطلب** - علوی حسینی عریضی خراسانی ، ملقّب به **جمال الدین** ، از اجلاّی علمای قرن سیزدهم هجری قمری میباشد که مجاور حائر شریف حسینی بوده واز تألیفات او است :

۱- اصول جوامع العلم که در سال هزار و دویست و چهلم هجری قمری تألیف وگاهی جوامع العلم نیز گویند **۲- جوامع العلم** که مذکور شد **۳- الفوائد الحائریة فی فقه الامامیة** وآن شرح یك باب کتاب مذکور میباشد که در معرفت احکام است . این کتاب فوائد را درسال هزار ودویست وچهل و هفتم هجرت وقف اولادش کرده وصاحب ترجمه همان است که شیخ احمد احسائی رسالة العلم را درجواب او نوشته وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۸۰ ج ۲ ذریعه)

عریضی **علی بن امام جعفرصادق ع** - و او همان است که درکتب احادیث و اخبار بعبارت **علی بن جعفر عن اخیه** مذکور و اخبار بسیاری از برادر والاگهر خود حضرت امام موسی بن جعفر ع روایت کرده است. مرقد شریفش

۱- **عریضی** - در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن یوسف ، خلیل بن احمد ، قاسم بن علی وغیره میباشد و نسبت آن بوادی عریض (با صیغهٔ مصغر) نامی است درمدینه .

بنا بر تحقیق مجلسی، همان است که درقم تا زمان ما معروف میباشد ولکن بنا بر تحقیق عمیقی که علاّمهٔ نوری صاحب مستدرك الوسائل کرده مرقد شریف علی بن جعفر معظم در مدینه بوده واصلاً ایرانرا ندیده‌است وتحقیق تمامی مراتب‌را موکول بکتب‌مربوطه‌میدارد.

عریضی لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است .

عریضی علی بن حسن حلبی بعنوان **مجدالدین** خواهدآمد .

عزالدولة **بختیار بن معزالدولة** - موافق آنچه تحت‌عنوان آل بویه درخاتمهٔ باب‌کنی تذکّر خواهیم داد سیمین شخصی است از این خانواده که بسمت‌الامرائی حکمران بوده‌اند.

عزالدین آملی بعنوان **آملی** مذکور وظاهراً نام‌اصلیش هم عزّالدین است.

عزالدین **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **سویدی** نگارش یافته است .

عزالدین **احمد بن محمد بن حنبل** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌حنبل** خواهدآمد.

عزالدین **حسن بن علی بن محمد** - حسینی ، معروف به **ابن‌الابرز** از اکابر علمای امامیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشدکه درهفدهم شعبان‌ششصد و پنجاه و پنجم ه ق از شیخ نجیب‌الدین ابن سعید اجازه داشته است:

(ص ۲۳۶ ج۱ذریعه)

عزالدین **حسن بن محمد** - اربلی ، از مشاهیر ادبا و حکما میباشدکه در نصیبین متولد شد ، در دمشق شام نشو و نماکرد ، با اینکه از هردو چشم علیل وناتوان بوده بازهم درخانهٔ خود بتدریس فلسفه وفنون دیگر اشتغال داشت تا درسال ششصد و شصتم هجری قمری درگذشت . (ص ۳۱۴۵ ج۴س)

عزالدین **شیخ حسین بن عبدالصمد** - بن محمد بن علی بن حسین بن‌صالح جبعی‌عاملی‌حارثی‌همدانی، والد ماجد شیخ‌بهائی‌سالف‌الترجمة، لقبش **عزالدین**، نسب‌شریفش‌بحارث‌اعورهمدانی ازخواص اصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع

موصول ، از اکابر و ثقـات علمای طراز اوّل امامیّه و عالمی است فقیه اصولی محدّث رجالی حکیم متکلّم محقّق مدقّق ریـاضی مفسّر ادیب متبحّر منشی شاعر مـاهر، در

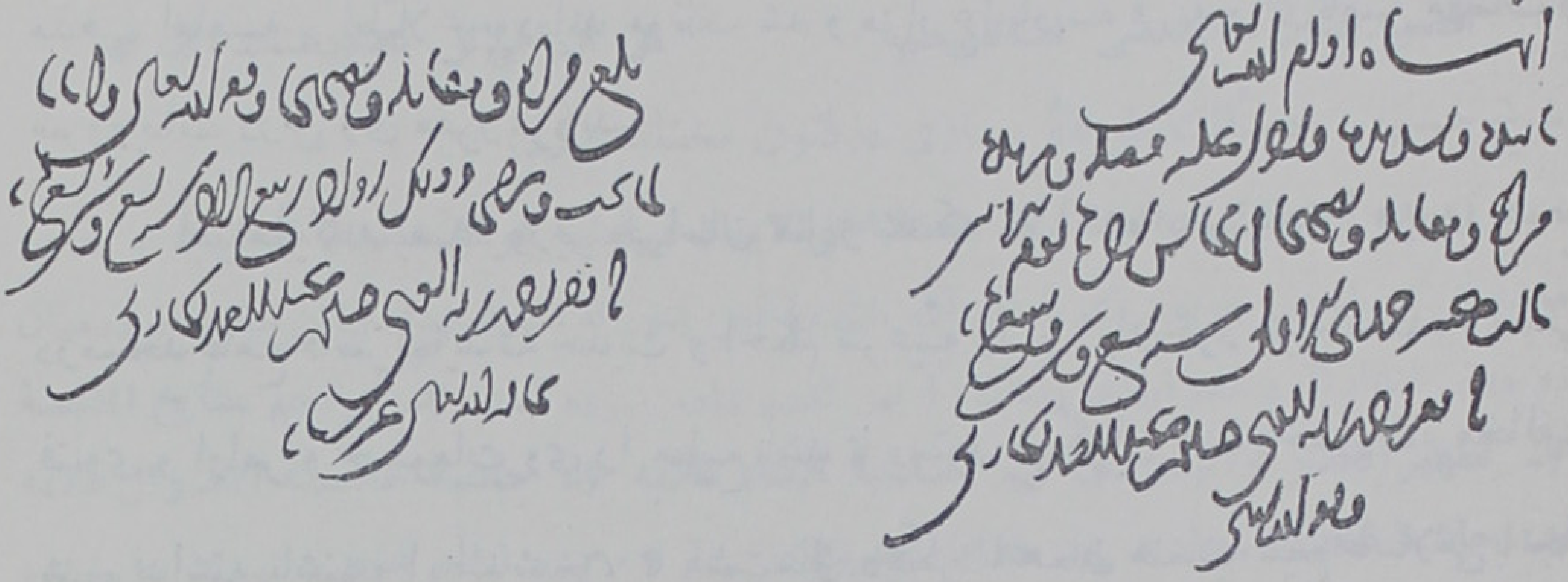

دو نمونه ازخط شیخ حسین عاملی -۷ و ۸

دو فقره خط شیخ حسین عاملی ، والد ماجد شیخ بهائی است که اولی را درآخر جلد ثانی و دویمی را درآخر جلد اول یك فقره نسخهٔ خطی از رجـال ابن‌داود (کـه در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای آسید محمد مشکوة بیرجندی مقیم تهران بوده) نوشته است **و احسن صورة للانسان ماکتب .**

تواریخ و سیر و امثال و نوادر و لغات مشکله باخبر ، در الغاز نیز دارای دستی توانا ، بالجملة حاوی فروع و اصول ، جامع معقول ومنقول، از اکابر تلامذهٔ شهید ثانی وسید حسین بن جعفر کرکی ، جلالت علمی وکمالات ذاتی وکسبی‌او مشهور ، دراخلاق‌فاضله طاق و یگانهٔ‌آفاق و شهید در اجازهٔ طویلی‌که باو داده بسیارش میستاید .

ازفتاوای نادرهٔ او وجوب‌عینی نمازجمعه میباشدکه در زمان‌غیبت‌واجب‌عینی‌اش میداند ، رساله‌ای هم دراین‌باب نگاشته ودرقزوین و مشهد و اصفهان بدون‌تردیدآن‌را اقامه میکرده وظهر را هرگز نمیخوانده است . شیخ حسین دربدایت حال، درعهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴هـ ق) با اهل و عیال و اتباعش از موطن اصلی‌خود باصفهان آمد ، تا سه سال دیگر مشغول تدریس و افادات علمیّه بود ، درس و قرائت‌کتب‌حدیث را دربلاد عجم تجدید نمود .آن شاه والاجاه ، تحف و هدایـای بسیاری فرستاد و امر باقامت قزوینش (که پایتخت ایران‌بوده) صادرگردید وی هم اجابت‌نموده وموردعنایات

شاهانه شد. نزد شاه بسیار محترم بود، بمنصب شیخ‌الاسلامی مفتخر واخیراً بهمین منصب بمشهد مقدّس رفت ، باز بعداز مدتی حسب‌الامر ملوکانه بارشاد اهالی هرات‌که ازآداب مذهب امامیّه بی‌اطّلاع بوده‌اند موظف شد و مزارع‌آباد سه قریه برای‌تأمین مهمّات و ضروریّات درس وی مقرّرگردید.

امر ملوکانه بعهدهٔ وزیر خراسان صادر شدکه خدابنده پسر شاه را هرروزجمعه درمسجدجامع‌حاضر نمایدکه حدیث و احکام شرعیّه را از زبان‌خود شیخ شنیده وتمامی فتاوی و اوامر و حکومات وی را مطیع باشد تا دستور دیگران شده وجسارت برمخالفت شیخ نداشته باشند، اینك شیخ ، تا هشت‌سال دیگر با همان منصب شیخ‌الاسلامی بانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تا بمرام استیذان سفر حجّ باز عازم قزوین گردیدکه برای خود و فرزندش شیخ بهائی اجازهٔآن سفر مقدس را از دربار همایونی تحصیل نماید ، شاه نیز فقط خود شیخ را اجازه داده ومقرّر فرمودکه شیخ بهائی درجای وی عهده‌دار وظائف دینیّه‌باشدکه مردمان بی‌پیشوای دینی نبوده‌باشند. شیخ‌حسین، درحین‌مراجعت از سفر مکّه ، بجهت خوابی‌که در شرافت بحرین دیده بوده بدانجا رفته و اقامت‌گزید و بترویج مذهب و احیای علوم دینیّه پرداخت، تا درهشتم ربیع‌الاول سال‌نهصد وهشتاد و چهارم هجری قمری وفات یافت و در دیه مصلّی نامی از توابع هجر از بلاد بحرین مدفون‌شد . شیخ‌بهائی قصیده‌ای درمرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی‌ازابیات‌آن را می‌نگارد:

یا جیرة هجروا ، واستوطنوا ، هجرا	واها لقلب المعنی بعدکم واها
یا ثاویا بالمصلی من قری هجر	کسیت من حلل‌الرضوان اصفاها
اقمت یا بحر فی‌البحرین فاجتمعت	ثلثة کن امثالا و اشباها
ثلثة انت انداها و اغزرها	جودا و اعذبها طعما و احلاها
حویت من درر العلیاء ما حویا	لکن درك اعلاها و اغلاها
ویا ضریحا حوی فوق السماك علا	علیك من صلوات الله ازکاها
فاسحب علی‌الفلك الاعلی ذیول علا	فقد حویت من‌العلیاء اعلاها

از اشعار قصیدهٔ خود شیخ حسین است‌که درمناقب اهل بیت عصمت ع گفته است :

محمدالمصطفی‌الهادی‌المشفع‌فی	یوم‌الجزاء و خیرالناس کلهم

تا آنجا که گوید :

منـاقب ادهشت من لیس ذا نظر — واسمعت فی الوری من کان ذا صمم
من لم یکن ببنی الزهراء مقتدیا — فـلا نصیب لـه فی دین جدهم
اقصر حسین فلایحصی فضائلهـم — لو ان فی کل عضو منك الف فم

شیخ حسین ، مصنّفات طریفهٔ بسیاری درفنون مختلفه دارد:

۱- الاعتقادات الحقة ۲- تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق عجم و خراسان که در رد محقق کرکی است ، چون کرکی اهالی آن بلاد را امر نمود که ستارهٔ جدی را درحال نماز درمیان دو دوش اندازند و محرابهای ایشان را نیز تغییر داده بوده است **۳- تراجم مشایخ الشیعة ۴- تطهیر الحصر والبـواری ۵- حـاشیهٔ ارشاد علامه ۶- حاشیهٔ خلاصة الاقوال علامه ۷- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه ۸- درایة الحدیث** که بسال ۱۳۰۶ھ ق = **غشو** درتهران چاپ شده است **۹- دیوان شعر** که بزرگ است **۱۰- الرحلة** که سفرنامهٔ خودش است **۱۱- رسالهٔ طهماسبیه ۱۲- رسالهٔ رضاعیه ۱۳- شرح الفیهٔ شهید** و نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۵۲۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۴- شرح قواعد علامه ۱۵- العقـد الحسینی** که منشآت ادیبانه واز رساله‌های سودمند بوده وآنرا **عقد طهماسبی و رسالهٔ وسواسیه** هم گویند که در رد اهل وسواس است ویا خود بنوشتهٔ فاضل محقق معاصر شیخ جعفر نقدی عقد طهماسبی غیراز عقد حسینی است **۱۶- العقد الطهماسبی ۱۷- عینیة صلوة الجمعة ۱۸- الغرر والدرر ۱۹- وصول الاخیار الی اصول الاخبار** وغیر اینها . شیخ حسین صاحب ترجمة ، از صاحب معالم و دو استاد معظّم خود سیدحسن بن جعفر کرکی وسیدحسن بن علی بن شدقم مدنی حسینی و دیگر اجلّه اجازه داشته واز ایشان روایت میکند.

شیخ عبدالصمد بن محمد بن علی بن حسین پدر شیخ حسین نیز از اکابر علمای معاصر محقّق کرکی و استاد شهید ثانی بوده و شهید ، بسیارش ستوده و در سال نهصد و سی وپنجم هجرت درهشتادسالگی وفات یافته است. **شمس الدین محمد** که جدّ شیخ حسین است نیز از اکابر علما بوده و بسال ۸۷۶ یا ۸۸۶ھ ق = **ضعو** یا **ضفو** درشصت وچهارسالگی وفات یافت ، مجموعهٔ شریفی درفوائد رجالیّه و شرح حال علما داشته که درنزد علاّمهٔ مجلسی موجود بوده و فوائد رجالیّهٔ بسیاری از آن ، درآخر مجلّدات بحار نقل میکند واز کلمات همان مجموعه استنباط می شود که شمس الدین مذکور ، برادر شیخ ابراهیم کفعمی آتی الترجمة میباشد .

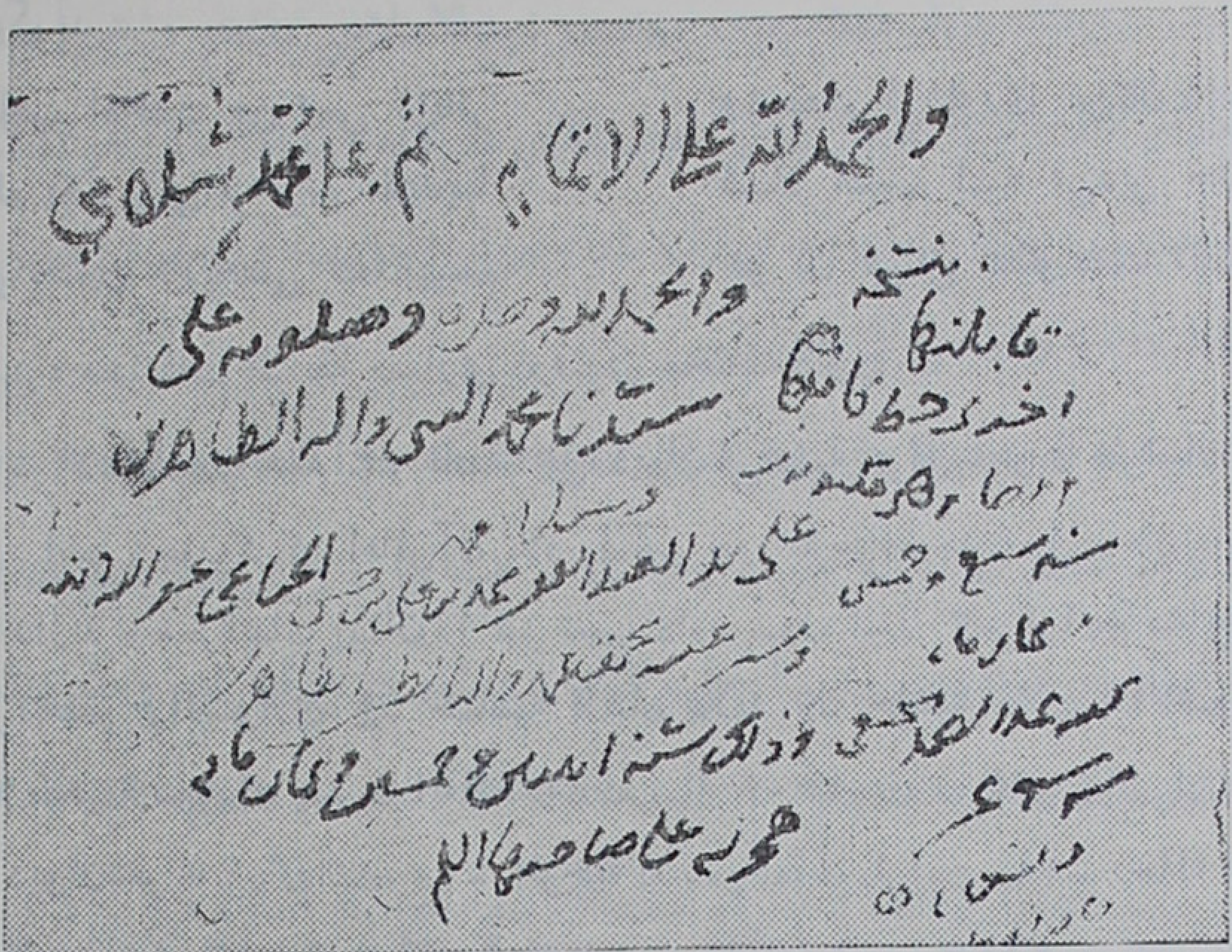

نمونهٔ خط شیخ عبدالصمد جد شیخ بهائی -۹

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب رسائل متفرقه « جونك » بخط شیخ عبدالصمد عاملی است .

شیخ نورالدین ابوالقاسم علی بن عبدالصمد مذکورکه برادر شیخ حسین و عموی شیخ بهائی است نیز ازاکابر علمای وقت خود و از تلامذهٔ محقّق ثانی و شهید ثانی بوده و درسال نهصد و سی و پنجم هجرت از محقّق ثانی اجازه داشته است . اما **شیخ بهائی** پسر شیخ حسین ، بهمین عنوان مذکور است وپسر دیگرش شیخ **عبدالصمد عاملی** ملقّب بضیاءالدین و مکنّی بابوتراب ، نیز عالمی جلیل و فاضلی نبیل بوده وحواشی بسیاری بفرائض خواجه‌نصیر طوسی نوشته وبرادرش شیخ بهائی نیز **کتاب صمدیه** معروف را بنام وی تألیف داده است .

شیخ حسین پسر همین عبدالصمدکه نوهٔ شیخ حسین عزّالدین صاحب ترجمه و برادرزادهٔ شیخ بهائی است نیز از افاضل وقت و ساکن هرات وقاضی آن دیار بود وسال وفات هیچ‌کدام از این افراد سلسلهٔ شیخ حسین عزّالدین بدست نیامد . بنقل روضات در ریاض‌العماء گویدکه اولاد و احفاد عزّالدین تا زمان‌او باقی ودرهرات‌متصدی‌امورات

شرعیّه بوده‌اند. مخفی نماند که شیخ حسین نوهٔ مذکور صاحب ترجمه شاید در بعضی موارد محض بجهت موافقت در اسم و اسم پدر با خود صاحب ترجمه محل اشتباه باشد باید مداقه‌شود.

(ملل وص ۱۹۳ت و ۹۱ ج ۲ نی وغیره)

عزالدین **حسین بن مساعد** - بن حسن بن مخزوم بن ابی القاسم بن ابی عبدالله حسین بن محمد بن عیسی حسینی حائری، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن دهم هجرت که با شیخ ابراهیم کفعمی آتی الترجمة معاصر و در سال نهصد و هفدهم هجرت درقید حیات بوده و باکفعمی مراسلات نظمی و نثری داشته است. کفعمی نیز (موافق نقل معتمد) در حاشیهٔ مصباح خود، اورا بعزّالاسلام والمسلمین ابوالفضائل میستاید. صاحب ریاض العلما نیز گوید سید عزّالدین حسین بن مساعد حسینی حائری از اجلاّی علماء و اکابر فضلا وشاعر ماهر بوده واز تألیفات او است:

۱- تحفة الابرار فی مناقب الائمة الاطهار که احادیث آنرا از شصت کتاب مهمهٔ عامه استخراج کرده و مجلسی در بحار و کفعمی هم در کتابهای خود از آن نقل میکند **۲- حاشیهٔ عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب** وسال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۵۰ ج ۶ ذریعه)

عزالدین **حمزة بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابن زهره** خواهد آمد.

عزالدین **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - بعنوان **سلطان العلماء** مذکور شده‌است.

عزالدین **عبدالعزیز بن محمد** - بعنوان **ابن جماعة** در باب کنی خواهد آمد.

عزالدین **عبدالعزیز بن نحریر** - در باب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهد آمد.

عزالدین **عبدالوهاب بن ابراهیم** - بعنوان **زنجانی** نگارش یافته است.

عزالدین **علی بن ابی الکرام** - در باب کنی بعنوان **ابن الاثیر** خواهد آمد.

عزالدین **علی بن فضل‌الله** - در ضمن شرح حال پدرش بعنوان **ضیاءالدین فضل‌الله** گذشت.

عزالدین **شیخ علی نقی** - کمره‌ئی بعنوان **نقی** خواهد آمد.

عزالدین **محمد بن ابی‌بکر بن عبدالعزیز** - در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعه** خواهدآمد.

عزالدین **محمد بن علی بن شعیب**- در باب کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

عزرمی لقب رجالی اسحق بن منصور و عبدالرحمن بن محمد و جمعی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند.

عزری بنوشتهٔ بروجردی لقب رجالی علی بن جعفر ع است.

عزالملك محمد بن ابی‌القاسم بعنوان **مسبحی** خواهدآمد.

عزالملوك ابوکالیجان مرزبان، بعنوان **عماد لدین‌الله** خواهدآمد.

عزالمؤمنین عبدالعزیز بن نحریر در باب کنی بعنوان **ابن‌البراج** خواهدآمد.

عزی **عبدالوهاب بن ابراهیم** - که بعنوان **زنجانی** مذکور شده ولکن ظاهر آن است که عزّی لقب کتاب تصریف نام او است که بجهت انتساب بمؤلفش عبدالوهاب مذکور که لقب عزّالدین داشته **تصریف عزی** گویند.

عزیز کاشانی **محمود** - ملقّب به **عزیزالدین**، معروف به **عزیز**، در زمان خود از اکابر حکما و عرفا و مشایخ ایشان بود، قریحهٔ شعری خوبی هم داشته و از آثار قلمی او است:

۱- ترجمهٔ عوارف ۲- شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌فارض ۳ و۴- عشق‌نامه و عقل‌نامه که هردو مثنوی میباشد واز رباعیّات او است:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است — تعلیمم کن، گرت بدان دسترس است
گفتم که الف، گفت دگر، گفتم هیچ — در خانه اگر کس است یکحرف بس است

ای دوست میان ما جدائی تاکی — چون من توأم این توئی و مائی تاکی
با غیرت تو جمال غیری چون ماند — پس در نظر این غیر نمائی تاکی

ای عکس رخ تو داده نور بصرم — تا در رخ تو بنور تو من نگرم

گفتی منگر بغیر ما آخر کو غیر توکسی که آید اندر نظرم

زمان زندگانی او بدست نیامد. (ص۳۷۸ ریاض‌العارفین)

عزیزنسفی بعنوان نسفی خواهدآمد.

عزیز بالله **نزار بن معد بن اسمعیل** - بن محمد بن عبیدالله **عبیدی** فاطمی، ملقّب به **عزیز بالله**، مکنّی بابومنصور، پنجمین خلیفهٔ فاطمیّهٔ مصر میباشدکه درسال سیصد و شصت و پنجم هجرت بعد از فوت پدر بخلافت رسیده و بالاستقلال متصدی امورکشوری شد. بسیارکریم و شجاع و ادیب و فاضل و حلیم و با اخلاق و شکاردوست بود، درهنگام قدرت عفو و اغماض میکرد و اصلاً بخونریزی تن در نمیداد، قلمرو او نسبت بزمان پدر وسعت یافته و حمص و حماة و حلب و شیزر در زمان او فتح شد، دریمن و موصل و نواحی آن بنام وی خطبه خوانده و سکّه زدند و باکمال عزّت و کامرانی میبود تا دربیست و هشتم رمضان سیصد و هشتاد و شش هجرت درقاهره در چهل و دوسالگی درگذشت. پسرش منصور بن نزارکه شرح حالش ضمن عنوان فاطمیّون خواهدآمد خلیفهٔ وی گردید. موافق نقل ابن خلّکان ثعالبی دریتیمةالدهر گوید عزیز بالله دربعضی از اعیادکه مصادف با فوت پسرش بوده این اشعار را انشا نمود:

نحن بنوالمصطفی ذووا غصص یجرعها فی‌الحیاة کاظمنا

عجیبة فی‌الانام محنتنا اولنا مبتلی وآخرنا

یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن اعیادنا مآتمنا

نگارنده گوید: موافق آنچه در دیوان‌المعصومین باتعیین مدارك نگاشته‌ایم همین اشعار با سه شعر دیگر بحضرت سجّاد ع ویا حضرت باقر ع منسوب بوده و شاید خواندن عزیز بالله هم از راه تمثّل باشد. (ص ۲۸۰ ج۲ کا)

عزیزالدین **محمود** - بعنوان**عزیزکاشانی** مذکور شد.

عزیزی **شاعر قزوینی** - ایرانی‌است‌که بسال نهصد و شصت ونهم هجرت درتبریز وفات یافته واز اشعار او است:

غریب مردم و از من نکرد یادکسی — به بیکسی و غریبی من مبادکسی
خوشم بدرد غریبی و بیکسی مردن — که نی‌غمین شود ازمردنم نه شادکسی

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۳۱۵۱ ج۴س)

عزیزی

علی بن احمد - بن نورالدین محمد بن ابراهیم **عزیزی** بولاقی شافعی ، فقیه محدّث حافظ متفنّن سریع‌الحفظ و بعیدالنسیان وکثیرالتلاوة که نسبت باهل علم خصوصاً علم حدیث محبّتی مفرط داشت ، **حاشیهٔ شرح تحریر قاضی زکریا** وکتاب **السراج‌المنیر بشرح‌الجامع‌الصغیر** که شرح جامع صغیر سیوطی بوده و بارها درقاهره چاپ شده از تألیفات او میباشد . درسال یکهزار و هفتادم هجری قمری درگذشت . (ص ۱۳۲۵مط وغیره)

عسجدی

حکیم عبدالعزیز بن منصور- مروزی قزوینی ، یاهراتی ، مکنّی به **ابونظر** ، معروف به **عسجدی** ، از مشاهیر شعرای نامی و اکابر سخنوران عالی‌مقدار ایرانی ، از اقران حکیم عنصری وحکیم فرّخی وحکیم فردوسی ودیگر شعرای‌نامی عهد سلطان محمود غزنوی‌که مدّاح‌آن شاه والاجاه ومورد عنایات ملوکانه بوده‌اند . کلمات عسجدی در محك نظر اهل بصیرت کامل‌العیار و دارای قصائد متقن بسیار ودیوانی سه‌هزار بیتی بدو منسوب دارند لکن در دست‌نبوده وبعضی‌ازقصائد و غزلیّاتش درکتب تراجم و تذکره‌ها منقول است‌که چندی ازآنها را تذکّر می‌دهد :

از شرب مدام و لاف مشرب توبه — وز عشق بتان سیم غبغب توبه
دل در هوس‌گناه و برلب توبه — از توبهٔ نادرست یارب توبه

نیز در مدح سلطان محمود و تبریك فتح سومنات‌گوید :

بزدود نام‌کفر جهان را ز لوح دین — شکر ودعای خویشتن از واجبات‌کرد
شطرنج ملك باخت همی با هزار شاه — هرشاه را به لعب دیگر شاهمات‌کرد
شاها تو از سکندر، بیشی بدان‌جهت — کو هرسفر که‌کرد بدیگر جهات‌کرد
عین‌الرّضای ایزد ، جویی تو در سفر — باز او سفر بجستن عین‌الحیات‌کرد

وفات عسجدی درسال چهارصد و سی و دویم هجرت بوده است.

(ص ۳۴۰ ج ۱مع و ۳۱۵۲ ج ۴ س)

عسقلانی[1]

عسقلانی احمدبن علی- درباب کنی بعنوان ابن‌حجر خواهدآمد.

عسقلانی احمد بن‌مطرف - مکنّی بابوالفتح ، ادیبی است فاضل شاعر ماهر قاضی دمیاط ، در لغت و فنون ادبیّه تألیفاتی داشته و دیوان شعری هم دارد واز اشعار او است :

علمی بعاقبة الایام یکفینی | وما قضی‌الله لی لابد یأتینی
ولا خلاف بان‌الناس مذخلقوا | فی‌مایرومون معکوس القوانین
اذینفق‌العمر فی‌الدنیا مجازفة | والمال ینفق فیها بالموازین

درسال چهارصد و سیزدهم هجرت درگذشت. (ص۶۷ت و۶۳ج۵جم)

عسقلانی حسن بن عبدالصمد - الشّخباء یاابی‌الشخباء، مکنّی به ابوعلی، ملقّب به مجید از ادبای اواخر قرن پنجم هجرت میباشدکه در نثر دستی توانا و درایجاد و اختراع‌کلام قدرتی تمام داشت ، خطب و رسائل او بسیار و مشهور است وگاهی شعر نیز می‌گفته واز او است :

مازال یختار الزمان ملوکه | حتی اصاب‌المصطفی المتخیرا
قل‌للاولی ساسواالوری وتقدموا | قدماهلموا شاهدوا المتأخراً
تجدوه اوسع فی‌السیاسة منکم | صدراواحمدفی‌العواقب‌مصدرا

عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و دویم هجرت در قاهره در زندان مقتول گردید.

(ص ۱۴۵ ج ۱کا)

۱- عسقلانی - بفتح اول و ثالث ، منسوب به عسقلان وآن شهری است در شام از اعمال فلسطین درساحل دریاکه قدیماً بسیار معمور و اقامتگاه سرحدداران مسلمین بوده وآن‌را عروس الشام می‌گفته‌اند. جمعی از اکابر و افاضل بدانجا منسوب بوده وچندی از ایشان را تذکر میدهد.

عسکری[1]

عسکری **ابوالعباس** - صوفی بهمین عنوان **ابوالعباس عسکری** در باب کنی خواهد آمد .

عسکری **حسن بن عبدالله بن سعید بن زید بن حکیم** - لغوی ، مکنّی به **ابواحمد**، از مشاهیر ادبا و پیشوایان فنون ادبیّه میباشد که نوادر بسیاری بدو منسوب است. صاحب بن عبّاد وزیر معروف دیالمه ، بمجالست و ملاقات وی راغب بود و محبت‌های بسیاری دربارهٔ او داشت ، لکن وسائل ملاقات فراهم نمیشد، تاآنکه در **عسکر مکرم** مذکور فوق که مولد و موطن ابواحمد بوده اختلالی بهم رسید صاحب ، فرصت را غنیمت شمرده و درباطن ملاقات ابواحمد را درنظر داشت ، ازمؤیدالدولة ابن بویه درخواست نمودکه اسکات غائله را بعهدهٔ خود صاحب موکول دارد . بعد از

۱ـ **عسکری** - بفتح اول و ثالث ، دراصطلاح رجالی ، لقب ثبیت بن محمد، محمدبن احمد ، حسن بن عبدالله از مشایخ صدوق میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح احادیث و اخبارکنایه از وجود مقدس حضرت **امام علی‌النقی** و حضرت **امام حسن‌عسکری** علیهماالسلام میباشد که بجهت سکونت در محلهٔ عسکر نام سامره بهمین نسبت عسکری شهرت داشته‌اند ، یا موافق نوشتهٔ بعضی ، عسکر، نام دیگر خودآن بلده هم هست . نیز ، عسکر در لغت عرب ، بمعنی گروه و جمعیت و هرچیز بسیار است و همچنین نام بعضی از نواحی ومحلات بلاد دیگرهم میباشد چنانچه **عسکرالرملة** محله‌ایست درشهر رمله از بلادفلسطین و **عسکر سامرا** محله‌ایست درآن بلده (چنانچه اشاره شد) و **عسکر مصر** ناحیه‌ایست در مصر که محل تلاقی دوعسکر عبدالملك بن یزید اموی و صالح بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی بوده و بهمین جهت آنرا **عسکرصالح** بن علی نیز گویند و **عسکرمکرم** (بروزن معجم) شهری است مشهور از نواحی خوزستان ویا بعبارت دیگر قصبه‌ایست از اهوازکه مکرم بن معزاء باهلی از سرداران حجاج بن یوسف ثقفی با عسکر خود درآنجا نزول کرده بوده و بعد از خرابی شهر مذکورهمین‌قصبه‌معمور گردید و **عسکر نیشابور** یکی‌ازمحلات آن‌شهر و **عسکرالمهدی** محله‌ایست دربغداد منسوب بمهدی خلیفهٔ عباسی که اخیراً مسمی به رصافه گردیده است . در اینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت (عسکری) را تذکر میدهد وتعیین اینکه‌آن نسبت ، بکدام‌یك از مواضع عسکر نام مذکوره است موکول بقرائن میباشد. (صد و۳۱۵۳ ج۴ س وغیره)

ورود بآن شهر انتظار داشت که ابواحمد پیش وی رفته و مراسم ملاقات‌را معمول دارند لکن ابواحمد بعذر پیری و ناتوانی از رفتن بمحضر وزیر امتناع نمود، پس آن وزیر، نامه‌ای بدو نوشته و این ابیات خود را مندرج ساخت :

و لما ابیتم ان تزوروا و قلتم ... ضعفنا فلم نقدر علی‌الوخدان
اتیناکم من بعد ارض نزورکم ... وکم منزل بکر لنا و عوان
نسائلکم هل من قری لنزیلکم ... بملا جفون لا بملا جفان

ابواحمد، درجواب آن نامه، جملاتی نثری درمقابل کلمات منثوره‌اش نوشته ودرمقابل اشعار مذکوره نیز بنگاشت :

اهم بامرالحزم لواستطبعه ... وقد حیل بین‌العیر والنزوان

همین که صاحب، جواب را دید از تصادف آن بیت که از اشعار **صخربن عمرو بن شرید،** برادر خنسا شاعرهٔ مشهوره است درشگفت شده وگفت اگر میدانستم که این بیت، بدست ابواحمد رسیده هرآینه اشعار خودرا بدان‌قافیه نمی‌نوشتم باری بعدازملاقات، بسیارش ستوده وزیاده برشنیده‌اش دیدومدایح بسیاری در بارهٔوی گفته‌است **فَاعْتَبِرُوا یٰااُولِی‌الأَبْصٰار** چه گویم که ناگفتنم بهتر است . نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجا است .

از تألیفات ابواحمد است:

۱- الاوائل که یك نسخه ازآن درخزانهٔ مصر و چندین نسخه نیز درکتابخانه‌های هند موجود و تألیف آن بنوشتهٔ یاقوت حموی روز پنجشنبه دهم شعبان سال سیصد ونود وپنجم هجرت بوده است **۲- التصحیف والتحریف** که در قاهره چاپ شده است **۳- تصحیفات المحدثین فی‌غرائب‌الحدیث** که درحاشیهٔ نهایهٔابن‌اثیر چاپ شده‌است **۴- الحکم والامثال ۵- الزواجر والمواعظ ۶- علم‌المنطق ۷- المختلف والمؤتلف.** وفات‌او بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب‌تراجم روزجمعه هفتم ذی‌الحجهٔ سال سیصد وهشتاد و دویم درهشتاد ونه سالگی ویا درماه صفر سیصد و هشتاد و سیم هجرت واقع گردید و لکن بنوشتهٔ یاقوت ، چنانچه اشاره شد، در سال سیصد و نود و پنجم درقید حیات بوده است .

مخفی نماندکه صخر مذکور ، در محاربهٔ بنی‌اسد طعن نیزه خورده وتا یك‌سال، در بدترین احوال مریض بستری شد، مادرش و زنش سلیمی پرستار وی بودند تا روزی

زنی از سلیمی جویای حال صخر شده ، سلیمی نیز ازکثرت خستگی گفت : نه ، مرده است که بلوازم سوگواری قیام کنم و یك مرتبه از یادش ببرم و نه زنده است که مایهٔ امیدواری باشد پس صخر شنیده واین اشعار را گفت :

اری امّ صخر لم تملّ عیادتی | و ملّت سلیمی مضجعی و مکانی
لعمری لقد نبّهتِ من کان نائما | واسمعتِ من کانت له اذنان
و ایّ امرء ساوی بامّ حلیلة | فلا عاش الافی شقیً و هوانٍ

اهمّ بامر الخ که درفوق مذکورشد:

فللموت خیر من حیاة کانّها | معرّس یعسوب برأس سنان

(ص۱۴۴ ج۱کا و۳۰۵ ج۲ع و۲۳۳ ج۸جم و۲۱۶ت و۳۱۵۳ ج۴س وغیره)

عسکری **حسن بن عبدالله بن سهل** - در باب کنی بعنوان **ابوهلال** خواهد آمد.

عسکری **عبدالرحمن بن احمد بن جبرویه** - یا جبرویهٔ عسکری ، مکنّی به **ابومحمد** ، از متکلّمین امامیّه، بسیار نیکو کلام، حسن التصنیف، فضل او مشهور وبا عباد بن سلیمان و نظائر وی مناظره کرده و**محمد** بن عبدالله بن مملك اصفهانی بارشاد او از مذهب معتزله بمذهب امامیّه گراییده است . بنقل تنقیح المقال ، نجاشی گوید : از مصنّفات او کتاب **الکامل** درامامت بدست ما افتاد وکتابی خوب است و سال وفاتش بدست نیامد . (کتب رجالیه)

عشاقی **شیخ حسن**- ازمشاهیر مشایخ عرفا، ازمریدان سیداحمدسمرقندی، مؤسّس طریقت **عشاقیه** از طرائق صوفیّه و دراصل بخارائی بود. مدتی در قصبهٔ **عشاق** نامی از ولایت خداوندگار (که بمسافت یکصد وچهل و دوکیلومتر درجنوب غربی کوتاهیّه واقع است) اقامت گزید و بهمین جهت بعشاقی شهرت یافت ، عاقبت باستانبول رفته و بارشاد عباد پرداخت تا بسال هزار و سیم هجری قمری مطابق یك هزار و پانصد و نود و چهارم میلادی در قونیه درگذشت .

(ص ۳۹ ج ۵فع و ۳۱۵۶ ج ۴س)

عشرتی **آقاعلی** - پسر حاج عینعلی فروشانی از قراء اصفهان، ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه به **ملاعشرتی** معروف است وطبعش خالی ازلطافت نبود. وی ازمعاصرین میرزا محمد طاهر مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی و از ملاحسنعلی تستری سالف‌الترجمة درس خوانده وبعضی ازکتب طبّ را نیز از حکیم شفائی (متوفی بسال ۱۰۳۷ه ق = **غلز**) خوانده و عاقبت در مشهد مقدّس وفات یافته واز او است :

نرگس ز چشم مست توکسب حیاکند | گل هرزمان طراوت رویت اداکند
با خال لب بگوی‌که مرغان دام را | یاآب و دانه‌ای بدهد یا رهاکند

سال وفاتش بدست نیامد. مخفی نماندکه **محمدابراهیم** برادر عشرتی نیز شاعری بوده خوش طبیعت ومتخلّص به **فارغا** که در اواخر بهند رفته ودرلاهوردرگذشته واز او است:

فکرم بوصف‌آن قد رعنا نمیرسد | کس را کمند فکر بدانجا نمیرسد
نتوان بوصف قامت اوگفت مصرعی | تا معنیی ز عالم بالا نمیرسد

از خاك بسی هستی من پاك‌تر است | ازچاك بسی سینهٔ من چاك‌تر است
هرگز بدلم گرد تعلّق ننشست | این خانه ز خانهٔ خدا پاك‌تر است

سال وفات او نیز بدست نیامد.

(ص ۳۳۹ تذکرهٔ نصرآبادی)

عشرهٔ‌مبشره در اصطلاح عامّه ، ده تن از مهاجرین و اصحاب کرام حضرت خیرالانام‌علیه‌آلاف‌التحیة‌والسلام‌میباشندکه‌ازطرف‌قرین‌الشّرف، بمژدهٔ بهشت مفتخر بوده‌اند و ایشان عبارت از ابوبکر بن ابی‌قحافه ، عمربن خطّاب، عثمان بن عفان ، حضرت علی بن ابیطالب، طلحة بن‌عبدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف ، ابوعبیدة بن جراح ، سعد بن وقّاص و سعید بن زید بوده و روایت عشرهٔ مبشره درتاریخ بغداد هم مذکور است .

(ص ۴۰ ج ۵ فع و ۳۱۵۶ ج ۴ س و۹۷ ج ۴ تاریخ بغداد)

عصار **حاج محمد شمس‌الدین**- از مشاهیر سخنوران شعرای‌تبریزایران میباشدکه درعلوم ظاهریّه دانا ، باسرار تصوف و عرفان آشنا ،

اشعار عاشقانه‌اش بسیار ، در صنعت اغراق از صنایع علم بدیع استاد ماهر و ازمدّاحان سلطان اویس ایلکانی بود . منظومه‌ای موسوم به **مهر وماه** داشته واز اشعار او است :

اگر کردی فلك بر سر نگاهش ... بیفتادی ز سر زرّین کلاهش

زسنگ‌انداز وی سنگی که‌جستی ... پس از قرنی سر کیوان شکستی

یك مثنوی **مهر و مشتری** هم داردکه عبدالرحمن جامی بسیارش ستوده وگویدکه این مرد ، روی مردم تبریز را سفیدکرده و محال است‌که در این بحر، مثنوی بدین خوبی گفته شود و مطلع آن این است :

بنام پادشاه عالم عشق ... که نامش‌هست نقش خاتم‌عشق

چنانم در فراقت ای‌گل اندام ... که ازمن‌تادم‌مرگ‌است‌یك‌گام

بسال هفتصد و هشتاد و سیم یا نود و دویم هجرت درتبریز درگذشت.

(ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عصار **سیدمحمد بن‌محمود** - حسینی لواسانی تهرانی ، معروف به **عصار**، نزیل مشهد مقدّس رضوی ع ، از افاضل عصر حاضر ما میباشد واز تألیفات او است :

۱- التأملیات در وجه تأملات مکاسب شیخ مرتضی انصاری **۲- حاشیهٔ قواعد علامه** که درحواشی خود قواعد درتهران چاپ شده‌است **۳- حاشیهٔ کشف‌الریبة فی‌احکام‌الغیبهٔ شهیدثانی** **۴- حاشیهٔ کشف‌الفوائد** علامهٔ حلی‌که با خودکشف‌الفوائد درتهران چاپ شده‌است **۵- الحجج الرضویة فی‌تأیید الهدایة المهدویة والرد علی‌البابیة**که بزبان فارسی است . وفات او در سال هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع واقع‌گردید .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

عصام **ابراهیم**- ذیلاً بعنوان **عصام‌الدین ابراهیم** مذکور است.

عصام‌الدین **ابراهیم بن‌محمد بن‌عربشاه**- سمرقندیّ‌الاصل،اسفراینیّ‌الموطن، عصام‌الدین‌اللّقب ، اشعریّ‌الاصول : حنفیّ‌الفروع، عالمی‌است ادیب فاضل متکلّم منطقی ، معروف به **عصام** و **ملاعصام**که از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی

بوده و هریکی از مصنّفات او حاکی از فطانت و جلالت علمی وی میباشد:

۱- الاستعارات البدیعیة ۲- اطول که شرح تلخیص مفتاح خطیب دمشقی میباشد که در مقابل مطول ملاسعد تفتازانی اطول نامش کرده و مناقشات بسیاری برمطول دارد و دراستانبول چاپ شده است **۳- بیان النسب بین القضایا ۴- تقسیم القضیة ۵- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة ۶- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۷- حاشیه برحاشیهٔ شمسیهٔ سیدشریف ۸- حاشیهٔ شرح جامی** استاد مذکور خود **۹- حاشیهٔ شرح عقائد نسفیهٔ تفتازانی ۱۰- حاشیهٔ کبرای سید شریف جرجانی ۱۱- میزان الادب** درصرف ونحو وبیان وغیرها . عصام بسال نهصد وچهل و سیم یا پنجاه و یکم هجرت درسمرقند وفات یافت و **میرابوالفتح** شریفی سالف الترجمة که شرح حالش بعنوان شریفی نگارش یافته از تلامذهٔ عصام میباشد .

مخفی نماندکه **ملاعبدالغفور لاری** معروف به **غفور** و ملقّب به **رضی الدین** نیز از افاضل عصر خود وبا عصام الدین معاصر و هردو از تلامذهٔ عبدالرحمن جامی بودند . او نیز حاشیه‌ای برشرح جامی استاد مذکور خود نوشته‌که بسیار متقن است و بارها در هند و استانبول چاپ شده ودرحاشیهٔ خود شرح جامی نیز کراراً بطبع رسیده وبعضی ازدانشمندان برحاشیهٔ عصام اش ترجیح میدهند ، بلکه بنوشتهٔ بعضی ، ملاعبدالغفور در علوم ظاهری و باطنی دستی توانا داشته و جامی دربارهٔ اوگوید :

آنجاکه فهم ودانش، مرغی بود شکاری — بازی است تیزرفتار، عبدالغفور لاری

ظاهرآن است که این حاشیه ، غیراز حاشیهٔ شرح جامی مصلح الدین لاری آتی الترجمة میباشدکه آن ، بشرح لاری معروف و این ، بشرح غفور مشهور است. ملاعبدالغفور در سال نهصد وپنجم یا دوازدهم هجرت درگذشته وغلام سرور هندی درمادّهٔ تاریخ اوگوید:

چون رضی الدین ولی عبدالغفور — رفت از دنیای دون اندر جنان

سالك مخدوم قطب آمد ز دل — سال وصل آن شه والامکان

هم **جناب خواجهٔ لاری** بگو — نیز **عارف پیر حق لاری** بخوان

که هریك ازسه جملهٔ : **سالك مخدوم قطب** و **جناب خواجهٔ لاری** و همچنین **عارف پیر حق لاری = ۹۱۲** میباشد .

(ص۵۰ت و۱۹۸۹هب و۵۹۸ج۱خه‌وغیره)

عصام‌الدین **احمد بن مصطفی** - بعنوان **طاش‌کبری‌زاده** مذکور شد.

عصری لقب رجالی اشجع عبدی و موکول بدان علم است.

عصفری لقب رجالی خطاب و موکول بدان علم است.

عصفوری **شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم** - عصفوری، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه از عموی خود شیخ یوسف صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است:

۱- **الجنة الوقیة فی احکام التقیة** ۲- **الحبوة** و درسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت درگذشت. (ص۲۴۳ ج۶ ذریعه)

عصمت یا **عصمتی**- دختر قاضی سمرقند میباشدکه درنظم شعر طبع خوبی داشته واین یك بیت نمونه‌ای از اشعار او است:

مگر رسوای عشق ازمردم عالم غمی دارد که عاشق گشتن ورسوا شدن هم عالمی دارد

و زمان زندگانی و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ ج۲ خیرات حسان)

عصمت‌الله بعنوان **خواجه عصمت‌الله** نگارش یافته است.

عصمتی همان عصمت مذکور فوق است.

عضدایجی ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است.

عضدجلال یا **عضدجلال‌الدین** } بعنوان **جلال عضد** نگارش یافته است.

عضدالدوله **فناخسرو بن حسن**- بن بویه درضمن شرح حال عمویش **عمادالدوله** علی بن بویه نگارش خواهیم داد.

عضدالدین **عبدالرحمن، ایجی** - ذیلاً بعنوان **عضدی** مذکور است.

عضدی **عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمد** - بن عبدالغفار بن احمد ایجی فارسی شیرازی شافعی، حکیم اصولی متکلّم متبحّر محقّق مدقّق،

ازاکابر علمای عهد شاه خدابندهٔ مغولی میباشدکه به **عضدالدین** ملقّب ، به **عضد** و **عضدی** و**عضد ایجی** معروف ، در اُصول فقه و علوم عربیّه و فنون معقول و منقول بسیار بنام و مقتدای انام وبسیار سخی وکریم النّفس وکثیرالثروة بوده و طلّاب علوم دینیّه را با صله و انعامات بسیاری مینواخته است . ملاسعد تفتازانی ، شمس‌الدین کرمانی ، سیف‌الدین ابهری و دیگر اکابر وقت از تلامذهٔ او بودند . مدتی بقضاوت شیراز و بعضی از نواحی دیگر متصدی بلکه با احترام تمام ، لقب **اقضی‌القضاة** برای او مسلّم و بلامعارض بود. علاوه برمراتب‌عالیهٔ علمیّه طبع‌شعرخوبی نیز داشت، اشعارش رقیق‌اللفظ ودقیق‌المعنی بوده واز او است :

تصاممت اذ نطقت ظبیـة تصید الاسود بـالحاظهـا

ومـا بی وقـر و لکننی اردت اعـادة الفـاظهـا

هریك از مصنّفات اوکه درکلام وحکمت و فنون ادبیّه وغیرها دارد دراثبات تبحّر او برهانی قاطع میباشد :

۱- آداب‌البحث که اصول و قواعد مباحثه را بیان‌کرده وچاپ شده است **۲- الرسالة العضدیة** (الوضعیة خل) که درعلم وضع میباشد وچاپ‌شده‌است **۳- شرح‌مختصرالاصول‌ابن‌حاجب** که بشرح عضدی معروف و دراستانبول چاپ شده است **۴- العقائد العضدیة** که مختصر و مفید وآخر تألیفات او بوده و دوازده روز بعد از تألیف‌آن درگذشته است **۵- عیـون الجـواهر ۶- الفرائد** (الفوائد خل) **الغیاثیة** که درمعانی و بیان بوده و بنام غیاث‌الدین وزیر خدابنـده تألیفش‌داده‌است **۷- المواقف‌السلطانیة** یا **المواقف‌فی‌علم‌الکلام‌و تحقیق‌المقاصدو تبیین‌المرام** آنرا نیز برای غیاث‌الدین مذکور تألیف داده ودررشتهٔ خود بی‌نظیر وبسیارجلیل‌القدر و محل توجه افاضل و اکابر بوده و بارها دراستانبول و مصر ودهلی وغیره با شرح سید شریف جرجانی‌که برآن نوشته بطبع رسیده است .

عضدی ، درمذهب خود بسیار متعصّب بوده وبا امامیّه طریق معاندت می‌پیمود بحدی‌که دراین موضوع ضرب‌المثل می‌باشد ، عاقبت‌کار او بسختی رسیده و والی‌کرمان در زندانش نمود تا بسال هفتصد و پنجاه و ششم یا شصتم هجرت در زندان درگذشت و ولادت او درسال هفتصد ویکم یا هفتصد تمام هجرت بوده است . **ایج** ، یکی‌از بلادقدیمهٔ

فارس و مولد عضدی میباشد و ایجی گفتن او نیز بهمین جهت بوده است. مخفی نماند که عضدی با فخرالدین جاربردی وخواجه حافظ شیرازی (که شرح حال هریکی درمحل خود از این کتاب نگارش یافته) معاصر بود وخواجه دردیوان خود ضمن قطعه‌ای که در مدح شاه وقت سروده این دانشمند یگانه را نیز یاد نموده وگوید:

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق ••• بپنج شخص عجب ملك فارس بودآباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش ••• که جان‌خویش بپرورد وداد عیش بداد
دگر مربّی اسلام شیخ مجدالدّین ••• که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضدکه در تصنیف ••• بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدّین ••• که یمن همّت او کارهای بسته‌گشاد
دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل ••• که نام‌نیك ببرد ازجهان ببخشش وداد
نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند ••• خدای عزّوجل جمله را بیامرزاد

با درنظر گرفتن فاصلهٔ دوازده روز مابین وفات در زندان وتألیف عقائد عضدیّه، استظهار میشودکه تألیف آن در زندان بوده است.

(ص۴۱ج۵فع و۴۱۳عم و۱۹۸هب و۴۳۱ت و۱۰۸ج۶طبقات‌الشافعیة و۱۳۲۱مطوغیره)

عضدی **قطران تبریزی** - بعنوان **قطران** خواهدآمد.

عطار[1]

عطار **ابراهیم بن سید محمد** - ذیلاً در ضمن شرح حال برادرش سید احمد اشاره شده است.

عطار **سیداحمد بن محمدبن علی بن سیف‌الدین** - حسنی حسینی بغدادی، معروف به **عطار**، متوفّی بسال هزار ودویست وپانزدهم هجرت، عالمی بوده است عامل، فقیه فاضل عابد زاهد، صاحب کرامات باهره ومقامات عالیه،

۱- **عطار** - در اصطلاح رجالی لقب احمد بن یحیی، اسحق بن ابراهیم، اسحق‌عطار وجمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

از اکابر تلامذهٔ سید مهدی بحرالعلوم واکثر علوم متداوله را جامع واز تألیفات او است:

۱- ارجوزة فی الرجال اوله :

احمد من اید دین احمـد — بآله ومن بهم قد اقتـدی

تا آنکه گوید :

و هذا ارجـوزة مختصرة — عن جل احوال الرواء مخبرة

۲- التحقیق فی اصول الفقه که دوجلد است **۳- دیوان شعر** در مدایح ائمهٔ اطهار علیهم السلام **۴- الرائق** که اشعار متقدمین ومتأخرین را حاوی است **۵- ریاض الجنان فی اعمال شهر رمضان** که دربغداد چاپ شده است **۶- شرح ارجوزهٔ مزبوره** واز اشعار او است :

ایابرق ان جزت المنازل فـابلغن — سلام مقیم لایـزال علی العهـد

اذا مربی ذکر العذیب و بانـه — تذکرت فی ایـام قربکـم وردی

ولم یبق عندی غیر تذکار دمنة — عفاها البلا قدما وغیرها بعدی

مخفی نماند که **سید ابراهیم** برادر سیـد احمد عطّار و **سید حسن** بـن سید بـاقر بن سید محمد برادرزادهٔ او و **سید عیسی** ابن سید مصطفی ابن سید محمد برادرزادهٔ دیگر و**سید باقر** ابن سید ابراهیم ابن سید محمد برادرزادهٔ دیگر او نیز ازشعرا وفضلای زمان خودشان بوده و ایشان نیز به **عطار** مشهورند و شرح حال ایشان موجب اطناب است .

(ذریعه وص ۱۲۹ ج ۱ من و۴۰ ج ۱ عه)

عطار **حسن بن احمد** - همدانی، بعنوان **ابوالعلاء** درباب کنی خواهد آمد.

عطار **محمد بن ابراهیم** - نیشابـوری ، ملقّب به **فریدالدین** ، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوطالب** یا **ابوحامد** ، معروف به **شیخ عطار** ازاکابر عرفا و مشاهیر مشایخ صوفیّه ، اصـول شریعت و طریقت و حقیقت را جامع ، بـاکمال صدق و صفا غرق دریای یقین و معرفت ، از مریدان شیخ مجدالدّین بغدادی از خلفای شیخ نجم الدین کبری بود . از دست وی خرقه پوشید ، بصحبت بسیاری ازمشایخ رسید، در زمان کودکی صحبت قطب الدین حیدر تونی را درک کـرد وکتاب **حیدری نامه** را نیز بنام وی تألیف داد. ازکثرت جلالت، گاهی به **شیخ الاولیا** موصوف وهنگامی به **سلمان ثانی** و**کشاف المعارف والاسرار** متّصف بوده وبا اوصاف ومدایح دیگرش نیز میستایند. **شبستری** درگلشن رازگوید :

مرا از شاعری خود عار ناید | که در صد قرن چون عطّار ناید

در مجالس المؤمنین پیش از شروع بشرح حال او گوید :

همان خریطه‌کش داروی فنا عطّار | که نظم اوست شفابخش عاشقان حزین
مقابل عدد سورهٔ کلام نوشت | سفینه‌های عزیز وکتابهای گزین
جنون ز جذبهٔ او دیده در سلوك خرد | خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین

مولوی رومی درکودکی باتفاق والد خود بصحبت شیخ عطّار رسیده وشیخ اورا بوالدش توصیه کرد، او نیز با آن همه جلالتی که داشته از انوار معارف عطّار اقتباس نمود ومشام خود را از عطریّات طبلهٔ عطّاری او معطّر کرده ودر وصف او گوید:

عطّار گشته روح وسنائی دوچشم او | ما از پی سنائی و عطّار آمدیم
هفت شهر عشق را عطّار گشت | ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

درسبب قدم بدایرهٔ سیر وسلوك گذاشتن عطار گویند که وی در بدایت حال شغل عطّاری داشت ، روزی درویشی پیش دکان وی ایستاده و دست نیاز گشود و متوقّع گردید که در راه خدا چیزی بدو بدهد ، بعداز اصرار و بی‌اعتنائی عطّار ، از روی تنگدلی گفت : چطور آدمی هستی که چندین مرتبه اسم سامی خدا را بزبان آوردم بازهم اعتنائی نکردی عطّار گفت : من هم آدمی هستم مثل تو ، درویش گفت ممکن نیست که تو مثل من باشی این بگفت وکشکول چوبینهٔ خود را زیر سر گذاشته و جان داد . یا موافق نقل دیگر: آن درویش که از اهل سلوك بوده در زیّ فقرا بدکان عطّار آمد و چندین مرتبه بفاصلهٔ کمی درخواست چیزی نمود ودر هریکی یکی بهره‌ای دید، تا آنکه عاقبت ، عطّار گفت تاکی اصرار خواهی نمود درویش گفت نمیدانم تو با این علاقهٔ دنیوی چگونه از این عالم خواهی رفت ؟ عطّار گفت بدان طریقی که شما خواهید رفت ، درویش گفت که ما بهمین طریق خواهیم رفت پس کشکول زیر سر نهاده **والله** گفت و جان تسلیم نمود : بهرتقدیر، عطّار از مشاهدهٔ آن حال بسیار متأثّر شد، از دکان برخاسته وتمامی سرمایهٔ دکان عطّاری را بصدقه داد و قدم بطریقت گذاشت و سالك وادی حقیقت گردید تا بدان

پایه رسید که (چنانچه مذکور شد) ممدوح ومحل تواضع اکابر ودر تمامی اقطار در نهایت اشتهار شد و درعلو مقام وی کسی را جای انکار نمیباشد.

ظاهر کلام بعضی از ارباب تراجم آنکه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ نیز مهارتی بسزا داشته است ودر ریاض العارفین نیز گوید: عطّار، جامع فضائل، مثل پدران خود صاحب ثروت و مکنت، درحکمت الهی و طبیعی بی نظیر و همتا، تمامی عطّار خانه‌های نیشابور بدو متعلّق بود و دواخانهٔ مخصوصی ساخته و خودش همواره درآن دواخانه معالجه میکرد و اغلب بیماران را دوا از دواخانهٔ خود میداده و دراین علم و عمل، شاگرد مجدالدین بغدادی طبیب خاص خوارزمشاه قطب‌الدین محمد بوده وبعد ازفراغت ازمعالجات بنظم مثنویّات می‌پرداخته‌است چنانچه‌خودش در **خسرونامه** گوید:

مصیبت نامه کاندوه نهان است — الهی نامه کاسرار عیان است
بداروخانه کردم هردو آغاز — چه‌گویم زود رستم زین وآن باز
بداروخانه پانصد شخص بودند — که در هرروز نبضم می‌نمودند
میان‌آن همه گفت و شنیدم — سخن را به از این رویی ندیدم
مصیبت نامه زاد رهروان است — الهی نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرار نامه است — بهشت دل همه مختارنامه است
مقامات طیور ما چنان است — که مرغ‌عشق‌را معراج جان‌است
چوخسرونامه‌راطرزی‌عجیب‌است — ز طرزآن‌که و مه را نصیب است

آثار نظمی ونثری حقائق‌آثار شیخ عطّارکه بردقائق توحید وحقائق معارف‌حقّهٔ‌الهیّه مشتمل بوده و رایحهٔ حقیقت ازآنها استشمام می‌شود بسیار و موافق آنچه‌کلام مذکور فوق مجالس المؤمنین اشعار دارد تألیفات او بالغ بیکصد و چهارده بلکه بنوشتهٔ بعضی (والعهدة علیهم) تمامی اشعار او ازصد هزار متجاوز بوده و تألیفاتش هم تا یکصد و نود کتاب بضبط آمده است و بهرحال بعضی ازآنها را تذکّر می‌دهد:

۱- اخوان‌الصفا ۲- اسرارنامه ۳- الهی‌نامه ۴- بلبل‌نامه ۵- پندنامه که باشرح

محمدیه که تصنیف محمد کلهری هندی است درلاهور چاپ شده است **۶- تذکرة الاولیاء** که در تهران چاپ شده است **۷- جمجمه نامه ۸- جواب نامه** که منظومه ایست در سیر و سلوك **۹- جواهر الذات ۱۰- جواهر اللذات ۱۱** تا **۲۲- جواهر نامه ، حلاج نامه، حیدری نامه، خسرو نامه، سیاه نامه، شتر نامه ، گل وخسرو ، گل و هرمز، لسان الغیب ، مختار نامه ، مصیبت نامه ، مظهر العجائب** و چنانچه اشاره نمودیم حیدری‌نامه را قطب‌الدین حیدر تونی تألیف داده است **۲۳** تا **۲۷- مفتاح الفتوح، منطق الطیر، وصلت نامه، وصیت نامه، هیلاج نامه** وغیر اینها که بسیار و از اشعار او است:

در بحر عشق دُری است، از چشم غیر پنهان — ما جمله غرق گشته وان دُر در آب مانده
درداکه هیچ عاشق پایان ره ندانند — وان ماهروی ما را رخ در نقاب مانده

توئی معنیّ و بیرون تو اسم است — توئی گنج و همه عالم طلسم است

ز مشرق تا بمغرب گر امام است — علیّ و آل او ما را تمام است
گرفته این جهان وصف سنانش — گذشته زان جهان وصف سه نانش
چو در سرّ عطا ، اخلاص، اورا است — سه نان را هفده آیه خاصّ اورا است
چنان در شهر دانش باب آمد — که جنّت را بحق بوّاب آمد
چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه — که زرّ و سیم بودش سه طلاقه
اگر علمش بدی بحر مصور — درآن یك قطره گشتی بحر اخضر
چو هیچش طاقت منّت نبودی — ز همّت گشت مزدور یهودی
کسی گفتش چرا کردی برآشفت — زبان بگشاد چون شمع و چنین گفت
لَنَقلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الجِبٰالِ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجٰالِ
یَقُولُ النّٰاسُ لی فِي الکَسْبِ عٰارٌ — وَ اِنَّ العٰارَ فِي ذِلِّ السُّؤالِ
رونقی کان دین پیغمبر گرفت — از امیرالمؤمنین حیدر گرفت
لافَتیٰ اِلاّ علی‌اش از مصطفی است — وز خداوند جهانش **هَلْ اَتیٰ** است

نیز از اشعار رائقهٔ او میباشد که درمذمّت دنیا گفته است:

با خرد دوش ، در سخن بودم — کشف شد بردلم مثالی چند
گفتم ای مایهٔ همه دانش — دارم الحق ز تو سؤالی چند

چیست این زندگانی دنیا | گفت خوابی است یا خیالی چند
گفتمش چیست مال وملك جهان | گفت درد سرو وبالی چند
گفتم اهل زمانه در چه رهند | گفت در بند جمع مالی چند
گفتم این را چه حالت است بگو | گفت غم خوردن و ملالی چند
گفتم او را مثال دنیا چیست | گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست کدخدائی ، گفت | هفته‌ای عیش و غصّه سالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد | گفت چون یافت گوشمالی چند
گفتم اهل ستم چه طائفه‌اند | گفت گرگ وسگ و شغالی چند
گفتم آری سزای ایشان چیست | گفت در آخرت نکالی چند
گفتمش چیست گفتهٔ عطّار | گفت پنداست وحسب حالی چند

در روضات‌الجنّات گوید که عطّار ، در باب مراتب اظهار ولایت ، مابین افراط و تفریط است چنانکه گاهی باقتضای عشق فطری ومحبت باطنی (که نسبت بخانوادهٔ عصمت داشته) مورد توهّم غالی بودن‌شده وگاهی ازشدت مراعات تقیه که بمدح وثنای اهل‌سنّت پرداخته محل توهّم سنّی بودنش میگردد و بعداز این جمله گوید: **ولن یصلح العطار ما افسدالدهر.**

عطّار، بسال ششصد وبیست و ششم یا هفتم یا هشتم هجرت مطابق هزار ودویست و بیست و نهم میلادی دریکصد و چهارده سالگی وفات یافت ویا خود ، درفتنهٔ مغول و استیلای چنگیزخان وقتل‌عام نیشابور مقتول گردید، چنانچه اسیر یك نفر ترك مغولی شد و قیمت‌های بسیارگزافی بدو دادند لکن خود شیخ بدان مغولی گفت که اینها ارزش و قیمت من نمیباشد وبدین وسیله مانع ازفروختن خودگردید تاآنکه خریداردیگری پیدا شد و بدان مغولی گفت ، این کاهی راکه درپشت دارم ببهای او میدهم شیخ گفت که اکنون قیمت من مکشوف گردید و مرا بهمین قیمت بفروش پس آن مرد مغولی حیوان دوپائی ، پی بحقیقت کلام نبرده و درغضب شد ودر دم بقتلش رسانید . گویندکه قاتلش پس از اطّلاع برحقیقت حال توبه کرد و تاآخرعمر، مجاور مزار شیخ که درنیشابور است

گردید وجملهٔ: **حبیب خدا = ۶۲۷** مادّهٔ تاریخ وفات وجملهٔ : **قطب فرید زمانی = ۵۱۳** تاریخ ولادتش میباشد که درماه شعبان پانصد و سیزدهم هجرت درهمدان ویا بقول اکثر، درقریهٔ کدکن نامی از توابع نیشابور متولد بوده است .

(ص۷۳۵ت و۱۹۹هب و۳۶۷ ج۳مع و۱۸۱ وض ۱۴۱ لس و ۷۱۵عم و۳۱۵۹ ج۴س وغیره)

عطار **محمد بن حسن بن مقسم** - بعنوان **ابن مقسم** در باب کنی خواهد آمد.

عطار **محمد بن محمد** - بخاری بعنوان **علاءالدین** خواهد آمد.

عطار **نصر بن مزاحم** - بعنوان **منقری** خواهد آمد.

عطاف (بروزن صرّاف) لقب رجالی مبشر عطّاف میباشد و موکول بدان علم است .

عطاملك **عطاءالله** - بعنوان **جوینی عطاءالله** نگارش یافته است.

عطیفی لقب رجالی یحیی بن هانی و موکول بدان علم است.

عظیم **رفیق بن محمود** - از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجری و از خانوادهٔ جلیلهٔ آل عظم (که درشام شهرت دارد) بود، بکتب تاریخ و ادب توجه داشت ، درسال هزار و سیصد و دهم هجرت بمصر رفته و پاره‌ای مقالات در مجله‌های آنجا نشر داد و تألیفاتی برآورد :

۱- اشهر مشاهیر الاسلام فی الحرب والسیاسة ۲- البیان فی التمدن واسباب العمران ۳- تنبیه الافهام الی مطالب الحیاة الاجتماعیة فی الاسلام ۴- الدروس الحکمیة للناشئة الاسلامیة ۵- کیفیة انتشار الادیان و اینکه قیام دین مقدّس اسلامی بادعوت بوده نه با شمشیر و این آخری درمصر وچهار دیگر درقاهره چاپ شده‌اند . وی بسال هزار وسیصد وچهل وسیم هجرت درشصت ویك سالگی درگذشت. (ص ۱۳۴۲مط)

عفت یا **عفتی** زنی است سمرقندی یا اسفراینی که در زهد و صلاح حال و حسن عقیده و خلوص نیّت و پاکی فطرت و مواظبت فرائض و نوافل یگانهٔ عصر خود بوده واز نتایج افکار او است :

مست بودم بمی غفلت و ساقی دیشب دوسه جامیم عطا کرده و هشیار شدم

قامت سروکه درآب نمودار شده کرده دعوی بقد یار نگونسار شده

زمان حیات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۶ج۲خیرات‌حسان)

عفیف‌الدین **سلیمان بن علی بن عبدالله بن علی** - تلمسانی ، ازمشاهیر عرفا و شعرا و ادبای وقت خود میباشدکه درقصبهٔ تلمسان از بلاد مغرب زمین متولد شد ، اکثر اوقات درمصر وشام امرارحیات‌نمود ، اشعار عارفانهٔ دقیق‌المعانی او بسیار است، **یك دیوان شعر** و **شرح منازل‌السائرین** خواجه عبدالله انصاری ازآثارقلمی او میباشد . تألیفات بسیاری بدو منسوب دارند واز اشعار او است:

انکان قتلی فی‌الهوی یتعین یا قاتلی فبسیف طرفك اهون

حسبی وحسبك‌ان‌تکون مدامعی غسلی و فی‌ثوب السقام اکفن

درسال‌ششصد ونود تمام یانود ویکم‌هجری‌قمری درگذشت. بنا براول لفظ **مخدوم**= **۶۹۰** وبنا بر ثانی لفظ**خاص**= **۶۹۱** وجملهٔ **عفیف دین‌کامل رهنما** = **۶۹۱** مادّهٔ‌تاریخ‌وفات‌اواست.

(ص۲۸۰خه و۳۱۶۲ج۴س)

عفیف‌الدین **طیفور بن سراج‌الدین** - جنیدحافظ واعظ مفسّرامامی‌که‌تفسیری برقرآن نوشته‌که بنام **تفسیر طیفور** مشهور است و درآن فقط باحادیث ائمّهٔ اطهار ع اکتفاکرده وازتفسیر فرات بن‌ابراهیم بسیار نقل میکند. درآخر آن ، احادیث بسیاری درمناقب حضرت امیرالمؤمنین ع مذکور ودرسال هشتصد وهفتاد وششم هجری قمری ازتألیف‌آن فراغت‌یافته وسال وفات ومشخّص دیگری‌بدست‌نیامد.

(ص ۲۸۰ ج۴ذریعه)

عفیف‌الدین **عبدالله بن احمد** - بعنوان **فاکهی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **عبدالله‌بن اسعد** - بعنوان **یافعی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **عبدالله بن محمد** - بعنوان **عیاشی** خواهدآمد .

عفیف‌الدین **علی‌بن عدلان بن حماد بن علی** - رَبَعی موصلی نحوی ، علاّمهٔ علمای ادب ، از اذکیای بنی‌آدم و درحلّ لغز و معمّا خبیر و

متخصّص بود. کتاب **عقلة المجتاز فی حل الالغاز** تألیف او میباشد و در سال ششصد و شصت و ششم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت. **ربعی** منسوب بقبیلهٔ ربیعه است مثل مدینه و مدنی. (سطر ۱۹ ص ۴۵۷ ت)

عقاب

مولی شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید - شوشتری مشهدی، معروف به **عقاب**، عالم فاضل متکلّم بارع فقیه جامع، از اکابر علمای عهد صفویّه بوده و مدتی درمشهد مقدّس رضوی بموعظه و امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر وظائف دینیّه قیام مینموده است تا بسال نهصد و نود و هفتم هجرت اوزبکیان بدان ارض اقدس استیلا یافته و اورا دستگیر نمودند و پیش عبدالمؤمن خانش بردند، او نیز ببخارایش نزد پدر خود عبدالله خان اوزبك فرستاد، درآنجا باعلمای عامّه مباحثات مذهبی نمود، ایشان هم بعدازعجز وقصور ازمعارضه، عبدالله خان را خاطرنشان نمودندکه این مذاکرات او اثری جز تضلیل عوام ندارد و الاّ مذهب ما، حق و اصلاً محل تردیدی نبوده و احتیاجی بمباحثه ومذاکرهٔ مذهبی نداریم پس اورا باچاقو وخنجر و امثال آنهاکشته وجسدش را هم درمیدان بخارا سوزاندند و اورا **شهید ثالث** هم گویند و چنانچه درمحل خود نگارش داده‌ایم دراصطلاح بعضی، یکی ازشهدای ثلثهٔ سابق الذکر میباشد. مخفی نماندکه صاحب ترجمه ملاعبدالله ابن محمود شوشتری، غیرازملاعبدالله شوشتری معروف معاصر شیخ بهائی است که شرح حال او نیز بعنوان تستری نگارش یافته است. (ص ۴۳۰ مس)

عقده

محمد بن سعید - ضمن شرح حال پسرش احمد تحت عنوان **ابن عقده** در باب کنی نگارش خواهد یافت.

عقرابی یا **عقرانی** یا **عقرایی** یا **عقربی**

علی اختلاف النّسخ، لقب رجالی اسحق بن حسن بن بکران میباشد وشرح حالش موکول بدان علم شریف است.

عقرقوفی یا **عقرقوقی** یا **عقرقونی**
لقب رجالی ابراهیم بن شعیب ، اسحق، شعیب بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد وحرف ماقبل حرف آخر مابین فا وقاف و نون مردّد و تماماً موکول بعلم رجال است .

عقل حادی عشر
در اصطلاح ارباب تراجم ،گاهی هریك ازخواجه نصیرطوسی و غیاث‌الدین منصور را اطلاق نمایندکه شرح حال هریکی بهمین عنوان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است .

عقلیا **عقیصا**
بنوشتهٔ بروجردی، اوّلی و بنوشتهٔ تنقیح‌المقال دویمی ، لقب رجالی دینار، مکنّی بابوسعید بوده وموکول بدان علم شریف است.

عقیقی[۱]

عقیقی
احمد بن علی - بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین اصغر ابن‌الامام‌السجّاد ع ، علوی‌عقیقی کوفی مکی‌امامی، ازمحدّثین کوفه میباشدکه درمکّه اقامت داشت،کثیرالسماع والتألیف بود، احادیث بسیاری‌استماع کرده و تألیفات بسیاری دارد :

۱- الانساب ۲- تاریخ‌الرجال ۳- فضل‌المؤمن ۴- مثالب‌الرجلین والمرئتین ۵- المعرفة ۶- الوصایا وغیرها. وفاتش درسال دویست وهشتاد واندی‌بوده وبسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . **عقیق** نام چندین موضع بوده و صاحب ترجمه منسوب بعقیق مدینه میباشدکه دشتی است درمدینه ونخلستان و چشمه‌های بسیاری دارد.

(ص۴۳۳ج۲نی و۳۷۳ ج۲ ذریعه وکتب رجالیه)

عقیقی
علی‌بن‌احمد - عقیقی مذکورفوق نیز ازمحدّثین امامیّه میباشد، کیفیّت حال‌او بین علمای رجال محل بحث و جدال‌است. احمد بن عبدون‌گویدکه علی بن احمد ، مخلط وکتاب‌او متضمّن احادیث منکره بوده وخوب

۱- **عقیقی**- در اصطلاح رجالی احمد بن علی ، علی بن احمد ، رضا ابن‌ابی‌الداعی وغیرهم میباشد ودراینجا فقط بشرح‌حال دوتن‌اولی‌پرداخته وبقیه‌را موکول بکتب‌رجالیه‌میداریم.

وبد را بهم خلط کرده‌است، لکن موافق فرمودهٔ محقّقین علمای رجال، احادیث منکره که بدو نسبت داده‌اند عبارت از اخبار و احادیثی است که درمراتب عالیهٔ ائمهٔ اطهار ع وارد و ازفهم ایشان دور وموافق عقول ناقصهٔ ایشان نبوده و اکثر اخباری راکه درفضائل آن بزرگواران وارد و مضمون آنها از ضروریّات مذهب جعفری میباشد درآن زمان غلو و منکرش می گفتند .

والقدح بالغلو مدح عال　　　واعتمدوا علیه فی‌الرجال

جلالت قدر و منزلت علی بن احمد محل تردید نیست بلکه بفرمودهٔ منتهی‌المقال ، از اکابر علمای امامیّه و فقهای اثنی‌عشریّه بوده و وثاقت‌او نیز دور از تحقیق نمیباشد و اشتمال‌کتاب او باحادیث منکره (بدان معنی‌که ذکر شد) اگر مدح هم نباشد قدح در جلالت مقام وی نمیباشد . در ردیف علی بن احمد از نخبةالمقال گوید :

جش ثقة سبط الحسین الطبری　　　ثم‌العقیقی مخلط ذوالمنکر
والحق انه جلیل معتمد　　　مصنف الرجال موثوق السند

درکتاب اکمال‌النعمة ، درباب توقیعات صادره از ناحیهٔ مقدّسه ، خبری نقل شده است که درجلالت مقام علی بن احمدکافی بوده و زینت‌بخش اوراق میگردد : صدوق، درآن کتاب بواسطهٔ حسین بن محمد بن یحیی علوی از همین صاحب ترجمه علی بن احمد عقیقی نقل‌کرده‌است‌که درسال دویست ونود وهشتم هجرت درموضوع ملکی‌که درمصر، از دست‌او غصباً گرفته بودند به‌علی بن عیسی بن جراح وزیر مقتدر عباسی شکایت‌کرد و در استرداد‌آن ملك ، خواستار توصیه نامه‌ای‌گردید وزیر بهانه‌آورد ، عقیقی‌گفت من هم حاجت خودرا پیش قاضی‌الحاجات میبرم این بگفت وبیرون‌شد تاآنکه ایلچی‌حسین بن روح را دیده و شکایت خود را اظهار داشت ، آن ایلچی نیز قضیه را بعرض حسین بن روح رسانیده و برگشت ، یك دستمال و یکصد درهم و مقداری از حنوط و کفن بدو داد وگفت مولای تو سلامت رسانده و میفرماید هروقتی‌که غم و غصّه‌ات مستولی‌شد با همین دستمال‌که دستمال مولای تست روی خود را بمال و حاجت تو نیز همین شب انجام میبابد و وقتی‌که بمصر رسیدی محمد بن اسمعیل (ظاهراً همان تعدی‌کنندهٔ علی

بن احمد است) پیش‌از تو خواهد مرد وتو نیز ده روز بعدازآن مرده و اینها نیزحنوط و کفن و مصروفات تجهیز تو خواهد شد . همینکه ایلچی حسین بن روح برگشت غلام محمد بن محمد عموزادهٔ وزیر بامرکب ومشعل رفته وعلی بن‌احمد را پیش وزیر بردند، وزیر بمجرّد رؤیت گفت : **قَضیٰ‌اللهُ حٰاجَتَكَ** و نامه‌های سر بمهر راجع بهمان قضیه بدو داده و اعتذار نمود ، پس علی بن احمد بمصر رفته وآن ملك مغصوبی خود را تملّك نمود وچنانچه‌آن مخبر صادق خبر داده‌بود، محمد ابن اسمعیل درگذشت وعلی بن‌احمد نیز ده روز بعدازآن وفات یافت وهمان‌حنوط وکفن نصیب او شد بهشت را چه میکنم، شها بهشت من توئی . کتاب **الانساب** وکتاب **الرجال** وکتاب **بین‌السجدتین** وکتاب **المدینة** و کتاب **المسجد** ازتألیفات او است. (اکمال‌الدین‌صدوق وص۳۷۳ ج۲ ذریعه وغیره)

عقیلی لقب رجالی احمد بن عبدالله وجراد ابوعبدالله و حکم بن مسلم و جمعی دیگر است .

عکبری[۱]

عکبری **احمد بن محمد** - بن جوری عکبری ، مکنّی بابوالفرج ، از محدّثین‌عامّهٔ بغداد میباشدکه ازمشایخ‌بسیاری نقل‌حدیث‌نموده

۱- **عکبری** - بروزن جعفری ، منسوب به‌عکبرا است وآن بروزن کربلا، بلده‌ایست از ناحیهٔ دجیل در ده فرسخی بغداد و بعضی از منسوبین‌آن را مینگارد .

اینکه مؤلف بزرگوار طاب ثراه ، دراین مورد وهمچنین درصفحهٔ ۳۴۵ چاپ سوم و صفحهٔ ۲۲۵ چاپ دوم جلد اول ذیل عنوان **تلعکبری**، عکبری را بروزن جعفری و عکبرا را بروزن‌کربلا (بفتح اول وثالث وسکون‌ثانی) نوشته‌اند شاید مستندشان‌چاپ‌قدیمی‌مراصدالاطلاع بوده است و الا درصفحهٔ ۱۴۲ جلد ۴ معجم‌البلدان یاقوت حموی و درصفحهٔ ۹۵۳ جلد دوم مراصدالاطلاع چاپ دار احیاءالکتب العربیة بمصر علیمحمد بجاوی و صفحهٔ ۱۶۳ جلد ثانی البستان تألیف شیخ عبدالله بستانی لبنانی و صفحهٔ ۴۲۰ تاج‌العروس تألیف سید محمد مرتضی زبیدی و دائرةالمعارف محمد فرید وجدی وصفحهٔ۲۸۹ جلد اول تاریخ ابن‌خلکان (تحت‌عنوان ابوالبقا ـ عبدالله) و صفحهٔ ۴۵۳ روضات‌الجنات بنقل از ابن‌خلکان و درصفحهٔ ۳۱۶۶ جلد ۴ قاموس‌الاعلام عُکْبَرا و عُکْبَراء بضم اول وسکون ثانی و فتح باء (مداً و قصراً) قید شده‌که در مقام نسبت عُکْبَرِیّ و عُکْبَراوِیّ گویند .

و خطیب بغدادی نیز بواسطهٔ ابونعیم اصفهانی از وی روایت کرده و گوید که احادیث او مشتمل برمناکر و غرائب است ، سپس بهمان واسطه از او و او نیز بپنج واسطه از انس بن مالك روایت کرده که گوید : بخدای لاشریك قسم که از حضرت رسالت ص شنیدم که فرمود: **عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابیطالب ع** بعداز آن مثل همان روایت‌را بسندی دیگر هم روایت کرده است . تاریخ وفات عکبری بدست نیامد و لکن ابونعیم که از او روایت کرده درسال ۴۴۴ه ق = تمد وفات یافته است .

(ص ۴۱۰ ج ۴ تاریخ بغداد وغیره)

عکبری **عبدالله بن حسین**- درباب کنی بعنوان **ابوالبقاء** خواهدآمد.

عکبری **محمد بن محمد بن نعمان** - بعنوان **مفید** خواهدآمد .

عکلی لقب رجالی اکثل بن شماخ ، ثابت بن زائده، خباب بن رباب، خالد بن یزید و جمعی دیگر است .

عکوك **علی بن جبلة بن مسلم بن عبدالرحمن** - مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **عکوك**، از اکابر شعرای عرب میباشدکه کلماتش شیرین و لطیف‌المعانی بود جاحظ گویدکه مانند او از بدوی و حضری دیده نشده، عکّوك، اسود و نابینای مادرزادی بوده و اشعار خود را درمدح مأمون عباسی، حسن بن‌سهل، ابودلف عجلی ، حمید بن عبدالحمید طوسی و دیگر ارباب‌کرم محصور داشته چنانچه در مدح عبدالحمید گوید .

انما الدنیا حمید وایادیه الجسام **واذا ولی حمید فعلی الدنیا السلام**
تکفل ساکنی الدنیا حمید **فقد اضحوا له فیها عیالا**
کأن اباه آدم کان اوصی **الیه ان یعولهم فعالا**

درمدح ابودلف نیز قصیده‌ای لطیف پنجاه و هشت بیتی گفته واز ابیات آن است:

انما الدنیا ابودلف بین بادیه ومحتضره **فاذا ولی ابودلف ولت الدنیا علی اثره**
کل من فی الارض من عرب بین بادیه الی حضره **مستعیر منك مکرمة یکتسبها یوم مفتخره**

گویندکه مأمون بجهت همین شعرِآخری او درغضب شد، او نیز فراری ومتواری گردید

تا آنکه بسال دویست و سیزدهم هجرت در پنجاه وسه سالگی در بغداد مرد، یا آنکه بعد از فراری شدن ، اورا در اراضی شامات دستگیر نموده و نزد خلیفه احضارش کردند ، حسب الحکم خلافت ، زبانش را از قفا برآوردند.

ابن خلّکان در توضیح این اجمال گوید مأمون بجهت همان قصیدهٔ مدحیّهٔ ابودلف، درغضب شد، عاقبت بعداز احضار، آن شعر آخری را «**کل من فی الارض الخ**» براو خواند وگفت: مارا نیزاز کسانی کردی که مکرمت را ازابودلف استعاره کرده وباوی افتخار کنند؟ گفت یا امیرالمؤمنین ، شما خانوادهٔ رسالت داخل این عموم نبوده و ابداً طرف قیاس نمیباشیدکه خدایتعالی این خانوادهٔ جلیله را بسایر مردمان اختصاص داده وملك وخلافت وکتاب و حکمت بشما عطا فرموده است ، مقصود من از عبارت **کل من فی الارض** همان ابودلف و اشباه و نظائر وی میباشد. مأمون گفت ، دیگر بعداز این عذر وبهانه، ریختن خون تو ، روا ومباح نباشد، لکن بجهت شعر مشرکانهٔ دیگرت که دربارهٔ مخلوقی ضعیف و خوار و ذلیل گفته‌ای :

انت الذی تنزل الایـام منزلها	**وتنقل الدهر من حال الی حال**
وما مددت مدی طرف الی احد	**الا قضیت بـارزاق و آجـال**

محکوم بشرك و ارتداد بوده وخون تو مباح میباشد پس حسب الامر، زبانش را ازقفا برآوردند.

(ص ۲۰۰ هب و ۳۸۳ ج ۱ کا و ۸۸ ج ۲ ع و ۳۱۶۷ ج ۴ س و ۳۵۹ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

علاءالدوله **احمد بن محمد بن احمد، بیابانکی سمنانی، مکنّی به ابوالمکارم،** ملقّب بـه **علاءالدین** یا **رکن الـدین** یا **شمس الدین** ، موصوف بـه **سلطان المتألهین** ، معروف به **علاءالدولهٔ سمنانی** از اکابـر عرفـا و شعرا و مشایخ صوفیّه میباشدکه دربدایت حال در ایّام جوانی بملازمت ارغون خان مشغول بود و ثروت زیاد داشت ، عاقبت مجذوب شد ، از خدمت ارغون خان منصرف و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، بخانقاه رفت و لباس فقر پوشید و ترك جاه و جلال کرد ، تمامی املاك خودرا که ارزش يك کرور تومن داشته وقف دراویش وفقرا نمود، باکمال انزوا بعبادت و ریاضت ومجاهده پرداخت، دست ارادت بشیخ محمد دهستانی داد، درمدت شانزده سال صد وچهل

اربعین (چلّه) ویا بنوشتهٔ مجالس المؤمنین در تمامی عمر خود دویست وهفتاد اربعین، بوظائف مقرّرهٔ ریاضت و مجاهده قیام نمود، با شیخ عبدالرزّاق کاشانی که از معاصرین او بوده مشاجرات بزرگی داشته و همدیگر را تکفیر مینموده‌اند. در اواخر زندگانی میگفته است که آنچه مرا در آخر عمر معلوم شد اگر در اوّل عمر معلوم میگردید، ترك ملازمت سلطان نمیکردم، درقبا خدا را پرستیده ودر دربار سلطانی، مهمّات مظلومان را تدارك می‌نمودم واز تألیفات او است:

۱- **آداب الخلوة** ۲- **بیان الاحسان لاهل العرفان** ۳- **سربال البال فی اطوار سلوك اهل الحال** ۴- **قواعد العقائد** وغیرها از اشعار او است:

صد خانه اگر بطاعت آبادکنی	به زان نبود که خاطری شادکنی
گر بنده‌کنی ز لطف آزادی را	به زان که هزار بنده آزادکنی

از بعضی کلمات علاءالدولة، تشیّع او استظهار میشود وخاجوی کرمانی سالف الترجمة که از مریدان علاءالدولة بوده درحق وی گوید:

هرکو بره علیّ عمرانی شد	چون خضر، بسرچشمهٔ حیوانی شد
از وسوسهٔ عادت شیطان وارست	مانند علاءدولة سمنانی شد

وفات علاءالدولة بسال هفتصد و سی وششم هجرت درقریهٔ صوفی آباد ازقراء سمنان واقع شد ودرمقبرهٔ شیخ عمادالدین عبدالوهاب مدفون گردید وجملهٔ: **جای او بادا بهشت** = ۷۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات وکلمهٔ **عابد** = ۷۷ مدت عمر وی میباشد.

(ص ۲۰۰ هب و ۳۱۶۸ ج ۴ س و ۱۴۸ لس و ۱۷۸ ض و ۲۹۲ طرائق الحقائق وغیره) ٦

علاءالدین

ابوبکر بن مسعود بن احمد - کاشانی حنفی، ملقّب به **ملك العلماء** و **علاءالدین** (یاآنکه علاءالدین نام اصلی وی بوده و ابوبکر کنیه‌اش است) از اکابر فقهای عامّه میباشد که از علاءالدین **محمد** بن احمد سمرقندی تفقّه نمود، اکثر مصنّفات اورا از خودش خواند، کتاب تحفة الفقهاء اورا شرحی خوب نوشت وآن شرح راکه سه مجلّد است **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع** نام کرد، بعدازاتمام

آن بنظر خود استاد معظّم رسانید ومورد تحسین شد ودختر خود فاطمه‌را که نیز ازفقهای نسوان بوده بعقد ازدواج وی برآورد. اینك گفتند: **شرح تحفته وتزوج ابنته** نیز از تألیفات ابوبکراست: کتاب **السلطان المبین فی اصول الدین** وی بسال پانصد وهشتاد وهفتم هجرت در حلب وفات یافت ، خود او و زوجه‌اش فاطمه هردو درخارج حلب مدفون هستند .

(باب **ت** ازکف وغیره)

علاءالدین **احمد بن محمد** - سمنانی، بعنوان **علاءالدولة** مذکور شد .

علاءالدین **حسین ابن میرزا احمد** - وقارآتی الترجمهٔ شیرازی ، متوفّی بسال ۱۲۹۸ه ق = **غرصح** ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه درتاریخ تألیف آثار عجم (که بسال ۱۳۱۳ه ق = **غشیج** خاتمه یافته) درقید حیات بوده وبه **همت** تخلّص مینموده واز او است غزلی که مطلع و مقطع آن این است :

زاتش عشق تو تا این دل دیوانه بسوخت　　هرچه جزمهر رخت بود، دراین خانه بسوخت

همت از همّت پروانه خجل شد چو دید　　که چسان خویش برآتش زد ومردانه بسوخت

(ص ۳۶۲ عم)

علاءالدین حسین ابن میرزا رفیع الدین بعنوان **سلطان العلماء** مذکورشده است.

علاءالدین **عطاءالله بن بهاءالدین محمد** - بعنوان **جوینی** نگارش یافته است.

علاءالدین **علی** - ازعلمای قرن دهم هجری عثمانی ومؤلف کتاب **همایون نامه** بوده و درسال نهصد و پنجاهم هجرت درگذشت .

(ص ۳۱۷۱ ج ۴س)

علاءالدین **علی طوسی** - از مشاهیر علما و حکما میباشدکه علوم عقلیّه و نقلیّه را در بلاد عجم تکمیل کرد، پس ببلاد روم رفته ودردربار سلطان وقت محترم بود، نخست ازطرف سلطان مرادخان (۸۲۴ـ۸۵۵ه) بتدریس مدرسهٔ بروسه منصوب شد و اخیراً ازطرف سلطان محمدخان فاتح (۸۵۵ـ۸۸۶ه) تدریس مدرسهٔ زیرك بدو مفوض گردید . روزی خود سلطان درموقع تدریس، حاضر حوزه شد ودرطرف

راست علاءالدین نشسته و خواهش نمودکه درس را قطع نکرده و بانجامش برساند ، علاءالدین نیز محض امتثال امر ، درس را بپایان رسانیده سلطان بی نهایت مسرور گردید وبا یك خلعت شاهانه‌اش مفتخر فرمود . خود سلطان بارها برای استماع درس، حاضر حوزه شده وعلاءالدین درهمهٔ آنها مشمول عنایات سلطانی گردیده‌است تاروزی علاءالدین و خواجه‌زاده را بتألیف کتابی درمحاکمهٔ مابین ابن‌رشد و تهافت امام غزالی بگماشت، ایشان نیز حسب الامر سلطانی ، هریکی کتابی درهمین موضوع تألیف داد، علاءالدین، کتاب خود را (که حاوی محاکمات مابین افکار حکما و تهافت‌های امام غزالی است) به **ذخر** یا **ذخیره** موسوم داشت ویا خود ذخیره ، نام همان کتاب بوده و ذخر، کتابی‌است دیگر که فقط درمحاکمات مابین غزالی و ابن‌رشد است که درحیدرآبادهم طبع شده‌است و لکن ظاهراً ذخر یا ذخیره نام یك کتاب است که درموقع استنساخ اشتباه گردیده‌است. بهرحال کتاب خواجه‌زاده راکه دراین موضوع تألیف داده‌بوده بکتاب علاءالدین ترجیح داد ، بهمین سبب علاءالدین دلتنگ شد و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام باز ، از راه ایران بماوراءالنهر عودت نمود واز تمامی مشاغل وعلاقه‌های دنیوی منصرف وباخدمتگذاری بعضی ازمشایخ ، قدم بدایرهٔ سیر و سلوك وتصوف گذاشت تا بسال هشتصد وشصتم هجرت درسمرقند وفات یافت . بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم ، علاءالدین در مراجعت از روم بایران رفته و بسال هشتصد و هشتاد و پنج هجرت در خراسان یا در تبریز درگذشت .
مخفی نماندکه نام کتاب مذکور علاءالدین بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام **ذخر** و درکشف‌الظّنون **الذخیرة فی المحاکمة بین الحکماء والغزالی** ودرمعجم‌المطبوعات **الذخیرة فی المحاکمة بین کتاب الغزالی و ابن‌رشد** است . (کف وص ۳۱۸۰ ج۴س و۴۶۶ ج۵فع و۱۲۳۹مط)

علاءالدین **علی ابن ابی‌الحزم** - در باب کُنی بعنوان **ابن نفیس** خواهدآمد .

علاءالدین **علی بن ابی‌الفضل حسن بن ابی‌المجد** - حلبی، مکنّی به **ابوالحسن،** از علمای امامیّه بوده و از تألیفات او است : **کتاب‌الاشارة** یا **اشارةالسبق الی معرفةالحق فی‌اصول‌الدین و فروعه‌العبادیة** که از طهارت تا آخر باب

امر بمعروف و نهی ازمنکر است . یك نسخه از همین کتاب که تاریخ کتابتش سال هفتصد وهشتم هجرت میباشد نزد شیخ اسدالله صاحب مقابس بوده‌است و این کتاب با چند کتاب دیگر بنام **جوامع الفقه** در ایران چاپ شده است .

(ص ۹۹ ج ۲ ذریعه و سطر ۲۱ ص ۱۲۸ ت)

علاءالدین

علی بن خلیل - طرابلسی حنفی ، قاضی قدس شریف ، از اکابر علمای حنفیّه ، کنیه‌اش **ابوالحسن** ، شهرتش **ابن خلیل** ومؤلف کتاب **معین الحکام فی مایتردد بین الخصمین من الاحکام** میباشدکه دراصول قضاوت موافق مذهب حنفی بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است . صاحب ترجمه در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت. (ص ۱۲۳۶ مط)

علاءالدین

علی بن عبدالله - بهائی دمشقی ، ادیبی فاضل و مؤلف کتاب **مطالع البدور فی منازل السرور** میباشد وآن مجموعه‌ایست برای اهل ادب ، بپنجاه باب مرتّب که همهٔ آنها متعلّق بتزئین و تحسین مجالس ومنازل واسباب وآلات آنها است و زمان حیات وی بدست نیامد . (کشف الظنون)

علاءالدین

علی بن عبدالملك - حسام‌الدین ابن قاضی‌خان، مشهور به **متقی و هندی**، ازعلمای عامّهٔ قرن‌دهم هجرت ومؤلف کتاب **کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال** میباشدکه مرتّب جمع الجوامع سیوطی ودرحیدرآباد هند چاپ شده است . علاءالدین ، بسال نهصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(کف وص ۱۶۱۴ مط)

علاءالدین

علی بن عمر اسود - از علمـای حنفیّهٔ اواخر قرن هفتم هجری میباشدکه به **قره‌خواجه** معروف و ازتألیفات او است :

۱- شرح مغنی ۲- **العنایة فی شرح الوقایة** که دومجلّد است ودرسال هشتصد تمام هجرت درگذشت . (ص ۱۱۶ فوائدالبهیة و ۳۱۶۸ ج ۴ س)

علاءالدین

علی بن غانم - از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه در فضل وکرم و مروّت و سخاوت او نوادر بسیاری منقول واز او است :

لقد غبت عنا والذی غاب محسود **وانت علی مااخترت من ذاك محمود**

بسال هفتصد و سی و هفتم هجری درپنجاه و هفت سالگی در تبوك درگذشت.

(ص ۳۱۷۱ ج ۴س)

علاءالدین **علی بن محمد بن ابراهیم** - بعنوان **خازن** نگارش یافته‌است.

علاءالدین **علی بن محمد** - سمرقندی، بعنوان **قوشچی** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن ملیك** - حموی المولد، حنفی المذهب، دمشقی المسکن والمدفن، فقاعی المکسب، ابن ملیك الشهرة، ادیبی است شاعر فقیه نحوی صرفی لغوی که نخست از مولد خود حماة بدمشق رفت و بفقاع فروشی اشتغال یافت، اخیراً توبه‌کرده و حاضر درس شیخ برهان‌الدین شد، فقه حنفی را تکمیل نمود سپس هریك از عروض و صرف ونحو ولغت را نیز ازاساتید وقت اخذکرد، درشعر وکلام‌عرب نیز دستی‌توانا داشت. کتاب **النفحات الادبیة من الریاضة الحمویة** که دیوان شعر بوده ودربیروت چاپ شده ازآثار او است. بسال نهصد وهفدهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی در دمشق وفات ودر باب‌الفرادیس مدفون‌گردید.

(ص ۲۵۳مط)

علاءالدین **علی بن محمد بن محمد** - بعنوان **مصنفك** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن مظفر بن ابراهیم** - یا هدیة بن عمر بن یزید **کندی** اسکندرانی **وداعی دمشقی**، ملقب به **علاءالدین**، عالمی است بارع ادیب‌شاعرمعروف وازآثار او است: **التذکرة العلائیة** درپنجاه مجلد درفنون‌مختلفه و ابن‌کثیر ازآن نقل میکند، آنرا **تذکرهٔ کندیه** و**تذکرهٔ وداعی** نیز گویند زیرا علی بن مظفر از قبیلهٔ‌کنده بوده و محض اینکه‌کاتب ابن وداعه بوده وداعی نیز میگفته‌اند. در روضات‌الجنات اورا در ردیف علمای عامه ذکرکرده و از صفدی تصریح بتشیع اورا نقل‌کرده است و ظاهر بلکه صریح ذریعه نیز تشیع‌او میباشد. ازفوات‌الوفیات‌ابن‌شاکر و تذکرةالحفاظ ذهبی و بعضی دیگر از اجله نیز تشیع وی منقول و از اشعار ذیل او

نیز استظهار می‌شود:

سمعت بان‌الکحل للعین قوة | فکحلت فی‌عاشور مقلة ناظری
لتقوی علی سح‌الدموع علی‌الذی | اذا قوه دون الماء حرالبواتر

عجبا لمن قتل‌الحسین و اهله | جری الجوانح یوم عاشوراء
اعطاهم الدنیا ابوه و جده | و علیه قد بخلوا بشربة ماء

درسال هفتصد و شانزدهم هجرت درگذشت.

(کف وص ۲۰۱هب و ۴۹۵ت و ۴۵ ج۴ ذریعه)

علاءالدین **علی‌بن هلال**- درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البواب** خواهدآمد.

علاءالدین **علی بن یوسف** - بعنوان **فناری** مذکورخواهیم داشت.

علاءالدین **محمدبن‌احمد**- بعنوان **سمرقندی - محمد** نگارش دادیم.

علاءالدین **محمد بن عبدالرحمن** - در ذیل بعنوان **علاء زاهد** مذکوراست.

علاءالدین **محمدبن علی بن محمد** - بعنوان **حصکفی** نگارش یافته‌است.

علاءالدین **محمد بن محمد**- بخاری عطّار، از اکابر عرفا واز اعاظم‌خلفا و اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند و داماد و سجّاده‌نشین وی و ازاهل‌بخارا بود، تعلیم و تربیت و ارشادتلامذه ومریدان خواجه بیشتر بعهدهٔ وی‌موکول وسید شریف جرجانی و نظام‌الدین خاموش‌که نیز ازاکابر عرفا بوده‌اند از شاگردان او هستند. شب چهارشنبه چهارم رجب هشتصد و دویم هجرت مطابق هزار وسیصد ونود و نهم میلادی بعدازنماز عشا وفات یافت و جملهٔ: **ولی‌الله مخدوم** = ۸۰۲ و جملهٔ: **کاشف‌عرفان** = ۸۰۲ نیز مادّهٔ تاریخ وفات او است.

(ص ۴۶ ج ۵ فع و ۵۵۱ ج۱ خه)

علاءالدین **میرزا محمد ابن شاه‌ابوتراب محمدعلی** - حسینی‌یاحسنی، معروف به‌**گلستانه**، ملقّب به‌**علاءالدین**، از سادات‌گلستانهٔ‌ساکن‌اصفهان، عالمی است عابد زاهد محقّق مدقّق جلیل‌القدر رفیع‌المنزلة از اعاظم اتقیا و اکابر

ثقات محدّثین که اورع و ازهد اهل زمان خود بود، تمامی عمر خود را درافاده وعبادت بسر برد ، دارای اخلاق فاضله و خصال کامله و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بود. دومرتبه تکلیف بصدارتش نمودند لکن ازکثرت عقل و فطانت ، علاوه برمراتب زهد و ورع بی‌نهایت که داشته قبول ننمود و استنکاف کرد . هریك ازمصنّفات‌او دراثبات تبحّرعلمی و جامعیّت و اکملیت وی برهانی قاطع و شاهدی عدل وقول فصل بلاهزل میباشد:

۱- **بهجة‌الحدائق** که شرح صغیر نهج‌البلاغة بوده وتمامی‌آن‌کتاب مستطاب را از اوّل تاآخرش بطورخلاصه شرح کرده‌است ۲- **ترتیب مشیخة من‌لایحضره‌الفقیه** که بطرزی عجیب مرتّبش کرده ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است ۳- **حدائق‌الحقائق فی‌شرح‌کلمات‌کلام‌الله‌الناطق** که شرح کبیر نهج‌البلاغة و بیشتر از همه دلیل تبحّر و تفنّن مؤلف خود بود و لکن موفق باتمام آن نشده است . بفرمودهٔ ذریعه تا مقدارکمی بعداز خطبهٔ شقشقیّه درسه مجلّد تألیف یافته چنانچه مجلّد اوّلی از اوّل‌کتاب تا خطبهٔ مذکور و دویمی فقط منحصر بشرح همان خطبه بوده و سیمی نیز درحدود یکهزار ودویست بیت تا خطبهٔ : **کُنْتُم جُنْدَ الْمَرْأةِ وَأتْبٰاعَ البَهيمَةِ** میباشد، پس، ازآقا محمدعلی‌کرمانشاهی نقل‌کرده‌که بخط خودش در طهران نوشته‌که این شرح فقط همین مقدار بوده و بیشتر ازآن نمیباشد. دونسخه از همین شرح‌که هریکی‌مشتمل بریك قسمت ازآن‌کتاب میباشد بشمارهٔ ۳۳۴۲ و ۳۳۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ونیز بفرمودهٔ ذریعه ،آنچه درکتابخانهٔ مذکور موجود میباشد جلد ثانی این‌کتاب است ۴- **روضة‌الشهداء و شرح‌الاسماء‌الحسنی** ۵- **منهج‌الیقین** وآن شرح رساله‌ایست‌که حضرت صادق ع برای اصحاب‌خویش‌نوشته وبمداومت ونظرکردن و عمل‌کردن بآن امر فرموده و ایشان نیزآنرا نوشته ودر نمازگاهی‌که درخانه داشته‌اند گذاشته و بعداز نماز نظر برآن مینمودند . این‌کتاب علاءالدین ، شبیه‌کتاب‌عین‌الحیاة آیزنه‌اش علاّمهٔ مجلسی است‌که حاوی شرح وصایای حضرت پیغمبر ص باوذر میباشد و رسالهٔ‌مرقوم‌درمجلّد‌هفدهم‌بحارالانوارمذکور و اوّلش‌این‌است: **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم**

آمّا بَعدُ فَاسْئَلوااللهَ رَبَّکُمُ العافِیَةَ وَعَلَیْکُمْ بِالدَّعَةِ وَالوقارِ وَالسَّکینَةِ وَ عَلَیْکُمْ بِالحَیاءِ وَالتَّنزِهِ عَمّا تَنَزَّهَ عَنْهُ الصّالِحُونَ قَبْلَکُمْ وَ عَلَیْکُمْ بِمُجامِلَةِ اَهْلِ الباطِلِ الخ . وفات علاءالدین در بیست و هفتم شوال یکهزار و یکصد تمام هجرت واقع گردیده ولکن بنا بنقل معتمد ، شیخ علی حزین (متولّد سال ۱۱۰۳ه ق = غقج) گوید که در صغر خود علاءالدین گلستانه را دیدم و با پدرم یگانگی داشته اینک قول دیگر در تاریخ وفات علاءالدین راکه هزار و صد و دهم هجرت بوده است تأیید مینماید .

(ص ۴۳۶ ج ۲ نی و ۲۰۱ هب و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

علاء زاهد **محمد بن عبدالرحمن** - بخاری ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **علاء زاهد** ، از اکابر علمای حنفیّه ومؤلف تفسیر بزرگی است که به تفسیر **علائی** معروفست و درسال پانصد و چهل و ششم هجری درگذشت .

(کف وص ۱۷۵ فوائدالبهیة)

علائی **خلیل بن کیکلدی** - حافظ شافعی اشعری، ملقّب به **صلاح‌الدین**، از اکابر فقهای شافعیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر متکلّم ادیب شاعر و درعهد خود درعلم حدیث متفرّد بوده و ازتألیفات او است:

۱- الاشباه‌النظائر ۲- تنقیح‌الفهوم فی‌صیغ‌العموم ۳- کتاب‌المدلسین ۴- کتاب المراسیل . درسال هفتصد و شصت و یکم هجرت درگذشت .

(کف و ص ۱۰۴ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

علاف در اصطلاح رجالی لقب اسحق بن وهب و یحیی بن زکریّا و جمعی دیگر است.

علاف **محمد بن هذیل** - در باب کنی بعنوان **ابوالهذیل** خواهدآمد.

علامه[۱]

علامه **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **قیسی** خواهدآمد.

۱- **علامه** - بمناسبت معنی لغوی مشهوری آن، تحقیقاً یا تنزیلا وصف جمعی از اکابر*

علامه — **ابن‌الاثیر-** مبارك بن ابی‌الکرم جزری بهمین عنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد .

علامه — **ابن‌جماعة-** شافعی ، محمد بن ابی‌بکر در باب کنی بهمین عنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد .

علامه — **ابن‌حاجب-** عثمان بن عمر ،در باب کنی بعنوان **ابن‌حاجب** خواهدآمد.

علامه — **ابن هشام - عبدالله بن یوسف**
علامه — **ابن هشام - محمد بن یحیی**
} هردو در باب کنی بهمین عنوان **ابن هشام** مذکور خواهدشد.

علامه — **احمد بن حسین -** بعنوان **بدیع‌الزمان** همدانی نگارش یافته‌است.

علامه — **احمدبن عمر-** بعنوان **مزجد** خواهدآمد.

علامه — **بحرانی -** سیدهاشم بن‌سلیمان، بعنوان **بحرانی** نگارش یافته‌است.

علامه — **بحرالعلوم -** سید محمد مهدی بهمین عنوان بحرالعلوم نگارش یافته است .

علامهٔ بحرین — سیدهاشم بن سلیمان ، بعنوان **بحرانی** نگاشته‌آمد .

علامة‌البشر — محمد بن محمد بن حسن بعنوان **خواجه نصیر طوسی** مذکور شده است .

علامهٔ بهبهانی — مولی محمدباقر محمد اکمل که بعنوان **آقا** مذکور افتاده است.

---

*اهل علم و ارباب فضل وهنر میباشد، لکن دراصطلاح متأخرین‌امامیه، درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه و هم‌چنین درصورت مقیدکردن به حلی، منصرف به‌یگانهٔ دهر، حسن بن یوسف بن‌علی‌بن مطهر میباشدکه شرح حال او بعنوان علامهٔ حلی مذکور میباشد. پرواضح است که اینگونه اصطلاحات ، با اختلاف اشخاص و زمان و مکان تغییرپذیر است ، ماهم چندی از اکابر راکه درکتب تراجم و سیر، بالخصوص بهمین وصف (علامه) متصف شده‌اند تذکر میدهیم و ازآنروکه اغلب متصفین بهمین وصف علامه ، بضمیمهٔ قید محل و مکان و بلده یا قیود دیگر معروف هستند لذا درمقام ترتیب ، محض تسهیل امر بارباب رجوع ، علاوه برترتیب اسامی ، ترتیب‌آن قیود انضمامی را نیز رعایت مینماید .

علامهٔ توبلی همان علامّهٔ بحرین فوق است .

علامهٔ ثانی همان علامّهٔ بهبهانی فوق است .

علامهٔ جزری همان علامّه ابن‌الاثیر مذکور فوق است .

علامه‌چلبی بیگ پسر میرزاعلی بیگ ، معروف بعلامّه ، از اهالی تبریز بود ، در ایّام جوانی برای تحصیل بشیراز رفت ، مدتی در حوزهٔ درس ملامیرزاجان آتی‌الترجمهٔ (متوفی بسال۹۹۴هـ یا ۹۹۸هـ ق = **ظصد** یا **ظصح**) حاضر شد، عاقبت بجهت‌تهمت شرب‌خمر بقزوین و بعداً بواسطهٔ شهرت وصیت کمالاتی که داشته بهندوستان رفته ودر دربار ملوك هند تقرّب یافت ودراثر سوء سریره ،کتابی در ردّ انبیا نوشت ، درنتیجهٔ این‌کردار ناشایست خود ، بمرض‌آکله مبتلا و بدنش سوراخ سوراخ شده و عازم مقرّ خودگردید . چلبی‌بیگ ، بشعرگفتن نیز رغبت داشته ودر اوائل **شیدا** ودر اواخر **فارغ** تخلّص میکرده واز او است :

خدا درسینهٔ من‌آه سوزان را نگه‌دارد زآسیبش دل بیرحم جانان را نگه‌دارد

منادی میکند امروز زنّار سر زلفش که‌بی‌ایمان‌بمیرد هرکه‌ایمانرا نگه‌دارد

سال‌وفات‌او بدست‌نیامد. پدرش‌میرزاعلی بیگ‌درزمان‌شاه‌تهماسب‌صفوی(۹۳۰_۹۸۴هـ ق) کلانتر تبریز بود، عاقبت او نیز دلگیر شده وبهندوستان رفت ، درقندهار خدمت‌بهرام میرزا برادر شاه تهماسب مانده و بخدمتی مفتخر گردید .

(ص۱۵۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

علامهٔ‌حائری **حاج شیخ عبدالکریم** - بعنوان **آیةالله** نگارش یافته است .

علامه **حسن بن یوسف** - در ذیل بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

علامهٔ‌حصیری **محمودبن احمد** - بهمین عنوان **حصیری** مذکور شده است.

علامهٔ‌حلی **حسن بن سدیدالدین** - **یوسف** بن زین‌الدین علی بن‌مطهّر حلّی ، مکنّی به **ابومنصور** و **ابن‌المطهر**، ملقب به‌**آیةالله** و **جمال‌الدین**

و **فاضل**، معروف به **علامه**، بلکه در کلمات بعضی از اجلّه موصوف به **علامة الدهر**، از علمای ربّانی امامیّه، رئیس علماء الشیعة و قائد الفرقة المحقّة، حاوی فروع واصول، جامع معقول و منقول، حامی بیضهٔ دین مبین وماحی آثار ملحدین، جلالت وی مسلّم مخالف و موافق و برسابق ولاحق فائق، در تمامی مراتب علمیّهٔ عقلیّه ونقلیّه شهرهٔ آفاق وعلاّمهٔ علی الاطلاق ودر مراتب زهد و ورع و تقوی طاق، بالجملة آن عالم ربّانی فقیه اصولی محدّث رجالی ادیب ریاضی حکیم متکلّم مفسّر ماهر، ازهد و اورع مردم، محاسن آداب او خارج ازحدّ احصا، زبان درتقریر مراتب عالیه‌اش ناتوان وقلم درتحریر مناقب سامیه‌اش در درد و الم ومقالات همچنانی‌وافی برعشر اعشار مقامات وی نمیباشد.

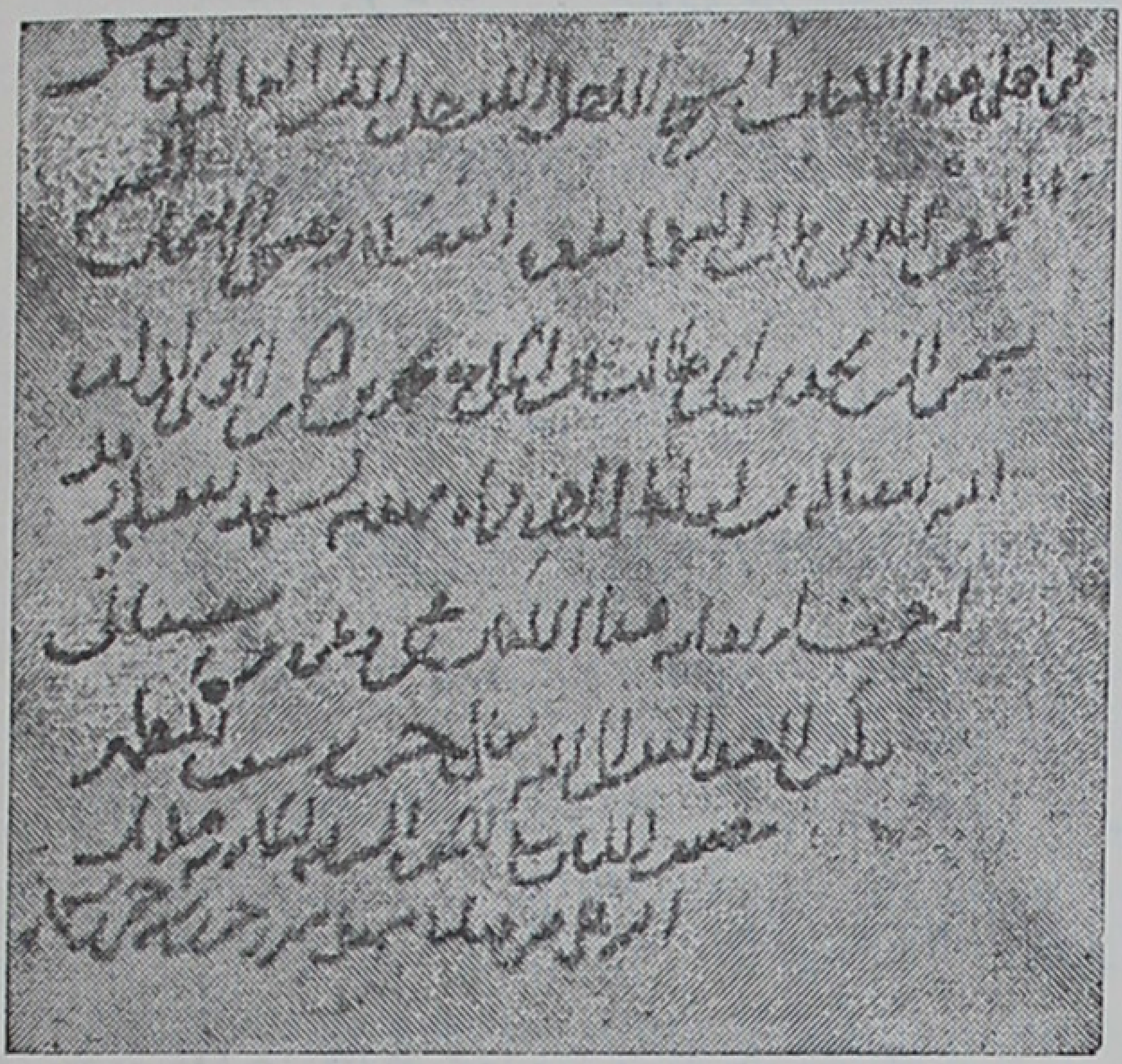

نمونهٔ خط علامهٔ حلی که بموجب جلد چهارم فهرست کتابخانهٔ رضویه، در پشت صفحهٔ اول کتاب نهج المسترشدین شماره ۱۰۶۵ حکمت خطی آن کتابخانهٔ مبارکه نوشته و صورت خط این است: **قرأ علی هذا الکتاب الشیخ الاجل الاوحد الکبیر العالم الفاضل المحقق المدقق ملك العلماء بلغة الفضلاء رئیس الاصحاب الفقیه شمس الدین محمد ابن ابیطالب ابن الحاج محمد ابن الحسن الآوی ادام الله افضاله من اوله الی آخره قرائة مهذبة یشهد بفضله وقد اجزت له روایة هذا الکتاب عنی وغیره من مصنفاتی وکتب العبد الفقیر الی الله تعالی حسن بن یوسف بن المطهر مصنف الکتاب فی الحضرة الشریفة الحائریة صلوات الله علی مشرفها فی مستهل شهر رجب من سنة خمس و سبعمأة حامداً مصلیا - ۱۰**

در نقدالرّجال، بعد از آنکه اورا بشیخ الطّائفة بودن وکثرت تصنیف و تحقیق و تدقیق و ریاست علمیّهٔ معقولی ومنقولی امامیّه ستوده گوید: بخاطرم میرسد که بوصف او نپردازم زیراکه کتاب من گنجایش علوم و فضائل و محامد و تصانیف اورا نداشته و مقام او از هرچه‌گویند بالاتراست اینك ما نیز از این رشته و ذکر فضائل علمیّه و عملیّهٔ علاّمه صرفنظر کرده وبذکر یك قضیهٔ

اوکه با شاه خدابنده وقوع یافته و حاوی یك خدمت اساسی مذهبی میباشد میپردازد :

ازشرح من لایحضره الفقیه ملامحمدتقی مجلسی نقل است که روزی سلطان الجایتو محمد مغولی ، ملقّب به شاه خدابنده از روی غضب ، بزن خودکه بسیار طرف میلش بوده گفت : اَنْتِ طالِقٌ ثَلثاً که سه طلاقه بوده و دیگر رجوع بعقد ، امکان‌پذیر نشود و انفصال کلی حاصل آید و بالمرّة قطع رابطهٔ زناشوئی گردد لکن بعدازآن پشیمان شد،

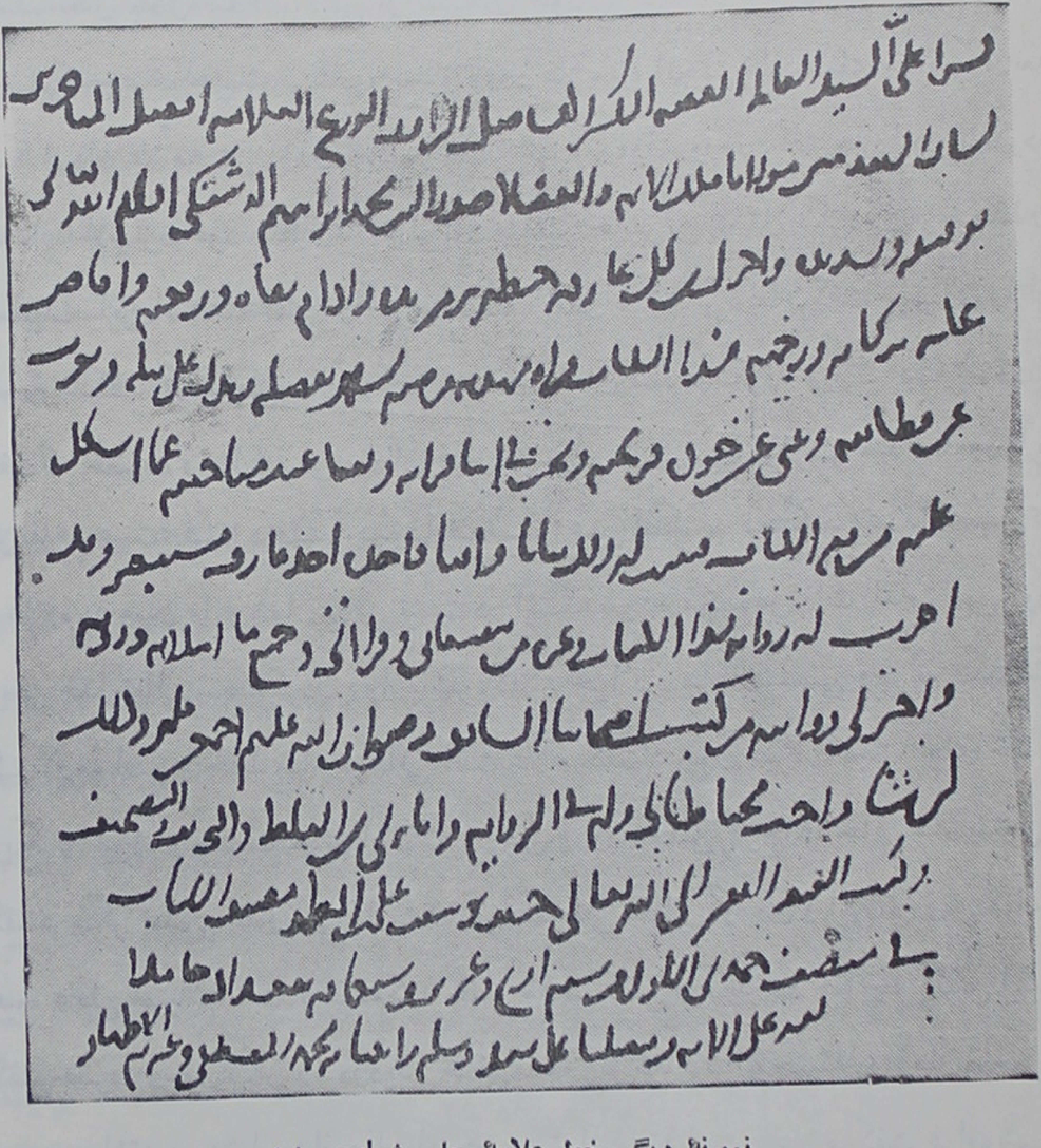

نمونهٔ دیگر خط علامهٔ حلی شماره - ۱۱

قطعهٔ مزبور صورت اجازه‌ای استکه بیکی از اجداد سید علیخان مشهور داده و در ظهر صفحهٔ اول کتاب قواعدالاحکام تألیف خود علامه نوشته شده و درکتابخانه شخصی دانشمند محترم جناب آقای فخرالدین نصیری دامت افاضاته میباشد .

تمامی علمای مذاهب اربعه را جمع کرد، درحکم شرعی طلاق آن جوری خواستارفتوی دینی گردید، همه‌شان متفقاً بوقوع سه طلاق وعدم امکان رجوع زوجیّت بدون محلّل، حکم نموده و فتوای قطعی دادند. یکی از وزرا گفت، درشهر حلّه عالمی است که این طلاق را باطل میداند پس نامه‌ای بحضرت علاّمه نوشته وکسی را باحضار وی برگماشت. حکمای حاضر دربار گفتند که سلطان را سزاوار نباشد که از پی مردی رافضی خفیف‌العقل باطل‌المذهب، کسی از بستگان خود را بگمارد سلطان گفت تا حاضر باشد و ببینم که چه خواهد شد. شاه، بعداز ورود علاّمه، انجمنی از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد علاّمه نیز درآن انجمن حاضر شد ودرموقع ورود، کفش‌ها را دربغل کرده وبعداز سلام نزد خود سلطان که خالی بود نشست. حاضرین تحمّل نکرده وبعرض سلطان رسانیدند این است که گفتیم رافضی‌ها ضعیف‌العقل هستند. سلطان گفت سبب آن را از خودش استفسار کنید پس بعلاّمه گفتند چرا بسلطان سجده نکرده و ترك ادب نمودی؟ گفت که حضرت رسول‌الله ص سلطان‌السلاطین بود، بازهم مردم سلامش میدادند ودرآیهٔ شریفه‌هم هست: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً** و علاوه در میان ما و شما خلافی نیست در اینکه سجده مخصوص ذات اقدس الهی بوده وبجز خدایتعالی سجده‌کردن روا نباشد. گفتند چرا نزد سلطان نشستی وحریم نگذاشتی که لازمهٔ ادب و حفظ مقام سلطانی است علاّمه گفت: چون غیرازآنجا، جای خالی دیگری نبوده و حدیث نبوی است که درحین ورود مجلس هرجاکه خالی شد بنشین. گفتند مگر نعلین چه‌ارزشی داشت که‌آنرا بمجلس سلطان‌آوردی و این کار زشت‌مناسب هیچ عاقلی نمیباشد گفت ترسیدم که حنفی مذهب کفش مرا بدزدد چنانچه رئیس ایشان کفش حضرت رسول‌الله‌ص را دزدید، حنفی‌ها معترض‌شدند که‌ابوحنیفه در زمان‌آنحضرت وجود نداشته و مدتها بعداز وفات‌آن‌حضرت تولد یافته است، علاّمه‌گفت فراموشم شد گویا دزدکفش‌آن‌حضرت، شافعی بوده پس شافعی‌مذهب‌ها بهمان روش اعتراض‌کردند، علاّمه باز بنسیان خود اعتراف‌آورده و فرمودکه شایدآن دزد، مالك بوده پس مالکی

مذهب‌ها بهمان روش مذکورجواب دادند وعلاّمه گفت شاید دزدکفش آن‌حضرت، احمد بن حنبل بوده وحنبلی‌ها نیز بشرح مذکور جواب دادند. علاّمه رو بسلطان کرد وگفت حالا مکشوف گردیدکه هیچ‌یك از رؤسای مذاهب اربعه درعهد حضرت رسالت ص و در زمان اصحاب باجلالت، وجود نداشته وآراء و اقوال‌ایشان فقط رأی ونظر و اختراعی خودشان است و اتباع ایشان نیز از مجتهدین خود همین چهار تن را گزیده و اجتهاد غیرایشان را اگرچه اعلم و افضل ازایشان‌باشد روا ندانند. اما فرقهٔ شیعه، تابع‌حضرت امیرالمؤمنین ع میباشندکه وصی و برادرآن‌حضرت بوده و بمنزلهٔ نفس و جان وی میباشد، پس شروع باصل مطلب و قضیهٔ طلاق زن سلطان شدند، علاّمه پرسیدکه آیا این طلاق با حضور عدلین وقوع یافته است یا نه؟ سلطان گفت در تنهائی واقع شده، علاّمه گفت پس این طلاق محکوم ببطلان بوده و همان زن مطلقه در زوجیّت سلطان باقی است. بعداز این همه، پاره‌ای مذاکرات دینی مطرح مذاکره شد، همه‌شان ملزم شدند و درجواب علاّمه درماندند.

از لطائف مناظرات آن مجلس آنکه: علاّمه، بعدازخاتمه یافتن مناظرهٔ مذکور در فوق، خطبهٔ فصیح و بلیغی مشتمل برحمد وصلوات پیغمبر خدا و ائمهٔ هدی خواند، سیّد موصلی که از جملهٔ محکومین درمناظره بوده از در اعتراض درآمد وگفت دلیل برصلوات غیر انبیا چیست؟ علاّمه فوراً این آیه را تلاوت نمود. **اَلَّذِینَ اِذا اَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اُولئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ** موصلی، از راه عناد، مناقشهٔ موضوعی کرده وگفت چه مصیبت بدیشان رسیده‌که بسبب آن مستوجب صلوات باشند؟ علاّمه فرمود مصیبتی بالاتر از این چه باشدکه از نسل ایشان فرزندی ناخلف مانند تو بوجود آیدکه دشمنان لایق لعنت ایشان را، برایشان ترجیح دهد پس حاضرین خندیده و ازآن بدیهه‌گوئی علامه درشگفت ماندند. یکی از شعراءگوید:

اذالعلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابیه

وکان الکلب خیر امنه حقا لان الکلب طبع ابیه فیه

« شیر را بچه همی ماند بدو » « تو ، بپیغمبر چه میمانی بگو » علامه کتاب **کشف الحق و نهج الصدق** را درهمین مناظرهٔ سید موصلی نگارش داده است باری سلطان شاه خدابنده بعد از جریانات مذکور مذهب تشیّع را قبول کرد و باطراف بلاد فرمان داد که بنام دوازده امام معصوم ع خطبه خوانده و سکّه زده و اسامی مقدّسهٔ ایشان را در اطراف مساجد و مشاهد ثبت نمایند ، علامه نیز **کتاب الفین** و کتاب **منهاج الکرامة فی الامامة** را بنام نامی آن شاه سعادت اکتناه تألیف داد، در تشیید اساس مذهب اثنی عشری همه گونه مساعی جمیله بکار برده و اصلاً فروگذاری نکرد ، در نزد شاه تقرّب بی نهایت داشت ، بر قاضی بیضاوی و قاضی ایجی و محمد بن محمود آملی صاحب نفایس الفنون و دیگر مقرّبین دربار تفوق یافت بحدی که شاه سفراً و حضراً بمفارقت وی راضی نمیشد و امر ملوکانه صادر گردید که برای علامه وطلابی که حاضر حوزهٔ درس وی میشدند مدرسه‌ای سیّار که دارای چندین مدرّس و حجره‌های کرباسی بوده ترتیب دادند که همواره با اردوی همایونی نقل میگردید و درهرمنزل نصب و مجلس تدریس منعقد میشد و درآخر بعضی از کتب علامه نیز قید شده که از تألیف آن درشهر کرمانشاه درمدرسهٔ سیّاره فراغت یافته این است که در زمان شاه خدابنده علم و فضل و ارباب کمال را رواجی دیگر بوده است . از بعض تواریخ عامّه نیز نقل است که از وقایع سال هفتصد وهفتم هجرت اظهار و اعلان تشیّع شاه خدابنده میباشد که باضلال ابن المطهّر، شعار تشیّع را اعلان و انتشار داده‌است.

میتوان گفت که اگر منقبت وخدمت دینی علامه منحصر بهمین قضیه میبود بازهم درجلالت و مفاخرت او بردیگران کافی بوده و اصلاً حاجتی بمزیّت وفضیلت دیگری نمیشد تا چه رسد بسائر خدمات لسانی وقلمی وآن همه مصنفّات فوق التصور او که غالباً در هرعلمی ازمنقول ومعقول وکلام وحکمت و ریاضی وغیرها چندین کتاب که هریکی دارای مزیّتی خاص میباشد در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشته است. درمجمع البحرین از بعض فضلا نقل کرده که بخط خود علامه ، پانصد نسخه از مصنّفاتش را دیده غیراز

نسخه‌هائی که با خط دیگران بوده است واز بعض دیگر نقل شده که تنها مصنّفات فقهیّهٔ علامه که دسترس میباشد بیشتر از پانزده کتاب و اصولیّه‌اش درحدود ده کتاب و دیگر مصنّفات کلام و حکمت و فنون دیگر نیز بهمین نسبت بوده و بنوشتهٔ بعضی، مصنّفات علامه قریب بهزار مجلّد است وگویند (والعهدة علیهم) تمامی مصنفّات اورا با یّام عمرش از مهد تا لحد تقسیم کرده‌اند و نصیب هرروزی یك جزوه و یا موافق آنچه ازشرح اربعین ابن خاتون نقل شده نصیب هرروزی هزار بیت گردیده است. خود علاّمه درخطبهٔ کتاب منتهی گوید که پیش از بیست و شش سالگی از مصنّفات کلام و حکمت فراغت یافته و بتحریر فقه پرداخته است وماهم از صحت و عدم صحت تقسیمات مذکوره که شاید خالی از اغراق نباشد صرف نظر کرده و بطور اجمال گوئیم کثرت و دقّت و متانت و تنوع آنها محسوس و مشاهد و ابتکار و بی‌سابقه بودن اکثر آنها نیز منظور نظر عموم و بهیچوجه جای شبهه و انکار نیست وتصنیف آنها سراپا دارای تحقیقات نظریهٔ عمیقه ودقیقهٔ علمیّهٔ نقلیّه و عقلیّه و ادبیّه و ریاضیّه و یا خود نتیجهٔ اجتهادات و استنباطات فکریّه (که تا چه اندازه مایهٔ عمری وعلمی را لازم دارد) میباشند بحکم این وسائل معمولهٔ متداوله بدون تاییدات غیبی صورت امکانی ندارد. **جَزاهُ اللهُ عَنِ الإسْلامِ وَ اَهْلِهِ وَعَنِ العُلَماءِ الدّینیَّة خَیْرَالجزاءِ.**

مصنّفات علامه محض تحقیق ونظر بوده و اصلاً قابل مساعدت دیگران نمیباشند چنانچه بعض تألیفات دایر برادعیّه و اخبار و تواریخ وسیر است بالفرض همینکه رشتهٔ قلم مؤلف دراین گونه تألیفات متنوعه باستحباب دعای کمیل درشب جمعه ویادعای ابوحمزه درسحر لیالی رمضان ویا بنقل حدیث مفصل طولانی ویا بذکر فلان قضیهٔ تاریخی در تألیف خود (و مانند اینها) رسیده ممکن است که نقل و ثبت آن دعا وآن حدیث وآن قضیهٔ تاریخی را بعهدهٔ شخص امین دیگری محول بدارد که آنها را از روی مدارك موجوده نقل به مؤلّفهٔ آن مؤلف نماید و نظائر اینها بسیار است و لکن اکثر مصنّفات علامه (اگر یکسر هم نباشد) نتیجهٔ فکر و نظر و استدلالات منطقی و استنباطات و اجتهادات

فکری بوده و باکمك و معاون نمیباشد و باید با قلم شریف خودش انجام یابد : ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ دراینجا بعضی‌ازآنهارا باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید :

۱- الابحاث المفیدة فی تحصیل العقیدة ۲- ابطال الجبر ۳- اثبات الرجعة ۴- اجوبة المسائل المهنائیة الاولی که جواب سؤالات سید مهنا بن سنان بن عبدالوهاب جعفری حسینی مدنی عبدلی است **۵- اجوبة المسائل المهنائیة الثانیة** که بازهم جواب سؤالات دویمی سید مهنای مذکور است **۶- الادعیة الفاخرة المأثورة عن العترة الطاهرة ۷- الاربعون مسئلة فی اصول الدین ۸- ارشاد الاذهان الی احکام الایمان** که تمامی ابواب فقهیّه را بترتیبی خوب حاوی و باآن اختصار ، (که باندازهٔ معالم الاصول معروف است) بتصریح بعضی از اجلّه ، دارای پانزده هزارمسئله بوده ونسخهٔ خطّی آن شایع وبسیار و دراغلب کتابخانه‌های عمومی وخصوصی موجود و شروح بسیاری ازعلمای نامی برآن نوشته‌اند وازآن‌جمله سی وهشت شرح را در ذریعه مذکور داشته‌است **۹- استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی الاخبار** و خود علامه در خلاصة الاقوال خود گوید که این کتاب استقصاء بی‌مانند و بی‌سابقه میباشد ودرآن هرخبری راکه بنظرشریفش رسیده نقل کرده وصحت وضعف سند وکیفیت دلالت آنها ومطالب ادبیه ومسائل اصولیهٔ متعلقه بآنها واحکام شرعیهٔ مستنبطه ازآنهارا بالتمام بقید تحریر وتحقیق آورده‌است **۱۰- استقصاء البحث والنظر فی مسائل القضاء والقدر** چنانچه خودش در خلاصه فرموده ویا **استقصاء النظر فی القضاء والقدر** چنانچه دربعضی‌ازکتب تراجم‌است وآنرا درجواب سئوال شاه خدابنده تألیف داده که از دلیل فاعل مختار بودن انسان و مجبور نبودن او در افعال خود استفسار کرده بود **۱۱- استقصاء النظر** که همان استقصاء البحث مذکور فوق است **۱۲- الاسرار** درامامت چنانچه بعضی گفته‌اند **۱۳- الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة من الحکمیة والکلامیة والمنطقیة** که اصل نسخهٔ آن درخزانهٔ غرویه با خط شریف خود علامه موجود وبنظرشریف صاحب ذریعه رسیده‌است **۱۴- الاشارات الی معانی الامارات** رجوع بفقرهٔ بعدی نمایند **۱۵- الاشارات الی معنی الاشارات** یا خود **الاشارات الی معانی الامارات** که در ذریعه عبارت دویمی را بشمس‌الدین محمد بن علی بن خاتون نسبت داده و اولی را نیز باکثر نسخ خلاصهٔ خود علامه منسوب داشته وبهرحال این کتاب شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا است وآن غیراز دوشرح دیگر اشارات ابوعلی است که در ذیل بنام ایضاح المعضلات و بسط الاشارات مذکور هستند **۱۶- الفین** یا کتاب **الالفین ، الفارق بین الصدق والمین** که آن را بیك مقدمه و دومقاله ویك خاتمه مرتب داشته است : در مقالهٔ اولی هزار دلیل بامامت حضرت امیرالمؤمنین ع اقامه کرده ، درمقالهٔ دویمی نیز هزاردلیل

در ابطال شبهات مخالفین نگارش داده و درایران چاپ شده است ، لکن از هزار دویمی فقط بیست وچند دلیل مذکور میباشد وگویا بقیهٔ کتاب دستخوش حوادث گردیده است **۱۷- انوار الملکوت فی‌شرح الیاقوت** که شرح کتاب یاقوت نام ابواسحق ابراهیم نوبختی ازقدمای متکلمین امامیه‌ودرکلام‌است **۱۸- ایضاح‌الاشتباه‌فی‌ضبط تراجم‌الرجال** چنانچه‌درذریعه‌میباشد ویا**فی‌ضبط الفاظ اسامی‌الرجال** چنانچه در روضات‌است **۱۹- ایضاح‌التلبیس من‌کلام‌الرئیس و بیان‌سهوه والرد علیه** چنانچه در خلاصه گفته ویا**کشف‌التلبیس و بیان سیرةالرئیس** چنانچه از محمد بن خاتون نقل شده و بهرحال این‌کتاب در رد و اعتراضات وارده برشیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا است **۲۰- ایضاح‌السبل فی‌شرح منتهی‌السؤال والامل** دراصول فقه و نام اصلی‌آن **غایةالوصول الی علم‌الاصول است** **۲۱- ایضاح مخالفةالسنة** درتفسیر و حاوی رد دینی مطالبی است‌که مخالف کتاب وسنت‌نبویه‌هستند **۲۲- ایضاح‌المعضلات من‌شرح‌الاشارات** که‌شرح‌شرح اشارات‌خواجه‌نصیر طوسی است **۲۳- ایضاح‌المقاصد من حکمة عین‌القواعد** که شرح حکمةالعین کاتبی قزوینی‌است **۲۴- بسط‌الاشارات** وآن شرح اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا و غیراز ایضاح‌المعضلات فوق و غیرازشرح دیگراشارات‌است‌که بنام الاشارات الی‌معنی‌الاشارات مذکورشد وشاید مرادشیخ‌بهائی از اشارات علامه‌که بخط خودش درپیش او بوده است همین‌کتاب بسط‌الاشارات باشد **۲۵- بسط الکافیة** که مختصر شرح الکافیة درنحو است **۲۶- تبصرةالمتعلمین فی‌احکام الدین** که بارها در ایران‌چاپ وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و **این نگارنده** نیز شرح مزجی مختصری دردوجلد برآن‌نوشته وجلد اولی این‌شرح درتبریز چاپ شده است **۲۷- تحریرالاحکام‌الشرعیة‌فی‌مذهب الامامیة** که تمام ابواب فقه را بدون استدلال حاوی و درکثرت فروع و جزئیات مسائل بی‌سابقه بوده و بتصدیق بعضی از اهل فن دارای چهل هزار مسئله میباشد **۲۸- تحصیل الملخص** **۲۹- التحفة** درهیئت **۳۰- تذکرةالفقهاء** در فقه استدلالی امامیه و مذاهب متداولهٔ عامه‌که اکثر ابواب فقهیه را حاوی است ، درایران در دوجلدبزرگ‌چاپ‌شده وبه **تذکرهٔ علامه** معروف است **۳۱- تسبیل‌الاذهان الی احکام‌الایمان** درفقه ویك مجلد است **۳۲- تسلیك الافهام فی‌معرفةالاحکام** **۳۳- تسلیك‌النفس الی حظیرةالقدس** درنکات ودقائق‌علم‌کلام **۳۴- التعلیم التام فی‌الحکمة والکلام** چنانچه در روضات‌گفته و چندین مجلد است **۳۵- التعلیم الثانی** که چندین مجلد بوده وبقول ذریعه ظاهرآن‌است‌که‌آن، غیراز کتاب مقاومات‌او است‌که حاوی‌مباحثه با تمامی حکما است **۳۶- تلخیص‌الاحکام** چنانچه بعضی‌گفته‌اند لکن ظاهرآن است‌که همان تلخیص‌المرام مذکور در ذیل است **۳۷- تلخیص‌الکشاف** که تفسیر قرآن مجید میباشد و موافق ذریعه ظاهرآن است‌که‌آن ، غیراز سر وجیز و قول وجیز و نهج ایمان است‌که تفسیرهای علامه هستند و شاید یکی ازآنها است. **۳۸- تلخیص‌المرام فی‌معرفةالاحکام وقواعدالفقه ومسائله الدقیقة علی سبیل‌الاختصار**، دونسخه ازآن درخزانهٔ رضویه موجود است وغایةالاحکام فی‌تصحیح تلخیص‌المرام هم شرح خود علامه بهمین‌کتاب تلخیص است **۳۹- التناسب بین‌الفرق الاشعریة**

والسوفسطائية **۴۰- تنقیح الابحاث فی العلوم الثلاثة** یعنی منطق وطبیعی و الهی **۴۱- تنقیح القواعد** یا **تنقیح قواعد الدین المأخوذة من آل یس** **۴۲- تهذیب الاصول** که نام اصلی آن **تهذیب طریق الوصول الی علم الاصول** است و گاهی آنرا تخفیف داده **تهذیب الوصول الی علم الاصول** گفته و دیگر تخفیفش داده و **تهذیب الاصول** نامند **۴۳- تهذیب طریق الوصول** که مذکور شد **۴۴- تهذیب النفس فی معرفة المذاهب الخمس** **۴۵- تهذیب الوصول** که در عنوان تهذیب الاصول اشاره شد **۴۶- التیسیر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** چنانچه از بعض نسخ خلاصهٔ خود علامه نقل گردیده و از بعضی نسخ دیگر آن، نام این کتاب **السر الوجیز** و از بعضی دیگر **القول الوجیز** نقل شده است **۴۷- جامع الاخبار** و در بعضی مواضع، **مجامع الاخبار** نوشته شده و در ذریعه گوید ظاهر آن است که تصحیف همین جامع الاخبار است **۴۸- الجبر والاختیار** و ظاهراً غیر از ابطال الجبر مذکور فوق است **۴۹- جواب السؤال عن حکمة النسخ فی الاحکام الالهیة** که درجواب سؤال شاه خدابنده تألیف داده ونامش **وجیزه** است **۵۰- جوابات المسائل المهنائیة** که دو فقره بوده و بعنوان اجوبة المسائل مذکور شدند **۵۱- جواهر المطالب فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع** **۵۲- الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید** **۵۳- حاشیهٔ تلخیص الاحکام** مذکور فوق که خود تلخیص و حاشیهٔ آن هردو درنزد صاحب معالم بوده و درمسئلهٔ جواز طهارت با آب مضاف از آنها نقل میکند **۵۴- حل المشکلات من کتاب التلویحات** که شرح کتاب تلویحات شیخ شهاب الدین سهروردی است **۵۵- خلاصة الاقوال فی علم** (معرفة حال) **الرجال** **۵۶- خلق الاعمال** **۵۷- الدر المکنون فی علم القانون فی المنطق** **۵۸- الدر والمرجان فی الاحادیث الصحاح والحسان** **۵۹- الدلائل والبرهان فی تصحیح الحضرة الغرویة** **۶۰- الرسالة السعدیة** **۶۱- السر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** که بنام تیسیر مذکور شد **۶۲- شرح ارشاد الاذهان** خود علامه **۶۳- شرح الاشارات** درمجمع البحرین از شیخ بهائی نقل کرده که شرح اشارات علامه با خط شریف خودش نزد او موجود بوده است و شاید این کتاب همان کتاب اشارات نام مذکور فوق خود علامه باشد که چنانچه مذکور شد آن نیز شرح اشارات ابوعلی سینا است **۶۴- شرح تجرید خواجه نصیر طوسی** که ذیلا بنام کشف المراد مذکور است **۶۵- شرح حکمة العین** که بنام ایضاح المقاصد مذکور شد **۶۶- شرح شفای ابوعلی** در دومجلد **۶۷- شرح قواعد خود علامه** **۶۸- شرح مختصر ابن حاجب** **۶۹- شرح نهج البلاغة** و یا **مختصر شرح نهج البلاغة** که ملخص شرح نهج البلاغهٔ استادخود ابن میثم بحرانی است **۷۰- غایة الاحکام** که فوقاً ضمن تلخیص المرام مذکور شد **۷۱- غایة الوصول الی علم الاصول** که بنام ایضاح السبل مذکور شد **۷۲- قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام** که بقواعد علامه معروف وچندین مرتبه درتهران چاپ ومحل توجه اکابر و فحول فقها و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند **۷۳- القول الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز** وظاهراً همان کتاب التیسیر الوجیز است که درفوق مذکور شد **۷۴- کاشف الاستار فی شرح کشف الاسرار** **۷۵- کتاب الالفین الفارق بین الصدق والمین** که به الفین علامه معروف و درفوق

بهمین اسم مشهوری خود مذکور شد **۷۶- کشف الحق و نهج الصدق** و موافق آنچه در بالا اشاره نمودیم این کتاب را در مناظرهٔ سید موصلی تألیف داده است **۷۷- کشف الخفاء من کتاب الشفاء** در حکمت **۷۸- کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد** در کلام و شرح کتاب قواعد العقائد خواجه بوده ودر تهران چاپ شده است **۷۹- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد** در کلام که شرح تجرید خواجه بوده و بارها در بمبئی و ایران چاپ و بتصدیق ارباب تحقیق اگر این شرح علامه نبودی مطالب عمیقهٔ کتاب تجرید خواجه با آن همه شروح بسیاری که دارد در بوتهٔ اجمال ماندی **۸۰- کشف المقال فی احوال الرجال** که کتاب رجال کبیر علامه بوده و خلاصة الاقوال مذکور فوق ملخص همین کتاب است **۸۱- کشف المکنون من کتاب القانون** در نحو ومختصر شرح جزولیه است **۸۲- کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین ع ۸۳- الکشکول فی ماجری علی آل الرسول ص** چنانچه بعضی گفته لکن چنانچه در تحت عنوان عبیدلی نگارش دادیم همین کتاب کشکول ، تألیف سید حیدر بن علی حسینی عبیدلی است و تعدد هم ممکن و نظائر آن بسیار است **۸۴- المباحثات السنیة والمعارضات النصیریة ۸۵- مبادی الوصول الی علم الاصول ۸۶- مجامع الاخبار** چنانچه در روضات گفته و رجوع بجامع الاخبار مذکور فوق شود **۸۷- المحاکمات بین شراح الاشارات** که سه مجلد است **۸۸- مختصر شرح نهج البلاغة** که بنام شرح نهج البلاغة مذکور شد **۸۹- مختلف الشیعة فی احکام الشریعة** که فقط مسائل فقهیهٔ خلافیهٔ شیعه را ازاول فقه تا آخر آن با ادلهٔ هریك از اقوال مختلفه و رد و قبول آنها حاوی و در تهران چاپ شده است **۹۰- مدارك الاحکام** در فقه وبنوشهٔ روضات تنها باب طهارت است **۹۱- مراصد التدقیق ومقاصد التحقیق** در منطق و علم طبیعی و الهی **۹۲- مصابیح الانوار** در حدیث و موافق فرمودهٔ خود علامه تمامی احادیث امامیه را حاوی و هرحدیثی درباب متعلق بفن مربوط بآن حدیث مذکور و هرفنی را بترتیب حضرات معصومین ع بچندین باب مبوب نموده و احادیث مربوطه بآن فن را که ازهریکی ازآن بزرگواران رسیده بهمان ترتیب ، مذکور داشته است چنانچه درباب اول هرفن احادیث مربوطه بآن فن را که از حضرت نبوی ص رسیده نگاشته و هکذا تا آخر ائمهٔ اطهار علیهم السلام **۹۳- المطالب العلیة فی علم العربیة ۹۴- معارج الفهم فی شرح النظم ۹۵- المعتمد** در فقه **۹۶- المقاصد الوافیة بفوائد القانون والکافیة** که حاوی مطالب کافیه وجزولیه است **۹۷- المقاومات** در حکمت که حاوی مباحثه با حکمای سابقین است **۹۸- مقصد الواصلین** که دراصول دین است **۹۹- مناهج الیقین فی اصول الدین** که کتابی لطیف و متوسط است **۱۰۰- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب** در فقه استدلالی که از طهارت تا آخر باب جهاد ومقدار قلیلی از باب تجارت در دومجلد در تبریز چاپ شده است . خود علامه فرماید که نظیر آن تألیف نشده وآراء و مذاهب تمامی مسلمین را که در احکام فقهیه دارند درآن مذکور داشته و بعداز رد ادلهٔ مخالفین ، رأی و نظر خود را موافق ادلهٔ شرعیهٔ متقنه بعرصهٔ بیان آورده است **۱۰۱- منتهی الوصول الی علمی الکلام والاصول ۱۰۲- منهاج الاستقامة** که ابن تیمیه در رد آن چند جلد کتاب نوشته است **۱۰۳- منهاج الصلاح**

فی‌مختصر المصباح که مصباح شیخ طوسی را ملخص کرده ویك باب هم دراصول عقائد به ده باب آن افزوده وهمین یك باب است که بین علما و محصلین دایر وبه **باب حادی‌عشر** معروف وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند والا این باب حادی عشر تتمهٔ کلام شیخ طوسی نیست **۱۰۴- المنهاج فی‌مناسك الحاج ۱۰۵- منهاج الکرامة فی‌الامامة** که برای شاه خدابنده تألیف و در ایران‌چاپ‌شده‌است **۱۰۶- منهاج‌الهدایة و معراج‌الدرایة فی‌علم‌الکلام ۱۰۷- منهاج‌الیقین** یا**مناهج‌الیقین** که‌بهمین‌نام‌دویمی‌مذکورشد **۱۰۸- نظم‌البراهین‌فی‌اصول‌الدین ۱۰۹- النکت البدیعة فی‌تحریرالذریعة فی‌اصول‌الدین ۱۱۰- نهایةالاحکام فی‌معرفةالاحکام** وظاهرروضات آنکه فقط ابواب طهارت وصلوة است **۱۱۱- نهایةالمرام فی‌علم‌الکلام ۱۱۲- نهایةالوصول الی علم‌الاصول ۱۱۳- نهج‌الایمان فی‌تفسیرالقرآن** که بفرمودهٔ خود علامه ملخص کشاف و تبیان وغیرآنها است **۱۱۴- نهج‌الحق وکشف‌الصدق** که فضل بن روزبهان ردی برآن نوشته است **۱۱۵- نهج‌العرفان فی‌علم المیزان ۱۱۶- نهج‌المسترشدین فی‌اصول الدین** که فاضل مقداد شرحی برآن نوشته وآن شرح را ارشادالطالبین الی نهج‌المسترشدین نامیده ومتن وشرح هردو دربمبئی در یکجا چاپ شده است **۱۱۷- نهج‌الوصول الی علم‌الاصول ۱۱۸- النهج الوضاح فی‌الاحادیث‌الصحاح ۱۱۹- واجب‌الاعتقاد ۱۲۰- الوجیزة فی‌جواب سؤال‌الشاه خدابنده عن حکمة وقوع‌النسخ فی‌الاحکام** که بنام جواب‌السؤال مذکور شد وغیر اینهاکه چنانچه مذکور داشتیم بسیار است . مخفی نماندکه خودعلاّمه درکتاب‌خلاصةالاقوال، بعضی از مصنّفات خود را ضمن شرح‌حال خودش بیان‌کرده و لکن اغلب آنها راکه بعد از خلاصه تألیف یافته درآنجا مذکور نداشته است .

اساتید علامه : حکمت و معقول و منقول را ازخواجه نصیرالدین‌طوسی وکاتبی قزوینی و حکیم منطقی شافعی معروف بدبیران‌خوانده وکلام وفقه و اصول و ریاضیّات و ادبیّات و علوم عربیّه و دیگر علوم متداوله را نیز از خال مفضال خود محقّق حلّی و والد ماجد خود شیخ سدیدالدین یوسف واز سید احمد بن طاوس وسید علی‌بن‌طاوس و ابن‌میثم بحرانی و پسرعموی مادرش شیخ نجیب‌الدین یحیی و دیگرفقها و متکلّمین امامیّه و ازشیخ تقی‌الدین عبدالله بن جعفر بن‌علی صباغ حنفی و شیخ عزّالدین‌فاروقی واسطی ازفقهای اهل‌سنّت ودیگراکابر علمای عامّه فراگرفته‌است. **مشایخ روایت‌علامه :** علاّمه علاوه براساتید مذکور خود از شیخ مفیدالدین بن جهم فقیه اسدی و شیخ نجیب‌الدین محمد بن نمای حلّی و سید عبدالکریم بن طاوس صاحب‌کتاب فرحةالغری

و علی بن عیسی اربلی صاحب کشف‌الغمة و دیگر مشایخ و اجلّه روایت میکنند . امّا **تلامذهٔ علامه** نیز بسیار و هر یکی شهرهٔ هردیار بوده و ماهم از ذکر اسامی‌شان وشرح دیگر مزایای تاریخی علاّمه محض رعایت اختصار اعتذار می‌نمائیم . **ولادت علامه** در بیست و نهم رمضان ششصد و چهل و هشت هجرت و مادّهٔ تاریخ آن لفظ **رحمت = ۶۴۸** بوده و وفاتش دریازدهم یا بیست و یکم شهر محرّم هفتصد و بیست و ششم هجرت (سال وفات شاه خدابنده) در حلّه واقع و جنازهٔ اورا پیش از دفن بنجف اشرف نقل و مرقد شریفش درجنب باب رواق مطهّر مرتضوی ع از ایوان طلا معروف وطرف دیگر آن باب سعادت انتساب ، مزار ملاّ احمد مقدّس اردبیلی است وبنظر حقیقت، این‌دوعالم ربّانی بسمت دربانی شاهنشاه اعظم حضرت امیرالمؤمنین ع مفتخر هستند ودر نخبةالمقال گوید:

وآیةالله ابن یوسف الحسن	**سبط مطهر فریدة الزمن**
علامة الدهر جلیل قدره	**ولد (رحمة) و (عز) عمره**

کلمهٔ **رحمت** = ۶۴۸ وکلمهٔ **عز** = ۷۷.

(ملل وص ۱۷۱ت و ۲۰۲هب و ۴۹۵مس وکتب رجالیه و مواضع متفرقه از ذریعه)

علامه **خواجه‌نصیرطوسی** - بهمین‌عنوان نگارش یافته‌است.

علامهٔ‌دوانی **محمد بن اسعد** - بهمین عنوان دوانی نگارش داده‌ایم .

علامهٔ‌دهلوی **میرزا محمد بن عنایت احمدخان**- متخلّص به **کامل** ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشدکه درسال هزار و دویست و سی و پنجم هجری قمری وفات یافته و ازتألیفات او است:

۱- **تنبیه اهل‌الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل‌الخلاف** که در آن ، اسامی رواتی راکه کذّاب و جعّال و ضعیف و مجهول‌الحال و ازخوارج و مانند ایشان بوده و درصحاح ستّهٔ اهل سنّت نیز از ایشان روایت می‌کنند جمع و بسط داده وهمهٔ آنهارا با شرح حال آنها ازکتاب تقریب ابن‌حجر استخراج کرده‌است ۲- **النزهة الاثنی‌عشریة**.

(ص۴۴۱ ج۴ ذریعه)

علامهٔ رازی **محمدبن محمدبن‌ابی‌جعفر**- بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهدآمد .

علامهٔ زبیدی احمد بن عمر- بعنوان **مزجد** خواهد آمد.

علامهٔ سکاکی یوسف بن ابی بکر محمد - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکور شد.

علامهٔ شیرازی محمود بن مسعود - بعنوان **قطب‌الدین** خواهد آمد .

علامهٔ طباطبائی سید محمد مهدی - بعنوان **بحرالعلوم** مذکور شده است .

علامه حاج شیخ عبدالکریم - بعنوان **آیةالله** نگارش یافته است.

علامه عبدالله بن ابی‌الوحش - بعنوان **مقدسی** خواهد آمد .

علامه عبدالله بن یوسف - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهد آمد.

علامه عثمان بن عمر- بعنوان **ابن‌حاجب** در باب کنی خواهد آمد .

علامه علی بن خلیفه - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌اصیبعه** خواهد آمد .

علامهٔ فناری محمد بن حمزه - بعنوان **فناری** خواهد آمد .

علامهٔ قیسی ابراهیم بن محمد - بهمین عنوان **قیسی** خواهد آمد.

علامهٔ کتکانی سید هاشم بن سلیمان - بعنوان **بحرانی** مذکور شده است .

علامه مبارك بن ابی‌الکرم - در باب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهد آمد.

علامهٔ مجلسی مولی محمدباقر بن محمدتقی - بعنوان **مجلسی** خواهد آمد .

علامه محمد بن ابی‌بکر- در باب کنی بعنوان **ابن‌جماعة** خواهد آمد.

علامه محمد بن اسعد - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .

علامه محمد بن حمزة - بعنوان **فناری** نگارش خواهد یافت .

علامه میرزا محمد بن عنایت احمدخان - بعنوان **علامهٔ دهلوی** مذکور شد.

علامه محمد بن محمد بن ابی‌جعفر - رازی بعنوان **قطب‌الدین رازی** خواهد آمد .

علامه — **محمد بن یحیی** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد .

علامه — **مولی محمدباقر بن محمدتقی** - بعنوان **مجلسی** خواهدآمد .

علامه — **سید محمدکاظم** - یزدی ، بعنوان **یزدی** خواهدآمد .

علامه — **محمود بن احمد** - بعنوان **حصیری** نگارش یافته است .

علامه — **محمود بن مسعود** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

علامهٔ‌مقدسی — **عبدالله بن ابی‌الوحش** - بعنوان **مقدسی** خواهدآمد .

علامه — **سید مهدی** - یامحمد مهدی طباطبائی بعنوان **بحرالعلوم** نگارش یافته است .

علامه — **سید هاشم بن سلیمان** - همان علامهٔ کتکانی مذکور فوق است .

علامهٔ‌همدان — **احمد بن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان** نگارش یافته است .

علامهٔ یزدی — **سید محمدکاظم** - بعنوان **یزدی** خواهدآمد.

علامهٔ یمن — **نشوان بن سعیدبن نشوان** - حمیری، مکنّی بابوالحسن، ازاکابر قرن ششم هجرت میباشدکه عالم متقن فقیه نبیل نحوی لغوی و اعلم و اوحد اهل عصر خود بود ، در سال پانصد و هفتـاد و سیم هجرت وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- الحورالعین‌مع‌شرحه که‌یك‌نسخه‌از آن‌درخزانهٔ‌رامفوریه‌موجوداست **۲- شمس‌العلوم و دواءکلام‌العرب من‌الکلوم** ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ‌بانگی‌فور برقم۱۶۹۴موجوداست. (تذکرةالنوادر)

علامه — **یوسف بن ابی‌بکرمحمد** - بعنوان **سکاکی یوسف** مذکورافتاده‌است.

علامی — **ابوالفضل**- در ضمن شرح حال برادرش ابوالفضل بعنوان **فیضی** نگارش خواهد یافت .

علان — با صیغهٔ مبالغه ، در اصطلاح رجالی ، لقب علی بن محمد بن ابراهیم‌بن‌علان **کلینی**، مکنّی به**ابوالحسن**، معروف به **علان‌کلینی**،

از اعیان و ثقات محدّثین امامیّهٔ زمان غیبت صغری ، مؤلف کتاب **اخبار القائم ع** ، دایی محمّدبن یعقوب کلینی وازمشایخ روایت بلاواسطهٔ او میباشد وموافق آنچه در تحت عنوان عدهٔ کلینی اشاره شد او نیز یکی از افراد عدّه ایست که کلینی بواسطهٔ آن از سهل بن زیاد روایت میکند . دیگر مزایای احوال او و اینکه کلمهٔ علان لقب مختصی او ویا لقب خانوادگی ایشان بوده و هریك از افراد خانوادهٔ جدّ او ابراهیم ملقّب بهمین لقب میباشد موکول بکتب رجالیّه است .

علقمی **جندب بن عبدالله بن سفیان** - مصطلح رجال وموکول بدان علم است.

علمای سته بعنوان قضاة سته خواهد آمد .

علم الدین **عبدالکریم بن علی بن عمر** - شافعی انصاری حافظ عراقی، ازاکابر علمای اوائل قرن هشتم هجری شافعیّه میباشد که درعلوم شرعیّه اهتمام تمام داشت ، تاآنکـه در فقه و اصول و تفسیر و حساب و علوم عربیّه وکتابت و حسن خط مهارت یافت ، دراصول تعلیم و تربیت مقتدر و بسیار متواضع و خوش بیان و زحمات طلاّب علوم دینیّه را متحمّل و اکثر محصّلین دیـار مصر خوشه چین حوزهٔ درس وی بوده اند. درمدرسهٔ منصوریّه نیز بعداز بهاءالدین ابن النحاس درس تفسیر میگفته واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار للزمخشری من ابن المنیر** ودر کشف الظنون گوید که آن غیراز کتاب انصاف نام علم الدین است ۲- **الانصاف** که حکم ما بین کشاف و انتصاف است چنانچه احمد بن محمد بن منیر اسکندری کتاب انتصاف نام را برای مناقشه ومجادله با کشاف زمخشری تألیف داده وعلم الدین هم همین کتاب انصاف را بسمت محاکمه ما بین دو کتاب کشاف و انتصاف تألیف کرده است ۳- **تفسیر قرآن** که به **تفسیر عراقی** معروف است . علم الـدین در اواخر عمر خود نابینا شد و در سال هفتصد و چهارم هجرت وفات یافت .

(کف وص ۳۹۹ ج ۲ کمن و ۱۲۹ ج ۶ طبقات الشافعیه و ۷۴ ج ۵ فع وغیره)

علم الدین **علی بن اسمعیل**- بغدادی جوهری، معروف به **رکاب سالار**، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمبرّزین ریاضیّات و ادبیّات وشعر وهندسه بوده

وفهم و ذکاوت بی نهایت داشته و درشمار ظرفا وفضلای بغداد میباشد. زمان وعلت اشتهار به رکاب سالار و شرحی دیگر بدست نیامد. (ص ۱۵۸فع)

علم الدین **علی بن محمد بن عبدالصمد** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

علم الدین **قاسم بن احمد بن موفق** - اندلسی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **نجم الدین**، از ائمهٔ نحو وعلوم عربیّه میباشد که درفقه واصول و منطق و فلسفه و علوم متداولهٔ دیگر نیز گوی سبقت ازدیگران ربوده است. در تحصیل علم رنجی کشیده وگنجی برده خصوصاً در تجوید و قرائت و علوم قرآنیّه دستی توانا داشت، یاقوت حموی بسال ششصد و هجدهم هجرت درحلب با وی ملاقات کرد و فضائل بسیاری از او استفاده نمود. سال وفاتش مضبوط نبوده و ولادتش در سال پانصد و شصت و یکم هجرت بوده است. از تألیفات او است:

۱- شرح قصیدهٔ شاطبی **۲- شرح المفصل** در ده جلد **۳- شرح مقدمهٔ جزولی**.
(ص ۲۳۴ ج ۱۶جم)

علم الدین مصری **علم الدین علی بن محمد** - مذکور فوق است.

علم الهدی **علی بن ابی احمد حسین طاهر ابن موسی** - بن محمد بن موسی بن ابراهیم ابن امام موسی بن جعفر الصادق علیهما السلام، **علوی موسوی**، که نسب شریفش بپنج واسطه به **حضرت امام موسیع** موصول میباشد. اینکه بعضی دیگر علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن امام موسی ع نوشته که با چهار واسطه بدان حضرت پیوندد ظاهراً نام موسی جدّ سیمی او از قلم افتاده و جدّ دویمی او محمد را چنانچه متداول است بجدّش ابراهیم منسوب داشته و محمد بن ابراهیم نوشته‌اند. بهرحال **نسب علم الهدی** از طرف مادر نیز به **ناصرالحق** حسن بن علی آتی الترجمة منتهی گردد چنانچه فاطمه که مادر او و برادرش سید رضی است دختر حسین بن احمد بن ناصرالحق مذکور میباشد. کنیهٔ علم الهدی **ابوالقاسم**، لقبش: **ثمانینی و ذوالثمانین و ابوالثمانین وذوالمجدین و شریف وسید ومرتضی وسیدمرتضی و شریف مرتضی و علم الهدی**

بوده و شهرتش نیز همانا یکی از پنج لقب آخری است.

علم‌الهدی ، از اعاظم علمای امامیّه ، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و فنون ادبیّه وعربیّه ، مراتب فضل وکمال او درعلم و ادب و حسب و نسب وکلام وحکمت ونحو و لغت وفقه واصول وتفسیر وحدیث ورجال وشعر ومعانی‌شعر وخطابت ودیگرعلوم‌متداوله مسلّم و وحید عصر و مرجع استفادهٔ تمامی طبقات فحول و افاضل علما ، بنوشتهٔ‌ابن‌اثیر درسر قرن چهارم مروّج مذهب امامیّه بلکه بنوشتهٔ بعضی دیگر مجدّد مذهب امامیّه درسر قرن مذکور بوده است .

سیّد ، تا مدت سی سال امیرحاج وحرمین ونقیب‌الاشراف وقاضی‌القضاة ومرجع تظلّمات بود و مقامات سامیهٔ دینی و دنیوی او مشهور و مسلّم مخالف وموافق میباشد. علاّمهٔ حلّی درکتاب خلاصه‌گوید: علم‌الهدی رکن امامیّه ومعلّم ایشان بوده ومصنّفات او از زمان خود تا زمان حاضر ماکه ششصد و نود و سیم هجرت است محل استفادهٔ‌آن فرقهٔ حقّه میباشند. شیخ عزّالدین احمد بن مقبل‌گوید : اگرکسی سوگند یادکندکه علم‌الهدی درعلوم عربیّه داناتر از خود عرب بوده دروغ نگفته وگناهی نکرده است . ابن‌خلّکان پس‌از نقل نسب و بعضی از محامد اوگویدکه فضائل وی بسیار و تألیفات او در دین و احکام مسلمین شاهد صادق هستند براینکه شاخهٔ‌آن شجره بوده واز اهل‌آن خانوادهٔ جلیله میباشد . یکی ازمشایخ ادبیّهٔ مصر گویدکه من ازکتاب غرر ودرر سیّد مرتضی مسائلی را استفاده‌کردم‌که در هیچ‌یك ازکتاب سیبویه ودیگرکتب‌نحویّه بدست نیاوردم. بالجملة سیّد ، درعلوم متنوعه تدریس میکرده و هریکی از تلامذهٔ‌او شهریّهٔ معیّنی داشته‌اند چنانچه شیخ‌طوسی را ماهی دوازده دینار(اشرفی طلای هیجده‌نخودی) و قاضی ابن‌البراج را ماهی هشت دینار و هریك از تلامذهٔ دیگر را نیز فراخور حال خودش شهریّه میداده است . وقتی قحطی شدید شد ، مردی یهودی برای تحصیل قوت لایموتی چاره اندیشیدکه درنزد سید درس نجوم بخواند ، بعد از استیذان حاضر درس شد وحسب‌الامر سیّد، اورا روزانه مقرّرگردیدکه روز بروز گرفته وصرف‌ضروریّات‌خود

مینموده است تا بعداز اندکی دراثر این شیوهٔ مرضیهٔ سیّد، مشرّف بشرف اسلام گردید.

از رؤیای شهید ثانی هم (که درضمن شرح حالش مذکور داشتیم) جلالت حقیقی سیّد مکشوف میشود و چنانچه مشهوراست شیخ مفید هم درخواب دیدکه حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها حسنین ع را پیش اوآورده و فرمود : **یاشَیْخُ عَلِّمْهُماالفِقهَ** پس شیخ بعد از بیداری درنهایت حیرت بود، تاآنکه صبح همان شب ، فاطمه والدهٔ ماجدهٔ سید مرتضی وسید رضی باکنیزک‌هائی که دور او بوده‌اند آن دوپسر خود راکه درآن‌موقع صغیرالسن بوده‌اند پیش شیخ‌آورد ، شیخ محض رعایت جلالت‌آن مخدّره سلامش کرد و بپا ایستاد تا بعداز احترامات معموله ، فاطمه همان عبارت مذکوره در رؤیای شیخ‌را **(علمهماالفقه)** بزبان‌آورد ویا خودگفت: یا شیخ اینها دوپسران منند **قد احضرتهما الیك لتعلمهما الفقه** پس شیخ‌گریسته و خواب را بدان مخدّره نقل‌کرد و بتعلیم و تربیت‌آن دوبرادر والاگهر اهتمام تمام بکار میبرد تا رسیدند بدان مقام عالی‌که هریکی از نوادر زمان و نوابغ روزگار میباشد.

اساتید و مشایخ علم‌الهدی شیخ مفید ، خطیب ادیب ابن‌نباته ، شیخ حسین بن بابویه و دیگر اکابر وقت بوده و شیخ طوسی ، قاضی ابن‌البراج ، ابوالصلاح حلبی ، ابوالفتح‌کراجکی ، سالار بن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان از دیگر اکابر وقت (که هریکی ازعلمای نامی امامیّه هستند) از تلامذهٔ وی میباشند . تألیفات او هم‌که هریکی درتبحّر علمی و توسّع و تفنّن فضلی وکثرت احاطهٔ وی برهانی قاطع میباشد بسیار و درهمهٔ آنها مبتکر بوده و بتقلید پیشینیان نرفته است :

۱- احکام اهل‌الآخرة که درحاشیهٔ شرح رسائل‌آخوندخراسانی سالف‌الترجمة درتهران چاپ شده است **۲- الامالی** که در محاضرات سید میباشد و درهشتاد مجلس آنها را املاکرده وبهمین جهت به **امالی سیدمرتضی** شهرت‌یافته و **مجالس سید** هم‌گویند چنانچه‌نام‌اصلی‌آن‌راکه **غررالفرائد** ویا **دررالفوائد** و **غررالقلائد** است نیز تخفیف داده و غرر و درر یا درر و غرر نامند . این‌کتاب بارها درمصر و ایران چاپ ، بمحاسن علوم

متنوعه مشتمل و بتنهائی در تبحّر و تفنّن سید درفقه و تفسیر و حدیث و شعر و لغز و فنون ادبیّه و علوم متنوعه براهانی قاطع و مورد توجه عامّه نیز بوده وبسیارش میستایند وکلام بعضی ازمشایخ که دربارهٔ این کتاب گفته‌شده مذکور افتاد **۳- الانتصار فی‌ماانفردت به‌الامامیة** درفقه ، در بیان احکامی که فرقهٔ شیعه از طرف مخالفین ، بجهت خلاف اجماع بودن آنها مورد تشنیع بوده‌اند وآن را برای وزیر کبیر عمیدالدین تألیف داده و ثابت کرده‌که شیعه در هریك از احکام همچنانی دلیلی قاطع ازکتاب و سنّت در دست دارد و خلاف اجماع نبوده و بعضی از فقهای مذاهب دیگر نیز موافقت دارند . این کتاب مستقلاً وهم بضمیمهٔ چندین کتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** درایران چاپ ویك نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۲۳۰۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران ویك نسخهٔ قدیمی نیز در خزانهٔ رضویّه موجود است‌که تاریخ کتابت‌آن، سال پانصد و نود وششم هجری میباشد **۴- الانصاف** که در ردّ صاحب ابن‌عبّاد درموضوع تعصّب داشتن جاحظ است **۵- انقاذ البشر من‌الجبر والقدر** که درنجف بضمیمهٔ کتاب استقصاءالنظر علامهٔ حلی دریکجا چاپ شده‌اند **۶- البرق فی‌علم‌الادب ۷- تتبع‌الابیات‌اللتی‌تکلم‌علیهاابن‌جنی‌فی‌ابیات‌المتنبی ۸- تفسیر آیة قُلْ تَعٰالَوا اَتْلُ مٰاحَرَّمَ رَبُّکُمْ** که آیهٔ صد و پنجاه و دویم سورهٔ انعام است **۹- تفسیر آیة لَیْسَ عَلَی الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰات جُنٰاحٌ فیمٰاطَعِموا** که آیهٔ نود و چهارم سورهٔ مائده است **۱۰- تفسیر آیهٔ وَلَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنی آدَمَ** که آیهٔ هفتاد ودویم سورهٔ بنی‌اسرائیل است **۱۱- تفسیرالخطبة الشقشقیة ۱۲- تفسیرسورة‌الفاتحة وقطعة من‌البقرة ۱۳- تفسیرالقصیدة البائیة‌الحمیریة** چنانچه‌درتحت‌عنوان سیدحمیری نگارش‌دادیم **۱۴- تفضیل‌الانبیاء علی‌الملائکة ۱۵- تقریب‌الاصول** درعلم‌کلام **۱۶- تنزیه‌الانبیاء والائمة علیهم‌السلام** که درتبریز چاپ‌شده و درتأویل‌آیات و اخباری است‌که بحسب ظاهر دلالت بروقوع معصیت از ایشان دارد و حاکی از احاطهٔ علمی مؤلف میباشد **۱۷- جمل‌العقائد** یا **جمل‌العلم والعمل ۱۸- جواب‌السؤال عن‌وجه تزویج‌امیرالمؤمنین‌ع بنته من‌عمر ۱۹- جواب‌الملاحدة فی‌قدم‌العالم ۲۰- حجیة الاجماع ۲۱- الحدود والحقائق ۲۲- دررالفوائد** که بنام امالی مذکور شد **۲۳- دیوان** که دیوان اشعار بزرگی بیست هزار بیتی بدو منسوب دارند . در امل‌الامل‌گوید یك نسخه از دیوان اشعار سید را دیدم‌که نزد خودش قرائت شده و خط خود سید هم روی‌آن موجود وکمتر از ده‌هزار بوده وتقریباً درمدت ده روز استنساخش‌کردم پس‌گوید شاید‌که‌آن نسخه اصل‌دیوان سید نبوده و ازآن انتخاب‌کرده باشند **۲۴ و۲۵- الذخیرة والذریعة فی‌اصول‌الشریعة** که

هردو در اصول فقه است **۲۶- الرسالة الباهرة** یا خود **المسئلة الباهرة فی العترة الطاهرة** **۲۷- الشافی** درامامت و مشتمل بررد قاضی عبدالجبار معتزلی‌است **۲۸- شرح قصیدهٔ ذهبیهٔ حمیری** که بنام **تفسیرالقصیدة** مذکورشد **۲۹- الشهاب فی‌الشیب والشباب** که دراستانبول‌چاپ شده است **۳۰- الشیب والشباب** که همان شهاب مذکور است **۳۱- الصرفة فی‌اعجازالقرآن** و در روضات‌الجنات **الطرفة** نوشته‌که حرف اولش بعوض صاد بی‌نقطه طاءِ بی‌نقطه باشد و لکن ظاهراً سهوالقلم‌کاتب است **۳۲- الطیف والخیال ۳۳- غررالفرائد و دررالقلائد** که به غرر و درر معروف و همان امالی مذکور فوق است **۳۴- غیبت امام ع** که در حاشیهٔ شرح رسائل آخوند خراسانی چاپ شده است **۳۵- الفصول‌المختارة من‌العیون والمحاسن** که منتخبات دو کتاب عیون و محاسن مفید است **۳۶- ماتفردت** (انفردت خ‌ل) **به الامامیة من‌المسائل الفقهیة** که ظاهراً همان انتصار مذکور فوق است **۳۷- المجالس** که همان امالی مذکور فوق است **۳۸- المحکم والمتشابه ۳۹- المختصر** دراصول فقه **۴۰- المرموق فی‌اوصاف البروق ۴۱- مسائل‌الآیات ۴۲- مسائل‌الانفرادات ۴۳- المسائل‌التباینات ۴۴- المسائل‌الجرجانیه ۴۵ و۴۶- المسائل الحلبیة الاولی والاخرة ۴۷- مسائل‌الخلاف** در اصول فقه **۴۸- مسائل الخلاف** در فقه **۴۹- المسائل الدیلمیة ۵۰- المسائل الرازیة ۵۱- المسائل الرسیة ۵۲- المسائل‌الصیداویة ۵۳و۵۴- المسائل‌الطرابلسیة‌الاولی‌والاخرة ۵۵- المسائل‌الطوسیة ۵۶ و۵۷- المسائل المصریة الاولی** (القدیمة خ‌ل) **والاخیرة ۵۸- المسائل‌المفردات** در فقه **۵۹- المسائل‌المفردات** درفنون متفرقه درحدود صدمسئله **۶۰ و۶۱ و۶۲- المسائل‌الموصلیة الاولی والثانیة والثالثة ۶۳- مسائل میافارقین ۶۴- المسائل‌الناصریة** یا خود **الناصریات** که درفقه وبا چندین‌کتاب دیگر بنام جوامع‌الفقه درایران چاپ و شرح مسائل جدش ناصرالحق آتی‌الترجمة است **۶۵- المسئلة‌الباهرة** که بنام رسالهٔ باهره مذکور شد **۶۶- المصباح** در فقه **۶۷- المقنع** درغیبت **۶۸- الملخص** دراصول‌فقه **۶۹- المنع من‌تفضیل‌الملائکة علی‌الانبیاء** و ظاهراً همان تفضیل‌الانبیاء مذکور فوق است **۷۰- الناصریات** که بنام مسائل ناصریه مذکور شد **۷۱- النقض‌علی‌ابن‌جنی فی‌الحکایة والمحکی ۷۲- نکاح امیرالمؤمنین ع ابنته من‌عمر**

و ظاهراً همان است‌که بنام جواب‌السئوال مذکور شد وغیر اینهاکه بسیار و بزعم بعضی ازعامّه ،**کتاب مشهور نهج‌البلاغة** هم ازتألیفات سیدمرتضی‌علم‌الهدی میباشد وموافق آنچه درشرح‌حال سید رضی نگارش دادیم این‌نسبت اشتباه محض‌بوده وبدانجامراجعه‌نمائید.

لقب‌علم‌الهدی بجهت‌آن بوده‌که ابوسعید محمد بن حسین بن عبدالصمد ، وزیر قادر عباسی (۳۸۱-۴۲۲ه‍ ق) درسال چهارصد وبیستم هجرت بیمارشده وبطول‌انجامید، تاآنکه حضرت امیرالمؤمنین ع درخواب باو فرمودکه به علم‌الهدی بگو برای‌تو دعائی

بخواند تا شفا یابی وزیر گوید درخواب پرسیدم که علم الهدی کیست؟ فرمود علی بن الحسین موسوی ، پس ازخواب بیدار شدم ومکتوبی مشتمل برالتماس دعای صحّت بخدمت سید مرتضی با همان لقب عالم خواب (علم الهدی) نوشتم ، سیّد ، درجواب آن نامه از قبول آن لقب امتناع کرده و اظهار داشت که مورد شناعت میباشد وزیر مجدداً عرضه داشت که والله بشما ننوشته‌ام مگر آنچه راکه حضرت امیرالمؤمنین ع بدان امرم فرموده است .

پس از بهبودی ، صورت قضیه و امتناع سید از قبول لقب را بعرض خلیفه رسانید، خلیفه نیز سیّد را بقبول همان لقب عنایتی جدّ امجدش ملزم گردانید. اما لقب **ذوالمجدین** همانا بجهت آن بودکه مجدت علم و حسب را با نجدت نسب توأم داشته ، یا بسبب جامعیّت شرافت علم دینی و ریاست دنیوی بوده است لقب **ابوالثمانین** و **ذوالثمانین** و **ثمانینی** هم از آن راه است که اکثر منسوبات او بالغ بهشتاد بوده چنانچه هشتاد قریه داشته ، هشتاد سال و هشت ماه (تقریباً) عمر کرده ، بعداز وفات او هشتاد هزار کتاب ازمصنّفات و مقرّوات و محفوظات بجاگذاشته بلکه موافق فرمودهٔ بحرالعلوم همه چیز او هشتاد بوده است .

علی الجملة ، سید مرتضی بسیار کریم النفس و باشهامت بود ، ثروت زیاد داشت، چنانچه درسفر حج از بغداد تا مکّه درملك خود منزل کرده ویك قریه نیز وقف کاغذ فقها کرده بود ، هشتاد هزار تا یکصد هزار تومان ازمال شخصی خودش محض بجهت رفع تقیه و مذهب رسمی بودن مذهب شیعه نیز مثل مذاهب اربعهٔ اهل سنّت و پنج بودن مذاهب رسمیّهٔ اسلامیّه بخلیفهٔ وقت می بخشید لکن بجهت عدم مساعدت شیعیان در تأدیهٔ تتمّهٔ وجه مقرّر بهر نحوی که بوده بدان مقصد مقدّس موفق نگردید. بعداز وفات سیّد، تمامی کتابهای اورا غیرازقسمت بزرگی از نفایس آنهاکه وزراء و رؤسا بردند ، سی هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) قیمت نمودند . ابن خلّکان از علی بن احمدبن علی ادیب فالی آتی الترجمة نقل کرده که یك نسخه ازکتاب جمهرهٔ ابن درید داشته در نهایت جودت ونفاست ، بحکم احتیاج وضرورت همان کتابرا بسید مرتضی درمقابل شصت دینار

فروخت ، سید همین اشعار را درپشت آن کتاب دیدکه بخط خودعلی بن احمد نوشته شده:

انست بها عشرین حولا و بعتها — فقد طال وجدی بعدها وحنینی
و ماکان ظنی اننــی سأبیعهـا — و لو خلدتنی فی السجون دیونی
و لکن لضعف و افتقار و صبیه — صغار علیهــم تستهــل شئونی
فقلت ولم املك سوابق عبرتــی — مقالة مکــوی الفـؤاد حزین
و قد تخرج الحاجات یا ام مالك — کـرائـم من رب بهـن ضنین

سید بعد از قرائت این اشعار متألّم شد ، آن کتاب را بصاحبش ردّکرد وآن شصت دینار قیمت آن را نیز بدو بخشید . این قضیه بطوری دیگر نقل شده که درشرح حال فالی علی بن احمد خواهدآمد . در روضات الجنّات نیز در شرح حال سید رضی از مقامات سید نعمت الله جزائری نقل کرده که وقتی سید مرتضی معادل ده هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) کتاب خریده و درپشت یکی ازآنها این شعر را دید :

وقد تحوج الحاجات یا ام مالك — الـی بیع اوراق بهـن ضنین

پس تمامی آن کتاب‌ها را بصاحبش ردّکرده وآن ده هزار دینار قیمت مذکورآنها را نیز بدو بخشید و از اشعار خود سید مرتضی است :

اذا کان ادنی العیش لیس بحاصل — لذی اللب فی الدنیا بغیر متاعب
فکیف باعلی العیش فی عالم البقاء — لذی الجهل مع تقصیره فی المطالب

این معنی بسیار لطیف است و بپارسی نیز در همین معنی گفته‌اند :

دنیا طلبیدیم بجائی نرسیدیم — آیا چه‌شودآخرت نـاطلبیده

نیز درقصص العلماء بسید نسبت داده که درمصیبت حضرت سیدالشهدا ع گفته است .

لهم جسوم علی الرمضاء مهملـة — و انفس فی جـوارالله یقربهـا
کأن قاصدهـا بـالضر نافعهـا — کان قـاتلها بـالسیف محییهـا

ولادت علم الهدی ، اوائل غیبت کبری در ماه رجب سیصد و پنجـاه و پنجم و وفاتش روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع الاول سال چهارصد و سی وششم هجرت دربغداد واقع شد و درحین وفات این شعر را میخوانده است:

لئن کان حظی عاقنی عن سعادتی — فـان رجـائی واثق بحلیم
و ان کنت من زاد التقیة والتقی — فقیرا فقد امسیت ضیف کریم

نجاشی بمصاحبت سلار بن عبدالعزیز دیلمی و شریف ابویعلی محمد بن حسن جعفری بوظائف تغسیل سیّد پرداختند، پسرخود سید نیز بجنازه‌اش نماز خواند وعلی‌التحقیق الجامع بین‌الاقوال المختلفة درخانهٔ خود در بغداد دفن شد و اخیراً جنازه‌اش بکر بلای معلّی نقل و درجوار قبر مطهّر حضرت سیدالشهدا ع میهمان آن حضرت گردید و دراین موضوع رجوع بسیّدرضی نیز نمایند. درردیف اشخاص مسمّی به‌علی از نخبة‌المقال گوید:

وسبط موسی‌الموسوی‌المرتضی (انشد) مولودا وفی (تلو)مضی
و هو جلیل‌القدر فی‌الدارین و ذوالثمانین و ذوالمجدین

کلمهٔ **انشد** = ۳۵۵ وکلمهٔ **تلو** = ۴۳۶.

(ص ۳۶۵ ج۱کا و ۳۸۳ و ۴۸۶ت و۲۰۲هب و۵۱۵ مس و۱۴۶ ج۱۳جم و ۲۸۵۸ ج ۴ س و ۲۸۸ ج ۲ ع و ۱۴۰ ج ۴فع وکتب رجالیه)

علم‌الهدی **ملامحمد ابن ملامحسن فیض - محمدبن مرتضی**، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه از طرف والد ماجد خود بهمین لقب **علم‌الهدی** ملقّب بوده واز تألیفات او است :

۱- اصول‌الدین بپارسی **۲- تحفة‌الابرار فی‌العقائد والاخلاق** باز بپارسی که درسال هزار وصد تمام هجرت ازکتابت آن فارغ‌شده‌است **۳- الجامع فی‌الاصول والفروع والاخلاق** **۴- حاشیهٔ مفاتیح‌الشرایع** والد معظم خودکه مدارك احکام و مسائل و مطالب آن را ازآیات و اخبار استخراج کرده ویك نسخه ازآن بشمارهٔ **۲۶۰۱** درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود است **۵- مرقاةالجنان الی روضات‌الجنان** در ادعیه و نماز وغیره که بسال یك هزار و هشتاد و هفتم هجرت درکاشان تألیف ویك نسخه ازآن بشمارهٔ **۲۱۳۵** درکتابخانهٔ مذکوره‌موجود و خود مؤلف آنرا مقابله و تصحیح نموده وکلمات افتاده را با خط خودش در حاشیهٔ آن نوشته است **۶- نضدالایضاح** چنانچه بعضی گفته . وفات او موافق آنچه در ذریعه استظهارکرده بین دوسال هزار وصد و دوازدهم وهزار و صد و بیست و سیم هجرت بوده‌است.

(ص ۵۴۳ت و مواضع متفرقه از ذریعه)

علم‌الهدی **محمد ابن‌حاج میرزا معصوم-** بعنوان **سید قصیر** مذکور شده‌است.

علم‌الهدی **مرتضی بن‌الداعی -** بعنوان **سیدمرتضی رازی** نگارش یافته‌است .

علوی[1]

علوی **سید میرزا حسین ابن‌میرزا محسن** - سبزواری ، علوی[3] اللقب، فقیه محدّث حکیم متکلّم شاعر ماهر که از تلامذهٔ فاضل اردکانی سالف‌الترجمة وحاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی‌الترجمة بود ، در معقول نیز بحاج ملاهادی سبزواری سالف‌الترجمة تلمّذ نمود و ازمشایخ اجازهٔ سید شهاب‌الدین معاصر (آقای نجفی) سابق‌الذکر میباشد . ازآثار قلمی او است : **الارجوزة فی‌الفلسفة العالیة** و مطلع‌آن این است :

سبحان من الهم اسرار الحکم　　لنفس‌الانسان و ابدع‌العلم

تا آنکه گوید :

و بعد یا سلاك نهج‌المعرفة　　لاعلم فی‌العلوم مثل‌الفلسفة

در بیست وسیم شوال‌هزار وسیصد وپنجاه ودویم‌هجرت درهشتاد وچهارسالگی وفات‌یافت.
(ص ۴۹۱ ج۱ ذریعه وتقریرات‌آقای نجفی فوق)

علوی **علی بن حسن** - بعنوان **ابن‌اعلم** درباب‌کنی خواهدآمد .

علوی **میرمحمد طاهر** - کاشانی ، از شعرای ایران عهد شاه سلیمان صفوی میباشدکه نخست دراصفهان میزیسته عاقبت بکشمیررفت وهم بسال هزار وصد وسی وششم هجرت درآنجا وفات‌یافت. منظومه‌ای موسوم به **حداد و حلاج** و **دیوانی** مرتب داشته واز او است :

رام کسی نمی‌شود وحشی صیدگاه تو　　شوخی برق میکشد غاشیهٔ نگاه تو
شوربهار وجوش‌گل طرف‌خمار وکیف‌مل　　گریهٔ هایهای من خندهٔ قاه قاه تو

ظاهرآن است‌که علوی تخلّص وی بوده‌است.　　(ص ۳۱۷۵ ج۴س)

۱- **علوی** - با دوفتحه ، لقب رجالی احمد بن جعفر بن محمد حمیری ، حمزة بن قاسم ، محمد بن احمد وغیر ایشان میباشد و صدوق با یك واسطه ازهمین حمزة بن‌قاسم روایت کرده است و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده و دراینجا بعضی دیگر ازمشاهیر همین عنوان را تذکر میدهد .

علیاری

حاج ملاعلی بن عبدالله - بـن محمد بـن جعفر بـن محب‌الله بـن محمدجعفر قراجه‌داغی دیزماری علیاری تبریزی، از اکابر علمای طراز اوّل اوائل قرن چهاردهم هجری میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی طبیب نجومی ریاضی حکیم متکلّم ادیب اریب شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول و منقول و فروع و اصول و دارای فنون متنوعه بود . درمنظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خود ، در شرح حال اجمالی خودگوید:

انـا علی بـن عبـدالله — فی (ولرغ) خامس شهرالله
کان بعـون ربـی العزیز — فی‌ست امیـال من‌التبریز
میـلادی فی‌سعـد السعود — و مسقطی قریـه سردرود

کلمهٔ **ولرغ** = ۱۲۳۶.

عکس حاج ملاعلی علیاری -۱۲

در شرح این ابیات بعد از ذکر اسم و نسب خـود (بقرار مذکـور فوق) پس‌از ترجمه و تلخیص این نگارنده گوید :کـه صبح روز پنجشنبه پنجم رمضان‌المبـارك سال هزار و دویست و سی وششم هجرت درقریهٔ سردرود، دوفرسخی تبریز ، درحالتی کـه قمر در منزل سعدالسعود نـام (از منازل بیست و هشت‌گانهٔ خود) بوده متولد شد، درقریهٔ علیار نام ازقراء دیزمار ازمضافات قراجه‌داغ ازنواحی تبریز اقامت‌گزیـد ، پس‌از اخـذ بعضی از علوم وفنون معموله ومتداوله‌عزیمت نجف داده ودرآن ارض‌اقدس بفیض

حضور پنج نفر از مشایخ وقت که درمحاسن صفات ومکارم اخلاق طاق ودرمضمارسعادات گوی سبقت حیازت نموده‌اند موفق و باجازهٔ اجتهادی و روایتی هریك از ایشان نایل گردیده است وآن پنج نفر عبارتند از : شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة ، حاج سیدحسین کوه‌کمری آتی‌الترجمة ، شیخ راضی و شیخ مهدی . بعد از این جمله ، مراجعت بتبریز را نگاشته وآن شهر غم‌انگیز را به دارالهمّ والاحزان ستوده وگوید :

فسکنت فی‌اقصاه حتی لااری — احدا ولا احد لذا یلقانی
ضاقت علی‌الارض بعد رحبها — فغدت کسم‌الابرة اوطانی

پس‌گوید ، با این همه بازهم بتألیف و تصنیف پرداخته وآنی فراغت نداشتم باری در تبریز علاوه بردرسهای معمولی ، ریاضیّات و قانون شیخ ابوعلی سینا را نیز تدریس می‌کرده ویك **تقویم تام** سیصد و شصت و شش ورقی نوشته واز تألیفات او است:

۱- ایضاح‌الغوامض فی‌تقسیم‌الفرائض که بسال هزار و سیصد و هیجدهم تألیف ودرسال هزار وسیصد وبیست وچهارم‌هجرت درتبریز چاپ‌شده‌است **۲- بهجة‌الامال فی‌شرح زبدة‌المقال** که‌کتابی‌است بزرگ در رجال، بپنج مجلد مشتمل وسه‌مجلد اولی‌آن درشرح زبدة‌المقال‌منظومهٔ رجالی سیدحسین بروجردی سالف‌الترجمة ودومجلد آخری هم درشرح‌منظومهٔ رجالی منتهی‌الامال نام خودش‌که درتتمیم زبدة‌المقال مذکور نظم‌کرده‌است میباشد وازتألیف جلد پنجمی‌آن درسال هزار و سیصد و هیجدهم هجرت فراغت یافته است ومخفی نماندکه‌کتاب زبدة‌المقال مذکورهمان است‌که درسال هزار و سیصد و سیزدهم هجرت بنام نخبة‌المقال چاپ شده است **۳- تقویم تام** که‌مذکورشد **۴- حاشیهٔ تشریح‌الافلاك** **۵- حاشیهٔ روضة‌البهیة** (شرح‌لمعهٔ‌معروف) **۶- حاشیهٔ ریاض‌المسائل** **۷- حاشیهٔ قوانین** **۸- حاشیهٔ معالم** **۹- دلائل‌الاحکام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام** **۱۰- ریاض‌المقاصد فی‌شرح قصیدة‌الشیخ‌حسن بن راشد فی‌مدح صاحب‌الزمان ع** **۱۱- شرح چغمینی** **۱۲- مشکوة‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول** **۱۳- المطرز فی‌شرح‌اقسام‌اللغز** **۱۴- مناهج الاحکام فی‌اصول‌الفقه** که پنج مجلد وشرح مزجی معالم‌است **۱۵- منتهی‌الامال فی‌علم‌الرجال** که منظومه‌ایست رجالی وفوقاً اشاره‌شد **۱۶- منهاج‌الملة‌فی‌تعیین‌الوقت‌والقبلة** **۱۷- الوافیة فی‌شرح‌لغز‌الکافیة للشیخ‌البهائی** . وفات‌علیاری روزپنجشنبه چهارم رجب‌سال هزار وسیصد و بیست و هفتم هجرت واقع گردید . (بهجة‌الامال‌خود علیاری واطلاعات‌خارجی)

عليان با صيغهٔ مصغّر (بضمّ اوّل وفتح ثانی وتشدید ثالث) عنوان مشهوری یکی از عقلای مجانین اواخر قرن دویم هجرت میباشد که نام اصلیش علی، با بهلول مشهور، با موسی هادی چهارمین خلیفهٔ عباسی (۱۶۹ـ۱۷۰ه ق) معاصر و مانند بهلول کلمات عاقلانه وحکیمانه‌اش بسیار است. عبدالملك ابن ابجر گوید که علیّان مجنون را دیدم و با همین اسم اورا نداکردم گفت: لا اله الا الله یا ابن ابجر خیر بگو، پدرم پسری برآورد و ببرکت حضرت رسول‌الله ص محمدش نامید بعد از ولادت من، مرا نیز ببرکت وصیّ آن حضرت علی نامید، هرکس نام مرا با صیغهٔ مصغّر بگوید وصیّ پیغمبر را تصغیر کرده است. عبدالملك گوید که بعداز این قضیه اورا علی گفتم و یا خود باکنیه‌اش مخاطب می‌کردم. حسن کوفی گوید: شخصی به عُلیّان گفت آیا دیوانه شده‌ای گفت بلی از غفلت دیوانه هستم نه ازمعرفت پس پرسید که حال تو با حضرت مولی چطور است گفت از آن روزی که اورا شناخته‌ام جفائی بدو نکرده‌ام پرسید ازکی اورا شناخته‌ای گفت از روزی که نام من در دفتر دیوانگان ثبت شده است.

سری گوید: درکوفه علیّان را دیدم که بدکان آسیابانی می‌رفت، عصائی هم‌داشته که همیشه همراهش بود، بچه‌ها نیز وقت رفتن اورا بآن دکان میدانستند اینك سرراهش منتظر و اورا وسیلهٔ بازیچه می‌نمودند، او نیز بدیشان هجوم می‌آورده وهمینکه نزدیك میشد محض خلاصی از صدمهٔ عصای او برزمین افتاده وعورتین خودشان را کشف مینمودند پس علیّان از ایشان اعراض کرده و میگفت که عورتین مؤمن قوروق وپرهیزگاه است و گرنه بایستی که عمرو بن عاص درصفّین تلف میشد وشایستهٔ ما کار بستن بکلام حضرت علی ع است که ما را امرکرده درجنگ فراری را تعقیب نکنیم و درکشتن زخمدار نیز عجله نداشته باشیم، پس‌از آن باز بدکان آسیابان برمی‌گشت، عصا را انداخته و بدین شعر تمثل مینموده است:

والقت عصاها واستقرت بهاالنوی **كما قرعينا بالاياب المسافر**

وقتی کسی اورا یا مجنون خطاب کرد، او درجواب گفت مجنون کسی است که خدارا بشناسد

باز عصیانش ورزد . علی بن ظبیان گوید : روزی علیّان بخانهٔ من آمد ، از اشتهای وی پرسیدم که بکدام غذا مایل است گفت پالوده پس پالوده‌اش تهیه کردم ، بعد از صرف آن بمن گفت که این پالودهٔ عوام بود آیا تو هم میل پالودهٔ عرفا داری گفتم بلی گفت عسل صفا، شکر وفا ، روغن رضا ، نشاستهٔ یقین را در تابهٔ تقوی بریز ، آب تقوی در توی آن کرده و زیر آن ، آتش محبّت روشن کن ، و در جام ذکرش ریخته و با بادزن حمدش سرد کن و با قاشوق استغفارش بخور که اگر این چنین کنی من ضامن هستم که دیگر خدا را معصیت نکرده باشی .

نظیر این قضیه را ابوعلی سیرافی نیز نقل کرده و گوید پس از آنکه اوصاف علیّان را شنیدم شوق دیدار اورا داشتم تا آنکه سراغ اورا در قبرستان گرفتم ، بمجرّد دیدن من ، گریخته و بمسجد رفت ومشغول نمازش دیدم تا بعد از اتمام نماز ، شروع بمناجات کرده و گفت:
الیک توجهت الطالبون و ارادوک و ایاک قصد المحبون و اشتاقوک فآثروک .
نزدیک رفته و بخانهٔ خودم دعوتش نمودم او نیز اجابت نمود ، بعد از ورود خانه پرسیدم که اشتهای چه طعامی را داری تا برای تو تهیه نمایند گفت چهل سال است که غیر از حق تعالی چیزی دیگر را اشتهای نفس ندارم پس خود طعامی تذکرش دادم آن را نیز باراده و اختیار خودم موکول داشت تا بعد از احضار آن طعام گفت این طعام موافق ارادهٔ من نیست و باید دارای اوصافی باشد که خودم بیان میکنم پس گفت آرد بندگی ، زعفران رضا ، روغن نیّت ، خرمای طاعت را گرفته و هستهٔ عجب و غرور را از آن بیرون کن ، در تابهٔ تواضع ، آب صفا برروی آن بریز ، در زیر آن آتش شوق با هیزم توفیق روشن کرده و و در طبق شکر ، پیش من بگذار ، هر که سه لقمه از آن بخورد شفای درد سینه و علاج معاصی وی میگردد پس بلند شده و دامن خود را تکانداد و گفت :

افلح الزاهدون والعابدونا	**اذلمولاهم اجاعوا البطونا**
افرحوا الاعین الغزیرة شوقاً	**فمضی لیلهم وهم ساجدونا**
حیرتهم مخافة الله حتی	**زعم الناس ان فیهم جنونا**

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۷۷ عقلاء المجانین)

علیش

محمد بن احمد بن محمد - علیش مالکی مغربی، ازعلمای مالکیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در اصل از اهالی مغرب، ولادتش درحوالی جامع‌ازهر واقع، مراتب علمیّه را از اساتید وقت تکمیل نمود، بسال هزار و دویست و چهل و پنجم هجرت درجامع ازهر بتدریس آغازکرد ومرجع استفادهٔ جمع وافر شد تا عدّهٔ تلامذهٔ او بحدود دویست نفر ازطلاّب دینیّه بالغ گردیده درسال هفتادم ریاست مذهبی مشایخ مالکیّه و منصب فتوی در دیار مصر بدو اختصاص یافت تا آنکه درسال هزار و دویست و نود و نهم هجرت درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الایضاح فی‌الکلام علی‌البسملة‌الشریفة** ۲- **تدریب‌المبتدی و تذکرة‌المنتهی** در فرائض مذاهب اربعه ۳- **تقریب‌العقائد السنیة بالادلة القرآنیة** ۴- **حاشیهٔ شرح ایساغوجی شیخ‌الاسلام** ۵- **القول‌المشرق علی شرح ایساغوجی فی‌المنطق** که نام‌اصلی‌همان‌حاشیهٔ مذکور است ۶- **موصل‌الطلاب لمنح‌الوهاب فی‌قواعدالاعراب** که شرح‌قواعدالاعراب شیخ‌یوسف‌بر ناوی است ۷- **هدایة‌المرید لعقیدة اهل‌التوحید** که همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند .

(ص ۱۳۷۲ مط)

علیمی[۱]

علیمی

عبدالرحمن بن محمد قاضی - علیمی حنبلی مقدسی ، ملقّب به **مجیرالدین** ، مکنّی به **ابوالیمن**، ازاکابرعلمای‌حنبلیّه‌میباشد که از صغر سنّ دوستدار علم بود ، از اکثر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود، کتاب **الانس‌الجلیل بتاریخ‌القدس والخلیل** از او است کـه علاوه برملخّص تواریخ بیت‌المقدّس بعضی از حوادث و وفیات دیگر را نیز تا سال نهصد تمام هجرت حاوی و درسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درمصر چاپ و ترجمهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس بطبع رسیده ودر ذی‌الحجهٔ سال نهصد تمام هجرت شروع بتألیف‌آن‌کرده و درظرف چهارماه

۱ـ **علیمی**- در اصطلاح رجالی ، لقب اسد بن حارثه ، یحیی بن علیم کلبی، یحیی بن محمد بن‌علیم وغیر ایشان میباشد و اینکه بعضی‌آنرا غلیمی نوشته‌اند (که حرف‌اول‌ش غین‌نقطه‌دار باشد) اشتباه وناشی از غلط نسخه بوده‌است.

باتمامش رسانده است. علیمی بسال نهصد و بیست و هفتم هجرت در شصت و هفت سالگی درگذشت.

(کف وص ۳۵۸ مط)

علیمی **یس بن زین الدین ابی بکر** - بن محمد بن شیخ علیم، حمصی المولد، شافعی المذهب، علیمی الشهرة، از افاضل شافعیهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که با پدر خود از حمص بمصر رفت، از اکابر آنجا فقه و علوم عقلیّه را خواند تا آنکه آوازهٔ او منتشر شد و در جامع ازهر بتدریس علوم متنوعه پرداخت. بالطبع حلیم و متواضع بوده و در سال یکهزار و شصت و یکم هجرت درگذشت و از تألیفات او است:

۱- **حاشیهٔ شرح توضیح خالد** و در حاشیهٔ خود آن شرح که تصریح نام دارد در مصر چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ مجیب النداء فی شرح قطر الندی** که در قاهره چاپ شده است.

(ص ۱۹۴۶ مط)

عم با فتح و تشدید، بعربی عمو و برادر پدر و در اصطلاح رجالی در بعضی موارد با اضافه بنام شخصی وصف و معرّف بعضی از رجال و محدّثین میباشد چنانچه **عم جعفر بن حکیم** - عبدالملك بن حکیم، **عم سلیمان بن سماعة** - عاصم کوزی، **عم علی بن حسان** - عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، **عم علی بن حسن طاطری** - سعد بن محمد طاطری، **عم الفحام** - عمیر بن یحیی، **عم ماجیلویه** - محمد بن ابی القاسم و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

عماد[1]

عماد اصفهانی **محمد بن صفی الدین** - بعنوان **عماد الدین کاتب** در ذیل مذکور است.

عماد الدولة **علی بن بویه** - موافق آنچه تحت عنوان آل بویه در خاتمهٔ باب کنی اشاره خواهد شد مؤسّس سلطنت دیالمه میباشد که از سال ۳۲۱ تا ۳۳۸ هـ ق = **شکا - شلح** سلطنت نمود، در همان سال وفاتش برحسب وصیّت خود او

۱- **عماد**- غالباً بانضمام قیدی دیگر مثل اسلام و دین و مکان و بلده و وصفی دیگر (عماد اصفهانی و عماد الدین و عماد الدولة و مانند اینها) عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب کمال میباشد اینك بارعایت ترتیب در آن قید نیز شرح حال اجمالی بعضی از ایشان را تذکر میدهد.

(که بلاعقب بوده) برادرزاده‌اش **ابوشجاع** رکن‌الدولة حسن بن بویه درفارس تخت‌نشین سلطنت شد و بلقب **عضدالدولة** ملقّب گردید و دراثر حسن تدبیری که داشته موصل و جزیره و بعضی بلاد دیگر را نیز مسخّر کرد و بممالك موروثی خود افزود ، در هرجا مدارس و ابنیهٔ خیریهٔ بسیاری بیادگار گذاشت که بیمارستان عضدی بغداد نیز ازآن‌جمله میباشد . این بیمارستان از حیث بنا و محسنات دیگر ممتاز ومشهور عالم‌است، متنبّی و شعرای عرب و عجم عصر، مدایح بسیاری درحق وی گفته و بعنایات ملوکانهٔ وی نایل گردیده‌اند. او نخستین کسی‌است که در دورهٔ‌اسلامی عنوان ملك (پادشاه) را حیازت‌کرده ونام او دربغداد بعد از نام خلیفه ذکر شده است .

علاوه برمقام سلطنت دراصول نظم مقتدر و باکثر علوم متداوله مطّلع و خطّی خوب داشت. بنای‌گنبد مطهّر وحرم‌محترم حضرت‌امیرالمؤمنین ع ازآثار سراپا سعادت ابدی وی میباشد . جنازهٔ اورا نیز بعداز وفاتش (که بسال سیصد وهفتاد و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی دربغداد واقع وهم درآنجا مدفون بوده) بموجب وصیّت‌خودش بنجف اشرف نقل دادند و درجوار مرقد مقدّس مرتضوی ع مدفون ساخته وبنا برآنچه ازموثّقین مسموع افتاد زنجیری‌که یکسرآن متّصل بدان مرقد مطهّرمیباشد درگردنش کرده و برسنگ مزارش نوشته‌اند : وَكَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و از اشعار خود عضدالدولة است :

لیس شرب‌الراح الا فی‌المطر	**وغناء من‌جوار فی‌السحر**
غانیات سالبات للنهی	**ناعمات فی‌تضاعیف الوتر- الی**
عضدالدولة و ابن رکنها	**ملك‌الملاك غلاب القدر**

گویند بعد از این اشعار بسیارکمی زندگی‌کرده و درحال احتضار میگفته است : مٰاأَغْنىٰ عَنّى مٰالِيَهْ هَلَكَ عَنّى سُلْطٰانِيَه .   (ص ۳۱۵۷ ج ۴س وغیره)

عمادالدین   **حسن‌بن‌علی‌بن‌محمد** - ذیلاً بعنوان **عمادالدین‌طبرسی** مذکوراست.

عمادالدین   **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

عمادالدین زکریا بن محمود- یا محمد بن‌محمود بعنوان قزوینی خواهد آمد.

عمادالدین زوزنی - ذیلاً بعنوان **عماد زوزنی** مذکور است.

عمادالدین سید محمد - یامعبد بعنوان **ابوالصمصام** در باب کنی خواهد آمد.

عمادالدین شیرازی - بعنوان **نسیمی** خواهد آمد.

عمادالدین طبرسی یا **عمادالدین طبری** { **حسن بن‌علی بن محمد بن‌علی بن‌محمد بن‌حسن** - طبرسی، یا طبری مازندرانی ، مشهور به **عمادالدین** ، از فحول و اکابر علمای امامیّه که فقیهی است بصیر ، محدّث خبیر، متکلّم نحریر، از معاصرین محقّق حلّی و خواجه نصیر طوسی و نظائر ایشان که مصنّفات جیّدهٔ بسیاری درفقه و حدیث و تحقیق حقائق اصول مذهب وتشیید مبانی دین مقدّس اسلامی ودیگرفنون متنوعه دارد. فتاوی او درکتب فقهیّهٔ متأخّرین منقول واز او به **عماد طبرسی** یا **طبری** وگاهی به **عمادالدین طبرسی** یا **طبری** تعبیر نمایند و ازآن جمله است:

۱- **احوال السقیفه** وآن‌همان کامل السقیفهٔ مذکورذیل‌است ۲- **الاربعون حدیثاً فی فضائل امیرالمؤمنین ع و اثبات امامته** ، ازآن‌رو که این‌کتاب وکتاب کامل‌السقیفهٔ مذکور ذیل را بامر وزیر روشن‌ضمیر بهاءالدین محمد ابن شمس‌الدین محمد جوینی معروف بصاحب دیوان (که‌نظیر صاحب بن عباد ودر زمان هلاکوخان متصدی حکومت بلاد ایران بوده) تألیف داده و اتحاف حضور وی نموده است‌آنها را محض بجهت انتساب بوزیر مذکور (که بهاءالدین لقب داشته) **اربعین بهائی و کامل بهائی** نیزگویند ۳- **اسرارالائمة یا اسرارالامامة** که درسال۶۹۸ھ ق= **خصح** تألیف شده وآن غیراز اسرارالامامهٔ فضل بن حسن طبرسی است ۴- **بضاعة الفردوس** ۵- **تحفةالابرار** دراصول دین بپارسی ۶- **جوامع الدلائل والاصول فی امامة آل الرسول** که عربی است ۷- **العمدة فی اصول الدین وفروعه الفرضیة والنقلیة** ۸- **عیون المحاسن** ۹- **کامل بهائی** که همان کامل السقیفهٔ مذکور ذیل‌است ۱۰- **کامل السقیفة** که بهمان سبب مذکورفوق بکامل بهائی معروف است ۱۱- **الکفایة فی الامامة** ۱۲- **معارف الحقائق** ۱۳- **مناقب الطاهرین فی فضائل اهل البیت المعصومین ع** ۱۴- **المنهج فی فقه العبادات والادعیة والآداب الدینیة** ۱۵- **النقض علی معالم فخرالدین الرازی** ۱۶- **نهج الفرقان الی هدایة الایمان** . سال وفاتش بدست نیامد وازتاریخ مذکور تألیف اسرارالامامة معلوم‌است که درسال۶۹۸ھ ق= **خصح** ویا بعدازآن است. (ص ۱۶۹ت و مواضع متفرقه ازذریعه)

عمادالدین طبری **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهد آمد.

عمادالدین طبری **محمد بن علی بن محمد** - ذیلاً بعنوان عمادالدین محمد بن علی بن محمد مذکور است.

عمادالدین طوسی **محمد بن علی** - ذیلاً بعنوان **عمادطوسی** مذکور است.

عمادالدین **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **جامی** نگارش یافته است.

عمادالدین **علی** - متخلّص به **عماد** در ذیل بعنوان **عمادالدین کرمانی** مذکور است.

عمادالدین **علی بن محمد** - بعنوان **کیاالهراسی** خواهد آمد.

عمادالدین **فضل‌الله مشهدی** - ضمن شرح حال مخدوم اعظم حاج محمد خواهد آمد.

عمادالدین **فقیه** - در ذیل بعنوان **عمادالدین کرمانی** مذکور است.

عمادالدین کاتب **محمد بن صفی‌الدین** - ابی‌الفرج محمد بن نفیس‌الدین ابی‌الرجاء حامد ابن محمد بن عبدالله بن علی بن محمود اصفهانی، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به **کاتب**، معروف به **کاتب اصفهانی** و **عماد کاتب** و **ابن‌اخی‌العزیز** از اکابر فقها و ادبای شافعیّهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشد که بسال پانصد و نوزدهم هجرت در اصفهان تولد یافته و در بغداد نشو و نما کرد، در مدرسهٔ نظامیّهٔ آنجا فقه و حدیث و ادبیّات را فرا گرفت، پس ببلاد متفرقه مسافرتها کرد و عاقبت در شام بوزارت صلاح‌الدین ایّوبی نایل گردید تا روز دوشنبه اوّل رمضان سال پانصد و نود و هفتم هجرت در دمشق درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون شد واز تألیفات او است:

۱- **البرق الشامی** در تاریخ و هفت مجلد است ۲- **خریدة القصر وجریدة اهل العصر** که مشهور و شرح حال و آثار بعضی از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت ودرضمن شرح‌حال ثعالبی مذکور داشتیم ۳- **دیوان دوبیت** (رباعی) که کوچك است ۴- **دیوان الرسائل** ۵- **دیوان شعر** که چهار مجلد است ۶- **زبدة النصرة و نخبة العصرة** که ملخص کتاب نصرة الفترة مذکور درذیل است و درپاریس ولیدن چاپ‌شده‌است ۷- **العتبی والعقبی** که عتبی‌الزمان نیز گویند ۸- **الفتح**

القسی فی الفتح القدسی که درمصر و لیدن چاپ شده و این کتاب را بعد از تألیف، بنظر قاضی فاضل رسانده و او نیز بتبدیل نام اصلی آن کتاب (القدح القسی فی الفتح القدسی) که خود عمادالدین بدان موسومش داشته بوده امر کرد که بهمین اسم فتح القسی اش مسمی دارد **۹- القدح القسی** که مذکور شد **۱۰- نحلة الرحلة ۱۱- نصرة الفترة وعصرة القطرة** در تاریخ سلجوقیان و وزرا و اکابر آن دولت وظهور ترك بوده وکتاب زبدة النصرة مذکور فوق نیز ملخّص همین کتاب میباشد واز اشعار عمادالدین است :

اقنع ولا تطمع فان الغنی	کماله فی عزة النفس
فانه ینقص بدر الدجی	لاخذه الضوء من الشمس

(ص ۱۱ ج ۱۹ جم و ۱۸۸ ج ۲ کا و ۳۲۰۴ ج ۵ س و کشف الظنون وغیره)

عمادالدین کرمانی علی - ملقّب به **عمادالدین**، متخلّص به **عماد**، معروف به **عماد فقیه** و **خواجه عماد فقیه** از مشایخ عرفا و مشاهیر شعرای نامی ایرانی کرمانی میباشد که با حافظ شیرازی معاصر بود، در زمان شاه‌شجاع درشهر کرمان خانقاه داشت، مریدان بسیاری برسر وی گرد آمدند، **یك دیوان و دومثنوی** بنام **محبت‌نامه** و **محنت‌نامه** داشته و مثنویات دیگر نیز بدو منسوب دارند. یك نسخه از دیوان او که درحال حیات خودش بسال هفتصد و شصت و سیم هجرت باخط نسخ خوب نوشته شده بشمارهٔ (۱۸۲) ویك نسخهٔ دیگر نیز که درسال نهصد وهشتاد ویك هجرت باخط نستعلیق خوب نوشته‌شده بشمارهٔ (۱۸۱) درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد واز اشعار او است :

برلوح جان نوشته‌ام ازگفتهٔ پدر	روز ازل که تربت او باد عنبرین
گر درجهان دلی زتو خرّم نمیشود	باری چنان مکن که شود خاطری حزین

درسال هفتصد وهفتاد ودویم یا سیم هجرت درکرمان وفات یافته ودرخانقاه خود بخاك رفت.

(ص ۳۲۰۶ ج ۵ س وغیره)

عمادالدین کیاالهراسی علی بن محمد- بهمین عنوان **کیاالهراسی** خواهد آمد.

عمادالدین محمد بن علی بن حمزه - ذیلاً بعنوان **عماد طوسی** مذکور است.

عمادالدین **محمد بن علی بن محمد بن علی** - طبری آملی، مکنّی به **ابوجعفر**، عالم جلیل و فقیه نبیل، از ثقات علمای شیعهٔ اواسط قرن ششم هجرت واز تلامذهٔ شیخ ابوعلی ابن شیخ طوسی میباشد. از او و مشایخ بسیاری دیگر روایت نموده و شاذان بن‌جبرئیل قطب راوندی (متوفی بسال ۵۷۳ھ ق = **ثعج** نیز از وی روایت مینمایند. از تألیفات او است:

۱- **بشارة المصطفی لشیعة المرتضی** ۲- **الزهد والتقوی** ۳- **الفرج فی‌الاوقات والمخرج بالبینات** وغیرها. سال وفاتش بدست نیامد و درسال پانصد وشصتم هجرت از بعض مشایخ خود اجازه داشته است. (ملل وص ۵۹۱ت و۴۷۶مس)

عمادزوزنی از شعرای فرس قرن هشتم عهد سلاجقه، از مردم ناحیهٔ زوزن از نواحی نیشابور میباشدکه نام اصلیش عمادالدین، تخفیف‌یافته وبه عماد زوزنی مشتهر گردیده است. مدّاح طغان شاه بود، عاقبت حسب‌الارشاد امام غزالی ترك دنیاگفته و قدم بدایرهٔ سیر و سلوك و تصوّف‌گذاشت واز اشعار او است‌که در حین استیذان ورود مجلس غزالی گفته:

خردرا دوش‌میگفتم‌که‌این‌کهنه‌جهان‌ازکی — شد ازغوغای شیطان وزسودای‌هوا خالی

خرد گفتا عجب دارم‌که میدانی ومیپرسی — بعهد علم غزالی بعهد علم غزالی

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۲۰۵ ج ۵س و۳۳ سفینة‌الشعرا)

عمادسخاوی **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

عمادطبرسی یا **عماد طبری** — حسن بن علی بن محمد بعنوان‌عمادالدین طبرسی وعمادالدین طبری مذکور شد.

عمادطبری **علی بن محمد**- بعنوان **کیاالهراسی** خواهدآمد.

عمادطوسی **محمدبن علی بن حمزه** - طوسی مشهدی، که‌گاهی من باب نسبت بجدّ، محمد بن حمزه نیز گویند از اکابر علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه فاضل متکلّم‌جلیل‌القدر واعظ، ناصر شریعت مقدسه، لقبش

عمادالدین، کنیـه‌اش **ابوجعفر**، شهرتش **طوسی** و **عماد طوسی** و **ابوحمزه**، بجهت انتساب بکتاب وسیله نام او به **صاحب وسیله** نیز معروف واز تألیفات او است:

۱- ثاقب المناقب فی‌المعجزات الباهرات للنبی ص والائمة المعصومین الهداة ۲- الرایع فی‌الشرایع ۳- الواسطة ۴- الوسیلة. وفاتش درکربلا واقع، در خارج باب‌النجف مدفون و سال‌آن بدست نیامد و بنا باستظهار ذریعه با شیخ منتجب‌الدین (متوفی بسال ۵۸۵هـ ق = ثقه) معاصر بوده است و نام و نسب او بقرار فوق میباشد و اینکه بعضی، نام اورا هبةالله، ودیگری حسن‌بن محمد بن حمزه نوشته‌اند اشتباه‌است و ازآن روکه زمان او بعد از شیخ طوسی (مکنّی بابوجعفر) بوده اورا **ابوجعفر ثانی** و **ابوجعفر متأخر** نیز گویندکه در اسم وکنیه و نسبت طوسی موافق هستند.

(ص ۶۵ ج۶عن و ۵۹۴ت و۵ ج ۵ ذریعه وغیره)

عمادفقیه **علی** - بعنوان عمادالدین‌کرمانی مذکور شد.

عمادقزوینی **زکریا بن‌محمود**- یا محمدبن محمود بعنوان‌قزوینی خواهدآمد.

عمادکاتب **محمدبن صفی‌الدین** - بعنوان **عمادالدین‌کاتب** مذکور شد.

عمادکرمانی **علی**- بعنوان **عمادالدین‌کرمانی** مذکور شد.

عمادلدین‌الله **مرزبان ابن سلطان‌الدولة** - ابی‌الشجاع ابن بهاءالدولة که‌کنیه‌اش **ابوکالیجار** ولقبش **عزالملوك** و **عماد لدین‌الله** میباشد موافق آنچه در خاتمهٔ باب‌کنی تحت عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد هفتمین سلطان دیالمهٔ ایرانی است‌که بسال چهارصد وپانزدهم هجرت بعداز وفات پدر درفارس بتخت سلطنت‌نشست، مدتی با عمّ خود جلال‌الدولة‌که درآن موقع‌امیرالامرای‌بغداد بوده برسر محاربه برآمد تا بسال چهارصد و چهلم هجرت در چهل سالگی درگذشت.

(ص ۴۲۵۹ ج ۶ س وغیره)

عمادی **ابراهیم بن عبدالرحمن بن محمد بن عمادالدین** - دمشقی حنفی، از ادبای علمای شام میباشدکه محفوظاتش بسیار، درمیان‌ایشان

بعلم و فضل و فصاحت و بلاغت معروف و قریحهٔ شعریـه‌اش خوب بود . در سال هزار و هفتاد و هشتم هجرت درگذشت واز اشعار او است :

لاتخش من شدة و لا نصب — وثق بفضل الاله و ابتهج
و ارج اذا اشتدهم نازلة — فاخر السهـم اول الفرج

پدرش عبدالرحمن نیز از افاضل وقت خود ، در دیار شام مفتی و شیخ‌الاسلام ، مرجع انام مسلّم علما و ادبا وممدوح شعرای وقت بود واز تألیفات‌او است :

۱- الصلوة الفاخرة بالاحادیث المتواترة ۲- المستطاع من الزاد لافقر العباد ابن‌العماد ۳- المنسك ۴- الهدایة . بسال یکهزار و پنجاه ویکم هجرت در دمشق شام در هفتاد و سه سالگی وفات یافت و درمقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون گردید .

(ص ۵۷۷ ج ۱ س وغیره)

عمادی **حامد بن علی بن ابراهیم بن عبدالرحمن-** یاعبدالرحیم بن عمادالدین، حنفی دمشقی، عالم فقیه فاضل‌ادیب کامل عارف‌محقّق، معروف به عمادی ، از اکابر وقت تحصیل مراتب علمیـه نموده و مانند پدر خود در شام مفتی حنفیـه بوده واز تألیفات او است :

۱- الاتحاف لشرح خطبة الکشاف ۲- تشنیف الاسماع فی افادة لو للامتناع ۳- التفصیل فی الفرق بین التفسیر و التأویل ۴- تفعقع الشن فی نکاح الجن ۵- الدر المستطاب فی موافقات عمر بن الخطاب ۶- صلاح العالم بافتاء العالم ۷- اللمعة فی تحریم المتعة وغیر اینها . بسال یکهزار وصد وهفتاد ویکم هجرت در شصت وهشت سالگی دردمشق وفات یافت ودر باب‌الصغیر مدفون گردید و ظاهر آن است که حامد عمادی نوهٔ ابراهیم عمادی مذکور فوق است.

(ص ۱۱ ج۲ سلك الدرر)

عمادی **شاعر-** از شعرای ایران میباشدکه در ری نشو و نما کرد، **مدّاح** طغرل بن ارسلان و ممدوح اوحدالدین انوری وسیدحسن غزنوی بود . درسال پانصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته واز او است :

مرا از شکستن چنان درد ناید — که از ناکسان خواستن مومیائی

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۳۲۰۶ ج۵س)

عمادی **عبدالرحمن بن محمد بن عمادالدین** - فوقاً ضمن حال پسرش ابراهیم عمادی مذکور شد.

عمادی **محمدامین** - از مشاهیر خطّاطین ایرانی میباشد که نوهٔ میرعماد حسنی معروف و کتابدار شاه عباس صفوی بود و خطّ اورا معادل خطّ جدّ مذکورش میشمارند. بسال هزار و صد و بیستم هجرت در چهل و پنج سالگی دراصفهان درگذشت.
(ص ۳۲۰۶ ج۵س)

عماری لقب رجالی قاسم بن ولید قریشی میباشد و شرح حالش موکول بدان علم است.

عمانی[1]

عمانی **حسن بن علی** - درباب کنی بعنوان **ابن ابی عقیل** خواهد آمد.

عمدةالدین **محمد بن اسعد** - بعنوان **حفده** مذکور شده است.

عمرانی **علی بن محمد بن علی** - بن احمد بن مروان، عمرانی خوارزمی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **حجةالافاضل** و **فخرالمشایخ**، ادیبی است فاضل زاهد صالح متدیّن، بوظائف دینیّه عامل، از ادبای اواسط قرن ششم هجرت، از تلامذهٔ زمخشری، درغوامض کلمات عربیّه خبیر، باسرار فنون ادب محیط، حدیث را از دیگر مشایخ هم فراگرفته وازتألیفات او است:

۱- **عمانی**- منسوب است به عمان (بروزن غراب) که نام مردی و هم شهری است در یمن ویا ناحیه‌ایست درسمت غربی بحر یمن ودرسمت شرقی هجر که مردمانش خوارج وبچندین قریه مشتمل و حرارت آن ضرب المثل است. بروزن (عطار) شهری است در شام که قصبهٔ ناحیهٔ بلقا بوده و بدینمعنی با تخفیف میم نیز گفته‌اند. بعقیدهٔ بعضی **عمان** (بروزن عطار) نام شهر دقیانوس مشهور است که اصحاب کهف و رقیم از وی فراری شده وکهف و رقیم نیز نزدیکی آن شهر است. باری لفظ عمانی **دراصطلاح رجالی** لقب جیفر بن جلندی و حسن بن علی بن ابی‌عقیل و حسن بن عیسی بوده و مراد از آن درکتب فقهیه درصورت عدم قرینه حسن بن علی مذکور است.

۱- اشتقاق الاسماء ۲- تفسیر قرآن ۳- المواضع والبلدان چنانچه در روضات الجنات گفته است و بنوشتهٔ کشف الظنون کتاب اولی وسیمی مذکور یکی بوده و نامش **اشتقاق اسماء المواضع والبلدان** است . عمرانی شعر خوب نیز میگفته واز ابیات قصیده ایست که درمدح حضرت نبوی ص سروده است :

اضاء برق وسجف اللیل مسدول کما یهز الیمانی وهو مصقول

درسال پانصد و شصتم هجرت درگذشت . (کف وص ۶۱ ج ۱۵ جم و۴۸۵ ت)

عمرکی **علی بن محمد** - بوفکی نیشابوری ، یا عمران بن علی بن محمد ویا خود نامش عمرکی پسر علی بن محمد است. بهرحال کنیه اش **ابومحمد** و نامش محل خلاف علمای رجال بوده و لکن مسمّی همانا یك تن و ازثقات اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع (متوفّی بسال ۲۶۰ هـ ق = **سر**) واز اکابر مشایخ حدیث بوده و بسیاری از مشایخ از وی روایت میکنند . **کتاب الملاحم** ازآثار قلمی او میباشد و سال وفاتش بدست نیامده و **بوفك** نام یکی از قراء نیشابور است. (کتب رجالیه)

عمروی[۱]

عمری **عبدالباقی بن سلیمان** - بعنوان **فاروقی** خواهد آمد .

عمری **عبدالرحمن بن عیسی** - بعنوان **مرشدی** خواهد آمد.

عمروی **عثمان بن سعید** - اسدی، **سمان زیات** ، مشهور به عمروی، (بفتح اوّل و سکون ثانی)که بقبیلهٔ بنی عمرو بن حریث ویا عمرو بن

۱- **عمروی** - بروزن سعدی ، در اصطلاح رجالی لقب احمد بن بشیر، جعفر بن عمرو، ظفر بن داعی ، حفص بن عمرو و پسرش محمد بن حفص بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد . بنوشتهٔ کشی ، حفص مذکور وکیل حضرت امام حسن عسکری ع وپسرش محمد هم وکیل حضرت امام منتظر عجل الله فرجه بوده اند باری عمروی، لقب مشهوری عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان نیز میباشد که وکیل و سفیر اولی و دویمی ناحیهٔ مقدسه در زمان غیبت صغری میباشند اینك بشرح اجمالی حال ایشان میپردازیم . **اما عمری** بضم اول و فتح ثانی نیز عنوان مشهوری بعضی از افاضل است که نیز تذکر داده میشوند.

عامر بن ربیعه انتساب داشته است چنانچه **سمان** یا **زیات** گفتن او نیز بجهت آن بوده که برای کتمان امر سفارت و وکالت خودکه از حضرت ولیّ عصر عجل‌الله فرجه داشته روغن‌فروشی و تجارت زیت میکرده وکنیهٔ او نیز ابوعمرو بوده است . بقول بعضی ، حسب‌الامر حضرت امام حسن‌عسکری ع محض اینکه اسم عثمان و کنیهٔ ابوعمرو در یکجا مجتمع نگرددآن کنیه را به عمروی تبدیل کرد وبدان مشهورگردید . عثمان بن سعید، اوّلین نوّاب‌خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه بود وقبلاً ازیازده‌سالگی، شرف‌اندوز خدمت امام علی‌النقی ع وازاکابر اصحاب‌آن‌حضرت محسوب وبموجب‌اخبار وارده ، امین وعادل و ثقه وجلیل‌القدر وطاهر وعفیف بود .آن‌حضرت درجواب‌استفسار احمد بن اسحق قمی‌که از مرجع احکام دینیّه سؤال‌کرده‌بود فرمودندکه **عمروی** مأمون وثقه و معتمد است، گفته‌های اورا اطاعت‌کن وهرچه‌گوید وبشما برساند ازخودمن‌است.

بعداز وفات حضرت امام علی‌النقی ع بشرف خدمت حضرت امام‌حسن‌عسکری ع مشرّف شد، آن‌حضرت نیز درجواب همان سؤالات احمد، فرمودند **عمروی وپسرش محمد** هردو ثقه و مأمون هستند و هرچه بشما از طرف من برسانند ازمن است حرفهای‌ایشان راگوش داده و اطاعت‌کن‌که ثقه و مأمون میباشند . در خبرهای دیگر، آن‌حضرت در جواب همین سؤال فرمودند اینك ابوعمرو ثقه و امین ومحل اعتماد امام ماضی‌بود، در حیات و ممات من هم محل اعتماد من بوده و هرچه بگوید و بشما برساند از من است. درخبردیگر، شیعیان‌یمن‌راکه بخدمت‌آن‌حضرت مشرّف ومقداری ازحقوق‌الهیّه‌آورده بودند فرمودندکه همان اموال را بابوعمرو تسلیم دارندکه وکیل‌آن‌حضرت بوده ونسبت بمال‌الله ثقه و مأمون است . بالجملة جلالت مقام عثمان بن سعید بالاتر ازآن است‌که بحیطهٔ تحریر برآید .

سال وفات او در هیچ‌کدام ازکتب رجالیّهٔ موجوده درنزد نگارنده معیّن نشده و فقط درتحیة‌الزائر حاج میرزا حسین نوری‌گوید‌که عثمان بن سعید بسال دویست و پنجاه و ششم هجرت بسفارت و نیابت حضرت امام عصر ع مشرّف ودرحدود پنجاه وهفتم

وفات یافته و قبرش درجانب غربی بغداد در شارع میدان است و درنخبة‌المقال گوید :

عثمان العمروی هوالوکیل　　ابن سعید ثقة جلیل

اما **محمد بن عثمان بن سعید** اسدی کوفی عمروی ، پسر والاگهر صاحب ترجمه که به **ابوجعفر** مکنّی وماننند والد معظّم خود به **عمروی** معروف است دویمین نواب خاصّهٔ اربعهٔ حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه میباشد . چنانچه از اخبار مذکوره برمیآید جلالت و عظمت وی نیز مسلّم ، امانت و وثاقت و عدالت وی هم از طرف قرین الشّرف حضرت امام حسن عسکری ع مصدّق و موافق آنچه از تاریخ مذکور وفات والد ماجدش مکشوف میگردد درحدود سال ۲۵۷ ه ق = **انور** بعداز وفات پدر ، تاج وکالت ونیابت خاصّهٔ آن حضرت را برسر گذاشت، امور سفارت منحصراً درعهدهٔ وی بود، درحدود چهل وهشت سال متصدی امور سفارت خاصّهٔ آن ظل‌الله حقیقی شد و بدین منصب مفتخر گردید. در این مدت عرائض پناهندگان آن آستان ملائك پاسبان را مانند پدر حقائق نظرش عثمان، بحضور مهر ظهور آن خلیفة‌الرحمن می‌رسانید ومعجزات بسیاری ازطرف قرین‌الشّرف آن حضرت بدست وی بروزیافت، توقیعات صادره ازآن ناحیهٔ مقدّسه بتوسط وی بخواص شیعه میرسید، تا درماه جمادی‌الاولی سیصد وچهارم یاپنجم هجرت در بغداد وفات یافت. قبر شریفش دراین ازمنه در مقبرهٔ بزرگی است قرب درب سلمان و درمیان اهل بغداد به **شیخ خلانی** معروف است و قبلاً روز وفات خود را خبر داده بوده است . گویند برای خود قبری تهیه و با تخته‌اش فرش نموده وآیات قرآنی و اسامی مقدسهٔ حضرات ائمّهٔ اطهار ع را درآن نقش کرده‌بود، روزی یك‌مرتبه توی‌آن رفته ویك‌جزو قرآن میخوانده است . در ردیف محمدین از نخبة‌المقال ، در تاریخ وفات اوگوید :

ثم ابن‌عثمان وکیل عمروی　　قدر قبضه صحیح‌الخبر

که‌کلمهٔ **قدر** = ۳۰۴ میباشد .

حَشَرَنَا اللهُ مَعَهُمْ .　　(کتب‌رجالیه)

عمروی　**محمد بن عثمان** - ضمن شرح حال والد معظّمش عثمان‌بن سعید عمروی فوق مذکور شد .

عمشانی لقب رجالی جبیر بن حفص میباشد وشرح حالش درآن علم است.

عمعق بخارائی **شهاب الدین** - بعنوان بخارائی شهاب الدین مذکور شده است.

عمو **عبدالله** - از مشاهیر عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که به **بابا** موصوف، به **بابا عمو عبدالله** معروف وقبر او درزیر طاقی است درخارج شهر اصفهان که دوطرف آن طاق هم دومناره‌ایست معروف بمنارهٔ جنبان و برسنگ مزار عمو عبدالله نوشته شده **هذا قبر الشیخ الزاهد البارع السعید المتقی عمو عبدالله بن محمد بن محمود سقلا رحمة‌الله علیه وتوفی فی السابع عشرة من شهر ذیحجة سنة ست عشرة و سبع مأة** که درسال هفتصد وشانزدهم هجرت وفات یافته وشرحی دیگر بدست نیامد . اما دو منارهٔ مذکور طرفین آن طاق مزبور طوری است که اگر یکی ازآنها را تکانی بدهند بحرکت آمده و منارهٔ دیگر بلکه طاق و قبر عمو نیز حرکت میکنند و بهمین جهت بمنارهٔ جنبان شهرت یافته است . بانی و تاریخ بنای آن و سبب حرکت مذکوره هنوز محرز نشده وموافق آنچه درشرح حال شیخ بهائی اشاره نمودیم بین العامة بنای آن را نیز مثل نوادر و عجائب بسیار دیگر بدو منسوب داشته و حرکت آن را نیز مستند باصول استادانهٔ شکل هندسی آن دانند چنانچه گاهی حرکت آن را اثر صفای باطن عمو عبدالله می‌پندارند. بعضی اقوال عجیبهٔ دیگر نیزگویند که مطلب را دربوتهٔ اجمال گذاشتن بهتر از تعرّض آنها میباشد خصوصاً که خارج از وضع کتاب است.

(اطلاعات متفرقه)

عمی لقب رجالی احمدبن ابراهیم بن احمد ، اسد بن معلا، اسمعیل بن علی، حسن بن محمد بن جمهور ، محمدبن حسن بن جمهور و بعضی دیگر است .

عمید **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** نگارش یافته‌است.

عمیدا **میرزا محمدتقی** - تبریزی که درمثنوی **درّ خوشاب** خودرا به**عمیدا** متخلّص داشته‌وشرح حالش بعنوان **حجة‌الاسلام** نگارش یافته‌است.

عمیدالدین اسد یا اسعد بعنوان ابرزی نگارش یافته است.

عمیدالدین **زکریا** - بعنوان **قزوینی زکریا** خواهدآمد.

عمیدالدین **عبدالمطلب بن محمد بن علی** - ذیلاً بعنوان **عمیدی** مذکور است.

عمیدالدین **یحیی بن ابوالفرج** - درباب کنی بعنوان **ابن زباده** خواهدآمد.

عمیدالرؤساء **هبةالله بن حامد** - بن احمد بن ایّوب بن علی بن ایّوب حلّی، ملقّب به **رضی‌الدین**، معروف به **عمیدالرؤسا**، مکنّی به **ابومنصور**، از صلحاء متعبّدین و اخیار علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه جلیل‌القدر فاضل، ادیب نحوی لغوی کامل بود. موافق قول میرداماد و جمعی دیگر راوی صحیفهٔ کاملهٔ سجادیّه بوده وآن صحیفه‌را چنانچه دراوّلش است ازسیّداجلّ نجم‌الدین بهاءالشّرف روایت‌کرده وگویندهٔ لفظ **حَدَّثَنَا** دراوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه، عبارت از او میباشد وسید فخار هم‌که از مشایخ روایت محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه ق = **خعو**) و از تلامذهٔ ابن‌ادریس (متوفی بسال ۵۹۶ه ق = **ثصو**) بوده ازاو روایت میکند. عمیدالرؤساءاستاد سیدفخارمذکور وابن‌العلقمی وزیرآتی‌الترجمة وازتلامذهٔ ابن‌الخشاب نحوی‌آتی‌الترجمة وابن‌العصار لغوی‌آتی‌الترجمة و بعضی از اکابر دیگر بوده ودرلغت مهارتی بسزا داشت وکتاب **الکعب** از تألیفات او است وقول او درتحقیق کعب درمسئلهٔ وضو محل اعتماد فقها میباشد و درسال ششصد و نهم یا دهم هجرت درسنّ متجاوز از هشتاد سالگی وفات یافت.

بالجملة راوی صحیفهٔ سجادیّه وگویندهٔ لفظ حدّثنا در اوّل‌آن صحیفهٔ مبارکه، بقول شیخ بهائی علی بن سکون (متوفّی بسال ۶۰۶ه ق = **خو**) است‌که شرح حال او نیز در باب‌کنی بعنوان **ابن‌السکون** خواهدآمد. در ریاض‌العلما قضاوت عادلانه‌کرده و گوید حق‌آن است‌که راوی صحیفه ابن‌سکون و عمیدالرؤساء هردو میباشد و ابن‌معیّة هم‌آن را از هردو روایت‌کرده است.

نگارنده‌گوید: این‌جملهٔ‌آخری، بادرنظرگرفتن‌دوتاریخ وفات‌مذکورعمیدالرؤسا

و ابن‌السکون با تاریخ وفات محمد بن قاسم (که درسال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت بوده و معروف به **ابن‌معیة** است) منافات بیّن دارد مگراینکه روایت ابن‌معیّة از ایشان با واسطه باشد ، بلی گاهی قاسم بن حسن را نیزکه جدّ عالی ابن‌معیّة محمد بن قاسم مزبوراست بهمین‌عنوان (ابن‌معیّة) مذکوردارند او نیز باابن‌معیّة موصوف بلکه مشهور بوده وددرسال ششصد و سیم هجرت در روایت صحیفه ازعمیدالرؤسا اجازه داشته است و ظاهرآن‌است‌که مراد ریاض‌العلمانیزازابن‌معیّة که‌صحیفه‌را ازابن‌السکون‌وعمیدالرؤساء هردو روایت میکند همین قاسم بن حسن باشد.

(ص۲۰۴هب وسطر۶ ص۳۷۶ وسطر۳۵ ص۷۶۸ت و۲۶۴ ج۱۹جم وباب‌الهاء از ریاض‌العلما)

عمیدی بفرمودهٔ تنقیح‌المقال لقب رجالی **حسین حسینی** است .

عمیدی **سید عبدالمطلب بن ابی‌الفوارس - مجدالدین‌محمدابن‌فخرالدین** علی بن اعرج ، حسینی حلّی ، ملقّب به **عمیدالدین**، معروف به **عمیدی** و **سید عمیدی** ، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اکابر و ثقات مشایخ روایت و علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی محقّق مدقّق ، خواهرزادهٔ علاّمهٔ حلّی وازتلامذهٔاو بود، شهید اوّل نیز باآن‌همه جلالات آفاقی که دارد بسیارش ستوده وبواسطهٔ او از علاّمهٔ حلّی روایت مینماید از تألیفات او است :

۱- **تبصرة الطالبین فی‌شرح نهج‌المسترشدین** که شرح نهج‌المسترشدین علامه است

۲- **شرح انوارالملکوت فی‌شرح‌کتاب الیاقوت فی‌اصول الکلام** چنانچه علاّمه‌کتاب یاقوت نام ابن‌نوبخت راکه در اصول‌کلام‌است شرح‌کرده وشرح خود را بانوارالملکوت‌نامیده و عمیدی نیز همان انوارالملکوت را شرح‌کرده‌است واین‌شرح‌عمیدی‌بمنزلهٔ‌محاکمات مابین ابن‌نوبخت وعلاّمه‌است ۳- **شرح‌تهذیب‌علامه** دراصول‌فقه که نامش‌بنا برمشهور **منیة‌اللبیب فی‌شرح‌التهذیب** است و درلکناو از بلاد هند چاپ شده است . نسخهٔ‌آن بسیار و پنج نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۹۶۳_۹۶۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است . در روضات‌الجنّات‌گویدکه شرح تهذیب عمیدی همین است‌که دم دست

ما موجود و نامش منیة اللبیب و بین الطلبة مشهور و درکلمات بعضی از علما نیز تصریح شده و مؤلف آن در پانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت از تألیفش فراغت یافته است وبعد از اینجمله گوید گاهی توهّم میشود که این منیة اللبیب از عمیدی نبوده بلکه از مصنّفات برادرش ضیاءالدین سید عبدالله بن محمد بن علی بن اعرج است لکن شهرت ما بین طلبه و بشرح عمیدی معروف بودن همین شرح متداول منیة اللبیب نام، عقیدهٔ اوّلی راکه تألیف عمیدی بودن آن است تأیید مینماید . نگارنده گوید که محل نظر، همین شرح منیة اللبیب نام است که از کدام یك از این دو برادر والاگهر است و الاّ تردیدی نیست در اینکه هریکی از ایشان شرحی بر تهذیب الاصول خال خودشان علاّمهٔ حلّی نوشته وکتاب جامع البین من فوائد الشرحین شهید اوّل نیز معروف وفوائد دو شرح تهذیب این دو برادر را حاوی است . در ذریعه قول دیگر راکه از ضیاءالدین بودن همین منیة اللبیب است تأیید کرده وگوید شرح تهذیب عمیدی اسم خاصی نداشته ومنیة اللبیب، نام شرح دیگر تهذیب است که سید ضیاءالدین عبدالله بن مجدالدین ابی الفوارس برادر کهتر عمیدالدین تألیفش داده و اما شرح تهذیب عمیدی که یك نسخه از آن در خزانهٔ رضویّه موجود است از حیث مطلب و عبارت مغایر همین منیة اللبیب است **۴- شرح قواعد علامه** که نام اصلیش **کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد** ومعادل اصل کتاب قواعد و نصف آن بوده و دراین کتاب پارهای مطالبی راکه در مجلس درس وغیره با خال خود علاّمه مطرح مذاکره بوده مذکور داشته ویك نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۲۶۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۵- شرح مبادی الاصول علامه** **۶- شرح نهج المسترشدین** که بنام تبصرة الطالبین مذکور شد **۷- کنز الفوائد** که بنام شرح قواعد مذکور شد **۸- مناسخات المیراث** **۹- منیة اللبیب** که همان شرح تهذیب مذکور فوق است **۱۰- میراثیه** .

وفات عمیدی شب دوشنبه دهم شعبان هفتصد و پنجاه و چهارم هجرت در هفتاد و سه سالگی در بغداد واقع وجنازهاش بنجف اشرف نقل گردید. مخفی نماند که مجدالدین ابوالفوارس محمد ابن فخرالدین علی بن اعرج پدر عمیدی و همچنین فخرالدین علی جدّ او نیز هردو از محقّقین علما بودهاند وهمچنین برادر والاگهر مذکورش ضیاءالدین

سید عبدالله بن ابی‌الفوارس مجدالدین محمد بن فخرالدین علی بن اعرج حسینی نیز از اکابر فقها ومشایخ شهید اوّل میباشد ، او نیز مثل برادرش **شرحی برتهذیب‌الاصول** خال خود علاّمۀ حلّی نوشته بلکه همین شرح تهذیب مبسوطی که نامش منیة‌اللبیب فی‌شرح التهذیب بوده و درپانزدهم رجب هفتصد و چهلم هجرت تألیف شده و بین‌العلما دایر و بنا برمشهور به عمیدی منسوبش دارند بزعم بعضی از همین ضیاءالدین است یعنی شرح تهذیب ضیاءالدین همین منیة‌اللبیب و شرح تهذیب عمیدی غیراز منیة‌اللّبیب بوده و اسم مخصوصی ندارد چنانچه فوقاً نگارش دادیم و سال وفات ضیاءالدین بدست نیامد .

(ص ۴۵۹مس و۲۰۴هب و۳۷۴ت وسطر ۳۳ ص۳۷۵ت وغیره)

عمیدی

محمد بن احمد بن محمد - مکنّی باابوسعید ، معروف به **عمیدی** یا **عبیدی**، ادیبی است نحوی لغوی از ادبای اواسط قرن پنجم هجری واز تألیفات او است :

۱- الابانة عن‌سرقات‌المتنبی‌لفظا ومعنی که درمصرچاپ‌شده‌است **۲- الارشاد الی‌حل المنظوم والهدایة الی نظم‌المنثور ۳- انتزاعات‌القرآن ۴- تنقیح‌البلاغة ۵- العروض ۶- القوافی** . درسال چهارصد و بیست و سیم یا سی و سیم یا پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۱۲ ج ۱۷ جم وغیره)

عمیدی

محمدبن محمد بن محمد - یا احمد ، **حنفی‌المذهب** ، **رکن‌الدین** اللّقب ، **سمرقندی** البلدة ، **ابوحامد** الکنیة ، **عمیدی** الشهرة ، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه‌کثیرالتواضع وکریم‌الاخلاق بوده واز تألیفات‌او است :

۱- الارشاد درعلم‌خلاف **۲- الطریقة‌العمیدیة ۳- النفائس**. شب چهارشنبه نهم جمادی‌الاخرۀ سال ششصد وپانزدهم هجرت در بخارا وفات یافت و او نخستین کسی است که در علم خلاف تألیف مستقلی کرده است ودر فوائدالبهیّة گوید وجه نسبت عمیدی معلومم نشد و سمعانی نیز چیزی در این موضوع ذکر نکرده است .

(ص ۵۱ ج۲کا و۲۰۰ فوائدالبهیة)

عنبری[1]

عنبری ابوالواثق - درفصل هشتم از باب دویم مناقب ابن شهراشوب محمد بن علی (متوفی بسال ۵۸۸ هـ ق = ثفح) با بوالواثق عنبری نسبت داده

شفیعی الیك الیوم یا خالق الوری	رسولك خیر الخلق والمرتضی علی
و سبطاه والزهراء بنت محمد	ومن فاق اهل الارض فی زهده علی
و باقر علم الانبیاء و جعفر	وموسی وخیر الناس فی رشده علی
ومولای من بعد الکرام الی الوری	محمد المحمود ثم ابنه علی
و بالحسن المیمون تمت شفاعتی	و بالقائم المهدی ینمی الی علی
ائمة رشد لافضیلة بعدهم	سلالة خیر الخلق افضلهم علی

دیگر از اسم و زمان و سایر مشخّصات وی چیزی نگفته است.

عنبری **حسین بن محمد** - تمیمی عنبری قیروانی، مکنّی به **ابوعبدالله**، از ائمهٔ شعر و لغت بوده و در سال سیصدوچهل و دویم هجرت در گذشت. (سطر ۳۲ ص ۲۳۲ ت)

عنبری **عامر بن عبدالقیس** - تمیمی بصری عنبری، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و اکابر تابعین وساکن بصره بود. موافق آنچه تحت عنوان **زهاد ثمانیه** اشاره نمودیم یکی از اتقیای ایشان، تقوی و زهد او مشهور و جلالت وی جای تردیدی نمیباشد. در زمان خلافت عثمان از طرف معاویه بشام جلب گردید و بمناسبت مساعدت هوای شام روزه‌داری بروی آسان شد تا در موقعی که معاویه اصرار وافی داشت که عامر چیزی از وی درخواست نماید عامر گفت هوای گرم بصره را تقاضا دارم که سبب صعوبت روزه و مزیّت اجر و ثواب من باشد. میگفته است که اگر تمامی دنیا مال من باشد وخدایم امر به رها کردن وصرفنظر نمودن از آن نماید هر آینه با طیب نفس خودم اطاعت میکنم. روزی هزار رکعت یا هشتصد

۱ـ **عنبری**- در اصطلاح رجالی لقب اسود بن مسعود، اعور بن بشامه، اوفی بن موکه، ایوب بن ابی‌تمیمه وجمع بسیاری دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

رکعت بخودش واجب کرده بود و علی التوالی بجای می‌آورد تا آنکه قدمها و ساقهایش ورم کردند و اینگونه اقوال و افعال زاهدانه‌اش بسیار است.

(ص ۲۴ ج ۱ لر و ۳۰۵۴ ج ۴ س وغیره)

عنبری **یحیی بن محمد بن عبدالله بن عطا بن صالح** - نیشابوری، ادیب فاضل مفسّر لغوی، ملقّب به **عنبری**، مکنّی به **ابوزکریا**، از افاضل قرن پنجم هجرت بوده و درماه شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت. (ص ۳۴ ج ۲۰ جم)

عنتری **محمد بن محمد** - بجلی، بعنوان **ابوالمؤید** در باب کنی خواهد آمد.

عنزی لقب رجالی ابان بن ارقم، ایاس بن قتاده، حمزة بن عباده و جمعی دیگر است.

عنسی لقب رجالی عمّار بن یاسر و بعضی دیگر است.

عنصرالمعالی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر** - ملقّب به **عنصرالمعالی**، معروف به **کاوس گیلانی**، از ملوک جبل از اکابر دانشمندان و ارباب کمال بود، کتاب **قابوس نامه**، که بسال هزار وسیصد و بیست و پنجم هجرت در بمبئی چاپ شده از او است که برای فرزند خود گیلان شاه تألیفش داده و در سال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت. (کف وغیره)

عنصری **حسن بن احمد** - بلخی، موصوف به **حکیم**، مکنّی به **ابوالقاسم**، از نامداران شعرای ایرانی میباشد که مقتدای ادبای فصاحت شعار، پیشوای سخنوران بلاغت آثار، درمدّاحی وحکمت گوئی گوی سبقت ازدیگران ربود، سرآمد شعرای مخصوص بلکه ندمای حضور سلطان محمود سبکتکین بود. درنتیجه، ثروت و سامان بی‌پایان که کسی را یارای برابری با وی نبوده اندوخت و خاقانی در این معنی گوید:

شنیدم که از نقره زد، دیگ دان   ز زر ساخت آلات خوان، عنصری

گویند (والعهدة علیهم) که چهارصد غلام ترک زرّین کمر داشته و چهارصد شتر، آلات زرینه و سیمینهٔ اورا برمیداشت. عاقبت بمقام **امیرالامرائی** و **ملک‌الشعرائی** رسید و مرجع تمامی ادبا و شعرا گردید و برچهارصد تن شاعر نامی مبرّز دربار محمودی چون فردوسی و عسجدی و غضائری و منوچهری و اسدی طوسی و فرّخی و شهابی و سرخسی و راشدی و مسعودی و خرّمی و بهرامی و دیگر شعرای نامی معاصر خود، سمت امارت و برتری داشته و همه‌شان طوعا وکرها باستادی وی اذعان نموده ودرمقام انقیاد بوده‌اند. گویند که سی هزار بیت انشا نموده ولی اشعارش دردست نیست وآنچه بدومنسوب دارند:

۱- دیوان‌شعر چنانچه دیوان سه هزار بیتی عنصری پیش رضاقلی‌خان هدایت بوده ویك نسخه هم‌که شمارهٔ ابیات‌آن درحدود پنج‌هزار بیت میباشد درکتابخانهٔ‌مجلس تهران ویك نسخهٔ دیگر نیزکه شمارهٔ ابیاتش درحدود دوهزار تمام بوده وشامل قصائد وغزلیّات ومقطّعات و رباعیّات چندی میباشد بشمارهٔ۳۸۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار جدید تهران‌موجود است **۲- سرخ بت و خنك بت ۳- شادبهر ۴- نهر عین‌الحیات ۵- وامق و عذرا** و هریك از این چهارآخری مثنوی بوده و چنانچه‌گفته‌اند هیچکدام دیده نشده و درکشف‌الظّنّون نیز سه فقره وامق وعذرای منظوم‌ترکی وسه‌فقره هم وامق وعذرای منظوم فارسی مذکور داشته‌که یکی از این سه فقرهٔ‌آخری نیز از عنصری‌است و بعدازآن‌گویدکه وامق و عذرای عنصری غیرمشهور است و درحاشیهٔ‌کشف‌الظّنّون هم نوشته‌که وامق و عذرای لامعی (که یکی ازآن سه فقره وامق و عذرای ترکی است) ترجمهٔ وامق وعذرای عنصری است بامر سلطان سلیمان دربحر رمل ترجمه بترکی‌کرده و اوّلش این است - استعیذالله من‌کیدالرجیم باری از اشعار عنصری است‌که در مدح سلطان محمودگفته است:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود | کسی ندید ونبیندش از این چهارجدا
بوقت قدرت رحم و بوقت زلت عفو | بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

و نیزگویندکه شبی سلطان محمود درعین مستی زلف ایاز را بریده و صبح‌آن‌شب بعد

از هشیاری پشیمان و ماتم‌زده بوده و بساط عیش برهم خورده و هیچکدام از مقرّبان دربار را یارای سخن گفتن نبوده تا عاقبت بعنصری مراجعه کرده وقرار دادندکه اگر خاطر سلطان را از آن ملال برهاند صد هزار دینارش (که هردیناری معادل یك اشرفی طلای هیجده نخودی زمان حاضر ما است) بدهند پس عنصری بمحضر سلطان رفته و بمجرّد ورود ، سلطان خطای شب را نقل‌کرده وخواستار شعری دراین‌باب گردید عنصری زمین خدمت را بوسیده و بالبداهة گفت:

امروزکه زلف یار در کاستن است چه جای بهم نشستن و خاستن است
هنگام نشاط و وقت می‌خواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است

وفات عنصری در سال چهارصد و سی و یکم یا دویم هجرت درهشتاد و یك یا دوسالگی در غزنه واقع گردید. (ص ۳۵۵ ج ۱مع و ۳۲۲۴ ج۵س وغیره)

عنقی لقب رجالی جذرة بن سبره است .

عنوان **چلبی تبریزی پسر حاج صالح تبریزی** - از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه با مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی آتی‌الترجمة معاصر بوده و درمشهد مقدّس ملاقاتش نموده است. چلبی، جوانی بوده بااخلاق وگویا در اواخر با ذوالفقارخان حاکم قندهار قرابتی نموده وهم درآنجا درحال حیات پدر درگذشته است . طبعش خالی از لطف نبوده و به **عنوان** تخلّص میکرده واز او است :

بجانم شعله از سوز دل غمناك میافتد چوآن آتش که ازخاشاك برخاشاك میافتد
زپا افتم اگر ازپا درآرم خار راهش‌را نهال‌ازریشه‌چون‌گرددجدا،درخاك‌میافتد

اسم و زمان وفات ومشخّص دیگری بدست‌نیامد و اسم‌بودن‌لفظ چلبی‌هم‌مستبعدمینماید.
(ص ۳۹۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

عوام **میرزا عبدالله** -کردستانی ، پسر میرزا احمد وزیر سنندج ، از شعرای قرن یازدهم هجری و ظاهراً لفظ **عوام** تخلّص شعری او بوده است . درفصاحت نظیری نداشت، وقتی ازطرف فتحعلی شاه قاجار ، مأمورخدمتی

در دولت روسیه شد و پس‌از انجام خدمت مراجعت‌کرد و از او است :

نازم بکشوری‌که مدام از شراب عشق | مفتی قرابه‌کش بود و شهریار مست
مستی رواج‌یافت بدهر آن چنانکه‌شد | صوفی بکنج صومعه بی‌اختیار مست

درسال یکهزار و دویست و سی و پنجم هجرت درفتنهٔ سنندج هدف تیر قضا شد .

(ص ۳۵۱ ج ۲ مع)

عوامی **محمد بن ابراهیم** - نحوی ، معروف به**قاضی**، مکنّی به **ابوبکر**، از ادبای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه کتاب **الاصلاح والایضاح فی‌النحو** از او است . وفاتش بعداز سال سیصد و پنجاهم هجرت واقع شد واز معاصرین ابن‌الندیم محمد بن اسحق (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**) بوده است.

(کف وص ۱۲۷ف و ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

عودی تمیم بن اسد مصطلح رجال است .

عوفی **ابراهیم بن ابی‌بکر بن اسمعیل** - از اعیان فقهای حنبلیّه، درفقه و حدیث وحساب و فرائض و دیگر علوم دینیّه متبحّر، نسبش بعبدالرحمن بن عوف منتهی ،کتاب **مناسك‌الحج** و **منتهی‌الارادات** درفقه حنبلی از تألیفات او میباشد و درسال هزار و نود و چهارم هجرت درقاهره درگذشت .

(ص ۳۸۲ ج ۲مه)

عوفی **عطیة بن سعد** - یا سعید بن جنادهٔ‌کوفی عوفی ، به **بکالی معروف**، بقبیلهٔ بنی‌عوف بن امرؤالقیس از قبائل‌عرب منسوب، ازاصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت باقر ع واز رجال علم و حدیث میباشد . اعمش و دیگران از وی روایت میکنند و اخبار بسیاری در فضائل حضرت امیرالمؤمنین ع از وی منقول است . **تفسیری درپنج جزو برقرآن مجیدنوشته** و خودش‌گویدکه قرآن را سه مرتبه بطور تفسیر با ابن‌عباس عرضه داشته وهفتاد مرتبه نیز بطور قرائت پیش‌او خواندم. چنانچه معروف است همین عطیه با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت حضرت‌سیدالشهداء

ارواحنا فداه مشرّف وشریك تأسیس این سنّت حسنهٔ زیارت بوده وازفضائلش میشمارند. در حین ولادت او نیز پدرش سعد ، درکوفه شرفیاب حضور حضرت امیرالمؤمنین ع شد و ولادت اورا بعرض رسانیده وخواستار تسمیه گردید آن حضرت فرمودکه موهبت خداوندی است اورا **عطیةالله** نام کن. عطیه وقتی ببلاد فارس رفت، حجّاج بن یوسف به محمد بن قاسم ثقفی بنگاشت که اورا تکلیف بلعن حضرت امیرالمؤمنین ع نماید ودرصورت امتناع سبل و ریش اورا تراشیده وچهارصد تازیانه‌اش بزند ، محمد هم نامهٔ حجّاج را ارائه داد ، بعد از امتناع ، موافق دستور، عمل کرد، عطیه نیز مدتی درخراسان ماند وپس از آنکه عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه بعداز استیذان بکوفه رفته و درسال یکصد و یازدهم هجرت درآنجا وفات یافت . بکالی ، از بطون قبیلهٔ همدان است .

(ص ۴۴۷ ج۲نی وکتب رجالیه)

عوفی

محمد - یزدی عوفی، ملقّب به **جمال‌الدین** و **نورالدین**، ازافاضل قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- تذکرةلباب‌الالباب که‌تذکرهٔشعرا است ودرلیدن دردوجلد چاپ‌شده وموافق‌استظهار بعضی از ارباب کمال مابین دوسال ششصد و هفدهم و ششصد و بیست و پنجم هجرت تألیف شده است **۲- جامع الحکایات** چنانچه در ذریعه است ، یا **جامع الحکایات و لامع‌الروایات** چنانچه درکشف‌الظنون است و بهرحال این‌کتاب بپارسی بوده وبچهار قسم‌که هرقسمی نیز بیست و پنج باب است مشتمل و درلیدن چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وص۴۵ ج۴ و۵۰ ج۵ذریعه)

عهدی

شاعری است ایرانی‌که خط نستعلیق را خوب مینوشته ودرسال نهصد و شصت و پنجم هجرت درگذشته واز او است:

زبان‌ازسوزدل‌شد همچوآتش دردهان من　　مکن ای‌مدّعی کاری‌که افتی برزبان من

نام و مشخّصات دیگری بدست نیامد و چندین تن از شعرای توران و قزوین و ساوه نیز تخلّص عهدی دارندکه زمان و مشخّص دیگری از هیچ‌کدام بدست نیامد.

(ص ۳۲۲۷ ج ۵ س)

عیاشی[1]

عیاشی **عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر**- مغربی مالکی، مکنّی به**ابوسالم**، ملقّب به**عفیف‌الدین** از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که نخست از بعض مشایخ بلاد مغرب درس خواند، پس ببلاد شرقی رفته ودرمصر ازاجهوری و شهاب خفاجی و اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود، چند سالی در مکّه و مدینه مجاورت کرد، عاقبت ببلاد خود عودت نموده و بسال هزار و نود تمام هجرت در پنجاه وسه سالگی درگذشت. کتاب **الرحلة العیاشیة** که شرح مسافرت او ازمراکش بمکّه بوده و درفارس چاپ شده از او است و ظاهراً نسبت این عیاشی بهمان بلدۀ عیاش نام مغرب زمین است که اشاره نمودیم. (ص ۱۳۹۶ مط وغیره)

عیاشی **محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش**- عراقی کوفی سمرقندی تمیمی، مکنّی به **ابوالنضر**، معروف بعیاشی، شیخ اجل عالم فاضل ادیب مفسّر محدّث صدوق و ثقه، از اعیان علمای فرقۀ حقّه و اکابر فقهای اثنی‌عشریّۀ عهد کلینی، محمد بن یعقوب بلکه در طبقۀ مشایخ وی میباشد. کشی، صاحب رجال معروف نیز از تلامذۀ او بوده واز او روایت مینماید. درعلم و فضل وفهم و ادب و تبحّر و تنوع علمی، وحید زمان خود، روایاتش کثیر، باصول روایت بصیر، درطبّ و نجوم و قیافه و رؤیا وهریك از ابواب فقهیّه زیاده بردویست کتاب تألیف داده که بقول ابن‌الندیم دربلادخراسان رواجی تمام واهمیّتی بسیار داشته‌اند ودرمنهج‌المقال اسامی بسیاری ازآنها مذکور و درفهرست ابن‌الندیم نیز یکصد و پنجاه و هفت‌کتاب از

۱ـ **عیاشی**- بفتح اول و تشدید ثانی، در اصطلاح رجالی، لقب جعفر بن محمد بن مسعود، قاسم بن محمد، محمد بن مسعود وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف بوده ودرصورت نبودن قرینه راجع بمحمد بن مسعود است که نگارش مییابد ونسبت آن بجد عالی عیاش نام او است و درموارد دیگر هم ممکن است بشخص عیاش نامی منسوب بوده ویا موافق آنچه از تاج‌العروس نقل‌شده منسوب به بلدۀ عیاش باشد چنانچه عیاش شهری‌است درمغرب زمین که از اجلای متأخرین اهل علم بدان منتسب میباشند.

آنجمله را بشمار آورده و مهمترین آنها کتاب تفسیر او است که بنام خودش، **تفسیر عیاشی** معروف و بمذاق اخبار و احادیث اهل بیت اطهار ع بوده و بسیار شبیه بتفسیر فرات و تفسیر علی بن ابراهیم میباشد.

عیاشی ، در بدایت حال عامی المذهب بوده و احادیث بسیاری از عامّه استماع نموده و عاقبت سعادت مساعد ، وتوفیق رفیق راهش شد ، مذهب تشیّع اثنی‌عشری را قبول‌کرد و تمامی ترکهٔ پدر راکه سیصد هزار دینار (معادل اشرفی طلای هیجده‌نخودی این‌زمان ما) بوده در راه علم وحدیث انفاق نمود. خانه‌اش مثل مسجد، مملوّ ازقاری و کاتب و محدّثین وعلما بوده ، یکی بتألیف ودیگری بمقابله وجمعی باستنساخ وگروهی بتعلیقه و حاشیه نوشتن اشتغال داشته‌اند . اورا دومجلس بوده یکی برای‌عوام ودیگری مختص خواص وسال وفاتش بدست نیامد ولکن بقرینهٔ هم‌طبقه‌های اوکه اشاره شد، از علمای زمان غیبت صغری ودر اواخر قرن سیم هجرت میزیسته و محتمل است‌که اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد . شرح اسامی تألیفات را موکول بکتب مربوطه میدارد و در ردیف محمدین از نخبة‌المقال گوید :

محمد بونضر العیاشی	**هو ابن‌مسعود بن بن عیاش**
عدل صدوق ومن‌العمی‌رجع	**طق صح منفق بصیر مضطلع**

(ملل وص ۲۷۴ ف و ۲۰۴هب و ۵۵۶ت وکتب رجالیه)

عیاض‌بن‌موسی بعنوان قاضی عیاض خواهدآمد.

عیانی **محمود بن محمد** - بعنوان **دهدار** نگارش یافته است.

عیدروس **شیخ ابوبکر بن عبدالله** - از اکابرعرفا وصوفیّه بلکه قطب‌زمان خودبود. درکتاب نور سافر با **قطب ربانی** موصوفش‌داشته وگوید عرفا و اکابر علمای دینیّهٔ آن زمان درجلالت وی متّفق‌الکلمة بوده‌اند. ولادتش بسال هشتصد و پنجاه و یکم هجرت درشهر تریم از بلاد حضرموت واقع شد ، علاوه برمراتب علمیّه و فنون تصوف و طریقت بسیار باسخاوت بود ، هرروزی از ایّام ماه رمضان سی

گوسفند برای برّ و احسان ذبح میکرد و بدین جهت بسیار مدیون و تمامی دیوان او به دویست هزار مثقال طلا بالغ بوده ومیگفته است که خداوند کریم وعده ام داده که دیون مرا پیش از مردنم اداکند . اینك اندکی پیش از مردنش امیر موثق ناصرالدین تمامی دیون اورا تأدیه نمود وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند واز تألیفات او است :

۱- **الجزء اللطیف فی علم التحکیم الشریف**، دراین کتاب مشایخ خود را که بدیشان دست ارادت داده و درپوشیدن خرقه ازایشان اجازه داشته است ذکر کرده و اخباری را که بزعم خودش دربارۀ خرقه وارد شده ذکر مینماید ۲- **دیوان شعر** ۳- **ورد بسیط** ۴- **ورد وجیز** ۵- **ورد وسیط** واز اشعار او است :

ببسم الله مولینا ابتدأنا — **و نحمده علی نعماه فینا**
توسلنا به فی کل امر — **غیاث الخلق رب العالمینا**
و بالاسماء ما وردت بنص — **ومافی الغیب مخزونا مصونا**_ الخ

شب سه‌شنبه چهاردهم شعبان نهصد و چهاردهم هجرت درعدن درگذشته و قبرش مشهور است ودرشرح حال برادرش شیخ حسین ازکتاب نور سافر بسیادت ایشان تصریح کرده است.

(ص ۸۱ نور سافر)

عیدروس **سید شیخ بن عبدالله بن شیخ ابن شیخ عبدالله - عیدروس**، ازاکابر صوفیّه و عرفای اواخر قرن دهم هجرت میباشد که از ابن حجر هیتمی ودیگر اکابر عرفا و صوفیّه اجازه داشته و مناقب وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند و چنانچه نام مادرزادیش **شیخ** بوده ، شیخ اهل سلوك و طریقت نیز بوده و بسنّ شیخوخیت هم رسیده است تا درشب شنبه بیست وپنجم رمضان نهصد و نود تمام ازهجرت در احمدآباد هند درهفتاد ویك سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **تحفة المرید** که قصیده‌ایست درتوحید ۲- **حقائق التوحید** که شرح کبیر همان قصیده است ۳- **دیوان شعر** ۴- **سراج التوحید** که شرح صغیر قصیدۀ مذکور است ۵- **العدل** ۶- **العقد النبوی والسرالمصطفوی** ۷- **الفوز والبشری** ۸- **المعراج** ۹- **نفحات الحکم علی لامیة العجم** که با اصول تصوف نگاشته است. قریحۀ شعریۀ سید شیخ نیز بسیارعالی بوده وازاواست:

یاآل طه طوی الاحشاء حبکم — **طی السجل و طهرتم من القذر**
القوم انتم فلا یشقی جلیسکم — **الناس انتم کفی بالخبر عن خبر**

موافق آنچه خودش درمنظوماتش تصریح کرده نسبش بعلی بن امام جعفر صادق ع منتهی میگردد.
(ص ۳۷۲ نور سافر)

عیدروس **سید عبدالرحمن بن مصطفی بن شیخ بن مصطفی** - شافعیّ المذهب ، حسینیّ النسب، یمنیّ المولد، مصریّ المدفن، عیدروس الشّهرة، عالمی است عارف کامل که قطب عرفای وقت و مرشد ارباب سیر و سلوك عصر خود بود ، کرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، درعلم و عمل و قال و حال نادرهٔ زمان خود بوده واز تألیفات او است:

۱- **ترویح البال و تهییج البلبال** که دیوان شعری او است ۲- **العرف العاطر فی معرفة الخواطر** ۳- **فتح الرحمن بشرح صلوة ابی الفتیان** وغیر اینها . وی بسال هزار وصد و نود و دویم هجرت در پنجاه و هفت سالگی درمصر درگذشت .
(ص ۳۲۸ ج ۲ سلك الدرر)

عیدروس سید عبدالقادر بن سید شیخ بن عبدالله ، بعنوان **محیی الدین** خواهد آمد .

عیلانی لقب رجالی جنادة بن جراد است .

عیناثی[۱]

عیناثی **شیخ ناصر بن ابراهیم** - عاملی عیناثی ، از علمای امامیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت میباشد که درسال هشتصد و پنجاه و سیم هجرت وفات یافته واز تألیفات او است : **حاشیهٔ ذکرای شهید وحاشیهٔ قواعد علامه** .
(ص ۸۷ ج ۶ ذریعه)

عینانی در اصطلاح رجالی ، جعفر بن حسام، حسن بن علی بن خاتون، حسین بن شرف و بعضی دیگر بوده و نسبت آن بفرمودهٔ تنقیح،

۱- **عیناثی** - بفتح اول، دراصطلاح رجالی، لقب جعفر بن حسام، حسین بن جمال الدین، حسین بن حسن، زین الدین بن جعفر و بعضی دیگر بوده و نسبت آن به عیناثا میباشد وآن شهری است از بلاد جبل عامل که قدیماً مجمع علما بوده وقبور بسیاری از ایشان تاکنون باقی است.

بکوه عینان نامی است درمدینه ویکی دیگر در اُحُد.

عینتابی **محمود بن احمد** - ذیلاً بعنوان عینی مذکور است.

عین زربی لقب رجالی حسن بن عبدالواحد است.

عین الزمان **احمد بن منیر** - در باب کنی بعنوان **ابن منیر** خواهدآمد.

عین الفضلاء **علی بن احمد** - بعنوان **مزیدی** خواهدآمد.

عین القضاة **عبدالله بن محمد** - همان عین القضاة محمد بن عبدالله مذکور ذیل است.

عین القضاة **محمد بن عبدالرحمن** - همدانی ، مکنّی بابونصر ، موصوف بعین القضاة ، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد و شصت و شش نشأت یافته و مؤلف کتاب **السبعیات فی مواعظ البریات** میباشدکه در فاس و تونس چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۸۹۷ مط)

عین القضاة **محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن** - میانجی **همدانی**، معروف بعین القضاة ، مکنّی به **ابوالفضائل** یا **ابوالمعالی** موافق آنچه از ریاض العلما و نفحات الانس و طبقات الشافعیة الکبری وغیرآنها نقل شده از مشاهیر عرفای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه فقیه ادیب فاضل شاعر ماهر رقیق الشعر و محل توجه تمام و مقبول خاص و عام و هوش و ذکاوتش ضرب المثل بود . درسی وسه سالگی مشهور جهان ومحسود جهانیان گردید، با شیخ احمد غزالی آتی الترجمة معاصر ومعاشر و مکاتباتی صمیمانه با وی داشته بلکه از خواص اصحاب و مریدان وی بوده و درتحت تربیت او بمقامی عالی رسید ، بخیّام نیشابوری نیز تلمّذ نمود. پاره‌ای کرامات وتألیفات عربی و فارسی بدو منسوب دارندکه ازآن جمله است :

۱- **تازیانهٔ سلوك** که در تهران چاپ شده است ۲- **تمهیدات** که عربی و فارسی ، بصد فصل مشتمل ، حاوی تحقیقات شریفه و مباحث دقیقهٔ لطیفهٔ عشق و عرفان میباشد . نام اصلی آن **زبدة الحقائق فی کشف الدقائق** ولی بنام **تمهیدات** شهرت یافته‌است ۳- **حقائق القرآن** که تفسیر میباشد و باتمام آن موفق نشده است ۴- **رسالهٔ عینیه** که نام اصلی همان تازیانهٔ سلوك است

۵- زبدة الحقائق که بنام تمهیدات مذکور شد **۶- سوانح العشاق** که بنوشتهٔ بعضی ، بنام پیرو مرشد خود شیخ احمد غزالی تألیف داده و ظاهر کلام ریاض العارفین برعکس این میباشد یعنی این کتاب را غزالی بمحبت عین القضاة تألیف داده و در کشف الظّنون نیز فقط یك کتاب بنام سوانح العشاق ذکر کرده وآن را هم بشیخ احمد غزالی نسبت داده است.

نگارنده گوید : دور نیست که کتاب سوانح را بغزالی نسبت دادن ، مثل نسبت دیوان شمس بشمس است که قطعاً از آثار طبع ملاّی رومی میباشد که بنام مرشد خود شمس تبریزی نظمش کرده است **۷- شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان ۸- لوایح ۹- المدخل فی العربیة** که درعلوم ادبیه بوده وموفق باتمامش نشده است **۱۰- نزهة العشاق و نهزة المشتاق** که مجموعهٔ اشعار او میباشد واز رباعیّات او است :

تا با دل من عشق برآمیخته شد ... صد فتنه و آشوب برانگیخته شد
از خنجر آبدار آتش بارت ... تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

پرکن قدح باده و جانم بستان ... مستم کن و از هردو جهانم بستان
باکفر در اسلام بدن ناچار است ... خودرا بنما از این وآنم بستان

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر ... بردی دل ودین نام ونشان نیز ببر
گر هیچ اثر نماند از من بجهان ... تأخیر روا مدار و آن نیز ببر

آتش زنم وبسوزم این مذهب وکیش ... عشقت بنهم بجای مذهب درپیش
مقصود توئی مرا نه جان است ونه مال ... تاکی دارم عشق نهان دردل ریش - کذا

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم ... افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم
سودا بده است آنچه پنداشته‌ایم ... درداکه بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

چنانچه روشن میباشد ظاهر بعضی از این رباعیّات و نظائر آنها که باکمال بی پروائی، دربیان افکار صوفیانه نظماً و نثراً اظهار شده مخالف مشرب عموم است . با قطع نظر از علما ، مردمان عادی نیز از شنیدن آنها متنفّر بوده‌اند اینك قوام الدین ابوالقاسم درگزینی وزیر طغرل بن محمد بن ملکشاه که با وی سابقهٔ عداوت داشته از فرصت استفاده کرده و

مجلسی از بعضی از علماکه حسد و رقابت ایشان نیز باعداوت وزیر توأم و اساس آن با تحریکات او مستحکم بوده تشکیل داد ، کتب عین‌القضاة را بنظر ایشان رسانید و علاوه برکلمات همچنانی ، ببهانهٔ اینکه درکتاب خود ، خدایتعالی را موافق اصطلاح حکما (برخلاف اصول دیانت‌که اسماءالله توفیقی است) واجب‌الوجود نامیده‌که این‌چنین نامی درآثار دینیّه وجود ندارد بلکه با دعوی خدائی نیز متّهمش‌کرده و حکمی شرعی در اباحهٔ خون او صادر و باستنادآن ببغدادش اعزام ودر زندانش‌کردند ، او نیز در مدت حبس خود ، رسالهٔ **شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءالبلدان** را تألیف دادکه در رشتهٔ خود بسیار مؤثّر و دلسوز و کلمات دردناکی را حاوی است ، بقول طبقات‌الشافعیّهٔ اگر آنهارا برسنگ بخوانندآب‌میشود. اخیراً بامرقوام‌الدین،از بغدادبهمدانش‌آوردند وشب چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ پانصد و بیست و پنجم یا هفتم یا سی و سیم هجرت دم در مدرسهٔ او ، بدارش‌کردند ، سپس بزیرش‌آورده و پوست بدنش راکندند و در بوریائی آلوده به نفتش پیچیده وسوزاندند و خاکسترش را بباد دادند. این رباعی راکه حاکی پیش‌بینی از این جریان است بدو نسبت داده‌اند :

ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم   وآن هم بسه چیزکم‌بها خواسته‌ایم
گر دوست چنین‌کندکه ما خواسته‌ایم   ماآتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

از ریاض‌العلما نقل است‌که بدیع متکلّم را با عین‌القضاة عداوت‌بود پس پیغامش دادکه خدا را درکتابهای خودت واجب‌الوجودگفته‌ای وحال‌آنکه اسماءالله توفیقی است و این کلمه از اصطلاحات حکما است پس عوام را بشورانیدند تا اوراکشته و بنفت و بوریا سوزاندند . بهرحال بنا برقول اخیرکه در تاریخ قتلش اشاره شد هریك از دوجملهٔ : **نورالعین علوی** = **۵۳۳** و **نورعین اهل‌العطا** = **۵۳۳** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد . مخفی نماندکه نام صاحب ترجمه بنا برمشهور ، محمد بن عبدالله‌است چنانچه مذکور داشتیم لکن در قاموس‌الاعلام و خزینة‌الاصفیا وتذکرهٔ حسینی نامش را فقط عبدالله ویا عبدالله بن‌محمد نوشته‌اند واین‌گونه اختلافات بسیار و الّا یکی‌بودن مسمّی محل‌تردید نمیباشد.

(ص۱۷۹ض و۱۰ ج۲خه و۳۲۳۱ ج۵س و۲۰۵ تذکرهٔحسینی وغیرها)

عینی محمود بن احمد بن موسی- حلبی حنفی سروجی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **بدرالدین** و **فاضل**، معروف به **فاضل عینی** از متبحّرین فقهای حنفیّه میباشد که فقیهی است لغوی نحوی ، بردقائق امور واقف ، بحقائق علوم متنوعه عارف وقاضی القضاة دیار مصر بود. درقرب **جامع ازهر**، یك مدرسه ویك کتابخانه تأسیس داده وکتاب‌های خود را وقف آن مدرسه نمود واز تألیفات او است :

۱- تاریخ البدر فی اوصاف اهل العصر که درحدود ده مجلد میباشد، ازاول خلقت شروع کرده و حوادث و وفیات هرسال را بترتیب سنین مینگارد . مخفی نماند که عینی سه فقره کتاب درتاریخ تألیف داده که هرسه به **تاریخ عینی** معروف هستند؛ یکی **مختصر** وسه مجلد است، دیگری **تاریخ عینی صغیر** که همین تاریخ البدر است، سیمی **تاریخ عینی کبیر** ونامش **عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان** در نوزده مجلد است ونسخهٔ خطی آن دربیست وچهار جزء درکتابخانهٔ بایزید استانبول و بعضی از اجزاء آن نیز در دارالکتب المصرية موجود است . درجایی دیدم که **تاریخ مکمل شصت جلدی** نیز بدو نسبت داده‌اند که ظاهراً همین عقدالجمان است و شمارهٔ مجلد هم البته با اختلاف کتابت نسخه‌های کتب مختلف میشود **۲ و۳- تاریخ مختصر و تاریخ مکمل** که در ضمن تاریخ البدر اشاره شد **۴- رمزالحقائق فی شرح کنزالدقائق** که کتاب کنزالدقائق ابوالبرکات حافظ الدین عبدالله بن احمد نسفی راکه درفقه حنفی میباشد شرح کرده واین را بشکرانهٔ استخلاص از شر حسد حاسدی که مبتلایش بوده تألیف داده است **۵- شرح دررالبحار فی الفروع** در فقه حنفی **۶و۷- شرح شواهد صغیر وشرح شواهد کبیر** که دوفقره شرح برشواهد شروح الفیهٔ ابن مالك نوشته وبقید صغیر وکبیر ازهمدیگر امتیاز یابند وگاهی آنها را **شواهد صغری و شواهد کبری** نیز گویند و درکشف الظنون گوید : الشواهد الکبری والصغری تألیف محمود بن احمد عینی است اما شواهد کبری نام اصلیش **المقاصد النحوية فی شرح شواهد شروح الالفية** ودو مجلد بوده و شواهد کبری نام مشهوری آن است وشواهد صغری یك مجلد، ازاولی مشهورتر، محل اعتماد فضلا و نامش **فرائدالقلائد فی مختصر شرح الشواهد** بوده وملخص همان مقاصد نحویه میباشد وشواهد صغری نام مشهوری آن بوده و درمصر چاپ شده است **۸- شرح صحیح البخاری** که ذیلا بنام عمدة القاری مذکوراست **۹- شرح کنزالدقائق** که همان رمزالحقائق مذکورفوق است **۱۰- شرح معانی الاثار ۱۱ و۱۲- شواهد صغری و شواهد کبری** که بعنوان شرح شواهد مذکور شدند **۱۳- طبقات الحنفية ۱۴- طبقات الشعراء ۱۵- عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان** که فوقاً ضمن تاریخ البدر مذکور شد **۱۶- عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری** که در استانبول چاپ شده است **۱۷- فرائدالقلائد فی مختصر شرح الشواهد** که همان شواهد صغرای مذکور فوق است **۱۸- مختصر تاریخ ابن عساکر** وشاید همان باشد که بنام تاریخ مختصر مذکور داشتیم **۱۹- المقاصد العلية فی شرح شواهد شروح الالفية** که همان شواهد کبرای مذکور فوق است وغیرها .

وفات عینی ، بسال هشتصد و پنجاه و پنجم هجرت در نود و چهار سالگی درمصر واقع شد و درهمان مدرسهٔ مذکور فوق خودش مدفون گردید و اینکه تاریخ وفات اورا در قاموس الاعلام سال هفتصد و شصت و دویم هجرت ضبط کرده اشتباه ولادت بوفات است که ولادت او موافق آنچه از مدت مذکور عمرش مکشوف بوده ودر روضات وغیره نیز تصریح کرده‌اند سال هفتصد و شصت و دویم بوده است . عینی، باآن همه جلالت وتبحّر علمی که داشته کلمات وحشیهٔ غریبهٔ غیرمأنوسه استعمال میکرده‌است ودر روضات الجنّات سه سطر ازخطبهٔ کتاب فرائد اورا نقل کرده‌که تماماً منفور طباع عموم میباشد وضرورتی بنقل آنها در اینجا نیست . قوهٔ شعریّهٔ او نیز بسیار پست و بی‌ارزش و اشعارش غالباً بی‌وزن بوده است . ابن‌حجر، اشعار رکیکهٔ اوراکه درمنظومهٔ سیرة الملك المؤیّد نام او بوده استخراج کرده و بالغ بچهارصد بیت شده وآنها را کتابی کرده و به **قذی العین من نظم غراب البین** نامیده است .

(ص ۷۵۴ت و ۲۰۵هب و ۹۸ ج ۵فع و ۳۲۳۳ ج ۵س وغیره)

باب «غ»

(نقطه‌دار)

غازی **ملاخلیل بن غازی** - بعنوان **قزوینی** خواهدآمد .

غازی **محمدقاسم‌خان مازندرانی** - پسر میرزاحسن ، از شعرای ایرانی عهد محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه قاجار میباشدکه به**شحنه** متخلّص، به **غازی** مشهور وبارضاقلی‌خان هدایت معاصر بود. دربدایت حال **چاکر** تخلّص میکرده واز او است:

ربودنـد ازکف ، دلم را دو دلبر — دو سنگین دل جورکیش ستمگر
یکی روی‌او همچومهری بظلمت — یکی‌زلف‌او هم‌چو مشگی‌بر آذر
یکی صیـد سازد دلـم را بآهو — یکـی بنـد دارد تنـم را بچنبر
یکی قدّ او همچه سروی ببستان — یکی روی او همچو ماهی منوّر
یکی دانه بنماید ازخال مشگین — یکی دام بگشایـد از سنبـل تر
بیك‌جان چه‌بازم همی‌بردوجانان — بیك دل چه‌سازم همی با دو دلبر

در سال هزار و دویست و هفتاد ویك هجرت در مازندران درگذشت.

(ص ۳۶۷ ج۲مع)

غاضری در اصطلاح رجالی ، لقب جابر بن ازرق ، حفص بن سلیمان، عباس بن عیسی ، پسرش محمد بن عباس وغیره بوده وذیلاً فقط بذکر اجمالی محمد بن عباس میپردازد.

غاضری **محمد بن عباس بن عیسی** - مکنّی به **ابوعبدالله**، ازثقات‌محدّثین اواخر قرن سیم هجرت میباشد ویا خود اوائل قرن چهارم را

نیز دیده‌است، با سعد بن عبدالله اشعری (متوفی بسال ۲۹۹ه ق = **رصط**) معاصر بود، حمید بن زیاد نینوائی (متوفّی بسال سیصد ودهم هجرت) از وی روایت‌کرده و تفسیری نوشته‌که به **تفسیر غاضری** معروف است . نیز از او است :کتاب **الجنة والنار**،**کتاب زیارة ابیعبدالله ع** ،**کتاب الفرائض** ،**کتاب الملاحم** وغیرها . سال وفاتش بدست نیامد و درمیان قبیلهٔ بنی‌غاضرة بن اسد بن وبره از بطون بنی‌اسد امرار حیات مینموده است.

(کتب رجالیه)

غافقی[1]

غافقی **ابراهیم بن احمد بن عیسی بن یعقوب** - مکنّی بـه **ابواسحق**، از ائمهٔ نحو و قرائت بـود ، در علوم عربیّه مقامی عـالی داشت و **شرح‌الجمل** از تألیفات‌او است . درسال هفتصد ودهم‌هجرت درهفتاد ویك‌سالگی‌درگذشت.

(ص۴۹ت)

غالب‌خوزستانی یا **غـالب خـوزی** { عبدالله بن ابی‌حفص بعنوان منجی خواهدآمد .

غالی سعید بن اخت صفوان مصطلح علم رجال‌است.

غامدی بکر بن محمد ازدی، جندب‌بن زهیر، حجن‌بن مرقع، سلیمان بن صالح ، عمارة بن سری ، لوط بن یحیی ، محمد بـن سائب و بعضی دیگر است .

غرا **سید اسدالله** - از اساتید شعرای شیراز میباشدکه بغرّا (بفتح‌اوّل وتشدید ثانی) تخلّص میکرد ، دراوائل هجومیگفت، دراواخر توبه‌کرده و مدیحه میگفته و از اشعار او است :

۱- **غافقی**- منسوب است به غافق (بروزن عاشق) وآن قلعه‌ایست دراندلس وهم قصری است نزدیکی طرابلس غرب ویا نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غافق از بطون ازد است‌که اولاد غافق بن شاهد بن‌عك بن عدنان بن عبدالله ویا غافق بن حارث بن عك بن عدنان میباشند ودر اصطلاح رجالی لقب **نجیح بن قبا** است .

کرده عشّاق جان نثار ، نثار دین ودل در رهت قطار قطار
کی بما بی‌کسان نظاره کنی ای گلی کت بود هزار، هزار
تاکی از خون عاشقان سازی پنجه تا ساعد ای نگار، نگار
ای بسا دین و دل که در عالم کرده آن دیو جان‌شکار، شکار
هشت جنّت بده بیك ساغر گرخدا کردت آن دوچار، دچار

درسال هزار و دویست و نود تمام هجرت درگذشت ودر دارالسّلام شیراز مدفون شد .
درآثار عجم گوید : سه ساعت پیش از فوتش حاضر بودم که اوراق خود را خواسته وامر بشستن تمامی هجویّات آنها کرد، بضبط مدایح ائمّهٔ اطهار ع تأکید نمود ، قلم ومرکب خواسته وتاریخ وفات خودرا بالبداهة گفته و وصیّت نمود که برسنگ مزارش نقش کنند پس شهادتین گفته و جان داد و تاریخ مذکور این است :

چو شد سیّد اسد از دار دنیا خدا را بنده بود و مصطفی را
شهادت گفت ورفت ازاین جهان در گواه او ملایك هست یك جا
پی تاریخ خود این فرد را گفت کم آمد **دو الف از نام غرا**

که اگر از عدد جملهٔ : **نام غرا** = ۱۲۹۲ دو ، کم کنی مطابق تاریخ فوق میشود .
(ص۵۶۲عم)

غراد (بروزن عطّار) لقب رجالی سعید بن احمد بن موسی است .

غرة‌الفضلاء **علی بن محمد** - بعنوان **مزیدی** خواهدآمد.

غرس‌الدین **خلیل بن شاهین** - درباب کنی بعنوان **ابن‌شاهین** خواهدآمد.

غرناطی[1]

غرناطی **احمد بن ابراهیم بن زبیر**- بعنوان ابن‌الزبیر درباب کنی خواهدآمد.

۱- **غرناطی** - بفتح اول منسوب است بشهر غرناطه که بقول مراصد ، قدیم‌ترین بلاد ناحیهٔ بیره ازمضافات اندلس میباشد ونهرمعروف بقلزم از وسط آن جاری‌است. درکشف‌الظنون*

غرناطی **احمد بن علی بن احمد** - بعنوان **ابن بادش** در باب کنی خواهد آمد.

غرناطی **احمد بن یوسف بن مالک** - اندلسی **غرناطی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ادیبی است نحوی لغوی، در نحو و فنون لغت خبیر، در نظم و نثر قادر، بسیار متدیّن و متواضع و بااخلاق و نیکو محضر، در عربیّه وغیره تألیفات بسیاری دارد. با ابوعبدالله محمد بن جابر اعمی که از شعرای نامی وقت بوده رفاقت و مصاحبت داشت، بدیعیّهٔ همین رفیق خود را شرح کرده وهمین دو رفیق است که به **اعمی و بصیر** شهرت دارند. بمرافقت همدیگر بقاهره رفته ودر آنجا با ابوحیّان وغیره ملاقات کردند و اخیراً درحدود سی سال در حلّه اقامت نمود تاآنکه در نیمهٔ رمضان هفتصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت و رفیق مذکورش مرثیه‌ای گفته واز اشعار خود احمد است:

لاتعاد الناس فی اوطانهم — قل مایرعی غریب الوطن
و اذا ماعشت عیشا بینهم — خالق الناس بخلق حسن

(ص ۳۴۰ ج ۱ کمن و سطر ۱۸ ص۸۵ت)

غرناطی **علی بن احمد بن خلف** - بعنوان **ابن بادش** در باب کنی خواهد آمد.

غروی **احمد بن عبدالله** - مصطلح رجال و موکول بدان علم است.

غریب **برهان‌الدین** - بعنوان **برهان‌الدین غریب** اشاره شده است.

غریفی بنا ببعض نسخ کتب رجالیّه، لقب رجالی حسین بن حسن بن احمد بن سلیمان است.

غزال[1]

غزال **واصل** - بن عطای مدنی تابعی معتزلی، مکنّی به **ابوحذیفة**، ومعروف به‌غزّال (که بجهت بسیار نشستن‌او در بازار غزّالان ملقّب

---

*ضمن عنوان (احاطه) گوید که غرناطه، بفتح و کسر اول شهری است از اندلس درچند منزلی سمت شرقی قرطبه.

۱- **غزال** - بروزن کمال، از اسامی متداوله مابین عرب‌است. اما بروزن بقال، که*

بهمین لقب بوده) ازمشاهیر علمای اوائل قرن دویم هجرت، از تلامذهٔ حسن بصری، مؤسّس و سرسلسلهٔ فرقهٔ معتزله (که بجهت انتساب باو، **واصلیه** نیز گویند) میباشد و یا خود واصلیّه، یکی ازشعبات آن فرقه‌است. چنانچه معتزله، اخیراً بواسطهٔ اختلاف نظر در بعضی ازعقائد دینیّه بنام: واصلیّه، هذلیّه، نظامیّه، جاحظیّه، حناطیّه، بشریّه، معمّریّه، مرداریّه، ثمامیّه، هشامیّه، حائطیّه، جبائیه، بهشمیّه وغیرها بشعب مختلفه منشعب و علی الترتیب اتباع واصل بن عطا، ابوالهذیل علّاف، ابراهیم نظام، عمرو بن بحر جاحظ، ابوالحسن بن عمر، حناط، بشر بن معتمر، معمّر بن عباد، موسی بن عیسی ملقّب بمردار، ثمامة بن اسرائیل، هشام بن عمر، احمد بن الحائط، ابوعلی جبائی و پسرش ابوهاشم عبدالسلام بوده و بسط مراتب، خارج از موضوع کتاب است.

فرقهٔ معتزله بطورکلی معتقد هستند براینکه حسن و قبح اشیا عقلی، داخل در جهنم مخلّد، قرآن مجید حادث و مخلوق، صفات‌الله عین ذات، فاعل خیر وشرّ خود مخلوق بوده و قدرت از خدا میباشد. درعثمان وقاتلین‌او نیز گویندکه یکی(غیرمعیّن) فاسق وهمچنین یکی(غیرمعیّن) ازدوطرف اصحاب‌جمل ونیز یکی(غیرمعیّن) ازفریقین اصحاب صفّین خاطی بوده و شهادت هیچ‌یك قبول‌نمیباشد ونیز تجویزکرده‌اندکه عثمان و علی هردو بخطا رفته باشند.

ازجملهٔ عقائد معتزله قول به **مَنْزِلَةٌ بَیْنَ‌الْمَنْزِلَتَیْنِ** است‌که مرتکب‌کبیره را نه مؤمن دانند ونه کافر. چنانچه‌کسی در مسجد بحسن بصری‌گفت: در زمان ما جمعی از خوارج ظهور یافته‌اندکه معصیت‌کبیره راکفر و مرتکب‌آن را کافر دانند و ایشان را **وعیدیهٔ خوارج** گویند، درمقابل، جمعی دیگر از ایشان هستندکه عمل را جزو و رکن

---

*صیغهٔ مبالغه وازغزل بمعنی ریسیدن‌اشتقاق‌یافته ریسندهٔ پشم وپنبه ومانندآنهارا گویند وفروشندهٔ چیزهای ریسیده را نیز اطلاق میکنند. در اصطلاح رجالی، لقب سلمان بن متوکل، سلیمان بن متوکل، محمد بن زیاد، محمد بن مروان بن زیاد و جمعی دیگر بوده وجمعی ازعلما و محدثین عامه نیز موصوف بهمین صفت میباشند و بالخصوص لقب مشهوری واصل بن‌عطا است‌که نگارش مییابد.

ایمان ندانسته وگویندکه معصیت اصلاً خللی بایمان مؤمن نمیرساند همچنانکه عبادت و طاعت سودی بکافر ندارد و ایشان را نیز **مرجئه** نامند پس کدام یك از این دوعقیده بوده و مورد تصویب است ؟ حسن در اندیشه شد ، واصل بن عطاکه حاضر بوده گفت : من نمیگویم که مرتکب کبیره مؤمن مطلق است و هم نمیگویم که کافر مطلق است **بَلْ هُوَ فِي مَنْزِلَةٍ بَيْنَ المَنْزِلَتَيْنِ لامُؤمِنٌ وَلاكافِرٌ** بعد از اظهار **منزلة بين المنزلتين** با جمعی از اصحاب حسن نزدیکی یکی از ستونهای مسجدکناره کشید وبتقریر وبیان آن مطلب آغازکرد ، پس حسن گفت : **اعتزل عنا واصل** ، بهمین جهت واصل و اتباع او به **معتزله** شهرت یافتند . درمعجم الادبا گوید : درمرتکب کبیره که خوارج تکفیرش کرده و دیگران از اهل ایمانش دانند واصل بن عطا ، برخلاف دوفرقه ببین المنزلتین معتقد میباشد و ازتألیفات او است :

۱- الخطب درتوحید **۲- طبقات اهل العلم والجهل ۳- المنزلة بين المنزلتين** .

وی بسال یکصد و سی و یك هجرت در پنجاه و یك سالگی درگذشت .

(ص ۲۴۳ ج ۱۹ جم و ۷۶۹ت وغیره)

غزالی[1]

غزالی **احمد بن محمد بن محمد بن احمد**- طوسی غزالی، ملقّب بهمجدالدین، مکنّی به **ابوالفرج** یا **ابوالفتوح** ، از مشاهیر علما و فقهای شافعیّه ، برادرکهتر حجة الاسلام غزالی محمد ذیل الترجمة ، بسیار حسن المنظر و ملیح الکلام والمحضر بود . باآن همه جلالتی که در فقاهت داشته باز بواسطهٔ کثرت قوهٔ ناطقه با واعظی شهرت یافت وپس ازآنکه برادرمذکورش ازتدریس منصرف شده ومنزوی گردید بسمت نیابت از او ، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد درس میگفت ، او نیز بانقطاع و

۱- **غزالی** - عنوان مشهوری بعضی از علما و ارباب فضل وکمال میباشدکه بنوشتهٔ روضات الجنات منسوب به غزال (بروزن بقال) استکه فوقاً مذکورشد ویا بعقیدهٔ بعضی، بافتح و تخفیف نسبت آن ، بقریهٔ غزاله نامی است از قراء طوس .

تجرّد و انزوا رغبتی وافر داشت، مدتی بسیاحت رفته وعرفا و صوفیّه را خدمتها نمود، فنون طریقت و تصوف را از ابوبکر نساج طوسی فراگرفت ، علم ظاهر و باطن وشریعت وطریقت را جمع کرد تاآنکه از اکابر و مشایخ عرفایش میشمارند وازتألیفات او است:

۱- **احیاء الاحیاء** یا **لباب الاحیاء** در تلخیص کتاب احیاءالعلوم برادر مذکورش
۲- **الذخیرة فی علم البصیرة** ۳- **سوانح العشاق** که رساله‌ایست در تصوف و مراتب عشق
۴- **لباب الاحیاء** که مذکور شد .

روزی نزداو آیهٔ شریفه : **یٰا عِبٰادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ** الخ خواندند اوگفت خداوندعالم اهل‌معصیت را باضافه دادن بخودش مشرّف گردانیده پس‌فروخواند:

وهان علی اللوم فی جنب حبها — و قول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی و اننی — اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

از اشعار احمد غزالی است:

چون چتر سنجری، رخ بختم سیاه باد — با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملك نیم‌شب — صد ملك نیمروز بیك جو نمیخرم
عریان ، ملك بخشم ،گوئی که خامه‌ام — خاموش ، نکته‌گویم ، گوئیکه دفترم

با عشق روان شد از عدم مرکب ما — روشن ز چراغ وصل ، دائم شب ما
زان می که حرام نیست درمذهب ما — تا روز اجل خشك نبینی لب ما

وفات احمد غزالی بسال پانصد و هفدهم یا بیستم یا بیست و هفتم هجرت درقزوین واقع گردید و ابن‌خلّکان در لفظ غزالی که عنوان مشهوری احمد است تشدید را برتخفیف ترجیح داده است.

(کف وص۷۵ت و۳۲۷۸ ج۵س و۲۹ج۱کا و۱۲۷ ج۵فع و۵۴ ج۴ طبقات‌الشافعیة وغیرها)

غزالی **شاعر مشهدی-** ازمشاهیر شعرای‌عهدتهماسبی میباشدکه بهندوستان رفته و باشیخ‌فیضی‌دکنی آتی‌الترجمة‌صحبت‌داشت، علاوه برمراتب علمیّهٔ متداوله در اصول طریقت نیز خبیر بود ، چند مثنوی بنام **اسرار مکتوم** ، **اسرار مکنونه** ، **رشحات‌الحیات** ، **مرآت‌الکاینات** ، **نقش بدیع** ازآثارقلمی‌اواست وکلیّات‌او معادل

هفتاد هزار بیت میباشد. مثنوی **نقش بدیع** مذکور را بنام علیقلی‌خان حاکم جانپور هند نوشته و بهر بیتی یك اشرفی طلا انعام وجایزه‌گرفته است. بعداز قتل علیقلی‌خان مورد مراحم اکبر شاه هندی‌بود تا بسال نهصد وهفتادم ویا بقول صحیح نهصد وهشتادم هجرت درگذشت. بنوشتهٔ شیخ فیضی مذکور جملهٔ: **سنه نهصد وهشتاد = ۹۸۰** لفظاً و معناً مادّهٔ تاریخ او بوده و از اشعار او است:

درکعبه اگر دل سوی غیر است ترا — طاعت‌گنه است وکعبه دیر است ترا
ور دل بحق است و ساکن بتکده‌ای — خوش باش‌که عاقبت بخیر است ترا

خاك دل آن روزکه می‌بیختند — شبنمی از عشق برآن ریختند
دل‌که بدان رشحه غم‌اندود شد — بود کبابی که نمك سود شد
دیدهٔ عاشق که دهد خون ناب — هست همان خون‌که چکد زان‌کباب
بی‌اثر مهر چه آب و چه گل — بی‌نمك عشق چه سنگ و چه دل
آهن و سنگی‌که شراری در او است — بهتر ازآن دل‌که نه یاری دراو است
نیست دل آن دل‌که درآن داغ نیست — لالهٔ بیداغ در این باغ نیست
چرخ در این سلسله پا درگل است — عقل در این مرحله لایعقل است
روی بتان گرچه سراسر خوش است — کشتهٔ آنیم که عاشق کش است
هربت رعنا که جفاکیش تر — میل دل ما سوی او بیشتر
سوزش و تلخی است غرض از شراب — ورنه بشیرینی ازآن خوشتر آب

باری درهیچ یك از مدارك موجوده در نزد این نگارنده سراغی از اسم و نسب غزالی شاعر پیدا نکردیم. در ریاض‌العارفین‌گویدکه وفات‌غزالی شاعر، بسال نهصد وپنجاه وهفتم هجرت در اکره بموت فجأه وقوع یافته و لکن این تاریخ، اشتباه محض میباشد وبا مصاحبت فیضی که دریك هزار وچهار هجرت درپنجاه‌سالگی وفات‌یافته منافات بیّن‌دارد.

(ص ۲۵ ج۲مع و۳۲۷۸ ج۵س و۱۹۶ض وغیره)

غزالی **شاعرهراتی** - از شعرای هرات اواخر قرن دهم هجرت میباشد که با غزالی شاعر مشهدی فوق معاصر بود، او نیز بهندوستان سفرکرده و هردو با همدیگر مطایبه داشتند و این شعر از او است:

من در اندیشه‌که اندیشهٔ دیگر نکند ... او در اندیشه‌که چون خون‌غزالی ریزد

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۳۲۷۸ ج۵ س)

غزالی **محمدبن محمدبن محمدبن احمد** - **اشعری‌الاصول، شافعی‌الفروع،** طوسی الموطن، **ابوحامد** الکنیة، **زین‌الدین‌**اللّقب، **حجةالاسلام** و **امام غزالی**الشّهرة، از اعاظم فقهای شافعیّه میباشدکه درچهارصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجرت درقریهٔ طایران یا غزاله از قراء طوس متولد شد، در مدت‌کمی در اثر ذکاوت فطری‌که داشته مقدمات را فراگرفت، مقداری ازفقه پیش احمد بن محمد رازی خواند پس درنیشابورکه از مراکز مهمّهٔ علمیّه بوده در حوزهٔ امام‌الحرمین جوینی اخذ مراتب‌کمال نمود، درحال حیات‌آن استاد معظّم خود، مشار بالبنان و درسلك علما و محقّقین عرفا منسلك و بتألیف‌آغازکرد و مورد تحسین و تصدیق وی‌گردید وگفت مرا زنده درگورکردی. بعد از وفات او بسامره رفت، با جمعی‌از افاضل‌که درخدمت وزیر کبیر نظام‌الملك بوده‌اند مباحثه و مناظره‌کرد و بهمهٔ ایشان تفوق‌یافته وبشهرتش‌افزوده شد و مشمول احترامات‌آن وزیر علم‌پرور و عالم‌نواز (آه‌آه)گردید.

درسال چهارصد و هشتاد و چهارم هجرت بمدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغدادکه در آن اوان اهمیّت بسیاری داشته منتصب شد وتا سیصد تن از افاضل وقت حاضر استفاده ازبیانات شیوای‌او بوده‌اند تا دراندك مدتی علاوه برآن مقام بزرگ، درامورات دنیوی و سیاسی نیز نفوذ فوق‌العادة احراز نمود بطوری‌که‌کارهای مهم بدو محول شده و انجام می‌یافته است. ازآنروکه درآن اوان، تمامی مردم بغداد دراظهار مذهب واعتقادآزاد بوده‌اند غزالی نیز روی این اصل و دراثر حقیقت‌طلبی از فرصت استفاده‌کرد و با ارباب مذاهب مختلفهٔ دیگرآمیزش نمود و باسرار عقائدشان واقف و پس‌از اعمال فکر عمیق

درکنه و حقیقت آنها طریقهٔ صوفیّه را برگزید ، تمامی علائق دنیوی را پشت پا زد و ازآن روکه آن همه تحصیلات و تعلیمات مدرّسی دور از نیّت خالص و مشوب به ریا و تزویر و خودنمائی بوده است خود را از حیطهٔ علوم ظاهری و تحصیلات ریائی و قیل و قال مدرسه کناره کشید و رهسپار دیار عشق و حقیقت و انزوا شد ، عزلت را برآن همه عزّت ظاهری ترجیح داد ، قدم بدایرهٔ زهد و انقطاع و تصوف گذاشت ، بزیارت بیت‌الله مشرّف و باظهار خودش درآنجا از روح پاك حضرت خاتم‌الانبیاء ص و حضرت ابراهیم خلیل‌الله ص استمداد نمود . درمراجعت ، درمسجد اموی شام بنای تدریس گذاشت، با اینکه اکثر اوقات مشغول فکر و ذکر بوده بازهم از اشتغالات علمی دست‌بردار نشد ودر فکر نجات و استخلاص غرق شدگان غوطهٔ جهالت بوده است . مدتی نیز در بیت‌المقدس بعبادت پرداخت عاقبت بموطن اصلی خود طوس مراجعت نمود و درجوار خانهٔ خود مدرسه‌ای برای طلاّب دینیّه وخانقاهی برای صوفیّه تأسیس داد و اوقات خودرا بتدریس علوم باطن و ختم قرآن و مجالست اهل دل و ارباب معنی تقسیم کرد و درهیچ حال از وظائف مقرّرهٔ ریاضت و سلوك راه حقیقت دست‌بردار نبود وبهمان حال ترك علائق، ثابت و راسخ ماند و درتصوف و اصول طریقت بشیخ ابوعلی فارمدی انتساب داشته است.

غزالی تألیفات طریفه ومنیفهٔ بسیاری داردکه نوعاً درآنها مبتکر وشاهدی عادل وگواهی صادق برتبحّر وی میباشند :

۱- **الاجوبة الغزالية فی المسائل الاخراوية** که ذیلا درضمن اربع رسائل مذکور است ۲- **الاجوبة المسكتة عن المسائل المبهتة** ۳- **احياء علوم الدين** که بارها درلکناو و مصر و استانبول وغیره چاپ واز شاهکارهای کتب مواعظ اخلاقی و عرفانی اسلامی وبهترین معرف مقامات عرفانی مؤلفش میباشد و بتصدیق بعضی از اجله ، مؤلفین کتب اخلاقی بعد از او ، در هرطبقه که آمده‌اند خوشه‌چین خرمن این کتاب وی هستند ۴- **اخلاق الابرار والنجاة من الاشرار** ۵- **الادب فی الدين** ۶- **اربع رسائل** که چهار رسالهٔ **الجام العوام عن علم الكلام** ، **المنقذ من الضلال**، **المضنون به على غير اهله**، **المضنون الصغير** خود غزالی است ودرمصر و بمبئی بهمین اسم اربع رسائل چاپ شده است و رسالهٔ مضنون صغیر مذکور همان اجوبهٔ غزالیهٔ مزبور فوق است ۷- **الاربعين فی اصول الدين** که قسم چهارم جواهرالقرآن مذکور ذیل است ۸- **اسرار الحج**

درفقه شافعی ۹- **الاقتصاد فی الاعتقاد** درتوحید و این هردو درمصر چاپ شده است ۱۰- **الجام العوام** که درضمن اربع رسائل مذکور شد ۱۱- **الاملاء عن اشکالات الاحیاء** یا **الاملاء علی مشکل الاحیاء** در رد پاره‌ای اعتراضاتی است که بعضی از معاصرین او بر کتاب احیاءالعلوم وارد آورده‌اند که درفارس چاپ شده و درحاشیهٔ کتاب اتحاف السادة سید مرتضی زبیدی نیز که شرح احیاءالعلوم میباشد بطبع رسیده است ۱۲- **بدایةالهدایة** ویا **بدایةالهدایة و تهذیب النفوس بالاداب الشرعیة** درتصوف و مواعظ که بارها درمصر و قاهره چاپ و حاوی ضروریات عبادات و عادات عموم مکلفین وطالبین حق است ۱۳- **البسیط** درفقه شافعی ۱۴- **التبر المسبوک فی نصیحة (نصائح خل) الملوک** که برای سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بزبان فارسی تألیف و بارها در مصر و قاهره چاپ و چند مرتبه ترجمه بترکی هم شده است ۱۵- **تحصین الادلة** ۱۶- **التفرقة بین الاسلام و الزندقة** که در هند با چهار رسالهٔ متفرقهٔ دیگر اکابر در یکجا چاپ شده است ۱۷- **تفسیر سورهٔ یوسف** که در تهران چاپ شده است ۱۸- **تفسیر القرآن** که ذیلا بنام یاقوت التأویل مذکور است ۱۹- **تنزیه القرآن عن المطاعن** که در مصر چاپ شده است ۲۰- **تهافت الفلاسفة** ۲۱- **جواهر القرآن و درره** و این هردو درمصر وبمبئی چاپ شده است ۲۲- **حقیقة القولین** ۲۳- **خلاصة التصانیف** درتصوف بزبان فارسی ۲۴- **الدرة الفاخرة فی کشف علوم الاخرة** که درمصر و قاهره و پاریس و لیبسیك چاپ شده است ۲۵- **الذریعة الی مکارم الشریعة** ۲۶- **الرد علی الباطنیة** ۲۷- **الرسالة القدسیة بادلتها البرهانیة** در علم کلام ۲۸- **الرسالة اللدنیة** دراثبات علم غیبی ۲۹- **سر العالمین وکشف مافی الدارین** که درمصر وهند چاپ شده و بعضی این کتاب را از غزالی ندانسته و تألیف یکی از باطنیه دانند و درکشف الظنون نیز اصلا کتابی بدین نام مذکور نداشته است ۳۰- **السر المضنون** (المصون خل) **والجوهر المکنون** که به **خاتم** مشهور بوده و **دُرّ نظیم** هم گویند وآن را از قواعد جفر استخراج کرده است ۳۱- **سلم السماوات** ۳۲- **شرح الاسماء الحسنی** که ذیلا بنام مقصد الاسنی مذکور است ۳۳- **شرح جنة الاسماء** مخفی نماند که جنّة الاسماء موافق آنچه درکشف الظّنون از بعض کتب نقل کرده ازحضرت امیرالمؤمنین ع بوده و غزالی آنرا شرح کرده است ودر ذریعه گوید آنچه دربیان کیفیّت دعای جنّة الاسماء بدان حضرت نسبت داده شده عبارت ازیك ارجوزه و دوقصیدهٔ تائیّه و رائیّه میباشد که ارجوزه درآخر دیوان منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع درقاهره چاپ و اوّلش این است :

الحمدلله العلی الصادق — الواحد الفرد العلیم الرازق

تا آنجا که فرماید:

انا علی ابن عم الهادی — المصطفی الداعی الی الرشاد

بعد علی قد دعانی حیدرا حین غزونا و فتحنا خیبرا

دوقصیدهٔ مذکوره نیز درشرح جُنّة‌الاسماء منسوب به غزالی که نسخهٔ آن درسامرا مستقلاً موجود و درضمن کتاب ادعیّهٔ امیرسیدحسن قزوینی هم مندرج است وارد و مذکور و عنوان آن شرح این است: **هذا شرح دعاء جنة‌الاسماء المختارة فی‌الارض والسماء للامام ابی‌حامد الغزالی** و اوّل آن شرح این است : **الحمدلله منزل الکتاب ذکرا مفصلا و جاعل الملائکة رسلا** . در ذریعه بعد از این جمله از خود غزالی نقل کرده است که در آن شرح گوید : اوقاتی که در مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد اقامت داشته روزی خلیفه احضارش کرد و اوراقی راکه از خزانه بیرون آورده بود بدو دادکه میان آنها ورقی هم بوده بخطّ مبارك کوفی حضرت امیرالمؤمنین ع که آن حضرت آن را ، بخواهش **ابوالمنذر عبدالله بن حسان** از اجلّای شیعیان کوفه نوشته و حاوی کیفیّت دعای جنّة‌الاسماء و شرائط آن وکیفیّت ترتیب کتابت حروف نوزده‌گانهٔ بسم‌الله پس حروف نوزده‌گانهٔ آیه پس اسماء نوزده‌گانه پس صور هریکی در میان دائرهٔ جداگانه‌ای شبیه بسپر (قوس دایره) که بعربی جُنّة گویند (بروزن جثّه) و جنّة‌الاسماء گفتن این دعا نیز بهمین سبب است وآن حضرت تمامی این تفاصیل را در دوقصیده بیان‌فرموده‌است یکی **تائیه** که درحدود چهل بیت بوده و مطلعش این است :

لقد بدأت ببسم‌الله مفتتحا ازکی‌المحامد حمدالله فاتضحت

تاآنجاکه فرماید:

وسمها جنة‌الاسماء والق بها اسنة‌الطعن بالطاعون اذجرحت

قصیدهٔ دیگر هم **رائیه** که حاوی سی و چند بیت بوده و مطلعش این است :

احمد الله و اثنی شکره فهو مولی زائد من شکره

تاآنجاکه فرماید:

یا اباالمنذر صن قولا بدا من معان قد غدت مستترة

درهمان‌شرح منسوب بغزالی، همین قصیدهٔ رائیه را نیز بحضرت امیرالمؤمنین ع نسبت داده وگویدکه سبب تبدیل بحری ببحری دیگر و عدول‌کردن آن‌حضرت از یك قافیه بقافیهٔ دیگر همانا محض براعت و بملال نینجامیدن سامع است نه از راه عجز از اتمام

و پایان رسانیدن آن بحر و قافیهٔ اولی است والاّ آن حضرت فصیح ترین کسی است که شعر گفته بلکه در تمامی مکالمات خود افصح تمامی مردم بوده است. غزالی بعداز شرح این دعا و قرائت کردن آن پیش خلیفه دو نسخه از آن نوشته است یکی برای خود و دیگری برای حرز خلیفه. سپس خلیفه مقرّر داشت که باز آن اوراق را بهمان صندوق قفلی که درخزانه بوده برگردانند و جای کلید صندوق را هم با سرب مسدود نمایند که بدست مردمان نااهل نیفتد. غزالی بعداز این همه، با ذکر بعضی از کرامات این دعا و تأثیرات عجیبهٔ آن، شرح خود را خاتمه داده است انتهی کلام الذّریعه ملخّصا. این نگارنده ظنّ قوی دارم براینکه همین ارجوزه و دوقصیدهٔ دایر برجنّة الاسماء، درشمس المعارف کبری شیخ احمد بونی سالف الترجمة نیز مذکوراست **۳۴- شفاء العلیل فی القیاس والتعلیل ۳۵- عقیدة اهل السنة** در توحید که با رسالهٔ قدسیهٔ مذکور دریکجا دراسکندریه چاپ شده است **۳۶- عمدة المحققین و برهان الیقین** که همان تبر مسبوك مذکور فوق است **۳۷- فاتحة العلوم** در تصوف و درمصر چاپ شده است **۳۸- فتوح القرآن ۳۹- فضائح الاباحیة ۴۰- فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة** وآنرا اهدای حضور مستظهر عباسی (۴۸۷-۵۱۲ه ق) نموده و بهمین جهت مستظهری هم گویند ودرلیدن چاپ شده است **۴۱- فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة** که با پنج فقره رسالهٔ دیگر خود غزالی درمصر چاپ شده و ظاهراً غیراز آن است که بنام تفرقة مذکورشد **۴۲- القسطاس المستقیم** که درمصرچاپ شده است **۴۳- القواعد العشرة ۴۴- قواعد العقائد** درکلام **۴۵- الکشف والتبیین فی غرور الخلق اجمعین** در تصوف **۴۶- کیمیای سعادت** که پارسی ودراخلاق و مواعظ وبارها درایران وغیره چاپ شده است **۴۷- لب یا لباب الاحیاء** که ملخص احیاء العلوم فوق است **۴۸- محك النظر** درمنطق که درقاهره چاپ شده است **۴۹- المرشد الامین الی موعظة المؤمنین** که ملخص احیاء العلوم فوق است **۵۰- مرشد الطالبین** وظاهراً همان مرشد امین مذکوراست **۵۱- المستصفی** دراصول فقه که درمصر چاپ شده است **۵۲- المستظهری** که همان کتاب فضائح الباطنیهٔ مذکور فوق است **۵۳- مشکوة الانوار فی لطائف الاخبار ۵۴- المضنون به علی اهله** در توحید چنانچه بعضی گفته ودرقاهره چاپ شده است **۵۵- المضنون به علی العامة** که در اکسیر وظاهراً همان مضنون الصغیر مذکور در اربع رسائل فوق ویا چنانچه اشاره شد مضنون الصغیر همان اجوبهٔ غزالیهٔ مذکور فوق است **۵۶- المضنون به علی غیراهله** بازهم درتوحید که درضمن اربع رسائل فوق مذکور شد **۵۷- معیار العلم** درمنطق **۵۸- مقاصد الفلاسفة** در منطق و حکمت طبیعی و الهی که در قاهره چاپ شده است **۵۹- المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی** که درقاهره چاپ شده است **۶۰- المنتحل فی علم الجدل ۶۱- المنقذ**

من‌الضلال والمفصح عن‌الاحوال چنانچه در کشف‌الظنون گفته و یا **المنقذ من‌الضلال والموصل الی ذی‌العزة والجلال** چنانچه دیگری گفته و بهرحال آن مختصری است؟ درغایت و اسرار علوم وکنه و حقیقت مذاهب و درنیشابور تألیف و درقاهره چاپ شده است **۶۲- منهاج العابدین الی الجنة** در تصوف وآخر تألیفات او است و چندین مرتبه درمصر و قاهره چاپ شده است **۶۳- میزان‌العمل** درعلم نفس و طلب سعادت و درقاهره چاپ شده است **۶۴- نصیحة الملوك** که بنام تبر مسبوك مذکور شد **۶۵** و**۶۶- الوجیز** و **الوسیط** هردو درفقه‌شافعی‌بوده ودرقاهره چاپ شده‌اند **۶۷- یاقوت التأویل فی‌تفسیر التنزیل** که چهل‌مجلّداست وغیراینها که‌تمامی کتب و رسالات متفرقهٔ اورا زیاده برنهصدگویند .

تسنّن و تشیّع غزالی هم محل خلاف ارباب‌تراجم‌است وقاضی نورالله‌شوشتری چنانچه‌عادت‌اومیباشد درتشیید مبانی تشیّع وی‌اهتمام‌تمام‌بکار برده ومانیز قضاوت دراین موضوع را بکتب تراجم احوال موکول میداریم وبهتر ازآنها تألیفات خود او خصوصاً آنچه در اواخر عمرش تألیف داده است اشعار عربی و فارسی او نیز خصوصاً درتصوف و عرفان بسیار واز او است :

جلّت عقارب صدعه فی‌خدّه ... قمرا فجلّ بها عن‌التّشبیه
و لقد عهدناه یحلّ ببرجها ... فمن العجائب کیف حلّت فیه

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد ... وز سرّ قدر هیچکس آگاه نشد
هرکس زسر قیاس، چیزی گفتند ... معلوم نگشت و قصّه کوتاه نشد

ما جامه نمازی بسر خم کردیم ... وزآب(کذا) خرابات تیمّم کردیم
شایدکه دراین میکده‌ها دریابیم ... آن‌یارکه در صومعه‌ها گم کردیم

غزالی بسال چهارصد و پنجاهم یا چهل و نهم هجرت متولد شد و بنا براوّل ، کلمهٔ **محبت** = **۴۵۰** و جملهٔ **نور دین مکمل** = **۴۵۰** و بنا بردویمی کلمهٔ **ماهتاب** = **۴۴۹** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است. وفاتش نیز بنا برمشهور روز دوشنبه چهاردهم‌جمادی‌الاخرهٔ سال پانصد و پنجم ویا بقول بعضی پانصد وهفتم هجرت درقریهٔ طابران‌نامی ازقراء طوس واقع گردید وبنا براوّل‌جملهٔ **زینت‌ابدال** = **۵۰۵** وبنا برقول‌دیگرجملهٔ **شمس زمین** = **۵۰۷** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد . درمدت عمر و تاریخ وفاتش گفته‌اند:

نصیب حجت‌اسلام ازاین سرای سپنج حیات پنجه و چارو وفات پانصد وپنج

پانصد وپانزدهم بودن سال وفات‌او چنانچه در ریاض‌العارفین گفته اشتباه‌است. بالجملة، غزالی گفتن حجة‌الاسلام، بجهت‌انتساب به دیه غزالهٔ طوس ویا بجهت‌شغل نخ‌تابی‌داشتن پدرش بوده (چنانچه اشاره‌نمودیم) ویا خود بجهت‌آن است‌که پیره‌زنانی راکه پشم‌های ریسیدهٔ خود را برای فروش میاورده‌اند دیده و بفقر وضعف وناتوانی‌ایشان رحم‌میکرد وصدقه میداد ومردمان‌را بصدقه دادن‌ایشان‌امرمی‌نمود پس‌بجهت‌همین‌مقدار نسبت‌بزنان نخ‌ریس و نخ‌تاب‌که بعربی غزّاله‌گویند (بروزن دلاّله) بغزّالی مشتهر گردید.

(ص۳۷ ج۲کا و۳۲۷۷ ج۵س و ۷۱۹ت و ۲۰۵هب و ۱۶۰لس و ۱۰۱ ج۴ طبقات‌الشافعیة و ۵۴۲ ج ۱مع وغیره)

غزالی‌مشهدی
غزالی‌هراتی } هردو فوقاً بعنوان **غزالی شاعر** مذکور شدند.

غزلی لقب رجالی عبدویه غزلی است و رجوع بدان علم نمایند.

غزنوی[1]

غزنوی **سیدحسن بن ناصر-** علوی، از مشاهیر شعرا و عرفا و اکابر اهل سلوك قرن ششم هجرت میباشدکه با حکیم سنائی معاصر، در زهد و ورع و حسن اخلاق طاق و یگانهٔ آفاق و درمقامات سیر و سلوك بمقامی بلند رسید تا مشمول مراحم سلطان وقت بهرام شاه غزنوی گردید لکن عاقبت سلطان بهرام، ازکثرت مریدان وی دراندیشه شد و بهمین جهت دوشمشیر ویك غلاف پیش‌او فرستاد، اشاره بآنکه دریك شهر دوسلطان ممتنع است مثل ممتنع بودن دوشمشیر دریك غلاف، اینك او نیز بحجاز رفت، درموقع تشرّف بزیارت حضرت رسالت ص قصیده‌ای غرّاگفت

۱ـ **غزنوی -** بروزن مثنوی، منسوب به غزنه (بروزن شحنه) میباشد وآن قصبهٔ بلاد زابلستان است‌که ولایتی است وسیع درطرف خراسان‌که حد و سد ما بین هند وخراسان میباشد درمراصد گوید که اسم‌صحیح قصبهٔ‌غزنه بین‌العلما غزنین‌است(بروزن‌پروین).

و در نزدیکی قبر مطهّر آن‌حضرت با آواز بلندش خوانده و خواستار صله و خلعت گردید پس بنوشتهٔ ریاض العارفین (والعهدة علیه) ناگهان جامهٔ خلعتی پیش اوگذاشته شد او نیز آن را برداشته و برسر گذاشت وپس‌از ادای وظائف زیارت ببغداد پس بخراسان رفت و درسال پانصد و سی وپنجم ویا بقول دیگر شصت و پنجم هجرت در بلدهٔ جوین اسفراین درگذشته واز او است :

تاکی ز جهان پرگزند اندیشی   تا چند ، زجان مستمند اندیشی
آنچ از تو توان‌ستد همین کالبداست   یك مزبله‌گو مباش چند اندیشی

دیوان غزنوی ، حاوی پنج هزار بیت بوده و هنوز چاپ نشده و نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .

(ص ۲۹۲ ج ۲مع و ۳۱۳ض وغیره)

غزنوی **عمر بن اسحق** - بعنوان **سراج‌الدین عمر** نگارش یافته است.

غزی[1]

غزی **ابراهیم بن یحیی** - بعنوان **کلبی ابراهیم بن یحیی** خواهدآمد.

غزی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **شمس‌الدین محمد بن عبدالله بن احمد** نگارش یافته است .

غزی **محمد بن قاسم** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد .

غسانی[2]

غسانی **احمد بن علی بن ابراهیم** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌زبیر** خواهدآمد.

۱- **غزی** - با فتح و تشدید ، منسوب بشهر غزه (بروزن مکه) ازبلاد شام است ودر شرح حال ابراهیم کلبی خواهدآمد.

۲- **غسانی** - با فتح و تشدید ، در اصطلاح رجالی ، لقب خالد بن سطیح ، طلحة بن عبدالله وریزة بن محمد وبعضی دیگر ونسبت آن به دیهی غسان نام است دریمن ودیهی دیگر*

غسانی
حسین بن محمد بن احمد - حافظ جیانی اندلسی ، مکنّی به **ابوعلی** و **ابوالعباس** ، از مشاهیر محدّثین و ادبا و ائمهٔ علم حدیث و ادب میباشدکه در حسن خط و اشعار و نوادر و انساب نیز حظّی وافر داشت ، درجامع قرطبه محل استفادهٔ اعیان افاضل بود وکتاب **تقییدالمهمل** درضبط اسامی مشتبههٔ رجال صحیحین ازآثار نافعهٔ او است . بنوشتهٔ ابن خلّکان ولادتش درماه محرّم چهارصد وبیست وهفتم درشهر جیان نام اندلس و وفاتش نیز درشب جمعه دوازدهم شعبان چهارصد و نود و هشتم هجرت واقع گردیده و درکشف الظّنون سال ولادت مذکور را سال وفات نوشته و اشتباه است. (کف وص ۱۷۴ ج۱کا و ۳۲۸۰ ج۵س)

غسانی
سعدبن محمدبن صبیح - ملقّب به **استاد** ، مکنّی به **ابوعثمان** ، قیروانیّ البلدة ، غسّانیّ القبیلة ، ازاعلام علمای عربیّه، نحوی ادیب متفنّن بود ، تقلید را بسیار نکوهش کرده و میگفت که آن ناشی از قلّت عقل و دنائت همّت میباشد واز تألیفات او است :

۱- الاستیعاب ۲- الامالی ۳- توضیح المشکل فی القرآن ۴- الرد علی الملحدین ۵- المقالات در اصول وغیرها و موافق آنچه در روضات از بغیه (که ظاهراً بغیة الوعاة سیوطی است) نقل کرده وفات غسّانی را درحدود سیصد هجرت نوشته و درجای دیگر از همان کتاب گفته است که درسال چهارصد تمام هجرت مقتول گردید .

(سطر ۱۶ ص۳۰۹ت)

غسانی
عبدالمنعم بن عمر - بعنوان **جیلانی عبدالمنعم** نگارش یافته است.

غسانی
محمد بن علی بن خضر - فقیه نحوی لغوی تاریخی ، مکنّی به **ابوعبدالله** و **ابن عسکر**، از افاضل قرن هفتم هجرت بوده و در

*دریك فرسخی حلب ویا منسوب بقبیلهٔ غسان نامی است ازبطون ازدکه به مازن بن ازد بن غوث منتسب بوده وملوك غسانیان نیز ازایشان میباشند. غسان نام آبی هم هست نزدیکی جحفه ویکی دیگر مابین دوبلدهٔ زبید و زمع از بلاد یمن و تعیین اینکه نسبت غسانی بکدام یك از معانی مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد .

هريك از فنون مذكوره مصنّفاتی داشته است :

۱- الاربعون حديثا ۲- التكميل والاتمام لكتاب التعريف والاعلام عبدالرحمن سهيلی **۳- الصلوة عن ذهاب البصر ۴- المشرع الروی فی الزيارة علی غريبی الهروی** وغيراينها واز اشعار او است :

اصبر لما يعتريك تغنم غنيمتی راحة واجر
فان كل الخطوب ليلا لابدّ يجلوه ضوء فجر

وفاتش درسال ششصد و سی و ششم هجرت واقع گرديد .
(ص ۷۱۳ت و تذكرةالنوادر)

غشانی يا **غشمانی** — لقب رجالی احمد بن رزق وموكول بدان علم است.

غضائری[۱]

غضائری **احمد بن حسين** - در باب كنی بعنوان **ابن الغضائری** خواهدآمد.

غضائری **حسين بن عبيدالله بن ابراهيم** - مكنّی به **ابوعبدالله** و **ابوجعفر** ، در اصطلاح علما معروف به **غضائری** يا **غضاری** ، عالمی است جليل ، محدّث نبيل رجالی كثيرالرواية ، از مشايخ حديث شيعه و وجوه و اعيان فرقهٔ محقّه كه با شيخ مفيد توأم و درفضل وكمالات نفسانيّه برديگران مقدّم ، جلالت وی

۱- **غضائری** - در اصطلاح رجالی، فقط لقب عبيدالله غضائری است. اما پسرش حسين بن عبيدالله و نوه‌اش احمد بن حسين بن عبيدالله را غضائری نگويند بلكه هريك از ايشان به **ابن الغضائری** معروف هستند و نسبت آن به غضائر جمع غضاره وآن ظرف سفالی است كه از گل و لای كبودش سازند وگاهی برمفردش غضاره نسبت داده و غضاری نيز گويند . يا خود ، جمع غضيره است وآن زمين نرم و هموارى را گويند كه آبش شيرين و گوارا بوده وخاكش هم خوب و دلچسب و پاكيزه باشد . غضائری گفتن عبيدالله مذكور هم يا بجهت آن است كه شغل سفالی‌سازی مذكور ويا شغل خريد و فروش آنرا داشته و يا خود مسكن ايشان زمين آن جوری بوده است. بهرحال لفظ غضائری را لقب رجالی احمد وحسين مذكورين نيز دانستن(چنانچه بعضی گفته) اشتباه است كه در اصطلاح رجالی ايشان را ابن الغضائری گويند نه غضائری بلی در اصطلاح علما ،گاهی ايشانرا نيز تخفيفاً غضائری اطلاق ميكنند و دراينجا بشرح حال اجمالی حسين مذكور پرداخته و ديگران را موكول بكتب رجاليه ميداريم .

پیش همه مسلّم، حتی جمعی از علمای عامّه نیز بسیارش ستوده و به **شیخ الرافضة** موصوفش دارند. حسین از صدوق و قلانسی و تلعکبری و ابوغالب زراری و دیگر مشایخ کبار روایت کرده و خودش از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی و نظائر ایشان میباشد. چنانچه اشاره شد در رجال نیز بصیر، اقوال او در کتب رجالیّه منقول و لکن تألیفی در علم رجال بدو نسبت نداده‌اند. درفقه و امامت وغیره تألیفات بسیاری داشته ودرپانزدهم صفر سال چهارصد و یازدهم هجرت وفات یافته‌است. در ردیف حسین‌ها از نخبة المقال گوید:

و ابن عبیدالله الغضائری　　شیخ موثق بلا تناکر

(ص ۲۰۶هب و ۱۸۳ت وکتب رجالیه)

غضائری

محمد - رازی، مکنّی بابویزید، از اکابر شعرای عراق عجم میباشدکه در ری نشو و نما کرد، مدّاح بهاءالدولهٔ دیلمی بود، دراثر عنایات ملوکانهٔ او ثروت بسیاری اندوخت، بعداز وفات او بغزنه رفته ودر دربار سلطان محمودی غزنوی نیز تقرّب یافت تاآنکه محسود شعرای نامی وقت گردید، عنصری که مقدّم و مسلّم ایشان بوده علانیه با وی خصومت ورزید، قصیدهٔ لامیهٔ هفتاد و نه بیتی اوراکه درمدح سلطان سروده ومتضمّن سپاسگذاری ازصله و انعامات وی بوده اعتراضات بارده واردآورد ویك قصیدهٔ هفتاد و پنج بیتی با همان وزن و قافیه درجواب آن نوشت، غضائری نیز دیگر باره باقصیدهٔ لامیهٔ نود وشش بیتی دیگری آن قصیدهٔ عنصری را جواب سخت گفت وهرسه قصیده در مجمع الفصحا ثبت شده و نقل آنها دراین مقام موجب اطالهٔ کلام است واز اشعار قصیدهٔ اوّلی مذکورهٔ غضائری است:

صواب کردکه پیدا نکرد هردو جهان　　یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال
وگرنه هردو جهان راکف تو بخشیدی　　امید بنده نماندی بایزد متعال

وفات غضائری درسال چهارصد و بیست و ششم هجرت واقع شد و شاید غضائری گفتن محمد رازی که از عجم میباشد بجهت آن بوده‌که نسب ایشان بحسین بن عبیدالله غضائری فوق ویا بشخص غضائری دیگری اتّصال داشته است. بهرحال اینکه درقاموس الاعلام،

این عنوان غضائری راکه با غین و ضاد نقطه‌دار است مابین غضائری (باغین نقطه‌دار و صاد بی‌نقطه) وعضائری (با عین بی‌نقطه وضاد نقطه‌دار) مردّد داشته هردو اشتباه وغفلت از حقیقت حال است . (ص ۳۶۸ ج ۱ مع و ۳۲۸۰ ج ۵ س)

غضاری احمد -
غضاری حسین - هرسه فوقاً بعنوان غضائری مذکورشدند .
غضاری محمد -

غطفانی لقب رجالی سالم بن ابی‌الجعد ، ربیع بن زیاد ، سلیك بن‌عمرو و بعضی دیگر است .

غفاری[1]

غفاری **قاضی محمد** - از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه درنثر و نظم وفنون شعریّه فرید عصر خود بود، مدتی در ری قضاوت‌نمود، ودر اشعار ، به **وصالی** تخلّص میکرده و از او است :

چومن دیوانه‌ای‌هرگزقدم دردشت‌غم‌ننهاد در آن‌وادیکه من‌سرمینهم‌مجنون‌قدم‌ننهاد

گویند مفتون جوان صادق‌نامی بوده تاآنکه روزی‌آن جوان ، اورا بحوض پرآبی‌پرت داده و دستش شکسته شد و این قطعه را انشا نمود :

۱- **غفاری**- بروزن فدائی ، در اصطلاح رجالی ، لقب ابراهیم بن ضمرة ، ابراهیم غفاری ، اسماعیل بن عبدالله ، اهبان بن صیفی ، بشیر بن سحیم ، جندب بن جنادة ، عبید بن ابراهیم بن ابی‌عمیر و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است وفقط شرح حال جندب درباب‌کنی بعنوان **ابوذر** خواهدآمد و نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌غفار بن ملیل بن ضمرة بن بکر بن عبدمنات ازبطون وشعب قبیلهٔ‌کنانه میباشد. شاید دربعض موارد دیگرمنسوب بکوهی غفاره نام درمصر ویا دیهی غفاریه نام در ناحیهٔ شرقی مصر بوده ویا منسوب به غفاره بمعنی عرقچین معروف باشد وآن‌کلاهی است بسیار نازك باندازهٔ بالای سرکه غالباً زیرکلاه معمولی نیز برسرگذارند و همهٔ اینها باکسر و تخفیف است . نیز شاید دربعضی موارد دیگر منسوب به غفار باشد (بروزن عطار) ولی‌آنچه مصطلح علمای رجال است بروزن فدائی ونسبت آن بقبیلهٔ مذکوره است .

بعشق صادق اگر دست من شکست چه باك — کسی که عاشق صادق بـود چنین باشد
پی ثبوت ، مرا احتیـاج بیّـنه نیست — گـواه عـاشق صـادق درآستین باشد

درسال نهصد و سی و دویم هجرت درگذشت و وجه نسبت غفاری در اینجا معلوم نیست که بکدام یك از معانی مذکوره درفوق است. (ص ۳۰۳ سفینةالشعراء)

غفـری
غفری‌املی } دراصطلاح رجالی بنوشتهٔ تنقیح‌المقال ، اوّلی لقب حمزة بن عباد و دویمی لقب احمد بن محمد است .

غلابی **محمد بن زکریا بن دینار** - بصری‌ّ البلدة ، ابوعبـدالله الکنیـة ، جوهری‌ّ النّسبـة ، غلابی‌ّ القبیلة ، از وجوه و اعیـان محدّثین امامیّهٔ اواخر قرن سیم هجرت میباشدکه مورّخ اخبـاری وکثیرالعلم بود ، تألیفاتی در اخبار فاطمة و جمل وصفّـین ومقتل حسین ع وغیرها بدو منسوب است و درسال دویست و نود و هشتم هجرت وفات یافت .

لفظ غلابی موافق تنقیح‌المقال ، با غین نقطه‌دار اوّل و بای ابجدآخر وتخفیف لام و نسبت‌آن به‌بنی‌غلاب میباشدکه درخاتمهٔ باب‌کنی خواهدآمد و مشدّد بودن لام‌آن و همچنین نون بـودن‌آخر و عین بی‌نقطـه بودن اوّل و مشدّد بـودن لام‌آن ، چنـانچه هریکی از بعضی نقل شده اشتباه ویا ناشی از سهو قلم کاتب است .

(کتب رجالیه)

غلام[۱]

غلام‌ابی‌الجیش لقب رجالی طاهر است .

۱ـ **غلام** - درلغت معروف و عبارت ازپسر دراوائل بلوغ است‌که موی شاربهایش‌تازه برآمده باشد ویا خود ، پسر را از اول ولادت تا سن جوانی غلام گویند وچون بمعنی پیر هم هست بدین جهت از اضداد میباشد و درمؤنث‌آن **غـلامة** گویند . در معنی عبد مملوك استعمال کردن‌آن مثل استعمال‌کردن غلامة درمعنی‌کنیز از قبیل مجاز و استعاره است . اما دراصطلاح علمای رجال و درایة ، عبارت از شاگرد وتلمیذ و تربیت شده میباشد. در روضات، ضمن شرح حال محمد بن مسعود عیاشی سالف‌الترجمة گوید: ازجملهٔ تلامذه وغلامان‌او دراصطلاح علمای*

غلام‌ثعلب **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان **مطرز** خواهدآمد .

غلام‌خلیل **احمدبن‌محمدبن غالب**- بصری البلدة، باهلی القبیلة، ابوعبدالله الکنیة ، غلام‌خلیل الشهرة ، از محدّثین عامّه میباشدکه بسیار فصیح ودرلسان بعضی از اهل فنّ ممدوح ولی درکلمات اکثرایشان با عبارات مختلفهٔ ضعیف‌الحدیث و مقطوع‌الکذب و دجّال بغداد مقدوح بوده و درسال دویست و هفتاد و پنجم هجرت مرده و ببصره‌اش نقل دادند.

(ص ۷۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

غلام‌الخلیل الآملی لقب رجالی **احمدبن محمد** میباشدچنانچه درتنقیح المقال‌گفته است :

غلام‌زحل **عبدالله بن حسن**- مکنّی بـه **ابوالقاسم**، از افـاضل علمـای حساب و نجوم قرن چهـارم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- احکام‌النجوم ۲- الاختیارات ۳- الاصول‌المجردة ۴- التیسیرات ۵- الشعاعات.

وی در بیستم محرّم سیصد وهفتاد وششم هجرت درگذشت. (ص ۱۵۱ خع)

غلام‌سرور صاحب لاهوری مفتی ابن‌مفتی غلام محمد ابن‌مفتی رحیم‌الله قریشی‌اسدی هاشمی، ازدانشمندان‌اواخر

---

*رجال ابوعمرو ومحمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی است . در مقباس‌الهدایة نیز گوید غلام در اصطلاح رجال و درایه ، دلالت بهیچ‌کدام از مدح و ذم نداشته و مراد از غلام فلان ، تلمیذ او و متأدب بآداب او است‌که درشرح حال اکثر، بهمین‌معنی تصریح کرده‌اند چنانچه در بکر بن محمد بن حبیب مازنی گویندکه از غلامان اسمعیل بن میثم است زیراکه از وی تأدب‌کرده و درکشی گویندکه از غلامان عیاشی است زیراکه مصاحب وی بوده واز وی اخذ مراتب‌نموده و نظائر آن بسیار و دراغلب موارد ازکتب رجالیه لفظ غلام بمعنی تلمیذ و متأدب‌بآداب‌شخصی استعمال یافته بلکه بعضی گویدکـه درکتب رجالیه در غیرمعنی تلمیذ اصلا استعمال نشده است . بالجملة پرواضح است‌که این معنی تلمیذ ، درصورتی است‌که لفظ غلام اضافه بعلم شخصی دیگر باشد مثل‌غلام فلان و اما درصورت عدم‌اضافه ، لازم است‌که بهمان‌معنی‌لغوی (پسرجدیدالبلوغ) حمل شده ویا بقرینهٔ مقام ، معنی عبد مملوك را اراده‌نمایند باری بعضی‌ازموصوفین بهمین وصف غلام را تذکر میدهد .

قرن سیزدهم هجری هندوستان میباشد ویا خود اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت را نیز دیده و بسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجرت درقید حیات بوده است . درنظم ونثر و انشا و نویسندگی دستی توانا داشت، غالباً دراشعار خود به **سرور** تخلّص‌میکرد، بالخصوص درمادّهٔ تاریخ‌گوئی متخصّص و متفرّد و اگر فاقدالنظیر هم نباشد قلیل‌النظیر بود، چنانچه در ولادت یا وفات ویا وقایع دیگر شخصی بچندین نوع مادّهٔ تاریخ‌نظمی سروده‌که از دیگر شعرا و تذکره‌نویسان نوعاً معهود نبوده است بلی کلمات افسانه‌نمای او هم بسیار است .کتاب **خزینة‌الاصفیای** اوکه ذیلاً مذکور میداریم از این جهت نسبت بدیگر تذکره‌ها وکتب‌تراجم دارای‌امتیازمخصوصی میباشد. این‌کتاب‌راکه درشرح‌حال اجمالی اکابر دینی و مشایخ صوفیّه و عرفای هند و ایران است بهفت مخزن مرتّب نموده است ، **مخزن اول** درشرح حال اجمالی حضرت رسالت ص و ائمّهٔ اطهار ع وخلفا و ائمّه و پیشوایان اهل سنّت و **پنج مخزن دیگر** در ذکر مشایخ واولیای سلسلهٔ قادریّه، چشتیّه ، نقشبندیّه ، سهروردیّه ، سلاسل و خانواده‌های متفرقهٔ عرفا علی‌الترتیب و **مخزن هفتم** نیز مشتمل برشرح حال ازواج و بنات طاهرات حضرت نبوی و جمعی از عرفا وصلحای نسوان ومجاذیب عقلای مجانین سلف بوده و چنانچه اشاره شد در وفات هریك از اشخاصی‌که بشرح حالش پرداخته و متجاوز از هزار تن میباشد مادّهٔ تاریخ مکمّلی‌گفته بلکه، بسا در ولادت ویا قضایای دیگر ایشان نیزبچندین وجه مادّه‌تاریخی بیان‌کرده و دراین جنبه متفرّد میباشد . مراجعه بخودآن‌کتاب ، بهترین مصدّق این موضوع است و من‌باب نمونه چندی ازآنها را تذکّر میدهد ، چنانچه بتألیف این‌کتاب درهزار و دویست و هشتاد تمام شروع شده و درشوال هزار و دویست و هشتاد و یکم هجرت خاتمه یافته و اسم خود این‌کتاب (**خزینة‌الاصفیا = ۱۲۸۰**) بی‌همزهٔ‌آخر، تاریخ شروع بتألیف‌آن بوده و با همزهٔ‌آخر (**خزینة‌الاصفیاء= ۱۲۸۱**) تاریخ اختتام‌آن است و علاوه براین درآخرآن‌کتاب‌گوید :

گشت پراز عطای ایزد پاك　　　کنز خوبی وگنج محجوبی

ابتدایش **خزینهٔ خوب** است　　　انتهایش **خزانهٔ خوبی**

جملهٔ : **خزینهٔ خوب** = ۱۲۸۰ وجملهٔ : **خزانهٔ خوبی** = ۱۲۸۱.

نیز در دیباچهٔ آن کتاب بعداز چند شعری که درمدح آن گفته گوید :

سال او خازن خرد فرمود　　　گو **مقدس خزینهٔ ابرار**

جملهٔ : **مقدس خزینهٔ ابرار** = ۱۲۸۰.

نیز بعد از چند بیت دیگر درمدح آن کتاب گوید:

خازن دل گفت سرور سال او　　　**مخزن اسرار گنج اولیا = ۱۲۸۰**

نیز درشرح حال خجسته مآل ولیّ ذوالجلال، حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه، تاریخ ولادت آن حضرت راکه بعقیدهٔ او سیزدهم رمضان دویست وپنجاه وهشت بوده مذکورداشته و یازدهم شعبان دویست وپنجاه وپنج بودن را نیز بروایتی نسبت داده وغیبت آن حضرت را نیز مابین سه سال دویست وشصت وچهار وپنج وشش مردّد داشته وخودش قول آخری شصت و شش را معتبر دانسته است . هم نقل کرده که آن حضرت ناف زده وختنه کرده متولد شد ، بر بازوی راستش نوشته بود **جَآءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ البٰاطِلُ اِنَّ البٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً** و بعداز تولد بدو زانو برآمد، انگشت سبّابه بجانب آسمان برداشته ، عطسه زده وگفت: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰالَمینَ** . نیز بعداز ولادت گفت: **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اِسْتُضْعِفُوا فِی الارْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُم الوٰارِثینَ**

پس از ذکر پاره‌ای کرامات و خارق عادات دیگر این مثنوی راکه حاوی چندین فقره مادّهٔ تاریخ ولادت و غیبت آن بزرگوار است موافق هریك از اقوال مذکوره در هردو فقره گفته است :

هادی خلق مهدی دوران　　　نام نامیّ او محمّد دان

از رخش گشت دوجهان روشن　　　شد زمین روشن آسمان روشن

سال تولید آن شه مسعود　　　**طرف سلطان حق** خرد فرمود = ۲۵۸

سال تولید او چها گفته　　　**عقل مهدی حق نما** گفته = ۲۵۸

سال تولید او چه گوهر سفت	عقل **سلطان ولی مهدی** گفت = **۲۵۵**
بود او راحم و امام رحیم	سال تولید اواست نام **رحیم** = **۲۵۸**
سال تولید سیّد والی	گشت ظاهر بدل ز **پیر ولی** = **۲۵۸**
شد چو غایب ز چشم اهل زمن	سنّ وسالش **سراج** شد روشن = **۲۶۴**
می‌شود سال غیبتش مفهوم	گر شماری ز **هادی معصوم** = **۲۶۶**
باز تاریخ غیبتش بیقین	گشت پیدا ز **قطب کامل دین** = **۲۶۶**
گر تو تاریخ غیبتش جویی	**یوسف حق** چرا نمیگوئی = **۲۶۴**
باز تاریخ آن ولی والی	گفت سرور **ولی حق عالی** = **۲۶۵**

کتاب **گلدستهٔ کرامات** نیز از تألیفات غلام سرور است که درمناقب عبدالقادر گیلانی بوده وشرح حال عبدالقادر نیز بعنوان **محیی الدین** عبدالقادر بن ابی صالح موسی خواهد آمد. سال وفات غلام سرور بدست نیامد لکن درسال هزار و دویست و هشتاد وسه زنده بوده و شاید اوائل قرن چهاردهم را نیز دیده باشد. کتاب **خزینة الاصفیاء** بسال هزار و سیصد و سی و یك هجری قمری در مطبعهٔ منشی نولکشور بلدهٔ کانپور هند چاپ شد و جملهٔ : **عجب تاریخ پاکیزه** = **۱۳۳۱** نیز تاریخ چاپ است .

(ازخودکتاب خزینةالاصفیا استخراج شد)

غلام عیاشی **احمد بن محمد بن حسین** - ازدی موکول بعلم رجال است .

غلام عیاشی **محمد بن عمر بن عبدالعزیز**- بعنوان **کشی** خواهدآمد.

غلام کسائی **علی بن مبارك** - بعنوان **لحیانی** خواهدآمد.

غلام المرتضی **عبدالعزیز بن نحریر**- درباب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهدآمد .

غلام نفطویه **احمد بن یعقوب** - بعنوان **برزویه** نگارش یافته است .

غلیمی رجوع به علیمی (با عین بی‌نقطه) نمایند.

غمشانی در بعضی‌ازکتب‌رجالیّه همان احمد بن رزق است که بعنوان **غشانی** اشاره نمودیم وگویا یکی بدیگری تحریف شده است.

غنمی لقب رجالی تمیم غنمی است .

غنوی در اصطلاح رجالی ، لقب ابان بن‌کثیر ، ابراهیم بن حمزة ، اسحق ، انس بن ابی‌مرشد ، بشیر، حسان بن مهران، حمزة بن عبدالله، هرون بن‌حمزة بن‌حسین وجمعی دیگر میباشد وشرح حالشان موکول بدان‌علم‌است.

غواصی **عزالدین** - یزدی ، از مشاهیر شعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ھ) میباشدکه اشعار بسیاری درمدایح حضرت ائمهٔ اطهار ع گفته واز او است :

گر نه مردم بسر کوی توأم اشگ برد عاشقی‌ها کنم آنجا که فلك رشگ برد

بی‌تو روزم بغم وشب بجنون میگذرد تو چه‌دانی بمن ازهجر تو چون‌میگذرد

آید از دیده خیالت بدل وحیرانم که‌چه‌سان‌هردم‌از آن دجلهٔ خون‌میگذرد

از آثار قلمی او است :

۱- **روضة‌الشهداء** که منظومه‌ایست مستقل ویا خود نظم کتاب روضة‌الشهدای کاشفی است ۲ و۳ و۴ و۵- **نظم تاریخ طبری، نظم ذخیرهٔ خوارزمشاهی** درطب، **نظم‌قصص‌الانبیاء** ، **نظم کلیله ودمنه**. وفاتش در سال نهصد و شصتم هجرت واقع گردید .

(ص ۳۳۰۰ ج ۵ س وغیره)

غوث[۱]

غوث‌اعظم چنانچه فوقاً مذکور شد **شیخ عبدالقادر گیلانی** است .

۱- **غوث** - بفتح اول ، بعربی، بمعنی نصرت و اعانت بوده و استعمال آن درمعنی‌ناصر و معین و پناه و ملجاء نیز مجاز شایع است . اما دراصطلاح اهل علم خصوصاً عرفا و متصوفه ، دور نیست‌که با اشخاص و زمان و مکان متفاوت ودر هرزمانی یا مکانی یا در اصطلاح هر کسی کنایه از شخصی باشد‌که باعتقاد او از مقربین درگاه خداوندی بوده و در دفع شدائد و بلایا چشم بامداد و اعانت او دارند و پرواضح است‌که اینگونه القاب و اوصاف شخصا و زمانا ومکانا مختلف بوده و فرق خواهدکرد ، لکن در اصطلاح عرفا واهل طریقت غالباً با لفظ اعظم مقید داشته ودرشیخ عبدالقادر گیلانی‌که شرح‌حالش بعنوان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح‌موسی خواهدآمد استعمال نمایند .

غوث‌الثقلین در اصطلاح بعضی از عرفا **شیخ‌عبدالقادر** مذکور فوق است.

غوث‌عالم چنانچه فوقاً تحت عنوان غوث مذکور داشتیم مصداق اینگونه القاب و اوصاف شخصاً و زماناً و مکاناً مختلف میباشد لکن با این لقب، دراصطلاح بعضی ازمتأخّرین عرفا، بالخصوص **شیخ محمد گوالیاری** را اراده نمایندکه از اکابر مشایخ عرفای هند وازاحفاد شیخ‌عطّار سالف‌الترجمهٔ نیشابوری بود، از موطن اصلی خود نیشابور بهندوستان رفته و سیاحت‌های بسیاری نمود، از مشایخ طریقت هریك از سلاسل متفرقهٔ صوفیّه بکسب فیوضات باطنی نایل و بچندین خرقه ممتاز گردید واز تألیفات او است:

۱- اوراد غوثیه ۲- بحرالحیات ۳- جواهر خمسه ۴- گلزار ابرار درشرح‌حال مشاهیر صوفیهٔ هندوستان **۵- معراج‌نامه** که حاوی مقامات عروج خود بآسمان میباشد و بدین سبب مورد طعن علمای وقت شد، باستناد مخالف‌شرع بودن‌آن‌کتاب، بشاه وقت شکایت برده و درصددآزار وی برآمدند او نیز ازگوالیار، بکجرات رفت، علمای‌آنجا نیز بعداوت او برخاسته وقتل اورا تصمیم دادند عاقبت شیخ وجیه‌الدّین که رئیس‌ایشان بوده و بشیخ محمد نیز ارادت داشته خاطرنشانش نمودکه چون مجلس علما منعقد شد و سخن از معراج بمیان‌آمد شیخ بگویدکه این‌معراج من درعالم‌خواب بوده نه‌بیداری، پس شیخ‌این‌چنین‌کرد علما نیز ازآزار او صرفنظر نمودند. وفات شیخ‌محمد، درپانزدهم رمضان نهصد و هفتادم هجرت درهند واقع شد وکلمهٔ **ظلم = ۹۷۰** وجملهٔ: **محمد متقی سلطان مقبول = ۹۷۰** مادّهٔ‌تاریخ وفات‌او است. قبراو درگوالیار ویا بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام درمحلّهٔ ظهورآبادشهرغازیپور میباشدکه مزارهندوان بوده واعتقادکامل‌دربارهٔ وی‌دارند.

(۳۳۰۲ ج ۵ س و ۳۳۲ ج ۲ خه)

غولچه **سالم‌بن عبدالله** - درباب‌کنی بعنوان **ابومعمر** خواهدآمد.

غیاثای‌حلوائی از شعرای قرن یازدهم هجرت شیراز میباشدکه درغزل و قصیده دستی‌توانا وقدرتی رسا داشت، اخیراً باصفهان رفت، درداراالشفا

منزل کرده و طرف میل و محبت موزونان گردید ، درهمان اوقات آبله آورده و قصیده‌ای دراین باب گفته که از ابیات همان قصیده است :

ای فلك بنگر که درسامان کدام افزونتریم　　از تو اختر وز بیابان ریگ و ازما آبله

در اواخر نابینا شد و درآنحال ، شبی بجهت مهمّی از خانه بیرون شد و از بام افتاد و درگذشت نیز از او است :

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا　　وی دل تسلیم جو داده رضا برقضا

آه‌چه‌دوراست‌این‌وای‌چه‌نزدیکی‌است　　از دل ما تا بتو وز دل تو تا بما

اسم وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۲۳۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

غیاث‌الدین مولی **جمشید بن مسعود بن محمود بن محمد** - کاشانی ، مفسّر زواری ، حکیم ریاضی ، منجّم ماهر، از اکابرعلما و ریاضیّین اواسط قرن نهم هجرت ، استاد علی بن حسن زواری سالف‌الترجمة و با محقّق کرکی علی بن عبدالعالی آتی‌الترجمة معاصر بود . چنانچه درشرح‌حال خواجه نصیرطوسی نگارش دادیم کتابی درتکمیل زیج ایلخانی خواجه‌که ناقص‌مانده‌بوده تألیف داده و به **زیج‌خاقانی** موسومش گردانید . از تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **الابعاد والاجرام** که یك نسخهٔ آن درکتب موقوفهٔ مدرسهٔ فاضل خان مشهد مقدس موجود است ۲- **استخراج جیب درجة واحدة** ۳- **الالحاقات العشرة بذیل نزهة‌الحدائق** که با خودکتاب نزهة‌الحدائق در ایران چاپ شده است ۴- **تفسیر القرآن** که به **تفسیر جمشید** معروف است ودرذریعه‌ازبعض‌فهرست‌ها استظهار کرده که **سیدگازر** مؤلف تفسیر معروف به **تفسیر گازر** نیز استاد علی بن حسن زواری باشد چنانچه غیاث‌الدین ، استاد او بوده و بعد ازآن ، احتمال‌داده‌که ایشان‌متّحدباشند یعنی‌سیدگازر صاحب‌تفسیر، عبارت‌ازهمین‌غیاث‌الدین باشد و محتمل است که جمشید و سیدگازر دونفر بوده و هردو استاد علی بن‌حسن مفسّر زواری باشند .

نگارنده‌گوید : بنا برآنچه تحت عنوان **جرجانی‌حسین** نگارش دادیم احتمال قوی میرودکه سیدگازر صاحب تفسیر، همان ابوالمحاسن جرجانی حسین بوده وتفسیر

گازر هم عبارت از همان تفسیر جلاءالاذهان نام جرجانی حسین باشد و رجوع بهمین عنوان جرجانی حسین نیز نمایند. بالجملة، سیّدگازر مفسّرکه تفسیری هم معروف بتفسیر گازر دارد بین غیاث‌الدین جمشید وابوالمحاسن جرجانی‌حسین ویاشخصی‌دیگر بودن غیرایشان مردّد و تفسیر اوکه از جملهٔ تفاسیر امامیّه معدود وبتفسیر گازر معروف است بین جمشید غیاث‌الدین وتفسیر جلاءالاذهان نام ابوالمحاسن جرجانی ویاتفسیری دیگر بودن غیر این‌دو تفسیر مردّد و هنوز کاملاً منقّح نشده است ۵- **تلخیص المفتاح** که مفتاح‌الحساب خود را ملخص کرده‌است ۶- **تنویرالمصباح فی‌شرح تلخیص‌المفتاح** مذکور ۷- **جام جمشید** که نام دیگر طبق‌المناطق او است وآن آلتی است از اختراعات خود او وکتاب **نزهةالحدائق** را نیز برای‌عمل‌بهمین‌آلت تألیف داده‌است ۸- **زیج‌التسهیلات** ۹- **زیج‌خاقانی** که‌فوقاًاشاره‌شد ۱۰- **طبق‌المناطق** که همان‌جام‌جمشید مذکوراست ۱۱- **محیطیه** ۱۲- **مفتاح الحساب** ۱۳- **نزهةالحدائق** که در ضمن جام جمشید مذکور شد. وفات غیاث‌الدین در هشتصد و سی و دویم یا چهلم هجرت واقع گردید ودربعض موارد ازذریعه صاحب‌ترجمه را بعبارت **سید غیاث‌الدین** مذکور داشته و شاید مراد او سیّد لغوی است نه سیّد نسبی مثل سیدگفتن سید اسمعیل حمیری و امثال‌آن. (مواضع‌متفرقه ازذریعه وغیره)

غیاث‌الدین

چلبی - معروف به **پاشاچلبی،** ازعلمای‌عثمانی اوائل قرن دهم هجرت میباشدکه مدتی در استانبول و ادرنه و بروسبه مدرّس بوده و بتصوّف نیز نسبت داشت و درنهصد و بیست و هفتم هجرت درگذشت.

(ص ۳۳۱۷ ج۵ س)

غیاث‌الدین

سیدعبدالکریم‌بن‌احمد-در باب کنی بعنوان **ابن‌طاوس** خواهدآمد.

غیاث‌الدین (حکیم)

علی بن‌کمال‌الدین حسین - کاشانی، طبیب عالم ماهر ازاطبّای نامی اواخر قرن دهم هجرت میباشدکه درسال نهصد وهشتاد و هفتم هجرت از سیدحسین مجتهدکرکی‌آتی‌الترجمة اجازه داشت، کتاب **الادویة المفردة** و**کشف‌الاسرار فی‌بیان‌الادویة المفردة والمرکبة** که برای شاه اسمعیل‌صفوی(۹۸۴-۹۹۵ه) تألیف داده ازآثار قلمی او بوده و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۴۰۴ ج۱ذریعه)

غیاث‌الدین **محمد بن حمیدالدین** یا
غیاث‌الدین **بن همام‌الدین** } بعنوان **خواندمیر** نگارش یافته است.

غیاث‌الدین **منصور بن صدرالحکماء** و صدرالحقیقة امیر صدرالدین محمد بن غیاث‌الدین منصور بن صدرالدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحق بن علی بن عربشاه، حسنی حسینی دشتکی، از اعاظم علما و فحول حکمای نامی اسلامی امامی، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل دقّت و نظر، در کلمات اجلاّی ارباب تراجم و سیر به **خاتم‌الحکما** و **استادالبشر** و **عقل حادیعشر** موصوف، به **غیاث‌الحکما** و **امیرغیاث‌الدین** معروف و مشهور، نقش خاتم او: **ناصرالشریعة منصور**، در فنون کلام و حکمت و احاطهٔ شرایع اسلام وحید ایّام و جلالت علمی او مسلّم یگانه و بیگانه میباشد. منصور درچهارده سالگی داعیهٔ جدل و مناظره با علاّمهٔ دوانی درمطالب علمیّهٔ عالیه درخود دیده ودربیست سالگی از تحصیل و ضبط علوم فارغ و درسال نهصد و سی و ششم هجرت در عهد سلطنت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ھ) بصدارت عظمی نایل و به **صدر صدور ممالک** ملقّب و عاقبت درنتیجهٔ پاره‌ای مباحثات علمیّه‌که درمحضر سلطان بین او و شیخ علی محقّق کرکی وقوع یافته ازصدارت استعفا نمود و بشیراز رفت و اقامت گزید و مدرسه‌ای‌که بجهت انتساب او به **مدرسهٔ منصوریه** معروف است تأسیس داده و تألیفات طریفه‌ای داردکه دراثبات تبحّر و تفنّن وی برهانی قاطع میباشند:

۱- **اثبات‌الواجب‌تعالی** ۲- **اخلاق منصوری** ۳- **الاساس** درهندسه ۴- **الاشارات والتلویحات** در حکمت الهی و طبیعی ۵- **اشراق هیاکل‌النور عن‌ظلمات شواکل‌الغرور** و آن شرح هیاکل‌النور شیخ شهاب‌الدین سهروردی است‌که درحکمت اشراقی است. دراین شرح بدفع اعتراضاتی‌که ملاجلال دوانی بکتاب هیاکل‌النور مذکور داشته پرداخته است ۶- **التجرید** در حکمت‌که با عبارات موجز و بدون دلیل حاوی جمیع مباحث الهیات و طبیعیات است ۷- **تحفهٔ شاهی** که درهیجده سالگی تألیفش داده است ۸- **التصوف والاخلاق** وآن‌غیراز اخلاق منصوری مذکور فوق است ۹- **تعدیل‌المیزان** درمنطق ۱۰- **تفسیر سورهٔ هل‌اتی** که بااختصارش حاوی تحقیقات لطیفه و مباحث شریفه است ۱۱- **جام جهان‌نما** بپارسی در فنون حکمت‌که یك نسخهٔ

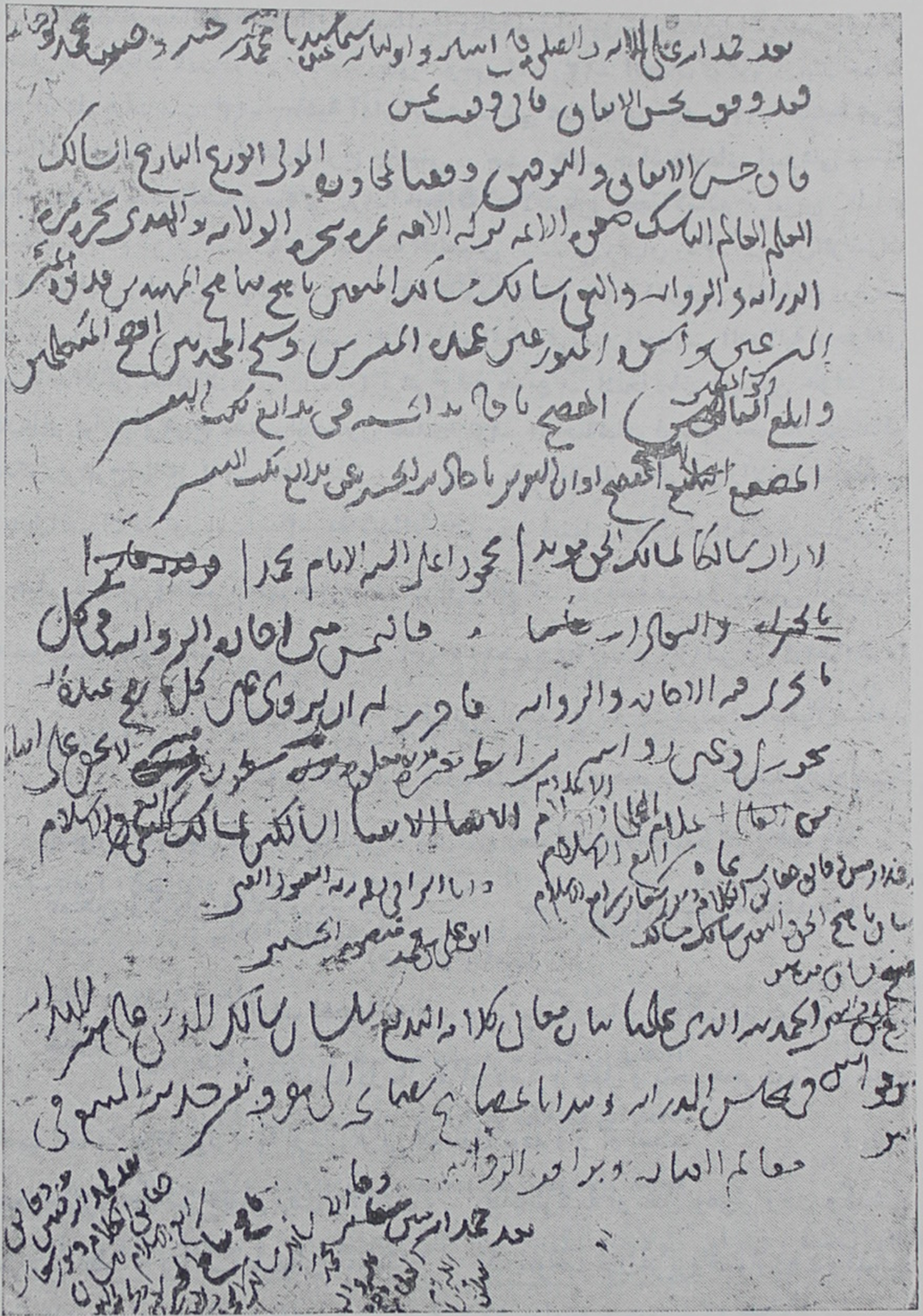

نمونهٔ خط غیاث‌الدین منصور -۱۳

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۶۲ کتاب المشیخة کنز السالکین میباشد.

آن در کتابخانهٔ عبدالحمیدخان اول دراستانبول ویك قسمت آن نیز بضمیمهٔ تأویل الآیات عبدالرزاق کاشانی ازموقوفات نادرشاه درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۱۲- الجهات** که گویا دربیان جهات سته از علم هیأت است **۱۳- حاشیهٔ آداب البحث قاضی عضدالدین ایجی ۱۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۱۵- حاشیهٔ شرح چغمینی** در هیئت **۱۶- حاشیهٔ شفای ابوعلی سینا ۱۷- حاشیهٔ مفتاح العلوم سکاکی ۱۸- حجة الکلام لایضاح محجة الاسلام** که تعرض بکلمات حجة الاسلام نام غزالی است **۱۹- خلاصة التلخیص** در معانی و بیان **۲۰- ریاض الرضوان ۲۱- شافیه** در تلخیص معالم الشفای ذیل **۲۲- قانون السلطنة ۲۳- اللوامع والمعارج** درهیئت که درهیجده سالگی تألیفش داده است **۲۴- المحاکمات فی مابین الحواشی الدوانیة وحواشی میرصدرالدین** (والد خود غیاث الدین) **برشرح تجرید ۲۵- المحاکمات فی مابین حواشی آن دوعالم بارع برشرح مختصر الاصول عضدی ۲۶- المحاکمات فی مابین حواشی دوعالم مذکور برشرح مطالع ۲۷- معالم الشفا** درطب **۲۸- معرفة القبلة ۲۹- معیار الافکار** که مختصر تعدیل المیزان مذکور است **۳۰- مقالات العارفین** وغیر اینها . وفات غیاث الدین سال نهصد وچهلم یا چهل وهشتم یا نهم هجرت درشیراز واقع شد ودربقعهٔ منصوریّه نامی ازمدرسهٔ منصوریّه مدفون است . (ص ۱۰۶هب و۶۶۸ت و ۱۶۹لس و ۴۵۹عم وغیره)

غیرت **میرزا جعفر** - اصفهانی، ازشعرای سادات موسوی اصفهان میباشد که درسال هزار ودویست وپانزدهم هجرت درگذشته وازاواست:

افسوس که تا بوی گلی بود بگلشن　　صیّاد نیاویخت زگلبن قفس ما

غمگین زگردش فلك پرده در نیم　　جور بتان پرده نشین میکشد مرا

(ص۳۶۸ ج۲مع)

غیور **نواب اشجع الدولة** - غیور جنگ بهادر ازاکابرشعرای هندوستان میباشد که درسال هزار وصد و چهل و پنجم هجرت متولد شد و نسب وی بنا برمشهور، به اویس قرنی موصول بوده واز او است:

سحرچوبرق بت سرخ پوش رفت وگذشت　　بیك کرشمهٔ او عقل وهوش رفت وگذشت

طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت　　که سوخت جان عزیزوخموش رفت وگذشت

باب «ف»

(نقطه‌دار)

فائدی **فائشی** **فاتك** } دراصطلاح رجالی، اوّلی لقب **احمد بن علی**، دوّیمی **محمد بن حماد** همدانی وسیّمی **عبیدالله بن حر** بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

فاراب[1]

فارابی **اسحق بن ابراهیم** - مکنّی به **ابوابراهیم**، از اکابر ادبای قرن چهارم هجرت و دایی اسمعیل بن حماد جوهری سالف‌الترجمة بوده واز تألیفات او است :

۱- **بیان‌الاعراب** ۲- **دیوان‌الادب** ودونسخه ازآن برقم ۴۶۷۷ و۴۶۷۸ درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول وچهار نسخه هم درخزانهٔ مصریه و ظاهراً دونسخه نیز بشمارهٔ ۱۰۵ و۱۰۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۳- **شرح‌ادب‌الکاتب** و درسال سیصد و پنجاهم یا هفتادم هجری درگذشت . (ص۶۱ ج۶جم وغیره)

فارابی **اسمعیل بن حماد** - بعنوان **جوهری** نگارش یافته است .

فارابی **محمد بن طرخان بن اوزلغ** - یا محمد بن احمد بن طرخان یا محمد بن محمد بن طرخان ، حکیم ترکی فلسفی ، **ابونصر**الکنیة ، فارابی‌ّالولادة والشّهرة ، از اکابر فلاسفهٔ نامی و حکمای اسلامی قرن

۱- **فاراب**- ولایتی‌است درمنتهای بلاد ترکستان که شوره‌زار وجنگلستان بوده ومسافت عرض وطول آن کمتر از یك روز میباشد وهم شهری است ازآن ولایت .
(صد و سطر ۲۰ ص۱۱۱ث وغیره)

چهارم هجری زمان آل بویه میباشدکه در قبال ارسطو به **معلم ثانی** نیز معروف وکسی از ایشان بپایهٔ وی نرسیده و درقوهٔ مدرکه دارای اوّلین درجه بوده‌است. ابن‌سینا باآنهمه جلالت‌علمی آفاقی که داشته ازکتابهای وی استفاده‌های بسیاری کرده ودرمصنّفات‌خود از انوار علمیّه‌اش اقتباس‌مینموده این‌است که درکلمات اکابر به **استادالفلاسفه** و **ملك‌الحکما** موصوفش دارند ونخستین‌حکیمی وفیلسوفی‌که در دورهٔ اسلام ظهورکرده او بوده است.

فارابی، نخست درمولد خود شهر فاراب علوم ابتدائی را اخذکرد، دربعضی‌از بلاد ایرانی زبان فارسی وبعضی‌از السنهٔ دیگررا فراگرفت پس‌ببغداد رفته و زبان‌عربی را هم درآنجا استوار داشت و علم منطق را از ابوبشر متی بن یونس که درآن‌علم وحید دهر بوده یادگرفت، با صاحب بن عبّاد و شیعیان بغداد مصاحبت داشته پس بحرّان رفت، درحوزهٔ درس یوحنّا بن خیلان‌حکیم‌نصرانی بتکمیل‌آن‌علم پرداخت بازببغداد عودت کرده و بتحصیل ریاضیّات و فنون حکمت مشغول و تمامی‌کتابهای ارسطو را تتبّع‌کرده و ممارست نمود وآنی از مطالعهٔ آنها غفلت نکرد، دراستخراج‌معانی‌مقصوده و اطّلاع برمطالب مندرجهٔ آنها مهارتی بسزا یافت و درطبّ و منطق و موسیقی و تمامی فنون فلسفه بمقامی رسیدکه تاآن‌اوان دسترس‌کسی ازاسلامیان‌نبوده‌است. ازاوپرسیدند که‌کدام‌یك ازتو و ارسطو درفنون فلسفه داناتر هستیدگفت اگر من زمان ارسطورا درك میکردم هرآینه بزرگترین تلامذهٔ او میشدم. گویندکه فارابی در روی کتاب‌النّفس ارسطو وبخط خودش نوشته بوده‌که من‌این‌کتاب‌را صد مرتبه خواندم چنانچه‌کتاب‌سماع طبیعی ارسطو را چهل‌مرتبه خواندم ومیگفته است‌که باز بمراجعهٔ آن محتاج‌ترمیباشم.

قاضی نورالله شوشتری فارابی را بسیار ستوده وگویدکه وی معلّم مقالات اهل یونان و متمّم‌کمالات نوع انسان بود، نخستین حکیمی‌است ازفلاسفهٔ اسلامی‌که برمسند ترجمانی نشست، علم و حکمت را از زبان یونانی بعربی نقل و بین‌العرب انتشار داد، با معلّم اوّل (ارسطو) درتعلیم مطالب فلسفه شرکت پیداکرده و بدو اقتفا نمود و ملقّب به **معلم ثانی**گردید. یا خود وجه این لقب معلّم ثانی آنکه فارابی بامر و اشارهٔ منصور

بن نوح سامانی بتکمیل و اصلاح ترجمه‌های کتب ارسطو که ناقص بوده و اصلاح نشده بوده‌اند پرداخته وآن اصلاح و تکمیل خود را تعلیم ثانی نام داد و بهمین‌جهت خودش نیز به **معلم ثانی** مشتهر گردید. بهرحال عاقبت بمصر وشام رفت و درشام مشمول مراحم ملوکانهٔ سیف‌الدولة بن حمدان حکمران وقت گردید و بطور استمراری تا حین وفاتش روزی چهار درهم بدو میداده واو نیز دراثر عزّت‌نفس قانع و امرار حیات مینموده‌است.

گویند (والعهدة‌علیهم) وقتی وارد مجلس‌سیف‌الدولة که پراز افاضل‌علوم ومعارف متنوعه بوده‌گردید با همان زیّ اصلی ترکی نژادی خودکه همواره ملتزمش بوده بپا ایستاد ، پس‌از اذن جلوس، فارابی گفت درجای‌خودم بنشینم یا درمکان‌شما گفت درجای خودت بنشین پس فارابی ازمیان‌آن جماعت‌گذشته وخود را بمسند سیف‌الدولة رسانید و بجای وی نشست ، سیف‌الدولة با زبان مخصوصی‌که غیراز غلامان حاضرخدمت ،کس دیگرآشنایش‌نبوده ودر موارد مخصوصه با همان زبان حرف میزد بدیشان‌گفت‌که چند چیز از وی (فارابی) سؤال خواهم‌کردکه اگرجواب‌ندهد با طعن نیزه‌اش بزنید، فارابی فهمید وبا همان زبان‌گفت‌که ای‌سلطان صبرکرده ومنتظرعاقبت‌کار باش، سلطان درعجب شده وگفت مگر تو این‌زبان را هم میدانی پاسخ دادکه بلی زیاده ازهفتاد زبان‌میدانم، سپس با علمای مجلس درهرفنی مناظره شد ودرهمهٔ‌آنها بهمهٔ ایشان فایق‌آمد ایشان‌نیز بجلالت وی اذعان‌کرده و سکوت ورزیدند و بنوشتن مقالات وی‌آغازکردند . بعد از رفتن ایشان سلطان با فارابی خلوت‌کرده وازمیل داشتن او بطعام و شراب استفسار نمود او هم اظهار بی‌رغبتی‌کرد ودرجواب استفسار ازمیل‌داشتن سماع اظهار رغبت‌نمود اینك تمامی مغنّی‌ها وخواننده‌ها بامر سلطان حاضر شدند وهریکی باَهنگ مخصوصی بنای سرودگذاشتند ، لکن هیچ‌کدام مقبول طبع‌فارابی نگردید وهریك یکی‌را تخطئه‌نمود، درتعجّب سلطان افزوده شد و پرسیدکه مگر تو باصول این صناعت هم‌آشنا هستی پس فارابی ازکیسهٔ خود چند دانه عود برآورده وبا وضع مخصوصی ترکیب داد و بنواخت، دراثرآن همهٔ حضّار خندیدند پس وضعی دیگر ترکیب داد وهمین‌که بنواخت همه‌شان

گریستند . درمرتبهٔ سیّمی بعداز تغییر ترکیب ، بمجرّد نواختن همه‌شان حتی دربانان بخواب رفتند پس فارابی ایشانرا بدان حال گذاشته وبیرون رفت. فارابی علاوه برمنطق و موسیقی که استادکل آن دوعلم بوده وآلت قانون نام ازآلات مشهورهٔ طرب را اختراع نموده است کتابهای بسیاری در فنون متنوعه نگارش داده که محل استفادهٔ فحول ارباب معقول و باکثر السنهٔ خارجه ترجمه شده‌اند .

۱- آراء اهل المدینة الفاضلة والمدینة الجاهلة والمدینة الفاسقة والمدینة المبدلة والمدینة الضالة که درمصر و لیدن چاپ ودر ذریعه از چندین موضع این کتاب استظهار کرده که فارابی شیعهٔ امامی مذهب و بعصمت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام معتقد بوده است **۲- الابانة عن غرض ارسطوطالیس فی کتاب ما بعدالطبیعة** و ظاهراً همان کتاب اغراض مذکور در ذیل است **۳- ابطال احکام النجوم ۴- اثبات المفارقات الاربعة** که درحیدرآباد هند درهشت صفحه چاپ شده است **۵- الاجتماعات المدنیة ۶- احصاء العلوم** که در مصر چاپ شده و درموضوع خود بی‌نظیر و محتاج الیه طالب علم است **۷- احصاء القضایا ۸- اخلاق فارابی** که دونسخه ازآن درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول برقم ۲۸۲۰ و ۲۸۲۲ یکی بنام **اخلاق** ودیگری بنام **الالفاظ الافلاطونیة و تقویم سیاسة الملوکیة** موجود است **۹- ادب الجدل ۱۰- اسباب السعادة ۱۱- اغراض ارسطوطالیس** که درحیدرآباد دکن چاپ و حاوی تحقیق مقالات کتاب حروف نام خود و تحقیق غرض ارسطو درکتاب مابعدالطبیعة است **۱۲- الالفاظ الافلاطونیة** رجوع باخلاق فارابی مذکور فوق شود **۱۳- الایقاات ۱۴- البرهان ۱۵- تحصیل السعادة** درحکمت ودر حیدرآباد دکن چاپ‌شده‌است **۱۶- التعلیقات فی الامور العامة و بعض الطبیعیات** که درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است **۱۷- التعلیم الثانی** که فلسفهٔ یونانی‌را درآن مهذب کرده‌است **۱۸- التنبیه علی سبیل السعادة ۱۹- التوطئة فی علم المنطق ۲۰- الثمرة المرضیة فی بعض الرسالات الفارابیة** که چندین رسالهٔ فارابی در لیدن ومصر بهمین اسم چاپ شده است **۲۱- الجزء ۲۲- الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون وارسطوطالیس** درحدوث‌عالم واثبات‌صانع ونفس وعقل ومجازات خیر و شر وغیراینها و با شرح حکمة‌الاشراق چاپ شده است **۲۳- الجن و حال وجودهم ۲۴- جوامع السیاسة ۲۵- جوامع کتاب نوامیس افلاطون ۲۶- جوامع کتب المنطق ۲۷- الجوهر ۲۸- حرکة الفلك وانهاسرمدیة ۲۹- الحروف ۳۰- الخطابة ۳۱- رسائل الفارابی** که همان ثمرهٔ مرضیهٔ مذکور فوق است **۳۲- السیاسة المدنیة** در اقتصاد سیاسی **۳۳- شرح الفصوص** که کتاب فصوص الحکمة خود را شرح کرده‌است **۳۴- علم المزاج** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ پترسبورگ برقم ۴۸۴ موجوداست **۳۵- عیون المسائل** درمنطق **۳۶- فصوص الحکمة ۳۷- القیاس ۳۸- مبادی آراء اهل المدینة** که بنام آراء اهل المدینة مذکور شد

۳۹- المبادی الانسانیة ۴۰- مبادی الفلسفة القدیمة ۴۱- المدخل الی صناعة الموسیقی ویك نسخه از آن درخزانهٔ مصریه ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ کوپریلی استانبول برقم۹۵۳موجود است **۴۲- مراتب العلوم ۴۳- المغالطة ۴۴- الملة الفاضلة** وبنوشتهٔ احمدرفعت(والعهدة علیه) در این کتاب تصدیق کرده است که نفوس شریره بعد از موت ، معذّب بعذاب ابدی بوده و مبتلای آلام نامتناهی میباشند و درکتاب سیاست مدینه آنها را بعداز مردن فانی محض دانسته و فقط ببقای ابدی نفوس صالحه معتقد بوده و سعادت را منحصر بهمین حیات دنیوی داشته است وبس ، باری ظاهر کلام بعضی از ارباب تراجم آنکه فارابی دارای قریحهٔ شعری خوبی هم بوده و این رباعی را بدو نسبت دهند :

اسرار وجود ، خام و ناپخته بماند — وان گوهر بس شریف ، ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ایضاً از او و خطاب بافلاك است :

ای آنکه شما پیر وجوان دیدارید — ازرق پوشان این کهن دیوارید (کذا)
طفلی ز شما در بر ما محبوس است — او را بخلاص همّتی بگمارید

نیز درمقام تردّد و اظهار علاقهٔ مفرط قلبی باحباب خودگوید :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم — الا و قلبی الیکم شیق عجل
وکیف یقعد مشتاق یحرکه — الیکم الباعثان الشوق والامل
فان نهضت فمالی غیرکم وطن — وکیف ذاك و مالی عندکم بدل
وکم تعرض بی الاقوام قبلکم — یستأذنون علی قلبی فما وصلوا

فارابی بسیار زاهد و نسبت بدنیا و منزل وخانه بی رغبت بود، با مردم آمیزش نمیکرد، در اوقات اقامت دمشق منزلی هم برای خود معیّن ننمود و همواره درکنار آب وجایهای پردرخت می نشست مشغول تألیف میشد ، محصّلین و اهل علم نیز در همان حال از وی استفاده مینمودند ودراثر قناعت که گنجی بی نهایت است باچهار درهم که ازطرف سیف الدولة برای او مقرّر بوده امرار حیات مینمود تا درسال سیصد و سی و هفتم یا نهم یا چهلم یا چهل و چهارم هجرت درحدود هشتاد سالگی در دمشق وفات یافت. سیف الدولهٔ مذکور با جمعی دیگر برجنازه‌اش نماز خواندند و درخارج باب صغیر آن شهر دفن کردند و

بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر، دراثنای سفر مکّه که درآخر عمر مینموده با قطّاع الطریق مصادف شد واز روی مهارتی که در تیراندازی داشته با ایشان مشغول مقاتله ومقابله بوده و عاقبت مقتول گردید.

(ص ۲۰۷هب و ۷۱۰ت و ۱۹۱ ج۲کا و ۳۳۲۲ ج۵س و ۴۳عم و۱۵۷لس و۱۴۴ ج ۵ فع و ۳۶۸ف و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارس النبی ابوقتادهٔ انصاری، درباب کنی بهمین عنوان خواهدآمد.

فارسی[1]

فارسی **ابراهیم بن علی** - نحوی لغوی، از ادبای اواخر قرن چهارم هجرت و از تلامذهٔ ابوعلی حسن بن احمد فارسی مذکور ذیل و حسن بن علی سیرافی سالف الترجمة بود، درعهد سامانیان ببخارا رفته و مورد اعزاز واکرام شد وجمعی از اولاد رؤسا و اکابر از وی درس خواندند. **شرح الجرمی** و **نقض دیوان متنبی** ازآثار قلمی وی میباشد و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص۲۰۷هب و۲۰۴ ج۱جم وسطر۳۳ ص۲۲۰ت)

فارسی **ابراهیم بن علی بن یوسف** - شیرازی، درباب کنی بعنوان **ابواسحق** خواهدآمد.

فارسی **حسن بن احمد** - یا حسن بن علی بن احمد بن عبدالغفار بن محمد بن سلیمان بن ابان فارسی معتزلی نحوی، مکنّی به **ابوعلی** معروف به **ابوعلی فارسی**، از اکابر نحویّین و محدّثین شیراز میباشدکه بسال دویست و هشتاد وهشتم هجرت درشهر فسا ازتوابع آن شهر متولدشد و بهمین جهت به **فسوی** و **شیرازی** هم موصوف و درعصر خود مقتدای نحویّین و فارس میدان علم و ادب بود، تحقیقات رشیقهٔ او درقواعد عربیّه مشهور ودرکتب ادبیّه مذکور ومحل استفاده و مراجعهٔ اکابر

۱- **فارسی**- در اصطلاح رجالی، لقب احمد بن محمد بن یحیی، جابر بن یزید، حسن بن ابی الحسین، حسین بن حسن، خلیل بن هشام، حضرت سلمان صحابی وجمعی دیگر میباشد.

وفحول میباشند . شیخ طبرسی درمجمع البیان در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: یٰاأَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا شَهٰادَةُ بَیْنِکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ در اواخر سورهٔ مبارکهٔ مائده بیاناتی از وی نقل کرده وگوید که این همه از متفرّعات کلام ابوعلی فارسی میباشد و کافی است در اینکه او یگانه فارس میدان نحو بوده وبا سر انگشت فکر دقیق ،کشف حجاب از روی اسرار و مشکلات آن علم نموده است وگویند که نحو ، بفارسی آغاز و بفارسی ختم گردیده و مقصود سیبویه و همین ابوعلی است. ابوعلی از زجاج و ابن السراج ودیگر افاضل وقت اخذ مراتب علمیّه نموده و سید رضی و ابن جنّی و علی بن عیسی ربعی و دیگر اکابر معاصرین ایشان نیز از تلامذهٔ وی هستند . جوهری و تنوخی نیز از وی استماع حدیث نموده واز او روایت مینمایند . ابوعلی مدّتی سیاحت کرده ویك چندی در حلب نزد سیف الدولة بن حمدان بود ، بارها با ابوالطیب متنبّی ملاقات و مباحثه نموده و عاقبت ببلاد فارس رفت ، در دربار عضدالدولهٔ دیلمی قربی بسزا یافته و بمقامی عالی رسید و وکتاب **ایضاح** را برای او تألیف داد . عضدالدوله که باآن همه سلطنت وعظمت درشمار علمای نحو و ادب و فنون عربیّه میباشد میگفته است که من در نجوم غلام ابوالحسین رازی صوفی بوده و درنحو غلام ابوعلی میباشم .

روزی درمیدان شیراز ازابوعلی پرسید که کلمهٔ زَیْداً درجملهٔ: قٰامَ الْقَوْمُ اِلّا زَیْداً بچه سبب منصوب است ابوعلی گفت مفعول فعل مقدّر است که عبارت از اَسْتَثْنِي است عضدالدوله گفت چراآن فعل مقدّر را اِمْتَنَعَ نمی گیرند که زید بواسطهٔ فاعلیّت مرفوع باشد ابوعلی درفکر شده وگفت این جواب میدانی بوده و جواب شایان بعداز مراجعت بمنزل بعرض خواهد رسید اینك بعدازعودت، برای اثبات دعوای خویش کلامی بپرداخت که مورد تحسین سلطان گردید.

از تألیفات ابوعلی است :

۱- **ابیات الاعراب** ۲- **اعراب القرآن** که یك نسخه ازآن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **الاغفال فی مااغفله الزجاج من المعانی** ۴- **الاولیات** درنحو ویك نسخه ازآن که خط خواهرزادهٔ خود ابوعلی نیز در روی آن هست در خزانهٔ غرویه (نجف) موجود است

۵- الایضاح درنحو و چنانچه اشاره شدآن را برای عضدالدولة تألیف داده وپس‌ازآنکه بنظر وی رسید ، صغیر وحقیرش تلقی‌کرده وگفت این‌کتاب برای اطفال خوب‌است و پس‌ازآنکه **تکلمه** را تألیف داده و بنظر سلطانش رسانید ،گفت غضب برشیخ مستولی شده و تألیفی کرده‌که ما نمی‌فهمیم باری چند نسخه ازکتاب ایضاح ابوعلی درکتابخانه‌های استانبول و دونسخه در خزانهٔ مصریه ودونسخه نیز درکتابخانهٔ اسکوریال برقم۴۲ و۱۹۴ ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ ایاصوفیا برقم ۴۴۵۱ موجود است **۶- التذکرة** که چندین مجلد بوده و ابن‌جنی تلخیصش کرده است **۷- تفسیرالقرآن ۸- التکملة** درنحو ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ عاطف دراستانبول موجود است **۹- حاشیهٔ کتاب‌سیبویه ۱۰- الحجةفی‌القرائات ۱۱- شرح‌ابیات‌ایضاح ۱۲- العوامل المأه ۱۳- مختصر عوامل الاعرب ۱۴- المسائل البصریات ۱۵- المسائل البغدادیات ۱۶- المسائل‌الحلبیات ۱۷- المسائل الشیرازیات ۱۸- المسائل‌العسکریات ۱۹- المسائل القصریات ۲۰- المسائل الکرمانیات ۲۱- المسائل المجلسیات ۲۲- المقصور والممدود.**

گویندکه در مجلس ابوعلی مذاکرهٔ شعر شدگفت من در شعرگفتن حال شما را غبطه میکنم وباآن‌همه تحقیقاتی‌که نسبت بشعر وعلوم راجع بشعردارم طبع‌من موافقت با شعرگفتن ندارد پرسیدندکه هیچ شعری انشاکرده‌ای یانه‌گفت غیراز این سه شعرکه دربارهٔ پیری‌گفته‌ام شعری دیگر از خودم در خاطر ندارم :

خضبت الشیب لماکان عیبا　　وخضب‌الشیب اولی ان‌یعابا
ولم اخضب مخافة هجرخل　　ولا عیبا خشیت ولا عتابا
ولکن المشیب بدی ذمیما　　فصیرت الخضاب له عقابا

وفات ابوعلی بنا برمشهور ، روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الثانی یا ربیع‌الاول سال سیصد و هفتاد و هفتم هجرت دربغداد واقع شد ودرمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید وبقول‌ابن‌الندیم وفات او پیش از سیصد و هفتادم هجرت بوده است .

(ص۲۰۷هب و۲۱۹ت و ۹۵ف و۱۴۳ ج۱کا و۵۱۳ ج۱مه ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فارسی

حسن بن حسین بن‌علی- فارسی، ازمشاهیرخطّاطان‌زمان‌عمادالدولهٔ دیلمی(۳۲۱_۳۳۸ه ق) ویاعضدالدولهٔ دیلمی(۳۳۸_۳۷۲ه ق) بود ، نخستین‌کسی است‌که از سه خط نسخ و رقاع و ثلث ، خطّ **تعلیق** را استخراج و ایجاد نمود و مکاتبات و مراسلات دولتی را بدان خط نگاشت ، منشیان وقت نیز تابع وی شدند وآن خط را از وی اخذ و بجهت سلاطین و امرا با همان خط مکاتبه‌کردند و

بهمین جهت نوشتن مراسلات دولتی بهمین خط تعلیق ،آن را خط **ترسل** نیز گفتند و بدین اسم معروف و درمیان عثمانیها و مصریها بخط دیوانی مشهورگردید و کلمات این خط بیکدیگر پیچیده وبستگی داشته و تغییر وتبدیل درآن متعسر میباشد وقاآنی‌هم بدین معنی اشاره‌کرده است :

ای زلف تو پیچیده‌تر از خط ترسّل — بردامن زلف تو مرا دست توسّل

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

فارسی — **حسن بن خطیر**- مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ظهیر**، از افاضل حنفیهٔ قرن‌ششم هجرت میباشدکه فقیه نحوی لغوی متکلّم‌قاری مورّخ منطقی‌حسابی عروضی طبیب ریاضی مفسّر خلافی بود ، درعلوم مذکوره وتمامی علوم متداوله خصوصاً درتفسیر و معرفت ناسخ و منسوخ‌آیات شریفه دارا و قرآن مجید را با تمامی قرائات عشره بلکه با قرائات شاذّه نیز تلاوت مینمود و درهریك از علوم متداوله‌کتابی حفظ میکرد . حسن از اولاد نعمان بن منذر میباشد و بهمین جهت خود را در مکتوبات و مراسلاتش بامضای **حسن نعمانی** معرفی مینموده چنانچه بجهت اقامت در شیراز به **فارسی** شهرت داشت .کتاب **اختلاف‌الصحابة والتابعین** وکتاب **الحجة** که شرح صحیحین میباشد از تألیفات او بوده و وفاتش بسال پانصد ونود و هشتم هجرت درپنجاه سالگی واقع گردید . (ص۱۰۰ج۸جم و۲۲۳ت)

فارسی — **روزبهان** - بعنوان **صبری‌روزبهان** مذکور شده است.

فارسی — **زید بن علی بن‌عبدالله** - **فارسی فسوی**، ادیب‌کامل نحوی لغوی و دربسیاری از علوم متداوله دانا وخبیر بود، نحورا ازابوالحسن خواهرزادهٔ ابوعلی‌فارسی فوق‌الذکر اخذکرد وحدیث را نیز ازابوذر هروی فراگرفت. **شرح ایضاح ابوعلی** مذکور و **شرح حماسهٔ ابوتمام** از تألیفات وی بوده و درماه ذیقعده یا ذیحجهٔ سال چهارصد و شصت و هفتم هجرت در طرابلس شام درگذشت .

(ص ۳۰۰ت و۱۷۶ ج ۱۱ جم)

فارسی

سلمان فارسی- صحابی نامی تاریخی حضرت رسالت مآبی ص میباشد ، دراصل از مردم شیراز یا اهواز یا شوشتر یا رامهرمز ویا قریهٔ تاجی نام از اصفهان ، نامش پیش از اسلام **روزبه بن وخشودان** یا **ماهویه** یا **بهبود بن بدخشان** ، از اولاد منوچهر پیشدادی از ملوك ایران ، وصیّ وصیّ حضرت عیسی بود . بجز خداوند یگانه بچیزی دیگر سجده نکرد ، قبلهٔ دینی او سمت مشرق بود، رو بمشرق نماز میخوانده و درقلب خود سجده بمعبود حقیقی مینمود لکن پدر ومادرش تصور میکردندکه او نیز مثل ایشان سجده بآفتاب مینماید . روزبه همواره منتظرظهور نور حضرت پیغمبر آخرالزمان ص بود، برای طلب آن حجّت خدا ببلادبسیاری مسافرتها کرده و جویای اسرار نبوّت شد ، در راه این مرام مقدّس شکنجه وآزار بسیار دید تا آنکه مژدهٔ ولادت آن حضرت مسموعش شد و مسافرت تهامه را تصمیم داد ، دراثنای راه اسیرش کردند و بیك نفر یهودیش فروختند ، چون یهودی دانست که او دوستدار محمّد است اورا بزنی از قبیلهٔ بنی سلیم فروخت ،آن زن نیز اورا درمحوطهٔکه داشته گذاشت تا روزی هفت طایفهکه ابرهم سایبان ایشان بوده از دور نمایان گردید ، سلمان بهمان علامت دانست که درمیان ایشان پیغمبری هست تاآنکه همه‌شان بدان محوطه وارد شدند و ابر نیز با ایشان بود. ازخرماهای خشك وپست و زبون میخوردند وحضرت رسالت ص فرمود ازآنها بخورید و چیزی از مال ایشان ضایع نکنید.

روزبه میگوید من میدانستم که پیغمبر صدقه نمیخورد ولکن هدیه میخورد اینك برای استکشاف اینکه یکی از ایشان پیغمبر است یا نه یك طبق رطب با اذن آن زن مالکهٔ خودم آورده و بنام صدقه پیش ایشان گذاشتم ، حضرت محمّد و علیّ بن ابیطالب و عقیل و حمزة بن عبدالمطلب از خوردن آن امساك فرمودند وآن حضرت به زید بن حارثه امر نمودکه بخورد . سلمان درقلب خود این را یك علامت گرفت و طبقی دیگر از رطب ، باز باذن آن مالکه‌اش آورده و بنام هدیه پیش ایشان گذاشت ، آن حضرت بِسْمِ الله گفته و ایشان نیز بعد از امر آن حضرت تناول فرمودند . روزبه این را نیز یك

علامت دیگر برای نبوت گرفت و پشت سر آن حضرت میگشته و در انتظار کشف حقیقت امر میبود که دیگر روشن تر گردد تا آنکه آن حضرت، بنام اصلیش مخاطب داشته و فرمودند: **یا روزبه** طالب مهر نبوت هستی روزبه اظهار رغبت و اشتیاق نمود پس آن حضرت لباس را از دوش مبارك ردّ کرد و روزبه آن مهر مبارك را درمیان دو دوش مبارك دیده وبقدم آن حضرت افتاد و بوسه داد و بشرف اسلام مشرّف گردید.

آن حضرت (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش یافته) روزبه را از آن زن مالکه‌اش ابتیاع کرده وآزادش نمود و سلمان‌اش نام کرد و به **سلمان الخیر** و **سلمان محمدی** ملقّب شد بلکه در بعضی اخبار از سلمان فارسی گفتن نهی و بسلمان محمدی گفتن امر وارد شد. هرگاه از هویتش میپرسیدند میگفت که من سلمان ابن اسلام بوده و از بنی آدم هستم. در روایت باقری دیگر هست که چندی از اصحاب حضرت رسالت جمع شدند و هرکس با نسب خود مفاخرت میکرد، عمر ازسلمان اصل ونسب اورا استفسار نمود سلمان گفت من سلمان بن عبدالله هستم، اهل ضلالت و فقیر وغلام مملوك بودم پس خدای تعالی ببرکت وجود مقدس حضرت محمد ص هدایتم کرده و غنی وآزادم گردانید و حسب و نسب من این است. بجهت آزادی مذکور، به **مولی رسول الله** هم متّصف بوده که لفظ مولی آزاد کرده را نیز گویند.

سلمان از اصحاب کرام حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع، کنیه‌اش **ابوالمرشد** و **ابوعبدالله** و **ابوالبینات** و بموجب اخبار دینیّهٔ وارده ازحضرت رسالت ص و حضرات ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام، از حواریّین حضرت رسالت، اول ارکان اربعه، درشمار اهل بیت عصمت وطهارت، دانای اسم اعظم و دربعضی ازآنها به باب‌الله موصوف بود. جلالت قدر و عظمت مقام و رفعت مرتبه و زهد و ورع و تقوی و وفور عقل و علم سلمان مشهور و مسلّم اسلامیان بود. ابوذر باآن‌همه جلالت آفاقی که دارد از فهم اسرار و نکات و دقایقی که معلوم سلمان بوده قاصر وهانند موسی نسبت بخضر تاب تحمّل اسرار معلومهٔ سلمان را نداشته و اگر وقوف یافتی تکفیرش کرده ویا بقتلش آورده ویا

میگفت **رحم‌الله قاتل سلمان** چنانچه مدلول اخبار وارده دراین باب است . در چندین خبر، اخبار از مغیّبات سلمان نیز واردآمده است من‌جمله وقتی از موضع کربلا عبور میکرده خواستار نام‌آن‌ارض اقدس گردید گفتند کربلا است فرمود : **هذه مصارع اخوانی، هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم ، یقتل فیها خیرالاولین و یقتل بها خیرالاخرین .**

چنانچه مذکور شد سلمان ، وصیّ وصیّ حضرت عیسی بوده وگویا بهمین جهت بعداز وفات‌او، خود حضرت امیرالمؤمنین ع متصدّی تغسیل وی‌گردید که بمدلول بعضی اخبار وارده وصیّ پیغمبر را شخصی دیگر غیراز پیغمبر یا وصی پیغمبر غسل نمیدهد و این قضیه بتنهائی یا قطع نظر ازدیگر مفاخر سلمان درافتخار او بجهانیان کافی بوده و سر بثریّا میرساند . محض من باب تیمّن و تبرّك همین مقدار نگاشته‌آمدکه زینت این اوراق پریشان ماگردد و الاّ فضائل وکرامات سلمان وجلالت وعظمت او بالاتر ازقدرت قلم این ناچیز بوده و شرح حال سعادت منوال اوکتاب مستقلی را لازم دارد و طالب تفصیل ، رجوع باواخر جلد ششم و جلد هشتم بحارالانوار مجلسی کند و یا بکتاب نفس‌الرحمن علاّمهٔ نوری حاج میرزاحسین ، مراجعه نماید .

(کتب رجالیه)

فارسی **عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار** - بعنوان **عضدی** مذکور شد.

فارسی **عبدالغافر بن ابی‌عبدالله اسمعیل بن عبدالغافر بن‌محمد** - حافظ قشیری نیشابوری ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه میباشدکه در پنج سالگی قرآن مجید را خوانده ومبادی علوم دینیّه راآموخت، از امام‌الحرمین‌جوینی اصول علم حدیث و فقه را فراگرفت ، از پدر مذکور خود و مادر خود امةالرحیم دختر عبدالکریم قشیری و جدّهٔ خود فاطمه دختر ابوعلی دقاق و دایی‌های خود ابوسعد و ابوسعید و دیگر محدّثین وقت احادیث بسیاری استماع نموده و اخذ مراتب علمیّه‌کرد، بخوارزم و هند و غزنه رفته و بنشر احادیث پرداخت ، اخیراً باز بنیشابور برگشته و مشغول وعظ و خطابه شد .کتاب **السیاق** درتاریخ مکمّل نیشابور و **مجمع‌الغرائب فی غریب**

الحدیث و المفهم فی‌شرح غرائب صحیح مسلم از تألیفات او است . وفاتش درسال پانصد و بیست و نهم هجرت درهفتاد و هشت یا نه سالگی در نیشابور واقع گردید .

(کف وص ۳۰۸۰ ج ۴س و ۳۳۱ ج۱کا)

فارسی علی‌بن‌احمد - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌حزم** خواهدآمد .

فارسی مجدالدین - بعنوان **مجدالدین فارسی** خواهدآمد.

فارسی محمد بن احمد - یا حسن بن علی بعنوان **فتال** خواهدآمد .

فارسی محمد بن محمد - بعنوان **ابوالخیر محمد بن محمد** در باب‌کنی خواهدآمد .

فارض درباب‌کنی درضمن شرح‌حال **ابن‌الفارض عمر** خواهدآمد.

فارغ چلبی بیگ ، بعنوان **علامه چلبی بیگ** مذکور شد .

فارغا محمدابراهیم - درضمن شرح حال برادرش آقاعلی تحت عنوان **عشرتی** مذکور شد .

فارقی ابوالقاسم‌بن‌اسمعیل - بعنوان **رشیدفارقی** نگارش یافته است .

فارقی حسن بن ابراهیم بن علی - فقیه شافعی زاهد متّقی ، نخست در مولد خود میافارقین اشتغال علم داشته و اخیراً ببغداد رفت، از شیخ ابواسحق شیرازی مؤلف‌کتاب المهذب و شیخ‌ابونصر ابن‌الصباغ مؤلف‌کتاب‌الشامل اخذ مراتب علمیّه نمود، مدتی در واسط قضاوت‌کرد و بیش‌از پیش برحسن ظنّ اهالی که دربارهٔ او داشته‌اند افزوده شد .کتاب **فوائدالمهذب** از تألیفات او بوده و عبداللّه بن ابی‌عصرون نیز از تلامذهٔ حسن فارقی است . حسن درسال پانصد و بیست و هشتم یا سی وهشتم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۲۱ت و۱۴۲ ج۱کا)

فارقی حسن بن اسد بن حسن - مکنّی به **ابونصر**، ادیب نحوی لغوی شاعر دقیق‌الفکر ملیح‌النظم وکثیرالجناس ومتمکّن بروزن‌قافیه

که اشعار او غالباً خالی ازمحسنّات بدیعیّه نبوده وهمواره مشمول مراحم سلطان ملکشاه سلجوقی و وزیر اعظم نظام‌الملك بـود . بنوشتـهٔ بعضی از اربـاب سیر ، فارقی ، معدن ادب و منبع کلام عرب و علاّمهٔ زمان خود ومقتدای نحویـّین و لغویـّین بوده است. کتاب **الافصاح** و **شرح لمع** که درشرح ابیات مشکلهٔ لمع ابن‌جنّی میباشد ازاو است و درسال چهارصد وهشتاد وهفتم‌هجرت درشهرحران بامرابن‌مروان‌صاحب‌دیاربکر بدارش‌کشیدند.
(ص ۵۴ ج ۸ جم و سطر ۲۰ ص ۲۲۱ت)

فارقی **سعید بن‌سعد یا سعید**- مکنّی به **ابوالقاسم** ، ملقّب به**فارقی**، ادیبی است فاضل نحوی که درفنون‌عربیّه تقدّم بدیگران‌داشته وکتاب **تفسیرالمسائل المشکلة فی‌اول المقتضب للمبرد** وکتاب **التقسیمات** (**تقسیمات‌العوامل وعللها**) از تألیفات او میباشد . روز جمعه بیست و سیم جمادی‌الاولی سیصد و نود ویکم هجرت درقاهره مقتول‌گردید . (ص۲۱۷ ج۱۱جم وسطر۱۵ ص۲۳۸ت)

فارقی **عبدالرحیم بن محمد** - بعنوان **ابن‌نباته** درباب‌کنی خواهدآمد .

فارمدی **فضل بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابوعلی** خواهدآمد.

فاروقی[1]

فاروقی **احمد** - سرهندی ، ملقّب به **امام ربانی**، از اکابرمشایخ عرفای نقشبندیّه میباشدکه با **مجددی** و **مجدد الف ثانی** شهرت داشت ، نسب به عمر بن خطّاب‌که لقب فاروق داشته رسانیده و نسبت طریقتی او نیز در سلسلهٔ نقشبندیّه بچندین واسطه بشیخ عبدالقادرگیلانی موصول بلکه در سلسلهٔ سهروردیـّه و قـادریّه و چشتیـّه و بعضی از سلاسل دیگر صوفیّه نیز باکابرآن سلسلـه نسبت ارادت رسانده وکراماتی نیز بدو منسوب دارند. کتاب**الانهارالاربعة** درتصوف و **مکتوبات احمدیه** از تألیفات او بوده ودر این‌کتاب دویمی بسیاری از حالات خود و مقالات نقشبندیـّه را نگارش داده است . ولادت او درسال نهصد و هفتاد و یکـم هجرت میبـاشد و هریك از دوجملهٔ : **فقیر اشرف** = **۹۷۱** و **احمد رفیع‌المنزلت** = **۹۷۱** مادّهٔ تاریخ ولادت‌او است

و درسال یك هزار و سی و چهارم هجرت وفات یافت و هریك از دوجملهٔ : **فیض کمال احمد= ۱۰۳۴** و **احمد صراط المستقیم = ۱۰۳۴** مادّهٔ تاریخ وفات است.

(ص ۲۵۷ ج ۱ فع و ۶۰۷ ج ۱ خه)

فاروقی **عبدالباقی بن سلیمان ابن ابی‌الفضائل - شیخ علی** ، مفتی حنفی موصلی ، عالم فاضل کامل ، موصلیّ المولد ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، از خانوادهٔ علمیّه بوده که فضل و ادب هریك از افراد این خانواده مشهور و بجهت انتساب بعمر بن خطّاب ملقّب به فاروق ، به **عمری** و **فاروقی** معروف وموصوف بود . عبدالباقی بـاکثرت ذکاوت و وسعت فکر شهرت داشت و درعصر خود **امام‌الادباء** و پیش از بیست سالگی متقلّد کارهای بزرگ شد وآثار قلمی بسیاری دارد :

۱- الباقیات‌الصالحات یا **تریاق فاروق** که دیوان قصائد عبدالبـاقی میباشد ، خلوص و محبت اهل‌بیت عصمت ع ازآن ظاهر است ، درسال هزار و دویست و هفتـادم هجرت از نظم‌آن فارغ گردید و بارها چاپ شده و شیخ جعفر نقدی‌آتی‌الترجمة ، شرحی برآن نوشته و به **وسیلة النجاة فی‌شرح‌الباقیات** موسومش داشته است **۲- تخمیس همزیة‌البوصیری** که در قاهره چاپ شده‌است **۳- التریاق الفاروقی فی‌منشآت الفاروقی** **۴- دیوان اهلة‌الافکار فی‌معانی‌الابتکار** یا **دیوان قصائد** و ظاهراً این هردو عبارت از همان باقیات صالحات مذکور است **۵- قصیدة الباز الاشهب** که در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی است و سید محمودآلوسی سالف‌الترجمة نیز کتاب طراز مذهب را در شرح همین قصیدهٔ باز اشهب تألیف داده وبا خود قصیده در قاهره چاپ شده است **۶- القصیدة العینیة** در مدح حضرت امیرالمؤمنین که آلوسی مذکور شرحش کرده و آن را به الخریدة‌الغیبیة فی‌شرح القصیدة العینیة موسوم داشته وبا خود قصیده در مصر چاپ شده است و مطلع‌آن این است :

انت‌العلی الذی فوق‌العلی رفعا — ببطن مکة عندالبیت اذرفعا

۷- القصیـدة اللامیـة که سید کاظم رشتی سالف‌الترجمة شرحش کرده است **۸- نـزهة‌الـدهر فی‌تراجم فضلاء‌العصر** نیز از اشعار عبدالباقی که علاوه برقصیدهٔ عینیّهٔ مذکـوره در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

یا اباالاوصیاء انت لطـه — صهره و ابن عمه و اخوه

ان لله فـی‌معالیـك سرا — اکثر العـالمین ماعرفـوه

انت ثانی الاباء فی منتهی الدو رو آبائه تعد بنوه
خلق الله آدماً من تراب فهو ابن له و انت ابوه

وفات عبدالباقی بسال هزار و دویست و هفتاد و هشت هجرت درهفتاد وچهار سالگی در بغداد واقع شد و جملهٔ : **نجم العلما غایب = ۱۲۷۸** هم مادّهٔ تاریخ وفات است.

(ص ۱۸ ج۲ نی ومواضع متفرقه از ذریعه)

فاروقی **محمد بن محمد** - بعنوان **رشید وطواط** نگارش یافته است.

فاریابی[۱]

فاریابی **طاهر بن محمد** - بعنوان **ظهیرالدین طاهر** مذکور شد.

فاسی[۲]

فاسی **عبدالقادر بن علی بن یوسف بن محمد** - فاسی مغربی، **مالکیّ** المذهب، **ابومحمد** الکنیـة ، فقیهی است محدّث مفسّر صوفی ، از اکابر اتقیای علمای مغرب زمین ، جلالت و بی‌نظیر بودن‌او در تمامی علوم متداوله مسلّم تمامی اکابرآن نواحی بوده و از زمان صغرآوازهٔ وی عالمگیر و تلامذهٔ او درعلوم شریعت و فنون طریقت بسیار واز تألیفات او است :

۱- **الاجوبةالصغری** ۲- **الاجوبةالکبری** ۳- **حاشیهٔ صحیح بخاری** واین هرسه در فاس چاپ‌شده‌است ۴- **نظم‌العمل** وغیره . وفاتش بسال هزار ونود و یکم هجرت درهشتاد و چهار سالگی واقع گردید . (ص۳۰۸۷ج۴س و ۱۴۳۰مط)

فاسی **علی بن محمد بن احمد** - بن‌عمر بن ابی‌زرع فاسی‌مغربی، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** ازافاضل قرن هشتم هجرت‌که معروف

۱- **فاریابی** - در اصطلاح رجالی ، لقب جبریل بن احمد و نسبت‌آن بشهر فاریاب نامی است از توابع جوزجان از بلاد خراسان درشش منزلی بلخ درسمت غربی جیحون.
(صد و تنقیح‌المقال)

۲- **فاسی** - منسوب به فاس وآن شهری است بزرگ و معروف از بربرستان از بلاد مغرب زمین .

به **ابن‌ابی‌زرع** بوده واز تألیفات او است:

۱- **کتاب‌الانیس المطرب و روض‌القرطاس فی‌اخبار ملوك المغرب و تاریخ مدینة فاس** که بکتاب **القرطاس** معروف و درفاس و نمسا وغیره چاپ شده است ۲- **زهرةالبستان فی‌اخبارالزمان** و درسال هفتصد و بیست و ششم هجرت درگذشت.

(کف وص ۳۲ مط وغیره)

فاسی **محمدبن‌شهاب‌الدین احمدبن‌علی** - حسینی فاسی مکی، ملقّب به **تقی‌الدین**، مکنّی به **ابوالطیب**، محدّث حافظ قاضی مالکی مورّخ جلیل، مشایخ اجازه و سماع او درحدود پانصد تن بوده واز تألیفات او است:

۱- **تحفةالکرام باخبارالبلدالحرام** که ملخص **شفاءالغرام** مذکور ذیل است ۲- **ذیل التقیید** ۳- **شفاءالغرام باخبارالبلد الحرام** یا **شفاءالغرام تاریخ بلدالله الحرام** ۴- **العقد الثمین** ۵- **المقنع من‌اخبارالملوك والخلفاء و ولاة مکةالشرفاء**. قسم‌اوّل این کتاب تاآخر خلفای عباسیّه در قازان روسیه چاپ شده است. فاسی بسال هشتصد وسی ودویم هجرت درپنجاه وهفت سالگی درگذشت.

(کف وص ۱۴۲۹ مط)

فاسی **محمدمهدی بن احمد بن‌علی بن یوسف**- قصریّ الولادة، مالکی‌المذهب، فاسیّ المسکن واللّقب، ازافاضل اواسط قرن یازدهم هجرت، مؤلف کتاب **تحفةالملوك** و **مطالع‌المسرات بجلاء دلائل‌الخیرات** میباشد و وفاتش در سال هزار و پنجاه و دویم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۱۴۳۱مط)

فاشانی **احمد بن محمد بن عبدالرحمن** - یا **محمد هروی‌فاشانی**، مکنّی به **ابوعبید**، از محدّثین عامّه بوده و ابومنصور ازهری صاحب کتاب تهذیب‌اللّغة و جمعی دیگر از اکابر از وی روایت میکنند. کتاب **الغریبین** که حاوی غرائب حدیث و قرآن مجید است از او میباشد و درماه رجب چهارصد و یکم هجرت درگذشت. **فاشان** یکی از قراء هرات است‌که **باشان** نیزگویند و بهمین جهت احمد را بهریك از **فاشانی** و **باشانی** و **هروی** موصوف دارند.

(کف وص۲۹ ج۱کا)

فاضل[1]

فاضل آبی **حسن بن ابیطالب** - بعنوان آبی نگارش یافته است .

فاضل **ملاآقا** - بعنوان **دربندی آخوند ملاآقا** نگارش دادیم.

فاضل **میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن** - بعنوان **میرزای قمی** خواهد آمد .

فاضل **ملااحمد** - بعنوان **تونی ملااحمد** مذکور شده است .

فاضل **ملااحمد بن علی‌اکبر** - ذیلاً بعنوان **فاضل مراغی** مذکور است .

فاضل اردکانی **شیخ‌محمدحسین** - بعنوان **اردکانی شیخ‌محمدحسین** مذکور شده‌است.

فاضل اصفهانی **محمد بن حسن** - ذیلاً بعنوان **فاضل هندی** مذکور است .

فاضل ایروانی **ملامحمد بن محمدباقر** - ایروانی‌ّ الاصل، نجفی‌ّ المسکن والمدفن، معروف بفاضل ایروانی، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، از تلامذهٔ صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب انوارالفقاهة وشیخ مرتضی انصاری (که شرح

۱- **فاضل** - بمناسبت معنی لغوی عربی معروف خود . در هرزمانی یامکانی دراصطلاح شخصی یا صنفی ، دربارهٔ بعضی از اشخاص که در واقع یا در عقیدهٔ گوینده صاحب فضل باشد اطلاق نمایند ، لکن بالخصوص عنوان ویا جزو عنوان مشهوری جمعی از اکابر و ارباب فضل و کمال میباشد و دراینجا بعضی‌از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل‌موجوده تذکرمیدهد. درکتب فقهیه و اصطلاح فقها ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، عبارت از **علامهٔ حلی** حسن بن یوسف سالف‌الترجمة بوده و درغیر او بضمیمهٔ قرینه استعمال نمایند مثل فاضل ایروانی یا هندی وامثال آنها .

ازآن‌روکه این وصف فاضل درحق اغلب اشخاص بضمیمهٔ محل و مکان ویا قیود دیگر استعمال یابد مثل فاضل اردکانی یا فاضل قوشچی و نظائرآنها و لذا محض سهولت امر باغلب مراجعه‌کنندگان (که اشخاص موصوف بفاضل بضمیمهٔ همان قید ، مرکوز اذهانشان بوده و شرح‌حال ایشان را نیز بهمین‌شکل مرکوز ذهنی‌خودشان طالب وجویا میباشند) علاوه‌بررعایت ترتیب در اسامی ، ترتیب‌آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد .

حال هریکی از ایشان درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است) بود و بعداز وفات شیخ انصاری وحاج سیدحسین کوه‌کمری آتی‌الترجمة تدریس حوزهٔ علمیّهٔ نجف و ریاست مذهبی بدو منتهی و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر گردید تخصّص و جامعیّت معقولی و منقولی وی محل انکار و تردید احدی نمیباشد . درهند و ایران و ترکیّه و قفقازیّه و بلاد روسیّه شهرتی تمام داشته و مرجع تقلید اغلب شیعه مذهبان بود ، اموال بسیاری بمحضر وی ارسال میگردید و درضروریّات طلّاب علوم دینیّه و دیگر مصارف شرعیّه صرف میشد . از تألیفات او است:

۱- اجتماع الامر والنهی ۲- الاجتهاد والتقلید ۳- الاجزاء ۴- الاستصحاب ۵- اصالة البرائة ۶- اصول الفقه ۷- التعادل والتراجیح ۸- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۹- حاشیهٔ رسائل استاد خود شیخ انصاری ۱۰- حاشیهٔ قواعد شهید ۱۱- حاشیهٔ قواعد علامه ۱۲- حاشیهٔ مکاسب استاد مزبور خود **۱۳- حجیة المظنة ۱۴- المکاسب المحرمة .**

وفات او درشب چهارشنبه دویم یا سیم ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی هزار و سیصد و ششم هجرت در نجف اشرف واقع گردید . (ص۱۹۸ج۱عه ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضل باغنوی در کلمات بعضی از اجلّه ملاحبیب‌الله باغنوی است که بعنوان **میرزاجان** خواهدآمد .

فاضل بسطامی **طیفور بن عیسی** - بعنوان **ابویزید** درباب کنی خواهدآمد .

فاضل تونی **احمد** - بعنوان **تونی ملااحمد** نگارش یافته است.

فاضل تونی **عبدالله بن محمد** - بعنوان **تونی ملاعبدالله** مذکور شده است.

فاضل جم **ملاحسین بن ملامحمد**- جمی ، ازفضلای اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه به **فاضل جم** معروف است ونسبت‌آن به دیهی جم وزیر نامی است درچهارفرسخی سیراف از بلاد فارس‌که دراین‌اواخر به‌بندرطاهری معروف میباشد . درسال هزار و سیصد و نوزدهم هجرت وفات یافته و ازآثار او است: کتاب **جام‌جم فی‌آثارالعجم** که یك‌مجلّد بزرگ بوده وحاوی‌فوائدعلمیّه وتاریخیّه‌میباشد.

(ص ۲۳ ج ۶ ذریعة)

فاضل جواد **جواد بن سعید** - یا سعدالله بن جواد بغدادی کاظمی، عالمی است فاضل محقّق جلیل القدر از معتمدین علمای قرن یازدهم هجرت که حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول بود. درفقه و اصول و معقول ومنقول وتفسیر و ریاضی ودیگر علوم متداوله تحقیقات رشیقه داشت، کثیر الحفظ وشدید الادراك و تمامی اوقات او در اشتغالات علمیّه مصروف میشد. اصل وی از بلدهٔ کاظمین بوده و هم در آنجا اقامت داشته و اخیراً باصفهان آمد و درسلك تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفّای ۱۰۳۱ ه ق = غلا) منسلك شد تاآنکه از اخصّ خواصّ و اعزّ ندمای وی گردید و تألیفات طریفه دارد:

۱- **آیات الاحکام** که نام اصلیش **مسالك الافهام فی شرح (تفسیر خا) آیات الاحکام** میباشد وآن بهترین کتابی است که در این موضوع تألیف شده است ۲- **شرح جعفریهٔ محقق کرکی** ۳- **شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی** که درایران چاپ سنگی شده و عربی و استدلالی است ۴- **شرح دروس شهید اول** ۵- **غایة المأمول فی شرح زبدة الاصول** که زبدهٔ استاد خود شیخ بهائی را بامر او بغایت متانت شرح کرده و نسخهٔ خطی آن بسیار و دراغلب کتابخانه‌های عمومی و خصوصی موجود ویك نسخه هم بشمارهٔ ۹۲۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۶- **مسالك الافهام** که همان آیات الاحکام مذکور فوق است. سال وفات او بدست نیامد و بحکم قرائن خارجه در اواسط قرن یازدهم هجرت بوده است.

(ملل وص ۱۵۵ ت)

فاضل **حسن بن ابیطالب** - همان **فاضل آبی** مذکور فوق است.

فاضل **ملاحسین بن ملامحمد** - همان **فاضل جم** مذکورفوق است.

فاضل خفری **محمد بن احمد** - بعنوان **خفری** نگارش یافته است.

فاضل دربندی **ملاآقا** - بعنوان **دربندی، آخوند ملاآقا** مذکور شده است.

فاضل رضی **محمد بن حسن** - بعنوان **رضی استرآبادی** نگارش یافته است.

فاضل رومی **موسی بن محمود** - بعنوان **قاضی زادهٔ رومی** خواهد آمد.

فاضل سراب مولی محمد بن عبدالفتاح - بعنوان **سراب** مذکور شده است .

فاضل سیوری مقداد بن عبدالله - ذیلاً بعنوان **فاضل مقداد** مذکور است.

فاضل شرابیانی ملامحمد بن فضلعلی - بعنوان **شرابیانی ملامحمد** نگارش یافته است.

فاضل شیروانی محمد بن حسن - بعنوان **ملا میرزا محمد بن حسن** - خواهد آمد .

فاضل طیفور بن عیسی - همان **فاضل بسطامی** مذکور فوق است .

فاضل عبدالرحیم بن علی - همان **فاضل قاضی** مذکور ذیل است .

فاضل عبدالله بن محمد - همان **فاضل تونی عبدالله** فوق است .

فاضل مولی عبدالله بن نجم الدین - **فاضل قندهاری** مذکور ذیل است.

فاضل عینی محمود بن احمد بن موسی - بعنوان **عینی محمود** مذکور شد.

فاضل قاضی عبدالرحیم بن علی - بعنوان **قاضی فاضل عبدالرحیم** خواهد آمد.

فاضل قسطنطینی مصطفی بن عبدالله - بعنوان **کاتب چلبی** خواهد آمد .

فاضل قمی ابوالقاسم بن محمدحسن - بعنوان **میرزای قمی** خواهد آمد .

فاضل قوشچی علی بن محمد - سمرقندی بعنوان **قوشچی علی بن محمد** خواهد آمد.

فاضل گروسی محمد - بعنوان **راوی محمد** نگارش یافته است.

فاضل محمد بن احمد - بعنوان **خفری** نگارش یافته است .

فاضل محمد بن حسن - استرآبادی بعنوان **رضی استرابادی** نگارش یافته است.

فاضل محمد بن حسن - شیروانی بعنوان **ملا میرزا محمد بن حسن** خواهد آمد.

فاضل محمد بن حسن - هندی بعنوان **فاضل هندی** ذیلاً مذکور است.

فاضل مولی محمد بن عبدالفتاح - بعنوان **سراب** نگارش یافته است.

فاضل **ملامحمد بن فضلعلی** - بعنوان **شرابیانی** نگارش یافته‌است.

فاضل **محمد گروسی** - بعنوان **راوی محمد** مذکورشده‌است.

فاضل **ملامحمد بن محمدباقر** - بعنوان **فاضل ایروانی** فوقاً مذکور شد.

فاضل **شیخ‌محمدحسین** - بعنوان **اردکانی شیخ‌محمدحسین** مذکور شده‌است.

فاضل **محمود بن احمدبن موسی** - بعنوان **عینی محمود** مذکور شد.

فاضل مراغی **ملااحمد بن‌علی‌اکبر** - مراغیّ الاصل ، تبریزیّ المسکن ، نجفیّ التحصیل ، **فاضل** و **فاضل مراغی** الشّهرة، ازاتقیای علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی ادیب شاعر متکلّم، از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری (سالف‌الترجمة) وحاج سیدحسین کوه‌کمری (آتی‌الترجمة) وبعضی از اکابر دیگر بود ، اخیراً بتبریز مراجعت‌کرده وبتدریس فقه و اصول وکلام پرداخت و تألیفات خوبی دارد :

۱- تحفهٔ مظفریه در رد حاج محمدکریمخان کرمانی که در ایام ولیعهدی مظفرالدین شاه قاجار بنام وی نوشته است **۲- التعلیقة‌الکبیرة علی فرائدالانصاری** که حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی مذکور است **۳- تفسیر قرآن** به نمطی غریب **۴- حاشیهٔ رسائل** که مذکور شد **۵ و۶ و۷ و۸ و۹- حاشیهٔ** هریك از **شرح شمسیة** و **صمدیه** و **قوانین** و **مطول** و **نهج‌البلاغة** **۱۰- صیغ‌العقود** **۱۱- القیافة و اقسامها و احکامها** **۱۲- نکات‌القرآن و بیان دقائقه** وغیر اینهاکه حواشی بسیاری براغلب کتب درسی نوشته است . وفاتش در پنجم محرّم هزار و سیصد و دهم هجرت در وبای عمومی تبریز واقع شد وجنازه‌اش را اخیراً بنجف اشرف نقل داده ودر وادی‌السلام دفن‌کردند. (ص ۵۹۰ ج۱۵عن واطلاعات‌متفرقه)

فاضل **مصطفی بن عبدالله** - همان **فاضل قسطنطینی** مذکور فوق است.

فاضل مقداد **مقداد بن عبدالله** - یا عبیدالله بن محمد بن حسین بن محمد ، حلّی سیوریّ الاصل، **اسدیّ** القبیلة، **ابوعبدالله** الکنیة، **شرف‌الدین** اللّقب ، غرویّ الموطن والمدفن عالمی‌است فقیه متکلّم محقّق مدقّق معقولی منقولی،

از اکابر علمای امامیّه که در کتب فقهیّهٔ اواخر متأخّرین محض بجهت انتساب او بقریهٔ سیور (بروزن نزول) نامی ازقراء حلة به **فاضل سیوری** شهرت داشته وازاجلاّی تلامذهٔ شهید اوّل ومجازین وی بوده ومحمد بن شجاع قطان حلّی نیز از وی روایت میکند. تألیفات منیفه دارد :

۱- **آداب الحج** ۲- **آیات الاحکام** که ذیلا بنام کنزالعرفان مذکور است ۳- **الادعیة الثلثون** که حاوی سی دعا ازحضرت رسالت وحضرات ائمهٔ اطهار ع میباشد ۴- **الاربعون حدیثا** ۵- **ارشادالطالبین الی نهج المسترشدین** که شرح نهج المسترشدین علامهٔ حلی است و دربمبئی چاپ شده است ۶- **تجویدالبراعة فی شرح تجریدالبلاغة** که کتاب تجریدالبلاغهٔ ابن میثم بحرانی را شرح کرده است ۷- **تفسیر مغمضات القرآن** ۸- **التنقیح الرایع من المختصر النافع** که شرح مختصر نافع محقق حلی است ۹- **جامع الفوائد فی تلخیص القواعد** که ملخص قواعد شهیداول است ۱۰- **شرح الفیهٔ شهید اول** ۱۱- **شرح باب حادیعشر** که نامش **النافع یوم الحشر** است و بارها درایران چاپ شده است ۱۲- **شرح سی فصل خواجه نصیر طوسی** که درنجوم و معرفت تقویم رقمی است ۱۳- **شرح الفصول النصیریة المعربة** که اصل فصول درکلام وفارسی است و رکن الدین محمد بن علی جرجانی آن را بعربی ترجمه کرده و این کتاب مقداد شرح همین ترجمهٔ عربی فصول مذکوراست ۱۴- **شرح مبادی الاصول علامه** ۱۵- **شرح نهج المسترشدین** که همان **ارشادالطالبین** مذکور فوق است ۱۶- **کنزالعرفان فی فقه القرآن** که تفسیر آیات احکام قرآن مجیداست ودرتهران چاپ شده است ۱۷- **اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة** ۱۸- **مهج السداد فی شرح واجب الاعتقاد** ۱۹- **النافع یوم الحشر** که همان شرح باب حادیعشر فوق است ۲۰- **نضدالقواعد** که شرح قواعد شهید اوّل است . وفات فاضل مقداد ظهر روز یکشنبه بیست و ششم جمادی الاخرهٔ هشتصد و بیست و ششم هجرت در نجف واقع گردید و در روضات الجنّات گوید گمان قوی دارم که بقعهٔ واقعه در دشت شهروان بغداد که درمیان اهالی آن سامان بمقبرهٔ مقداد معروف است مدفن همین فاضل مقداد باشد که درآنجا وفات یافته ویا بحسب وصیّت خودش درآنجا دفن کرده اند که محل عبور و تردّد زوّار عتبات عالیات است واما مقداد بن اسود صحابی در بقیع مدفون است. (ملل وص ۶۶۶ت ومواضع متفرقه ازذریعة)

فاضل **موسی بن محمود** - همان **فاضل رومی فوق** است .

فاضل همدانی **احمدبن حسین** - بعنوان **بدیع الزمان همدانی** نگارش یافته است .

فاضل هندی **محمد بن حسن بن محمد** - اصفهانی، ملقّب به **بهاءالدین**، معروف به **بها**، که گاهی به **تاج‌الفقها** و **فاضل اصفهانی** و **عالم ربانی** هم موصوف و گاهی بجهت تألیف کتاب **کشف‌اللثام** (که ذیلاً مذکور خواهد شد) خودش نیز به **کاشف‌اللثام** متّصف میباشد از افاضل علمای اواخر دولت صفویّه است. در تمامی علوم رسمیّه و حکمیّه و جمیع فنون دینیّهٔ اصلیّه و فرعیّه وحید عصرخود و اعجوبهٔ دهر بود، پیش‌از سیزده سالگی از تحصیل معقول ومنقول فراغت‌یافت وقبل‌از دوازده‌سالگی شروع بتألیف‌کتاب نمود و بواسطهٔ پدرش تاج‌الدین حسن (که شرح حالش بعنوان **ملاتاجا** خواهدآمد) از ملاحسنعلی پسر ملاعبدالله شوشتری که از مشایخ علاّمهٔ مجلسی است روایت می‌کند و مصنّفات طریفهٔ بسیاری دارد:

۱- احالة النظر فی القضاء والقدر **۲- تفسیرالقرآن** که‌مبسوط‌است **۳- تلخیص‌الشفا** درحکمت‌ که ملخص شفای ابوعلی سینا است **۴- التمحیص** درعلم بلاغت‌که ملخص‌تلخیص‌المفتاح خطیب دمشقی است **۵- چهارآیینه** بپارسی، در اثبات چهار مطلب‌که عبارت است از اثبات صانع، اثبات عصمت‌آل‌عبا ازآیهٔ تطهیر، اثبات اینکه اجماع امت برامامت غیرمعصوم مستلزم کفر است و اثبات اینکه‌آیهٔ غار دلالت برضد مرام ایشان میکند **۶- حاشیهٔ شرح عقائدنسفیهٔ تفتازانی** **۷- حاشیهٔ شرح مواقف سید شریف** **۸- حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی** **۹- الزبدة** در اصول دین **۱۰- شرح‌العوامل المأة** **۱۱- شرح قصیدهٔ حمیری** **۱۲- شرح‌الکافیة** **۱۳- کشف‌اللثام عن قواعدالاحکام** که شرح قواعد علامهٔ حلی و اشهر تألیفات او واز مهمترین مدارك صاحب ریاض درموقع تألیف ریاض بوده وصاحب جواهرالکلام اعتقادی عظیم بدین‌کتاب داشته و هرگاه حاضرش نبودی چیزی از جواهر را ننوشتی ودرتهران چاپ‌شده‌است **۱۴- کلید بهشت** بپارسی در اصول دین **۱۵- ملخص‌التلخیص** که همان تمحیص فوق است **۱۶- المناهج السویة فی‌شرح‌الروضة البهیة** وغیراینها که تا هشتادکتاب درفنون متنوعه بدو منسوب دارند.

ولادت فاضل هندی درسال یکهزار و شصت و دویم و **وفاتش** نیز بسال یك هزار و یکصد و سی و پنجم یا هفتم هجرت درهمان‌سال فتنهٔ افغان بلکه درهمان‌ایّام‌مذکوره در اصفهان واقع و درتخت فولادآنجا بالاتر از قبر خاجوئی مدفون شد. حاج‌ملامحمد نایینی هم‌که از فضلای علما بوده وبعضی حکایات متفرقه بدو منسوب دارند درسال‌هزار و دویست و شصت و سیم هجرت وفات یافته و درجنب قبر فاضل هندی مدفون گردیده

است و بهمین جهت قبر فاضل هندی را دراصطلاح اهل اصفهان **فاضلان** گویند . صاحب ترجمه را فاضل هندی گفتن با اینکه اصفهانی است بجهت آن بوده که دراوائل زندگانی با پدر خود تاج‌الدین‌حسن بهندوستان رفته ومدتی درآنجا اقامت گزید و بعدازمراجعت باصفهان برخلاف رضای خودش (چنانچه میگفته است) بفاضل هندی مشتهر گردید.

(قص وملل وص ۶۴۸ت و ۴۰۲ مس ومواضع متفرقه از ذریعة)

فاضلان در اصطلاح فقها و اصولیّین وکتب‌فقهیّه ، موافق آنچه درآخر مدارك‌الاحکام تصریح شده ، عبارت از علاّمهٔ حلّی و استادش ابن‌سعید میباشد (که عبارت از محقّق اوّل است) . اینکه ملاصالح مازندرانی در اوّل مبحث مفهوم شرط ازحاشیهٔ معالم‌گفته‌که مراد ازفاضلان (دراصطلاح علما) علاّمهٔ حلّی و پسرش فخرالمحقّقین میباشد اشتباه است مگر اینکه مراد ، اصطلاح خاص خودش باشد وبهرحال‌فاضلان دراصطلاح اصفهانیها ، درذیل شرح حال فاضل‌هندی مذکورشد.

فاطمیون یا فاطمیه

عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصر میباشدکه از سادات جلیل‌القدر علوی فاطمی بوده وبهمین جهت بهمین‌عنوان **فاطمیون** و **فاطمیه** معروف هستند چنانچه بجهت‌انتساب بمؤسّس این خلافت‌که عبیدالله نام داشته **عبیدیون** یا **عبیدیه** نیزگویند . چهارده تن از ایشان درمصر و نواحی اظهار تشیّع‌کرده و ازسال **۲۹۶ (رصو)** تا **۵۶۷** ه ق (ثس‌ز) خلافت رانده‌اند و بطور اجمال ذیلاً تذکر میدهد :

اول- عبیدالله، مکنّی به **ابومحمد** وملقب بمهدی‌که بعنوان **مهدی** خواهدآمد.

دویم - محمد بن عبیدالله‌که بعنوان **قائم** خواهدآمد .

سیم - اسمعیل بن محمدبن‌عبیدالله‌که درضمن شرح‌حال‌پدرمذکورش‌خواهدآمد.

چهارم- معد بن اسمعیل‌که بعنوان **معزلدین‌الله** خواهدآمد .

پنجم - نزار بن معد بن اسمعیل‌که بعنوان **عزیز‌بالله** نگارش دادیم .

ششم - **منصور بن نزار** فوق، مکنّی به **ابوعلی** وملقّب به **حاکم بامرالله** ازطرف پدر ولیعهد شد ، درسال سیصد و هشتاد و شش هجرت بعد از وفات او در تصدّی امور کشوری استقلال یافت ، بسیار سخی و خون‌ریز و بقول ابن‌خلّکان سیرت و رفتار او عجیب بود ، هروقتی قانونی مخالف قانون سابق اختراع میکرد و مردمرا بعملی‌کردن آن وادار مینمود . چنانچه درسال سیصد و نود و پنج هجرت حکم نمودکه صحابه را سبّ‌کرده وآن‌سبّ‌ها را در دیوارهای مساجد ومقابر وجادّه‌ها بنگارند ، بفاصلهٔ دوسال ازآن‌عمل بدفرجام قدغن اکیدکرد و سبّ‌کننده را تأدیب ونفی بلد مینمود . نیز بقتل کلاب و تخریب کلیسای قمامه و تمامی کلیساهای بلاد مصر و تبعید منجّمین و مغنّی‌ها حکم داد ، از فروختن فقّاع و مارماهی بی‌پلاك و فروختن زیت وحمل و نقل‌آن ببلاد مصر و فروختن مویز وبحث درعلم نجوم و بیرون شدن زنان را ازخانه‌شان قدغن‌اکید نمود ، اینك زنان ، مدت هفت سال و هفت ماه تمام روز و شب تا زمان فوت منصور خانه‌نشین بوده‌اند . نیز فرمان دادکه یهود ونصاری عمامهٔ سیاه درسر کنند وبجهت‌امتیاز ایشان ازیکدیگر نصاری‌خاچهائی بطول یك‌ذراع وبوزن یك رطل درگردنشان‌آویزند و درموقع رفتن حمام خاچ درگردنشان بماند . یهود نیز ریشه‌های درخت بهمان وزن درگردن‌انداخته و درموقع رفتن حمام زنگ درگردن‌اندازندکه میان‌ایشان ومسلمانان امتیازی‌بوده‌باشد. اخیراً حمّامات این سه فرقه را نیز سواکرده وقدغن نمودکه هیچ‌یك از ایشان بحمّام دیگری نرود و بجهت امتیاز حمّامات نیز، بردر حمام نصاری خاچ و بردر یهود ریشهٔ درختی نصب‌گردد ونیز مقرّر داشت‌که یهود ونصاری برمرکب‌زینت‌دار و بکشتی مسلمانان سوار نشوند، درپیشگاه او زمین را بوسه دهند، دربالای منابر اورا دعا نکرده وصلوات بدو نفرستند و بعوض اینها سلام بحضرت امیرالمؤمنین ع بنمایند.

منصور چند مسجد در قاهره تأسیس داد ، برای هریك ازآنها قرآنها و اسباب نقره وفرشهای قیمتی مقرّر داشت وی انفراد را دوست میداشت وغالباً تنها سوار میشد. از **اتفاقات عجیبه** آنکه شب دوشنبه بیست وهفتم شوال چهارصد ویازدهم هجرت بخارج

مصر رفته و تا صبح مشغول گردش بوده پس از طلوع صبح عازم سمت شرقی حلوان گردیده و بعد از آن مفقودالاثر شد ، فقط لباسهای اوراکه اثر و نشان کارد و چاقو درآنها بوده پیدا کردند. گویند که خواهرش دسیسه کرده و بنهانی کس فرستاده و بقتلش آوردند. بهر حال علی بن منصور که شرح حالش را بعنوان ظاهر عبیدی نگارش دادیم خلف وی گردید.

حلوان نزهت گاهی است درحدود دوفرسخی مصر که عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی در اوقاتی که از طرف برادر خود عبدالملك پنجمین خلیفهٔ اموی (۶۵ـ۸۶هـ ق) حکومت آن نواحی داشته درآنجا ساکن بوده وهم درآنجا وفات یافت و پسرش عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفهٔ اموی (۹۹ـ۱۰۱هـ ق) درآنجا تولد یافته است.

هفتم -علی بن منصور بن نزار - ملقّب به **حاکم بامرالله** که شرح حالش را بعنوان **ظاهر عبیدی** نگارش دادیم.

هشتم - معد بن علی بن منصور - بعنوان **مستنصر بالله** خواهد آمد.

نهم - احمد بن معد بن علی - ملقّب به **مستعلی** در ضمن شرح حال پدرش معد فوق خواهد آمد.

دهم - منصور بن احمد بن معد - ملقّب به آمر **باحکام‌الله** او نیز درضمن شرح حال جدّش معد فوق خواهد آمد.

یازدهم - عبدالمجید بن محمد بن مستنصر فاطمی عبیدی مصری، موصوف به **حافظ**، مکنّی به **ابوالمیمون** که بعداز قتل منصور بن احمد فوق بمناسبت بلاعقب بودن او در پانزدهم محرّم ۵۲۶هـ ق (**ثکو**) بخلافت عموزاده‌اش (همین عبدالمجید) بیعت شد ، بنام وی خطبه خواندند و مردمرا بسوی او دعوت نمودند تا شب یکشنبه پنجم جمادی الاخرهٔ پانصد و چهل و سیم یا چهارم هجرت درگذشت و پسرش اسمعیل بن عبدالمجید خلف وی گردید.

دوازدهم- اسمعیل بن عبدالمجید بن محمد که شرح حالش بعنوان **ظافر عبیدی** مذکور شد.

سیزدهم - عیسی بن اسمعیل فوق ملقّب به **فائز** که درضمن شرح حال پدر مذکورش

نگارش یافته است .

چهاردهم- عبدالله بن یوسف بن‌حافظ عبدالمجید که بعنوان **عاضد عبیدی** مذکور شد . بموت او درسال پانصد وشصت وهفتم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض گردید و نوبت سلطنت دیار مصر بایّوبیان انتقال یافت. درمقدّمهٔ ابن‌خلدون گوید: فقه اهل سنّت با ظهوردولت رافضه(فاطمیّون) منقرض وفقه‌اهل بیت‌شایع گردید تا آنکه آن‌دولت بدستیاری صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب انقراض یافت وباز فقه شافعی معمول ومتداول گردید.

(ص ۱۸۱لس ومواضع متفرقه ازتاریخ ابن‌خلکان وغیره)

فاقانی لقب رجالی حسن بن جعفر و موکول بدان علم شریف است .

فاکهی **عبدالله بن احمد بن علی -** فاکهی مکّی شافعی نحوی ، ملقّب به **جمال‌الدین** یا **عفیف‌الدین** از افاضل قرن دهم هجرت میباشد که مراتب علمیّه را از پدر خود و دیگر افاضل اخذ نمود ، در تمامی فنون متداوله حظّی وافر داشت ، خصوصاً درنحو که فرید عصر خود ومرجع استفادهٔ فضلای وقت خود بوده واز تألیفات او است :

۱- حدودالنحو که درکلکته چاپ شده است **۲- حسن‌التوسل فی‌آداب زیارة افضل الرسل** که درمکه چاپ شده‌است **۳- شرح‌اجرومیه ۴- الفواکه الجنیة علی متممة‌الاجرومیة ۵- کشف‌النقاب عن مخدرات ملحة‌الاعراب** که شرحی است مختصر برملحة‌الاعراب حریری **۶- مجیب‌النداء الی شرح‌قطرالندی** . این هرسه درقاهره چاپ شده است و درسال نهصد و هفتاد و دویم هجرت درهفتاد و سه سالگی درگذشت .

(ص ۲۷۷ نورسافر و ۱۴۳۱مط)

فاکهی **محمدبن‌احمدبن‌علی-** فاکهی‌مکّی‌حنبلی، مکنّی به **ابوالسعادات،** از اکابر علمای حنابله میباشد که درتمامی علوم متداوله دستی توانا داشت ، فقه مذاهب اربعه را خوانده و ازشاگردان ابن‌حجر هیثمی ودیگر افاضل و شمارهٔ مشایخ او بیشتر ازنود تن بود . الفیهٔ ابن‌مالك وتلخیص مفتاح وشاطبیّهٔ تجوید و نورالعیون ابن سیدالناس (درتواریخ وسیر) وعقائد نسفی و اربعین نواوی را درحفظ

داشت و از تألیفات او است : **تفسیر آیة الکرسی** ، **نورالابصار فی شرح مختصر الانوار** در فقه شافعی وغیراینها . باآن همه جلالت علمی ، از ذکر **لفظ فار** ،که بعربی موش است در غضب میشد ومتغیّرالحال میگردید وعلتش آن بوده که بعضی از ظرفا واشخاص بداخلاق، این کلمه را لقب برادرش عبدالقادر کرده بودند این بودکسانی که درصددآزار و اذیّتش میآمدند این کلمه فار را بزبان میآوردند و بعضی از ایشان این استفتا را بدو فرستاد :

یا ایها الشیخ یامن ... هو بدینه فار
یامن اذا ما اشتعل ... فار الذکاء منه فار
ماذا تقول لنا ... فی برکة مات بها فار
تبددت منه اجزائه ... و لم یبق فار
اجب لنا سرعا ... النار فی التنور فار

نگارنده گوید : هنگامیکه رشتهٔ قلم بدینجا رسید محض رعایت اختصار ، در ثبت شرح حال محمد فاکهی متردّد بودم بالاخرة برای رفع تردید بقرآن مجید استخاره کردم و بآیهٔ شریفهٔ : **فَاَوْحَیْنا اِلَیْهِ اَنْ اِصْنَعِ الفُلْکَ بِاَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا فَاِذا جاءَ اَمْرُنا وَ فارَالتَّنُّورُ** از سورهٔ مبارکهٔ مؤمنین تصادف نمودم باری ادیب علی با کثیر مکی نیز گوید :

یا علماء العصر ماقولکم ... فی مشکل حیر کل الامم
رأیت فارا عندکم و هولا ... یقتل فی الحل ولافی الحرم

فاکهی عاقبت ازمکّه که وطن او بوده بهند رفت و روز جمعه بیست ویکم جمادی الاولی نهصد و نود و دویم هجرت در شصت و نه سالگی درآنجا درگذشت .

(ص ۴۰۷ نور سافر)

فالی **علی بن احمد** - ادیب فاضل شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالحسن**، منسوب به دیهی فال نام درآخر سمت جنوبی نواحی فارس ویا بشهری فاله نام نزدیکی ایذج از بلاد خوزستان بوده که دربصره اقامت داشت، ازمشایخ آنجا استماع و استفاده نمود، عاقبت بسال چهارصد وچهل وهشتم در بغداد وفات یافت ودر مقبرهٔ جامع منصور دفن شد. قضیهٔ کتاب جمهره فروختن او بسید مرتضی را درضمن عنوان

علم‌الهدی مذکور داشتیم و بدانجا مراجعه نمایند، لکن درمعجم‌الادبا ازخطیب تبریزی نقل کرده است که یك نسخه ازکتاب جمهرهٔ ابن‌درید را در تبریز در دست ابوبکر بن بدیل تبریزی دیدم که ازفالی به پنج دینار خریده بود پس یك نسخه از روی آن نوشتم و در بعضی ازمجلّدات آن رقعه‌ای دیدم که فالی بخط خودش نوشته بود: **انست بها عشرین حولا** تاآخر پنج شعرکه درعنوان علم‌الهدی مذکور شد پس گوید این شعر آخری (ازپنج‌شعر مذکور) **وقد تخرج** الخ تضمین بوده و دراصل ازیك نفر اعرابی است که شتر خود را بحمزة بن عبدالله بن زبیر بپنجاه دینار فروخته و بعداز اخذ قیمت با تمام‌حسرت بشتر نگریسته وآن شعرآخری را (**وقد تخرج** الخ) همی‌خوانده است پس حمزه شتر وآن پنجاه دینار را نیز بدو بخشید. (ص۲۲۶ ج۱۲جم)

فامی لقب رجالی احمد بن علی بن حسن بن شاذان و احمد بن‌هرون وغیره است.

فانی **سیدحسن بن‌حسین بن اسمعیل بن مرتضی**- حسینی یزدی، عالم‌واعظ شاعر، متخلّص به **فانی**، معروف به **سیدآقائی**، از افاضل قرن چهاردهم هجرت بوده واز تألیفات او است:

۱- اکسیرالاخبار که چهار مجلد است: جلد اولش درتوحید و صفات‌الله بوده و چاپ شده است، دویمش در فضائل ائمهٔ اطهار ع و نصوص امامت ایشان و بعضی از خطب و مواعظ حضرت امیرالمؤمنین ع و دوجلد دیگرش در اخلاق و مواعظ میباشد **۲- التوفیقات الالهیة** درمواعظ شهر رمضان در سی مجلس **۳- حرزالمؤمنین** دراحراز و ادعیه و بعضی از نمازهای متفرقه **۴- فلاح‌الایمان** و این دوآخری نیز چاپ شده‌است. وفاتش درهفدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد و سی و هشتم هجرت در پنجاه و هفت سالگی در اصفهان واقع شد و در تکیهٔ ملك از تخت فولاد اصفهان مدفون گردید. (مواضع متفرقه از ذریعه)

فانی **میرزاحسن بن‌عبدالرسول**- بعنوان **زنوزی‌میرزاحسن** نگارش یافته‌است.

فانی **میرعلی‌شیرجغتائی** - بعنوان **نوائی** خواهدآمد.

فانی **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است.

فتال[1]

فتال **حسن بن عبدالکریم** - ملقّب به **جمال‌الدین**، از متأخّرین علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که بواسطهٔ جمال‌الدین حسن بن حسین بن مطر جزائری از جمال‌الدین احمد بن فهد حلّی (متوفّی بسال ۸۴۱ھ ق = ضم ا) روایت کرده و ابن ابی جمهور احسائی (آتی الترجمة که از تلامذهٔ او بوده) بعبارات علّامة المحقّقین و خاتمة الائمّة المجتهدین موصوفش میدارد. در روضات گوید بعید نیست که سید نجفی معروف به **آل فتال** که از شهید ثانی (متوفّی بسال ۹۶۶ھ ق = **ظس و**) روایت کرده و سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی هم از وی روایت میکنند منسوب بهمین حسن فتال باشد و سال وفات فتال بدست نیامد. (سطر ۱۴ ص ۵۹۴ ت)

فتال **علی بن احمد** - موافق آنچه ذیلاً درضمن شرح حال فتال محمد بن احمد مذکور است بعقیدهٔ مؤلف بحارالانوار وصاحب وسائل، نام مؤلف دو کتاب التنویر و روضة الواعظین است و بدانجا مراجعه شود.

فتال **محمد بن احمد بن علی** - فتال نیشابوری، معروف به **ابن الفارسی**، مکنّی به **ابوعلی**، موافق آنچه در منتهی المقال و تنقیح المقال

۱- **فتال** - بروزن **بقال** فتیله‌فروش و فتیله‌باف وکسی که نخ و ریسمان و مانند آنها را تاب داده و فتیله میکند. در روضات الجنات، ضمن شرح حال محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی حافظ واعظ فتال مذکور در ذیل گوید که گویا فتال گفتن او بجهت طلاقت لسان و رشاقت بیان او بوده که درمقام تذکیر و موعظه داشته است زیرا بعربی فتال باصیغهٔ مبالغه، بمعنی بلبل بوده واز فتل اشتقاق یافته که بمعنی آوازهٔ بلبل است پس گوید که در میان عجم تا زمان ما مرسوم است که خطیب بلیغ و واعظ نطاق را به بلبل تشبیه مینمایند بلکه گاه است که به بلبل ملقبش نموده و بلبل فلان شهر گویند چنانچه درصفت واعظ قزوینی بلبل عراق گویند. نگارنده گوید: چنانچه درمحل خود اشاره شد سعدی را نیز گاهی بلبل هزارداستان گویند و نظائرش بسیار است ودر زمان ما نیز بعضی از منبریها را عندلیب الذاکرین گویند که عندلیب نیز بمعنی بلبل میباشد باری دراینجا بعضی از موصوفین بهمین صفت فتال را تذکر میدهد،

وغیره از رجال ابن داود نقل شده متکلّم جلیل القدر فقیه عالم زاهد متّقی بوده و ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور ملقّب بشهاب الاسلام فقط بجرم تشیّع اورا بقتل آورده و دیگر کتابی و تألیفی بدو نسبت نداده است . از فهرست شیخ منتجب الدین نقل شده که شیخ شهید محمد بن احمد فتال فارسی ثقه وجلیل القدر میباشد ومؤلف کتاب **روضة الواعظین** است و **محمد بن علی فتال** نیشابوری (بدون وصف شهید) **صاحب تفسیر** و درنهایت درجه ثقه بوده و تفسیر اورا جمعی ازثقات ازخودش روایت میکنند یعنی شیخ منتجب الدین (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = **ثفه**) آن تفسیر فتال را بیك واسطه از خود مؤلفش روایت میکند و تألیف دیگری **غیراز تفسیر** بمحمد بن علی فتال نسبت نداده چنانچه بمحمد بن احمد فتال هم تألیف دیگری **غیرازروضةالواعظین** نسبت نداده است. این جمله صریح است در اینکه فتال صاحب تفسیر، غیراز فتال مؤلف روضةالواعظین وغیره بوده ، اوّلی محمد بن علی فتال و دویمی نیز محمد بن احمد فتال شهید است .

در امل الامل وغیره علاوه براینکه آن دوفقره را از منتجب الدین نقل نموده اند از ابن شهراشوب نیز نقل کرده اند که **محمدبن حسن بن علی فتال** فارسی نیشابوری، مؤلف دوکتاب **التنویر فی معانی التفسیر** و **روضةالواعظین و بصیرةالمتعظین** است و ابن شهراشوب هردوکتاب را ازخودمؤلفش روایت مینماید که محمدبن حسن فتال ازمشایخ ابن شهراشوب بوده است و البته ابن شهراشوب که از تلامذهٔ او بوده بخصوصیّات و مزایای احوال استاد خود ابصر و اخبر میباشد . این است که شرح حال فتال ، نام پدر، اسم تألیفش و بعضی از مشخّصات دیگرش محل اختلاف نظر ارباب تراجم بوده، پدرش مابین احمد وحسن و علی مردّد ، نسبت دوکتاب مذکور تنویر و روضه که ازکدام میباشد و همچنین **فارسی** و **ابن الفارسی** ویا **نیشابوری** بودن فتال و بعضی دیگر از مزایای احوال او مابین علمای تراجم و رجال محل خلاف و جدال است .

در تنقیح المقال هم بعداز ذکر محمد بن احمدبن علی فتال نیشابوری و توصیف او باوصافی که از رجال ابن داودنقل کردیم بدون اینکه کتابی بدو نسبت داده باشدگوید:

بعضی از رجال دیگری هست که محل اشتباه با همین محمد بن احمد بوده ویکی بودن ایشان مورد توهّم میباشد. **اولی - محمد بن علی بن احمد** فارسی صاحب کتاب روضة الواعظین وتبصرة المتّعظین چنانچه در بحار گفته است. **دویمی - محمد بن علی فتال** نیشابوری صاحب تفسیر. **سیمی - محمد بن احمد فارسی** شهید مصنّف روضة الواعظین . **چهارمی - محمد بن حسن بن علی** فتال فارسی که بنا بر آنچه از کلمات ابن شهراشوب استظهار شده مؤلف هردو کتاب تفسیر و روضة الواعظین است و در تنقیح المقال بعد از این جمله در پایان کلامش گوید محتمل است که همهٔ اینها عبارت از یك نفر باشد، نگارنده نیز همین احتمال را تأیید مینماید . **عباراتنا شتی و حسنك واحد .**

حاصل مرام آنکه : شیخ شهید سعید عالم نبیل ، **ابوعلی** یا **ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی نیشابوری** معروف به **فتال** و**فارسی** و **ابن الفارسی** از اکابر و ثقات علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت ، از مشایخ و اساتید ابن شهراشوب (متوفّی ۵۸۸هق = **ثفح**)، باصاحب کشّاف از علمای عامّه و ابوالفتوح مفسّر رازی وفضل بن حسن مفسّر طبرسی و نظائر ایشان از علمای خاصّه معاصر و هم طبقه و عالمی است جلیل، فقیه نبیل زاهد متّقی، متکلّم محدّث حافظ واعظ، مؤلف دو کتاب **التنویر فی معانی التفسیر** و **روضة الواعظین و بصیرة المتعظین** و ابن شهراشوب این هردو کتاب را از خود مؤلفش روایت نموده و او هم از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی بلکه از خود شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = **تس**) نیز روایت نموده و بواسطهٔ پدر خود از سید مرتضی هم روایت مینماید بلکه در ایّام کودکی درسی راکه پدرش از سیّد میخوانده شنیده است. درمناقب ابن شهراشوب وغیره، نام و نسب اوراگاهی بجهت انتساب بپدرش محمد بن حسن وگاهی بمناسبت نسبت بجدّ خودش محمد بن علی وگاهی بملاحظهٔ نسبت بجدّ عالیش محمد ابن احمد گویند چنانچه از کلمات ابن شهراشوب هم برمی آید که همین استاد خود را در آن کتاب بهمین چند نسبت یاد مینماید و چنانچه مرقوم شد عاقبت بدست عبدالرزاق رئیس نیشابور مقتول گردید و سال آن معلوم نیست . شاید منشأ اشتباه شیخ منتجب الدین نیز همین اختلاف نسبت

بجدّ و پدر باشد که درفهرست خود درجایی بعنوان محمد بن احمدش نوشته و روضة الواعظین را تألیف او دانسته است و درجائی دیگر از آن کتاب ، بعنوان محمد بن علی اش نوشته و تفسیر را بدو نسبت داده غافل از آنکه این هردو یك نفر بوده و مؤلف هردو کتاب است. درمستطرفات بروجردی از بحار و وسائل نقل کرده که مؤلف آن دو کتاب یك شخص بوده و لکن نامش علی بن احمد است. (ص۵۹۱ت و۲۰۸ هب و۴۹۲ مس وغیره)

فتال **محمد بن حسن** - همان فتال محمد بن احمد فوق است و رجوع بدانجا نمایند .

فتال **محمد بن علی** - نیشابوری ، چنانچه فوقاً ضمن شرح حال فتال محمد بن احمد مذکور داشتیم بعقیدهٔ شیخ منتجب الدین - صاحب تفسیر و درنهایت درجه ثقه بوده و شیخ منتجب الدین تفسیر اورا بیك واسطه از خودش روایت مینماید و او غیراز محمد بن احمد مؤلف روضة الواعظین است . لکن موافق تحقیقی که شد این هردو ، یك شخص بوده و مؤلف آن دو کتاب نیز همان یك شخص است بلکه بفرمودهٔ تنقیح المقال محتمل است که محمد بن علی هم دونفر باشد و درهمهٔ اینها رجوع بفتال محمد بن احمد نمایند .

فتح الدین **محمد بن احمد بن عبدالله** - در باب کنی بعنوان **ابن سید الناس** خواهد آمد .

فتحی **حکیم ، علی بن محمد** - از شعرای نامی بلکه از حکمای عهد سلطان بهرام شاه غزنوی بوده وبا مختاری غزنوی آتی الترجمة و سنائی سالف الترجمة که هردو درحدود پانصد و پنجاهم هجرت وفات یافته‌اند معاشرت داشته واز اشعار او است :

تابنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید   گردنده بتقریر تو شد گنبد خضرا

تسلیم براه عشق جان یافتن است   معشوق لطیف را نهان یافتن است
این را گم کن ، اگر توآن میطلبی   کاین گم کردن ، برای آن یافتن است

سال وفاتش بدست نیامد . (مع و ۳۹۲ ریاض‌العارفین)

فتوحی

اثیرالدین - مروزی ، شاعری است بلندپایه وگرانمایه‌که مولد ومنشأ وی شهر مرو ، با سلطان سنجر سلجوقی معاصر ، با ادیب صابر سالف‌الترجمة (متوفّای حدود ۵۵۰ه‍ ق = ثن) یگانه و معاشر بود . با حکیم انوری طریق مخاصمه و رقابت میپیمود ، قصیده‌ای درهجو بلخ‌که قبةالاسلامش‌میگفتند سرود و نسبت‌آن را به انوری داد و بهمین جهت انوری را اخراج کردند و از ابیات همان هجویّه است :

بلخ شهری است درآگنده باوباش ورنود درهمه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست

مرو شهری است بترتیب وهمه چیز دراو جدّ و هزلش بتساوی وهری هم بد نیست

حبّذا شهر نشابورکه بر روی زمین گر بهشت‌است‌همین‌است وگرنه‌خود نیست

انوری نیز قصیده‌ای غرّا درتبرئهٔ خودگفته‌که نقل‌آن باعث اطناب واز ابیات‌آن است:

ای‌مسلمانان فغان ازدور چرخ‌چنبری وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

قبّة‌الاسلام‌را هجوای‌مسلمانان که‌گفت حاش لله گر چنین‌گوید جهود خیبری

نیز انوری قطعه‌ای بوزیر ملکشاه‌که بعد از سقوط دولت سنجری در بلخ و نواحی‌آن امارت داشته فرستاده و اظهار داشته است لباسهائی‌که دربردارد از سید ابوطالب نعمه و ابوالحسن عمرانی است و از ابیات همین قطعه است :

کار، کار ملك و دوران ، دوران وزیر این زآصف بدل وآن زسلیمان، ثانی

درچنین‌دولت، من‌یك‌تن وقانع بکفاف بیم‌آن است‌که آبم ببرد بینانی

ملك مصر چه بایدکه ز اهل‌کنعان بیخبر باشد خاصه‌که بود کنعانی

توکه از دور همی بینی پوشیده مرا حال بیرون و درونم نه همانا دانی

طاق‌بوطالب نعمه است‌که دارم زبرون وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

ابوطالب نعمه ، ملقّب بمجدالدین ، از سادات موسوی بلخ بوده و انوری از عطایای‌او بهره‌ها برده و نامش را در اشعار خود ذکر میکند . اما عمرانی ، عبارت از ابوالحسن

علی بن محمد عمرانی است که یکی از بزرگان سرخس بود ، او نیز لقب مجدالدین داشته و ازمقرّبین دربار سلطان سنجر بشمار میرفت ، اخیراً بامر سلطان زندانی شد و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت مقتول گردید . فتوحی در جواب این قطعهٔ انوری قطعه‌ای بامر وزیر ملکشاه سروده‌که حاوی خرده‌گیری برانوری و ملامت او در دست طلب بازکردن پیش این وآن بوده واز ابیات‌آن است :

انوری ای سخن تو بسخا ارزانی — گر بجانت بخرند اهل سخا ارزانی
حجّت حقّی و مدروس زتو شد باطل — اوحدالدینی ودر دهر نداری ثانی
گفتی اندر شرف و قدر فزون ازملکم — باری اندر طمع وحرص‌کم از انسانی
زاب‌حکمت چوهمی با ملکان بنشینی — آتش‌آز چرا از دل و جان ننشانی
ازپس‌آنکه بیك مهر دو الف ملکی — داشت در بلخ ملکشاه بتو ارزانی
وزپس‌آنکه ز انعام جلال الوزراء — بتو هرسال رسد مهری پانصدگانی
ای بدانائی معروف چرا میگوئی — در ثنائی‌که فرستادهٔ از نادانی
طاق بوطالب نعمه‌است‌که دارم زبرون — وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی
چه‌بخیلی‌که بچندین زر وسیم ونعمت — طاق و پیراهنی دوخت همی نتوانی
نعمت‌آنرااست‌زیادت‌که همی‌شکر کند — تو نهٔ از در نعمت‌که همه‌کفرانی

سال وفات فتوحی بدست نیامد . (ص۳۷۲ ج۱مع‌وغیره)

فتوحی **آقا فتح‌الله** - شیرازی ، از شعرای شیراز بوده و اشعار استادانه میسروده‌که ازآن جمله است :

کنون‌که گشت لب‌کشت رشك باغ بهشت — بطرف کشت بباید بساط عیش بهشت
بساز ساز طرب پیش ازآن‌که دست قضا — به‌خشت تا به‌برد زین وجود خاکی‌خشت

درسال هزار وسیصد تمام هجری قمری درشیراز وفات‌یافت ودر دارالسلام‌آنجا دفن‌شد.

(ص ۵۶۵ عم)

فتیانی لقب رجالی مقرن و موکول بدان علم شریف است .

فحام **حسن بن محمد بن یحیی-** استادشیخ طوسی موکول بعلم رجال است.

فحام **سیدصادق بن سیدحسن -** حسینی اعرجی ، مشهور به **فحام**، عالم فاضل فقیه کامل ، از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت ، که با سیّد بحرالعلوم مصاحبت داشت ، ازآثار قلمی اوکتاب **تاریخ النجف** و **شرح شواهد شرح قطر ابن هشام** میباشد ، شعر خوب نیز میگفته و بسال هزار و دویست و نهم هجرت درنجف اشرف وفات یافت. (ص ۴ ج ۱ عه)

فخر رازی **محمدبن حسن-** قرشی ، تمیمی رازی ، از اکابر فضلای حکما ، نسبش بابوبکر خلیفه موصول وصاحب مصنّفات و رسالات عالیه میباشد . بسال ششصد و ششم هجرت درکهنه‌اورکنج خوارزم وفات یافته و از او است :

در رهگذرم هزار جا دام نهی ... گوئی کشمت اگر درآن گام نهی

یك ذرّه زمین زدام تو خالی نیست ... گیری وکشی و عاصیم نام نهی

نگارنده گوید: محتمل است که صاحب ترجمه ، همان فخررازی محمد بن عمر مذکور ذیل است که در مجمع الفصحاء درمدفن او ونام پدرش اشتباه کرده باشد ویا بجدّ عالیش حسن نسبت داده لکن ظاهرآن است که شخصی دیگر غیراز فخررازی مشهور مذکور ذیل پنداشته است . (ص ۳۷۴ ج ۱ مع)

فخر رازی **محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی - طبرستانی الاصل ، رازیّ** الولادة ، **هراتیّ** المدفن ، **قرشیّ** النسب، **فخرالدین** اللّقب، **تمیمی بکریّ** القبیلة، **ابوعبدالله** الکنیة، **امام رازی** و **فخررازی** و **امام فخرالدین** الشّهرة، **به شیخ الاسلام** و **ابن الخطیب** و **ابن خطیب الری** هم متّصف ، **اشعریّ** الاصول، **شافعیّ** الفروع، از فحول حکما و علمای شافعیّة ، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، درتاریخ وکلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت وعلوم ادبیّه و فنون ریاضیّه وحید عصر خود و مرجع استفادهٔ افاضل بود . از بلاد بعیده حاضر حوزهٔ درس و افادهٔ او میشدند بلکه در موقع سواری نیز قریب سیصدتن ازفقهای تلامذهٔاو بجهت استفادهٔ علمی در رکابش میرفتند. بااین همه،

بسا بودی که دراثر ژرف بینی و غوررسی اقوال حکمای یونان وتعمق درجرح وتعدیل آنها بعضی از شبهات و شکوکی در مطالب عقلی و دینی ابراز میکرد و اذهان و افکار مستمعین را در اضطراب و تشویش می‌انداخت و ازحلّ و مدافعهٔ آنها درمی‌مانند و از این‌روگاهی به **امام‌مشکك** هم موصوفش دارند.

از میزان‌الاعتدال ذهبی نقل شده است که **فخربن خطیب** رأس ذکاوت وعقلیّات و صاحب مصنّفات بوده ودراکثرمسائل دینی تشکیکاتی واردآورده‌که موجب تحیّرمیباشند و ثبوت وبقای‌ایمان را ازدرگاه خداوندی مسئلت مینمائیم. تشکیکات فخررازی‌مشهور و زبان‌زد عموم بوده و موافق نقل معتمد، بعضی‌از اهالی مغرب‌زمین‌گویدکه فخررازی شبهه را نقداً وارد می‌آورد و حلّ‌آن را به نسیه میگذاشت .

ابن‌حجر عسقلانی هم در لسان‌المیزان‌گوید فخررازی باآن همه تبحّر علمی‌که داشته شبهه‌های بسیار سختی در دین وارد میکرد و ازحل‌آنها درمی‌ماند و خودش هم میگفته است : **من‌التزم بدین‌العجائز فهو فائز** . فخررازی عاقبت بخوارزم رفت وبجهت پاره‌ای مذاکرات‌دینیّه‌که باعلمای‌آنجا نمود محکوم‌باخراج‌بلدگردید پس‌بماوراءالنهر رفته و باز بهمان سبب تبعید شد وبه ری‌که وطن اصلی ومولد او بوده برگشت ، طبیب باثروتی‌که فقط دودختر داشته هردو را بعقد ازدواج دوپسر او درآورد و باندك فاصله خود طبیب مرده و تمامی ثروت‌او بحیطهٔ تصرف فخررازی درآمد پس بخراسان رفته و مورد عنایات ملوکانهٔ سلطان محمد خوارزمشاه‌گردید . عاقبت در هرات توطّن‌کرد و بهردو زبان عربی و فارسی وعظ می‌نمود، درحال وعظ ، وجد و حالی طاری وی میشده که‌بسیارمیگریسته‌است. روزی در بالای‌منبراهل بلدرا عتاب‌کرده واین‌شعررا فروخواند:

المرء مادام حیاً یستهان بـه ... و یعظم الرزء فیه حین یفتقد

نیز بهریك ازآن دوزبان ، شعر هم خوب می‌گفته واز او است :

نهایـة اقدام العقول عقـال ... و اکثر سعی‌العالمین ضـلال
و ارواحنا فی‌وحشة من‌جسومنا ... و حاصل دنیانا اذی و وبـال
ولم‌نستفد من‌بحثنا طول عمرنا ... سوی ان جمعنا فیه قیل و قال

وكم قد رأينا من رجال و دولة | فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
وكم من جبال قد علت شرفاتها | رجال فزالوا ، والجبال جبال

ارواحنا ليس تدرى اين مذهبها | وفى التراب توارى هذه الجثث
كون يرى وفساد جاء يتبعه | الله اعلم ما فى خلقه عبث

هرگز دل من ز علم محروم نشد | کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دوسال عمر حاصل کردم | معلومم شد که هیچ معلوم نشد

کنه خردم در خور اثبات تو نیست | وآرامش جان جز بمناجات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم | داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

هرجاکه ز مهرت اثری افتاده است | سودا زده‌ای برگذری افتاده است
در وصل توکی توان رسیدن ، کانجا | هرجاکه نهی پای ، سری افتاده است

درویشی جو و روی در شاه مکن | وز دامن فقر دست کوتاه مکن
اندر دهن مار شو و مال مجو | در چاه بزی و طلب جاه مکن

مصنفات فخررازی در فنون و علوم متنوعهٔ معقولی و منقولی بسیار است :

۱- الاربعين فی اصول الدين که چهل مسئله از مسائل علم کلام بوده وبرای پسرش محمد تألیفش داده‌است **۲- اساس التقديس** یا **تأسيس التقديس** در کلام که برای ملک عادل سیف‌الدین تألیفش داده و هدیه‌اش نموده و درقاهره چاپ شده است **۳- اسرار التنزيل و انوار التأويل** که بنام اصول و فروع و اخلاق و مناجات و دعوات بچهار قسمت بوده و لکن پیش‌از اتمام قسم اول وفات یافته‌است ودونسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود میباشد **۴- اسرار النجوم** چنانچه بنقل کشف‌الظنون ، این کتاب را ذهبی بفخررازی نسبت داده وگوید که آن سحر صریح است **۵- الانارات فی شرح الاشارات** که اشارات شیخ‌ابوعلی‌سینا را بطرز **قال، اقول** شرح واعتراضات و انتقادات بسیاری برابوعلی واردآورده واین‌شرح خودرا اخیراً ملخص‌کرده و **لباب الاشارات** نامش کرده‌است **۶- البيان والبرهان فی الرد علی اهل الزيغ والطغيان ۷- تأسيس التقديس** که بنام اساس‌التقدیس مذکور شد **۸- تحصيل الحق** در کلام **۹- تعجيز الفلاسفة ۱۰- تفسير كبير** که ذیلا بنام مفاتیح‌الغیب مذکور است **۱۱- تهذيب الدلائل و عيون المسائل ۱۲- زبدة المعالم فی الكلام ۱۳- السر المكتوم فی مخاطبة الشمس والقمر والنجوم** و درکشف‌الظنون بعد از نسبت این‌کتاب بفخررازی گوید درکتابی دیدم که این‌کتاب سر مکتوم تألیف ابوالحسن

علی بن احمد مغربی است و ازبعضی دیگر نقل کرده که این کتاب را بنام فخررازی بسته‌اند و بهرحال شیخ زین‌الدین سریجا ابـن محمد ملطی (متوفی بسال ۷۸۸ه ق = **ذفح**) ردی بهمین کتاب سر مکتوم نوشته وآنرا انقضاض‌البازی فی‌انفضاض‌الرازی‌نام کرده‌است **۱۴- شرح‌اشارات ابن‌سینـا** که بنام انارات مذکور شد **۱۵ و۱۶ و۱۷ و۱۸- شرح سقط‌الزنـد و شرح قـانون ابن‌سینـا و شرح مفصل زمخشری و شرح نهج‌البلاغـة ۱۹- الطریقـة فی‌الخلاف والجدل ۲۰- عصمة‌الانبیاء ۲۱- الفراسة** که‌کتاب ارسطو را ملخص‌کرده و پاره‌ای مطالب مهمه بدان افزوده‌است **۲۲- فضائل‌الصحابة ۲۳- القضاء والقدر ۲۴- لباب‌الاشارات** که ضمن انارات مذکور شد و درقاهره چاپ شده است **۲۵- اللطائف الغیاثیة ۲۶- اللوامع‌البینات فی‌شرح اسماءالله والصفات** که در قاهره چاپ شده است **۲۷- المباحث العمادیة فی‌المطالب المعادیـة ۲۸- المباحث المشرقیة** که‌کتابی است بزرگ درعلم‌الهی و طبیعی و تمامی‌آراء حکما ونتایج اقوال ایشان را با جوابهای‌آنها حاوی میباشد و بفرمودهٔ کشف‌الظنون ظاهر بعضی ازکلمات‌آن مخالف ظاهر شریعت حقه بوده و لکن درمقام تحقیق معلوم میشودکه درمعنی مخالفتی نبوده و فقط مخالفت لفظی است **۲۹- محصل افکارالمتقـدمین والمتأخریـن من‌الحکماء والمتکلمین** که درقاهره با تلخیص‌المحصل خواجه نصیر طوسی دریکجا چاپ شده است **۳۰- المحصول** در اصول‌فقه‌که ملخص دوکتاب **مستصفی** نام‌غزالی و **معتمد** نام ابوالحسین‌بصری‌است **۳۱- المسائل الخمسون فی‌اصول‌الکلام ۳۲- المطالب‌العالیة فی‌الکـلام ۳۳- المعالم فی‌اصول‌الـدین** و شاید همان اربعین مذکور فوق باشد **۳۴- المعـالم فی‌اصول‌الفقـه ۳۵- المعالـم فی‌الکلام ۳۶- مفاتیح‌الغیب** که تفسیر قرآن مجید و بتفسیرکبیر معروف و بارها درمصر واستانبول‌چاپ و بقول ابن‌خلکان حـاوی تمامی مطالب غریبه می‌باشد ، لکن خود فخررازی موفق باکمال‌آن نشد ، شیخ نجم‌الدین احمد بن محمد قمولی آتی‌الترجمة تتمه‌ای برآن نوشته و او نیز پیش از تکمیل وفات یافت و قاضی‌القضاة احمد بن خلیل خویی سالف‌الترجمة ناقص ماندهٔ‌آنرا تکمیل نموده و بپایانش رسانید **۳۷- الملخص** در منطق و حکمت **۳۸- منـاقب الامام الشافعـی ۳۹- نهایة الایجاز فی‌علم البیان** یا **فی‌درایة الاعجاز** که در قاهره چاپ شده است **۴۰- نهایة العقول‌فی‌الکلام فی‌درایة‌الاصول** یعنی اصول‌دین وغیر اینهاکه در وجود و حدوث و نفس و اخلاق و جوهرفرد و رمل و هندسه و نبض و طب و خلقت وحشر ونشر واغلب فنون متداوله‌کتب و رسالات بسیاری تألیف داده واشهر ازهمه تفسیرکبیر مذکور فوق است.

ناگفته نماند از ارشادالطالبین شیخ عبدالوهاب شعرانی نقل‌است (والعهدة علیه) که فخررازی بعد از تکمیل تحصیلات علوم رسمی اصول سیر و سلوك را طالب و راغب بوده و انسلاك در سلك اهل حقیقت و طریقت را تصمیم داد ، نجم‌الدین کبری ،کـه از

بزرگترین مشایخ ارباب طریقت است بدوگفت: تو مرد میدان نبوده وقدرت مفارقت از بت و صنم خود راکه عبارت از این علوم رسمی ظاهری میباشد نداری، فخر گفت ناچار باید قدم بدایرهٔ سیر و سلوک گذاشته و انشاءالله ازآن بت مذکور نیز دست بردار خواهم شد پس نجم‌الدین بخلوتخانه‌اش برده و خواست که مسلوب‌العلومش گرداند تاب نیاورد و صیحه زد و ازخلوتخانه خارج گردید. وفات فخررازی روز دوشنبه عید فطراسلامی سال ششصد و ششم هجرت مطابق هزار ودویست ونهم میلادی درحدود شصت ودوسالگی در هرات واقع شد و بنوشتهٔ بعضی، محض احترام و تجلیل بسیاری که از طرف دولت دربارهٔ وی بوده در دل فرقهٔ کرامیه تولید حسد نموده و مسمومش نمودند.

(ص۲۰۹هب و۱۹۰صف و۴۸ج۲کا و۲۲۹ت و۳۹۲ض و۳۴۵ج۳س و۱۸۳ج۵فع و۹۷ج۷فع وغیره)

فخرشیرازی **حاج میرزاعلی** - ضمن شرح حال بیدل سید میرزا محمدرحیم مذکور شد.

فخرعراقی **ابراهیم بن شهریار** - بعنوان **عراقی ابراهیم** مذکور شد.

فخرقرشی **محمد بن حسن** - رازی بعنوان **فخررازی** مذکورشد.

فخرالاسلام **عبدالواحد بن اسمعیل** - بعنوان **رویانی** مذکور شده است.

فخرالاسلام **محمد بن احمد - فارقی مستظهری** - بعنوان **شاشی** خواهدآمد.

فخرالاسلام **محمدبن حسن بن یوسف** - بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالاسلام **میرزا محمدصادق - جدیدالاسلام** ارومی، پدرش از اهل ارومی آذربایجان ایران (که دراین‌اواخر به **رضائیه** موسوم‌شده) بود، خودش هم از قوم سریانی نصاری و ازفضلا و دانشمندان‌کشیشان ایشان بشمار میرفت، اخیراً مشمول توفیقات نامتناهی الهی و موفق بقبول دین مقدس اسلامی شد و ازطرف پادشاه اسلامی ایران ناصرالدین شاه‌قاجار(۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق) بلقب **فخرالاسلام** ملقّب و به **محمدصادق** مسمّی گردید و بتألیفات دقیقه در اثبات حقّانیّت اسلام و قرآن و ردّ

نصاری موفق آمد :

۱- **انیس الاعلام فی نصره الاسلام و الرد علی النصاری** در دومجلد که در ایران چاپ شده است ۲- **برهان المسلمین** در رد نصاری و مشتمل بر سؤال وجواب مجلسی است که در تهران با متعلقین عیسوی جریان یافته است ۳- **بیان الحق و الصدق المطلق** که ده مجلد است ، چهار مجلد اولی آن در اثبات قرآن مجید و نبوت حضرت رسالت ص میباشد که اول و چهارم ، بهمت میرزاعلی اصغرخان اتابك صدراعظم وقت ایران و بعضی ازتجار وقت بطبع رسیده و هشت مجلد دیگر هنوز بچاپ نرسیده است ۴- **تعجیز المسیحیین** ۵- **خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام** ۶- **وجوب الحجاب و حرمة الشراب** و این سه آخری نیز در ایران چاپ شده است . وی درحدود سال هزار و سیصد و سی ام هجرت وفات یافت . رُفِعَ مَقامُهُ .

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فخرخوارزم **محمود بن عمر**- بعنوان **زمخشری** نگارش یافته است .

فخرالدولة **علی ابن رکن الدولة حسن** - درخاتمهٔ باب کنی ، تحت عنوان آل بویه اشاره خواهد شد .

فخرالدولة **حاج میرزا علی** } دو یمی بعنوان **بیدل** واوّلی هم که پسر او میباشد

فخرالدولة **سید میرزامحمدرحیم** } در ضمن شرح حال او نگارش یافته اند .

فخرالدین **ابراهیم بن شهریار** - بعنوان **عراقی** نگارش یافته است.

فخرالدین **احمد بن حسن**- یاحسین یاسنان بعنوان جاربردی نگارش یافته است.

فخرالدین **احمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن المتوج** در باب کنی خواهد آمد .

فخرالدین **احمد بن علی بن احمد**- در باب کنی بعنوان **ابن الفصیح** خواهد آمد.

فخرالدین **رازی** - ظاهراً دوتن بوده وهردو بعنوان **فخررازی** مذکور شدند.

فخرالدین **سماکی**- سید محمد بن حسن بعنوان **سماکی** اشارتی رفت .

فخرالدین **صدقة بن بهاءالدولة** - بعنوان **سیف الدولة** نگارش یافته است .

فخرالدین **طریحی** - بعنوان طریحی مذکور شد .

فخرالدین **عبدالرحمن بن محمد بن حسن** - در باب کنی بعنوان **ابن‌عساکر** مذکور است .

فخرالدین **عثمان بن علی** - بعنوان **زیلعی** مذکور شد .

فخرالدین **عراقی**- ابراهیم بن شهریار بهمین عنوان **عراقی** مذکور شد.

فخرالدین **علی بن‌حسین** - کاشفی ابن‌علی ، واعظی است معروف از اکابر قرن دهم هجرت ، ملقّب به **فخرالدین** و **صفی‌الدین** که گاهی تخفیفاً صفی نیز گویند . درمساجد و منابر بوعظ مردم اشتغال داشت ، روزی دراثنای وعظ گفت که طرفدار هر کدام از سنّی یا شیعه باشم مردیگری را سخت وگران باشد اینك من ، نه سنّی هستم ونه‌شیعی.

مذهب‌عاشق زمذهب‌ها جدا است   عشق اسطرلاب اسرار خدا است

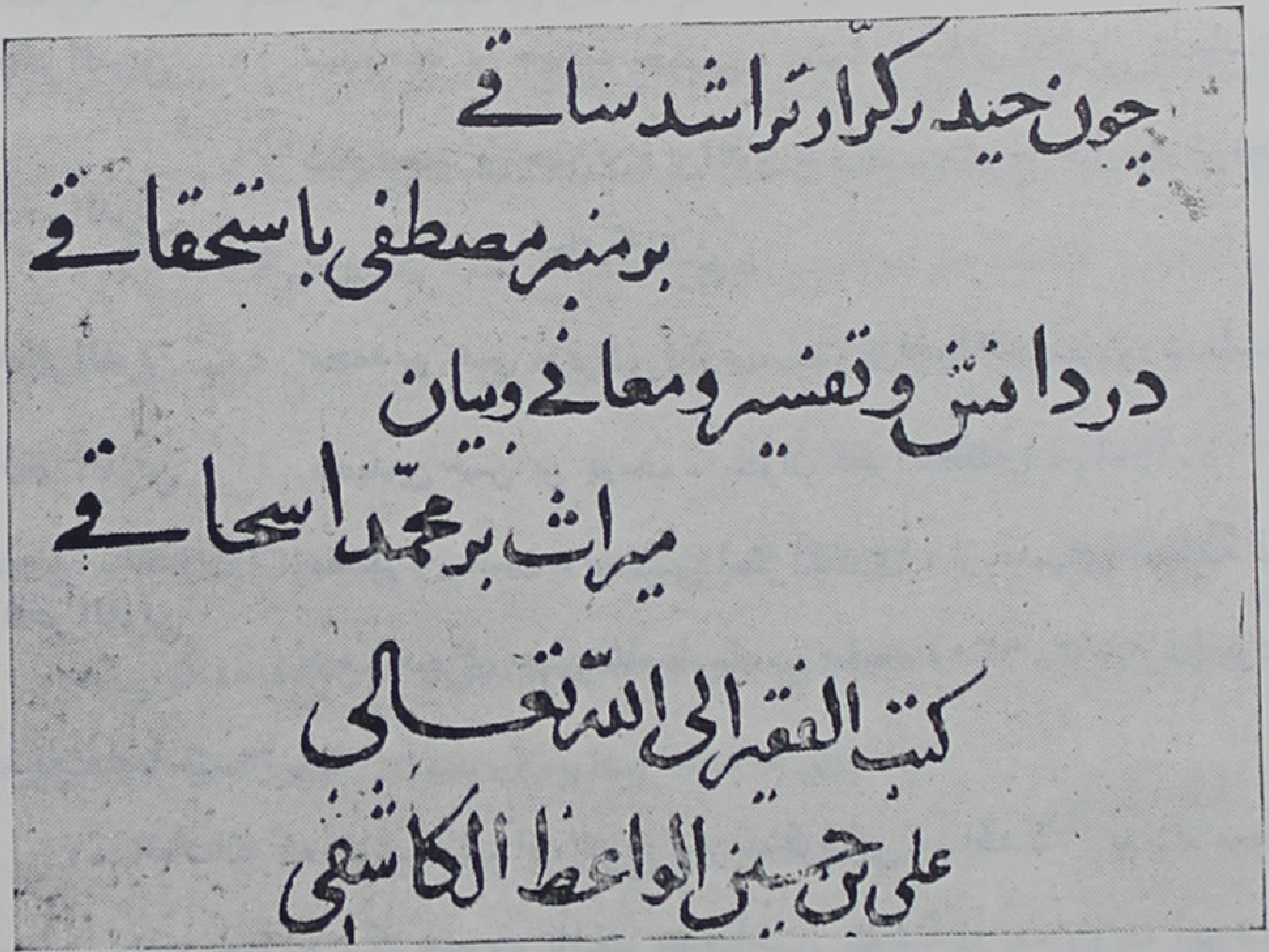
چون چند دگر از تو باشد ثانی
بر منبر مصطفی باستحقاقی
در دانش و تفسیر و معانی و بیان
میراث بر محمد اسحاقی
کتب الفقیر الی الله تعالی
علی بن حسین الواعظ الکاشفی

نمونهٔ خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی ۱۴-

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۳۲۲ ازکتاب المشیخة کنزالسالکین است که بخطوط علما و شعرای آن عصر است .

ازآثار قلمی او است :

۱- حرزالامان من فتن الزمان یا **فتن آخر الزمان** که فارسی ، مختصر ومفید ، درعلم حروف و اسرار و خواص آنها و خواص وآثارآیات قرآنی و امثال اینها از علوم غریبه میباشد. بعد از حمد و صلوات پیغمبر وآل اطهارآن سرورگویدکه این کتاب بپنج مقاله، هرمقاله نیز بعدد خمسهٔ طاهره بپنج باب ، هر بابی هم بعدد ائمهٔ اثنی‌عشر بدوازده فصل است . **۲- منظومهٔ محمود وایاز** . وی درسال نهصد و سی و نهم هجرت مطابق یك‌هزار و پانصد و سی ودویم میلادی درگذشت وشرح حال پدرش نیز بعنوان **کاشفی** خواهدآمد.

(ص ۳۹۲ ج۶ ذریعه و۳۳۴۴ ج۵ س و ۱۸۴ ج ۵ فع)

فخرالدین قرشی، **محمدبن‌حسن-** تمیمی رازی بعنوان **فخررازی** مذکور شد.

فخرالدین **محمد بن احمد -** بعنوان **ابن‌ادریس** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

فخرالدین سیدمحمد **بن حسن -** حسینی ، بعنوان **سماکی** اشارتی شده‌است.

فخرالدین **شیخ محمد بن حسن بن زین‌الدین -** درضمن شرح حال پدرش‌تحت عنوان **صاحب معالم‌** گذشت .

فخرالدین **محمدبن حسن -** قرشی رازی، بعنوان**فخررازی** مذکورشده‌است.

فخرالدین **محمدبن حسن بن یوسف -** بعنوان **فخرالمحققین** خواهدآمد.

فخرالدین **محمد بن حسین -** حسینی استرآبادی ، از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق) بوده و

از تألیفات او است :

۱- اثبات‌الله که حاشیهٔ الهیّات شرح تجرید قوشچی میباشدکه بنام شاه معظّم، درتاریخ نهصد و چهل و یکم هجرت تألیف شده است. بنوشتهٔ ذریعه ، وجه این‌تسمیه به **اثبات‌الله**، برای‌اشاره بموضوع وهمچنین بجهت مطابقت عدد ابجدی‌آن باسال‌مذکور تألیف است لکن پوشیده نماندکه عددکلمهٔ اثبات‌الله نهصد وهفتادتمام است پس اگر این

نام، صحیح و این علت هم ازخود مؤلف باشد تألیف آن درهمین تاریخ بوده نه تاریخ مذکور و ظاهر هم همین است بلی اگر نام کتاب برخلاف نوشتهٔ ذریعه **اثبات اله** بوده و الف روی حرف لام را هم برخلاف قاعدهٔ معمولی (که حرف مکتوب را بحساب آرند نه ملفوظ را) بحساب آورده و عدد لفظ **اله** را سی و هفت بگیریم عدد اسم کتاب مطابق تاریخ مذکور ذریعه میباشد (۹۴۱=ظما) **۲- حاشیهٔ مبحث جواهر واعراض شرح تجرید** قوشچی و عدد کلمهٔ **حاشیة الجواهر** = ۹۶۵ (ظسه) مادّهٔ تاریخ تألیف آن است. سال وفاتش بدست نیامد. (ص۹۹ج۱ و۱۷۱ ج۶ذریعه)

فخرالدین **محمد بن خضر-** در باب کنی بعنوان **ابن تیمیه** خواهد آمد.

فخرالدین **محمد بن سعید -** بعنوان **ابن جنان** در باب کنی خواهد آمد.

فخرالدین **محمد بن عبدالملک بن ابی الحارث بن سهیم - مراغی**، مکنّی به **ابواللیث**، از افاضل ریاضیین قرن هفتم هجرت میباشد که در علم هندسه وهیئت خبرتی بسزا داشت، بسیاری ازکتب ریاضی را استنساخ کرده وتمامی اوقات خود را درمطالعه وکتابت مصروف نمود، کمتر معاشرت میکرد و درامر رصد مراغه هم از هیئت منتخبهٔ خواجه نصیر طوسی سالف الترجمة بشمار میرفت که ازموصل بمراغه احضار و ازمعاونین او بوده است. وفات فخرالدین ظاهراً بسال ششصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در اصفهان بوده است. (اطلاعات متفرقه)

فخرالدین **محمد بن علی بن شعیب -** در باب کنی بعنوان **ابن الدهان** خواهد آمد.

فخرالدین **محمد بن عمر بن حسین -** بعنوان **فخررازی** مذکور شد.

فخرالدین **محمد بن محمود-** نیشابوری، بعنوان **ظهیرالدین، محمد بن محمود** مذکور شد.

فخرالدین **مراغی-** همان فخرالدین محمد بن عبدالملک مذکور فوق است.

فخرالزمان **احمد بن حسن - یا حسین بن علی -** بعنوان **بیهقی احمد** نگارش یافته است.

فخر الزمان **مسعودبن علی بن عباس** - بیهقی ، مکنّی به **ابوالمحاسن**، معروف به **فخر الزمان**، ازافاضل اواسط قرن‌ششم هجرت ودرشعر وفنون ادبیّه وحید اقران بوده و ازتألیفات او است :

۱- **اغلاق‌الملوین و اخلاق‌الاخوین** که دومجلد است ۲- **بغیة‌المصادر** ۳- **التذکرة** ۴- **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر بیهقی** معروف‌است ۵- **التلقیح** دراصول فقه ۶- **التوابع واللوامع**، نیز در اصول ۷- **دیوان اشعار** ۸- **شرح الحماسة** ۹- **صیقل الالباب**، نیز دراصول و درسال پانصد و چهل و چهارم هجری قمری درگذشت .

(کف و ۷۵۴ت و ۱۴۸ ج۱۹ جم)

فخر العلما **آقا عبدالله** - مدرّس شیرازی بعنوان **کلامی** خواهدآمد.

فخر الکتاب **حسن بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جوینی** نگارش یافته است .

فخر الکتاب **حسین بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** مذکور شد.

فخر المتکلمین **محمد بن‌شیخ‌کمال‌الدین**- بعنوان **حافظ‌شیرازی** نگارش یافته است .

فخر المحققین **محمد ابن علامهٔ حلی** - حسن بن یوسف سالف‌الترجمة، **ابوطالب** الکنیة، **فخر المحققین** الشّهرة، **سعید** اللّقب وگاهی به **فخرالاسلام** و **فخرالدین** و **رأس‌المدققین** هم ملقّب ، از اعاظم و محقّقین علمای امامیّه و وجوه و اعیان و ثقات و مدقّقین فقهای شیعه ،کثیرالعلم والفطانة ، جلیل‌القدر و رفیع‌المنزلة، جامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، جلالت‌علمی وکثرت علوم‌او واضح وآشکار ودرنهایت‌اشتهار بود . همین بس‌که والد معظّم او باآن‌همه عظمت‌آفاقی‌که دارد اعتنای بسیاری بحال وی داشته وبسیار تمجیدش میکرده، در دیباچهٔ اکثر مصنّفات‌خود نام نامی اورا مذکور ودر وصایای‌آخرکتاب قواعد هم اورا بتکمیل و اتمام ناقص مانده‌های مصنّفات خود (که بواسطهٔ حلول اجل حتمی موفق باتمام‌آنها نباشد) امرکرده ودرخواست نموده‌است که درآنها با نظر تحقیق ، مطالعه‌کند ، دراصلاح خطا و رفع نواقص‌آنها بکوشد و بشرح آنچه لازم داند بپردازد.

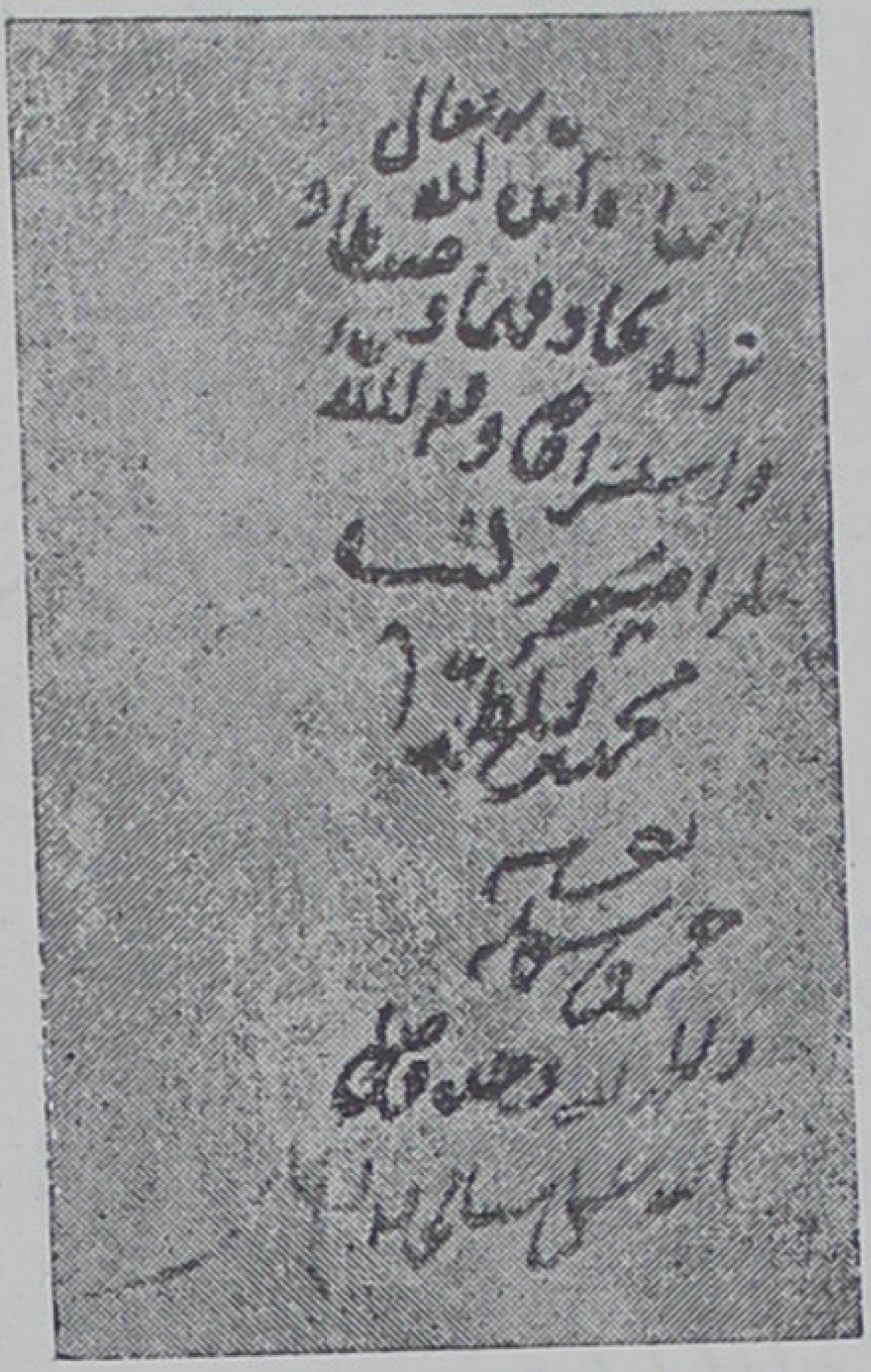

نمونهٔ خط فخر المحققین -۱۵

شهید اوّل سالف الترجمة هم از تلامذهٔ فخر المحقّقین بوده و زیاده از حدش میستاید بلکه گویند (والعهدة علیهم) که در سنّ ده سالگی بمقام اجتهاد رسید. در مجالس المؤمنین از حافظ ابرو شافعی نقل کرده که درمدح فخر المحقّقین گوید: وقتی که با پدر خود بخدمت سلطان محمد خدابنده آمد، جوانی دانشمند بزرگ نیکو اخلاق پسندیده خصال بوده، در خدمت والد معظّم خود تربیت یافته و در سنّ ده سالگی نور اجتهاد از ناصیهٔ حال او تافته چنانچه خودش در شرح خطبهٔ کتاب قواعد بآن اشعار نموده وفرموده است که چون در خدمت پدرم معقول و منقول و بسیاری از کتب اصحاب را خواندم تصنیف کتاب قواعد را التماس و درخواست نمودم انتهی. در تعلیل آن گوید که بعد از تحقیق تاریخ ولادت او و تاریخ تصنیف کتاب قواعد، ظاهر میشود که عمر او در آن موقع کمتر از ده سال بوده است. پس گوید: تعجب شهید ثانی در این باب (چنانچه در حاشیهٔ قواعد اظهار نموده) وجهی ندارد بلکه عجب از تعجب او است که خودش در شرح درایه، بشرح حال جمعی کثیر (که خدایتعالی در کمتر از آن عمر توفیق کمال داده) پرداخته و از آن جمله از شیخ فاضل تقی الدین حسن بن داود نقل کرده که میگفته که دوست و مصاحب او سید غیاث الدین بن طاوس در چهار سالگی از معلّم مستغنی گردید واز ابراهیم بن سعید جوهری نیز نقل کرده که کودک چهار ساله‌ای را نزد مامون عباسی آوردند که قرآن را خوانده و اظهار رأی و نظر و اجتهاد کردی لکن هر گاه گرسنه میشد مانند کودکان دیگر میگریست. باری قضاوت در این گونه موارد خارج از وضع کتاب بوده و بتألیفات منیفهٔ فخر المحققین میپردازیم:

۱- **ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد** که بامر والد معظمش علامه تصنیف و بفرمودهٔ

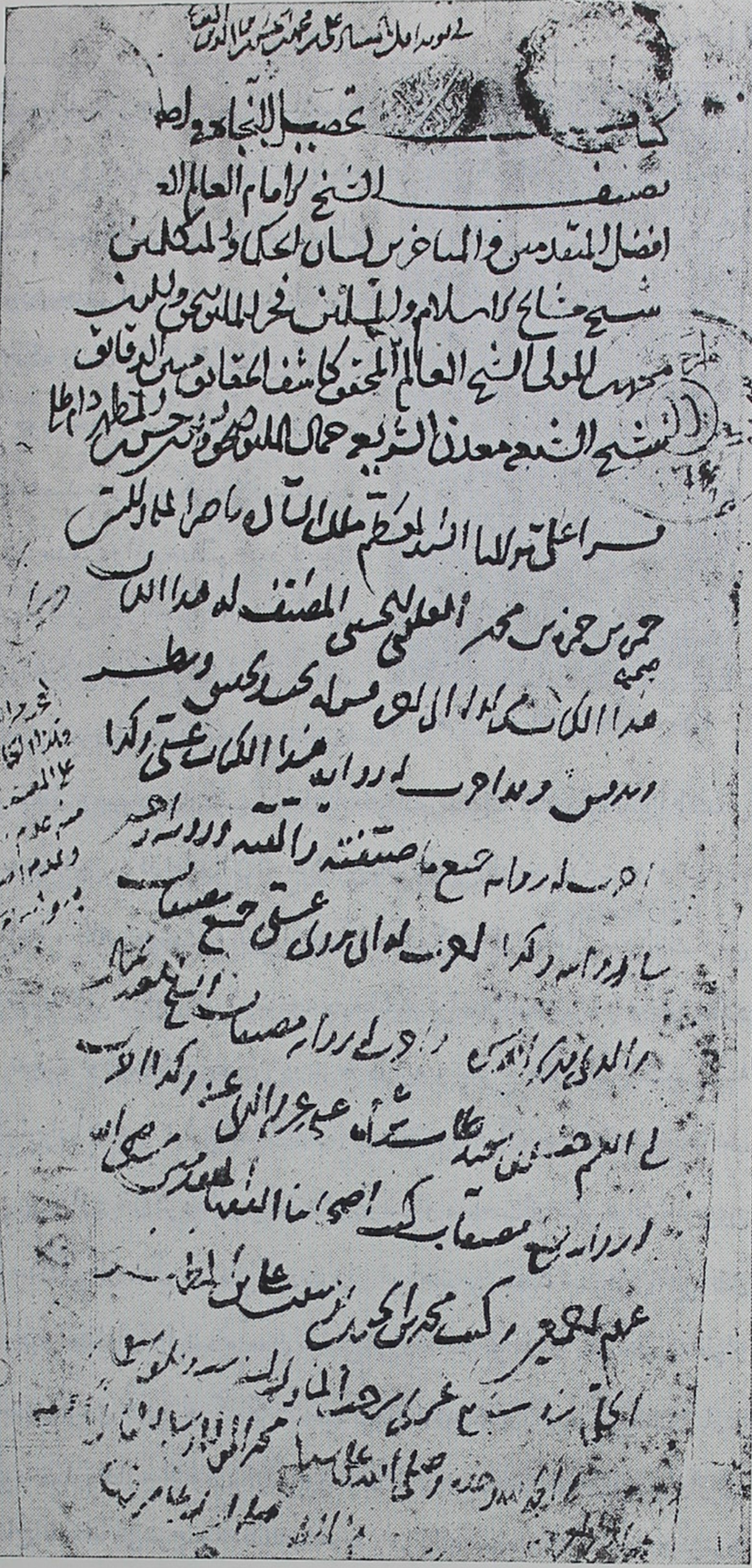
كتاب تحصيل النجاة
تصنيف الشيخ الإمام العالم العلامة
أفضل المتقدمين والمتأخرين لسان الحكماء والمتكلمين
شيخ مشايخ الإسلام والمسلمين فخر الملة والحق والدين

نمونهٔ دیگر خط فخر المحققین -۱۶

قطعهٔ مزبور در ظهر صفحهٔ اول کتاب تحصیل النجاة نگارش یافته و این کتاب همان نسخه است که صاحب ریاض العلماء دیده و در صفحهٔ ۳۹۸ جزء سوم از ذریعه نوشته شده است.

شیخ بهائی نظیر آن درکتب فقهیهٔ استدلالیه تألیف نشده وچنانچه ازکلمات خودآن‌کتاب برمیآید تا باب‌نکاح درحیات خود علامه وبقیه‌هم تاآخرکتاب بعدازوفات‌او تألیف‌یافته‌است **۲- تحصیل النجاة** دراصول دین **۳- ثبات‌الفوائد فی‌شرح اشکالات‌القواعد** که بموجب بعضی از نسخ ، نام همان شرح قواعد است‌که بنام ایضاح‌الفوائد مذکور شد وگویا آن‌کتاب را نخست بهمین‌اسم **ثبات** موسوم داشته بوده و اخیراً بنام ایضاح تبدیلش نموده است **۴- جامع‌الفوائد فی‌شرح خطبة القواعد** که تنها خطبهٔ‌قواعد علامه‌را شرح‌کرده‌است **۵- حاشیهٔ ارشادالاذهان‌علامه ۶- حاشیهٔ قواعد علامه** وآن غیراز ایضاح مذکور فوقاست **۷- شرح خطبهٔ قواعد** که همان جامع‌الفوائد مذکوراست **۸- شرح مبادی‌الاصول‌علامه ۹- شرح‌نهج‌المسترشدین علامه ۱۰- غایة‌السؤل فی‌شرح تهذیب‌الاصول علامه ۱۱- الکافیة‌الوافیة** درکلام **۱۲- منبع‌الاسرار** وغیراینها .

وفات فخرالمحققین شب جمعه پانزدهم یا بیست و پنجم جمادی‌الاخره‌سال‌هفتصد و هفتاد و یکم هجری قمری در هشتاد و نه سالگی واقع شد و عدد ابجدی جملهٔ : (**هشتاد و نه** = ۷۷۱ =ذعا) مادّهٔ‌تاریخ وفات وی میباشد وبعدازتتبّع بسیار ازمدفن وی سراغی نکردیم ودر ردیف محمدین از نخبة‌المقال‌گوید:

فخرالمحققین نجل‌الفاضل	**ذاع للارتحال بعد ناحل**

کلمهٔ **ذاع** = ۷۷۱ وکلمهٔ **ناحل** = ۸۹

(ص ۴۵۹مس و ۶۱۴ت و ۲۰۸هب و ۱۱۹لس وکتب رجالیه)

فخرالمشایخ **علی بن محمد بن علی** - بعنوان **عمرانی** مذکور شد .

فخرالملک **محمدبن علی‌بن خلف - واسطی** الولادة. **فخرالملک**اللّقب، **ابوغالب** الکنیة ، وزیر ابونصر بهاءالدولة ابن عضدالدولهٔ دیلمی بود و وبعدازوفات بهاءالدولة ، متصدی وزارت پسرش سلطان‌الدولة‌گردید. بعداز ابن‌العمید و صاحب ابن‌عبّاد (که ترجمهٔ حال هریکی در محل خود از این‌کتاب نگارش یافته) بزرگترین وزرای دیالمه ، بسیار سخی و باهمّت ، جزیل‌العطایا و جمیل‌السجایا بوده و روزی هزار فقیررا لباس میداد. اوّلین‌کسی میباشدکه شب نیمهٔ شعبان حلوا وشیرینی تقسیم نمود و اکابر شعرای وقت مدایح بسیاری درحق وی سروده‌اند ازآن‌جمله قصیدهٔ نونیّهٔ ابن‌نباته بوده واز ابیات‌آن قصیده است:

لکل فتی قرین حین یسمو	**و فخرالملک لیس له قرین**

انخ بجنابه و احکم علیه **بما املته و انا الضمین**

گویندکه شاعری بعد از این قصیدهٔ ابن نباته ، قصیده‌ای درمدح فخرالملک گفت و لکن جایزه و انعام او موافق دلخواهش نشد ، نزد ابن نباته رفته وگفت که من بضمانت توگول خورده و فخرالملک را مدیحه‌گفتم پس ابن نباته از مال شخصی خودش آن مقدار بدو بخشیدکه خودش راضی شد وچون این قضیه مسموع فخرالملک گردید مالی وافر بابن نباته عنایت فرمود .

گویند پیره‌ردی نامه بفخرالملک نوشت که مشعر برسعایت از شخصی دیگر بود پس فخرالملک درپشت نامه رقم کرد : **السعایة قبیحة و ان کانت صحیحة ، فان‌کنت اجریتها مجری‌النصح فخسرانك فیها اکثرمن‌الربح** تا آنکه‌گوید: **فاکتم‌هذاالعیب واتق‌من یعلم‌الغیب.** بالجملة، محاسن‌آداب فخرالملك بسیاربوده وبااحترام‌تمام میزیسته‌است تاآنکه بجهت بعضی پیش‌آمدها از طرف سلطان‌الدولة محکوم بحبس شد ودربیست و هفتم ربیع‌الاول چهارصد و هفتم هجری در دامنهٔ‌کوهی نزدیك اهواز مقتول و درهمانجا مدفون‌گردید.

عبرة : گویند یکی‌از خواص فخرالملك، شخصی را بناحق بقتل رسانید، زن‌آن‌شخص، شکایت پیش فخرالملك‌برد لکن بهروسیله‌که بوده محل‌توجه نگردید ، روزی دراثنای راه بفخرالملك‌گفت بشکایت من اعتنائی نشد اینك من هم شکوه بدرگاه خداوند قهّار برده و منتظر فرمان خداوندی هستم اینك بکیفرآن مسامحه دردادرسی یك‌ستم دیده، مقتول شد و اموالش توقیف‌گردید. (ص ۱۷۸ ج ۲ کا)

فدائی **میرزا نصرالله‌خان** - اصفهانی، درحیدرآباد هند ازمعلّمین‌فارسی حضور و بلقب **دولت یار جنگ** ملقّب بود ، طبع شعری روان داشته وبا **فدائی** تخلّص مینمود، با معصومعلی شاه مؤلف‌کتاب طرائق‌الحقائق الفتی‌تمام داشته واز اشعار او است‌که در وصف رحمتعلی شاه پدر معصومعلی شاه‌گفته است:

تیری رها نکردی ز ابروی چون کمانها کز جان و دل نگشتیم تیر ترا نشانها
یك جلوه‌ای نمودی جانها اسیرکردی یك جلوهٔ دگرکن آزادکن روانها

تاریخ حکمرانان هند که نامش ترکتازان و بزبان دری میباشد از تألیفات فدائی بوده و در حدود هزار و سیصد و هشت قمری درگذشت. (ص۲۴۱ ج۳ طرائق)

فدائی میرزا یحیی - یزدی ضمن شرح حال پدرش میرزا محمدعلی تحت عنوان **وامق** خواهد آمد.

فدوی ملامهرعلی - خویی تبریزی زنوزی ، از فضلا و ادبای اواسط قرن سیزدهم هجری عهد محمد شاه قاجار میباشد بلکه موافق آنچه از کتاب بحرالعلوم نام میرزا حسن زنوزی سالف‌الترجمة نقل شده عالم عارف فاضل جامع حکیم منجّم کثیرالکنایة و سریع‌القلم و دراکثر علوم متداوله خبیر بود ، نخست از فضلای خوی درس خواند پس بنواحی عراق و خراسان و اصفهان مسافرت کرد و از افاضل آن نواحی بسیاری ازعلوم را تحصیل نمود و بنجوم و احکام نجومی دیگر راغب‌تر بود . درمغازله ومعاشقه اشعار ملیح دارد وقصائدخوبی درمدح میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و دیگر اکابر وقت گفته است . ملامهرعلی بهرسه زبان عربی و ترکی و فارسی شعر خوب می‌گفته وبه **فدوی** تخلّص میکرده وبا فقر و فلاکت میگذرانیده است . از اشعارعربی‌او قصیدهٔ **رائیه** ایست که درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته وازابیات آن است:

هـا علـی بشر کیف بشر ربـه فیـه تجلی و ظهر
هو والمبدء شمس و ضیاء هو والواجب نـور و قمر
فلك فی‌فلـك فیـه نجوم صدف فی‌صدف فیـه درر
جنس‌الاجناس علـی و بنوه نوع‌الانواع الی حادیعشر
کل من مات ولـم یعرفهم موته موت حمـار و بقر
مارمی رمیـة الا وکفـی ماغزی غزوة الا و ظفر
اغمـدالسیف متی قـابلـه کل من جرد سیفاً و شهر
اذاتی احمد فی‌خـم غدیر بعلی و علی‌الرحـل نبر
قبل تعیین وصی و وزیـر هل تری مات نبی وهجر

از فکاهیّات فارسی او است :

آن کیست که خاطر مرا شادکنـد وین گردنـم از بند غم آزادکنـد

یا خرج عروسیم بگردن گیرد | یا آنکه مرا بخویش داماد کند

از اشعار ترکی او است :

ای معلّم منی اوز حالیمه قوی | سنه شاگرد اولان استاد اولماز
او رفیقلرکه منیم واریمیدی | دیدیلر مهرعلی داماد اولماز
کیم دییر عاشق اولان آغلاماسین | شط اگر اولماسا بغداد اولماز
عشق گلدی فدوی عقلی بوراخ | بیرعروسه ایکی داماد اولماز

بسال هزار ودویست وشصت ودویم هجری قمری درحدود هشتادسالگی درتبریز درگذشت.
(اطلاعات متفرقه)

فرّاء[1]

فرّاء **اسحق بن ابی‌جعفر** - موکول بعلم رجال است .

فرّاء **حسین بن مسعود** - بعنوان **بغوی** نگارش یافته است.

فرّاء **عبدالملک بن محمد** - بعنوان **ثعالبی عبدالملک** مذکور شده است.

فرّاء **معاذ بن‌مسلم** - بن ابی‌سارهٔ انصاری ، نحوی کوفی شیعی، مکنّی به **ابومسلم** و **ابوعلی** ، ملقّب به **فرّاء** یا **هرّاء**، ازاصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع ، ممدوح علمای رجال ، او و عموزاده‌اش **محمد بن حسن بن ابی‌ساره** هردو از اساتید کسائی نحوی مشهور و ازخانوادهٔ فضل و ادب هستند . علّامهٔ حلّی و جمعی دیگر از اکابر علمای رجال ، معاذ را از ثقات شمرده و از رجال کشی روایت کرده‌اندکه حضرت صادق ع بمعاذ فرمود: شنیدم که درمسجد نشسته ومردمرا فتوی میدهی ، معاذ تصدیق کرده و عرض نمود اراده داشتم که پیش از مرخصی ازحضور مبارک

۱- **فرّاء** - بصیغهٔ مبالغهٔ عربی، مشتق از **فرو** بمعنی پوستین بوده وهریک از پوستین فروش و پوستین‌دوز را گویند . در کتب رجالیه و ادبیه ، عنوان مشهوری بعضی از ارباب کمال است که تذکر میدهد . درصورت اطلاق ونبودن قرینه ، راجع بیحیی بن زیاد مشهور میباشد ویک معنی دیگر نیز برای فرّاء درضمن شرح حال یحیی بن زیاد فرّاء مذکور است .

بعرض رسانم من در مسجد می‌نشینم ، شخصی آمده و چیزی میپرسد ، اگر یقین کردم که از مخالفین شما است موافق رأی ایشان فتوی میدهم و اگر دانستم که از موالیان شما اهل بیت است موافق آنچه ازشما رسیده فتوایش میگویم و اگر مجهول الحال باشد فتوای قطعی نداده و همین قدر میگویم که از فلان شخص چنین رسیده و ازفلان هم چنان و قول شما را نیز بدین وسیله نقل میکنم . آن‌حضرت فرمودندکه این چنین‌کن من هم این چنین میکنم ومثل آن ازباب قضای تهذیب هم نقل‌شده ودرآخرش آن‌حضرت فرمودند رَحِمَكَ اللهُ همچنین بکن باری موافق آنچه از سیوطی و خالد ازهری وجمعی دیگر از علمای ادب نقل شده معاذ بن مسلم نخستین واضع علم صرف میباشد و تألیفات بسیاری بدو منسوب است . ولادتش در زمان خلافت یزید بن عبدالملك اموی (۱۰۱-۱۰۵ه ق) ویا خلافت پدرش عبدالملك بن مروان (۶۵-۸۶ه ق) واقع و وفاتش هم درسال یکصد وهشتاد وهفتم یا نودم هجرت بوده و اولاد و احفاد بسیاری‌که داشته تماماً درحال‌حیات او مردند وقول ثانی مذکور در ولادتش بصحت اقرب وبا طویل العمر بودن اوکه زبانزد عامّه بوده و ازمعمّرینش میشمارند انسب میباشد وبعضی ازشعرا درطول‌عمر معاذگوید :

ان معاذ بن مسلم رجـل — لیس لمیقـات عمره امد

قدشاب رأس الزمان واکتهل الـــدهروا ثـواب عمره جدد

چنانچه در اوّل عنوان اشاره شد لقب معاذ ، بین **فراء** و **هراء** مردّد و ابن‌خلّکان و اتقان‌المقال و اکثر اهل رجال هراء نوشته وضبط کرده‌اندکه بمعنی فروشندهٔ لباس‌هروی است . در وجیزهٔ مجلسی‌گوید معاذ بن مسلم فراء ، نحوی ثقة است واز ابن‌داود وبعضی از نسخ رجال‌کشی نیز مثل وجیزهٔ مجلسی فراء نقل شده‌که اوّلش حرف **ف** باشد.

نگارنده‌گوید : صحت هردو لقب مستبعد نمیباشد منتهاش آنکه بعضی‌از علمای رجال بیکی ازآنها استحضار یافته و بعضی دیگر بدیگری و اصلاً منافاتی هم نبوده و ضرورتی بنسبت اشتباه ببعضی از ایشان ویا بتغلیط بعضی از نسخ‌کتب رجالیّه نداریم. مخفی نماندکه بنا برلقب فراء هم او غیراز فراء نحوی مشهور یحیی‌بن زیاد مذکور در

ذیل بوده بلکه معان فراء استاد یحیی فراء بوده و فراء نحوی دوتن میباشد و درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بیحیی است .

(ص ۳۴۶ت و۹۶ ف و ۱۱۶ع و ۲۱۸ ج ۲کا وکتب رجالیه)

فراء **یحیی بن زیاد** - اقطع ابن‌عبدالله بن مروان یا منظور بن مروان اسلمی **دیلمی** کوفی **نحوی** لغوی ، ملقّب به **فراء** ، مکنّی به **ابوزکریا** ، از اکابر نحو و لغت و قرائت معدود بلکه درتفسیر و فقه و حدیث و طبّ و تاریخ ونجوم و ادبیّات واشعار نیز دارای حظّی وافر ومرجع استفادهٔ اکابر وبالخصوص درنحو و لغت و فنون ادبیّه اعلم کوفیّین و ازخواص تلامذه و اصحاب کسائی مشهور بود . ثعلب گوید اگر فرّاء نبودی علوم عربیّه ازکار افتادی و ابن‌الانباری گوید اگر در میان اهالی بغداد وکوفه کسی دیگر غیراز فرّاء وکسائی نبودی بازهم حق داشتندکه باوجود این دوتن برتمامی افتخار نمایند .

فرّاء مشمول عنایات بی‌نهایت مأمون خلیفه بوده تا عاقبت اورا بتأدیب و تربیت پسران خود بگماشت و ایشان نیز احترام تمام دربارهٔاو معمول می‌داشتند بحدّی‌که در پیش‌گذاری کفش‌های او بهمدیگر مسابقت مینمودند، عاقبت محض اینکه هردو بشرف خدمت‌استاد وعالم‌مشرّف بوده وفیض‌اندوز تذلّل براستاد بوده‌باشندتبانی‌نمودند براینکه هریکی یك لنگهٔ کفش استاد را پیش‌آورده باشد وچون این قضیه مسموع مأمون‌گردید چگونگی را از خود فرّاء استفسار نمود او هم‌گفت خواستم‌که ایشان را از این‌کار باز دارم ترسیدم‌که دل ایشان را شکسته وازمکرمتی‌که درآن مسابقه دارند بازداشته‌باشم پس مأمون شاد شد وگفت اگر مانع میشدی مستحق توبیخ و ملامت بودی .

مأمون درآن ایّام ، فرّاء را بتألیف‌کتابی درعلم نحوکه جامع تمامی اصول و قواعدآن باشد بگماشته و مقرّر داشت‌که پیش‌از اکمال‌کتابی هم‌چنانی ازخانه‌اش‌خارج نباشد و برای انجام این خدمت حجرهٔ مخصوصی برای او تعیین نمود و تمامی وسائل معاش و زندگانی و استراحت اورا از خادم و پرستار وکنیز وغیرها فراهم‌آورد و برای

کتابت تقریرات و بیانات وی منشیان مخصوصی احضار کرد ، او نیز در ظرف دو سال بتألیف کتاب **حدودالاعراب** که در اصول علم نحو و حاوی مسموعات خود از عرب است موفّق آمد و موافق دستور مأمونی بعد از آن از خانه‌اش خارج و بتقریر و املای کتاب **معانی‌القرآن** پرداخت و جمعی وافر در مجلس املای وی حاضر میبودند که فقط طبقهٔ قضات ایشان هشتاد تن بوده‌اند . پس از آن که از املای کتاب معانی‌القرآن هم فراغت یافت کاتب‌ها پنهانش داشته و نسخهٔ آن را نشر نمیدادند مگر برای کسی که بهر پنج ورقش یك درهم اجرت بدهد پس مردم شکایت پیش خود فرّاء بردند او نیز ایشان را احضار نمود ولی اصرارات او که در باب نشر دادن نسخه نمود مؤثّر نیفتاد و گفتند که مراد ما از مصاحبت تو تأمین معاش بوده اینك فرّاء باملای کتابی دیگر در معانی قرآن شروع نمود که نسبت باوّلی ابسط و انفع بوده‌است پس کاتب‌ها حاضر و بکتابت هرده ورقی بیك درهم راضی گردیدند .

تألیفات فرّاء در نحو و لغت بسیار است و همهٔ آنها را بواسطهٔ کثرت حافظه‌ای که داشته بدون کتاب املا میکرده وشاگردها مینوشتند و الفاظ واصطلاحات فلاسفه‌را بسیار استعمال میکرده است .

۱- آلةالکتابة ۲- الایام واللیالی والشهور ۳- البهاء در لغت **۴- الحدود** یا **حدودالاعراب** که فوقاً مذکور شد **۵- فعل و افعل ۶- اللغات ۷- لغات‌القرآن ۸- مجاز القرآن ۹- المذکر والمؤنث** که موافق نقل معتمد یك نسخه از آن در کتابخانهٔ احمدیهٔ حلب موجود است **۱۰- المصادر فی‌القرآن ۱۱- معانی‌القرآن** چنانچه مذکور شد ویك نسخه از آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجوداست **۱۲- المفاخر ۱۳- المقصور والممدود ۱۴- النوادر ۱۵- الوقف والابتداء فی‌القرآن** .

وفات یحیی فرّاء بسال دویست وهفتم یا هشتم هجری قمری در راه مکّه درشصت و چند سالگی واقع شد . شیعه و امامی مذهب بودن او از ریاض‌العلما منقول و شاید نسبت معتزله‌گی بدو دادن چنانچه از سیوطی و سمعانی نقل شده ناشی ازاختلاط بعضی از اصول مذهب شیعه و معتزله باشد **والله‌العالم** . اما زیاد پدر یحیی ازکسانی بوده‌که

در واقعهٔ فخ با شهید فخ حسین بن علی بن حسن مثلث حاضر بوده و بعد از شهادت حسین دست اورا نیز بریدند و بهمین جهت به اقطع مشهور گردید . ناگفته نماند که فرّاء گفتن یحیی بنوشتهٔ ابن خلّکان بجهت قطع وشقّ کردن کلام است که کنایه از موشکافی وغوررسی در کلام میباشد و اشتقاق آن از **فری** بمعنی قطع است نه از **فرو**، بمعنی پوستین که فوقاً مذکور شد زیراکه یحیی شغل پوستین‌دوزی یا فروشی را نداشته است.
(ضع وص۰ ۲۱هب و۳۷۰ج۲کا و۷۷۴ت و۹۸ف و۳۳۵۰ج۵س و۱۱۷ج۲ع و۹ج۲۰جم وغیره)

فرائضی **فراخ الشیعة** **فـرار** اوّلی لقب رجالی اسحق بن جندب، دوّیمی لقب رجالی حسین بن منذر بجلی و سیّمی هم جبّار بن حکم وسلیمان بن حکم و بعضی دیگر میباشد و دوّیمی در بعضی نسخ کتب رجالیّه قراح الشّیعه قید شده‌است که اولش قاف وچهارمش حرف(ح) بی نقطه است .

فراهی **محمد** یا **مسعود بن ابی بکر بن حسین بن جعفر**- ادیب لغوی مشهور، مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **بدرالدین** یا **شمس الدین** و مؤلف کتاب **نصاب الصبیان** معروف که لغتی است نظمی از عربی بپارسی و حاوی دویست بیت و موافق آنچه در دیباچهٔ آن تصریح شده بهمین سبب شمارهٔ ابیاتش ، بدین اسم نصاب اختصاص یافته است . وجه این علت آنکه ، بحکم شرع مقدّس اسلامی ، حدّ نصاب زکوة شرعی نقره ، دویست درهم میباشد پس ابونصر ابیات خودرا تلویحاً درصفا وجلا و برّاقیّت بنقره تشبیه و هریك بیت را بیك درهم نقره تمثیل نموده‌گویا هر بچه‌ای که این دویست بیت را فراگیرد بمنزلهٔ آنست که معلومات آن بچّه ، بحدّ نصاب و اندازهٔ کمال رسیده و میسایدکه زکوة‌آن اندازه از معلوماترا بفقرای علم و ادب نثار نماید . مخفی نماندکه کتاب نصاب الصبیان بارها چاپ و اشعارآن با چندین بحر عمدهٔ عروضی منظوم و دراول هربحری وزن عروضی آن بحر نیز مبیّن و علاوه بعضی از قواعد هیئت و نجوم و علوم دیگر نیز درآن مندرج است ، اینك میتوانیم بگوئیم که این اسم نصاب الصبیان محض تواضع و تجنّب از خودنمائی است والاّ در حقیقت نصاب الرّجال

بوده و فهمیدن مطالب ودانستن محتویات آن ازجملهٔ کمالات عالیه میباشد . بدینجهت است که محل توجه و اعتنای اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند چنانچه سید شریف جرجانی حاشیه‌ای بر آن نوشته وکمال بن جمال بن حسام هروی نیز شرح فارسی ریاض الفتیان نام تألیف کرده و علاوه براینها بعضی از شروح دیگر نیز دراین اواخر چاپ شده‌است. چنانچه درعنوان فراهی اشاره شد نام و لقب ابونصر مؤلف نصاب الصبیان درلغت نظمی محل تردید بوده و بنوشتهٔ قاموس الاعلام نامش محمد و لقبش بدرالدین و از شعرای سیستان اوائل قرن هفتم هجری عهد بهرام شاه بن تاج الدین میباشد . در کشف الظّنون گوید نصاب الصبیان در لغت که در دویست بیت منظوم است تألیف ابونصر مسعود بن ابی بکر بن حسین بن جعفر ادیب سنجری فراهی متوفّی ششصد وچهلم است وبعد از این جمله گوید : درنسخه‌ای که شاید صحیح بوده بهمین قرار است. باری فراهی منسوب است بفراهه که موضعی است از سیستان اینك ابونصر را سیستانی هم گویند. در نسخهٔ کشف الظنّون که نزد این نگارنده بوده ابونصر را بسنجری موصوف داشته چنانکه مذکور شد و لکن ظاهرا نسخه غلط و سجزی صحیح میباشدکه سجز نام دیگر سجستان معرّب سیستان است. (کف و ۴۲ هب وغیره)

فراهیدی **خلیل بن احمد**- عروضی نحوی، در باب کنی بعنوان **ابوعبدالرحمن** خواهد آمد .

فرخ رجوع بفرّخ زند نمایند .

فرخ زند **محمدحسن خان** - مشهور بخانلارخان ، بنوشتهٔ مجمع الفصحاء پسر علی‌مرادخان زند و نوهٔ محمدحسن‌خان قاجار جدّ عالی سلاطین قاجاریّه و مقرّب دربار فتحعلی شاه قاجار بوده و درسال هزار و دویست و سی و هفت هجری قمری درصفحات کرمان مقتول گردید واز اشعار او است:

ملك‌سرشت وکواکب سپاه ومه رخسار جهان پناه و فلك بارگاه ومهر سپر
ولی‌نواز و مخالف‌گداز و روشن رای فرشته طینت وآدم نژاد و پاك‌گهر

در ذریعه گوید : **مثنوی جمشید و خورشید** ازمنظومات شاعر ادیب متخلّص به **فرخ** است پس گوید گمان دارم که این فرخ ناظم مثنوی مذکور همان فرخ زند مذکور فوق است که در مجمع الفصحا بشرح حالش پرداخته است .

(ص ۱۳۳ ج ۵ ذریعه و ۳۸۳ ج ۲ مع)

فرخی

علی بن قلوغ- یاجولوغ سیستانی یا ترمدی، ازاکابرشعرای ایرانی عهد سلطان محمود غزنوی و ازشاگردان عنصری سالف الترجمة بود ، درعلوم ادبیّه حظّی وافر داشت ، موسیقی هم آموخته و اشعار نغز و طرفه گفته و باصوتی دلکش میخواند ، همواره مورد عنایات سلطان معظّم بود تاآنکه از مقرّبین و ندمای درباری گردیده و مال بسیاری اندوخت و**کتاب ترجمان البلاغة** که حاوی صنایع بدیعیّه میباشد ازآثار قلمی او است و چنانچه درمحل خود مذکور شد رشید وطواط هم کتاب حدائق السحر خود را در مقام معارضه با همین کتاب ترجمان البلاغة تألیف داده است. دیوان اشعارفرخی نیز درماوراءالنهر مشهور بوده وگویند اشعار متنبّی ازشعرای عرب و فرخی از شعرای عجم مسلّم عموم اهل فنّ میباشد واز اشعار فرخی است :

تا پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار
خاكرا چون ناف آهو مشگ زاید بیقیاس بید را چون پرطوطی برگ روید بی‌شمار

وفات فرخی درسال چهارصد و بیست و نهم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۳۳۸۱ ج۵س و۲۶۶ سفینه وغیرها)

فردوسی طوسی

حکیم ابوالقاسم حسن بن محمد- یا اسحق بن شرفشاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد ، از فحول شعرای نامی ایران بلکه از اکابر سخنوران جهان ، مراتب فضل وکمالات او از حدّ وصف بیرون ، در تشبیب و غزل و وعد و وعید و نوید و تهدید و مدح و قدح و هجا و مرثیه و افتخار و حماسه و تمامی فنون متنوعهٔ کلام و اغراض گوناگون شعری، ماهر وصاحب ید بیضا ودست توانا بود، گوی سبقت از دیگران ربود ، شهرت بی نهایت یافت ، مورد تجلیل اکابرسخنوران عالم

گردیده وبه **حکیم** و **سلطان‌الشعرا** و **امیرالمتکلمین** موصوفش داشتند وگاهی بجهت‌منتهای فصاحت او ، بسحبان وائل سالف‌الترجمة (که فصاحت وی ضرب‌المثل است) تشبیهش کرده و **سحبان‌العجم**اش گویند. تمامی فصحای شعرا باستادی وی اذعان داشته وقول‌اورا محل اعتماد دانند . انوری گوید نه اینکه فردوسی استاد وما شاگردان وی هستیم بلکه او خدای شعر وما بندگان او میباشیم . فردوسی علاوه برفنون سخنوری بصفت زهد و تقوی نیز موصوف بود و درمحبت خانوادهٔ عصمت ع اهتمام تمام داشت و چنانچه ذیلاً اشاره خواهد شد دور نیست‌که سبب قوی رنج خاطر سلطان نیز همین بوده است و از کلمات او میباشدکه مشعر بهمین موضوع است :

مرا غمز کردند کان بدسخن — بمهر نبی و علی شد کهن
بمهر نبی و علی گفته‌ام — گهرهای معنی بسی سفته‌ام
نباشد بجز بی‌پدر دشمنش — که یزدان بسوزد بآتش تنش

فردوسی درقریهٔ رزان یا شاداب یا بازنامی از قراء طوس متولد شد واز دهقان زادگان طوس بود ، درمبادی حال بامر زراعت اشتغال داشت ، پدرش هم درباغچهٔ فردوس نامی، ملك والی آن نواحی سمت باغبانی را داشته و ازآن جهت ملقّب بفردوسی بود ، بعد از وفات او پسرش بهمان لقب پدر ملقّب و بلکه‌آن را تخلّص شعری خود نمود ، بعد از تحصیل مراتب علمیّه بمطالعهٔ کتب تواریخ قدیمهٔ ایرانی پرداخته و اطّلاعات وافی بهم رسانید ، عاقبت از والی رنجیده خاطر شده و بغزنه رفت و برای اظهار تظلّم از والی، پی تحصیل وسیلهٔ مناسبی بدربارسلطان‌محمودمیبود تاروزی بحکم تصادف درمجلس عنصری و عسجدی و فرخی حاضر شد ، ایشان هم محض اینکه در مجلس ایشان نباشد گفتند اینجا مجلس مشاعره است و هرکسی‌که قوهٔ شعری نداشته باشد حق حضور در اینجا ندارد فردوسی نیز همین‌قدر اظهار داشت‌که ازآن‌قوّه بی‌بهره نمیباشد پس تبانی نمودند که یکی‌از ایشان مصراعی گوید و دیگران نیز نظیرهٔ آن راگفته و استقبالش نمایند ، روی این اصل عنصری گفت :

چون عارض تو گل نبود در گلشن
پس عسجدی گفت :
مانند رخت ماه نباشد روشن
پس فرخی گفت :
مژگانت همی گذر کند از جوشن
پس فردوسی گفت :
مانند سنان گیو در جنگ پشن

ایشان علاوه بر قوهٔ شعری اطّلاعات تاریخی اورا نیز استکشاف نمودند و زیاده از حد احترامش کرده و داخل درحوزهٔ خودشانش گردانیدند و اورا شایسته وبرازندهٔ نظم تواریخ ملوك عجم که قبلاً از طرف سلطان بعهدهٔ عنصری محول بوده دیدند و درحضور سلطانی معرفیش نمودند او نیز چند بیتی درمدح سلطان گفت که از آن جمله است :

چو کودك لب ازشیر مادر بشست
بگهواره محمود گوید نخست

گفته‌های او مورد پسند طبع سلطان شد و بعداز بعضی استیضاحات تاریخی دایر برطوس، اطّلاعات تاریخی اورا نیز زیاده از شنیده دیده و انجام آن خدمت (نظم تواریخ ملوك عجم) را بعهدهٔ او موکول وبهریك بیتی یك دینار (معادل اشرفی طلای هیجده نخودی) بنام انعام و صلهٔ شاهانه مقرّر داشتند. او نیز مدت سی سال از عمر عزیز خود را صرف این خدمت مهم تاریخی نمود و همین **شاهنامهٔ متداولی ومعمولی** راکه بارها در ایران وغیره چاپ شده درتاریخ ملوك عجم با عبارات وکلمات مأنوسهٔ فصیحه که دراثبات علم و حکمت و احاطهٔ تاریخی و تبحّر او در فن بدیع و بلاغت و فنون سخنوری گواه صادق و برهانی قاطع میباشد درحدود شصت هزار بیت برشتهٔ نظم آورد که درآغاز و انجام هرداستان سخنان حکیمانهٔ بسیاری را مشتمل میباشد .

درباره این کتاب گویند نه تنها کتابی تاریخی است که حاوی شرح حال ملوك و نامداران ایران و حوادث و قضایای ایشان باشد وبس ، بلکه کتاب وعظ و اخلاق و حکمت بوده و اغلب فنون ادبیّه را مشتمل و قاموس لغت پارسی ومرجع مهم مورّخین و ادبا میباشد و درسال چهارصدم هجرت باتمامش موفّق گردیده و دراین موضوع ومدت نظم و سال اتمامش گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی
ز هجرت شده پنج هشتاد بار — که گفتم من این نامهٔ شاهوار

با این همه ، در نتیجهٔ اغوای وزرای بدنهاد و حسّاد پست نژاد که بذل آن مقدار مقرّری مذکور فوق (هر بیتی یك دینار) برای یك شاعر رافضی شیعی خلاف غبطهٔ خزانهٔ دولتی میباشد دل سلطان را محض توهّم سود و صرفهٔ دولتی که تعصّب مذهبی نیز توأمش بوده از آن ارادهٔ سنیّه منصرف و بخلف وعدهٔ مقرّری که خیانت حقیقی مقام سلطنت بوده و درحقیقت ننگ تاریخی و زیان و خسارت جبران ناپذیر ابدی است الزامش نمودند و زر و طلا را بسیم و نقره تبدیل دادند و بعوض شصت هزار دینار مقرّری ، شصت هزار درهم پول نقره (که هرده درهمی بوزن پنج مثقال ویك چهارم مثقال است) فرستاده و درحمّام بدو تسلیم نمودند . فردوسی نیز همینکه از تبدّل دینار بدرهم مستحضر گردید همهٔ آنها را سه قسمت کرده یکی را باستاد حمّامی و دیگری را بشربتچی و سیّمی را بحامل که گماشتهٔ سلطان بوده بخشود ویا بهر نحوی که بوده همهٔ آن انعام را در یك روز باین وآن بخشید و خودش چیزی برنداشت و پس از آن بهجویّهٔ مشهورهٔ سلطان پرداخت که از ابیات همان هجویّه است :

بسی سال بردم بشهنامه رنج — که شاهم ببخشد بپاداش گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر — بسر برنهادی مرا تاج زر
اگر مادر شاه بانو بدی — مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود — نیارست نام بزرگان شنود
کف شاه محمود والاتبار — نه اندر نه آمد سه اندر چهار
درختی که تلخ است ویرا سرشت — گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب — ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد
بعنبر فروشان اگر بگذری — شود جامهٔ تو همه عنبری

وگر بگذری نزد انکشت‌گر | از او جز سیاهی نیابی دگر
رود حرمت خود نگهدارد او | دگر شاعرانرا نیازارد او
که شاعرچو رنجد بگوید هجا | هجا تا قیامت بماند بجا

فردوسی از آنجا فرار کرده وعاقبت برستمدار رفت، باسپهبد جرجانی که ازطرف منوچهر قابوس حکومت آن نواحی داشته پناهنده شد . سلطان محمود بعد از اطّلاع ، نامه‌ای باسپهبد نوشت که اگر فردوسی‌را بدربار ما نفرستی آن‌قدر فیل بیارم که‌کشور ترا بی تیر و سنان پایمال‌گردانند چون نامه باسپهبد رسید این آیهٔ شریفه را درحاشیهٔ آن نوشته و بسلطانش فرستاد : **اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحٰابِ الْفیلِ** سلطان بعداز مطالعهٔ آن، از آن عزیمت خود منصرف گردید و یا بنوشتهٔ بعضی دیگر فردوسی بعد ازآن هجویّه از خوف سلطان مختفی شده وبعداز مدتی بهرات رفت و ازآنجا عازم طبرستان‌شد وعاقبت ببغداد رفته و قصهٔ **یوسف و زلیخا** را هم بنام‌خلیفهٔ وقت نظم‌کرد وبالاخره بواسطهٔ پیری و دیرپائی قضیه بوطن خود مراجعت و بطور اختفا میزیسته تا درسال چهارصد ویازدهم هجری قمری مطابق یك هزار و بیستم میلادی ویا در چهارصد و شانزدهم هجرت وفات یافت . مدفنش درطوس معروف است و تألیفات بسیاری هم بعربی و پارسی بدو منسوب میباشد، امام‌غزالی باآن همه جلالت وتبحّر علمی‌که داشته میگفته‌است‌کاشکی ممکن بودی‌که تمامی تألیفات خود را با این دوبیت فردوسی مبادله‌کردمی :

پرستیدن دادگر پیشه کن | ز روز گذرکردن اندیشه کن
بترس از خدا و میازارکس | ره رستگاری همین‌است وبس

نیز گویند ابوالقاسم‌گرگانی از علمای طوس باقتضای عادت منحوس بعضی از متلبّسین بلباس اهل‌علم بجهت مدایح ملوك مجوس‌که ازقلم فردوسی برآمده دربارهٔ او سوء ظنّی داشته تا درعالم خواب در درجات عالی بهشتش دیده وکدامین عمل سبب‌آن مقام عالی بودن را استفسار نمودگفت همین یك بیت‌که درتوحیدگفته‌ام :

جهان را بلندی و پستی توئی | ندانم چه‌ای هرچه‌هستی توئی

از نوادر اتفاقات ، روزی سلطان محمود نامه‌ای بحکمران هند نوشته و دراندیشه بود که اگر جواب آن مخالف مرام آید چه باید کرد و راه چاره را از بعضی از وزرا استفسار نمود آن وزیر هم در دم این شعر فردوسی را فرو خواند :

اگر جز بکام من آید جـواب　　　من و گرز و میدان افراسیاب

پس سلطان بجفای خود اقرار آورده و بسیار متأثر ومتألّم گردید وبالخصوص تذکر دادن پیری وناتوانی ومتواری شدن فردوسی بمراتب تألّم قلبی سلطانی افزوده وسلسله‌جنبان محبت وی گردیده وفرمان داد که آن دنانیر مقرّری اوّلی را بار شتر کنند وبخانهٔ فردوسی برند .آن بار از دروازهٔ طوس وارد شد و درهمان حال جنازهٔ فردوسی را از دروازهٔ رزان طوس خارج کرده و بقبرستان میبرده‌اند:

نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند　　　عقل داند که بدان زنده نگردد سهراب

علی‌الجملة شرح حال فردوسی درکتب تراجم بانواع مختلف مرقوم حتی نام و نسب او نیز درآنها مابین حسن بن اسحق بن شرفشاه و حسن بن محمد بن شرفشاه و حسین بن اسحق بن شرفشاه و احمد بن اسحق بن شرفشاه مردّد ویا موافق ترجمهٔ عربی چاپ مصر کتاب شاهنامه، منصور بن علی یا فخرالدین بن احمد بن فرخ است واین مختصر گنجایش تحقیق مراتب را نداشته و موکول بکتب تراجم مبسوطه میدارد .

(ص۳۸۲ ج۱مع و۳۸۴ض و۱۹۲ ج۵فع‌ه و۳۳۸۶ ج۵س و۲۳۶لس وغیره)

فردوسی طویل از شعرای قرن دهم هجری عثمانی عهد سلطان بایزیدخان ثانی هشتمین سلطان عثمانی(۸۸۶ـ۹۱۸ه ق) میباشد که علاوه برقریحهٔ شعری درتواریخ و سیر نیز دستی توانا داشت ، او نیز مانند فردوسی طوسی شاهنامه‌ای محتوی برسیصد تمام یا سیصد و هشتاد مجلّد که شمارهٔ ابیاتش بالغ بیك ملیون وششصد وپنجاه هزار بیت بوده بنام سلطان معظّم نظم و اتحاف دربارهمایونی نمود پس حسب‌الامر سلطانی انتخابش کرده و بهشتاد مجلّد تنزیلش دادند. فردوسی از این معنی افسرده‌خاطر گردیده و بتقلید فردسی طوسی هجویّه‌ای درحق سلطان مذکور گفت پس تاب اقامت

نیاورده و بخراسان فرار کرده و هم آنجا درگذشت . نام و سال وفات و شعر و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد.
(ص۱۵۸ ج۴فع و۳۳۸۸ ج۵س)

فرزدق همام بن غالب بن صعصعة بن ناجیة - بن عقال بن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارم بن عوف بن حنظلة بن مالك بن یزید بن مناة بن تمیم دارمی تمیمی ، **ابوالاخضل** و **ابوفراس** الکنیة ، **فرزدق** اللّقب والشّهرة ، از اعاظم شعرای شیعی عرب وکبار تابعین واهل‌ادب وگاهی بجهت‌تشبیه بحسان‌بن ثابت سالف‌الترجمة به **حسان ثانی** هم ملقّب و پدرش غالب از اشراف قوم بوده و هر کسی که بقبر او پناه بردی در امان بودی . جدّش صعصعة نیز از اصحاب حضرت رسالت (ص) و اشراف بنی‌تمیم بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده و در آن زمان سیصد و شصت دختر راکه برسم‌منحوس‌خودشان زنده درگورمیکردند احیاکرده‌است چنانچه برای‌هردختری یك شتر نرینه و دوشتر ماده فدیه می‌داد وآزادش میکرد و خود فرزدق در بعضی اشعار خود بهمین معنی اشاره‌کرده است :

الم تر انا بنی دارم زرارة منا ابو معبد
وجدی الذی منع‌الوائدات واحیی الوئید فلم توأد
السنا الذین تمیم بهم تسامی و تفخر فی‌المشهد

فرزدق از مبرّزین شعرای عرب وازاصحاب حضرت سجّاد ع بوده وشرف حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و دیگر اصحاب‌کرام را درك‌کرده است ، پدرش درایّام‌کودکی بحضور آن‌حضرتش برده و دارای قریحهٔ شعریّه بودن اورا بعرض رسانید پس‌آن‌حضرت امر بتعلیم قرآنش فرمود این‌بودکه بحفظ قرآن پرداخت ومادام‌که حفظش نکرده‌بوده شعر نمیگفته است . فرزدق با **جریر** و **اخطل** که ایشان نیز شاعری بودند بی‌بدل (شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود و پیوسته با جریر جدل و مهاجاتی داشت و این مشاعره ومشاجره بقوهٔ شعریّهٔ هردو افزوده و ازطرف همین‌معاصر رقیبش جریر ملقّب به **ابن‌القین** شدکه قین بزبان عرب بمعنی‌آهنگر بوده واین صنعت

درمیان ایشان عیب بزرگ ومورد تحقیر ایشان است. گویند که شعر فرزدق حاوی بسیاری از الفاظ عرب و اسالیب و قواعد آنها میباشد. یونس گوید اگر شعر فرزدق نبودی ثلث لغت عرب از بین رفتی.

فرزدق با تعظیم وتکریم اهل بیت طهارت ع ومدّاحی خانوادهٔ رسالت ص معروف میباشد روزی هشام بن عبدالملك دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵ـ۱۲۵ هـ ق) بحج رفته بود و بعداز طواف، عزم تقبیل و استلام حجرالاسود را نمود لکن ازکثرت و ازدحام حجّاج دسترس او نشد ناچار در یك گوشه‌ای یا روی منبری نشسته و منتظر فرصت بود بناگاه حضرت سجّاد ع بعداز طواف ارادهٔ استلام حجر نمود، تمامی حجّاج با تمام تعظیم و احترام کناره کشیدند. هشام با تعجب تمام سؤال نمودکه این شخص باوقار و عظمت که بوده که مورد این همه اعزاز و اکرام گردید ویااینکه مردی شامی این سؤال را نموده و هشام تجاهل کرد و ازخوف توجه اهالی اظهار عدم معرفت نمود. فرزدق که حاضر بوده اظهار داشت که من اورا بهتر میشناسم آن مردشامی پرسید که کیست؟ فرزدق بالبداهة و ارتجالا این قصیدهٔ میمیه را انشا نمودکه درمؤلفات فریقین بااختلاف جزئی درترتیب ابیات و شمارهٔ آنها ثبت شده است و موافق آنچه در دیوان المعصومین ع ازمنابع مختلفه نقل و ضبط کرده‌ایم ازچهل بیت متجاوز میباشد ودراینجا محض تیمّن وتبرّك یك چندی ازآنها را زینت بخش اوراق مینماید:

یا سائلی این حل الجود والکرم — عندی بیان اذا طلابه قدموا
هذا الذی احمد المختار والده — صلی علیه الهی ماجری القلم
هذا ابن خیر عبادالله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا علی رسول‌الله (ص) والده — امست بنور هداه تهتدی الامم
هذا الذی تعرف البطحاء و طأته — والبیت یعرفه والحل والحرم
هذا ابن سیدة النسوان فاطمة — و ابن الوصی الذی فی‌سیفه نقم
بدر له شاهد والشعب من احد — والخندقان ویوم الفتح قدعلموا
و خیبر و حنین یشهدان له — و فی‌قریظة یوم صیلم قیم
مواطن قد علت فی‌کل نائبة — علی الصحابة لم اکتم کما کتموا

هذا الذی عمه الطیار جعفر والـــــــــــــــــــــــــمقتول حمزة لیث حبه قسم
اذا رأتــه قریش قــال قائلهـا الی مکارم هـذا ینتهی الکرم
ینمی الی ذروةالعز اللتی قصرت عن نیلها عرب الاسلام والعجم
یـکاد یمسکـه عرفـان راحتـه رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
لو یعلم الرکن من قـد جاء یلثمه لخر یلثـم منه ما وطأ القدم
من معشر حبهم دین و بغضهـم کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهـم او قیل من خیر خلق الله قیل هم
لایقبض العسر بسطاً من اکفهـم سیان ذالك ان اثروا وان عدموا
و لیس قولك من هـذا بضائره العرب تعرف من انکرت والعجم
مشتقـة من رسـول الله نبعتـه طابت عناصره والخیم والشیم
هذا ابن فاطمـة ان کنت جاهلـه بجده انبیاء الله قـد ختموا
مـا قـال لاقط الا فـی تشهـده لولا التشهـد کانت لائه نعم
الله فضلـه قـدمـاً و شرفـه جری بذاك له فی لوحه القلم

بعضی اقوال راجع بهمین قصیده را در دیوان المعصومین نگارش داده ایم و رجوع بدانجا نمایند . هشام از این قصیده درخشم شد و فرزدق را در عسفان که موضعی است ما بین مکّه و مدینـه در دومنزلی مکّه محبوس داشت و همینکـه حبس او مسموع حضرت سجّاد ع گردید دوازده درهم بدو انعام وعنایت فرموده وازقلت آن بواسطهٔ عدم مساعدت زمان اعتذار فرمودند ، فرزدق قبول نکرده و بعرض رسانیدکـه خدمت من برای خدا است نه عطا ،آن حضرت همان صله را برگردانیده وقسم بحق خودش دادکه آن را بپذیرد و فرمودکه خدایتعالی بحسن نیّت تو دانا است . فرزدق در حبس بوده تا بعد از وفات هشام مستخلص شد ویا موافق مشهور ، در محبس ، هشام را هجو میگفته واین دوبیت را نیز بخود هشام فرستاد :

اتحبسنـی بین المدینـة واللتـی الیها قلوب الناس یهوی منیبها
تقلب رأساً لم یکـن رأس سیـد و عیناً لـه حولاء باد عیوبها

هشام بعد از دیدن این دوشعر امر بخلاصش نمود وموافق قول دیگر پس ازآنکه حبس فرزدق بطول انجامید وبامر هشام نام او از دفتر رسمی محو و حقوق مقرّری اوکه داشته قطع وباقتل تهدید میشد شکایت بحضرت سجّاد ع برد ودراثر دعای آن حضرت مستخلص

و شرفیاب حضور مبارك گردید و موضوع محو اسم و قطع حقوق نیز مذاکره شد پس آن‌حضرت بعد از استفسار از مقدار حقوقش معادل حقوق چهل سالهٔ اورا یکجا بدو عطاکرد و فرمود اگر میدانستم که بزیادتر از این محتاج میباشی هرآینه عطا میکردم پس فرزدق چهل سال بعدازآن وفات یافت . این نیز مانند استخلاص فرزدق از حبس هشام ببرکت دعای حضرت سجّاد ع باآن‌همه سوء قصدی که در برابر کلمات‌خشونت‌آمیز او داشته از کرامات آن ولی خدا است . از سلسلة الذهب عبدالرحمن جامی نقل‌است که همین‌قصیده‌را با نظم‌فارسی مذکور داشته وگفته‌که زنی از اهل‌کوفه فرزدق را درخواب دید واز جریانات عالم‌آخرتش استفسار نمودگفت خدا بسبب همین قصیده مرا بیامرزید پس جامی گفته‌که سزاوار است‌که خدایتعالی تمامی عالم را بسبب این قصیده بیامرزد . درتاریخ ابن‌خلّکان‌گوید بفرزدق کرامتی منسوب دارندکه درآن امید بهشت است پس بنقل قضیهٔ مذکورهٔ هشام و حضرت سجّاد ع پرداخته است . علی‌الجملة ، وفات فرزدق بسال صد ودهم یا یازدهم‌هجرت درنودسالگی یادرحدودصدسالگی‌دربصره واقع‌گردید.

(ص ۳۳۳ ج۲کا و ۲۳۹۱ ج ۵س و ۵۲۰ت و ۲۹۷ ج ۱۹ جم و ۲۱۹لس و ۲۶۲ ج ۱ع و باب ه از ریاض‌العلما وکتب اخبار و رجال)

فرزدق یمنی بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء از اکابر فضلای شعرای عهدسلطان‌محمود غزنوی ویا از معاصرین خاقانی شیروانی بوده و ازشرح حال او چیزی بدست‌نیامد لکن چند شعر طرفهٔ اوکه بنقل مجمع‌الفصحاء درتذکرهٔ تقی‌اوحدی بدو نسبت داده تذکّر داده میشود :

نه هرکوآید از کوهی بود با دعوت موسی
نه هرکو زاید از زالی بود با سطوت دستان
نه هربحری بود عمّان نه هرچاهی بود زمزم
نه هرجویی بود دجله نه هرآبی بود حیوان
محال است اینکه بی‌همّت شود کس میر بحر و بر
گزاف است اینکه بی‌طاعت‌شودکس فخر انس وجان

بدین خیر و بدین همّت بدین حکم وبدین حکمت
بدین قدر و بدین قدرت بدین فرّ و بدین فرمان
ندانم در همه دولت ز احرار فلك همّت
بجز صدر قضا قدرت وزیر خسرو کیهان
فلك رتبت ملك عصمت قضا قدرت قدر بسطت
قمر دولت زحل رفعت زمین میدان فلك ایوان
درش چرخیست بی‌فتنه رخش مهریست بی‌عقده
کفش ابریست بیطوفان دلش بحریست بی‌پایان

تاآخرکه همگی بیست وسه بیت است . (ص ۳۸۰ ج ۱ مع)

فرشته **محمدقاسم** - هندوشاه ، استرآبادیّ الاصل والولادة ، ازمشاهیر مورّخین قرن یازدهم هجری هندوستان میباشدکه پس‌ازآنکه درمولد وموطن اصلی خود استرآباد بتحصیل مراتب علمیّه موفّق‌آمد بمصاحبت‌پدرش بهندوستان رفت و درشهر احمدنگر داخل درخدمت مرتضی نظام شاه شده و بمناصب عالی رسید وکتاب تاریخ تمام راکه به **تاریخ فرشته** معروف است بنوشتهٔ بعضی بنام او تألیف داد وبعداز وفات‌او درسال نهصد و نود و ششم هجرت درحدود سی وهشت سالگی بحسب دعوت دلاورخان وزیرابراهیم‌عادل‌شاه‌ثانی به‌بیجاپور رفته ودوکتاب **گلشن ابراهیم** و **نورس‌نامه** را نیز بنام وی تألیف داد . این‌کتاب‌گلشن وتاریخ مذکور هردو بانگلیسی ترجمه و درهندوستان طبع شده و انتشار یافته‌اند. بفرمودهٔ ذریعة ،کتاب مذکور را بعد از سال نهصد و نود و هشتم هجرت بنام ابراهیم عادل شاه مذکور تألیف و درسال هزار و پانزدهم بپایانش رسانده و درسال ۱۲۹۰ه ق = **غرص**در بمبئی ودرسال ۱۲۸۱ه ق = **غرفا** در مطبعهٔ نولکشور هند چاپ و بیك مقدمه ویك خاتمه و دوازده مقاله مشتمل و حاوی تواریخ هند و شرح حال ملوك وعلمای هندوستان وبسط مذاهب اهالی‌آن‌سامان و اوّل اسلام مسلمین ایشان میباشد . درمقالهٔ اوّل از شرح حال ناصرالدین سبکتکین

متوفی بسال ۳۸۷ه ق = شفز ابتدا کرده و اوّل کتاب این است :

پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پایندگان

سال وفاتش بدست نیامد. (ص۳۳۹۵ج۵س و۱۹۵۵ج۵فع و۲۷۲ج۳ذریعه)

فرشتهٔ روی زمین ابوالوفاء - بعنوان **خوارزمی ابوالوفاء** نگارش یافته‌است.

فرصت

سید میرزا محمد نصیر - حسینی شیرازی ، ملقّب بمیرزا آقا ، متخلّص بفرصت، معروف بمیرزا فرصت ابن میرزا جعفر، متخلّص ببهجت ابن میرزا کاظم ، ملقّب بشرفا ابن میرزا نصیر ، از ادبا و شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که شاعر ماهر و ادیبی کامل بود وعلاوه برحساب وهیئت ومنطق و اسطرلاب و هندسه و نحو و اشتقاق و دیگر علوم ادبیّه درفنون نقاشی و صورت‌گری نیز دستی توانا داشته و دارای امتیاز تمام میباشد و از تألیفات او است :

۱- **آثار عجم** یا **شیرازنامه** که در تواریخ فارس و آثار عجیبهٔ آن بوده ودرسال هزار و سیصد وسیزدهم هجرت از تألیف آن فارغ ویک‌سال بعدازآن در بمبئی چاپ ودر اوّلش این شعر خود مؤلف است :

آثار پدید است صنادید عجم را از نقش و نگار در و دیوار شکسته

۲- **اشکال المیزان** در منطق که تمامی مباحث تصور و تصدیق را با رسم جداول در اشکال اربعه حاوی است ۳- **بحور الحان** بزبان فارسی در انواع علم موسیقی که در ایران چاپ شده است ۴- **دریای کبیر** که بعلوم بسیاری مشتمل است ۵- **دیوان اشعار** که حاوی قصائد و غزلیات و ترجیعات و رباعیات بوده ودرایران چاپ شده‌است ۶- **شطرنجیه** ۷- **منشآت نثر** ۸- **هجرنامه** که مثنوی است . وفات فرصت درسال هزار و سیصد و سی و هشتم یا نهم هجری قمری واقع واز اشعار او است :

تو بدلبری و شوخی ببری دل پری را پری از تو دلبر آموخت طریق دلبری را

نگهی کنی و ازکف ببری ز عاشقان دل که تمام کرده چشمت بنگه فسونگری را

تو بحسن همچو لیلی چو بشهر شهره گشتی همه خوانده‌اند مجنون من وقیس عامری را

بهوای مهر روی تو چو ذرّه‌ایست فرصت تو از او دریغ داری زچه ذرّه‌پروری را

این سبزه ، خط سبز نگاری بوده است / سنبل شکن طرّهٔ یاری بوده است
آن لاله که برطرف چمن می‌بینی / خونین دل تنگ داغداری بوده است
نرگس بچمن چشم نگاری بوده است / سنبل سر زلف تابداری بوده است
وان گل که شکفته برسر شاخ بباغ / رخسارهٔ یار گل عذاری بوده است

شرح حال میرزا نصیر جدّ عالی فرصت بعنوان **نصیرالدین اصفهانی** خواهدآمد . امّا **میرزاجعفر** متخلّص به **بهجت** پدر فرصت مقیم اصفهان بوده و بعد از وفات پدرش **میرزاکاظم شرفا** (که درسال ۱۲۳۵ هـ ق = **غرله** در حیدرآباد هند وقوع یافته) ازاصفهان بشیراز رفته و دختر رجبعلی‌خان متخلّص بتسلّی را ازدواج کرد وفرصت از وی بوجود آمد و بسال هزار و دویست ونود و ششم هجری قمری درشصت وپنج سالگی وفات یافت ودر دارالسلام شیراز مدفون شد و فرصت درتأثّر ازفراق پدر درتاریخ وفاتش گوید:

بهجت ای باب گرامی ای که نیست / بی تو بهجت از برای خاصّ وعام
در بهشت آسوده‌ای چون بوده‌ای / مادح پیغمبر و آل کرام
جعفر صادق ترا بادا شفیع / ای بمذهب صادق و جعفر بنام
فرصت خونین جگر فرزند تو / کاز فراقت در جهان نادیده کام
خواست تاریخ وفاتت عقل گفت / **بهجتی زویافته‌دارالسلام** = ۱۲۹۶

واز اشعار بهجت بدست نیامد. (ص۱۰۵و۳۲۰عم و۸ج۱و۱۲۹ج۳ذریعه)

فرضی **حاسب**- محمد بن‌علی درباب کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

فرغانی[1]

فرغانی **احمد بن قصیر**- از مشاهیر ریاضیّین و علمای هیئت عهدمأمونی است که بامر وی درهیئت علمیّه داخل و رصدخانه‌ای در بغداد

۱- **فرغانی** - بفتح‌اول منسوب است به فرغانه وآن بنوشتهٔ مراصدشهری وناحیه‌ایست وسیع در ماوراءالنهر در پنجاه فرسخی سمرقند وخجند هم از ولایات آن است وبعدازاین گوید وگویند که فرغانه دیهی از فارس . نگارنده گوید شاید دربعضی موارد منسوب بفرغان باشدکه از بلاد یمن است .

تأسیس وکتابی دایر براصول ومبانی علم هیئت تألیف دادکه درسال هزار وهشتادم هجرت بلاتینی ترجمه شده است و دراسطرلاب و ساعات ایشان نیز آثار بسیاری داشته است. هیئت علمیهٔ مذکور بسال دویست و هفدهم هجرت درصحرای سنجار بااعمال اسطرلابی دو درجه‌ای دایرهٔ نصف‌النهاررا مساحت کرده وبدان وسیله حرکت ومقدارجسامت زمین را معین نمودندکه محیط آن موافق آنچه درکتب متأخرین نیز تصریح‌شده هشت هزار فرسخ است. احمد درسال دویست و بیست و ششم هجری قمری مطابق هشتصد وچهلم میلادی درگذشت. (ص۱۹۶ج۵فع وغیره)

فرغانی	احمد بن محمد	اوّلی و پنجمی در باب کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد وسه‌دیگر نیز بعنوان **برهان‌الدین** و **اوشی** و**سعیدالدین** نگارش یافته‌اند.
فرغانی	علی بن ابی‌بکر	
فرغانی	علی بن عثمان	
فرغانی	محمد بن احمد	
فرغانی	محمد بن کثیر	

فرقتی **ابوتراب بیگ** - ازاکابرشعرای‌ایرانی میباشدکه دراصل‌انجدانی بوده ودرکاشان‌نشوونما یافته ودیوان‌مرتبی‌هم‌داشته وازاواست:

سیاه بختی از این بیشتر نمیباشد	که‌مجلس‌دگران‌روشن‌ازچراغ‌من‌است

درسال هزار و بیست وششم هجرت درگذشت. (ص ۳۳۹۵ ج۵س)

فروغ‌الدین یا **فروغ‌فرخی** بعنوان **بهجت** نگارش داده‌ایم.

فروغی میرزاعباس بن موسی - بسطامی ، از شعرای نامی ایرانی قرن سیزدهم‌هجرت‌میباشدکه نخست **مسکین** تخلّص‌داشته واخیراً بجهت انتساب بامیرزاده فروغ‌الدولة به **فروغی** تخلّص میکرد. ملّخص آنچه در ظهر دیوانش درشرح حال او نگارش یافته این است‌که درآغاز دولت فتحعلی شاه قاجار از موطن خود بسطام بتهران رفته و همّت بنظم شعر برگماشت و باآن‌همه بی‌سوادی‌که داشته در نهایت فصاحت بود ، چون تکمیل شعر بی‌خط وکتابت صورت امکانی نداشت برای یاد گرفتن اصول خط چندان رنج بردکه سین را از شین وحاءمیم را از یاسین باز دانست و

نوشتن حروف هجا را آشنا گردید و پیوسته باین بیت حکیم سنائی تمثل می‌کرده‌است:

اگر بودی کمال اندر نویسائی و خوانائی
چرا آن قبلهٔ کل، نانویسا بود و ناخوانا

درخدمت امیرزادهٔ مذکور تربیت یافت تا رفته رفته حلاوت اشعارش مشهور شد و در این حال قدم بجادهٔ عرفان گذاشت و مانند منصور، **اناالحق** بزبان میآورد پس مردم دربارهٔ او مختلف شدند، بعضی مرید شیطانش گفته و جمعی مست بادهٔ محبتش خواندند، او نیز نه از شنعت ایشان نفرتی داشت و نه از ارادت آنان مسرتی بخود راه میداد. درعهد فتحعلیشاه ومحمد شاه و ناصرالدین شاه با غزلسرائی میگذرانید تا آنکه روزی سخن از خودستائی و دعوی خدائی او بعرض ناصرالدین شاه رسید وامر همایونی باحضارش صادر گردید او نیز بعدازآستان بوسی شدیداً انکار کرد وگفت من هفتادسال دویدم تاحال بسایهٔ خدا رسیدم من کجا و این هذیان کجا. دراثر آن لطیفه مورد انعام و تحسین و صله وآفرین شاهنشاهی شد و همواره ستایش آن شاه جمجاه را مینگاشته تا درسال هزار و دویست و هفتاد و چهارم هجری قمری درگذشت وازاشعار او است:

دادیم بیک جلوهٔ رویت دل و دین را
تسلیم توکردیم همان را و همین را

می‌دید اگر لعل ترا چشم سلیمان
میداد در اوّل نظر، ازدست نگین را

گر ساکن آن‌کوی شود جان فروغی
بیرون‌کند ازسر، هوس خلد برین را

دیوان غزلیّات او درآخر دیوان قاآنی درتهران چاپ سنگی شده است.

فرهنگ

میرزاابوالقاسم- شیرازی، چهارمین پسر وصال شیرازی آتی‌الترجمة بنوشتهٔ آثار عجم از شعرای نامی شیراز که فاضل کامل بلندپایه بود، درفضائل صوری ومعنوی قدری رفیع داشت، خط نسخ وشکسته را خوب‌می‌نوشته است. درکتاب گلشن وصال تألیف روحانی شیرازی پسر یزدانی ابن وصال شیرازی‌فوق گوید: فرهنگ شاعری‌بوده تواناکه درآغاز جوانی ادبیّات و ریاضیّات را تکمیل و و رمل وجفر را نیزآموخت، بتشویق‌قاآنی زبان فرانسه را تحصیل ودرهفت خط پیروی پدر و برادر خود داوری را نموده و همّت برکسب آنهاگماشت جز خط نستعلیق که‌آن‌را

عکس فرهنگ شیرازی -۱۷

بدرجه‌ای که انتظار داشت نتوانست برساند وسایر خطوط را بسیار نیکو می نوشت خصوصاً خط ثلث که نظیر یاقوت مستعصمی بوده وچند قرآن بنقشهٔ پدرش که با چهار خط تمام مینمود نوشته و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که درحدود ده هزار بیت عربی و فارسی است ۲- **رسالهٔ طب البله** در مطایبات که **سکنجبیه** نیز گویند و چند مرتبه چاپ شده است ۳- **شرح حدائق السحر** رشید وطواط بطرز چهار مقالهٔ عروضی ۴- **شرح و ترجمهٔ کتاب بارع** در علم نجوم ۵- **فرهنگ فرهنگ** وازمزایای آن است که هر لغت عربی که فارسی آن را بخواهند باسانی دیده میشود و بالعکس واز اشعار او است که درمدح وستایش حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

هله شمع بزم صفوت در برج لافتائی　　گل گلشن ولایت مه برج هل اتائی
که وسیلهٔ نجاتی و صحیفهٔ وجودی　　و خلیفهٔ رسولی و لطیفهٔ خدائی
ز زلال عمر بخشت قدحی بتشنگان ده　　نه رواست تشنه مردن چو تومیکنی سقائی
من اگرچه درنیابم بشمار بندگانت　　بخدا که عار دارم ز شهی باین گدائی
نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا　　بسفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
سگ پاسبان کویت چو برهنه پای دیدم　　بهزار کفش زرّین ندهم برهنه پائی
ز سگان آستان توگرفتم استخوانی　　که غذای روح بخشم بملائك سمائی
مس کم بهای فرهنگ چگونه زر توان شد　　بکند اگر عیار قدم تو کیمیائی

وفات فرهنگ بنوشتهٔ آثار عجم بسال هزار و سیصد و هشتم و یا بنوشتهٔ گلشن وصال نهم هجرت در شیراز واقع شد وبنا بردوّیمی جملهٔ : **فاز بقول المالك القديم - ان الابرار لفی نعیم = ۱۳۰۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است وشرح حال دوپسرش آهنگ و اورنگ درمحل

خود از این کتاب اجمالاً نگارش یافته است و شاید در ضمن شرح حال وصال شیرازی نیز مذکور گردند .

فریدخراسان حسن یا حسین یا **ابوالحسن ابن ابی القاسم زید بن حسین** یا محمد بیهقی و یا خود نامش حسن و پدرش حسین و یا بنوشتهٔ ذریعة **ابوالحسن علی** بن ابوالقاسم زید بن محمد است . بهرحال از اکابر و متبحّرین علمای امامیّهٔ اواسط قرن ششم هجرت و عالمی است فاضل متکلّم متبحّر معروف بفریدخراسان واز اجلّای مشایخ ابن شهراشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ هـ ق = **ثفح**) ونخستین کسی است که کتاب مستطاب نهج البلاغة را شرح کرده است چنانچه موافق نقل مستدرك الوسائل گوید که احدی از فضلای سلف این کتاب را شرح نکرده وچند چیز مانع ازاین خدمت گردیده است چنانچه کسی که دراصول متبحّر بوده درعلم امثال ولغت قصور داشته وکامل درآنها نیز از اصول طبّ وحکمت و علوم اخلاق بیگانه بوده وکسی هم که درهمهٔ اینها بدرجهٔ کمال رسیده در تواریخ و وقایع ایّام عرب اطّلاعی نداشته وکسانی هم که در تمامی مراتب مذکوره متبحّر بوده اند در نسبت دادن مندرجات نهج البلاغة بحضرت امیر المؤمنین ع شبهه ناك بوده و اعتقادی بکلام آنحضرت بودن آنها نداشته وبرخی هم با استکمال مقدمات مذکوره درِ توفیق که ازکنوز مخفیّهٔ الهیّه است برویشان بسته شده وموفق باین خدمت مهم دینی نگردیده اند و بعد از این جمله گوید که من در این خدمت و شرح این کتاب متقدّم بهمه کس میباشم . مقصود از نقل این جمله همانا استیناس اذهان اهل علم بیك هزارم عظمت این کتاب مستطاب و تذکّر مقامات علمی و فضلی وکمالی شارح آن میباشد که بالاجمال حاوی فروع و اصول وجامع معقول ومنقول بوده ودرادبیّات و ریاضیّات وعلم امثال و لغت و طبّ و اخلاق و حکمت و تواریخ و سیر باخبر و متبصّر ومتبحّر بوده و مؤسّس سنّت حسنهٔ شرح مذکور میباشد . **جزاه الله عن الاسلام وعن امیر المؤمنین ع آلاف جزاء** و از تألیفات او است :

۱- **اسامی الادویة و خواصها و منافعها** که بعنوان **تفاسیر العقاقیر** معروف است

۲- الافادة للشهادة ۳- تاریخ بیهقی ۴- تفاسیر العقاقیر که بنام اسامی مذکور شد ۵- جواب یوسف العراقی الیهودی ۶- حاشیهٔ فصول بقراط ۷- شرح نهج البلاغة که مذکور شد ۸- مشارب التجارب . وی بسال پانصد وشصت و پنجم هجرت در شصت وشش سالگی وفات یافت.

(ص ۲۱۲هب و۲۹۲مس ومتفرقات ذریعه)

فریدالدین علی بن حیدر بن علی - طوسی، مکنّی به **ابوالحسن**، درعرفان و حکمت ماهر و دراعمال رصدی خبیر بود . در سال ششصد و پنجاه و هفتم هجرت که سال تأسیس رصد مراغه است بمراغه آمد و بعضی از کارهای مهم رصدی از طرف خواجه نصیر طوسی بدو محول شد ، بعداز وفات خواجه ببغداد رفته و اخیراً باصفهان آمد و روز عید فطر سال ششصد و نود ونهم هجرت درگذشت. او غیراز **علی بن عبدالکریم** باکوئی میباشدکه او نیزکنیهٔ **ابوالحسن** و لقب **فریدالدین** داشته و از مبرّزین ریاضیّین قرن ششم و مؤلف زیج علائی است که در سال پانصد و چهل و یکم هجرت تألیفش داده و زمان وفاتش معلوم نیست . (اطلاعات متفرقه)

فریدالدین علی بن عبدالکریم - رجوع بفریدالدین علی بن حیدر شود.

فریدالدین محمد بن ابراهیم - بعنوان **عطار** نگارش دادیم .

فریدالعصر محمود بن جریر - اصفهانی، مکنّی باپومضر، ملقّب به **فریدالعصر**، در نحو و طب ولغت فرید عصر و وحید زمان خود بلکه در تمامی انواع کمالات بی بدل و ضرب المثل و مدتی درخوارزم مرجع استفادهٔ اکابر و زمخشری سالف الترجمة و جمعی دیگر از اکابر وقت از تلامذهٔ وی بوده وازعلوم ومعارف ومکارم اخلاق وی استفاده نموده و حظّی وافر برده‌اند . سبب ترویج مذهب معتزله درخوارزم نیز همین صاحب ترجمه بوده و دراثر جلالت وعظمتی که داشته مردمان آن نواحی بدان مذهب گراییدند ودرسال پانصدوهفتم هجرت درمرو درگذشته و زمخشری مرثیّه‌اش گفت.

(ص ۱۲۳ ج۱۹ جم)

فریدوجدی محمدفرید وجدی ابن مصطفی وجدی ابن علی رشاد - از افاضل عصر حاضر ما بوده و تألیفات وی شاهد صادق و بهترین معرّف

مراتب علمیّه‌اش میباشد :

۱- **الاسلام فی عصر العلم** ۲- **تطبیق الدیانة الاسلامیة علی نوامیس المدنیة** ۳- **الحدیقة الفکریة فی اثبات وجود الله بالبراهین الطبیعیة** ۴- **دائرة معارف القرن الرابع عشر للهجرة** و همهٔ اینها در قاهره چاپ شده‌اند ۵- **صفوة العرفان** در تفسیر ۶- **الفلسفة الحقة فی بدائع الاکوان** ۷- **کنز العلوم واللغة** وآن نیز دائرة المعارفی است که بفصیح لغت عربیّه و خلاصهٔ تمامی علوم نقلیّه و عقلیّه و شرح حال مختصری از بعض مشاهیر و مانند اینها محتوی وغیر اینها و همهٔ اینها درقاهره چاپ شده‌اند . ولادتش درسال هزار و هشتصد و هفتاد و پنج میلادی بوده است . (اطلاعات متفرقه)

فریعی دراصطلاح رجالی لقب سعیر بن عداء و موکول بدان علم است.

فزاری[1]

فزاری **ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرة بن جندب**- **شیعیّ** المذهب ، **فزاری** القبیلة ، **کوفیّ** البلدة ، **ابواسحق** الکنیة، ازمشاهیر حکما و ریاضیّین اسلامی قرن دویم هجری ومنجّم مخصوص منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸ه ق) واز اولاد سمرة بن جندب صحابی و درآن اوان درعلوم ریاضیّه مشهور و نخستین کسی است از مسلمانان که در دورهٔ اسلامی اسطرلاب ساخته وخطوط معهوده برآن وضع نموده و بدان عمل میکرده است و ازآثار قلمی علمی او است :

۱- **اسطرلاب مسطح** ۲- **تسطیح الکرة** ۳- **القصیدة فی علم النجوم** ۴- **کتاب العمل باسطرلاب المسطح** ۵- **مقیاس الزوال** یا **المقیاس للزوال** و درسال یکصد و هشتاد وهشتم هجرت درگذشت .

۱- **فزاری** - بفتح اول لقب رجالی ابان بن ابی‌عمران ، ابراهیم بن حکم بن ظهیر ، احمد بن داود ، اسحق و جعفر بن مالك ، جعفر بن محمد بن مالك ، حسین بن محمد وجمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف و نسبت‌آن بفرمودهٔ تنقیح المقال بفزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است که پدر قبیله‌ایست از شعب قبیلهٔ بنی‌غطفان و بنی‌شمخ و بنی‌عراب و بنی‌الشعراء نیز از بطون همین قبیله هستند .

مخفی نماندکه **محمد** پسر همین ابراهیم، مکنّی بابوعبدالله ، نیز ادیبی است فاضل منجّم از تلامذهٔ اصمعی و مازنی که درسال یکصد و پنجاه و ششم هجرت ازطرف منصور دوانیقی بتألیف کتابی در نجوم مأمور شد واو نیز کتابی دراین موضوع تألیف و به **سند هنداش** موسوم داشت که تا زمان مأمون عباسی معمول به بوده و محمد بن موسی خوارزمی هم همین کتاب سند هند را در زیج مشهور خودکه معمول به بلاد اسلام بوده ملخّص کرده است و سال وفات محمد بدست نیامد .

(کف وص ۱۱۲هب و ۳۰ ج۲مه و ۴۲خع و ۱۷۵ ج۴ ذریعة وغیره)

فزاری **اسمعیل بن موسی** - بعنوان **سدی** نگارش یافته است .

فزاری **علی بن غراب** - کوفی فزاری یا محاربی ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابویحیی** از محدّثین قرن دویم هجرت میباشدکه حال او بین علمای رجال محل خلاف و جدال است. بعضی از ایشان بساقط ومدلس ومتروك الحدیث موصوفش داشته وبعضی دیگر بصدوق وموثّق بودن وتشیّع او بلکه افراط او درتشیّع تصریح کرده وبقول بعضی عیبی غیراز تشیّع نداشته‌است. درتاریخ بغداد هم گوید گمان دارم که طعن وی بجهت تشیّع بوده‌باشد والاّ در روایات خود صادق است ودرسال یکصد و هشتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۵ ج۲ نی و۴۵ ج۱۲ تاریخ بغداد)

فزاری **محمد بن ابراهیم** - درضمن شرح‌حال فزاری ابراهیم مذکور شد.

فزونی **ملافزونی استرآبادی** - موافق آنچه درحرف **(ب)** ازذریعه از باب القاب ریاض‌العلما نقل‌کرده از علمای عهد صفویّه بوده وکتاب **اللجین‌الطبریة** درتواریخ و مناسبات آنها از او و مشتمل برفوائد جلیلهٔ تاریخیّه میباشد ودرهمین موضع از ذریعة گوید‌که **بحیره** (باصیغهٔ مصغّر) فارسی‌است درحکایات‌تاریخیّه و احوال طبقات وزرا و غرائب حیوانات و جبال و عیون و انهار و ابنیه وغیر اینها تألیف ملافزونی استرآبادی معاصر صفویّه و درتهران چاپ‌شده‌است . نیزدرحرف **(ت)** از ذریعه‌گوید‌که تاریخ بحیره فارسی‌است ودرایران چاپ‌شده وتألیف میرزاعبدالکریم

بن عباسقلی قمی تفریشی است انتهی . از تلفیق این دوکلام ذریعه استکشاف میشودکه عبدالکریم بن عباسقلی نام همان ملافزونی مذکور است . اما اختلاف قمی وتفریشی و استرآبادی سهل و نظائرآن بسیار میباشدکه بالفرض یکی از بلاد مذکوره موطن‌اصلی و دیگری محل ولادت و سیّمی محل اقامت است و هکذا بلکه تفریش از توابع قم‌بوده و هرتفریشی را قمی‌گفتن نیز درست باشد .

نگارنده‌گوید : مقدمه‌ای‌که در اوّل‌کتاب بحیره نوشته شده ظاهر است دراینکه عبدالکریم بن عباسقلی قمی تفریشی طابع وناشرکتاب بحیره بوده نه مؤلف‌آن وهم در عهد سلطان احمد شاه قاجار مؤسّس مدرسهٔ معارف اسلامیّه درتهران بوده است ولی مؤلف تاریخ بحیره چنانچه مذکور شد درعهد صفویّه بوده وازه‌طاوی‌کلمات خودش در بحیره برمیآیدکه در اوائل قرن یازدهم هجرت میزیسته است من‌جمله در صفحهٔ ۴۸۳ تاریخ مذکور چاپ تهران سال ۱۳۲۸ﻫ قمری (غشکح) درضمن‌عجائب‌کون مطلبی‌گفته که عین عبارتش این است : **الاعجوبة** آنچه محرّر این رساله را مشاهده افتادآن‌است در اقصای شرقی هند بتاریخ هزار و هفده از هجرت خیرالبشر در یکی از قصبات‌آن ملك موسوم بعثمان پورماری هرشبه از درختی فریاد میآورد وتا چهار نوبت این عبارت را میگفت‌که حقی حقی وتا صباح‌کار او این بود وقریب بشش ماه‌که فقیر درآن قصبه‌بود یك شب‌آن مار ترك این ذکر نکرد و خداگواه است‌که این‌کلمه را بفصاحتی اداکردی که هیچ تفاوت نبودی ازگفتن او تاگفتن‌آدمی فصیح انتهی . اینگونه نوادر و عجایب و غرایب درحدود همان‌تاریخ وپیش‌ازآن وبعدازآن درآن‌کتاب بسیاراست (والعهدةعلیه) باری بعداز این‌جمله‌که زمان تقریبی فزونی‌استرآبادی مؤلف‌بحیره و عبدالکریم‌نبودن اسم او معلوم گردید گوئیم درکتاب تذکرةالشعرای موسوم بنگارستان سخن تألیف نورالحسن‌خان از ادبای هندکه درسال هزار و دویست ونود و دویم هجرت تألیف وهم درآنسال در مطبعهٔ شاه جهانی بهوپال از بلاد هند چاپ شده گوید فزونی میرمحمود استرآبادی بفزونی‌کمال دراین فنّ (شاعری) صدر مدرسهٔ استادی بوده و از او است :

شادم برستگاری روز جزاکه هیچ   دوزخ بانتقام گناهم نمی‌رسد

در تذکرة الشعرای موسوم به **روز روشن** تألیف محمد مظفّر حسین متخلّص بصبا ابن محمد یوسف علی از ادبای هند که درسال هزار و دویست ونود و ششم هجرت تألیف وبفاصلهٔ یك سال درمطبعهٔ مذکوره چاپ شده نیز گوید فزونی استرآبادی نامش میرمحمود میان او و میان فزونی سبزواری که متحدالاسم والتخلّص والعمر والعصر بودند درشهراصفهان اتّحاد مکانی و مودّت روحانی اتفاق افتاده واز او است :

زین آب وگلت نیافریداست ای حور   آورده درآفرینشت خالق نور
خاك ازمشگ بهشت وآب ازکوثر   باد از دم عیسی آتش ازشعلهٔ طور

از ضعف بررخ تو نگاهم نمیرسد   وز دل بلب ز بیم تو آهم نمیرسد

شادم - الخ که فوقاً مذکور شد . در تذکرة الشعرای **صبح گلشن** نام تألیف مولوی محمد محیی الدین خان (ذوق) کاکوری که یك سال بعداز اتمام تألیف آن درسال هزار ودویست و نود وپنجم هجرت درمطبعهٔ فوق چاپ شده گوید فزونی استرآبادی میرمحمد خوش طبع و خوش رفتار و خوش گفتار بود ، در بعض علوم ممارست داشت ، در بازی شطرنج از شاطران گوی سبقت میر بود، خط شکسته درست مینگاشت، با پیرمحمد فزونی سبزواری معاصر بود ، مالیخولیا پیداکرده وبا فزونی جنون دراصفهان جادّهٔ عدم پیمود. پس ظاهر کلام آنکه فزونی استرآبادی دوتن بوده ومیرمحمد فزونی غیرازمیرمحمود فزونی میباشد لکن بقرینهٔ معاصر بودن فزونی سبزواری درهردو تذکرهٔ روز روشن و صبح گلشن مصرح است علاوه بردو رباعی مذکورفوق که در روز روشن بمیرمحمود فزونی استرآبادی نسبت داده بود در صبح گلشن بمیرمحمد فزونی استرآبادی منسوب داشته اتحاد و یکی بودن آنها در نظر جلوه گر است منتهایش آنکه دریکی از این دوتذکره نام فزونی اشتباه و یکی از محمود ومحمد مشتبه بدیگری شده وظاهراً خط نسخهٔ مأخذی صبح گلشن جوری بوده که لفظ محمود درکتابت محمد خوانده میشده چنانچه نام فزونی سبزواری را نیزکه در روز روشن میرمحمود بوده پیرمحمد نوشته است. بهرحال چنانچه مشاهده میشود در هیچ کدام ازاین سه تذکرهٔ **گلستان سخن** و **روز روشن** و **صبح گلشن** بزمان فزونی استرآبادی تصریحاً یا تلویحاً تعرضی نشده وتألیفی نیز بدو نسبت نداده اند اینك احتمال میرود که

فزونی استرآبادی مؤلف تاریخ بحیره غیر از اینها باشد که در این سه تذکره نگارش داده‌اند.

فزونی استرآبادی **میرمحمد** - چنانچه فوقاً اشاره شد ظاهراً همان فزونی استرآبادی میرمحمود است که در صبح گلشن بهروسیله‌ای که بوده نامش را میرمحمد نوشته است.

فزونی استرآبادی **میرمحمود** - رجوع به‌فوق نمایند.

فزونی استرآبادی **میرهاشم پسر ملاجلال** - نقاش و پاکیزه طبع و معتدل مزاج و خوش‌تلاش واز او است:

پروانه صفت دشمن بال و پر خویشم پیوسته طپان برسر خاکستر خویشم

زمان زندگانی او بدست نیامد. (تذکرهٔ صبح گلشن)

فزونی سبزواری **میرمحمد** - رجوع بذیل نمایند.

فزونی سبزواری بنوشتهٔ تذکرهٔ روز روشن نامش **میرمحمود** وبافزونی استرآبادی متحدالاسم والتخلّص والعصر والعمر بودند نوبتی بهندوستان آمد و ببلای ناگهانی ارتکاب جریمهٔ خون ناحق درشهر کرنال مبتلاگردیده و چارهٔ کار جزگریز باصفهان ندید و از او است:

بازآکه دیده‌ها بره انتظار تو امیدوار از مژه بیرون نشسته‌اند

درحیرتم که بردر و دیوار چون بهم بی‌اضطراب لیلی ومجنون نشسته‌اند

دیگر اسم و زمان زندگانی اورا اصلاً ننوشته است. از تذکرهٔ نشتر عشق نقل کرده که نام فزونی سبزواری میرمحمد بوده است باری درتذکرهٔ نگارستان سخن نیز بدون ذکر اسم و زمان وعمر وغیره همین‌قدر گوید: فزونی سبزواری سرآمدنخل‌بندان ریاض‌سخن با فزون‌گل‌کاری واز او است:

این‌خواری‌از تومیکشم ای‌دل‌توخون‌شوی ورنه مرا بدوستی او چه کار بود

گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن آخر چه شد اسیر تو شد بندهٔ خدا است

نگارنده گوید: بهتر از بعض عبارات پردازیها صرف‌اوقات در نوشتن اسم و زمان ودیگر مزایای حال ارباب کمال است.

فزونی سمنانی در تذکرهٔ صبح گلشن مذکور فوق بدون ذکر اسم و نسب و زمان و دیگر مزایای حالش گوید : فزونی از خطهٔ سمنان ظهور گرفته و بفزونی نکته‌دانی شهرت پذیرفته و از او است :

ای دل منال چرخ بکام کسی نشد — فیروزهٔ سپهر بنام کسی نشد
گرد سرت شوم بفزونی ستم مکن — اظهار عشق کرد و غلام کسی نشد

هرشام وسحر سرشك طوفان زایم — بندد بسلاسل تموج پایم
هم چون نی نودمیده ایام نهد — بندی هرروز تازه براعضایم

از تعمق در اشعار و بعضی از مزایای دیگر، اتحاد و یکی بودن بعضی از این اشخاص متخلّص بفزونی بابعضی دیگر مستبعدنبوده وقضاوت این‌موضوع (اگرلازم باشد) موکول بتتبّع خود علاقمندان است .

فساطیطی لقب رجالی زوید میباشد و موکول بدان علم شریف است.

فسوی[1]

فسوی **حسن بن احمد** - بعنوان **فارسی حسن بن احمد** نگارش دادیم .

فسوی **زید بن علی** - بعنوان **فارسی زید** مذکور شد.

فسوی میرزاکمال‌الدین‌محمدبن‌معین‌الدین بعنوان **میرزاکمالا** خواهدآمد.

فشارکی[2]

فشارکی **سید محمد بن امیر سیدقاسم** - طباطبائی فشارکی اصفهانی ، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری و از

۱ـ **فسوی** - با دوفتحه ، منسوب است بفسا وآن بنوشتهٔ مراصد بفتح اول شهری‌است قدیم و بزرگ از فارس درهشت فرسخی کازرون و چهار منزلی شیرازکه دارای حصار وخندق و بانزهت‌ترین بلادآن نواحی بوده و اهالی‌آن بساگویند .

۲ـ **فشارکی** - بکسراول وفتح‌رابع‌منسوب‌است بفشارك وآن‌موضعی‌است‌ازتوابع‌اصفهان.

تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی الترجمة میباشد. درحال حیات استادمذکورش درسامره مرجع تدریس بود ، بعداز وفات او بنجف مهاجرت کرد و حوزهٔ درس نیز بدان ارض اقدس انتقال یافت ومرجع استفاده اکابروقت گردید. حاج میرزاحسین نایینی آتی الترجمة وحاج شیخ عبدالکریم حائری سالف الترجمة (بعنوان آیة‌الله) ونظائر ایشان نیز ازتلامذهٔ وی بوده‌اند و درکلمات بعضی از اجلّه به **استادکبیر** هم موصوف میباشد . باوجود فراهم بودن وسائل مقتضیه بامور ریاست اعتنائی نکرد وفقط بتدریس وتکمیل نفس پرداخت. ازآثار قلمی او است :

۱- اصالةالبرائة ۲- الاغسال ۳- الفروع‌المحمدیة درفقه وغیر اینها . وفات او درسیم ذیقعدهٔ سال‌هزار وسیصد وشانزدهم یا هیجدهم هجری‌قمری درنجف واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فشارکی

ملامحمدحسین بن محمدجعفر - ازاکابرعلمای امامیهٔ اواسط قرن حاضر چهاردهم هجرت ، فقیه اصولی ادیب متکلّم رجالی، از شیخ زین‌العابدین‌مازندرانی وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن بوده و ازمشایخ اجازهٔ روایتی آقای نجفی سید شهاب‌الدین مقیم قم میباشد واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ رسائل ۲- حاشیهٔ طهارت شیخ انصاری . شب سه‌شنبه هشتم ذیقعدهٔ هزار وسیصد و پنجاه و سیّم هجرت دراصفهان وفات یافت .

(اطلاعات متفرقه)

عکس ملامحمدحسین فشارکی -۱۸

فصیحی علی بن ابی‌زید محمد بن علی استرآبادی، معروف با بن ابی‌زید، ادیبی است فاضل نحوی شیعی امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **فصیحی** که ازمشاهیر ادبا و نحویّین وشاگرد شیخ عبدالقادر جرجانی واستاد حیص بیص سالف‌الترجمة و ملك‌النحاة حسن بن صافی آتی‌الترجمة بود. پس از مدتی ببغداد رفت و بعداز خطیب تبریزی یحیی سالف‌الترجمة بمدرّسی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد منتصب شد و عاقبت بجهت تشیّع (که خودش نیز انکار نداشته ومیگفته است که من ازسر تاپا شیعه هستم) ازمقام مدرّسی معزول گردید و بجای او ابن‌الجوالیقی موهوب بن احمد آتی‌الترجمة تعیین شد پس وی عزلت گزیده و ازمردم کناره کشیده و تلامذهٔ او باز در خانه‌اش حاضر درس میشدند. فصیحی اشعاری در ردّ ابن‌سکرهٔ نحوی لغوی بغدادی که درحرمت متعه انشا کرده بوده گفته که در روضات‌الجنّات وهمچنین درتفسیر آیهٔ شریفهٔ: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** از تفسیر روض‌الجنان ابوالفتوح رازی منقول است. فصیحی روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجهٔ سال پانصد و شانزدهم هجرت در بغداد وفات یافت و از آنروکه کتاب فصیح نام ثعلب نحوی را بسیار مطالعه‌کرده و تدریس مینموده بهمین عنوان فصیحی ملقّب و مشتهر گردیده است.

(ص۱۱۶لس و۴۸۵ت و۲۱۳هب و۳۷۴ ج۱کا و۳۴۱۲ ج۵س و۶۶ج۱۵جم وغیره)

فضل نعمتی - بعنوان **حروفی** نگارش یافته است.

فضلاء خمسه گاهی در اصطلاح فقها، زراره، بکیر، فضیل، برید، محمد بن مسلم راگویند که بعضی از ایشان دراین کتاب مذکور و بعضی دیگر موکول بکتب رجالیّه است.

فضولی محمد بن سلیمان - حلّی‌الولادة، بغدادیّ‌المنشاء والاقامة، فضولیّ‌الشهرة، شاعری است حقائق ترجمان وآتشین بیان از اکابر شعرای قرن دهم هجری که اشعار مؤثّر و سوزناك بسیاری بیشتر با زبان ترکی بسیارفصیح وملیح انشاکرده وگاهی بزبان عربی وفارسی نیزشعر میگفته‌است. هنگامیکه

عکس شیخ محمد فضولی -۱۹

سلطان سلیمان خان قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ھ ق) عازم فتح عراقین بوده فضولی نیز اشعاری توسط ابراهیم پاشا صدراعظم تقدیم دربار همایونی کرد ومشمول عنایات سلطانی گردید وفرمانی دایر بر توظیف او از مال اوقاف شرف صدور یافت.

از آثار قلمی او است:

۱- انیس القلب که قصیده ایست فارسی بقافیهٔ شین (نقطه‌دار) و حاوی یکصد و چهار بیت **۲- بنگ و باده** که مثنوی ترکی ودر معارضهٔ این دودشمن خونریز عفت وانسانیت است **۳- حدیقة السعداء** که ترجمهٔ ترکی روضة الشهداء است و یا چنانچه ظاهر کلام کشف الظنون میباشد کتابی است مستقل ترکی که وقعهٔ کربلا را از روضة الشهدا وغیره جمع و به ده باب و یك خاتمه مرتب نموده است **۴- دیوان شعر** که بدیوان فضولی معروف و از ترکی وفارسی مخلوط و حاوی غزلیات و قطعات و رباعیات و مخمسات و درحدود سه هزار و یکصد وپنجاه بیت بوده و درتبریز و تاشکند وغیره چاپ و دونسخهٔ خطی از آن بشمارهٔ ۳۰۶ و ۳۰۸ و دونسخهٔ دیگر نیز بضمیمهٔ مثنوی بنگ و بادهٔ او بشمارهٔ ۳۰۵ و۳۰۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۵- ساقی‌نامه ۶- صحت و مرض** بپارسی **۷- لیلی و مجنون** که منظومهٔ ترکی است **۸- مطلع الاعتقاد** درکلام که بنوشتهٔ کشف الظنون موافق مذهب حکما و امامیه است از این آثار او محبت خانوادهٔ رسالت ص ظاهر بلکه از بعض اشعار او که هریك یك از ائمهٔ اطهار ع را تا حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه ستوده شیعهٔ اثنی عشری بودن وی استظهار میشود واز اشعار فارسی او است:

اگر عمرها مردم بدسرشت — بود همدم حوریان بهشت
درآن محفل پرصفا روز وشب — ز جبریل خواند فنون ادب

بدان اعتقادم سرانجام کار | نگردد از او جز بدی آشکار
وگر سالها گوهر تابناك | فتد خوار و بیقدر برروی خاك
برآنم که کمتر نشیند غبار | ز خاکش برآیینهٔ اعتبار
چو ازخاك خیزد همان گوهراست | شهانرا برازندهٔ افسر است

آسودهٔ کربلا بهرحال که هست | گر خاك شود نمیشود قدرش پست
برمیدارند و سبحه‌اش میسازند | میگردانندش ازشرف دست بدست - کذا

ز بیم دشمنیم ای رقیب ایمن باش | که‌مهراو بدلم جای کین کس نگذاشت

نیز از اشعار ترکی فضولی است:

یارب ره عشقونده بنی شیدا قیل | احکام عبادتین بنا اجرا قیل
نظارهٔ صنعنده بنی بینا قیل | اوصاف جمیلنده دیلیم گویا قیل

هر گورن عیب ایتدی آب دیدهٔ گریانیمی | ایلدیم تحقیق گورمش کیمسه یوخ جانانیمی
هانسی بتدور بیلمرم ایمانیمی غارت ایدن | سنده ایمان یوخ که‌سن آلدون دییم ایمانیمی
ای فضولی جانه یتمشدیم گوگلدن شکر کیم | باغلادیم بیر دلبره قورتاردیم اوندان جانیمی

وفات فضولی بسال نهصد و شصت و سیم یا هفتادم یا هفتاد و یکم یا ششم هجری قمری در حلّه واقع شد وبنا براوّل، جملهٔ ترکی **گچدی فضولی** = ۹۶۳ مادّهٔ تاریخ او است (یعنی فضولی درگذشت). (کف وذریعه‌و۲۰۵ج۵فع و۳۴۱۶ج۵س)

فطحیه در مطاوی کلمات رجال و تراجم مذکور و دانستن آن محل توجه ارباب رجوع میباشد. بادوفتحه، فرقه‌ایست ازشیعه که بامامت شش امام تا امام جعفرصادق ع معتقد بوده و بعد ازآنحضرت، فرزندش عبدالله افطح را امام دانند زیراکه اکبر اولادآن‌حضرت بوده‌است وظاهراینجمله‌که موافق مجمع البحرین و بعضی دیگر نوشته شدآن‌که ایشان هفت بوده وعبدالله افطح را امام قائم منتظردانند، لکن در مقیاس‌الهدایةگویدکه ایشان سیزده امامی بوده و علاوه بردوازده امام عبدالله افطح را نیز امام دانسته و اورا امام هفتم یا موافق قول شهید امام هشتمین دانند و از

مسالك و منتهی نیز بهمین روش نقل شده و بهرحال ایشان را فطحیّه گفتن بجهت انتساب بعبدالله افطح بوده وآن کسی راگویندکه سرش یا پاپهایش پهناور باشد وهریك ازافراد این فرقه را **فطحی** نامند . باری لفظ **فطحیه** در اصطلاح ملامحسن فیض در وافی، چهار تن ازآن فرقه استکه در اسانید روایات تهذیب وکافی واقع وعبارت از احمد بن‌حسن عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمّار بن موسی است چنانچه در وافی در موقع نقل روایتیکه این چهار تن در سندآن واقع شده باشد بعوض تعداد اسامیشان بعبارت فطحیّه اکتفا مینماید.

فغانی بعنوان **بابافغانی** نگارش یافته است.

فقها بضمّ اوّل وفتح ثانی جمع فقیه میباشد ودراصطلاح رجالی‌موافق نوشتهٔکشی بعضی از اصحاب ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام استکه بعنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم .

فقهاء سبعه که درمطاوی‌کلمات بعضی ازکتب رجال و تراجم مذکور میباشد اصطلاح عامّه هفت تن از تابعین استکه در مدینه علم فقه و احکام دینیّه و احادیث نبویّه را از اصحاب حضرت رسالت ص فراگرفته و مسلمین را تعلیم مینمودند . ایشان محور فقه عامّه‌بودند و احکام فقهیّه از همین هفت تن دراقطار عالم انتشار یافت و همه‌شان دریك‌عصر درمدینه جمع وامر فتوی بعد ازصحابه بدیشان مختص بود و دیگران حق فتوی دادن نداشته‌اند و این عنوان **فقهاء سبعه** بهمین جهت بدیشان اختصاص یافته است مثل ائمّهٔ اربعه ، زهّاد ثمانیه ، عشرهٔ مبشّره ، قضاة ستة ، قراء سبعه یا عشره‌که هریکی در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته است والاّ در همان عصر فقهای سبعه ، بسیاری ازعلمای تابعین وجود داشته‌اند و اسامی فقهای سبعه دراین دوبیت‌که بتصحیح فوائدالبهیّة از ابن‌الابیض‌آتی‌الترجمةاست جمع میباشند:

الا کل من لایقتدی بأئمة — فقسمته ضیزی عن‌الحق خارجة
فخذهم عبیدالله عروة قاسم — سعید سلیمان ابوبکر خارجة

از بعض تواریخ عامّه نقل است که از خواص این اسامی هفت گانه آنکه اگر مجموع آنهارا نوشته و برسر به بندی صداع و دردسر را زایل گردانند و در حبوبات هم از صدمهٔ کرمش محفوظ دارد.

(ص ۹۸ ج ۱ کا و ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ ت و ۶۹۰ ج ۱ مه)

در اینجا بشرح حال اجمالی هریك از فقهای سبعه میپردازیم

الف - ابو بکر بن عبدالرحمن- بن حارث بن هشام بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشی مخزومی، ملقّب به **راهب قریش**، ازسادات تابعین ونامش نیز ابوبکر میباشد که درسال نود وچهارم هجرت (که بجهت فوت جماعتی ازفقها بسنة الفقها معروف است) وفات یافت و سالم بن عبدالله بن عمر خلف وی گردید وحارث مذکور فوق برادر ابوجهل و ازجملهٔ صحابه بوده است. بعضی خود سالم مذکور و برخی ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف را بعوض ابوبکر از فقهای سبعه دانند لکن از فقهای سبعه بودن شش تن دیگر مذکور ذیل مسلّم کل بوده و محل تردید نمیباشد.

(ص ۲۰۳ فوائدالبهیة و ۲۶۹ ت و ۱۸۵ ج ۱ کا)

ب - خارجة بن زید بن ثابت- انصاری، مکنّی به **ابوزید**، تابعی جلیل القدر که زمان عثمان بن عفان را دیده ودرسال نود ونهم یا یکصد تمام هجرت درگذشته وپدرش نیز ازاکابر صحابه بوده است. (ص ۱۸۵ ج ۱ کا و ۲۶۹ ت)

ج - سعید بن مسیب بن حزن - بن ابی‌وهب بن‌عمرو بن‌عائذ بن‌عمران بن‌مخزوم مدنی قرشی مخزومی، مکنّی به **ابومحمد** ازسادات تابعین و افقه فقهای‌سبعه بلکه‌اعلم تمامی تابعین وبعقیدهٔ اهل مدینه افضل ایشان وعلاوه برفقه وحدیث، عابد زاهد متّقی و بعقیدهٔ اهل‌کوفه مانند اویس قرنی بوده است. میگفته است که باعوان ظلمه با چشم درست نگاه نکنید واز ته دل درمقام انکار ایشان باشید که اعمال صالحهٔ شما باطل وضایع نگردد. مدت سی سال درموقع شروع باذان درمسجد بود، چهل سال نماز جماعت در فرائض از او فوت نشد وپنجاه سال شب‌زنده‌دار بود، شب‌ها نمیخوابید وبا وضوی نماز عشا نمازصبح میخواند وبا همهٔ اینها درسنّ هشتاد وچهارسالگی میگفته‌که ترسناك‌ترین چیزها نزد من زنان است.

عبدالملك بن مروان درخواب دیدکه چهارمرتبه درمحراب شاشید پس هراسان از خواب بیدار شد و تعبیرآن را از سعید خواستارگردید سعیدگفت چهارپسر صلبی تو بخلافت میرسند و چنانچه انشاءالله تعالی درخاتمهٔ باب کنی در ذیل عنوان بنی امیّه اشاره خواهیم کردآن تعبیر وقوع یافت و هشام و ولید و سلیمان و یزید پسران عبدالملك بخلافت رسیدند. سعید از سعد بن ابی‌وقاص و پدرزن خود ابوهریره و دیگر اصحاب روایت کرده و تسنّن و تشیّع او بین علمای تراجم و رجال محل جدال وتشیّع او مصرّح بعضی از اخبار صادقیّه و رضویّه هم میباشد. در روضات‌الجنّات باستناد دامادی ابوهریره و تلمّذ سعد بن ابی‌وقاص و مقبول بودن وی نزد عموم عامّه و فتوی دادن او برخلاف مذهب شیعه و منسلك بودن او درسلك فقهای سبعهٔ عامّه و حاضر نشدن او در وقعهٔ کربلا و روایت نکردن او از حضرات معصومین ع و موالیان ایشان و مانند اینها قطع بتسنّن وی کرده و اصلاً احتمال تشیّع در وی نداده است بلی مقام وثاقت غیراز تشیّع بوده و مستلزم یکدیگر نمیباشند. در تنقیح‌المقال ثقة وعادل و امامی بودن اورا تقویت نموده و ماهم تحقیق مراتب را اگر لازم باشد موکول بکتب مربوطه میداریم. ولادت سعید درسال دویم خلافت‌عمر و وفاتش درسال نود ویکم یا دویم یا سیم یاچهارم یا پنجم ویا دریکصد و پنجم هجری قمری واقع گردید.

(ص ۲۶۹ و۳۱۱ت و ۲۲۲ ج۱کا و۲۶ ج۱لر وکتب رجالیه)

د - سلیمان بن یسار- مکنّی به **ابوایوب** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابوعبدالله** آزادکردهٔ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص ، یکی از فقهای سبعه ، عالم و عابد و زاهد وقوهٔ فهم او از سعید بن مسیب مذکور فوق هم بیشتر بوده اگرچه سعید افقه و اعلم میباشد. زهری و جمعی از اکابر از وی روایت کرده و او هم از امّ‌سلمه و ابوهریره و ابن‌عباس روایت مینماید. درسال نود و چهارم یا یکصد تمام یا یکصد و هفتم هجری قمری در هفتاد وسه سالگی درگذشت. (ص۲۲۹ ج۱کا و۲۶۹ت)

هـ - عبیدالله بن عبدالله بن‌عتبة بن‌مسعود- مخزومی هذلی مدنی، مکنّی به **ابوعبدالله**،

از اعلام و سادات تابعین ویکی از فقهای سبعه و برادرزادهٔ عبدالله بن مسعود صحابی بود، اکثر اصحاب را دیده ودرسال نود وهشتم یا نهم یا یکصد ودویم هجرت درگذشت.
(ص ۲۹۳ ج ۱ کا و۲۶۹ت)

و - عروة بن زبیر بن عوام بن خویلد - قرشی‌اسدی‌مدنی، مکنّی به **ابوعبدالله**، عالم عابد زاهد و یکی از فقهای سبعه ، مادرش اسما بنت ابی‌بکر خلیفه وپدرش زبیر از صحابه ویکی از عشرهٔ مبشره و پسر صفیه عمهٔ حضرت رسالت ص بود . او از خالهٔ خود عایشه روایت‌کرده و زهری نیز از او روایت مینماید . وقتی برای دیدن و ملاقات عبدالملك بن مروان اموی از مدینه مسافرت‌کرد ، درهمان سفر مبتلا بشقاقلوس‌گردید ویك پای اورا بریدند و دراثر زهد و ورع همین قضیهٔ بریدن پا را مجازات باطنی‌آن مسافرت‌که درنظر اهل حقیقت منافی مقام زهد و تقوی میباشد دانند . ازکثرت توغل در زهد وعبادت همان شب بریدن پا نیز اذکار و اوراد مقرّری خودرا متروك‌نگذاشت. درهمان سفر پسرش محمد نیز از صدمهٔ لگد اسب درگذشت اینك بعد از مراجعت بمدینه میگفته است : **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** . عروه بفاصلهٔ هشت‌سال ازاین‌قضیه درسال نود و سیم یا چهارم هجرت در دیهی فرع‌نام ازناحیهٔ ربذه درچهارمنزلی‌مدینه درگذشت و ولادتش درسال بیست و دویم یا ششم هجرت بوده‌است. او نخستین‌کسی‌است که درمغازی و غزوات تألیف‌کتاب نموده و چاه عروة هم درمدینه (که در تمامی مدینه آبی‌گواراتر ازآب‌آن نیست) از احداثات همین عروة بوده و بدو منسوب است .

نادرة - درهمان سال بریدن پای‌عروه جمعی از بنی‌عبس‌که درمیان‌ایشان‌شخصی نابینا هم بوده نزد ولید مذکورآمدند ولید ازسبب نابینائی او استفسار نمودگفت‌ثروت من از تمامی این قبیله فزونتر بود ، شبی درصحرا بسر میبردیم بناگاه سیل عظیم خانه براندازی‌آمد و تمامی مال و اهل و عیال و اولاد مرا برد فقط یك شتر چموش و بچهٔ نوزادی از صدمهٔ‌آن سیل خلاص یافتند ،آن بچه راگذاشته و خواستم‌که‌آن شتررا رام گردانم صدای‌بچه بگوشم رسیدکه دیدم‌گرگش میخورد پس‌بطرف‌شتر رفتم‌که نگهدارم

بناگاه پایش را برویم زد و هردو چشمم نابینا شد اینک درظرف یك شب مال و اهل و عیال و فرزندانم بالتمام از دست رفتند و خودم نیزکور شدم. ولیدگفت این‌مرد را نزد عروه ببرید تا ببیندکسانی هستندکه ابتلای ایشان بیشتر از ابتلای وی میباشد.
(ص ۲۶ ج ۱لر و ۳۴۳ ج ۱ کا و ۲۶۹ت)

ز - **قاسم بن محمد** - بن ابی‌بکر خلیفه ، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **دیباج** از سادات تابعین و یکی از فقهای سبعه بود ، از جمعی از صحابه روایت‌کرده وجمعی از تابعین نیز از او روایت نموده‌اند و مادرش شاه فرزند دختر یزدجرد بن شهریارآخرین ملوك‌عجم بوده اینك خاله‌زادهٔ‌حضرت‌امام‌سجّاد ع میباشد بلکه‌بفرمودهٔ روضات‌الجنّات داماد و بمدلول بعضی اخبار صادقیّه طرف وثوق آن‌حضرت هم بوده و درسال یکصد و یکم یا دویم یا هشتم هجری وفات یافت . (ص ۴۵۶ ج ۱کا و ۲۶۵ت)

فقیر **میرشمس‌الدین** - ادیب شاعر هندی، متخلّص به **فقیر**، ازشعرای اوردو زبان شهرشاه جهان‌آباد هندکه با امیر قدرت‌الله قاسم آتی‌الترجمة معاصر بود، از اکابر علمای‌آن‌سامان تحصیل فقه وکلام وحدیث نمود، غالباً با فقرا و دراویش معاشرت داشت ، عاقبت از برکت‌آن معاشرت ترك علائق‌کرده و قدم بطریقت‌گذاشت ، بسیار باکمال و شیرین‌مقال و فصیح وبلیغ ، درغوامض عروض وقافیه وصنایع بدیعیّه خبیر و درهریك ازآنها اثری داشته وکرامات دوازده امام معصوم ع را با فصاحت تمام نظم‌کرده وبسعادت ابدی نائل گردیده‌است. ازآثاراوکتاب **حدائق‌البلاغة** میباشدکه بنام بیان و بدیع و عروض وقوافی و معمّا و سرقات شعریّه بپنج حدیقه ویك خاتمه مشتمل و درسال هزار و دویست و شصت و سیم هجرت در مطبعهٔ نول‌کشور هند چاپ و دیوان فقیر هم درحدود هفت هزار بیت بوده واز او است :

نیست‌ممکن که بیك‌شهردوسلطان‌باشد — در دل هرکه غم او است غم عالم‌نیست

در ملك وجود پادشاه است علی — جان و تن و عقل را پناه است علی
چشم همه کائنات ختم رسل است — در مردم این چشم نگاه است علی

فقیر بسال هزار وصد و هشتاد و سیم هجری قمری درشصت و هشت سالگی ما بین هند و بصره در دریا غرق شد. (ص ۱۹۹ض و۷۶ ج ۲ مجموعه نغز و۲۸۲ ج۶ذریعة)

فقیمی لقب رجالی زرّ بن عبدالله، عباس بن عمر، معمّر بن عطیه وغیره میباشد.

فقیه دراخبار وآثاردینیّه بیشتر کنایه از وجود مقدس حضرت موسی بن جعفر ع بوده وگاهی درحضرت صادق ع نیز استعمال نمایند.

بروجردی گوید:

و جعفر شیخ فقیه عالم ـ لکن کثیراً المرادکاظم

در اصطلاح فقها عبارت از علی بن بابویه قمی مدفون درقم است که شرح حالش درباب کنی بعنوان **ابن بابویه علی** خواهدآمد. دراصطلاح عامّه ابوبکر محمد بن عبدالباقی حنبلی است که از فقهای حنبلیّه بوده و درمنطق و حساب و تاریخ و هیئت واکثر علوم متداوله خبیر و درسال پانصد و سی و پنجم هجری قمری درحدود نود و سه سالگی در بغداد وفات و درمقبرهٔ باب‌الحرب نزدیکی قبر بشر حافی مدفون گردید.

(ص ۱۴۵ ج۲مه)

فقیه بلخی **محمد بن عبدالله** ـ درباب کنی بعنوان **ابوحنیفهٔ صغیر** خواهدآمد.

فقیه کاظمی **قاسم بن محمد** ـ درباب کنی بعنوان **ابن‌الوندی** خواهدآمد.

فقیه یمانی **حمید شهید ابن‌احمد** ـ معروف به **فقیه شهید یمانی**، از علمای زیدیّه قرن هفتم هجرت و مؤلف‌کتاب **الحدائق‌الوردیة فی‌احوال ائمةالزیدیة** میباشدکه حاوی شرح حال سی تن از اکابر ایشان است که اوّلشان حضرت امیرالمؤمنین ع پس امام حسن مجتبی پس سیدالشهدا پس حسن مثنّی پس زید شهید پس یحیی بن زید وهکذا وآخرشان امام منصور بالله عبدالله بن حمزة‌بن‌سلیمان (متوفی بسال ۶۱۴هـ ق = خید) میباشد و وفات و مراثی امام منصور را هم بیان‌کرده است. در دیباچهٔ‌آن مناقب اهل‌بیت طهارت را مرقوم ودرخاتمه‌اش نیز مطاعن بنی‌عباس ومقداری

از مناقب اهل‌بیت را نگارش داده و سال وفاتش بدست نیامد .
(ص۲۹۱ ج۶ ذریعة)

فقیه یمانی **عمارة بن ابی‌الحسن** - بعنوان **نجم‌الدین عمارة** خواهدآمد .

فقیهان یا فقیهین دراصطلاح علما همان‌صدوقین‌است که‌مذکورشده‌است.

فکری‌خراسانی بنوشتهٔ ریاض‌العارفین سید محمد جامه‌باف مذکور در حرف جیم است .

فلکی[1]

فلکی **احمدبن حسن بن قاسم بن حسن** - مکنّی به **ابوبکر** و **ابوعلی** از ادبا و ریاضیّین اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه در عروض و نحو و فنون ادبیّه ماهر و بالخصوص درحساب ونجوم دستی توانا داشت وبهمین‌جهت ملقّب به **فلکی** (بروزن فدوی) بوده وگاهی به **حاسب** نیز موصوف‌است. بسیار باتمکین و وقار و درانظار عامّه دارای جاه و اعتبار بود ودر ذیقعدهٔ سال سیصد و هشتاد وچهارم هجرت درهشتاد ویك سالگی درگذشت. (ص ۹ ج۳ جم)

فلکی **محمد** یا **محمد مؤمن شیروانی** - ملقّب بـه **نجم‌الدین** از مشاهیر شعرای قرن ششم ایرانی میباشدکه در قصبهٔ شماخی از شیروان نشأت یافته و استاد خاقانی سالف‌الترجمة بود ویا هردو از شاگردان ابـوالعلاء گنجوی بوده‌اند . بهرحال شاعری بوده دانا وتوانا ازمدّاحان ملوك شیروان ودرصنایع وبدایع شعری مسلّم زمان و درهیئت نیز بهره‌ور وبهمین جهت بفلکی مشتهر و **دیوان مرتبی** هم دارد. گویند چون‌ابوالعلاء دخترخودرا بعقد ازدواج‌خاقانی درآورد فلکی رنجیده‌خاطر

۱ـ **فلکی** - دربعض‌موارد بروزن **سعدی** منسوب به دیهی فلك‌نام‌است ازقراء سرخس از مضافات خراسان ودربعض‌مواضع دیگر بروزن **پشتی** منسوب بفلك وسفینة است ودرموضعی دیگر بروزن **فدوی** منسوب به فلك بوده وکسی راگویندکه عالم بعلم نجوم‌باشد ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن بن علی مفسر طوسی فلکی است (بروزن سعدی).

شد پس ابوالعلاء احضارش کرده و بیست هزار درهم نقداً بدو داده وگفت ای پسر این قیمت پنجاه کنیزك باجمال است که هریکی بهتر از دختر ابوالعلاء خواهد بود فلکی نیز بسیار خوشدل گردید ودرسال پانصد و چهلم ویا بحسب ظاهر هفتاد وهفتم هجری قمری درشماخی درگذشت واز اشعار او است :

خیل خزان بناگهان برسپه بهار زد   خسرو مهرگان علم برسر کوهسار زد
زاغ سیاه طیلسان خطبهٔ خسرو جهان   خواند بنامش آن زمان شاخ زر عیار زد

شب نباشد که فراق تو دلم خون نکند   وارزوی تو مرا رنج دل افزون نکند
هیچ روزی نبود کانده عشق تو مرا   دل چو آتشکده ودیده چو جیحون نکند

(ص ۳۸۱ ج ۱مع و ۳۴۲۳ ج ۵ س)

فلکی **محمد بن موسی** - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است.

فلکی **محمد مؤمن** - چنانچه اشاره شد همان فلکی محمد شیروانی مذکور فوق است .

فنا **میرزا عبدالرسول** - درضمن شرح حال پسرش تحت عنوان زنوزی میرزاحسن مذکور شده است .

فناری **احمد بن حمزة** - همان فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل است و اینکه در هدیة الاحباب نام اورا احمد نوشته مأخذی ندارد.

فناری **حسن بن محمد بن محمدشاه** - بعنوان چلبی نگارش یافته است .

فناری **علی بن یوسف بن شمس الدین محمد** - نوهٔ فناری محمد بن حمزهٔ مذکور ذیل، لقبش **علاءالدین** و ازمشاهیر علمای عثمانی میباشد که درحساب وهیئت و تصوف وعلوم شرعیّه وادبیّه و ریاضیّه واکثر فنون متداوله دستی توانا داشت ، مدتی بهرات وسمرقند وبخارا مسافرت کرد ، از اکابر آن دیار علوم متنوعه را فراگرفت ، مدتی قاضی عسکر آناطولی و روم ایلی بوده و اخیراً منزوی شد وتاآمدن برف دریکی ازکوههای بروسه بسر میبرد ، بتألیف کتاب اهتمام نداشته وفقط **کتابی در**

حساب و **شرحی برکافیهٔ ابن‌حاجب** نوشته و درسال نهصد و یکم یا سیم هجرت درگذشت.

(ص ۲۸ ج۳نی و ۳۴۳۷ ج ۵ س و ۱۳۹ فوائدالبهیة)

فناری **محمد بن حمزة بن محمد بن محمد** - رومی حنفی، ملقّب به **شمس‌الدین**، معروف به **فناری** و **ابن‌الفناری** و **علامهٔ فناری**، از اکابر علمای عثمانی قرن نهم هجرت میباشدکه درمعانی و بیان و هیئت وقرائات وتمامی علوم متداوله وحید عصر خود بود و یکی از چندین تن رؤسای علمی میباشدکه درآن زمان هریکی دریك رشته متخصّص و فرید عصر خود بوده‌اند چنانچه فیروزآبادی در لغت، سراج‌الدین بلقینی درفقه‌شافعی، ابوعبدالله بن عرفة درفقه مالکی، سراج‌الدین ابن‌الملقن درکثرت مصنّفات فقهیّه وحدیثیّه، شیخ زین‌الدین عراقی درحدیث وهمین شمس‌الدین فناری در اطّلاع و احاطه بتمامی علوم عربیّه و عقلیّه ونقلیّه. فناری از علاءالدین‌اسود شارح مغنی وجمال‌الدین‌آقسرائی ودیگر اکابر وقت اخذ مراتب‌علمیّه کرده ودر بیروت وبروسه و قسطنطنیّه قضاوت نمود و اخیراً بمنصب **شیخ‌الاسلامی** مفتخر و درنزد سلطان بایزیدخان (۷۹۱-۸۰۴ه ق) وچلبی سلطان محمدخان (۸۱۶-۸۲۴ه) و دیگر سلاطین وقت بسیار محترم و غالباً درامور دولتی نیز محل استشاره بوده و در امورات شرعیّه اهتمام تمام بکار میبرد و حتی دریك قضیه، شهادت سلطان را نیز ردّ کرد. او نخستین کسی‌است‌که بمرتبهٔ شیخ‌الاسلامی نایل‌گردیده ویا چنانچه خواهدآمد محمد بن یعقوب فیروزآبادی نخستین شیخ‌الاسلام دورهٔ اسلامی بوده است.

از تألیفات فناری است:

۱- **انموزج العلوم** درصد مسئله ازصد علم وبنا بنقل‌کشف‌الظّنون‌صاحب‌شقائق نعمانیّه ازبعضی احفاد فناری شنیده‌است‌که انموزج‌العلوم تألیف‌خود فناری نیست بلکه از پسرش محمد شاه است و صاحب شقائق بعدازاین‌جمله‌گویدکه رساله‌ای بیست‌قطعه از تألیفات فناری را دیدم‌که هریکی درفنّی بوده ومحض برای امتحان فضلای‌عصرخود اسامی‌آن‌فنون بیست‌گانه را بطریق لغز ذکرکرده وآن‌را دریك روز نگاشته‌است لکن

تمامی فضلا از تعیین آن فنون مذکوره درماندند تا چه رسد بحل مسائل آنها و پسرش شاه محمد همین رساله را شرح واسامی فنون را معیّن ومشکلات مسائل آن را حل کرده است **۲- تفسیر الفاتحة** که در استانبول چاپ شده است **۳- حصول البدایع** چنانچه احمد رفعت و قاموس الاعلام گفته‌اند لکن اشتباه ونام کتاب **فصول البدایع** میباشد که ذیلا مذکوراست **۴- شرح ایساغوجی** **۵- عویصات الافکار فی اختبار اولی الابصار** که حاوی چند مسئله از فنون عقلیه است **۶- فصول البدایع لاصول** (فی اصول خل) **الشرایع** که دراصول فقه بوده و مشتمل برتمامی مندرجات مختصر ابن حاجب و محصول رازی و مختصر رازی و چندین کتاب دیگر است و در استانبول چاپ شده و آن را درسی سال تألیف کرده ودومجلد است **۷- الفوائد الفناریة** که همان شرح ایساغوجی مذکور فوق و درمنطق است و ایساغوجی رسالهٔ اثیرالدین ابهری است و همین کتاب فوائد باشرح‌مزجی آن که احمدبن‌عبدالله‌شوقی سالف‌الترجمة نوشته بنام (شوقی‌علی‌الفناری) در استانبول چاپ شده‌است **۸- مصباح الانس بین المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود** که شرح مفتاح الغیب صدرالدین محمد ابن اسحق قونوی است وفناری در آخر عمر نابینا شده و درسال هشتصد و سی و چهارم هجری قمری در هشتاد و چهار سالگی وفات یافت .

چنانکه اشاره شد پسرش **محمد شاه فناری** نیز از اکابر حنفیّه و وحید عصرخود بود ، کتاب **انموزج العلوم** مذکور فوق‌که بتنهائی حاکی از تبحّر و تفنّن و جامعیّت مؤلفش میباشد بدو منسوب وکتاب **تلخیص الفصول و ترصیص الاصول** هم‌که حاشیهٔ کتاب فصول البدایع پدرش است از او میباشد ، نیز رسالهٔ بیست قطعهٔ مذکور فوش پدرش را که تمامی فضلای وقت از حلّ مسائل آن بلکه شرح اسامی فنون مندرجه درآن عاجز و درمانده بودند بقرارمذکورفوق شرح کرده وتدریس مدرسهٔ سلطانیّه دربروسه نیزدرحال حیات پدرش بدومفوّض بوده‌است. وی درسال هشتصد وسی‌ونهم یاچهلم هجری قمری درگذشت.

(کف وص ۷۴۹ت و ۲۱۳هب و ۳۴۳۶ ج ۵ س و ۱۸۷ فوائدالبهیة وغیره)

فناری

پیرمحمد بن علی - فناری ، ملقّب بمحیی‌الدین ، مؤلف کتاب **لسان الحکمة** درلغت‌که از عربی و پارسی ممزوج است ودرسال نهصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . **حاشیهٔ فرائض سراجیه وحاشیهٔ شرح مواقف سید شریف وحاشیهٔ شرح وقایه** نیز از تألیفات او بوده و مدتی هم از طرف سلطان سلیم‌خان

اوّل (۹۱۸-۹۲۶هـ) بقضاوت بروسه و ادرنه منصوب بوده است.

(کف و۲۱۳هب و۲۸ج۳نی)

فناری **محمدشاه بن محمد بن حمزة** - فوقاً در ضمن شرح حال پدرش مذکور شد.

فناری‌زاده **حسن بن محمد** - بن محمدشاه‌فناری بعنوان چلبی نگارش یافته‌است.

فنائی **بابافنائی** - شیرازی بهمین عنوان بابافنائی مذکور شده است.

فنائی **امیرعلی‌شیر** - جغتائی بعنوان نوائی خواهدآمد.

فنائی **محمد بن یحیی** - نیشابوری از شعرای ایران بوده و در اشعار خود علاوه برفنائی‌گاهی به **اسراری** متخلّص و در بعض موارد به **خماری** هم تخلّص مینموده واز او است:

او تیغ زند بردل آتش زده و من | درگریه‌که شمشیر وی‌ازآب نیفتد

درسال‌هشتصد وپنجاه وسیّم هجرت درگذشت. (صبح گلشن و ۳۴۳۷ ج۵س)

فنجکردی **علی بن احمد بن محمد** - **نیشابوری فنجکردی**، ادیبی است بارع کامل، ملقّب به **شیخ‌الافاضل**، مکنّی به **ابوالحسن** از افاضل اوائل قرن ششم هجرت‌که با زمخشری ونظائر وی معاصر و اعجوبهٔ زمان و وحیداقران و نظم و نثر او درغایت سلاست بود. میدانی هم‌کتاب السامی فی‌الاسامی را بنام‌او تألیف داده واز اشعار او است:

لاتنکرن غدیر خم انه | کالشمس فی‌اشراقها بل‌اظهر
فیه امامة حیدر و کماله | و جلاله حتی القیامة تذکر
ولی‌الشباب بحسنه و بهائه | و اتی‌المشیب بنوره وضیائه
الشیب نور للفتی لکنه | نور مهیب مؤذن بفنائه

کتاب **تاج‌الاشعار و سلوة‌الشیعة** در اشعار حضرت امیرالمؤمنین ع از تألیفات او است و چنانچه ضمن شرح‌حال قطب‌الدین کیدری اشاره خواهد شد همین کتاب یکی‌ازمنابع و مدارك‌کتاب انوارالعقول فی‌اشعار وصی‌الرسول ص تألیف قطب‌الدین میباشد وچنانچه

نیز درشرح حال قطب الدین خواهد آمد این دیوان معمولی منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع هیچ یك از این دوکتاب تاج الاشعار و انوارالعقول نمیباشد .

فنجگردی درسال پانصد و سیم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت درگذشت و نسبت آن به دیهی فنجکرد (بفتح اوّل وثالث وکسر رابع) نام از دیهات نیشابوراست وچنانچه مذکور شد نام او علی و پدرش احمد بن محمد بوده و **علی بن محمد** نوشتن چنانچه در بعضی موارد است ازقبیل نسبت بجدّ است . (ص ۲۷۰ ج ۱۲ جم و ۲۰۵ ج ۳ ذریعة وغیره)

فنجکردی **علی بن محمد**- چنانچه مذکور شد همان علی بن احمدفنجکردی فوق است .

فندرسکی[1]

فندرسکی **میرزا ابوطالب** - ذیلاً ضمن شرح حال جدّش میرزا ابوالقاسم فندرسکی مذکور است .

فندرسکی **میرابوالقاسم** - معروف به **میرفندرسکی** ابن میرزا بیك ابن امیر صدرالدین موسوی حسینی فندرسکی، حکیمی است موحد متألّه عارف حقیقت‌جوی و فیلسوف صوفی کامل طریقت‌پوی ، از اکابر حکما و عرفای امامیّه که درحکمت طبیعی و الهی و ریاضی و تمامی علوم عقلیّه یگانه و وحید زمان و سرآمد حکما وسرسلسلهٔ عرفا بود و امور عجیبهٔ بسیاری بدو منسوب است. ازسلاطین، با شاه عباس کبیر صفوی (۹۹۵-۱۰۳۷) و شاه صفی (۱۰۳۷-۱۰۵۱ ه ق) و ازعلما ، با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ = **غلا**) ومیرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۲ ه ق = **غمب**) و نظائر ایشان معاصر و تدریس قانون و شفای او درآن زمان محل توجه اکابر وبیش از دیگران مورد استفادهٔ افاضل و اعیان بود. روزی درمجلس او یك مسئلهٔ هندسی ازکلام خواجه مطرح مذاکره شد ، سیّد ازکثرت مهارتی که در ریاضیّات داشته بالبداهة

۱- **فندرسکی**- منسوب است بموضعی فندرسك نام از نواحی استرآباد .

برهانی ذکر کرد و پرسید که آیا خواجه آن برهان را ذکر کرده است یا نه جواب منفی دادند پس چند برهانی دیگر اقامه کرد و باز در پاسخ نظیر آن سؤال، در هریك از آنها جواب منفی میشنید.

فندرسکی مدتها سفر هندوستان کرد و ریاضتها کشید و رنجا برد و در نزد ملوك هند مانند پادشاهان ایران بسیار محترم و معظّم بود، عاقبت باز بایران مراجعت کرد و با آن همه فضل و کمال و احترامات فوق العادة که نزد سلاطین و تمامی طبقات مردم داشته ازمجالست اکابر اجتناب مینموده واغلب بادراویش وفقرا و ارباب ذوق وحال میگذرانید، لباس پشمینه و کم بها می پوشید و در تزکیهٔ نفس خود میکوشید. پس از آنکه این حال او و مجالست او با اشخاص ظاهراً فرومایه مسموع شاه عباس گردید روزی در اثنای صحبت بدو گفت شنیده ام که بعضی از طلاّب، در سلك اوباش حاضر و بمزخرفات ایشان ناظر هستند. میر، مطلب را دریافته و گفت من همه روزه در کنار معرکه ها حاضرهستم و کسی از طلاّب را در آنجاها ندیده ام پس شاه منفعل و ساکت شد.

از تألیفات فندرسکی است:

۱- **تاریخ الصفویة** ۲- **تحقیق المزلة** ۳- **رسالهٔ صناعیه** در تحقیق حقیقت علوم و ذکر جمیع موضوعات صنایع ۴- **شرح کتاب المهارة** (المهابارة خل) از کتب حکمای هند که معروف به **شرح جوك** است ۵- **مقولة الحركة والتحقيق فيها**. فندرسکی گاهی، دراوقات فراغت اشعاری حکیمانه و غزلیّات عاشقانه هم می پرداخته که از آن جمله است:

شرب مدام شد چو میسّر، مدام به | چون می حرام گشت بماه حرام به
یك بوسه از رخت ده و یك بوسه از لبت | تا هردو را چشیده بگویم کدام به

دنیا بگذاشتم باهل دنیا | دنیا نکند قبول مرد دانا
الا سه چهار چیز ناچار یرا | آب رز و باده و شراب صهبا

بهتر و معروفتر از همه این قصیدهٔ نغز وطرفهٔ او میباشد که بس مشهور ومحل توجه اکابر و فحول بوده و شروحی برآن نوشته اند. عدهٔ ابیات آن بشهادت مدارك موجوده در نزد

این نگارنده بالغ به سی و دوبیت بوده و محض رعایت اختصار یك چندی ازآن‌ها را ثبت اوراق مینماید :

چرخ بااین اختران نغز وخوش، زیباستی — صورتی در زیر دارد هرچه بربالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت — بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری — گر ابونصرستی وگر بوعلی سیناستی
جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن — این بدنها نیز دائم زنده و برپاستی
هرچه‌عارض باشدآنرا جوهری باید نخست — عقل براین دعوی ما شاهدی‌گویاستی
هفت ره برآسمان ازفوق ما فرمود حق — هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی
میتوانی از ره آسان شدن برآسمان — راست‌باش و راست‌رو کانجا نباشد کاستی
هرکه فانی شد باو یابد حیات جاودان — ور بخود افتاد کارش بیشك از موتاستی
این‌گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند — پی برد در رمزها هرکس‌که او داناستی
زین‌سخن‌بگذرکه‌آن‌مهجور اهل‌عالمست — راستی پیداکن و این راه رو گر راستی
هرچه بیرون است ازذاتش‌نیاید سودمند — خویش را او ساز اگر امروز یا فرداستی
نیست حدّی و نشانی کردگار پاك را — نی برون ازما و نی بی‌ما و نی باماستی
قول زیبا نیست بی‌کردار نیکو سودمند — قول باکردار زیبا ، دلکش و زیباستی
گفتن‌نیکو به نیکوئی نه چون کردن‌بود — نام حلوا برزبان بردن نه چون حلواستی
عقل‌کشتی،آرزوگرداب و دانش بادبان — حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
نفس را این‌آرزو پابست دارد در جهان — تا ببیند آرزوئی بند اندر پاستی
خواهشی‌اندرجهان هرخواهشی‌را درپی‌است — خواستی باید‌که بعدازآن نباشد خواستی

وفات میرفندرسکی در زمان شاه‌صفی صفوی بسال هزار و پنجاهم هجری‌قمری درحدود هشتاد سالگی دراصفهان واقع شد ودرتکیه‌ای‌که بنام تکیهٔ میر مشهور ودراوّل‌قبرستان تخت فولاد است مدفون‌گردید وکتابهای اورا بموجب وصیّت خودش بکتابخانهٔ‌سلطنتی شاه صفی صفوی نقل دادند ویك‌پردهٔ نقاشی کهنهٔ منسوب به میر، درهمین‌تکیه درمقبرهٔ

حاج حسینقلی‌خان ایلخانی بختیاری موجود است که درطرف راست پرده صورت میر و درطرف چپ آن تصویر شیخ بهائی است .

ناگفته نماندکه **میرزا ابوطالب فندرسکی** نوهٔ میرفندرسکی که پسر میرزا بیگ ابن ابوالقاسم صاحب ترجمه است شاعری بوده منشی فاضل از تلامذهٔ علاّمهٔ مجلسی و با میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما و نظائر وی معاصر و شریك درس و تألیفاتی درفنون متداوله دارد :

۱- ترجمهٔ فارسی شرح لمعهٔ شهید ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- حاشیهٔ خفری برشرح تجریدقوشچی ۴- سامی که منظومه است **۵- غزوات حیدری** که نیز منظومه است **۶- المنتهی** درنجوم **۷- نگارخانهٔ چین** که حاوی تمامی مکتوبات و منشآت عربی و فارسی خودش است وغیر اینها . سال وفات او بدست نیامد و بقرینهٔ زمان جدّش میرفندرسکی در اوائل قرن دوازدهم هجرت میزیسته است.

(نی وص ۶ ج۲مع و۲۷۷ض و ۱۵۵مر و سطر۱۲ ص۱۹۷ت وبعض مواضع ذریعة)

فواز **سیده زینب** - بنت علی‌بن‌حسین بن عبیدالله بن حسن بن‌ابراهیم بن محمد بن یوسف **فواز** عاملی ، از ادبای نسوان اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه‌کامل بارع نجیب فاضل ، ولادتش درسوریّه بوده ودر مصر نشأت یافته و توطّن کرده و از تألیفات او است :

۱- الدر المنثور فی‌طبقات ربات‌الخدور ۲- الرسائل‌الزینبیه که مجموعهٔ‌مقالات او است و هردو درقاهره چاپ شده است ، اوّلی در رشتهٔ خود بی‌نظیر و بالاطراف از مراتب فضل وکمال و اطّلاعات وافی مؤلفّه حاکی و درسال هزار و سیصد ودهم هجری قمری مطابق هزار و هشتصد و نود و سیّم میلادی تألیف‌آن خاتمه یافته و ادیب یگانه عبدالله افندی فریج درهمان سال تقریظی نظمی که حاوی هردوفقره مادّهٔ تاریخ هجری و میلادی اتمام تألیف است برآن نوشته و بخود مؤلفّهٔ محترمه اتحاف نموده وازابیات آنست که بعد از تمجید خود مؤلفّه‌گوید:

و حبذا تحفة منها قد اشتهرت ... فذكرها فی‌جمیع الكـون منشور

مؤلف فیه بالسحر الحلال اتت — فکل لب به فی‌الناس مسحور
لها جزیل الثنا منا علیه کما — لها من‌الله اجر فیه مأجور
والآن اذ جمعه رقت شمائله — والکل منه تبدی وهو مسرور
شدا فریج بابیات یقرظه — و بیت تاریخه بالدر معمور
ابهی‌کتاب‌سماجاها‌لفاضلة=۱۸۹۳ — بالسعدفیه بهی‌الدرمنثور=۱۳۱۰

درسال هزار و سیصد و دوازدهم هجرت درمطبعهٔ امیریهٔ قاهره بطبع این‌کتاب شروع و بفاصلهٔ یك سال خاتمه یافته و سید محمد حسینی اشعاری در تقریظ‌آن وتمجید مؤلفه و مادهٔ تاریخ طبع‌آن‌گفته و ازآن‌جمله است :

فهامة نحریرة و ذکیة — شهدت بجودة ذهنها الاعیان
الست زینب فرع دوحة سادة — شادوالعلی فی‌الاکرمین وزانوا
ابدت لنا ذاالسفر من‌آثارها ال — حسنا و اظهر ضبطه الاوزان
وازداد بالطبع البهیج جماله — وکساه حلة زینة الاحسان
واذا انتهی بالطبع قلت مورخا — الطبع بالدرالنضیدیزان=۱۳۱۲

وفات سیده زینب درسال هزار و نهصد و چهاردهم میلادی درحدود هزار و سیصد و سی ودویم هجری قمری واقع‌گردید . (خود کتاب درمنثورو بعض‌اطلاعات‌دیگر)

فهری محمد بن حصین
فهری محمد بن نصیر
هردوراحضرت‌امام‌علی‌النقی‌ع‌لعنت‌کرده‌وشرح حال‌ایشان‌موکول برجال وکتب مربوطه است.

فهیم‌افندی از فضلای قرن سیزدهم هجرت و مؤلف‌کتاب **سفینة‌الشعراء** است که بزبان‌ترکی حاوی شرح‌حال بعضی‌ازشعرا میباشد وازتألیف آن درسال هزار و دویست و سی و سیم هجرت فراغت یافته و درسال هزار و دویست و پنجاه و نهم دراستانبول چاپ شده است و مزایای دیگری بدست نیامد .

فیاض ابوالفیض- هندی بعنوان فیضی خواهدآمد .

فیاض ملاعبدالرزاق بن علی بن حسین - جیلانی لاهیجی‌قمی، عالم‌عامل فاضل‌کامل حکیم‌متکلّم منطقی محقّق بارع‌مدقّق متشرّع‌ادیب شاعر ماهر میباشدکه علم را با عمل توأم‌ساخته وازاکابر علمای امامیّه و اجلاّی تلامذهٔ ملاصدرای سالف‌الترجمة وداماد او هم بود چنانچه ملامحسن‌فیض‌آتی‌الترجمة نیزداماد

و تلمیذ وی و این لقب فیض و فیّاض هم از استاد معظّمشان میباشد . این بودکه زن فیض بپدر خود شکایت کردکه شوهرمرا لقب فیض داده وشوهر خواهر مرا بفیّاض ملقّب داشتی که صیغهٔ مبالغه بوده ودلالت برتفضیل وی برشوهر من دارد پس ملاصدرا گفت این چنین نبوده و فرق فیض وفیّاض مانند زید عدل و زید عادل است پس وی نیز قبول نموده و برگشت و همانا مراد باصطلاح ساده که قریب بفهم عموم باشد آنکه عدل و فیض خود مادّه و ماهیّت فیض و عدالت بوده و لکن عادل و فیّاض صاحب عدالت وصاحب فیض راگویند وبعبارت دیگر اگر فیض نباشد فیّاض بودن صورت امکانی ندارد باری ملاعبدالرزاق در قم تدریس میکرده و تألیفات جیّدهٔ بسیاری داردکه حاکی از تبحّر وی میباشد :

۱- حاشیهٔ جواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی ۲- حاشیه برحاشیهٔ خفری برالهیات شرح تجرید ۳- حاشیه برحاشیهٔ ملاعبدالله یزدی برتهذیب المنطق ۴- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۵- حدوث العالم ۶- دیوان شعر بپارسی که بنوشتهٔ مجمع الفصحا قریب بچهار و پنجهزار بیت و بنوشتهٔ روضات بزرگتر از دیوان فیض ویا بنوشتهٔ نصرآبادی قریب بدوازده هزار بیت است **۷- سرمایهٔ ایمان فی اثبات اصول العقائد بطریق البرهان** که ملخص گوهرمراد مذکور ذیل بوده و درتهران چاپ شده است **۸- شرح تجرید خواجه** که ذیلا بنام شوارق و مشارق مذکوراست **۹- شرح الهیاکل** درحکمت اشراق **۱۰- شوارق الالهام فی شرح تجریدالکلام** که شرحی است متقن برتجرید خواجه نصیر طوسی از اول آن تا مسئلهٔ کلام الهی و بارها چاپ شده ودارای تحقیقات عمیقه میباشد **۱۱- الکلمات الطیبة** درمحاکمهٔ مابین میرداماد و ملاصدرا دراصالت ماهیت یا وجود **۱۲- گوهرمراد** که برای شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه) تألیف و بارها در ایران چاپ و دراول آن و سرمایهٔ ایمان مقداری از ضروریات علم منطق را مذکور داشته است **۱۳- مشارق الالهام فی شرح تجریدالکلام** که بفرمودهٔ روضات الجنّات غیراز شوارق مذکور فوق وتا مبحث امور عامّه است واز اشعار حقائق شعار او است:

علی را قدر پیغمبر شناسد — که هرکس خویش را بهتر شناسد
سنگ بالین کن وآنگه مزهٔ خواب ببین — تا ببینی که چه در زیر سر مردان است
جنون تکلیف کوه ودشت وصحرا میکند مارا — اگر تن در دهیم آخر که پیدا میکند مارا
محبت شمع فانوس است کی پوشیده میماند — غم او عاقبت در پرده رسوا میکند مارا
حیف است که درگردن حور افکندش کس — دستی که بیاد تو درآغوش توان کرد

دنیا چاهی است نزد دانا بی‌ته | طول امل است ریسمان این چه
هرچند بود جامهٔ عمر تو دراز | برقامت طول امل آید کوته

وقت است که ترك پیر واستاد دهیم | آموخته‌ها را همه از یاد دهیم
با جام می دوساله در میکده‌ها | ناموس هزار ساله برباد دهیم

وفات فیّاض درسال هزار و پنجاه و یکم یا هفتاد و دویم هجرت در قم واقع گردید لکن با درنظر گرفتن تاریخ جلوس شاه‌عباس ثانی و اینکه تألیف کتاب گوهرمراد بنام او شده و اینکه سرمایهٔ ایمان را بعدازآن تألیف داده ضعف تاریخ اوّل در وفات او ظاهر شده و تاریخ دویمی را تأیید مینماید.

فیّاض پسری داشت **میرزا ابراهیم** نام‌که مؤلف کتاب **القواعد الحکمیة والکلامیة** بوده وچنانچه مشهور است **میرزا حسن لاهیجی** نیز پسردیگر فیّاض، فاضلی بوده صالح که درسال یکهزار و یکصد و بیست و یکم هجرت در قم وفات و قبرش درسمت شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیك بشیخان میباشد و این نگارنده در ماه رجب هزار و سیصد و پنجاه و دویم هجرت موقع تشرّف بدان بلدهٔ طیّبه بسر قبر شریفش رفتم واخیراً درموقع تسطیح طرق و شوارع ملحق بجاده شده است و ازتألیفات میرزا حسن است:

۱- **آیینهٔ حکمت** بپارسی دراصول دین و استقصا کرده است ۲- **اثبات‌الرجعة** بپارسی ۳- **اصول‌الدین** بپارسی ۴- **الفة‌الفرقة** درکلام ۵- **بدایع‌الحکم** چنانچه درذریعه تحت‌عنوان آیینهٔ حکمت گفته است ۶- **تألیف‌المحبة او تزکیة‌الصحبة فی ترجمة کشف‌الریبة عن احکام‌الغیبة** که کتاب کشف‌الریبهٔ شهید ثانی را تلخیص و بپارسی ترجمه کرده و تحقیقاتی هم اضافه نموده‌است ۷- **التقیة** ۸- **جمال‌الصالحین** (السالکین‌خل) **فی اعمال‌السنة‌والآداب‌المستحسنة** که آخر تألیفات او بوده و در همان سال مذکور وفاتش تألیف داده است ۹- **حاشیهٔ وافی ملامحسن فیض** ۱۰- **روایع‌الکلم** در حکمت ۱۱- **زواهرالحکم** ۱۲- **شمع‌الیقین** در امامت بپارسی ۱۳- **مصابیح‌الهدی** وغیرها ناگفته‌نماندکه ملاعبدالرّزاق لاهیجی صاحب ترجمه، غیراز ملاعبدالرزاق رانکوئی شیرازی است‌که شرح حالش را بعنوان **رانکوئی** نگارش دادیم وهم غیراز ملاعبدالرزاق‌کاشی است‌که بعنوان **کاشی عبدالرزاق** خواهدآمد.

لاهج یا **لاهجان** یا **لاهیج** از نواحی گیلان بوده و ابریشم خوب دارد.

(ص۳۵۲ت و ۳۴۵۷ج ۵س و ۲۱۳هب و ۳۹۱ض و ۱۵۶ تذکره نصرآبادی و مواضع متفرقه‌ازذریعه‌وغیره)

فیاضی ابوالفیض بعنوان فیضی ابوالفیض خواهدآمد.

فیروزآبادی[1]

فیروزآبادی **ابراهیم بن علی-** در باب کنی بعنوان **ابواسحق شیرازی** خواهد آمد.

فیروزآبادی سیدمحمد- یزدی، فیروزآبادی الاصل والمولد، نجفی المسکن والمدفن، عالم عابد فاضل فقیه مجتهد امامی که از تلامذهٔ آخوند خراسانی سالف الترجمة وآسید کاظم یزدی آتی الترجمة و مرجع تقلید جمعی از شیعه میباشد و ازآثار قلمی او است: **جامع الکلم فی حکم اللباس المشکوك** که درنجف چاپ شده است. وی شب جمعه آخر ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و پنجم هجری قمری در سامره وفات یافت وجنازهٔ اورا بنجف اشرف نقل دادند.

(ص۹۷ ج۲عه و۶۹ ج۵ ذریعه)

عکس سید محمد فیروزآبادی -۲۰

۱- **فیروزآبادی -** منسوب به فیروزآباد است وآن نام‌چندین‌موضع میباشد دیهی‌است درسه فرسخی مروکه‌آنرا فیروزآباد جرف گویند، موضعی است در خارج هرات‌که صوفیه در آنجا خانقاهی دارند، نام قلعه‌ای است درآذربایجان دریك فرسخی خلخال ومشهورتر ازهمه فیروزآباد فارس‌میباشد‌که شهری‌است درنزدیکی‌شیراز بناکردهٔ فیروز ملك فرس واکثراشخاص منسوب به فیروزآباد از همینجا میباشند. (مراصد وغیره)

فیروزآبادی **محمد بن یعقوب بن محمد** - بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر صدیقی النّسب، شافعیّ المذهب ، **مجدالدین** اللّقب، **ابوطاهر** الکنیة ، شیرازی فیروزآبادیّ البلدة والنسبة ، عالمی است فاضل متبحّر از مشاهیر علمای لغت که وسعت قریحه وکثرت مستحضرات وی مسلّم کلّ وجای تردید احدی نمیباشد وچنانچه ضمن شرح حال فناری محمّد بن حمزة اشاره‌شد فیروزآبادی نیز یکی‌از چند تن اکابر علمی وقت بوده که هریکی درفنّی تخصّص داشته‌اند . نخست در بلاد خود تحصیل‌مراتب علمیّه نمود ، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد ، در هشت سالگی بشیراز رفته

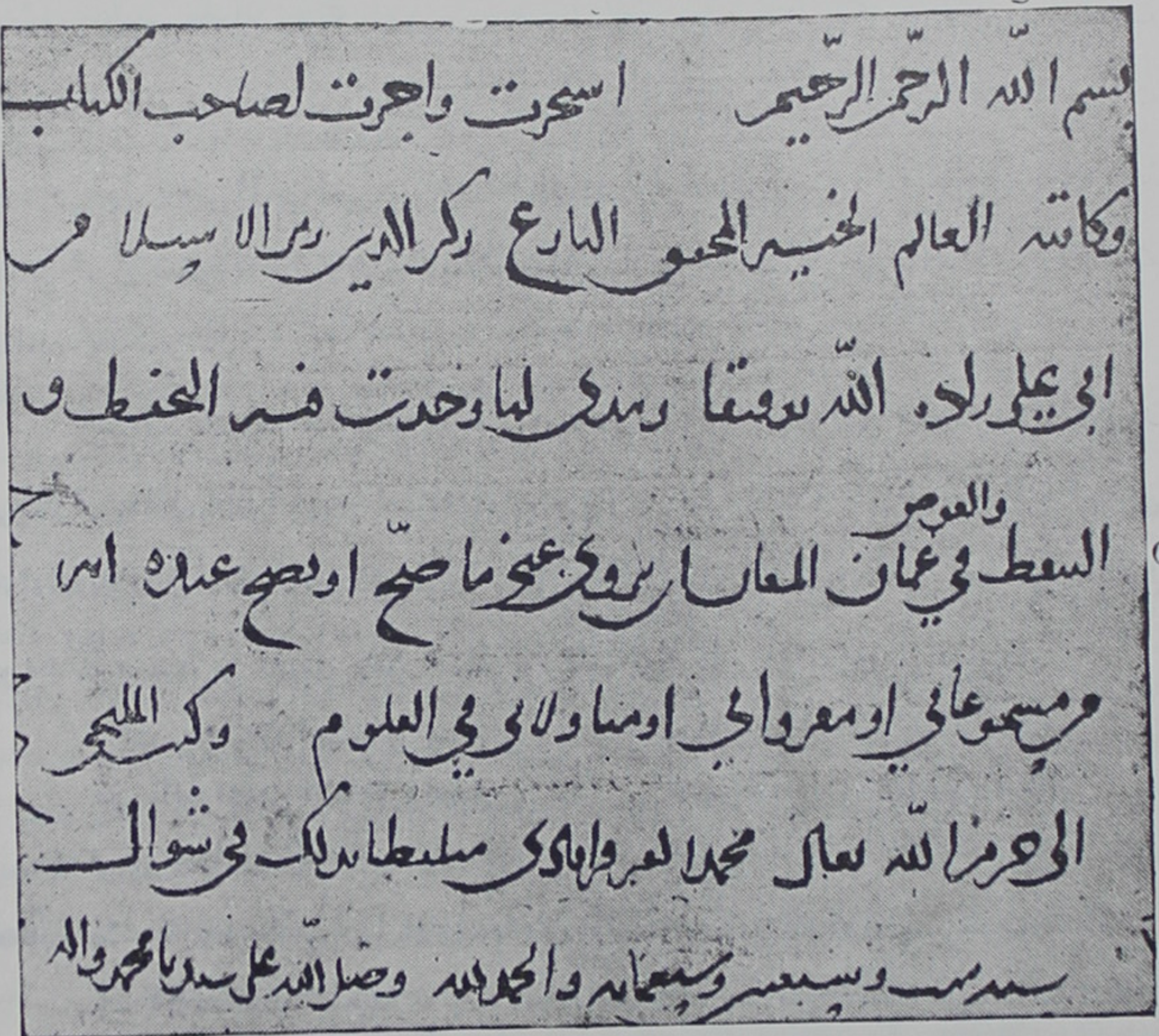
بسم الله الرحمن الرحيم اسمعت واجزت لصاحب الكتاب
وكاتبه العالم الفقيه المحقق البارع زكرالدين زين الاسلام
...
الى حرم الله تعالى محمد ... في شوال
سنة ثمان وستين وسبعمائة والحمد لله وصلى الله على سيدنا محمد وآله

کلیشهٔ خط فیروزآبادی - محمد بن یعقوب بن محمد - ۲۱

قطعهٔ مزبور اجازه‌ای است‌که درظهر نسخه‌ای از جلد اول قاموس بسال ۷۶۸ درحال حیات مؤلف بخط خود وی نگارش یافته و بموجب آن برای‌کاتب همان‌کتاب اجازه داده است.

و ازعلمای آنجا تحصیل مراتب علمیّه نمود ، سپس ببغداد و مصر و شام و روم و حجاز و یمن و اغلب بلاد شرقیّه مسافرتها کرد . با عشائر و قبائل عرب معاشرتها داشت، فقه و تفسیر و حدیث و علوم متنوعه را از اکابر دیار متفرقه اخذ نمود ، بهرجاکه میرسید محل توجه اکابر آنجا میشد، بالخصوص مشمول عنایات شاه شجاع، حکمران آذربایجان و امیر تیمور گورکانی و سلطان بایزیدخان عثمانی گردید و به صله و انعامات فوق‌الغایه نایل آمد ، بیشتر از همه در دربار ملك اشرف اسمعیل حکمران یمن تقرّب یافت بلکه ملك اشرف، دختر اورا هم‌که جمال بی‌مثال داشته بعقد ازدواج خودآورد و دیگرسبب مزیّت رفعت وجلالت وی گردید و بیست سال بقضاوت شهر زبید کرسی بلاد یمن منصوب و بالاخرة **قاضی‌القضاة** تمامی بلاد یمن شد و عاقبت مقام و رتبهٔ **شیخ‌الاسلامی** را حیازت نمود و بقول بعضی اوّلین کسی میباشدکه در دورهٔ اسلامی بهمین رتبه مفتخر بوده و یا موافق قول بعضی ، اوّلین شیخ‌الاسلام دورهٔ اسلامی محمد بن حمزهٔ فناری بوده است چنانچه مذکور شد .

فیروزآبادی در مسافرتهای خود چندین بارکتاب بهمراهی خود برداشته و در هریك از منازل اکثرآنها را مطالعه‌کرده و باز بار میکردند و خودش گویدکه هرشبی مادام‌که دویست سطر حفظ نمی‌کردم بخواب نمی‌رفتم و صحیح مسلم را از ناصرالدین ابوعبدالله محمد بن جهبل بطور ضبط و اتقان خوانده و دراین موضوع گوید :

قرأت بحمدالله جامع مسلم — بجوف دمشق‌الشام جوفاً لاسلام
علی ناصرالدین الامام ابن‌جهبل — بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام
و تم بتوفیق الاله و فضله — قرائة ضبط فی‌ثلاثة ایام

مصنّفات‌متنوعه وطریفهٔ‌فیروزآبادی‌بسیار ودراثبات‌تبحّر وتفنّن‌وی‌دلیلی‌سرشارمیباشند:

۱- **الاحادیث الضعیفة** که چند مجلد است ۲- **احاسن‌اللطائف فی‌محاسن الطائف** ۳- **الاسعاد بالاصعاد الی درجة الاجتهاد** که سه مجلد بوده و برای اشرف اسمعیل صاحب یمن تألیفش داده ۴- **اسمارالسراح فی‌اسماءالنکاح** ۵- **انواءالغیث فی‌اسماءاللیث** ۶- **بصائر ذوی‌التمییز فی‌لطائف‌الکتاب‌العزیز** ۷- **البلغة‌فی‌تراجم‌ائمةالنحو واللغة** ۸- **تحبیرالموشین فی‌مایقال بالسین والشین** که در بیروت چاپ شده است ۹- **تنویرالمقباس فی‌تفسیر ابن‌عباس**

چنانچه در کشف‌الظنون گفته وچهارمجلداست **۱۰- تهییج الغرام الی البلدالحرام** **۱۱- جلیس الانیس فی اسماءالخندریس** که یك نسخه از آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود وخندریس بمعنی شراب است. دراین کتاب هر آنچه راکه درقرآن و حدیث و اقوال علما در موضوع شراب آمده بیان کرده است **۱۲- الدرالغالی فی الاحادیث العوالی** **۱۳- الدرالنظیم المرشد الی مقاصد القرآن العظیم** در تفسیر **۱۴- روضةالناظر فی ترجمة الشیخ عبدالقادر** **۱۵- زادالمعاد فی وزن بانت سعاد** چنانچه در ضمن عنوان قصیدة بانت سعاد ازکشف‌الظنون گوید که محمد بن یعقوب فیروزآبادی کتابی بهمین‌اسم تألیف داده پس آن‌کتاب را هم دریك مجلد شرح نموده‌است **۱۶- سفرالسعادة** درتفسیر که درحاشیهٔ کتاب النورالکبیر مع فتح خبیر فی اصول التفسیر درمصر چاپ شده است **۱۷- شرح صحیح البخاری** که نامش **منح الباری بالسیح الفسیح المجاری** که فقط ربع آن که در عبادات است در بیست مجلد تمام شده و درنظر داشته‌که چهل مجلدش نماید **۱۸- شوارق الاسرار العلیة فی شرح مشارق الانوار النبویة** و مشارق‌الانوار تألیف رضی‌الدین حسن بن محمد بن حسن صاغانی سالف‌الترجمة است **۱۹- عدةالحکام** (الاحکام خل) **فی شرح عمدة الاحکام** وکتاب عمدةالاحکام تألیف عبدالغنی بن عبدالواحد جماعیلی سالف‌الترجمة است **۲۰- الغرر المثلثة والدرر المبثثة** **۲۱- الفضل الوفی فی العدل الاشرفی** **۲۲- القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذهب من کلام العرب شماطیط** که به **قاموس اللغة** معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است **۲۳- قطبةالخشاف لحل خطبة الکشاف** که شرح خطبهٔ کشاف زمخشری است و بنوشتهٔ خود فیروزآبادی این‌کتاب تلف شده و مجدداً کتاب دیگری در شرح خطبهٔ کشاف نوشته وبنغبةالرشاف من‌خطبةالکشاف موسومش داشته‌است **۲۴- کورةالخلاص فی فضائل سورةالاخلاص** **۲۵- اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب** درلغت. در کشف‌الظنون گوید پنج مجلد از آن راکه هرمجلدی درحدود ضخامت صحاح جوهری‌بوده باتمام رسانده پس بحکم حدس و تخمین درنظر گرفت‌که دورهٔ لغت، صد جلد همچنانی را لازم دارد و تحصیل آن خارج از قدرت طلاب میباشد اینك آنرا ملخص‌کرده و بقاموس‌المحیط موسومش‌داشت **۲۶- المتفق وضعاً والمختلف صقعاً** **۲۷- المثلث** که دوکتاب بدین اسم دارد یکی صغیر که پنج جزوه بوده و دیگری کبیر که پنج مجلد است **۲۸- المرقاة الارفعیة فی طبقات الشافعیة** **۲۹- المرقاة الوفیة فی طبقات الحنفیة** **۳۰- المغانم المطابة فی معالم طابة** **۳۱- مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب** **۳۲- منح الباری** که فوقاً بنام شرح صحیح‌البخاری مذکور است **۳۳- منیةالسؤل فی دعوات الرسول ص** **۳۴- نخب الظرائف فی النکت الشرائف** **۳۵- نزهة الاذهان فی تاریخ اصفهان** **۳۶- نغبةالرشاف** که فوقاً درضمن خطبةالخشاف مذکورشد **۳۷- النفحة العنبریة فی مولد خیرالبریة** **۳۸- الوصل والمنی فی فضل منی** وغیراینها و مشهورتر از همه کتاب **قاموس اللغة** مذکور فوق او است‌که بتنهائی در اثبات تبحّر وکثرت احاطهٔ مؤلف

برهانی قاطع ومرجع استفادهٔ فحول ومورد اهتمام تمام اکابر و اعلام بوده و ازحیث شرح و تحشیه و تلخیص وغیره محل توجه بوده است و درمدح این کتاب گفته‌اند:

مذمد مجدالدین فی ایامه — من فیض ابحر علمه القاموسا
ذهبت صحاح الجوهری کانها — سحر المداین حین القی موسی

ابن نابلسی در ردّ این شعر گوید :

من قال قد بطلت صحاح الجوهری — لما اتی القاموس فهو المفتری
قلت اسمه القاموس وهو البحر ان — یفخر فمعظم فخره بالجوهر

فیروزآبادی در همان ایّام قضاوت یمن چندین مرتبه بطائف و مکّه و مدینه رفته و بسیار آرزومند مرگ در مکّه بوده است لکن بحکم تقدیر ازلی در بیستم شوال هشتصد و شانزدهم یا هفدهم هجری قمری در شهر زبید از بلاد یمن وفات یافت و ولادتش در هفتصد و بیست و نهم هجرت بوده وبا این سنّ وسال هیچ یك ازقوای وی کاسته نبوده‌است و درمقبرهٔ شیخ اسمعیل جبرونی مدفون گردید .

(کف وص۷۴۶ت و ۱۸۵ ج۶فع و ۳۴۶۰ ج۵س و ۲۱۳هب وغیره)

فیض بخش

شاه‌قاسم بن سیدمحمد - نوربخش ، سیدی است عارف زاهد ودر فنون طریقت خلیفهٔ پدرش (که بعنوان **نوربخش** خواهدآمد) بوده وبه حلیهٔ علم و زهد وتقوی آراسته وتمامی اکابر وقت ازباطن فیض بخش او استمداد همّت مینمودند . مشهور است که سلطان حسین میرزا والی خراسان از سلطان یعقوب والی عراق درخواست نمودکه شاه قاسم را روانهٔ خراسان نماید تا مرضی که دارد ببرکت قدوم او بهبودی یابد و محض بجهت رخصت دادن شاه قاسم قصبهٔ سمنان را هم پیشکش سلطان یعقوب نمود و درنتیجه پس‌از ملاقات شاه قاسم و سلطان حسین ، مرض سلطان رفع شد وشاه‌قاسم بیش‌از اندازه موردتوجه گردید وقصبهٔ بیابانك را هم تیول وسیورغال وی مقرّر داشتند . این قضیه تولید حسد در دل جامی و دیگر مشایخ متصوفه نمود و درصدد تنزیل رتبه و مقام وی برآمدند و بخیال اینکه شاه قاسم در وعظ وعلوم رسمی بی بهره است بسلطان حسین گفتند اگر مقرّر فرمائیدکه شاه قاسم روز جمعه بمنبر رفته

وبا مواعظ شافیهٔ خود عموم را مستفیض نماید کمال عنایت خواهد شد که تمامی طبقات مردم از خاص و عام از برکات انفاس قدسیهٔ وی بهرورگردند وهم تصمیم داده بودند که بعضی از مطالب مشکله را مطرح مذاکره کرده و سؤال نمایند که علاوه برعجز او که در وعظ دارد قصور علمی‌اش نیز معلوم گردد سلطان نیز از باطن کار غافل ودرخواست ایشان را اجابت کرد وحسب‌المقرّر، روز جمعه شاه قاسم بمنبر رفته ومشغول وعظ شد وشروع بفضیلت ذکر لاإِلٰهَ إِلَّا اللهُ نمود پس عبدالرحمن جامی اشکال مشهورراکه درآن کلمهٔ طیّبه درمیان اهل علم محل مذاکره است القا نموده و بشاه قاسم گفت که دراین کلمه بحثی‌دارم میخواهم سؤال نمایم شاه بمدد روحانیّت مقدّسه گفت درعراق شنیده بودم که تنها درکلمهٔ علیّ ولی‌الله بحث داری اکنون معلوم شد که در اصل توحید و کلمهٔ لااله‌الاالله هم شبهه داری پس حاضرین مجلس ازآن کلام لطافت نظام خندیدند و شاه نیز فاتحه خوانده و مجلس را ختم نمود. باری شاه قاسم همواره مشمول تجلیل وتعظیم سلطان حسین بوده و باکمال رفاهیّت میزیسته است تا درسال نهصد و هشتاد و یکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل گردید.

(ص ۱۵۱ لس)

فیض کاشانی یا **فیض کاشی** } **محمد ابن‌شاه‌مرتضی ابن شاه‌محمود** - ملقّب به **محسن**، معروف به **ملامحسن** و **فیض** و **فیض‌کاشی** یا **کاشانی**، عالم عامل ربانی، فاضل کامل صمدانی، عارف سبحانی از اجلّای علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه عباس ثانی میباشد که فقیه محدّث مفسّر محقّق مدقّق، حکیم متکلّم متألّه، ادیب شاعر ماهر، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع، درخبر فهمی و تفطّن بمعانی احادیث و اخبار دینیّه بی‌نظیر، درتطبیق اصول ظواهر با بواطن و جمع مابین اصول شریعت و طریقت متفرّد بود. بفرمودهٔ روضات‌الجنّات نظیر او دراین‌موضوع درتمامی‌فرقهٔ محقّه معلوم نشده و علاوه برمراتب علمیّه درمکارم اخلاق طاق و مشهورآفاق و جلالت مقام‌او معروف بین‌الخلائق و مسلّم مخالف وموافق ومصدّق یگانه وبیگانه بوده و اشهر ازآن است که محتاج شرح و بیان باشد. هریك ازتألیفات متنوعهٔ اوآیینهٔ حقیقت‌نمای تبحّر

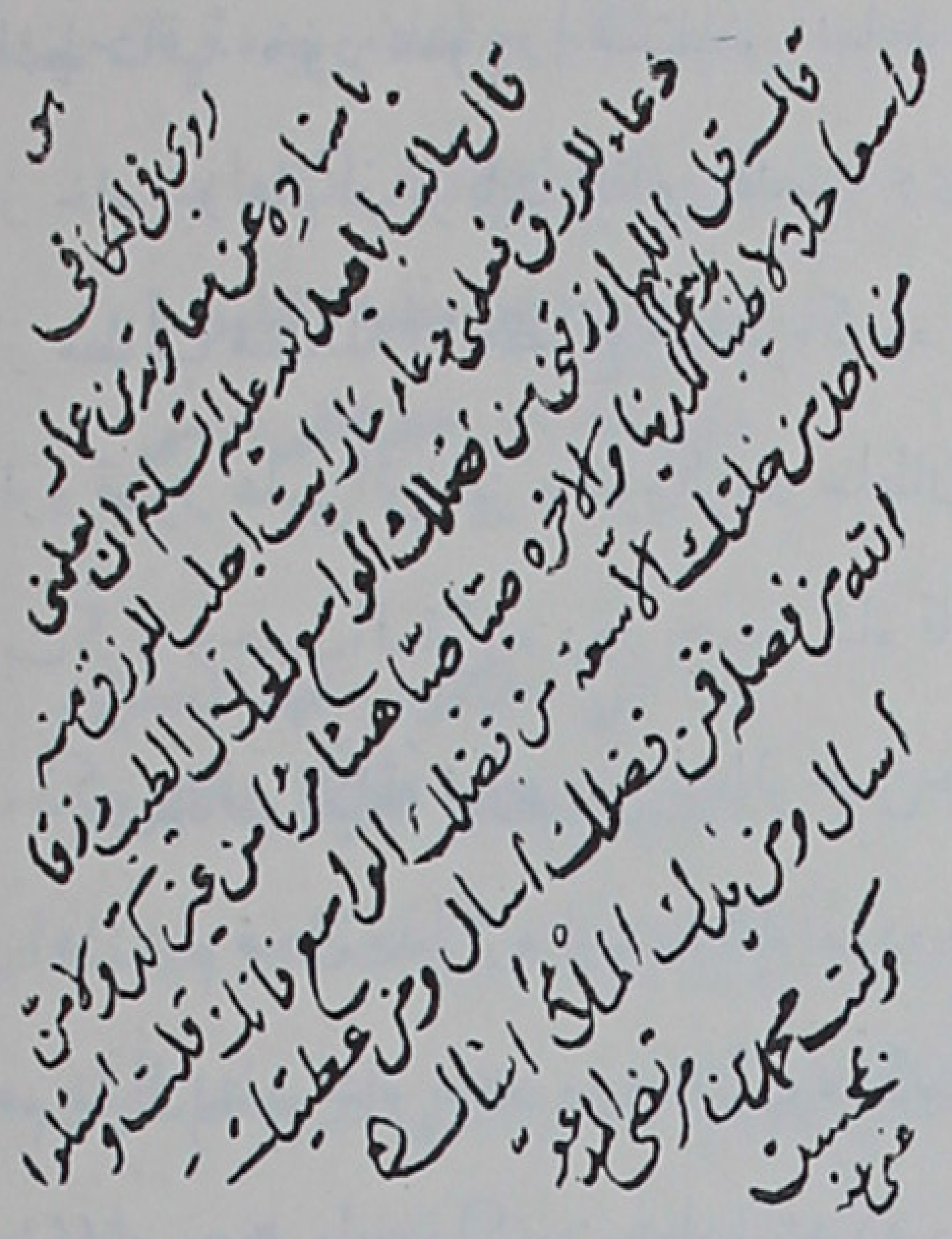

کلیشهٔ خط فیض مرحوم -۲۲

و فضل و کمال و فطانت و ذکاوت و حسن سلیقه واستقامت طریقه و کثرت اطّلاع فروعی واصولی وغایت احاطهٔ معقولی و منقولی وی میباشد. بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را .

فیض درقم نشأت واقامت داشت، پس ازآنکه ورود شیراز سید ماجد بحرانی سالف الترجمة مسموعش گردید محض برای تحصیل علوم دینیّه مسافرت شیراز را تصمیم داد ، لکن والد ماجدش ملاشاه مرتضی اجازه نمیداد وبالاخره بنای استخارهٔ قرآن مجید گذاشته و بدین آیهٔ شریفه تصادف نمودند : **فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ الاية** . پس بهمین دیوان معروف منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع تفأل کرده و بدین ابیات تصادف نمودند :

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی	**وسافر ففی الاسفار خمس فوائد**
تفرج هم و اکتساب معیشة	**وعلم وآداب و صحبة ماجد**

اینك علاوه برموافق نیّت و مرام بودن فال و استخاره توافق کلمهٔ **صحبة ماجد** در این بیت با مرام اصلی که استفاده از **سید ماجد** بوده جالب حیرت گردید. فیض بشیراز رفت، علوم شرعیّه را از سید ماجد تکمیل و علوم عقلیّه را نیز از یگانه فیلسوف اسلامی ملاّ صدرای سالف الترجمة بلکه موافق آنچه استظهار میشود از میرداماد نیز اخذ نمود و چنانچه درشرح حال ملاعبدالرزاق فیّاض اشاره شد دختر ملاصدرا را هم ازدواج کرد و این لقب فیض وفیّاض نیز از او بوده است. **اما نسبت تصوف باطل** بفیض کاشانی موافق آنچه در روضات فرموده وازسید نعمةالله جزائری سالف الترجمة ازاجلاّی تلامذهٔ خود فیض و ازدیگر اجلّه هم نقل شده دروغ و تهمت و بهتان است و خود فیض در موارد

بسیاری خصوصاً درکتاب کلمات طریفهٔ خود طعن های بسیاری برصوفیّه واردآورده ومسلك تصوف و اطوار ناشایست و عادات نابایست ایشانراکه قلم از نگارش آنها در الم است شدیداً انکارکرده و درتوبیخ و ملامت ایشان اهتمام تمام داشته است. ملامحمدطاهرقمی و بعضی از اجلاّی دیگرکه در بدایت حال با فیض معاندت داشته‌اند اخیراً بعداز اطّلاع برحقیقت امر با عبارت یٰا مُحسِنُ قَدْ اَتٰاكَ المُسیِیُٔ بمقام اعتذار برآمده‌اند . اگر در کلمات فیض و شیخ بهائی و نراقی و نظائر ایشان تصریحاً یا تلویحاً تعرّضی نسبت بطلاّب و اهل علم بوده باشد همانا مراد و منظورشان اهل تزویر و ریا و علماء سوء ظاهرپرست دور ازحقیقت میباشدکه گرگان متلبّس بلباس میش بوده ودراخبار واحادیث متواتره نیزهمه‌گونه مذمّت برایشان واردآمده وعقلا وشرعاً مذموم وموردطعن میباشند.

ایشانندکه علم و تلبّس بلباس اهل علم را سرمایهٔ حیات پنج روزه و وسیلهٔ خودنمائی میکنند ، برای یك لقمه نان هزاران تواضع براغنیا نموده وکاسه‌لیس ایشان هستند و ایشان را در ارتکاب شهوات اذن و درتصرف درشبهات رخصت میدهند. ای بسا حقوق شرعیّهٔ بسیاری راکه برای تأمین مصارف اساسیّهٔ دینیّه ، منظور نظر شرع مقدّس است با اندکی مصالحه کرده و مصداق آیات حقائق سمات بسیاری میباشند : اُولٰئِكَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلٰالَةَ بِالْهُدیٰ فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَمٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ - وَ لَیَحْمِلُنَّ اَثْقٰالَهُمْ وَ اَثْقٰالاً مَعَ اَثْقٰالِهِمْ وَ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ عَمّٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ - لِیَحْمِلُوا اَوزارَهُم کٰامِلَةً یَومَ الْقِیٰامَةِ وَمِنْ اَوزارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیرِ عِلمٍ اَلٰا سٰاءَ مٰا یَزِرُونَ . باری مجملی هم درضمن شرح حال شیخ بهائی دربارهٔ پارهٔ اعتراضات سخیفه که ازاهل ظاهر و ریا بدو واردآمده مذکورداشتیم و رجوع بدانجانیز نمایند. بهتراینست قضاوت عادلانهٔ اینگونه قضایا را محول بنظر حقائق اثر یگانه قاضی عادل بشر حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه بداریم . فیض از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ مجلسی و سید نعمة‌الله جزائری و نظائر ایشان بوده و خودش هم از دواستاد معظّم خود ملاصدرا و سید ماجد بحرانی و نیز از ملاخلیل قزوینی و شیخ بهائی و شیخ محمد ابن صاحب معالم و دیگر

اساتید وقت روایت میکند وچنانچه درصدر عنوان اشاره‌شد درتمامی فنون شعری نیز مهارتی بسزا داشته و اشعار انیقه و طریفهٔ بسیاری گفته‌که ازآن جمله است :

سالك راه حق بیا ، نور هدی زما طلب — نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینهٔ نجات عترت و ناخدا خدا — دست دراین‌سفینه زن دامن‌ناخدا طلب

آنکه‌مست‌جانان‌نیست‌عارف‌اربودعامست — هرکه نیستش ذوقی شعله‌گر بود خام‌است
هرزه‌گردد اسکندر در میان تاریکی — آب‌زندگی‌باده‌است چشمهٔ خضر جام‌است

در عهد صبی کرده جهالت پستت — ایام شباب کرده غفلت مستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت — کی صیدکند ماهی دولت شستت

ای‌آنکه‌گمان بری‌که داری همه‌چیز — اینك روی از جهان‌گذاری همه چیز
دریابی باقی گر ز فانی گذری — داری همه چیز اگر نداری همه چیز

ازآن ز صحبت یاران‌کشیده دامانم — که صحبت دگری میکشد گریبانم

بهوش باش‌که حرف نگفتنی نجهد — نه هرسخن‌که بخاطر رسد توان‌گفتن
یکی زبان و دوگوشست اهل معنی را — اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن
سخن چو سودندارد نگفتنش اولیست — که بهتر است ز بیداری عبث خفتن

ذرّهٔ درد بآن مایهٔ درمان بردن — به زکوة حسنات است بمیزان بردن
ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی — به ز صد سال نماز است بپایان بردن
یك طواف سرکوی ولی حق‌کردن — به ز صد حج قبول‌است بدیوان بردن
تا توانی زکسی بار گرانی برهان — به ز صد ناقهٔ حمرا است بقربان‌بردن
یك گرسنه بطعامی بنوازی روزی — به ز صوم رمضان است بشعبان بردن
یك‌جو ازدوش مدین‌دینی‌اگر برداری — به ز صد خرمن طاعات بدیان بردن
به زآزادی صد بندهٔ فرمان بردار — حاجت مؤمن محتاج باحسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد — به ز شب‌خیزی وشاباش زیاران بردن

نفس خودرا شکنی تاکه اسیر توشود / به زاشکستن کفّار و اسیران بردن
خواهی ار جان بسلامت ببری تن دردِه / طاعتش را ندهی‌تن نتوان جان بردن
سر تسلیم بنه هرچه بگوید بشنو / از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن

طرفی نبستم زین جهان استغفرالله العظیم / خسبیدم و شد کاروان استغفرالله العظیم
عمر عزیزم شد تلف اندر پی‌آب و علف / کاری نکردم بهرجان استغفرالله العظیم
بیحدگناهان کرده‌ام بس‌جوروطغیان کرده‌ام / زین جرمهای بیکران استغفرالله العظیم
از بس‌زدم بر تو به‌سنگ شدتو به برمن‌عارو ننگ / از اصل جرم و جبرآن استغفرالله العظیم
زین‌عهدهای‌سست وسست‌زین‌تو به‌های‌نادرست / لحظه بلحظه‌آن به‌آن استغفرالله العظیم
ده‌بار وصدبار وهزار ای‌فیض‌کم باشدبیار / هردم جهان اندر جهان استغفرالله العظیم

من این زهد ریائی را نمیدانم نمیدانم / رسوم پارسائی را نمیدانم نمیدانم
یکی‌گویم یکی‌دانم یکی بینم یکی‌باشم / دوتائی وسه تائی را نمیدانم نمیدانم
بغیر مهرمهرویان‌که تابد بردل و برجان / طریق روشنائی را نمیدانم نمیدانم
من ار نیکم وگر بد فیض‌گومردم‌ندانندم / زبان خودستائی را نمیدانم نمیدانم

درچهرهٔ مهرویان انوار تو میبینم / در لعل‌گهرباران گفتار تو میبینم
در مسجد و میخانه جویای تو میبابم / درکعبه و بتخانه زوّار تو میبینم
از کوی تو میآیم هم سوی تو میآیم / درسیر و سلوك خود انوار تو میبینم
گه قدر مرا کاهی گه قیمتم افزائی / درسود و زیان خودرا بازار تو میبینم
هرجاکه روم‌نالم چون بلبل شوریده / سرتاسر عالم را گلزار تو میبینم
پروانه بگرد شمع جویای جمال تو / بلبل بگلستانها هم راز تو میبینم
ازخود نه خبر دارم نه عین و اثر دارم / در نطق و بیان فیض‌گفتار تو میبینم

حسن رخ مهرویان از روی تو میبینم / دلجوئی دلداران از جوی تو میبینم
هرجاکه بود نوری ازپرتو روی تست / هرجاکه بودآبی از جوی تو میبینم

گبر و مغ و ترسا را جویای تو میبابم | روی همه عالم را درسوی تو میبینم
بلبل بگلستانها ازبهر تو مینالد | بوی گل و ریحان را از بوی تو میبینم
عاشق سرکوگردد من گرد جهان گردم | چون جملهٔ عالم را من کوی تو میبینم
اندردل هرذرّه خورشید جهان تابی است | من تابش آن خورشید از روی تو میبینم
دربحر محیط عشق شد غرق وجود فیض | و این چشم گهربارش واسوی تو میبینم

علم رسمی ازکجا عرفان کجا | دانش فکری کجا وجدان کجا
عشق را با عقل نسبت کی توان | شاه فرمان ده کجا دربان کجا
دوست را داد آن نشان دید این عیان | در حقیقت این کجا و آن کجا
کی دل بی‌عشق بیند روی دوست | قطرهٔ خون از کجا عمّان کجا
دردها را عشق درمان میکند | عشق نبود درد را درمان کجا
عشق این را این و آن را آن کند | گر نباشد عشق این و آن کجا
هم سر ما عشق و هم سامان ما | عشق اگر نبود سر و سامان کجا
عشق خانمان هر بی‌خانمان | فیض را بی‌عشق خانمان کجا

از نور نبی واقف این راه شدم | وز مهر علی عارف الله شدم
چون پیروی نبی و آلش کردم | ز اسرار و حقائق همه آگاه شدم

وغیر اینها که اشعار علمی و اخلاقی طریفه‌اش بسیار و درمطاوی کلمات مصنّفاتش هم بعضی ازآنها مذکور و بدیوان و پاره‌ای مثنویّات و منظومات او در ضمن تألیفات وی اشاره خواهد شد.

۱- **آب زلال** که مثنوی‌است و بنام خطاب بحضرت‌حق وخطاب‌بنفس بدو جرعه تقسیمش نموده است ۲- **آداب‌الضیافة** که منظومهٔ فارسی است ۳- **آئینهٔ شاهی** بپارسی که ملخص کتاب ضیاءالقلب مذکور درذیل خود او میباشد ۴- **ابواب‌الجنان** بفارسی در وجوب عینی نمازجمعه در هرعصر وآداب آن وفضیلت جماعت وآداب آن ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارتهران موجود است ۵- **الاحجار الشداد والسیوف الحداد فی ابطال** (نفی خلا) **الجواهرالافراد** که در ایام جوانی تألیفش داده ۶ و۷ و۸- **اذکارالصلوة و اذکار الطهارة و**

الاذکار المهمة ۹- الاربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین ع ۱۰- الاستقلالیة در اثبات ولایت استقلالی پدر در تزویج دختر باکرهٔ خود **۱۱- الاصفی** در تفسیر قرآن مجید و آن ملخص تفسیر صافی خود فیض است چنانچه تفسیر دیگر موسوم به مصفی نیز ملخص همین تفسیر اصفی است و تفسیر اصفی در تهران مستقلا چاپ شده و درحاشیهٔ بعضی از چاپهای تفسیر صافی نیز بطبع رسیده است **۱۲- الاصول الاصلیة** (الاصیلة حل) **المستفادة من الکتاب والسنة ۱۳- الاصول الاصلیة فی ماخذ الاحکام بغیر ما اشتهر بین الانام** چنانچه بعضی گفته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۱۴- اصول العقائد ۱۵- اصول المعارف** که ملخص کتاب عین الیقین است **۱۶- الاعتذار** که درجواب مکتوبی نوشته و حاوی مجملی از شرح حال وگزارشات و ابتلائات خود ومتضمن نصایح اهل زمان خصوصاً شخص سالك میباشد **۱۷- اعمال الاشهر الثلثة ۱۸- الافق المبین فی کیفیة التفقه فی الدین** چنانچه بنوشتهٔ ذریعة دربعض نسخه‌ها است و نام این کتاب حق المبین است که ذیلا مذکور است **۱۹- الفت نامه** در ترغیب مؤمنین برانس و اتحاد و الفت ویگانگی و اتفاق و محبت که اساس نوامیس اسلام و یگانه وسیلهٔ حصول مقاصد دینیّه و دنیویّه است و چند بیت طرفهٔ دایر بهمین موضوع راکه در ذریعة از همین کتاب الفت نامه نقل کرده ثبت اوراق مینماید.

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم — انیس جان غم فرسودهٔ بیمار هم باشیم
شب آمد شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم — شود چون روز دست وپای هم در کار هم باشیم
دوای هم شفای هم برای هم فدای هم — دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
بهم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یك پیشه — سری درکار هم آریم ودوش و یار هم باشیم
حیات یکدگر باشیم و بهر یکدگر میریم — گهی خندان زهم گه خسته وافکار هم باشیم

۲۰- الامالی ۲۱- الامکان والوجود چنانچه در ذریعه نوشته لکن ظاهراً نسخه غلط وعوض **وجود** کلمهٔ **وجوب** صحیح است **۲۲- الانصاف فی طریق العلم باسرار الدین المختص بالخواص والاشراف و بیان الفرق بین الحق والاعتساف** ودرضمن این کتاب بعضی ازحالات خودرا نگاشته و عذر پاره‌ای از مصنفات خود راکه موافق مذاق فلاسفه و متصوفه تألیف داده باعبارات واضح و ملمع عربی و فارسی مذکور داشته و این کتاب مستقلا وهم با چندین رسالهٔ متفرقهٔ خود فیض در یکجا بطبع رسیده است **۲۳- انصافیه** چنانچه بعضی نوشته لکن ظاهراً همان کتاب ماقبلی است **۲۴- انموزج اشعار اهل العرفان** که حاوی هفتاد غزل درتوحید از اشعار عرفا است **۲۵- انوار الحکمة** که ملخص کتاب علم الیقین مذکور ذیل بوده وپاره‌ای فوائد حکمیه نیز بدان افزوده است **۲۶- اهم مایعمل** که حاوی مهمات اذکار و اوراد و اعمال شرعیهٔ هفتگی و روزانه وسالانه است **۲۷- بشارة الشیعة** که با چندین رسالهٔ دیگر خود فیض در تهران چاپ ودرضمن چهل بشارت ثابت

کرده که فرقهٔ ناجیه از فرق اسلامیه که بموجب اخبار دینیه با مژدهٔ بهشتی مستبشر هستند همانا منحصر بشیعه میباشد **۲۸- ترجمة التذکرة فی الحکمة الالهیة ۲۹ تا ۳۵- ترجمة الحج و ترجمة الزکوة و ترجمة الشریعة و ترجمة الصلوة و ترجمة الصیام و ترجمة الطهارة و ترجمة العقائد الدینیة فی الاصول الاعتقادیة و اثباتها** درآداب و احکام و اسرار هریك ازصوم وصلوة و طهارت و حج و زکوة و درمعنی شریعت و فائدهٔ آن وکیفیت سلوك آن و دراثبات عقائد دینیه باقرآن و اخبار دینیه برخلاف طریقهٔ متکلمین **۳۶- تسنیم** که مثنوی‌است **۳۷- تسهیل السبیل فی الجنة فی انتخاب کشف المحجة للسید بن طاوس** که باکتاب تحف‌العقول درایران چاپ‌شده‌است **۳۸- تشریح العالم** درعلم هیئت **۳۹- التطهیر** که از نخبهٔ فقهیهٔ خودش انتخاب کرده ودراخلاق و تطهیر باطن است **۴۰- تفسیر الامانة ۴۱- تفسیر القرآن** که بنام **صافی و اصفی و مصفی و تنویر المذاهب** چندین تفسیر برقرآن مجید نوشته‌است **۴۲- تقویم المحسنین فی معرفة الساعات والشهور والسنین** که بارها چاپ و اخیراً نام آنرا به **احسن التقویم** تبدیل داده‌است **۴۳- تنفیس الهموم** که یکی از مثنویات اوست **۴۴- تنویر المذاهب فی تعلیقات المواهب** که درتفسیر قرآن و حواشی برتفسیر مواهب‌العلیهٔ حسین‌کاشفی است **۴۵- التوحید ۴۶- ثبوت الولایة علی البکر** که بنام استقلالیه مذکور شد **۴۷- ثناء المعصومین ع** در انشای صلوات و سلام و تحیه و ثناء ومحامد حضرات معصومین علیهم‌السلام باصول دوازده امام خواجه ومبسوط‌تر ازآن **۴۹- الجبر والاختیار** که درضمن مجموعة کلمات المحققین چاپ‌شده‌است **۵۰- الجبر والتفویض ۵۱- جلاء العیون** در انواع اذکار قلبی وگاهی این‌کتاب را دربعض مواضع بنام **جلاء القلوب** نیز مذکور دارند و این اسم مناسب‌تر بموضوع کتاب است لکن از خود فیض نام اولی جلاءالعیون نقل شده است **۵۲- جلاء القلوب** که همان جلاءالعیون است **۵۳ و۵۴ و۵۵- جواب الابهری عن کیفیة علم‌الله تعالی بالموجودات فی الازل و جواب السئول عن تجدد الطبایع و حرکت الوجود الجسمانی بتجدد الامثال وجواب مسئلة الوجود فی بیان انه مشترك لفظی اومعنوی ۵۶- حاشیهٔ رواشح سماویهٔ** استاد خود میرداماد **۵۷- حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** که در حاشیهٔ شرح صحیفهٔ سید نعمت‌الله جزائری درتهران چاپ شده‌است **۵۸- الحقائق فی اسرار الدین ومحاسن الاخلاق** که لباب و ملخص کتاب محجهٔ خود او است **۵۹- الحق المبین فی کیفیة التفقه فی الدین ۶۰- الحق الیقین ۶۱- خلاصة الاذکار الواردة لکل فعل و وقت و حادثة** ودونسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۱۷۰ و۲۱۷۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۶۲- دهر آشوب** که از مثنویات او است **۶۳- دیوان شعر** که درتهران چاپ ودونسخهٔ خطی آن بشماره‌های ۳۲۱ و ۴۲۲ درکتابخانهٔ مذکوره موجود و حاوی قصائد و مثنویات و مناجات و غزلیات و رباعیات حکیمانه و عارفانه میباشد **۶۴- الرفع والدفع فی ماورد فی رفع الافات ودفع البلیات بالقرآن والدعاء والعوذة والرقی والعلاج والدواء ۶۵- زادالسالك فی کیفیة سلوك طریق الحق و شرائطه وآدابه ۶۶- السانح الغیبی فی الایمان والکفر ۶۷- سفینة النجاة** در تحقیق اینکه

ماخذ احکام شرعیه منحصر بآیات محکمه وسنت واحادیث اهل بیت عصمت ع است وبس **۶۸- السبیل** که یکی از مثنویات اوست **۶۹- الشافی** که ملخص وافی مذکور در ذیل است **۷۰- شرائط الایمان فی تحقیق معنی الایمان والکفر و مراتبهما** **۷۱- شراب طهور** که یکی از مثنویات مناجاتی او است **۷۲- شرح الصحیفة السجادیة** و ظاهراً همان حاشیهٔ صحیفه است که مذکور شد **۷۳ و ۷۴ و ۷۵- شوق الجمال و شوق العشق و شوق المهدی** که هرسه از منظومات او است **۷۶- الشهاب الثاقب** در اثبات وجوب عینی نماز جمعه در هرزمان بعربی **۷۷- الصافی** که تفسیر قرآن مجید با احادیث است **۷۸- ضیاء القلب فی تحقیق الحکام الخمسة علی الباطن** در تفصیل حکومت عقل وشرع وطبع وعرف وعادت بنفس انسانی است **۷۹- علم الیقین فی اصول الدین** که با چند کتاب دیگر خود فیض درتهران چاپ سنگی شده است **۸۰- العوامل** که بعوامل ملامحسن معروف و با چندین کتاب مقدماتی دیگر بارها بنام **جامع المقدمات** چاپ و بنقل قصص العلما بعقیدهٔ بعضی ازفضلا تألیف همین ملامحسن فیض است و خود صاحب قصص گوید اینکه بعضی آنرا از ملامحسن قزوینی پسر محمدطاهر قزوینی دانند اشتباه است پس گوید بلی ملامحسن قزوینی همین عوامل ملامحسن فیض را تاآخر عوامل سماعیه شرح کرده چنانچه شرحی هم بنام زینة المسالك برالفیهٔ ابن مالك درچهار جلد نوشته است . **نگارنده گوید** که از فیض بودن همین عوامل معروف بعوامل ملامحسن نیز محل تردید و محتاج بتحقیق است و بهرحال آن غیراز عوامل مأة جرجانی است که نیز با شرح آن درضمن جامع المقدمات مذکور چاپ وازکتب درسی محصلین ابتدائی علوم عربیه است وشرح حال ملامحسن قزوینی بعنوان قزوینی خواهد آمدو بآنجا نیزمراجعه نمایند **۸۱- عین الیقین فی اصول الدین** که باکمال اختصار باعبارات واضح و روشن لب معارف و نتایج افکار اعلام و اکابر را جامع ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر وبا علم الیقین فوق چاپ شده است **۸۲- غنیة الانام فی معرفة الساعات والایام** بعربی **۸۳- فهرس العلوم** که انواع و اصناف تمام علوم و موضوعات آنها را حاوی است **۸۴- فهرست مصنفات خود** که اسامی تمامی آنها وموضوع وشمارهٔ ابیات وتاریخ تألیف وبعضی مزایای دیگر هریکی را مشروحاً حاوی است **۸۵- قرة العیون فی المعارف والحکم** بزمینهٔ همان اصول المعارف مذکور فوق لکن با سبك و سیاقی دیگر **۸۶- الکلمات الطریفة فی ذکر منشأ اختلاف الامة المرحومة** **۸۷- الکلمات المخزونة** که ملخص کلمات مکنونهٔ ذیل است **۸۸- الکلمات المکنونة فی علوم اهل المعرفة و اقوالهم** که درتهران چاپ شده است **۸۹- گلزار قدس** درمراثی و قصائد و رباعیات و غزلیات **۹۰- اللالی** که مقداری ازکلمات مکنونهٔ مذکوراست **۹۱- اللب** که لب قول درحدوث عالم است **۹۲- لب الحسنات** که خلاصهٔ منتخب الاوراد مذکور ذیل است **۹۳- مثنویات** که بنام **تسنیم وسلسبیل و ندبة العارف و ندبة المستغیث** وغیره چندمثنوی دارد **۹۴- المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء** که درعلم اخلاق بی‌نظیر و طاق وکتاب احیاء العلوم غزالی را مهذب کرده وبعضی مستحدثات آن را اسقاط ومطالب حقهٔ آنرا با اخبار و احادیث حضرات معصومین ع وکلمات علمای فرقهٔ محقه تأیید مینماید ودر

تهران چاپ سنگی شده‌است **۹۵- مرآت‌الآخرة** درمعرفت معاد و روزقیامت وباکتاب‌علم‌الیقین مذکور فوق چاپ سنگی شده است **۹۶- المشرق فی کشف معانی‌الحقائق ۹۷- مشواق** وآن رساله‌ایست در ردکسانی‌که شعر و شاعری را زندقه و مخالف اسلام و دیانت حقه می‌دانسته‌اند و در تهران چاپ شده و معانی حقیقی و الفاظ و اصطلاحات متداوله مابین عرفا و اهل تصوف را حاوی است **۹۸- مصباح الانظار ۹۹- المصفی** درتفسیر قرآن و ملخص همان اصفی مذکور فوق است **۱۰۰- المعارف فی‌اصول‌الدین‌المستفادة من‌الکتاب والسنة** که ملخص‌کتاب‌علم‌الیقین مذکور است **۱۰۱- معتصم‌الشیعة فی‌احکام‌الشریعة** که برمهمات مسائل فقهیه و موارد اختلافات شیعه با ادله و مدارك آنها با بسط تمام مشتمل بوده وفقط‌کتاب طهارت وصلوة ازآن خاتمه‌یافته و شبیه‌ترین‌کتب بمختلف علامه میباشد **۱۰۲- معیارالساعات** که بپارسی مانند غنیهٔ مذکورفوق است **۱۰۳- مفاتیح‌الشرایع** که تمامی مهمات احکام و مسائل دورهٔ فقه را از اول تاآخر حاوی و پارهٔ احکام مهمهٔ دیگررا نیزکه درکتب فقهیهٔ متداوله معنون نبوده‌اند مشتمل وموافق‌فرمودهٔ روضات از حیث بیـان و برهان اجمالی و تعرض اجماعیات و ایجـاز عبارات اجمل و اوضح و افصح‌کتب فقهیه میباشد **۱۰۴- مکارم‌الاخلاق و مساویها ۱۰۵- منـاقب امیرالمؤمنین ع** که بنام **اربعون** مذکور شد **۱۰۶ تا۱۰۹- منتخب‌الاوراد و منتخب رسائل اخوان‌الصفا ومنتخب الفتوحات‌المکیة و منتخب‌المثنوی ۱۱۰- من لایحضره‌التقویم** که سعد و نحس ایام و اوقات و دیگر مطالب متداوله درتقاویم را مطابق اخبار وارده ازحضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام جمع ویك‌نسخهٔ‌خطی آن بشمارهٔ ۲۶۵۹ درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست **۱۱۱- منهاج النجاة فی بیان‌العلم‌الذی طلبه فریضة علی‌کل مسلم ومسلمة والعمل‌بموجبه** که باکتاب‌علم‌الیقین مذکور چاپ‌شده‌است **۱۱۲- میزان‌القیامة‌فی‌معنی‌المیزان الاخروی ۱۱۳- النخبة‌فی‌خلاصة احکام‌الشریعة المطهرة و سننهـا وآدابها** که خلاصهٔ تمامی دورهٔ فقه را درحدود سه هزار بیت حاوی‌است **۱۱۴ و۱۱۵- ندبة‌العارف وندبة‌المستغیث** که هردو ازمثنویات‌او است **۱۱۶- نقد الاصول الفقهیـه** که خلاصهٔ فقه و اول تألیفـات فیض بوده و درایام جوانیش تـألیف داده است **۱۱۷- نـوادر الاخبار** که اخبار غیرمذکوره درکتب اربعه را حاوی است ویك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۸۴۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۱۸- الوافی** در جمع و ترتیب و نهایت تهذیب تمامی اخبارکتب اربعه و توضیح و بیان مشکلات‌آنها وحل متشابهات آنها و تفسیرآیات متعلقه بآنها باکمال دقت و متانت ویك مرتبه تمامی‌آن درسه مجلد بزرگ ویك‌مرتبه نیز فقط دوجلداولی‌آن درتهران‌چاپ‌شده‌است **۱۱۹- وسیلة‌الابتهال** که ظاهراً یکی ازمثنویات او است **۱۲۰- هدیة‌الاشراف** که ملخص‌کتاب انصاف مذکور فوق است وغیراینها.

وفات فیض بسال هزار و نود و یکـم هجرت درکاشان واقع شد ، قبر و قبّهٔ او مشهور و بکرامت معروف و مزار است. مخفی نماندکه **ملاشاه مرتضی** پدر فیض نیز از

اکابر علماء وفضل او مشهور بود ویك کتابخانهٔ عالی داشته‌است، در حاشیهٔ روضات الجنّات گوید در بعضی از جونگ‌های معتبر دیدم که بعضی از حشرات توی صندوق کتاب شاه‌مرتضی رفته و تمامی اوراق وکتابهائی راکه بوده خورده و ضایع کردند و فقط یك پارچه جلد باقی ماندکه این رباعی در روی آن بوده است :

علمی که حقیقی است در سینه بود — در سینه بود هر آنچه درسی نبود
صد خانه ترا کتاب سودی نکند — باید کـه کتابخانـه در سینه بود

یك رباعی بهمین مضمون در شرح حال قاسم الانوار نیز خواهد آمد. سال وفات شاه‌مرتضی بدست نیامد ومخفی نماندکه خانوادهٔ فیض کاشانی خانوادهٔ علم وفیض واز بزرگترین خانواده‌های علمیّه معدود وبرادرش **نورالدین کاشانی** از علمای اخباری مسلك ومؤلف کتاب **مصفاة الاشباح فی الاخلاق وعجائب الافاق** و پدر مولی محمدهادی شارح کتاب مفاتیح عمّ خود فیض کاشانی است و هم‌چنین برادر دیگرش ملاعبدالغفور بن شاه‌مرتضی وپسرش ملامحمدمؤمن بن عبدالغفور از علمای نـامی زمان خود **ملامحمد علم‌الهدی** فرزنـد خود

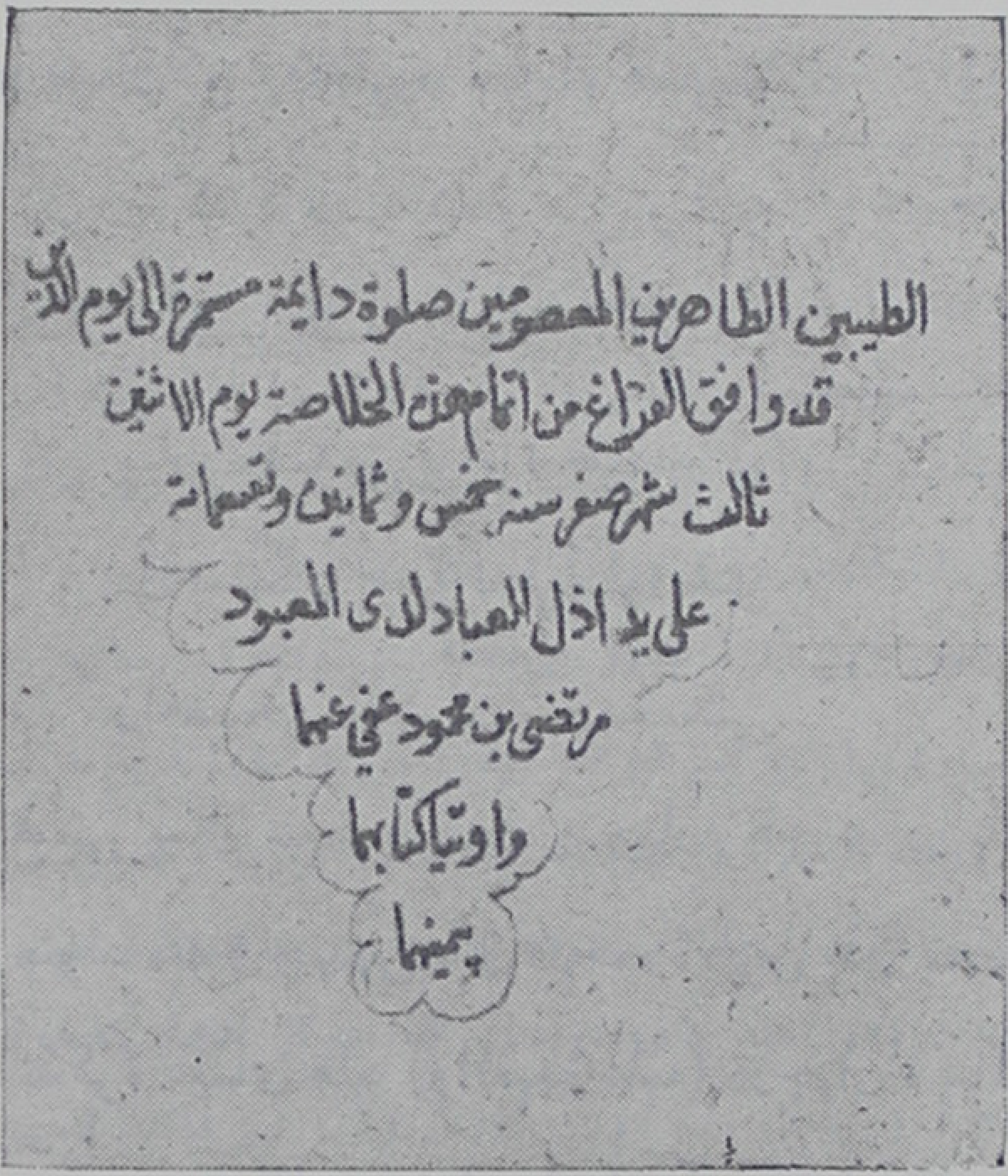
الطيبين الطاهرين المعصومين صلوة دائمة مستمرة الى يوم الدين
قد وافق الفراغ من اتمام هذه الخلاصة يوم الاثنين
ثالث شهر صفر سنة خمس وثمانين وتسعمائة
على يد اذل العباد لدى المعبود
مرتضى بن محمود عفي عنهما
واوتيا كتابهما
بيمينهما

کلیشهٔ خط ملاشاه مرتضی پدر فیض -۲۳

کلیشهٔ فوق ازصفحهٔ آخر کتاب خلاصة الاقوال ازمصنفات شیخ الطائفة علامهٔ حلی اعلی‌اه مقامه‌است که درکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

فیض را نیز بهمین عنوان علم‌الهدی نگارش دادیم.

(قص وملل وص ۵۴۲ت و۳۴۶۳ ج۵س و۲۵ ج۲مع و مواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

فیضی **ابوالفیض ابن شیخ‌مبارك** - هندی ابن شیخ‌خضر، یمانیّ الاصل، ناکـوریّ الولادة ، فیضیّ الشّهرة ، از اکابر علمای اوائـل قرن

یازدهم هجری هند میباشد که عالم فاضل مفسّر شاعر ماهر بود ، نخست به **فیضی** تخلّص مینموده و اخیراً به **فیاض** تبدیل داد بغرض استعلا ببرادر کهتر خود ابوالفضل که بعلاّمی شهرت داشته او نیز به **فیاضی** تخلّص میکرده واز تلامذهٔ پدر خود وخطیب ابوالفضل کازرونی و سید صفی رفیع الدین صفوی بوده واز اشعار او است :

چشمی گهرشناس نداری چه گویمت | کاین نه صدف چگونه ز یکدانه پر شده است

باید بره عشق تکاپو کردن | پیوسته بخورشید ازل رو کردن
زینسان که بود ظهور حق از همه سو | باید ز چه روی روی یک سو کردن

آن روز که کردند شمار من و تو | بردند ز دست اختیار من و تو
فارغ بنشین که کارساز دوجهان | پیش از من و تو ساخته کار من و تو

یارب قدمی براه توحیدم ده | شوقی به نهانخانهٔ تجریدم ده
دل بستگئی بسرّ تحقیقم بخش | آزادگئی ز قید تقلیدم ده

زاهد سخن، زمشرب توحید میکنی | تحقیق کرده ایم که تقلید میکنی

فیضی بسال نهصد و پنجاه و چهارم هجری در بلدهٔ ناکور از توابع اجمیر از بلاد هند متولد شد و چندین سال درحوزهٔ درس پدر بتحصیلات لازمهٔ علمیّه پرداخت تا بنوشتهٔ تذکرهٔ علمای هند (والعهدة علیه) درچهارده سالگی از تحصیلات علمی فارغ و درشعر و عروض و قافیه و خط و انشا و لغت و تاریخ و تفسیر بی نظیر و در اکره مدرّس بوده و درسال نهصد و هفتاد وچهارم با اکبرشاه هندی ملاقات نمود، نخست بلقب **ملك الشعرائی** و اخیراً به **امیران** مفتخر بوده وهمّت بر تربیت سلطان برگماشت ، قصیدهٔ طویلی درمدح وی گفت عاقبت از طرف سلطان بنظم خمسه‌ای بسبك و اسلوب خمسهٔ نظامی مأمورشد، او نیز درسال نود و سیم بطرح ریزی هر پنج کتاب اشتغال یافت وآنها را **بمرکز ادوار ، سلیمان و بلقیس ، نل و دمن ، هفت کشور** و **اکبرنامه** بهمین ترتیب موافق پنج گنج نظامی موسوم گردید وازهریکی قسمتی انشاکرد لکن هیچیك را بپایان نرسانید تا درسال هزار وسیم هجرت امر جدید اکید باتمام آنها با مقدّم داشتن نل و دمن که از داستانهای قدیم

هندی و معاشقهٔ نل نامی با دمن نامی را شامل است صادر شد او نیز درظرف چهار ماه **نل و دمن** را ضمن چهار هزار و دویست بیت باتمام رسانید و درآن بین سلطان را نیز مدح کرد . اما چهار کتاب دیگر که منظور کرده بود ظاهر آن است که عمرش وفا باتمام آنها نکرد این است که در کشف الظّنون نیز فقط نل و دمن را از این پنج کتاب مذکور داشته و ازچهار دیگری نام نبرده است بلی یك نسخه ازمرکز ادوارکه حاوی یك هزار و چهارصد و چهل و دوبیت است (مأمور بودکه آنرا درسه هزار بیت بانجام رساند) بضمیمهٔ یك نسخه از نل و دمن بشمارهٔ ۳۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است . از تألیفات وآثار قلمی فیضی است :

۱- **اکبرنامه** که یکی از ابواب خمسه است ۲- **خمسه** که فوقاً مذکور شد ۳- **دیوان شعر** که حاوی پانزده هزار بیت میباشد ۴- **سلیمان و بلقیس** که نیز یك قسمت از خمسه است ۵- **سواطع الالهام** در تفسیر قرآن مجید که ازاول تا آخر باکلمات بی‌نقطه تفسیر کرده ودر تمامی آن یك حرفی ازحروف معجمه (نقطه‌دار) را بکار نبرده و دراین صنعت متخصص و متفرد و از سایر تفاسیر عامه و خاصه ممتاز بوده و بهمین جهت آنرا **تفسیر بی‌نقطه** نیز گویند و درسال هزار و دویم هجرت از تألیف آن فراغت یافته و سورهٔ مبارکه **قُلْ هُوَاللهُ** (بدون بسم‌الله) مادهٔ تاریخ تألیف آن است و درمقابل این خدمت ده هزار روپیه از طرف اکبرشاه بدو عنایت گردید وهمین تفسیر درسال هزار و سیصد و ششم هجری با چندین فقره تقریظات متنوعه که آنها نیز مانندخود تفسیر بی‌نقطه‌هستند درهفتصد وهشتاد صفحهٔ بزرگ درلاهور هند چاپ شده‌است ۶- **مرکز ادوار** که فوقاً مذکور شد ۷- **مواردالکلم** بعربی در اخلاق و بپنجاه وسه مورد مشتمل وآن نیز مانند تفسیر مذکور فوق بی‌نقطه و اولش این‌است **الحمدلله ملهم‌الکلام الصاعد وهوالمحمود اولاواالحامد** الخ و درحقیقت دراین کتاب و تفسیر فوق قدرت‌نمائی بی‌نهایت کرده واطلاعات فوق‌العادهٔ خودرا که درلغات عرب داشته‌است اعلان عمومی داده ومصداق **ان‌البیان لسحرا** میباشد ۸ و۹- **نل و دمن و هفت‌کشور** که فوقاً مذکور شدند و فیضی در دهم صفر سال هزار و چهارم هجرت دراکبرآباد هند وفات‌یافت ویا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین درلاهور درگذشت واینکه‌هدایت در دوکتاب ریاض‌العارفین ومجمع‌الفصحاء تاریخ وفات اورا با رقم هندسی هزار وچهل نوشته (۱۰۴۰) اشتباه بوده ویا خود از سهو قلم کاتب است‌که صفر اوّلی را برقم چهار مقدّم کرده‌که اگر برعکس باشد (۱۰۰۴) مطابق همان‌تاریخ صحیح اوّلی میباشد. بنوشتهٔ

تذکرهٔ علمای هند هیچکدام از ابوالفیض فیضی و برادرش ابوالفضل علامی مذکور ذیل چنانچه مشهور است مقیّد بمذهبی نبوده‌اند . درمرآت‌الخیال بعداز ذکر فیضی وتقرّب او نزد اکبرشاه وتاریخ وفات مذکور اوگوید یك‌چندی بمشاکل طبع‌سخن‌آرای‌خویش دام تلوین در راه نابالغان دارالملك حقیقت‌گسترده ونسخهٔ نل و دمن ازتصنیفات او در ایران و توران شهرتی عظیم دارد و او وبرادرش ابوالفضل‌که سرحلقهٔ اهل تزویر بودند درصحبت خاص اکبرشاه راه یافته و خاطر شاه را از جادهٔ مستقیم انحراف دادند تا کار بجائی رسیدکه بادای بعضی از رسوم اهل هند پرداخته و این دوبیت فیضی از قصیدهٔ مدح پادشاه برآن‌حال‌گواه است :

آیینه باسکندر و با اکبر آفتاب | قسمت‌نگرکه درخور هرجوهری‌عطااست

این میکند مشاهدهٔ حق درآفتاب | او می‌کند معاینهٔ خود درآینه

این ابیات را اکثری از هنود دست‌آویز آفتاب‌پرستی ساخته وبمدح فیضی رطب‌اللّسان هستند وعبداللّه خان اوزبك والی توران مکاتباتی عتاب‌آمیز باکبرشاه نوشته وجوابهائی که ابوالفضل در معذرت‌آن بعین بینمکی نوشته در عنوان مکاتباتش موجود است وآن ضالّ مضلّ پیش‌از فوت اکبرشاه در راه دکن باشارهٔ نورالدین محمد جهانگیر در ملك راجه‌ترسنکه دیو بقتل رسیده ومالهائی‌که بدست‌آویزی ضلالت‌گردآورده‌بود دراهتمام راجهٔ مزبور برمعبد هنودکه درسواد شهر متهرا ساخته بود صرف‌گردیده و مدلول‌آیهٔ مبارکهٔ **اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ** بظهور پیوسته وعاقبت‌آن بتخانه نیز بتیشهٔ حکم‌عالمگیر شاه با خاك برابر شد . **انتهی کلام المرآة** .

با این‌همه موافق تحقیقاتی‌که در اعیان‌الشیعة‌کرده شیخ ابوالفضل و برادرش شیخ‌ابوالفیض وپدرشان شیخ‌مبارك همه‌شان شیعی‌مذهب بوده‌اند وسبب عداوت مخالفین مذهب نیز همین تشیّع وی بوده‌است وبس . درذریعة نیزکه فهرست مصنّفات شیعه‌است تفسیر سواطع‌الالهام فیضی و تاریخ اکبری و تفسیرآیة‌الکرسی ابوالفضل علاّمی را مذکور داشته است .

نگارنده گوید : قضاوت و اظهار نظر دراین موارد خارج از وضع کتاب است و بالاجمال گوشزد مینماید که معاصرین این دو برادر دراثر فطانت فوق العادهٔ ایشان (خصوصاً فیضی) از در رقابت وارد شدند وبا ایشان سازشی نداشته وبا بیدینی موصوف داشته و برای مرگ فیضی مادّهٔ تاریخ بدی ساخته‌اند. البته ازمراجعه بشرح حال سلف مکشوف میگردد که نوعاً اشخاص بافطانت خصوصاً ارباب علم ومعرفت درهیچ دوره خالی از رقابت نبوده و نخستین سبب کفر و زندقه و متّهم بودن ایشان همانا فضل وکمال ودانش وطبع روان وفطانت خودشان است وبس که درمقابل آن متاع دیگران فاسد وبازارخودفروشی ایشان کاسد میگردد باری بگذاریم و بگذریم .

اما ابوالفضل مذکور برادرکهتر ابوالفیض و پسر دویم شیخ مبارك و معروف و متخلّص به‌علامی که ابوالفضل مورّخ نیز گویند درسال نهصد وپنجاه وهفتم یا هشتم هجری متولدشد وموافق نوشتهٔ بعضی‌از ارباب تراجم (والعهدة علیه) درپانزده سالگی ازتحصیل معقول و منقول فارغ و ازمشاهیر علمای هند و افاضل عهد اکبرشاه هندی (متوفی بسال ۱۰۱۴ه ق = **غید**) بوده وبا تجرّد و انزوا وعزلت میگذرانید تاعاقبت باصرار احباب بدربار اکبرشاه راه یافت و درقرب سلطان بتمامی اهل دربار حتی بشاهزادگان عظام نیز تقدّم یافت ومورد الطاف خسروانه گردید. نخست بسمت منشی گری وعاقبت بتصدی وزارت مفتخر وبالاخرة بمقام صدرالصّدوری ترقی کرد و ازتألیفات است :

۱- آئین اکبری یا **اکبرنامه** یا **اکبری** یا **تاریخ اکبری** تاریخی است فارسی که درسال هزار وچهارم هجرت بنام اکبرشاه تألیف وبهمین جهت باکبری و اکبرنامه وتاریخ اکبری نیز موسوم و اموزعجیبهٔ بسیاری‌ازاحوال وعادات و رسوم هندرا جامع ونام‌اصلی آن آیین اکبری بوده ویك نسخه ازآن درخزانهٔ رضویّه موجود و بقول نامهٔ دانشوران درتمام عالم بفصاحت و استحکام کلام مشهور و برتبحّر و اتّساع بلاغت وبراعت مصنّف خود شاهدی است عادل وگواهی است صادق **۲- تفسیر آیةالکرسی** که‌آنرا نیز برای اکبرشاه تألیف‌داده وبهمین‌جهت آنرا تفسیراکبری نیزگویند **۳- عیار دانش** دراخلاق .

ابوالفضل بسال هزار و یازدهم هجرت در اثر حسد امراء و شاهزادگان بشرحی که از مرآت‌الخیال نقل شد مقتول و اکبرشاه و شاهزاده سلیم که در اللّٰه‌آباد مقیم بودند بسیار متأسف گردیدند .

اما شیخ مبارك بن خضر یمانی هندی ناکوری پدر ابوالفیض و ابوالفضل ، ازاکابر علمای وقت خود ، درمسند ریاست مرجعیّت تامّه داشت ، باصول عرفان و تصوف نیز بی‌رغبت نبود ، فن شعر و معمّا را نیز خوب میدانست ، بتدریس علوم دینیّه مشغول و قرآن مجید را با قرائات عشره حفظ کرده و شاطبی را نیز درس میگفته است ، درآخر عمر کتاب **منبع‌العلوم** راکه چهار مجلّد است درتفسیر قرآن تألیف داد و تألیفات دیگر نیز بدو منسوب است . بسال هزار و یکم هجرت در نود سالگی در لاهور وفات یافت و پدرانشان غالباً از اصحاب کمال و مشایخ صوفیّه و ارباب حال بوده‌اند .

(کف وص ۹۹ ج ۸ عن و ۲۰۰ ض و۴ و۷۴ تذکرهٔ علمای هند و ۶۳۹ ج ۲ مه و۷۹ مرآت‌الخیال وبعض مواضع ذریعة)

فیض تربتی

بنوشتهٔ ریاض‌العارفین (بدون اینکه اسم و زمان و مشخّصات دیگری بنویسد) گوید: در زمان اکبرشاه (متوفی بسال۱۰۱۴ه) در هندوستان توقف کرد و شیخ فیضی دکنی (ابوالفضل مذکور فوق) باستادی وی گواهی داشته و از او است :

زاهد تو ز مستی منگر پستی ما　　صرف ره نیستی شده هستی ما
ما مست محبّتیم وتو مست غرور　　فرق است زمستی تو تا مستی ما

(ص۳۹۳ ریاض‌العارفین)

فیلسوف[1]

فیلسوف‌الدولة

میرزا عبدالحسین خان - ابن حاج میرزا محمدحسن زنوزی سالف‌الترجمةابن میرزامحمدکریم‌ابن آقاغلامعلی،زنوزی‌الاصل،

۱- **فیلسوف** - از دو لفظ یونانی **فیلا** بمعنی محب و دوستدار و **سوف** بمعنی حکمت مرکب وکسی راگویندکه عالم به حکمت وفلسفه‌باشد وبملاحظهٔ همین معنی ترکیبی لقب‌ارسطو بوده و همچنین لقب یا جزء لقب بعضی از اهل فضل و ارباب‌کمال میباشد.

عکس فیلسوف‌الدولة -۲۴

تبریزی الاقامة ، که نخست لقب رکن‌الحکما داشت ، و اخیراً به **فیلسوف‌الدولة** شهرت یافت، از مهرهٔ اطبّای نامی عصر حاضر ما میباشد، از آقای آسید علی سیدالحکمای سالف‌الترجمة و چندی از اطبّای نامی وقت هردو قسمت علمی وعملی طبّ را تکمیل نمود، سالها درتبریز بوظائف مداوا ومعالجه اشتغال داشت و درآن اثنا بتألیف بعضی ازکتب علمیّه نیز پرداخته است:

۱- تاریخ تبریز ۲- الجدریة ۳- الجذامیة درسبب جذام ومعالجهٔ آن **۴- حاشیهٔ تحریراقلیدس ۵- مطرح الانظار فی‌تراجم اطباء الاعصار** که بترتیب حروف درسه مجلد بوده و جلد اولش که از حرف الف تا ذال نقطه‌دار است در تبریز چاپ شده است **۶- معرفةالسموم** که نیز درتبریز چاپ شده‌است **۷- مفتاح‌الادویة** وغیراینها .

صاحب ترجمة در اواخر از تبریز قطع علاقه‌کرده و بقم رفت و چند سال نیز درآنجا مقیم و مدیر مریضخانه هم بوده و عاقبت بمشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود و بسال هزار و سیصد و شصتم هجرت درآن ارض اقدس وفات یافت . (اطلاعات متفرقه)

فیومی[1]

فیومی **احمدبن محمدبن علی** - مصری فیّومی حموی، ادیبی‌است فاضل فقیه ضابط کامل لغوی ، ازتلامذهٔ ابوحیّان و از افاضل ادبای

۱- **فیومی-** بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب‌است به فیوم با همین حرکه وآن نام دوموضع است یکی درنزدیکی شهر هیت از بلاد عراق و دیگری یکی‌ازنواحی غربی‌مصر است درچهار منزلی فسطاط .

اواخر قرن هشتم هجری. نخست علوم عربیّه را از ابوحیّان تکمیل نمود و باقران خود تقدّم یافت ، اخیراً بشهر حماة از بلاد شام رفت و درجامع الدهشهٔ آنجا خطیب بوده و مؤلف کتاب **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر** میباشد که از کتب معتمدهٔ لغت عرب بوده وغرائب شرح کبیر کتاب وجیز را بامطالب علیحدهٔ بسیاری از لغت وغیره جامع میباشد. مخفی نماند که اصل کتاب وجیز از ابوحامد غزالی ودرفقه شافعی است و رافعی هم دوفقره شرح صغیر وکبیر بر آن نوشته و شرح کبیر را به الکتاب العزیز فی شرح الوجیز موسوم داشته و فیّومی هم همین کتاب مصباح را درسال هفتصد و سی وچهارم هجرت دربیان و شرح غرائب لغات همین کتاب عزیز تألیف داده و بهمین اسم موسومش داشته است که کثیر الفائدة و حسن الترتیب بوده و بارها درمصر و قاهره وغیره چاپ شده و فیّومی در سال هفتصد و هفتادم یا هفتاد و چندم هجرت درگذشت.

(کف و ۲۱۴ هب و ۵۹۱ت وغیره)

فیومی

خلیل - شافعی مصری فیّومی ، نزیل حمص ، عالم فاضل ادیب صالح بود ، بسال هزار وصد و هفتم هجرت درفیّوم مصر متولد و بمصر رحلت کرد و درجامع ازهر بتحصیلات علوم متنوعه پرداخته و بمقامی عالی رسید و از تألیفات او است:

۱- دوام الراحات فی اتخاذ الخلوات درتصوف **۲- السطوة العدلیة بالفرقة الاسمعیلیة** که در ردّ مذهب اسماعیلی ودر رشتهٔ خود خوب است. وفات او بسال هزار وصد وشصت و اند ازهجرت درشهر حماة شام واقع گردید. (ص ۱۰۴ ج ۲ سلك الدرر)

باب «ق»

قاآنی

میرزا حبیب‌الله - متخلّص به **قاآنی**، پسر میرزا محمدعلی متخلّص بگلشن، از اکابر شعرای نامی ایرانی عهد فتحعلی شاه و محمدشاه و اوائل ناصرالدین شاه قاجار، با رضاقلی خان هدایت آتی‌الترجمة معاصر و مولد وموطنش شیراز بود. درهفت سالگی ازپدر یتیم‌شد تا در سنّ رشد و تمیز بخراسان رفت، در مشهد مقدّس رضوی بتحصیلات علمیّه پرداخت، ازهرگونه علم وهنر حظّی وافر برداشت، درعلوم عربیّه وفنون ادبیّه قدرتی بسزا داشت، از اوائل جوانی بلکه ازصغر سنّ دارای‌طبعی موزون و بسیار سخنور و قافیه‌پرداز و دربعضی قوافی مبتکر وازمختصات خودش بوده است. در فنون شعری

عکس میرزا حبیب‌الله قاآنی -۲۵

ازغزل وقصیده وغیره باکمال‌طلاقت ماهر ودرقصیده‌سرائی همّت برمضامین عالیه میگماشته و وی نسبت بشعریّات مانند شیخ مرتضی انصاری بوده نسبت بشرعیّات و نظیر صدرا و ملاهادی سبزواری نسبت بعقلیّات که هریکی در رشتهٔ خود مؤسّس و اوّلین شخص مسلّم

کل میباشد این است که از طرف فتحعلی شاه بخطاب **مجتهدالشعراء** مخاطب و ازطرف محمدشاه نیز بلقب **حسان‌العجم** مفتخر بوده است . بجهت تبحّر مقام شعری او است که درهمین رشته اشتهار یافته و الاّ چنانچه اشاره شد درعلوم ادبیّه وعربیّه و ریاضیّات و کلام و حکمت الهیّه و قواعد منطقیّه نیز حظّی وافر داشته است . یگانه چیزی که مایهٔ انحطاط قاآنی شده فقط استعمال الفاظ شنیع‌الذکر میباشدکه زیاده ازحد بکاربرده و البته اگر ازدیگرطبقات مردم زشت وقبیح باشد از ارباب‌کمال اقبح و زشت‌ترمیباشد.
ازآثار قلمی قاآنی است :

۱- **پریشان‌نامه** که درمقام معارضه باگلستان سعدی تألیفش‌کرده وگوید:

درین‌کتاب پریشان چه بینی از ترتیب   عجب‌مدارکه چون نام خود پریشان‌است

۲- **دیوان اشعار** که قریب بهفده هزار بیت است و بارها با همان پریشان‌نامه در ایران چاپ شده ومتضمّن مدایح بسیاری دربارهٔ سلاطین وقت و اکابر وزرای عصرخود میباشد، با اینکه اشعارش مشهور و درالسنه دایر است بنقل دوفقره ازآنهاکه در ایجاد فرح و ترح دارای دو اثر متقابل بوده و رویهٔ هردو از مختصّات وی میباشد میپردازد:

پیرکی لال سحرگاه بطفلی الکن   میشنیدم‌که بدین نوع همی‌راندسخن
کای ز زلفت صصبحم شاشاشام‌تاریك   وی زچهرت شاشاشامّ صصبح روشن
تتریاکیم و بی ششهد للبت   صصبر و تاتاتابم رررفت از تتن
طفل‌گفتا ممن را تو تو تقلید مکن   گگگم شو ز برم ای‌ککمتر از زن
میمیخواهی مممشتی بهکلّت بزنم   که بیفتد مممغزت بمیان ددهن
پیرگفتا وو والله مممعلوم است این   که‌که زادم من بیچاره ز مادر الکن
ههفتاد وهشتاد وسه سال است فزون   که‌که‌گنگ و لالالالم بیخلاق ز من
طفل گفتا خخدا را صصد بار ششکر   که برستم بجهان از مملال و ممحن
ممن هم‌گگگنگم مممثل تو تو تو   تو تو هم گگگنگی مممثل ممن

درمصیبت حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء بطریق سؤال وجواب گوید:

بارد چه؟ خون ز دیده! چسان؟ روز و شب! چرا؟ از غم! کدام غم؟ غم سلطان اولیا!
نامش چه بد؟ حسین! ز نژاد که؟ از علی! مامش که بود؟ فاطمه! جدّش که؟ مصطفی!
چون شد؟ شهید شد! بکجا؟ دشت ماریه! کی؟ عاشر محرّم! پنهان نه برملا!
شب کشته شد؟ نه روز! چه هنگام؟ وقت ظهر شد از گلو بریده سرش؟ نی نی ازقفا!
سیراب کشته شد؟ نه! کس آبش نداد؟ داد! که؟ شمر! ازچه چشمه؟ ز سرچشمهٔ فنا!
مظلوم شد شهید؟ بلی! جرم داشت؟ نه! کارش چه بد؟ هدایت ویارش که بد؟ خدا!
این ظلم را که کرد؟ یزید این یزید کیست؟ ز اولاد هند؟ از چه کس؟ از نطفهٔ زنا
خودکرد این عمل؟ نه فرستاد نامه‌ای نزد که؟ نزد زادهٔ مرجانهٔ دغا
ابن زیاد زادهٔ مرجانه بد؟ نعم از گفته یزید تخلّف نکرد؟ لا
این نابکار کشت حسین را بدست خویش؟ نه خود روانه کرد سپه سوی کربلا
میر سپه که بد؟ عمرسعد او برید حلق عزیز فاطمه؟ نه شمر بی‌حیا
خنجر برید حنجر اورا نکرد شرم کرد ازچه پس برید نه پذرفت از او قضا
بهرچه؟ بهر آنکه شود خلق را شفیع شرط شفاعتش چه بود؟ نوحه و بکا
کس کشته شد هم از پسرانش؟ بلی دوتن دیگر که؟ نه برادر و دیگر که؟ اقربا
دیگر پسر نداشت؟ چرا داشت آن که بود؟ سجّاد، چون بد او بغم و رنج مبتلا
ماند او بکربلای پدر؟ نی بشام رفت با عزّ و احتشام؟ نه با ذلّت و عنا
تنها؟ نه با زنان حرم نامشان چه بود؟ زینب سکینه فاطمه کلثوم بینوا
برتن لباس داشت؟ بلی گرد رهگذر برسر عمامه داشت؟ بلی چوب اشقیا
بیمار بد؟ بلی چه دوا داشت؟ اشك چشم بعد از دوا غذاش چه بد؟ خون دل غذا
کس بود همرهش؟ بلی اطفال بی‌پدر دیگر که بود؟ تب که نمیگشت از او جدا
از زینت زنان چه بجا مانده بد؟ دوچیز طوق ستم بگردن و خلخال غم بپا
گبر این ستم کند؟ نه، یهود ومجوس؟ نه، هندو؟ نه، بت‌پرست؟ نه، فریاد از این جفا

قـاآنـی است قـائل این شعرها بلـی خواهدچه؟رحمت،از که؟زحق کی؟صفجزا

وفات قاآنی درسال هزار و دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم هجرت واقع گردید وقاآنی عمّ امجد میرزامحمدتقی شیرازی است که شرح حال او نیز بعنوان میرزای شیرازی خواهد آمد.

(ص۲۰۶مآثر وآثار و۴۰۲ ج۲مع ودیوان خود قاآنی وغیره)

قائد حسن بن علی و یحیی بن سابور مصطلح رجال بوده و موکول بدان علم است.

قائم **محمد بن عبیدالله** - مشهور به **نزار** بن‌مهدی، مکنّی بابوالقاسم، ملقّب به **قائم**، **دوّ**یمین خلیفهٔ فاطمیّهٔ مصر میباشدکه درحال حیات پدرش (که شرح حال او بعنوان مهدی خواهدآمد) بولیعهدی او بیعت شد، دومرتبه از طرف پدر بتسخیر بلاد مصر مأمورگردید، درنهضت دویمی که بسال سیصد وهفتم هجرت بوده فیّوم و اسکندریّه را مسخر نموده و اموال بسیاری بدست‌آورد تا درسال سیصد و بیست و دویم بخلافت وی تجدید بیعت شد و مشغول انجام وظائف لازمه بود. درخلال این‌احوال، ابویزید ازفرقهٔ اباضیه‌که با تزهّد وپشمینه‌پوشی و الاغ‌سواری‌میگذرانیده و بنای معارضه با وی‌گذاشته وتمامی بلاد قیروان راکه درتصرف وی بوده مسخّرنمود و شهر مهدیّه را هم‌که مقرّ خلافت قائم بوده محاصره‌کرده و قائم درآن اوقات محاصره در سیزدهم شوال سیصد و سی و چهارم هجرت وفات‌یافت. درهمان روز بخلافت‌پسرش **اسمعیل بن قائم** مکنّی به **ابوالظاهر** و ملقّب به **منصور** عقد بیعت بستند، منصور نیز مثل زمان حیات پدر ثبات ورزیده و وفات پدر را اظهار نمی‌کرد تاآنکه ابویزید از مهدیّه منصرف شده و شهر سوسه را محاصره نمود، دراین حال منصور از مهدیّه عازم سوسه‌شده و ابویزید را شکست داد تا دربیست و پنجم محرّم سیصد وسی وششم اسیرش کرد و ابویزید بفاصلهٔ چهار روز مرد. بامر منصور پوستش را برآوردند، باکاه یا پنبه مملوّش‌نموده و بدارش‌کردند ودرمحل همین وقعه شهری بنا نهاده و **منصوریه** اش نامید. منصور بسیار فصیح وبلیغ و شجاع و دلیر بوده و خطبه‌های بسیاری انشا می‌کرده است.

ابوجعفر احمد بن محمد مروزی گویدکه روز عزیمت ابویزید با منصور گردش میکردیم، یکی از دونیزه‌که در دست داشته برزمین افتاد پس‌آنرا برداشته و بدو داده

واز راه فال نیك این شعر را خواندم :

فالقت عصاها و استقرت بهاالنوی　　　کما قرعینا بـالایاب المسافـر

منصور گفت چراکلامی را نگفتی که ازاین شعر بهتر و راست تراست: وَاَوْحَيْنا اِلى مُوسى اَنْ اَلْقِ عَصاكَ فَاِذا هِىَ تَلْقَفُ ما يأفِكُونَ فَوَقَعَ الحَقُّ وَبَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنالِكَ وَانْقَلَبُوا صاغِرِينَ ابوجعفر گفت مولانا تو پیغمبرزاده هستی وازعلم نبوت که در نزد شما است سخن رانـدی . باری منصور هم چند سال خلافت کرد و درآخر شوال سیصد و چهل و یکـم هجرت در مهدیـّه درگذشت و پسرش معد بن اسمعیل منصورکـه شرح حال او بعنوان **معزلدين الله** خواهدآمد خلف وی گردید .

(ص ۸۱ ج ۱ و ۱۳۲ ج۲ کا)

قائم‌مقام **میرزا ابوالقاسم** - بن میرزا عیسی بن محمدحسن بن عیسی بن ابی الفتح بن ابی الفخر بن ابی الخیر، حسینی فراهانی تهرانی ،

عکس میرزا ابولقاسم قائم‌مقام -۲۶

ازافاضل نامی عهد فتحعلیشاه قاجار میباشدکه ادیب فاضل منشی کامل شاعر ماهر مترسّل دانشمند جامع کمالات صوری ومعنوی ، در نظم ونثر عربی و فارسی سرآمد امثال و اقران خود بود، به **ثنائی** تخلّص مینمود، درسال هزار ودویست و سی و هفتم هجرت بعـد از وفـات پدرش میرزا عیسی قائم‌مقـام بوزارت شاه معظّـم نایل و او نیز به **قائم‌مقام** ملقّب واوائل عهد محمدشاه قاجار را نیز دیده ودرعهد هردو سلطـان معظّـم بـا تمام اعتبار میزیسته تا درسال هزار و دویست و

پنجاه و یکم هجرت درگذشت ویا بسعایت جمعی بامر محمدشاه مقتول گردید و ازآثار قلمی او است :

۱- انشاء که حاوی مکتوبات و منشآت او است ، تمامی آنها را بعد از وفات او ، حاج فرهاد میرزا معتمدالدولهٔ آتی‌الترجمة جمع و تدوین کرد و درسال ۱۲۹۴ ه ق = **غرصد** بامر اویس میرزا پسر حاج فرهاد میرزا چاپ ودر دسترس مردم قرارگرفت ، بفوائد بسیار علمی و ادبی و تاریخی مشتمل و بانشای قائم‌مقام و **منشآت قائم‌مقام** معروف است **۲- جلایرنامه** که مثنوی فکاهی است و بنام غلام جلایر نام خودش نظم کرده و درضمن دیوان شعر خودش چاپ‌شده است **۳- الجهادیة ۴- دیباچهٔ جهادیهٔ صغری** پدرش میرزا عیسی **۵- دیباچهٔ جهادیهٔ کبری** پدرش **۶- دیوان شعر** که با جلایرنامهٔ مذکور چاپ شده است **۷- منشآت** که بنام انشاء مذکور شد واز اشعار او است :

گر دردوجهان کام‌دل و راحت جان‌است	من وصل توجویم که به‌ازهردوجهان‌است
درکیش من ایمانی اگر هست بعالم	درکفر سر زلف چو زنجیر بتان است
گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو	این احمق بیچاره چه داند حیوان است
گرمذهب‌اسلام همین‌است که اورا است	حق برطرف مغبچهٔ دیر مغان است
اوخون‌دل خم‌خورد این خون‌دل خلق	باور نتوان کرد که این بهتر ازآن است

(ص۸۷ ج۲ و بعض مواضع ذریعة)

قائم‌مقام

میرزا عیسی - پدرمیرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام مذکور، بمیرزابزرگ مشهور ، از وزرای نامی‌ایرانی عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشدکه ادیب منشی دانشمند فاضل بوده و ازآثار قلمی‌او است :

۱- اثبات‌النبوة‌الخاصة بزبان فارسی **۲- احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد** که رساله‌ای فارسی‌است درجهاد که **جهادیهٔ کبری** نیز گویند **۳- الجهادیة‌الصغری** وچنانچه فوقاً اشاره شد دیباچهٔ این دوکتاب جهادیّه از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پسرصاحب‌ترجمه است. اورا سه پسر دیگر نیز بوده میرزا معصوم که درحال حیات پدر فوت شد ، میرزا حسن وزیر وحاج میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضوی که موقوفات‌بسیاری داشته من‌جمله حمّامی است درتوی بازار تبریزکه تا زمان حاضر ما دایر و بنام خود او معروف است .

وفات میرزا عیسی درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت واقع گردید.

(مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قابوسی سعید بن ابی‌الجهم ، منذر بن محمد ، نصر بن قابوس، نعیم و بعضی دیگر مصطلح علمای رجال بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بدان علم است .

قادری[1]

قادری **محمد بن شاه‌جهان** - ازملوك هندكه تخلّص شعری‌او **قادری**، لقب مشهوریش **داراشکوه** ، برادر بزرگ اورنگ زیب ، از اکابر عرفای هند ، عالم ادیب شاعر وبزبان سانسکری هم‌که زبان‌قدیمی هند است‌آشنا بود. با اینکه پدر و برادرش از ملوك تیموریّهٔ دهلی هند بوده‌اند خودش قدم بدایرهٔ سیر و سلوك‌گذاشت ، با ملاشاه بدخشانی‌آتی‌الترجمة‌كه از سلسلهٔ قادریّه بوده دست ارادت داد و از اشعار او است :

جهان چیست ماتم‌سرائی در او   نشسته دوسه ماتمی روبرو
جگرپاره‌ای چند برخوان او   جگرخواره‌ای چند مهمان او

ازخویش گذشتن چه مبارك سفری بود   بادوست رسیدیم چوازخویش گذشتیم

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- حسنات العارفین ۲- حق‌نامه ۳- دیوان شعر ۴- سرالاسرار که یکی از کتابهای هندی را از سانسکری بفارسی ترجمه‌کرده و بسیار نفیس است . وفات قادری بسال هزار و شصت و نهم هجرت درچهل و پنج سالگی واقع گردید.

(ص ۲۰۸۲ ج ۳ س و ۲۰۸ ض)

۱- **قادری**- غالباً هریك از افراد قادریه از سلاسل صوفیه را گویند . این سلسله در اصول طریقت و تصوف نسبت بمحیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح موسی‌آتی‌الترجمة رسانده و بعدازآن بچندین واسطه به معروف کرخی‌آتی‌الترجمة میرسانند . شاید لفظ قادری در بعضی موارد بجهت انتساب بپدر و جد و شخصی دیگر قادر نام استعمال یابد .

قادری **محمد بن طیب بن عبدالسلام** - حسنی‌قادری ، ادیب مورّخ‌صوفی کثیرالحلم و دقیق‌النظر که از اکابر وقت خود تفقّه و استرشاد نموده و چندین کتاب تألیف داده است :

۱- الاکلیل والتاج فی‌تذییل کفایة المحتاج ۲- مستعاد المواعظ والعبر فی‌اعیان اهل‌المأة الحادیة والثانیة عشر ۳- نشرالمثانی فی‌تراجم اهل القرن الحادی والثانی که تکمیل کتاب دوحة‌الناشر ابن‌عساکر بوده و درفاس چاپ و ترجمهٔ فرانسوی‌آن نیز درپاریس طبع شده است. وفات قادری محمد بسال هزار و یکصد وهفتاد وهشت هجرت در سی و چهار سالگی واقع گردید . (ص ۱۴۷۹مط)

قارپوزآبادی **ملاعلی** - بعنوان **زنجانی** نگارش یافته است .

قاری[1]

قاری **ابراهیم بن رمضان** - بعنوان **سقا** نگارش یافته است.

۱- **قاری** - درکتب رجال و تراجم ، از اوصاف و القاب بعضی از محدثین و دیگر ارباب کمال بوده و معنی‌آن بحسب موارد مختلف میباشد ، چنانچه گاهی اسم فاعل از قرائت باشد که معروف است وگاهی برای نسبت بجد وپدر میباشد چنانچه **بنی‌قاره** از قبائل عرب و از بطون و شعبات مضر بوده و درنسبت بآن قاری گویند که بجدشان قارة بن ملیح بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر منتسب میباشد. گاهی برای‌نسبت بمحل ومکان است چنانچه قار، دیهی است معروف درخارج مدینه و قاره قلعه‌ایست نزدیکی اومه از بلاد سودان و دیهی است در بحرین و یکی دیگر در ری و سیمی در شام که بشدت سرما وکثرت برف موصوف است و این مواضع غیراز ذی‌قار میباشد که موضعی است مابین واسط وکوفه که درآنجا وقعه‌ای مابین فارس و عرب اتفاق افتاده است . بهرحال لفظ قاری در اصطلاح رجالی لقب ابراهیم‌بن‌عبدالله، حارث بن حباب ، حزین و حمیر بن عدی ، هرون بن موسی و غیرهم میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم بوده و تعیین مراد از لفظ قاری در موارد استعمال‌آن درکتب رجالیه وغیرها موقوف بتصریح اهل فن ویا بقرائن خارجیه است . چند تن از معروفین بهمین عنوان قاری راکه تذکر میدهیم مراد درهمهٔ ایشان همان معنی متداولی مشهوری‌آن است که عبارت‌از قاری قرآن باشد .

قاری **سیدابوالقاسم** - خراسانی‌مشهدی، معروف به **قاری**، مقیم‌شیراز، از مشاهیر قرّاء عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه ق) وناظم **نظم‌اللآلی** مشهور است که منظومه‌ایست گرانبها در تجوید قرآن که درسال هزار و شصت ویکم هجرت آن را نظم‌کرده وحاوی هشتاد و نه بیت میباشد وباآن‌همه اختصارش‌متضمن مهمّات علم شریف تجوید است وبارها چاپ‌شده **واین نگارنده نیز شرحی بنام نثراللئالی** برآن نوشته و توفیق طبع و نشرآن را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید[1] از ابیات نظم‌اللالی است:

بعد حمد ونعت و مدح آل پیغمبر بدان	فرض بعد از حق‌شناسی علم ترتیل قران
در تعلّم کوش ودر تعلیم جدّ و جهد کن	خیر دنیا آخرت بخشد خدایت بی‌سخن
در زمان شاه جم جاه سلیمان بارگاه	خسرو صاحب قران عباس ثانی پادشاه
شد دردریای‌طبعم فیض‌بخش خاص و عام	حفظ‌آن‌کن تاغنی گردی چو بحروکان بکام
رشتهٔ این نظم شد پرلؤلؤ ای‌نیکوخصال	لؤلؤیه(۸۹)عقدآن‌نظم‌لآلی(۱۰۶۱)نام‌سال
بیست‌ونه‌حرف‌تهجی‌دان‌بقولی‌بیست‌وهشت	درشمار مخرج اقوال‌است اقوی‌هفده‌گشت

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد و بقول ذریعة تا سال هزار و هشتاد و سیم هجرت درقیدحیات بوده‌است. بهرحال او غیراز میرابوالقاسم‌فندرسکی حکیم‌الهی سالف‌الترجمة بوده و همین منظومهٔ نظم‌اللالی را بفندرسکی نسبت دادن خطا است.

(ص ۳۶۴ ج۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قاری **احمد بن عبدالعزیز**- بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد.

قاری **احمد بن عبدالله بن حسن** - بعنوان **مالقی** خواهدآمد.

قاری **اسمعیل بن خلف** - بعنوان **حوفی** نگارش یافته است.

۱- کتاب نثراللئالی درشرح نظم‌اللئالی از تألیفات مؤلف‌جلیل‌القدر این‌کتاب بعداز وفات ایشان در اثر مساعی جمیل استاد ارجمندم‌آقای میرزا عبدالوهاب شعاری با خط آقای طاهر خوشنویس در سال ۱۳۷۸ هجری قمری طی ۱۳۰ صفحه بطبع رسید توفیق طبع و نشر مؤلفات دیگر والد بزرگوار را از درگاه احدیت مسألت دارد.

قاری **جعفر بن احمد بن حسین**- بن احمد بن جعفر سراج، **ابومحمد** الکنیة، **قاری** الشّهرة ، **بغدادی** المولد والوفاة والنشأة ، **حافظ** عصر و علاّمهٔ زمان خود، شاعر ماهر ومرجع استفادهٔ جمعی وافر بود. ابوطاهر سلفی سابق الذکر با اینکه صحبت بسیاری از اکابر را دریافته بوده با ملاقات وی افتخار داشته و از وی روایت میکند. صاحب ترجمه مصنّفات طریفه دارد:

۱- زهدالسودان ۲- مصارع العشاق که چندین مرتبه درقاهره چاپ شده و خود مؤلف درجلد اوّل آن گوید:

هذا کتاب مصارع العشاق — صرعتهم ایدی نوی و فراق
تصنیف من لدغ الفراق فؤاده — و تطلب الراقی فعز الراقی

۳- نظم التنبیه ۴- نظم المناسك وغیرها واز اشعار او است :

وعدت بان تزوری کل شهر — فزوری قد تقضی الشهر زوری
و شقة بيننا نهر المعلی — الی البلد المسمی شهرزور
واشهر هجرك المحتوم هجر — ولکن شهر وصلك شهرزور

شب یکشنبه بیست و یکم ماه صفر پانصد تمام هجرت در هشتاد و سه سالگی در بغداد وفات یافت و درباب ابرز مدفون گردید.

مخفی نماندکه **سراج** بروزن عطّار لقب جدّ سیّمی صاحب ترجمه و ازسرج بمعنی زین است که شغل زین فروشی ویا صنعت زین سازی داشته وبجهت انتساب او صاحب ترجمه را **ابن السراج** نیز گویند . اما ابن السراج بکسر سین وتخفیف ثانی نیز لقب بعضی از اهل فضل میباشدکه در باب کنی خواهدآمد . (ص۱۶۱ت و۱۲۱ ج۱کا)

قاری **حمزة بن حبیب**- یکی از قرّاء سبعه و بعنوان زیات نگارش یافته است.

قاری **حیان بن عبدالله** - درباب کنی بعنوان **ابن هشام** خواهدآمد .

قاری **خلف بن هشام** - یکی از قرّاء ثمانیّه است که درضمن همین عنوان خواهدآمد .

قاری زبان علاء در باب کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

قاری **عاصم بن ابی‌النجود** - درضمن‌عنوان **قراء سبعه** خواهدآمد.

قاری **عبدالله بن عامر** - درضمن عنوان قرّاء سبعه خواهدآمد.

قاری **عبدالله بن‌کثیر** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد.

قاری **علی بن ابراهیم** - بعنوان **حوفی** نگارش یافته است.

قاری **علی‌بن‌حمزة** - یکی‌ازقرّاء سبعه بوده وبعنوان **کسائی** خواهدآمد.

قاری **شیخ علی بن خازم** - قاری قرآن ، معروف به **ابله**، در تجوید و قرائت‌قرآن مجید وحفظ‌آن ازآیات عجیبه‌بود چنانچه هرسوره راکه اراده میکرد از اوّل تاآخرآن سهل‌است‌که برعکس نیز ازآخرآن‌سوره تا باوّلش میخواند، بلکه هرسوره‌را یك‌آیه ازاوّل رو بآخر ویك‌آیه‌نیزازآخرش رو باوّل‌خوانده ودر وسط سوره ختم‌میکرد. وقتی من‌باب‌امتحان خواندن سه سورهٔ جنّ وقمر و الرّحمن را تکلیفش‌کردند فوراً ازآخر هریکی ازآنها یك‌آیه خوانده و بعد ازآن‌آیهٔ ماقبلی آن را باز از هرسه سوره خوانده و بدین روش باوّل هرسه سوره رسید . با این همه مبتلای بلاهت و سفاهت و ببازیچهٔ اطفال مایل بود و باآن‌کبرسنّی‌که داشته درافعال و رفتار خود بدیشان تشبّه میکرده‌است وبهمین جهت به **ابله** شهرت داشته ودرسال‌ششصد و سی و هفتم هجرت درگذشت . (ص۱۳۳حوادث‌واقعه)

قاری **شیخ علی ابن سلطان محمد** - هروی‌ّ الولادة ، مکّی‌ّ الاقامة ، نورالدین‌اللّقب ، حنفی‌ّ المذهب ، معروف به ملاعلی قاری، از افاضل اوائل قرن یازدهم هجرت بود . پس‌ازآنکه درمولدخود بتحصیل بعضی‌ازمراتب علمیّه موفق‌آمد بمکّه رفته و ازمشایخ‌آن ارض اقدس تکمیل مراتب علمیّه نمود تا آنکه آوازهٔ او درهردیار انتشار یافت . بهریك از ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت خصوصاً امام شافعی و اتباع او باب اعتراض بازکرد، براما‌م مالك نیز بجهت دست‌گشاده‌نمازخواندن اعتراض نمود و رساله‌ای دراین موضوع تألیف داد و بهمین جهت درشدت ومحنت بوده

و درسال هزار وچهاردهم یا شانزدهم هجرت درمکهٔ معظمه وفات یافت، همینکه وفات او مسموع علمای مصر گردید در جامع ازهر باگروهی متجاوز از هزار تن بروی نماز غیبت خواندند . صاحب ترجمه تألیفات بسیاری بیادگارگذاشته است :

۱- الاحادیث القدسیة والکلمات الانسیة ۲- الحرزالثمین للحصن الحصین . مخفی نماندکه کتاب الحصن الحصین من کلام سیدالمرسلین ص تألیف شمس الدین محمد بن علی جزری شافعی سالف الترجمة و جامع ادعیه و اذکار و اوراد وارده از حضرت نبوی ص است و صاحب ترجمه ملاعلی قاری نیز همین کتاب حرز ثمین را درشرح آن تألیف داده و درمکه چاپ شده است
۳- فتح الرحمن بفضائل شعبان ۴- مرقاة المفاتیح المشکوة المصابیح و این هردو در قاهره چاپ شده‌اند وغیر اینها .

(کف وص ۱۷۹۱ مط)

قاری

محمد بن احمد - درباب کنی بعنوان **ابن شنبوذ** خواهدآمد.

قاری

محمد بن محمد - دوتن بوده و بعنوان **جزری** نگارش داده‌ایم.

قاری

محمد بن محمود - درباب کنی بعنوان **ابن نجار** خواهدآمد .

قاری

ملامصطفی ابن ملاابراهیم - قاری تبریزی مشهدی ، ازافاضل قرّاء اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و هفتم در حوالی تبریز متولد و درحدود هزار و هشتادم هجرت وفات یافت و تألیفات طریفه در علم شریف تجوید دارد:

۱- ارشادالقاری دربیان قرائت امام القراء عاصم کوفی شیعی بزبان پارسی که در کربلای معلّی بتألیف آن آغازکرد و بفاصلهٔ پنجسال بسال هزار و هفتاد و هشتم درنجف اشرف باتمامش رسانید وحاوی زبدهٔ مصنّفات دیگرش میباشد و اوّل آن این شعر است:

ای فاتحهٔ مصحف حمدت توحید　　　وی نقطه‌ای ازکتاب مجدت خورشید

ظاهر آن است که این آخر تألیفاتش بوده و اندکی بعد از آن وفات یافته است
۲- تحفة الابرار در تجوید بقرائت عاصم که ملخص تحفة القاری است **۳- تحفة القاری** یا **تحفة القراء** که در بمبئی چاپ شده است **۴- تحفة المقرئین ۵- وقوف القرآن** .

(مواضع متفرقه از ذریعه)

قاری **نافع بن عبدالرحمن** - یکی از قرّاء سبعه بوده و ضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری یزید بن قعقاع یکی از قرّاء عشره وضمن همین عنوان خواهد آمد.

قاری الحدیث **عبدالصمد بن خلیل بن ابراهیم بن خلیل** - محدّث حافظ جلیل القدر کثیر الرّوایة از محدّثین عامّه که کنیه‌اش **ابواحمد**، لقبش **جمال الدین** و **قاری الحدیث** ویکی از مشایخ روایت چهل گانهٔ شهید اول (متوفی ۷۸۶ه = ذفو) میباشدکه تمامی اخبار و احادیث و مصنّفات عامّه را بواسطهٔ ایشان روایت میکند و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۴۰ ت)

قاسانی لقب رجالی علی بن سعید وعلی بن **محمد** وبعضی دیگر وموکول بدان علم است.

قاسم **احمد بن هبة‌الله** - بعنوان **موفق‌الدین** خواهد آمد.

قاسم **میرقدرت‌الله** - قادری، ازشعرای قرن سیزدهم هجری هند میباشد که اشعار بسیاری بزبان اوردو گفته است، نام اصلی وی سیّد ابوالقاسم بوده وبمیرقدرت‌الله شهرت داشت، نسب وی بحضرت رضا ع موصول ودراشعار خود به **قاسم** تخلّص میکرد، وازآثار قلمی او **کتاب مجموعهٔ نغز درتذکرهٔ شعرای اوردو زبان هند** است که درسال هزار و دویست وبیست ویکم هجرت تألیف و درهزار ونهصد و سی وسیم میلادی درلاهور چاپ شده‌است ویك **معراجیه** هم‌داردکه‌مثنوی‌است‌وسال‌وفاتش بدست نیامد. (از خودکتاب مجموعهٔ نغز استخراج شد)

قاسم **سید معین‌الدین** - سیدعلی ذیلاً بعنوان **قاسم‌الانوار** مذکوراست.

قاسم‌الانوار **سید معین‌الدین** - سیدعلی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی یا موسوی تبریزی عارفی است فاضل شاعر ماهر از اکابر صوفیّه و عرفای قرن نهم هجرت که به **معین‌الدین** و **صفی‌الدین** ملقّب و به **قاسم** متخلّص وبه **قاسمی** و **شاه‌قاسم** معروف بود. دراصول طریقت و سیر و سلوك دست ارادت به سلطان

صدرالدین موسی ابن شیخ صفی‌الدین سیداسحق اردبیلی سالف‌الترجمة جدّ عالی سلاطین صفویّه داد ، درخدمت آن پیر روشن‌ضمیر ریاضات بسیاری کشید وهم از طرف او بلقب **قاسم الانوار** قرین افتخار گردید . صحبت شاه نعمت‌الله ولی ماهانی را نیز دریافت، در قزوین و سمرقند وگیلان و هرات و خراسان سیاحتها کرده و درهرات بارشاد عباد آغاز نمود و محل توجه عامّه گردیده ونفوذ فوق‌العاده داشت، بهمین جهت شاهرخ میرزا در هراس شد و صلاح شاهیرا در بیرون شدن قاسم از هرات دیدند اینك قاسم نیز مدتی در بلخ وسمرقند امرارحیات کرد ومشمول مراحم الغ بیگ گردید. عاقبت دراثنای مراجعت بوطن خود در قریهٔ خرجود نامی ویا قصبهٔ لنکر نامی از بلاد جام از مضافات نیشابور بمناسبت لطافت آب وهوا اقامت کرد تا بسال هشتصد وسی وپنجم یاهفتم یا هشتم هجرت در همانجا وفات یافت ودر اواخر قرن نهم مذکور بامر امیرعلیشیر نوائی عمارتی زیبا برسر قبر وی بنا نهادند .

ازآثار قلمی قاسم‌الانوار است :

۱- **انیس‌العاشقین** که منظومهٔ مثنوی فارسی‌است ۲- **تذکرة‌اولیاء** یا **مقامات‌العارفین** که نیز مثنوی است ۳- **دیوان شعر** غزلیّات و قطعات و رباعیّات که دیوانی خوب و اکثر آن درتصوف ونصایح بوده ویك نسخهٔ خطّی آن بضمیمهٔ دیوان حافظ بشمارهٔ ۲۰۲ ویك نسخهٔ دیگر نیزکه علاوه برغزلیّات وقطعات و رباعیّات‌او شامل دومثنوی قبلی‌هم‌بوده و درحاشیهٔ دیوان‌کمال خجندی از اول تاآخر نوشته شده‌اند بشمارهٔ ۲۶۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است واز اشعار قاسم‌الانور است :

از هرطرفی چهره‌گشائی که منم | در هرصفتی جلوه‌گرآیی که منم
با این همه‌گه‌گاه غلط میافتم | نادان‌کس وبله روستائی که منم

نمیتوان‌خبری‌داد ازحقیقت‌دوست | ولی‌زروی‌حقیقت‌حقیقت‌همه‌اواست

ازمسجد ومیخانه وزکعبه وبتخانه | مقصودخداعشق است باقی‌همه‌افسانه

درملك‌عاشقی که‌دوعالم‌طفیل‌اواست | آن‌کس قدم‌نهادکه اول زسر گذشت

قضا شخصی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی برآرد
دو بر چشمش نهد وانگه دو بر گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

از افق مکرمت، صبح سعادت دمید محو مجازات شد، شاه حقیقت رسید
راه بوحدت نبرد هر که نشد در طلب جملهٔ ذرّات را ازدل واز جان برید
درحرم وصل دوست زنده دلی راه یافت کز همه خلق جهان بار ملامت کشید
وصلت الله یافت قاسم وناگاه یافت زانکه بشمشیر لا ازهمه عالم برید

قاسم الانوار چهار مرتبه پیاده بحج رفته ودودفعهٔ آن پا برهنه بوده است وگویند (والعهدة علیهم) درسه سالگی بدو افاضهٔ علم شده چنانچه خودش گوید:

مرا علم ازل در سینه دادند عجب علمی ولی درسی ندادند
مرا سه ساله حالی گشت معلوم که شیخ چلّه را درسی ندادند

(ص ۲۱۴ هب و۲۷۵ ج۲مع و ۳۵۳۲ ج۵س و ۱۷۵ سفینه)

قاسمی **سید معین الدین سیدعلی** - همان قاسم الانوار مذکور فوق است.

قاشانی **قـاص** در اصطلاح رجالی، **دویمی** لقب سلمة بن دینار و **اولی** هم اسعد بن حمید، عبدالرحمن بن حسن، عبدالله بن حسین، علی بن ابی سعید، علی بن محمد و بعضی دیگر است.

قاضی[1]

قاضی **ابراهیم بن عبدالله** - درباب کنی بعنوان **ابن ابی الدم** خواهد آمد.

۱- **قاضی** - بمناسبت معنی لغوی معروفی، وصف یا لقب و عنوان مشهوری جمعی وافر از اکابر افاضل عامه و خاصه میباشد که شرح حال ایشان درکتب فریقین نگارش یافته وما نیز بعضی از ایشان راکه بسیار مشهور و درالسنه دایر هستند باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق نموده وبعضی دیگررا نیز که تحت عنوان دیگر نگارش داده‌ایم تذکرداده وگوشزد ناظرین مینمائیم. **لفظ قاضی** درکتب رجالیه لقب حسن بن اسحق، حسین بن محمد، حفص بن غیاث و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است. قاضی درکتب فقهیه درصورت اطلاق ونبودن قرینه ویا درجائی که مقید با بن البراج نمایند راجع بعبدالعزیز*

قاضی **ابن ابی لیلی** - محمد بن عبدالرحمن در باب کنی بهمین عنوان **ابن ابی لیلی** خواهدآمد.

قاضی **ابن البراج** - عبدالعزیز در باب کنی بعنوان **ابن البراج** خواهدآمد.

قاضی **ابن جماعة** - چند تن بوده ودر باب کنی بهمین عنوان خواهندآمد.

قاضی **احمد بن ابی احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن القاص** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن ابی دواد فرج** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی داود** خواهدآمد.

قاضی **احمد برهان الدین** - ذیلاً بعنوان **قاضی برهان** مذکور است.

قاضی **احمد بن عبدالرحمن** - در باب کنی بعنوان **ابن مضا** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن علی بن هبة الله** - در باب کنی بعنوان **ابن مأمون** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن عمر بن سریج** - بعنوان **بازاشهب** نگارش یافته است.

قاضی **احمد بن محمد بن حسین ناصح الدین** - ابوبکر ارجانی که قاضی تستر و عسکرمکرم بوده بعنوان ارجانی نگارش یافته است.

قاضی **احمد بن محمد بن عبدالله** - ذیلاً بعنوان **قاضی الحرمین** مذکوراست.

قاضی **احمد بن محمد** - بن محمد بن محمد بن عطاءالله بن عوض اسکندرانی زبیری، ملقّب به **ناصرالدین**، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت

---

*بن تحریر است که شرح حال او در باب کنی بعنوان ابن البراج خواهدآمد. موافق آنچه در عنوان علامه و نظائرآن اشاره نمودیم لفظ **قاضی** نیز گاهی بضمیمهٔ محل ومکان وبلده ویا قیود دیگر شهرت یافته ومرکوز اذهان شده بطوری که بدون آن ضمیمه مأنوس اذهان نبوده وبمعرفی آن ضمیمه جویای شرح حال او میباشند مثل قاضی بیضاوی، قاضی الحرمین، قاضی الخافقین، قاضی خان، قاضی زاده، قاضی القضاة و نظائرآنها اینك محض تسهیل امر ارباب رجوع، در مقام ترتیب، علاوه براسامی، ترتیب آن قیود منضمی نیز رعایت خواهد شد وچون جمعی وافر از قضاة، بمقام قاضی القضاتی رسیده‌اند لذا اگر شرح حال منظوری ارباب رجوع در عنوان قاضی پیدا نشود بعنوان قاضی القضاة مراجعه نمایند.

میباشد که در علوم عربیّه بردیگران تقدّم داشت ، بسیار عاقل و مهربان وکم‌سخن و پاك‌فطرت و خوش‌معاشرت وکسی را قولاً یا فعلاً نرنجانده بود اینك مورد محبت عموم و دربدایت حال قاضی بلدهٔ خود بوده و اخیراً بقاهره رفت و درآنجا نیز باکمال عفّت متصدی قضاوت مالکیّه شد و **شرح تسهیل** و **شرح مختصر ابن‌حاجب** را تألیف‌داده ودراوّل رمضان سال هشتصد ودهم هجرت درگذشت. (سطر ۱۰ ص۸۷ت)

قاضی **احمدبن محمد بن‌منصور** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌منیر** خواهدآمد.

قاضی **احمد بن مطرف** - بعنوان **عسقلانی** نگارش دادیم .

قاضی **احمد بن یحیی** - بعنوان **شیخ‌الاسلام احمد** نگارش یافته است .

قاضی اعز **نصرالله بن عبدالله** - بعنوان قاضی نصرالله خواهدآمد .

قاضی‌اکرم **علی‌بن‌یوسف** - بعنوان‌جمال‌الدین **ابن‌القفطی** نگارش یافته‌است.

قاضی **ایاس‌بن معاویة** - بن‌مرة، یا قرة‌بن ایاس‌بن هلال مزنی، مکنّی بابوواثله ، درفقه و حدیث اعلم زمان‌خود بود ، درخلافت‌عمر بن عبدالعزیز بقضاوت بصره منصوب شد ، درفطانت و فراست و هوش و ذکاوت وفصاحت بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل و **اَذْکیٰ مِنْ اَیٰاسْ** از امثال دایره بین‌الناس بود . نوادر بسیاری دراین باب منقول است چنانکه‌گویند از سه زن‌که هیچ‌کدام معروفش‌نبوده خبر دادکه یکی حامل و دیگری مرضع و سیّمی بکر است و موافق واقع بود ، نیز جمع‌کثیری استهلال میکردند پس انس اظهار رؤیت نمود وهرچه سعی میکرد دیگران نمیدیدند ایاس ملتفت شدکه موی ابروی انس برچشم افتاده بفراست دریافت‌که انس‌آن موی را هلال میپندارد پس‌آن مویرا ازجلو چشم ردّکرده وبانس‌گفت‌که جای‌هلال‌را بنمایاند، انس هرچه نگریست دیگر چیزی ندید و نظائر این بسیار است . ایاس درسال یکصد وبیست ودویم درگذشت وجدّ عالی او، ایاس بن هلال از اصحاب‌کبار حضرت رسالت‌ص بوده است . (ص۸۶ج۱کا و۳۵۳۹ج۵س و۲۴۶ ج۵فع)

قاضی

حاج میرزا باقر- ابن میرزا محمدعلی قاضی (متوفّی بسال ۱۳۱۲ه ق = **غشیب**) ابن حاج میرزا محسن قاضی تبریزی

عکس حاج میرزا باقر قاضی -۲۷

طباطبائی ازاکابر علمای امامیّهٔ تبریز عصرحاضر ما میباشدکه مراتب سامیهٔ علمیّه را با محاسن عمل توأم داشت ، در اخلاق فاضله طاق و صفات حمیده و مکارم پسندیدهٔ اجداد طاهرین خود را وارث بالاستحقاق وگوی سبقت ازدیگران ربوده بود . خلاصهٔ حال سعادت منوال آن جوهرهٔ فضل وکمال بطور اجمال آنکه: درسال هزار ودویست وهشتاد وپنجم هجرت درتبریزمتولدشد، مقدمات و مبادی فقه و اصول وکلام و علوم عربیّه را در بلدهٔخود ازآمیرفتاح سرابی ومیرزامحمود اصولی و میرزا محمدعلی انصاری قراجه‌داغی و سیدعلی یزدی صاحب وسائل مظفّری ودیگر اکابر وقت تحصیل‌نمود ، درسال هزار و سیصد و هشتم هجرت برای ادامهٔ تحصیلات علمیّه عزیمت عتبات داد . در اخلاق ، حاضر حوزهٔ قطب‌العارفین ملاحسینقلی‌همدانی، درفقه واصول و دیگر علوم متداوله هم حاضر درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل شرابیانی و صاحب الکرامات ملااسمعیل قره‌باغی گردید تا بمناسبت تصادف بعضی‌پیش‌آمدها بتبریز مراجعت و بفاصلهٔ دوسه سال دیگر بتوفیقات خداوندی عازم نجف شد ودرحوزهٔ آخوند خراسانی وسید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی وشیخ‌حسن مامقانی ودیگراجلاّی وقت و مراجع علمیّه حاضر گردید ، از هر بلبلی نوائی شنیده و ازهر باغی گلی چیده و از هرخرمنی توشه‌ای برداشت ، رنجهاکشید وگنجا برد ، در مراتب علمیّه و اخلاق فاضله مشار بالبنان و مغبوط اقران و باجازات‌کثیرهٔ اجتهادی و روایتی اساتید معظّم نایل‌آمد . درسال هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت باکمال موفقیّت بموطن خود

تبریز مراجعت کرد، در نزد عموم طبقات مردم بسیار محترم و درحدود چهل سال باکمال احترام و عزّت و ورع و تقوی و شهامت مشغول انجام همه‌گونه وظائف علمیّهٔ دینیّهٔ تدریس و رفع مکروهات ملهوفین بود، در انجاح حوائج مردم باهمه‌گونه وسائل‌مقتضیه اهتمام بکار برد، تاآخرین لحظهٔ زندگانی خویش حبّه و دیناری از وجوهات شرعیّه صرف نکرد وباآن همه مراتب‌سامیه بسیارحلیم ومتواضع بود، ازخودآرائی وخودستائی امتناع اکید داشت و اصلاً حرفی راجع بفضل وکمال و تألیفات خود بزبان نمیآورد و از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۲- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۳- حاشیهٔ فصول‌الاصول ۴- حاشیهٔ مکاسب‌شیخ‌انصاری ۵- الخیارات واقسامها واحکامها ۶- الدرر الغرویة فی‌الفوائد العلمیة ۷- مخزن‌الفوائد فی‌حاشیةالفرائد که‌همان‌حاشیهٔ‌رسائل‌مذکور است وغیر اینها از رسائل متفرقهٔ تفسیری و اخلاقی و تقریرات متنوعهٔ فقهی و اصولی وکلامی و اخلاقی اساتیدخودکه بسیار و اغلب آنها هنوز صورت مبیّضه نگرفته وتاحال تهذیب و تنقیح نشده‌اند. صاحب ترجمه در دهم رجب هزار و سیصد و شصت و ششم هجرت درتبریز وفات یافت، پیش‌از دفن ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل‌شد ودرآن ارض‌اقدس دفن گردید، در تشییع جنازه ازدحام عام بود. وفات‌آن فقید عالم علم را درصفحهٔ ۱۱۹۷ جزء عاشر مجلّد سی و سیم سال ۱۳۶۶ه (غش‌سو) مجلّهٔ عربی العرفان‌که در صیدا طبع ونشر میشود بعنوان **فقدان عظیم او ثلمة فی‌الدین لایسدها شیئی** ثبت وبسمع‌عموم‌رسانیده است قدس سرّه. (اطلاعات متفرقه)

قاضی باقلانی **محمدبن طیب** - بعنوان **باقلانی** نگارش یافته است.

قاضی برهان‌الدین **احمد** - ملقّب به‌**برهان‌الدین**، معروف به‌**قاضی‌برهان**، عالمی است ادیب ازقبیلهٔ‌چنگیزخان‌که بعدازتسخیر توقادوسیواس و قیساریه از بلاد روم اعلان استقلال داد وقره‌عثمان نامی از اکابر قبائل ترکمان‌که در یکی از قشلاقات سیواس خیمه‌نشین بوده در هرسالی، مالی بحسب تعهد بقاضی برهان

میداد تا آنکه از پرداخت آن مال مقرّری تخلّف ورزید ، قاضی نیز بهمین جهت حملهٔ متهورانه نموده ودرسال هفتصد و نود و چهارم هجرت مقتول و تمامی متصرفات او بدون جنگ ومحاربه به‌یلدیریم بایزیدخان چهارمین سلطان عثمانی(۷۹۱-۸۰۴ = **ذصا - ضد**) مسلم گردید .

(ص ۱۰۳ ج۲ فع وغیره)

قاضی بسعادتك **محمد بن عبدالملك** - در باب کنی ضمن ترجمهٔ **ابن العدیم** احمد بن یحیی خواهد آمد .

قاضی بیضاوی **عبدالله** - بن عمر صاحب تفسیر بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته‌است.

قاضی بیضاوی **عمر** - بن فخرالدین محمد از افاضل روزگار و مشاهیر دیار ، کنیه‌اش **ابوالقاسم** بود ، درفارس قضاوت داشت ، درسال ششصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت وآن غیراز قاضی بیضاوی مشهور فوق است .

(ص ۳۳۸ عم)

قاضی جعابی **محمد بن عمر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان حویزی نگارش یافته‌است.

قاضی **جعفر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابومعشر بلخی** خواهد آمد.

قاضی الجماعة **احمد بن عبدالرحمن** - در باب کنی بعنوان **ابن مضا** خواهد آمد .

قاضی الجن **محمد بن عبدالله** - بن علاثة بن علقمة بن مالك کلابی حرانی عقیلی، مکنّی به **ابوالیسیر** از اهل حران بود ، در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ﻫ ق) بقضاوت سمت شرقی بغداد منصوب شد، از اوزاعی ونظائر وی روایت کرده و عبدالله بن مبارك نیز از وی روایت میکنند .

پس از تصدی امر قضاوت سفیان ثوری که از اصدقای وی بوده از او اعراض کرده و اذن ملاقاتش نیز نمیداد تا آنکه روزی بعداز اصرار تمام بتوسط عمّار بن محمد خواهرزادهٔ سفیان پیش او رفت، لکن سفیان نخست توجهی بدو نکرد و عاقبت بدوگفت یا ابن علاثة

آیا تحصیل علم کردن تو محض برای این (قضاوت) بوده والله اگر یك درهم ماهی خریده و در کوچه‌های کوفه ماهی‌فروشی میکردی بهتر از این قضاوت بودی . در تاریخ بغداد اورا با وثاقت ستوده وگوید قاضی جنّ گفتن او برای آن بوده که در میان حران و حصار مسلمة چاهی بوده که هرکس از آب آن میخورد جن‌زده میشد وغشوه‌اش عارض میگشت تا آنکه محمد بن عبدالله برسر آن چاه ایستاده و جن را خطاب کرد وگفت ای گروه جن، ما درمیان شما و انسان بدین روش قضاوت نمودیم که این چاه روزها مال انسان و شبها از آن شما باشد اینك بعد از آن هرکسی که در روز از آب آن چاه میخورد دیگر آسیبی نمیدید . وفات او در سال یکصد و شصت و هشتم یا درحدود شصت و سیم واقع گردید .

(ص ۳۸۸ ج ۵ تاریخ بغداد)

قاضی چلبی **مولی ابراهیم** - بعنوان **آذری چلبی** نگارش یافته است .

قاضی چلبی **حسن بن محمد بن محمد** - بعنوان **چلبی** نگارش یافته است.

قاضی الحرمین **احمد بن محمد بن عبدالله** - مکنّی به **ابوالحسین**، معروف به **قاضی‌الحرمین** ، از اکابر فقهای حنفیّهٔ قرن چهارم هجرت و در عصر خود شیخ‌الفقها بوده و درسال سیصد و پنجاه و یکم هجرت در نیشابور درگذشت .

(ص ۳۶ فوائدالبهیة و ۲۱۳ ج ۴ فع)

قاضی **حسن بن احمد بن زید** -
قاضی **حسن بن عبدالله بن مرزبان** -
قاضی **حسن بن علی بن امرالله** -
قاضی **حسن بن محمد بن محمد** -
اوّلی بعنوان **اصطخری**، دویمی بعنوان **سیرافی**، چهارمی بعنوان **چلبی** نگارش یافته وسیّمی نیز بعنوان **ابن‌الحنائی** در باب کنی خواهدآمد.

قاضی **حسین بن محمد بن حسن** - بعنوان **دیار بکری** نگارش یافته است .

قاضی **حسین بن نصر بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن خمیس** خواهدآمد.

قاضی حموی **ابراهیم بن عبدالله** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الدم** خواهدآمد.

قاضی حمیدی **عمر بن محمود** - بعنوان **حمیدی** نگارش یافته است.

قاضی حویزی **شیخ جعفر بن عبدالله** - بعنوان **حویزی** نگارش یافته است.

قاضی الخافقین **محمد بن قاسم** - بعنوان **شهرزوری** مذکور شده است.

قاضی دوانی **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** مذکور شده است.

قاضی رشید **احمد بن علی بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن زبیر** خواهد آمد.

قاضی ری **سلمة بن فضل** - رازیّ البلدة ، ابوعبدالله الکنیة ، ابرش اللّقب، اخبار غزوات و مغازی را دومرتبه از ابن اسحق استماع کرده واز احادیث نیز معادل اخبار غزوات استماع نموده و بنوشتهٔ بعضی اظهار تشیّع مینموده است. بسیار اهل نماز و با خضوع وخشوع بود و درسال یکصد و نود و یکم هجرت درگذشت.

(ص ۳۹ ج ۳ نی)

قاضی ری **علی بن عبدالعزیز** - بعنوان **جرجانی علی** نگارش یافته است .

قاضی زاده **میرزا سید ابراهیم** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته است.

قاضی زاده **احمد ابن قاضی محمود - خوارزمی**، ملقّب بـه **شمس الدین**، معروف به **قاضی زاده**، عالمی است فاضل محقّق مدقّق ادیب حکیم متکلّم ، از اکابر علمای عامّه که در ریاضیّات وحکمت کامل، درسال نهصد وشصت وسیّم هجرت بقضاوت حلب ، درهفتاد و یکم بقضاوت استانبول، درهفتاد وچهارم بقضاوت عسکر روم ایلی منصوب بود . اخیراً بواسطهٔ دلسردی که بین او ومحمد پاشای صدراعظم وقوع یافته به ادرنه رفت و در دارالحدیث آنجا مشغول تدریس شد تا بجهت فوت پسرش باز باستانبول رفته و مشمول مراحم سلطان مرادخان ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ه) که درآن اوان اوائل جلوسش بوده گردیده و بمقام **شیخ الاسلامی** رسید ودرهشتاد و سیّم بصدارت روم ایلی نامزد شد ودرهشتاد وپنجم مفتی رسمی گردیده و در نهصد وهشتاد وهشتم هجرت درهفتاد سالگی درگذشت و از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ اثبات الواجب ملاجلال دوانی ۲- حاشیهٔ الهیات شرح تجرید ۳- حاشیهٔ

تفسیر قاضی بیضاوی ۴- شرح حاشیهٔ حکمة العین ۵- حاشیهٔ شرح مفتاح ۶- حاشیهٔ شرح تلویح ۷- شرح مواقف عضدی ۸- شرح هدایه ۹- نتایج الافکار فی کشف الرموز والاسرار در فقه حنفی.

(ص ۲۱۵ هب و ۹۹ ت و ۲۴۷ ج ۵ فع و ۳۵۳۹ ج ۵ س وغیره)

قاضی زاده

احمد بن قاضی نصر الله دبیلی - تتوی سندی، معروف به قاضی زادهٔ تتوی، از افاضل مورّخین امامیّه میباشد که پدرش درشهر تته از بلاد سند از قضات حنفیّه بوده و خودش تشیّع اختیار کرد و در دربار اکبر شاه هندی (۹۶۳-۱۰۰۴ ه ق = ظسج - غد) تقرّب یافت و از تألیفات او است:

۱- **احسن القصص و دافع الغصص** که تاریخ الفی نام مذکور ذیل خود را بجهت ضخامت آن ملخص کرده و بهمین اسم موسومش داشته و یك نسخه از آن در خزانهٔ رضویه موجود است ۲- **اخلاق التتوی** ۳- **اسرار الحروف** که مثل کتاب مفاحص نام صائن الدین علی بن محمد ترکه مشتمل برموز اعداد هم میباشد ۴- **الفی** یا **تاریخ الفی** که بفرمودهٔ ذریعة تاریخ هزار ساله از رحلت حضرت رسالت ص (سال دهم هجرت) تا عصر خود مؤلف میباشد و آنرا در دومجلد بزرگ بزبان فارسی برای شاه معظم تألیف داده و نسخهٔ هردو مجلد درخزانهٔ رضویه موجود و جلد اولش تا سال پانصد تمام رحلت بوده و جلد دویم نیز از پانصد و یکم تا نهصد و هشتاد وچهارم رحلت است و در ذریعه بعد از این جمله گوید که در آن نسخه تتمهٔ هزار سال نبوده ۵- **تحقیق التریاق الفاروق** ۶- **خلاصة الحیاة** در اخبار حکما.

سبب تشیّع قاضی زاده همانا مصاحبت صلحای عراق عرب بوده که در ولایت خود بفیض صحبت ایشان نایل آمد و کمال همنشین دلنشین وی گردید. علاوه بر آن موافق آنچه معاصرش قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گفته قاضی زاده در خلال آن احوال حضرت امیرالمؤمنین ع را درخواب دیدکه تفسیر کشاف در دست گرفته و آیهٔ مبارکهٔ اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ راگشوده و بدو فرمودکه تفسیر این آیه را مطالعه کن پس ازخواب بیدار شد ومبهوت ومتحیر جویای کتاب کشّاف بود تا میرزا حسن نامی از بزرگزادگان عراق را دیدکه کتاب کشّاف بردست دارد و خانهٔ قاضی زاده را سراغ میکندکه آنرا حسب الامر رؤیائی آن حضرت بدو برساند اینك قاضی زاده بعد از مطالعهٔ تفسیر آن آیه مذهب شیعه را قبول نمود.

وفات قاضی زاده - بنا بر آنچه از نامهٔ دانشوران نقل شده در سال نهصد و نود و

هفتم هجرت مقتول گردید لکن بقرینهٔ مدت هزارسال کتاب الفی مذکور فوق‌اوکه اوّلش از رحلت حضرت رسالت ص مطابق دهـم هجرت بوده وبا در نظرگرفتن اینکـه کتاب احسن‌القصص مذکور فوق‌را نیز بعدازآن تألیف داده شهادت‌او بالقطع بعدازسال هزار و دهم هجرت میباشد. قاضی نورالله شوشتری (متوفی بسال ۱۰۱۹هـ ق = **غیط**) نیزکه معاصر او بوده و ابصر بحالش میباشد درمجالس‌المؤمنین گویدکه قاضی‌زاده بعداز هزار و دهم هجرت در لاهور بشهادت رسید و درهمانجا دربقعهٔ میرحبیب‌الله دفن شد. **دبیلی** منسوب بشهر دبیل نام از بلاد سند است و **تتوی** هم منسوب بشهری تته نامی است از بلاد مذکوره و **سند** بلادی است ما بین هند وکرمان و سجستان.

(لس و سطر ۲۱ ص۹۹ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قاضی‌زادهٔ تتوی همان قـاضی‌زاده احمد بن قـاضی نصرالله مذکـور فوق است.

قاضی‌زادهٔ خوارزمی همان قاضی‌زاده احمد بن قـاضی محمود مذکـور فوق است.

قاضی‌زادهٔ رومی **موسی‌ابن قاضی‌ملامحمود** - رومی، معروف بقاضی‌زادهٔ رومی، از اکابـر علمای ریـاضی قرن نهـم هجرت میباشدکه نخست دربلاد خود بعضی‌از علوم را تحصیل‌کرد ودرباطن عزم دیارعجم‌داشت لکن از خـویشاوندان خودکتمان میکرد و تنهـا خواهر او بدین عزمش متفطن شد و بسیاری از اسباب زینت خود را درتوی‌کتابهایش گذاشت‌که در دیارغربت‌کمك خرج‌او باشد تاآنکه‌آن عزم را جزم‌کرد وازاکابر خراسان وماوراءالنهر مراتب علمیّهٔ بسیاری تحصیل‌نمود وبمقامی عالی رسید وکمالات او در افواه و السنه افتاد و ازآنروکه پدرش ملامحمود قـاضی شهر بروسه از بلاد روم بوده به **قاضی‌زادهٔ رومی** شهرت یافت چنانچه **فاضل رومی** نیزگویند و بالخصوص در ریاضیّات صاحب یدی طولی ودستی توانا بود و استاد الغ‌بیگ صاحب زیج معروف (۸۱۴-۸۵۳هـ ق = **ضید - ضنج**) و محل توجه و

اقبال آن امیر کبیر علم‌دوست بوده است واز تألیفات او است :

۱- **شرح اشکال التأسیس** درهندسه که درسال هشتصد و پانزدهم هجرت کتاب اشکال التأسیس محمد بن اشرف سمرقندی را شرحی مزجی کرده و لفظ **خیره** = **۸۱۵** مادهٔ تاریخ مذکور است

۲- **شرح ملخص** در هیئت که نیز درسال مذکور ویا درسال هشتصد وچهاردهم هجرت برای الغ بیگ مذکور تألیف و بسیار مشهور و درهیئت قدیم بطلمیوسی ازکتابهای درسی بوده و بارها درهند و ایران چاپ شده وآن شرح مزجی کتاب ملخّص نام محمود بن محمد چغمینی است وبهمین جهت خودآن کتاب به چغمینی و همین شرح آن نیز بشرح چغمینی شهرت یافته و سال وفات قاضی‌زاده بدست نیامد . (کف و۲۱۵هب و۹۹ت وغیره)

قاضی‌زاده **عبدالخالق گرهرودی** ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **قاضی‌زادهٔ گرهرودی** یا **قاضی گرهرودی** عالم فاضل متکلّم محقّق مدقّق شاعرمنشی امامی عادل از علمای قرن یازدهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ بهائی(متوفی بسال ۱۰۳۱ه = **غلا**) و درمجلس شاه‌عباس صفوی اول (۹۹۶-۱۰۳۸ه = **ظصو - غلح**) با قاضی‌زادهٔ خوارزمی فوق مناظره‌کرده وکتابی دراین باب بامر شاه مزبور تألیف دادکه نسخهٔ آن پیش صاحب روضات‌الجنّات بوده و بتصدیق او درحدود ده هزار بیت و بهترین کتابی است که دراین موضوع تألیف و مشتمل برتنقیح کامل مسئلهٔ امامت میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **الاعتقادیة** ۲- **الامامة** که بنوشتهٔ ذریعه دوکتاب بهمین اسم امامت داشته که یکی کبیر و مبسوط بوده و درکتاب تحفهٔ شاهیه مذکور ذیل مطالب را بدان ارجاع میکند ودیگری نیز مشتمل برمناظرات مذکوره درفوق بوده وبه **تحفهٔ شاهیه** معروف است ۳- **تحفهٔ شاهیه** که بامر شاه معظم و باسم او بپارسی تألیف و چنانچه اشاره شد یکی از دوکتاب امامت او است ۴- **حاشیهٔ اثبات الواجب جلال‌الدین دوانی** ویك نسخهٔ آن در خزانهٔ رضویه موجود است ۵- **حاشیهٔ الهیات شرح تجرید** ۶- **حاشیهٔ جواهر شرح تجرید قوشچی** و سال وفات قاضی‌زاده بدست نیامد . (ص ۲۱۵هب و سطر ۱۳ ص۹۹ت و متفرقات ذریعة)

قاضی‌زاده علاءالدین
قاضی‌زادهٔ گرهرودی } همان قاضی‌زاده عبدالخالق مذکور فوق است .

قاضی‌زاده موسی بن قاضی ملامحمود همان قاضی‌زادهٔ رومی مذکور فوق است.

قاضی‌زادهٔ همدانی بعنوان **ظهیرالدین** میرزا سید ابراهیم نگارش یافته است.

قاضی‌سخاوی **علی‌بن‌اسمعیل** - بعنوان **سخاوی** نگارش یافته است.

قاضی سعید **محمدسعید بن‌محمدمفید**- قمی، معروف به‌**قاضی سعید**، ملقّب به **حکیم‌کوچك**، ازاجلّای علمای نامی امامیّه و مفاخر فضلای حدیث و حکمت و فنون ادبیّه که عالمی بوده عارف متشرّع ربّانی و حکیم ادیب کامل محقّق صمدانی، درمراتب تأویل وعرفان و حکمت و استنباط نکات خفیه و اسرارمکنونه ودقائق کشفیهٔ مخزونه درآیات واحادیث دینیّه مؤیّد بروح‌القدس و مشمول تأییدات غیبیّه. بعرفان و تصوف میل مفرط داشته ودر اسماءالله قائل باشتراك لفظی بود، درهمین موضوع دو رسالهٔ عربی وپارسی تألیف داده ونام همین رسالهٔفارسی **کلید بهشت** است.

قاضی سعید ازتلامذهٔ ملامحسن‌فیض کاشانی وملاعبدالرزاق لاهیجی وملارجبعلی تبریزی بود، شاه عباس ثانی و اهل دربارش بسیار تجلیلش مینمودند و بزیارت و دیدن وی میرفتند و ازتألیفات طریفهٔ او است:

۱- **الاربعون حدیثا** که درسی سالگی تألیفشده وشرح چهل حدیث درمعارف ومشحون از تحقیقات علمی است ۲- **الاربعونیات لکشف انوارالقدسیات** و این‌کتاب ازمصنفات ممتاز و برجسته میباشد و درآن چهل رسالهٔ خود راکه درچهل‌باب از ابواب معارف وتحقیقات وهریکی اسم خاصی داشته مثل روح‌الصلوة و فوائد رضویه و حدیقهٔ وردیه و مانند اینها جمع کرده و بهمین اسمش موسوم داشته است ۳- **اسرارالصلوة** که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا چاپ شده است ۴- **اسرارالصنایع** درصناعات خمسهٔ قیاسیهٔ منطقیه (شعر وخطابة وجدل وبرهان ومغالطه) و بتصریح خودش از صناعیهٔ میرفندرسکی سالفالترجمة هم استمداد نموده است ۵- **حاشیهٔ اثولوجیای ارسطو** ۶- **حاشیهٔ‌شرح‌اشارات‌خواجه** ۷- **الحدیقةالوردیة والسوانح‌المعراجیة** که یکی‌از رساله‌های چهل‌گانهٔ اربعینیات مذکور فوقاست ۸- **حقیقةالصلوة** ۹- **روح‌الصلوة**

که یکی از رساله‌های اربعینیات مرقوم است و شاید این هردو همان اسرارالصلوة مذکور فوق باشند **۱۰- شرح توحید صدوق** که سه مجلد است **۱۱- شرح حدیث بساط ۱۲- شرح حدیث غمام** که درسال هزار و نود و نهم هجرت دراصفهان تألیف ویك نسخه ازآن بشمارهٔ ۱۸۴۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۳- فوائد رضویه** که یکی از رساله‌های اربعینیات مذکور فوق است **۱۴- کلید بهشت** که رساله‌ایست پارسی دراشتراك لفظی اسماءالله چنانچه فوقاً اشاره‌شد. قاضی سعید مدتی متصدی قضاوت قم بوده که کاشف از تبحّر وی در شرعیّات نیز میباشد ودرآن بلدهٔ طیّبه اقامت داشت تا برحمت ایزدی نایل گردید. وفاتش موافق آنچه درعنوان حاشیهٔ اثولوجیا ازکتاب ذریعه تصریح کرده در سال هزار و صد و سیّم هجرت بوده است.

مخفی نماندکه **شیخ محمدحسین** برادر قاضی سعید نیز از اکابر علمای عصر خود وازتلامذهٔ ملارجبعلی حکیم تبریزی مذکور فوق بود، تفسیر بزرگی برقرآن مجید نوشته که حاکی ازتبحّر وی‌میباشد ودراواخر قرن یازدهم هجرت درگذشته وسال آن معلوم نیست.

(عن وص ۲۱۵ هب وسطر ۲۲ ص ۳۰۲ ت ومواضع متفرقه از ذریعه وغیره)

قاضی سعید **هبةالله بن سناءالملك** - قاضی رشید ابی‌الفضل جعفر بن معتمد، شاعر مشهور معروف بـه **قاضی‌سعید** از افاضل اوائل قرن هفتم هجرت بوده واز اشعار او است:

و ماکان ترکی حبـه عن ملالـة ولکن لامر یوجب‌القول بالترك
اراد شریکا فی‌الذی کان بیننـا وایمان قلبی قد نهانی عن‌الشرك

ازتألیفات او است:

۱- دارالطرز که دیوان شعر او بوده وتمامی اشعارش ازقبیل بدایع ولطائف وموشحات است **۲- روح‌الحیوان** که ملخص کتاب‌الحیوان جاحظ‌است **۳- مصائدالشوارد** و در رمضان سال ششصد و هشتم هجرت درگذشت. (ص۳۲۴ج۲کا)

قاضی سلمة بن‌افضل بعنوان قاضی ری مذکور شد.

قاضی سلیمان بن خلف بعنوان باجی **ابوالولید سلیمان** نگارش یافته‌است.

قاضی سنجانی بعنوان **سنجانی مولانا** نگارش یافته است.

قاضی سهل بن احمد بعنوان ارغیانی ابوالفتح مذکور شده است .

قاضی سیرافی **حسن بن عبدالله** - بعنوان **سیرافی‌حسن** گذشته است .

قاضی شریح **بن حارث بن قیس بن جهم** -کندیّ القبیلة ، ابوامیّة الکنیة ، از اکابر تابعین بوده و زمان جاهلیّت را نیز دیده است . از طرف خلیفۀ ثانی بقضاوت‌کوفه منصوب شد ومدت شصت سال یاهفتاد و پنج سال علی‌التوالی قضاوت‌نموده و اصلاً تعطیل‌نکرد مگر درفتنۀ ابن‌زبیر در زمان حجّاج بن یوسف‌که استعفاکرد و دیگر سه سال تا دم مرگ اصلاً قضاوت ننمود ، یا پس‌ازآنکه مختار بن ابی‌عبیدۀ ثقفی بسرکارآمد شریح را به دیهی‌که مردمانش یهودی بوده‌اند تبعید نمود تا بعداز قتل مختارکه حجّاج امیرکوفه شد درکوفه‌اش احضار وباز امر بقضاوتش نمودند لکن از شرمین وننگین بودن وی‌که درقضیۀ مختار داشت دیگر قبول نکرده و تاآخر قضاوت ننمود . درخصوص علم و حلم و فطانت او نوادری منقول وبقول ابن‌خلّکان باصول قضاوت دانا وخبیر وبسیار بافطانت وذکاوت‌بود. از ابن‌عبدالبر نقل است‌که شریح شاعری خوب و یکی‌از چهار رئیس بزرگوار اطلس بوده‌که در روی و صورت ایشان یك تارموئی هم نبوده است وسه دیگر نیز عبارت از عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباده و احنف بن قیس میباشد . اخبار دینیّه درملعنت و سوء خاتمۀ شریح بسیار و فقط قضاوت او با وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع جنایتی بزرگ و خیانتی سترك بوده و بمدلول بعضی ازآثار وارده ، آن‌حضرت بدو فرمودند **یا شریح جائی را اشغال‌کرده‌ای‌که درآنجاکسی غیراز نبی یا وصی یا شقی نمی‌نشیند،** نیز باقطع نظر از همه چیز ترك یاری و نصرت حضرت حسین بن علی ع اگرچه با یك‌کلمۀ حق (که قطعاً نافذ بوده) بودی در مذمّت و شقاوت وی‌کافی و بسنده میباشد بلکه دور نیست‌که سبب قوی در فجایع جان‌گدازکربلا همین شریح بوده و تفصیل زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد . (تنقیع‌المقال‌وص۱۹۱مف و۳۲۵ت‌وغیره)

قاضی شریك بن عبدالله بعنوان نخعی خواهدآمد .

قاضی شهاب‌الدین بن شمس الدین بعنوان شهاب الدین نگارش یافته است.

قاضی شهرزوری چند تن میباشدکه بهمین عنوان شهرزوری تذکر داده شده‌اند .

قاضی صمیری محمد بن اسحق بهمین عنوان صمیری نگارش یافته است .

قاضی طاهر بن عبدالله یا **قاضی طبری** بعنوان طبری طاهر بن عبدالله نگارش یافته است.

قاضی طبسی **محمد بن عبدالکریم** - بعنوان **شمس‌الدین محمد** بن عبدالکریم مذکور شده است .

قاضی عبدالجبار بن احمد بن عبدالجبار بن احمد بن خلیل همدانی اسدآبادی بغدادی، **شافعی‌الفروع** ، **معتزلی‌الاصول**، **ابوالحسن‌الکنیة** ، از فحول علمای عامّه میباشدکه در زمان خود رئیس معتزله بوده ، مصنّفات بسیاری درمذهب اعتزال وتمامی‌فنون دیگر بدو منسوب است که بالغ بچهارصد هزار ورقش گویند (والعهدة علیهم)، اقوال مختلفهٔ او درکتب فریقین خصوص درکلام و اصول فقه منقول واز اساتید سید رضی وبا یك واسطه از مشایخ روایت خطیب بغدادی میباشد . مناظرهٔ او با شیخ مفید که درموضوع حدیث غدیر و اصحاب جمل وقوع یافته درشرح حال شیخ مفید خواهدآمد.

مراتب علم وفضل وکمال او مورد تصدیق و اذعان صاحب ابن‌عبّاد بود اینك بامر آن وزیر پاك‌ضمیر از بغداد بری آمد و بوظائف تدریس قیام نمود و درتمامی بلاد ری قاضی‌القضاة بود . در مجلس وزیر معظّم با ابواسحق اسفرایینی اشعری ابراهیم بن محمد (که شرح حالش بعنوان اسفرایینی گذشته) ملاقات نمود و موافق مذهب معتزله

گفت : سُبْحَانَ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الفَحْشَاءِ پس ابواسحق نیز موافق مذهب اشعریّت خودش گفت : سُبْحَانَ مَنْ لایَجْرِی فِی مُلْکِهِ اِلاّ مَایَشَاءُ و ازمصنّفات او است:

۱- **تنزیه القرآن عن المطاعن** که درقاهره چاپ شده است ۲- **علم الکیمیا** ۳- **العمد فی اصول الفقه**. وفات اودرسال چهارصد وپانزدهم یااواخر چهاردهم هجرت درری واقع گردید.

(ص ۴۲۱ت و ۱۱۳ ج ۱۱ تاریخ بغداد وغیره)

قاضی عبدالرحمن

قاضی عبدالرحمن بن احمد

قاضی عبدالرحمن بن محمد

قاضی عبدالرحیم بن علی

اوّلی بعنوان **تحسین** و دوّیمی بعنوان **عضدی** و سیّمی بعنوان **علیمی** نگارش یافته و چهارمی نیز بعنوان **قاضی فاضل** خواهدآمد .

قاضی عبدالسلام بن عطاءالحق ، از مفسّرین ومحدّثین هند میباشد وکتاب تفسیری نظمی بنام **زادالآخرة** که بسیارمطبوع و مقبول انظار است از تألیفات او است که درسال هزار و دویست وچهل وچهارم هجرت خاتمه یافته و نام مذکورش هم که آخرش حرف (ت) باشد مادّهٔ تاریخ آن میباشد (**زادالآخرة** = ۱۲۴۴) و درسال هزار و دویست و پنجاه وهفتم ه ق وفات یافت وجملهٔ (**قاضی حق عبدالسلام** = ۱۲۵۷) مادّهٔ تاریخ وفات است . (ص۳۹۱ ج۲خه)

قاضی عبدالعزیز بن محمد

قاضی عبدالعزیز بن نحریر

اوّلی بعنوان **ابن جماعة** و دوّیمی بعنوان **ابن البراج** درباب کنی خواهدآمد .

قاضی عبدالله بن عمر بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است .

قاضی عبدالله بن محمد در باب کنی بعنوان **ابن الفرضی** خواهدآمد .

قاضی عبدالملک بن عمیر درضمن ترجمهٔ شعبی نگارش یافته است .

قاضی عسقلانی **احمد بن مطرف** - بعنوان **عسقلانی** ذکر شد.

قاضی عسقلانی **عبدالرحیم بن علی**- بعنوان **قاضی فاضل** ذیلاً مذکوراست.

قاضی عسکر **محمد بن یوسف بن حسین**- درباب کنی بعنوان **ابن الابیض** خواهدآمد .

قاضی عضد یا **قاضی عضد ایجی** یا **قاضی عضدالدین** یا **قاضی عضدی**: بعنوان **عضدی عبدالرحمن** بن احمد مذکور شد.

قاضی علی بن اسمعیل: بعنوان **سخاوی** مذکور شد.

قاضی علی بن حسین: بن محمد در باب کنی بعنوان **ابوالفرج اصفهانی** خواهد آمد.

قاضی علی بن زید: بعنوان **بیهقی علی** نگارش یافته است.

قاضی علی بن عبدالعزیز: بعنوان جرجانی علی نگارش یافته است.

قاضی علی بن قدامة: در باب کنی بعنوان **ابن الانباری** خواهد آمد.

قاضی علی بن محسن و **قاضی علی بن محمد**: هردو بعنوان **تنوخی** نگارش یافته‌اند.

قاضی علی بن یوسف: بعنوان جمال الدین ابن القفطی مذکور شده است.

قاضی عمر بن احمد: بن هبة‌الله در باب کنی بعنوان **ابن العدیم** خواهد آمد.

قاضی عمر بن فخرالدین: بعنوان قاضی بیضاوی مذکور شد.

قاضی عمر بن محمود: بعنوان حمیدی عمر نگارش یافته است.

قاضی عمرو بن محمد: بعنوان **ابن الجعابی عمرو** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی عیاض: بن موسی بن عیاض اندلسی مغربی، مالکیّ المذهب، سبتیّ الولادة، یحصبی القبیلة، ابوالفضل الکنیة، از مشاهیر ادبا و محدّثین عامّه میباشد که در نحو و لغت و انساب و وقایع عرب و علوم حدیثیّه امام وقت خود بود، شعر خوب نیز میگفته وازمولد وموطن خود که سبته بوده بقرطبه و دیگر مراکز علمیّه مسافرتها کرد، ازاکابر هردیاری اخذ مراتب علمیّه نموده

و احادیث بسیاری ازکبار مشایخ‌که درحدود صد تن میباشند استماع‌کرد ، مدتی در مولد خود سبته و اندکی نیز در غرناطه‌که هردو از بلاد مغرب زمین (اندلس) میباشند قضاوت نموده و عاقبت در مراکش اقامت‌کرد تا در روز جمعه هفدهم جمادی‌الاخرة یا رمضان سال پانصد وچهل و چهارم هجرت درآنجا وفات یافت و ازتألیفات او است :

۱- **الاکمال فی‌شرح صحیح مسلم** ۲- **الالماع فی‌ضبط‌الروایة و تقییدالسماع** ویک نسخه ازآن برقم۴۳۳ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **انوارالمشارق** ۴- **ترتیب‌المدارك وتقریب‌المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالك** ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود وبتصدیق کشف‌الظنون تألیفی غریب بی‌سابقه است ۵- **التنبیهات** ۶- **الشفا بتعریف** (فی‌تعریف خل) **حقوق‌المصطفی** و این‌کتاب دارای طرزی عجیب بوده و درفاس و استانبول ومصر چاپ‌شده‌است ۷- **مشارق‌الانوار علی صحاح‌الآثار** درشرح و تفسیر غرائب احادیث موطأ احمد وصحیح مسلم وصحیح بخاری‌که کتابی‌است نافع وپس‌ازآنکه این‌کتاب دردمشق بنظر ابن‌الصلاح رسید بسیار جلیلش شمرده و در وصف‌آن‌گفت :

مشارق انوار تشب بسبتة — وذاعجب کون‌المشارق بالغرب

این‌کتاب در فاس و قاهره چاپ شده واز اشعار قاضی عیاض است:

اذا مانشرت بساط انبساط — فعنه فدیتك فاطوالمزاحا

فان المزاح علی ماحکاه — اولواالعلم قبلی عن‌العلم زاحا

(ص ۲۱۶هب و ۵۰۶ت و ۴۲۸ ج۱کا و ۳۵۴۰ ج۵س و۴۶۶ تذکرةالنوادر وغیره)

قاضی‌غسانی **احمدبن علی‌بن‌ابراهیم** - بعنوان **ابن‌زبیر** در باب‌کنی خواهدآمد.

قاضی‌غفاری بعنوان غفاری قاضی محمد مذکورشد.

قاضی‌فاضل **عبدالرحیم بن علی بن حسین** - یا حسن بن احمد بن فرج بن احمد ، **محیی‌الدین** یا **مجیرالدین** اللّقب ، مصری‌ّالموطن ، عسقلانی‌ّالولادة ، بیسانی‌ّالنشأة ، ابوعلی‌ّالکنیة ، قاضی فاضل‌الشّهرة ، که در دیهی بیسان نام از دیهات شام ، سمت قضاوت داشت ، در صناعت انشا وحید عصر و ازمفاخر زمان خود و برپیشینیان مقدّم بوده ونوادر وغرائب بسیاری بدو منسوب میباشد. روزی عمادالدین کاتب اصفهانی سالف‌الترجمة‌که ازمعاصرین وی بوده سواره‌اش دیده وگفت:

سر فلاکبابك الفرس پس قاضی در دم گفت : **دام علاالعماد** که این هردو جمله دارای صنعت عکس و قلب از محسنات بدیعیه بوده و هردو از حرف آخر تا باوّل همین طور خوانده میشوند . عمادالدین مذکور در کتاب خریده نام خود در وصف قاضی فاضل گوید: **رب القلم والبنان واللسن واللسان والقریحة الوقادة والبصیرة النقادة والبدیهة المعجزة والبدیعة المطرزة والفضل الذی ماسمع به فی الاوائل ممن لوعاش فی زمانه لتعلق بغباره اوجری فی مضماره فهو کالشریعة المحمدیة التی نسخت الشرایع و رسخت بها الصنایع الخ .**

این بود که در عهد صلاح الدین ایّوبی و دو پسرش ملك عزیز و ملك افضل بصدارت رسیده وصاحب دیوان انشا بود تا در عهد ملك عادل، شب چهارشنبه هفدهم ربیع الاول یا ربیع الثانی پانصد و نود و ششم هجرت در شصت و هفت سالگی در قاهرهٔ مصر بموت فجأه درگذشت و درقرافهٔ صغری مدفون گردید و قریحهٔ شعریّه اش نیز بسیار عالی بوده واز او است :

و اذاالسعادة احرستك عیونها — نم فالمخاوف کلهن امان

واصطد بها العنقاء فهی حبائل — واقتد بها الجوزاء فهی عنان

مخفی نماند که **قاضی اشرف** بهاءالدین ابوالعباس احمد پسر قاضی فاضل نیز از افاضل عصر خود بود ، باستماع حدیث وجمع کتب رغبتی مفرط داشت ، درنزد اکابروقت بسیار محترم بود و شب دوشنبه هفتم جمادی الاخرهٔ سال ششصد و چهل و سیم هجرت درهفتاد سالگی درقاهره درگذشته ودرنزد پدرش مدفون گردید. پدر قاضی فاضل هم مثل پسرش به **قاضی اشرف** موصوف واز اهل عسقلان بوده وگاهی بطور نیابت قضاوت هم مینموده و شب یکشنبه یازدهم ربیع الاول پانصد و چهل و ششم هجرت درقاهره درگذشت .

(ص ۳۰۸ ج ۱ و ۵۹۳ ج ۲ کا و ۴۳۸ ت وغیره)

قاضی فضل — یا فضیل بعنوان جمالی بکری نگارش یافته است .

قاضی قشیری — عبدالغافر بن اسمعیل بعنوان فارسی عبدالغافر مذکور شد.

قاضی القضاة — **ابراهیم بن عبدالرحیم** - بعنوان **ابن جماعة** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی القضاة — **احمد بن ابی دواد فرج**- در باب کنی بعنوان **ابن ابی دواد** خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن خلیل** - بعنوان **خوبی احمد** مذکور شده است.

قاضی‌القضاة **احمد بن علی بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان ابن زبیر خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن علی بن حجر** - عسقلانی، بعنوان **ابن‌حجر** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن عمر** - زبیدی بعنوان مزجد خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن محمد بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌خلکان** خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **احمد بن محمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **افضل‌الدین خونجی محمد** - بهمین عنوان **افضل‌الدین** ذکر شده است.

قاضی‌القضاة **عبدالجبار بن احمد** - بعنوان **قاضی عبدالجبار** مذکور شد.

قاضی‌القضاة **عبدالرحمن بن محمد** - در ضمن **موفق‌الدین عبدالله** بن احمد خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **عبدالعزیز بن محمد** - بعنوان **ابن‌جماعة** خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **عبدالقادر بن ابوالقاسم** - ملقّب به **محیی‌الدین**، از اکابر علمای عامه، جامع تمامی علوم متداوله و بالخصوص در علم نحو بر تمامی اقران مقدّم بود وجز کافیجی و شمنی کسی بپایهٔ وی نمیرسید از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ توضیح ۲- حاشیهٔ شرح الفیه ۳- هدایة‌السبیل فی‌شرح التسهیل.

وی در اوّل شعبان هشتصد وهشتادم هجرت در گذشت. (سطر ۳۱ ص ۷۱ ت)

قاضی‌القضاة **عبدالله بن عبدالرحمن** - بعنوان **ابن‌عقیل** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی‌القضاة **عبدالله بن عمر** - بعنوان بیضاوی عبدالله مذکور شده است.

قاضی‌القضاة **عبدالوهاب** - بعنوان تاج‌الدین نگارش یافته است.

قاضی‌القضاة **عسقلانی** - همان قاضی القضاة احمد بن علی بن حجر مذکور فوق است.

قاضی القضاة علی بن حسین بعنوان علم الهدی علی بن ابی احمد حسین گذشت.

قاضی القضاة **علی بن عبدالعزیز** - بعنوان **جرجانی** نگارش یافته است .

قاضی القضاة **علی بن عبدالکافی** - بعنوان **سبکی** مذکور افتاده است .

قاضی القضاة **علی بن عثمان بن مصطفی** - یا ابراهیم بن مصطفی بن سلیمان ، ماردینی حنفی ، ملقّب به **علاءالدین**، معروف به **ابن الترکمانی**، از اکابر فقهای حنفیّه میباشد که درفقه و تفسیر و حدیث و اصول و حساب و فرائض و عروض و فنون شعری مقتدای عصر خود بود ، درماه شوال هفتصد وچهل وهشتم هجرت متصدی قضاوت شد تا بمقام قاضی القضاتی رسید و ازتألیفات او است :

۱- **بهجة الاریب مما فی کتاب الله العزیز من الغریب** ۲- **تخریج احادیث الهدایة** ۳- **الجوهر النقی فی الردعلی البیهقی** که درحاشیهٔ کتاب سنن کبری ابوبکر بیهقی بوده ودرحیدرآباد چاپ و اکثر مطالب آن مناقشه با بیهقی و اعتراضات وارده برآن است ۴- **السعدیة** دراصول فقه ۵- **الضعفاء** که در رواة و محدثین ضعیف الحال ومتروك الحدیث است ۶- **غریب القرآن** وظاهراً همان بهجة الاریب است ۷- **الکفایة فی مختصر الهدایة** ۸- **المتروکیة** وظاهراً همان کتاب ضعفای مذکور است ۹- **مختصر المحصل** ۱۰- **المنتخب فی الحدیث** . صاحب ترجمه درسال هفتصد وچهل وچهارم یا پنجاهم هجرت درگذشت وولادتش درسال ششصد وهشتاد و سیم بوده است.

(کشف الظنون ودرر کامنه وص ۲۲۵ ج ۴ فع وغیره)

قاضی القضاة **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **ابن جماعة** خواهد آمد .

قاضی القضاة **محمد بن احمد بن خلیل** - درباب کنی بعنوان **ابن الخوبی** خواهد آمد.

قاضی القضاة **محمد بن احمد بن عثمان** - بساطی ، طائیّ القبیلة ، ابوعبدالله الکنیة ، شمس الدین اللّقب ، مالکیّ المذهب ، از اکابر علمای مالکیّه بوده که بسال هفتصد و هفتاد وهشتم هجرت درهیجده سالگی بمصر رفت، درفقه و اصول و معانی و بیان و علوم عربیّه و فنون عقلیّه براعت یافت ، مدتی درنهایت فقر وتنگدستی بوده بطوری که برروی پوست نی میخوابید ، تا درنتیجهٔ صبر وتحمّل، بخت خوابیده اش بیدار شد و بمدرّسی بلاد کثیره منصوب گردید، عاقبت قاضی القضاة دیارمصر

شد ، مدت بیست سال باکمال استقلال بتمشیت امور قضائی اشتغال داشت ، امام شمنی وقاضی القضاة محیی الدین مالکی وجمعی دیگر ازاکابر وقت از وی استفادهٔ علمیّه نموده اند واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ شرح مطالع ۲- حاشیهٔ مطول ۳- حاشیهٔ مواقف ۴- شفاء العلیل فی شرح مختصر الشیخ خلیل درفقه مالکی **۵- المغنی** درفقه . روز پنجشنبه دوازدهم رمضان هشتصد و چهل و دویم هجرت بعلت قولنج درگذشت .

(کشف الظنون وص ۷۴۹ت)

قاضی القضاة — **محمد بن حسن-** (شیخ حرّ) بعنوان **حر عاملی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة — **محمد بن عبدالرحمن -** دمشقی عثمانی شافعی، ملقّب به **صدرالدین،** مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اکابر اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجرت ومؤلف کتاب **رحمة الامة فی اختلاف الائمة** درفقه میباشد که درسال هفتصد وهشتادم هجرت از تألیف آن فراغت یافته وقاضی القضاة بلاد صفدیّه بوده است وسال وفات او بدست نیامد وکتاب مذکور درمصر وقاهره چاپ شده است. (کف وغیره)

قاضی القضاة — **محمد بن عبدالرحمن بن عمر-** بعنوان **خطیب دمشقی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة — **محمد بن محمد بن محمد -** بعنوان **ابن الشحنة** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی القضاة — **محمد بن ناماور -** بعنوان **افضل الدین خونجی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة — **محمد بن یعقوب بن محمد -** بعنوان **فیروزآبادی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة — **محمود بن احمد بن موسی -** بعنوان **عینی** نگارش یافته است.

قاضی القضاة — **یعقوب بن ابراهیم -** بعنوان **ابویوسف** در باب کنی خواهد آمد.

قاضی قضاعی — **محمد بن سلامة -** بن جعفر بن علی بن حکمون مغربی شافعی ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **قضاعیّ** القبیلة ، از اکابر علمای قدمای شافعیّه میباشد که درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله متبحّر وبا شیخ طوسی و سید مرتضی و

سید رضی و نظائر ایشان معاصر و درمصر متصدی امر قضاوت بود و ازطرف اهالی مصر بسمت سفارت ببلاد روم رفت و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الانباء بانباء الانبیاء** که تاریخ عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال چهارصد و هفدهم هجرت نگاشته ویك نسخه ازآن دربرلین موجود است ۲- **تفسیر القرآن** در بیست مجلد ۳- **خطط مصر** که نام اصلی آن **المختار فی ذکر الخطط والاثار** است ۴- **دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم من کلام امیرالمؤمنین ع** که با شرح محمدسعید رافعی درمصر چاپ شده است ۵- **دقائق الاخبار و حقائق الاعتبار فی المواعظ والنصائح والاذکار** که با ترجمهٔ ترکی آن در استانبول چاپ شده است ۶- **الشهاب فی الحکم** (المواعظ خا) **والآداب** یا**شهاب الاخبار فی الحکم والامثال والآداب** ۷- **عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف** که حاوی اخبار انبیا و تواریخ خلفا و ولایات ملوك و امرا وشرح حال فاطمیون میباشد وظاهر آن است که این کتاب همان کتاب انباء مذکور فوق است ۸- **المختار** که بنام خطط مذکور شد ۹- **مسند الشهاب** یا **اسناد الشهاب** که اسانید روایات مذکوره درکتاب شهاب فوق را درآن مشروحاً ذکر کرده وازپنج معادل خود کتاب شهاب زیادتر و نسخهٔ آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۰- **مناقب الشافعی** ۱۱- **نزهة الالباب** وغیر اینها .

اشهر ازهمه کتاب شهاب مذکور فوق است که بسیار مختصر وحاوی یك هزار ودویست حدیث شریف نبوی ص درآداب و امثال و مواعظ و وصایا میباشدکه سندآنها را ذکر نکرده وبا ادعیّهٔ نبویّه ختمش نموده وعلاّمهٔ حلّی آنرا با چهار واسطه ازمؤلفش روایت مینماید . این کتاب در بغداد چاپ وچند نسخهٔ خطّی نیز در برلین و پاریس و لیدن و خدیویّهٔ مصر موجود و باآن همه اختصارش بسیار مفید و محل توجه و اهتمام علمای فریقین بوده و علاوه برعلمای عامّه ، شیخ ابوالفتوح رازی وقطب الدین راوندی و سید ضیاءالدین راوندی و بعضی دیگر از اعاظم علمای خاصّه نیز شروح بسیاری برآن نوشته‌اند این است که بعضی از اجلّه ، بحکم این اهتمام تمام که ازعلمای شیعه بدان کتاب مستطاب شده بتشیّع مؤلفش قاضی قضاعی معتقد بوده وعلاوه که اکثر احادیث آن درکتب شیعه نیزمذکور وهرکدام هم که درآنها نباشد مخالف اصول وقواعد مذهبی شیعه نمیباشد. این وصف از خصائص همین کتاب شهاب بوده وهیچ یك ازکتب عامّه دارای این مزیّت نمیباشد ودر مستدرك الوسائل پاره‌ای قرائن دیگر برتشیّع قاضی قضاعی مذکور داشته

که شرح آنها خارج از وضع این عجاله است. وفات قاضی قضاعی شب پنجشنبه شانزدهم ذی العقدة الحرام چهارصد و پنجاه و چهارم هجرت درقاهره واقع ودرقرافه مدفون گردید.
(ص۲۱۶هب و۴۶۵ت و۳۶ج۲کا و۳۶۷مس و۳۲۳ ج۲ع و۶۲ ج۳ طبقات الشافعیة وغیره)

قاضی کواکبی ملاابراهیم - بعنوان **کواکبی** خواهد آمد.

قاضی لاغر سیستانی، بهمین عنوان **لاغر** خواهد آمد.

قاضی محسن **بن علی بن محمد** - بعنوان **تنوخی** نگارش یافته است.

قاضی محمد **بن احمد بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابن شاهویه** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن احمد بن محمد بن جعفر** - در باب کنی بعنوان **ابن الحداد** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن اسحق** - بعنوان **صمبری** نگارش یافته است.

قاضی محمد **بن اسعد** - بعنوان **دوانی** مذکور شده است.

قاضی محمد **بن حسن** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی الشوارب** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن سلامة بن جعفر** - همان **قاضی قضاعی** مذکور فوق است.

قاضی محمد **بن صبح** یا **صبیح** در باب کنی بعنوان **ابن السماك** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن طیب ابوبکر** - باقلانی، بعنوان **باقلانی** نگارش یافته است.

قاضی محمد **بن عبدالرحمن بغدادی**
قاضی محمد **بن عبدالرحمن بن یسار**
قاضی محمد **بن عبدالله بن محمد بن حمدویه**
قاضی محمد **بن عبدالله بن محمد بن عبدالله**
} در باب کنی اوّلی بعنوان **ابن قریعة**، دوّیمی بعنوان **ابن ابی لیلی**، سیّمی بعنوان **ابن البیع**، چهارمی بعنوان **ابن العربی** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن عبدالملك** - همان قاضی بسعادتك سالف الذکر است.

قاضی محمد **بن زکی الدین علی** - در باب کنی بعنوان **ابن زکی الدین** خواهد آمد.

قاضی محمد **بن عمر بن مبارك** - بعنوان **بحرق** نگارش یافته است.

قاضی محمد بن عمر بن محمد - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد .

قاضی محمد سعید بن محمد مفید - بعنوان **قاضی سعید** مذکور شد.

قاضی معافی بن زکریا - بعنوان **نهروانی** خواهد آمد.

قاضی منصور عبدالله بن علی - بخاری ، سجستانی الولادة ، تاج الدین اللّقب، قاضی منصور الشّهرة ، ابوعبدالله الکنیة ، از اکابر علمای حنفیّه میباشد و از تألیفات او است :

۱- **البحر الجاری فی الفتاوی** که حاوی فتاوی مذاهب اربعهٔ اهل سنت است ۲- **المختار** درعلم فقه چنانچه در فوائدالبهیة گفته و در کشف الظنون گوید که تاج الدین عبدالله بن علی کتاب مختار نام مجدالدین عبدالله بن محمود موصلی حنفی را که درفقه حنفی است نظم کرده و ممکن است هردو باشد ۳- **نظم السراجیة** که کتاب سراجیه راکه در فرائض است نظم کرده و در سال هفتصد و نود و نهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی درگذشت.

(کف وص۱۰۳ فوائدالبهیة)

قاضی موصل محمد بن عمر بن محمد - در باب کنی بعنوان **ابن الجعابی** خواهد آمد.

قاضی موصل یوسف - بعنوان **بدیعی دمشقی** مذکور شده است .

قاضی میر حسین بن معین الدین - بعنوان **میبدی** خواهد آمد.

قاضی ناصح الدین یا **قاضی ناصر** { احمد بن محمد بن حسین - بعنوان **ارجانی ابوبکر** مذکور شده است .

قاضی ناصر الدین احمد بن محمد بن منصور - در باب کنی بعنوان **ابن منیر** خواهد آمد.

قاضی نخعی شریك بن عبدالله - بعنوان **نخعی** خواهد آمد .

قاضی نصرالله بن عبدالله بن مخلوف - بن علی بن عبدالقوی بن قلاقس ازهری اسکندری ، مکنّی به **ابوالفتح**، ملقّب به **قاضی اعز**، معروف به **ابن قلاقس**، ازمشاهیر وفضلای شعرای عرب وازاشعار او است که در بارهٔ کنیزکی حبشیهٔ سیاه رنگی گفته است :

رب سوداء وهی بیضاء معنی **نافس المسک عندها الکافور**
مثل حب‌العیون یحسبه النا **س سوادا و انما هو نور**

در سیم شوال پانصد و شصت و هفتم هجرت درسی وپنج سالگی درشهر عیذاب نامی در قرب دریای جده وفات یافت ، قاضی گفتن او هم مجرد لقب میباشد والا قضاوتی نداشته است . دیوان او نیز بنام **دیوان ابن‌قلاقس**، در مصر چاپ شده است .

(ص ۲۸۷ ج ۲ کا وغیره)

قاضی نعمان بن محمد مصری ، بعنوان **ابوحنیفه** در باب کنی خواهدآمد.

قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین بعنوان **صاحب مجالس‌المؤمنین** نگارش یافته است .

قاضی وهب بن وهب درباب کنی بعنوان **ابوالبختری** خواهدآمد .

قاضی هبةالله بن احمد ، مدتی قضاوت حلب و نواحی آن نمود، بسیارمحترم وجلیل‌القدر ونسب‌او با بوجراده‌ازاصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع موصول و اشعار او در نهایت فصاحت و بلاغت و حاوی دقت معنی و حلاوت و ملاحت لفظ بوده و از او است :

وما الذل الا ان تبیت مؤملا **وقد سهرت عیناك وسنان هاجعا**
أاخشی امرء اواشتکی منه جفوة **اذاکنت بالمیسور فی‌الدهر قانعا**

وفات او درسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت درحلب واقع گردید .

(ص ۲۱ ج ۱۶ جم)

قاضی هبةالله **بن سناءالملك** - بعنوان **قاضی‌سعید** هبةالله مذکور شد .

قاضی هجیم **محمدبن اسفندیار** - یامحمدبن‌حسن بن‌اسفندیار آملی‌مازندرانی، مورخی‌است نامی، با رستم بن اردشیر ازملوك طبرستان معاصر و مؤلف تاریخ طبرستان میباشدکه وقایع مازندران و احوال ملوك مازندران راکه از سادات مرعشیه بوده‌اند تا سال هفتصد و پنجاهم هجرت نگارش داده و اسامی و القاب ایشان را در بالای منابر خوانده بلکه بنا بظاهر کلام ذریعه در روی نقود و مسکوکات

هم نقش کرده است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۲۶۲ ج ۳ ذریعه وغیره)

قاضی هروی **احمد بن یحیی** - بعنوان **شیخ الاسلام** نگارش یافته است.

قاضی یوسف بن رافع ، درباب کنی بعنوان **ابن شداد** خواهد آمد.

قالی **اسمعیل بن قاسم بن عبدون** - محدّث نحوی لغوی دیار بکری بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، از مشاهیر ادبا و ائمهٔ لغت میباشد که بسال سیصد وسیّم هجرت از مولد خود که قصبهٔ منازجرد از ولایت دیار بکر بوده بموصل رفت ، احادیث بسیاری از ابویعلی استماع نمود، بفاصلهٔ دوسال بمصاحبت تجّار قالیقلا از مضافات ارمنیّه از بلاد دیار بکر ببغداد رفت و بهمین جهت به **قالی** (که منسوب بدان شهر راگویند) ملقّب ومشتهر گردید . در بغداد از زجاج و اخفش صغیر وابن درید و ابن الانباری و نفطویه و درستویه و دیگر اکابر وقت نحو وفنون ادبیّه را فراگرفت، درعلم لغت حافظ ترین مردم بود ، درنحو نیز مذهب بصریین را ستوده و اخیراً در شهر قرطبه از بلاد اندلس اقامت گزیده و مشمول مراحم حکم بن عبدالرحمن ملك اندلس که بسیار علم دوست بوده گردید تا درسال سیصد و پنجاه و ششم هجرت وفات یافت و از تألیفات او است :

۱- **الابل ونتاجها** ۲- **الامالی** که درمصر ولیدن وقاهره چاپ شده است ۳- **البارع** درلغت ۴- **تفسیر السبع الطوال** ۵- **حلی الانسان** ۶- **خلق الانسان** ۷- **شرح القصائد المعلقات** ۸- **فعلت و افعلت** ۹- **مقاتل الفرسان** ۱۰- **المقصور والممدود** ۱۱- **النوادر** وغیراینها.

(ص ۱۰۳ ت و ۲۵ ج ۷ جم و ۳۵۶۰ ج ۵ س وغیره)

قاموسی **شیخ باقر** - درخاتمهٔ باب کنی درضمن عنوان **آل قاموسی** خواهد آمد.

قانع **میرفداحسین** - لکهنوئی از شعرای هند ،آثار نظمی و نثری او بسیار و **دیوانی** مرتب هم دارد واز او است :

در بحر سخن طبع روانی دارم — دلسوز نوا حزین فغانی دارم

المنة لله که در گلشن نظم — چون بلبل خوش لهجه زبانی دارم

وفات او بسال هزار و دویست و نود و سیم هجرت در کلکته واقع گردید .

(ص ۳۵۸۲ ج ۵ س)

قاینی یا قایینی[1]

قایینی **سید ابوطالب** - عالم جلیل فقیه خبیر رجالی متبحّر از علمای امامیّه که در بلاد خراسان نافذالحکم ومرجع کل بوده ومصنّفات وی حاکی از تبحّر وکثرت اطّلاعات علمی مصنّف میباشند و ازآن جمله است کتاب **السبع السیارة** و از تلامذهٔ سید محمدباقر حجةالاسلام سالف‌الترجمة بوده و درسال هزار و دویست و نود تمام یا هزار و سیصد تمام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۴ ج ۶ ن)

قایینی **ملاخلیل** - یا محمد خلیل بن محمداشرف ، قایینی اصفهانی که درسال هزار و یکصد و سی و چهارم هجرت بعد از استخلاص از محاصرهٔ افغان در قزوین اقامت‌کرده و ازعلمای قرن دوازدهم هجرت میباشد. موافق نقل ذریعه شرح حال اورا در تتمیم امل‌الآمل شیخ عبدالنبی قزوینی مبسوطاً نگارش داده و بسیارش ستوده است . از تألیفات او است :

۱- البداء ۲- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ۳- شرح حدیث عمران صابی .

درسال هزار و صد و سی و ششم هجرت در قزوین وفات یافت وکلمهٔ : **الظهر** = ۱۱۳۶ مادّهٔ تاریخ وفات‌او است واز این‌تاریخ مکشوف میگرددکه ازتلامذهٔ شیخ‌بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) بودن او چنانچه بعضی گفته‌اند وما هم ضمن شرح حال شیخ اشاره نمودیم دور از صحت بوده و محض اشتباه است مگر اینکه بسیار معمّر بوده و اقلاً درحدود صد و سی سال یا بیشتر عمر داشته باشد .

(ص ۵۴ ج ۳ و ۱۱۱ ج ۶ ذریعة)

۱- **قاینی یا قایینی** - منسوب است به قاین یا قایین وآن قصبه و مرکز قهستان ویا شهری است نزدیکی طبس مابین نیشابور و اصفهان و لفظ قایینی در اصطلاح رجالی لقب‌محمد بن محمد بن ابراهیم است و استعمال دویمی (قایینی) معروف‌تر است .

قبة الدیباج دختر حضرت عبدالمطلب ودرباب سیّم کنی بعنوان **ام حکیم بیضا** خواهد آمد .

قبسی / **قبطی** درا صطلاح رجالی **اولی** لقب احمد بن سلیم ویا نوح بن تغلب جریری و **دویمی** لقب جبر بن عبدالله وعبدالملك بن عمیر است.

قبلة الکتاب **سلطانعلی مشهدی-** ملقّب به **نظام الدین**، معروف به **سلطان الخطاطین** و **قبلة الکتاب**، از مشاهیر خطّاطان و خوشنویسان خط نستعلیق میباشد که دراثر محبتهای پدرانهٔ اظهر تبریزی (متوفی بسال ۸۸۰ ه ق = **ضف**) که در درآن اوان در مشهد اقامت داشته نخست علوم عربیّه و ادبیّه را تکمیل نمود آنگاه اظهر ، اورا بتحصیل حسن خط برگماشته و دائماً از راه نصیحت این شعر را بدو میخوانده است :

در روزکن مشق خفی درشام کن مشق جلی — درمشق کوتاهی نکن پیوسته‌ای سلطانعلی

این است که در اندك مدتی در خوشنویسی طاق و حسن خطّش نیز مانند اخلاق ستوده وکمالات عالیه‌اش شهرهٔ آفاق و استادی او درآن خط در تمامی بلاد خراسان مسلّم وتالی میرعلی تبریزی واضع آن خط معدود و شاگردان او در خراسان و ترکستان بتعلیم آن اشتغال داشته‌اند . عاقبت در اثر این شهرت در دربار سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ ه ق = **ضعب- ظیا**) و وزیر روشن‌ضمیرش امیرعلیشیر نوائی داخل خدمت کتابت شد و مشمول عنایات شاهانه و الطاف امیرانه گردید و تمامی کتیبه‌های مساجد و ابنیهٔ خیریّهٔ هرات راکه از بناهای آن سلطان وامیر بوده‌اند باخط نستعلیق خوب نگاشته و همه روزه هنری تازه از نوشتن مرقّعات و قطعات و تذهیب‌کاری و رسّامی برجسته از وی بروز میکردکه جالب حیرت و انبساط خاطر امرای دولت میگردید تا آنکه روزی سلطان حسین از حسن‌خط او درشگفت مانده وبعداز تحسین بسیار بتهیهٔ سنگ مزاری برای خودآن سلطانش برگماشت او نیز از انجام این خدمت شدیداً امتناع داشت تا بالاخره درنتیجهٔ امر اکید و تذکّر دادن عدم بقای افراد انسانی و برباد شدن حشمت

جهانبانی تصمیم انجام خدمت نمود و با خطوط رقاع و نسخ و نستعلیق و نقوش مختلفه سنگی بساخت که هر بیننده‌را مجذوب مینموده و بیش از پیش با نعامات شاهانه نایل گردید. وفات سلطانعلی بسال نهصد و نوزدهم یا بیست وششم هجرت درهرات واقع شد وجنازه‌اش بمشهد مقدّس رضوی نقل گردید و درپایین پای حضرت رضا ع درقرب گنبد امیرعلیشیر نوائی دفن شد . (ص ۱۵۸ پیدایش خط و خطاطان و اطلاعات متفرقه)

قبی لقب رجالی حیّان بن معاویه میباشد و بموجب بعضی از نسخ کتب رجالیّه لقب احمد بن سلیم هم هست .

قتاب
قتابی
قتات
دراصطلاح رجالی **اولی** لقب احمد بن جابر، **دویمی** محمد بن جعفر ، **سیمی** هم عروه و حکم و شرح‌حالشان موکول بدان علم است .

قتالی محمود خوارزمی بعنوان **پوریارولی** نگارش یافته است.

قتبانی
قتبی
قتیبی
دراصطلاح رجالی **اولی** لقب جابر بن یاسر، **دویمی** بموجب بعضی از نسخ همان قتابی فوق ، **سیمی** نیز علی بن محمد بن قتیبه و موکول بدان علم هستند .

قتیل **میرزا محمدحسن** - ازشعرای هندوستان میباشدکه در دهلی نشو و نماکرده و برهمنی مذهب بود ، اخیراً بشرف اسلام مشرّف و بلکهنو هجرت نمود و ازآثار قلمی او است :

۱- **چهار شربت** که منظومه است ۲- **دیوانی مرتب** ۳- **شجرةالامانی** که نیزمنظومه است ۴- **نهرالفصاحة** در قواعد فارسی . اشعار بسیاری بزبان فارسی و اوردوگفته و در سال هزار و دویست وسی ودویم هجرت درگذشت. (ص ۳۶۰۳ ج۵س)

قتیل الغواشی یا **قتیل الغوانی** علی یا محمد بن عبدالواحد بعنوان **صریع الدلاء** نگارش یافته است .

قتیل الله **یحیی بن حبش** - یاحسین بعنوان **شیخ اشراقی** نگارش یافته است.

قداح (باصیغهٔ مبالغه) لقب رجالی سعید بن سالم ومیمون مکی وپسرش عبدالله بن میمون است .

قدرت **شاه قدرت الله** - ازشعرای دهلوی هندوستان میباشد که **دیوان** مرتبی بیست هزار بیتی ومنظومه‌ای موسوم به **نتایج الافکار** داشته وبسال هزار و دویست و پنجم هجرت درمرشدآباد هند درگذشته واز اشعار او است :

ز فیض نم چشم گریان ما	بود دامن ابر دامان ما
گناهی که ازخلق ناکرده ماند	قضا بسته آن هم بدامان ما

(ص ۳۶۰۴ ج ۵ س و بعضی از تذکره‌های هند)

قدرت **شیخ قدرت الله** - ازشعرای هندوستان میباشد که منشی حاکم بهوپال بود وآثار قلمی نظمی و نثری دارد :

۱ و ۲ و ۳- ازهار قدرت ، اکوان قدرت ، تماشای قدرت ۴ و ۵ و ۶ و ۷- حکایات قدرت ، دیوان قدرت ، رقعات قدرت ، عجایبات قدرت ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱- کیمیای قدرت ، گلزار قدرت ، مجرای قدرت ، مجربات قدرت ، از این جمله چهارمی وششمی وهفتمی و یازدهمی نثر و بقیه نظم میباشد و از اشعار او بدست نیامد و درسال هزار و دویست و هشتادم هجرت درگذشت . (ص ۳۶۰۲ ج ۵ س)

قدریه (با دوفتحه) که بمدلول بعضی ازآثار دینیّه مجوس این امّت بوده و بزبان هفتاد پیغمبر ملعون هستند عبارت از فرقهٔ مجبره است که تمامی خیر و شرّ را بمجرّد قضا و قدر الهی مستند داشته وگویند اراده وقدرت انسانی را اصلاً مدخلیتّی درآنها نمیباشد ویاعبارت از **مفوضه** است که برعکس ایشان تمامی خیر و شرّ و افعال عباد را مستند باراده و قدرت خودشان داشته و مشیّت ازلیّه وقضا و قدر خداوندی را اصلاً مدخلیتی درآنها نمیدهند و بمؤثّر و صانع غیرخدا نیز معتقد میباشند مثل مجوس که بیزدان و اهرمن قائل هستند وهریك از این دوفرقه اخبار وآثار

وارده درمذمّت قدریّه را حمل بردیگری نمایند. ظاهر کلام بروجردی آنکه فرقهٔاوّلی قدریّه هستند (با دوفتحه) که افعال را قضا و قدر الهی دانند و اما دوّیمی ممکن است که بضمّ قاف و منسوب به قدرت باشدکه افعال را اثر اراده و قدرت خود مخلوق دانند و بروجردی بعدازاین جمله‌گویدکه دراخبار بهریك ازدومعنی مذکور قدریّه مساعدت وارد و حق آن استکه هریك از ایندو فرقه درتکفیر و تضلیل دیگری ذیحق باشد و خیر و شرّ و افعال عباد نه مثل عقیدهٔ فرقهٔ اوّلی صرف مستند به قضا وقدر الهی است که جبر بوده و ثواب و عقاب و ارسال رسل و انزال‌کتب لغو باشد ونه محضاً اثر اراده و قدرت خود مخلوق استکه تفویض باشد بلکه در واقع منزلة بین‌المنزلتین استکه توفیق و تهیهٔ اسباب از خدا و اراده ازمخلوق‌باشد وبسط زاید را موکول بکتب‌مربوطه میدارد. (مستطرفات بروجری وغیره)

قدس‌ایران زنی است محترمهٔ فاضلهٔ ایرانی عصر حاضر ماکه درسال هزار و سیصد وبیست ویکم هجرت متولد و مدتی درطریقت بابیّه نشو و نماکرد تاآنکه بتوفیق خداوندی حقیقت اسلام بروی منکشف‌گردید وازته دل ازآن طریقت باطله منصرف و تابع این دین مقدّس شد وکتابی بنام **بارقهٔ حقیقت** بزبان‌پارسی در ردّ بابیّه وکشف فضایح‌ایشان تألیف داده و حقائق را بمرحلهٔ ظهورآورد وآن‌کتاب در سال هزار و سیصد و چهل و پنجم هجرت چاپ شده است. **جزاهاالله عن‌الاسلام و اهله خیرالجزاء.** (ص ۹ ج ۳ ذریعة)

قدسی **حاج محمدخان** - ازشعرای ایران، درسخن‌سرائی و راستی فکر و طبع، وحید عصر خود و مصدوقهٔ این شعر بوده است:

نور معنی در سواد شعر او است چون‌سحر در زلف عنبر بار شب

در اصل طوسی واز اهالی مشهد مقدّس رضوی بوده وبهمین جهت تخلّص قدسی داشت، در اوائل جوانی بزیارت مکّه و مدینه مشرّف و ازآنجا نیز بمساعدت بخت و دولت بهندوستان رفت و مشمول مراحم شاه جهان‌گردیده و بمنصب **ملك‌الشعرائی** مفتخر شد.

یك **دیوان** مرتب ویك **منظومهٔ ظفرنامه** درفتوحات شاه‌جهان ازآثارقلمی او بوده وازاواست:

عالم ازنالهٔ من بی توچنان تنگ فضااست | که سپند از سرآتش نتواند برخاست

اینجا غم محبت آنجا سزای عصیان | آسایش دوگیتی برما حرام کردند

درسال هزار وپنجاهم هجرت درهند وفات یافت. (ص۸۵مخل و۳۶۰۷ج۵س)

قدوة‌الکتاب خواجه میرعلی بعنوان تبریزی **خواجه میرعلی** مذکور شده‌است

قدوری **احمدبن محمد بن احمدبن جعفر**- فقیه‌حنفی، **ابوالحسین** الکنیة، بغدادیّ الوفاة والولادة، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در عصر خود رئیس ایشان بود، ابوحامد اسفراینی رئیس‌فقهای شافعیّه تعظیم وتکریمش کرده و بسیارش میستوده ومعارضاتی با وی داشته است. قدوری ازمشایخ روایت‌خطیب بغدادی بوده واز تألیفات او است:

۱- التجرید یا **تجریدالقدوری** که یك مجلدبزرگ وبهفت‌سفر مشتمل وحاوی‌خلافیات حنفی وشافعی‌است **۲- التقریب** درفقه‌حنفی بی‌استدلال **۳- شرح‌مختصرالکرخی** **۴- المختصر** یا **مختصرالقدوری** درفقه حنفی‌که بسیار متین و معتبر و محل توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبارها درهند وقازان و ترکیه وغیره چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیزبشمارهٔ ۲۳۷۳ و ۲۳۷۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. فرقهٔ حنفیة با خواندن‌آن در ایام وبا تبرك نموده و هم‌گویندکه حافظ آن ازفقر ایمن باشد **۵- مسائل‌الخلاف بین‌الحنفیین.**

وفات قدوری روز یکشنبه پنجم رجب چهارصد و بیست و هشتم هجرت درشصت و شش سالگی در بغداد واقع‌گردید.

قدوری بضمّ اوّل وثانی منسوب به قدور جمع قدر بمعنی دیك‌است‌که خوداحمد ویایکی ازپدران‌او صنعت‌دیك‌سازی ویاحرفت دیك‌فروشی‌داشته‌اند ویاخودنسبت‌قدوری به دیهی‌قدوره‌نام ازدیهات‌بغداداست ولکن ابن‌خلّکان گویدکه وجه‌این‌نسبت‌را ندانستم.

(کف وص ۶۶ت و ۲۱ ج۱کا و ۳۶۰۷ ج ۵س و ۳۰ فوائدالبهیة وغیره)

قرّاء بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع **قاری** میباشدکه بعربی خواننده و قرائت‌کننده و بالخصوص قرائت‌کنندهٔ قرآن مجید راگویند و

درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بهمین معنی است وبس. پیش از شروع بشرح حال بعضی‌از مشاهیر همین وصف (قاری) خاطرنشان ارباب رجوع‌مینمایدکه علم‌قرائت قرآن اقدم علوم شرعیّهٔ اسلامیّه بوده و درصدر اسلام‌که مردم نوعاً امّی و بی‌سواد و قاری قرآن‌کم وعدّهٔ ایشان اندك بوده بهمین‌جهت بسیار محترم ومقامشان عالی وبجهت تمیز از دیگران ایشانرا **قراء** و هریکی را **قاری** میگفته‌اند تا پس‌ازآنکه مصاحف در بلاد مختلفه منتشر گردید متدرجاً اختلاف قرائت درمیان جماعت پیدا شد ودر هر بلدی قاریان مخصوصی ظهور یافته ودیگران نیز تابع‌قرائت هرکسی‌که محل وثوق و اطمینان ایشان‌بوده‌گردیده وآن‌را نقل میکردند تاآنکه هفت‌قرائت ازآن‌جمله متواتر وهریکی بنام قاری خودکه ذیلاً بعنوان **قراء سبعه** نگارش یافته‌اند مشتهر و ملاك صحت قرائت بوده و درازمنهٔ متتالیه با یکی ازآنها تطبیق مینمودند. همین قرّاء سبعه را گاهی به **بدور سبعه** نیز موصوف دارند و بعضی از اهل فنّ قرائت، خلف بن هشام بزّاز را نیزکه غیراز قرّاءسبعه‌است ازقرائات مشهوره ومعتمده شمرده وارباب‌آنهارا بعنوان **قراءثمانیه** مذکور دارند و بعضی دیگر قرائت یعقوب بصری و ابوجعفر یزید بن قعقاع را نیز از قرائات معتمده دانسته و اصحاب‌آنها را **قراء عشره** نامند. هریك از این‌قرائات مشهوره دو یا چند تن راوی داردکه‌آن را ازصاحبش روایت مینماید ومشهورآن‌است‌که هریك از قرائات سبعه متواتر بوده و تلاوت قرآن با هریك ازآنها جایز و روا باشد لکن‌اگر اصل‌تواتر هم مسلّم نباشد چنانچه مختار علی بن طاوس ونراقیین وسیدنعمت‌الله‌جزائری و رضی استرآبادی وبعضی‌از اکابر بوده و ظاهر هم همان‌است جواز قرائت بیکی‌ازآن‌ها مسلّم بوده و جای تردید نمیباشد و مرجح منصوصی هم سراغ نداریم وعلاوه‌که دراخبار بسیاری ازحضرات‌ائمّهٔ اطهار ع رسیده‌است‌که: **اِقْرَؤُ کَمٰا یَقْرَءُالنّٰاسُ.**

اشهر قرائتی‌که درمیان مردم‌آن زمان استقرار یافته همین قرائات سبعه بوده و بس و دور نیست مرادکسانی‌که مدّعی تواتر این قرائات بوده بلکه ادّعای اجماع نیز بمتواتر بودن‌آنها نموده‌اند همانا تواتر جواز تلاوت با یکی ازآنها است بدین‌معنی‌که

جواز تلاوت باآنها بطریق تواتر از معادن عصمت وطهارت ع رسیده نه اینکه خودآن قرائت‌های هفت یا هشت یا ده‌گانه از قرّاء سبعه یا ثمانیّه یا عشره متواتر بوده ویا از حضرت صاحب وحی ص متواتر باشد زیراکه بواسطهٔ دو یا چند راوی، تواتر اصطلاحی تحقّق نیافته و بطلان تواتر همهٔ آنها ازحضرت رسالت ص دیگر واضح‌تر میباشدکه اگر راوی قرائت از خود قراء مذکورین دوتن بوده لکن خود هریك از ایشان در روایت قرائت خود از حضرت رسالت ص یك‌نفر میباشد و شرط تواترکه متواتربودن‌عدد رواة در هرطبقه است موجود نمیباشد.

سبب‌اختلاف قراء همانا بی‌اعراب و نقطه بودن مصاحف منتشره درآن زمان ویا تشابه رسم‌الخط بعضی ازحروف ببعضی دیگر ویا اختلاف سلیقهٔ کتّاب ونویسندگان‌آنها در اصول‌کتابت میباشدکه هریکی‌ازایشان موافق استحسان فکری ویا رأی خودکه در عقاید یا نحو و صرف و لغت داشته تصرف‌کرده و اظهار نظر نموده‌اند مثل اختلافی‌که درنحو و دیگر مسائل ادبیّه دارند.

سبب‌عمده دراستقرار امر قرائت بهمین هفت تن وتجویز تلاوت‌کردن قرآن بااصول ایشان (نه قرّاء دیگر) همانا انتساب قرائات‌ایشان بحضرت رسالت ص است‌که هریکی قرائت خود را با یك یا چند واسطه بدان حضرت منتسب دارد و علاوه‌که ایشان دراین علم متخصّص و باکثرت علوم دیگر (از فقه و تفسیر وحدیث وغیره)که دارا بوده‌اند در این علم شریف اهتمام بکاربرده ودرتحقیق مزایای‌آن عنایت بی‌نهایت مصروف واحاطهٔ کامل و بصیرتی بسزا داشته‌اند و همین علت‌که نسبت به قراء سبعه مذکور داشتیم بزعم بعضی از اهل فن درهشت تن جاری و بزعم دیگری در ده تن جاری و بسط زاید را موکول بکتب اصولیّه و فقهیّه میداریم.

مخفی نماندکه غیراز قرّاء سبعه یا ثمانیّه یا عشره، قاریان بسیار دیگر نیز در مکّه و مدینه و شام و یمن ودیگر بلاد اسلامی اشتهاریافتند وبعضی‌از ایشان قرائات نادره و عجیبه‌ای احداث‌کردندکه ابن‌الندیم‌آنها را قرائت شاذّه و ایشان را قرّاء شواذّ

نام کرده‌است. ایشان با مرور زمان کثرت یافتند وخلفای وقت هم از خوف تفرقه جلوگیری کرده وبا قتل و استتابه و دیگر وسائل مقتضیه مدافعه میکرده‌اند. گاهی غیر از قرائات سبعه را قرائت شاذّه گفته وگاهی قرائت شاذّه قرائات مطروحه را گویندکه اصلاً معمول نشده‌اند مثل قرائت سلیمان اعمش و حسن بصری و مطوعی و ابن‌شنبوذ و نظائر اینها. علی‌الجملة ، شرح حال اجمالی مشاهیر قرّاء و ارباب قرائات معتمده راکه اشاره شد ذیلاً تذکر میدهد.

قراء ثمانیه عبارت از قرّاء سبعهٔ ذیل و **خلف بن هشام بن ثعلب** یا طالب بزّاز قاری میباشدکه اصول قرائت را از مالك بن انس و حماد بن زید و ابوعوانه اخذکرد وعباس دوری ومحمد بن‌جهم هم راوی قرائت‌او بوده ویا راوی قرائت او ادریس حداد و اسحق وراق بوده‌اند. در روز شنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال دویست و بیست و نهم هجرت درگذشت. (ص ۱۹۰ ج۱کا وسطر۹ ص۲۶۴ت)

قراء سبعه که در السنه دایر است موافق آنچه فوقاً اشاره شد هفت تن از اکابر قرّاء قرآن مجید میباشندکه اصول قرائات ایشان از مدّ و تشدید و وقف و وصل و ادغام وغیره متّبع وگاهی به **بدور سبعه** یا **مشایخ سبعه** موصوف ومسئلهٔ متواتر بودن قرائات ایشان فوقاً مذکور وشرح‌حال‌اجمالی‌ایشان‌را تذکرمیدهد:

اول - حمزة بن حبیب - کوفی که بعنوان **زیات - حمزه** نگارش یافته‌است.

دویم - زبان بن علاء - بصری درباب کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

سیم - عاصم بن ابی النجود - بهدلهٔ کوفی ، از موالی بنی‌جذیمة بن ملك یا مالك بن نصر بن تعین که اصول قرائت را از زر بن حبیش و ابوعبدالرحمن سلمی و سعد بن ایاس شیبانی اخذ و ابوعبدالرحمن هم از حضرت امیرالمؤمنین ع ازحضرت رسالت‌ص فراگرفته و ابوعمرو بزاز حفص بن‌سلیمان بن مغیرهٔ کوفی اسدی وابوبکر شعبة بن‌عیاش هم از عاصم اخذ و روایت میکنند. باتفاق اهل صناعت عاصم اصوب و اجمل قرّاءسبعه بوده ودر استنباط جواهر قرآنی و استخراج نکات و دقائق آن‌کتاب‌آسمانی بدیگران

تقدّم داشته است ، رسم و عادت نیز بدان جاری بوده که اصل مصاحف را باخط سیاه که نوعاً اصل معمولی در کتابت است موافق قرائت عاصم نوشته و قرائات هریك از قرّاء دیگر را نیز با تعیین اسم قاری آن با خط سرخ درحواشی مینوشتند .

علاّمهٔ حلّی درمنتهی فرماید که اضبط قرائات سبعه نزد اهل بصیرت قرائت عاصم است با روایت ابوبکر بن عیاش پس گوید محبوب ترین قرائتها نزد من قرائت ابوعمرو بن علاء و قرائت عاصم است با روایت ابوبکر مذکور و این دوقرائت اولی و بهتر از قرائت حمزه وکسائی است که آنها مشتمل برادغام و اماله و زیادات دیگری میباشند که همهٔ آنها تکلّف محض هستند بـاری عاصم بسال یکصد و بیست و هفتم یا هشتم یا نهم هجرت درکوفه وفات یافت ویا دراثنای مسافرت شام در سماوه درگذشته و هم درآنجا مدفون گردید و صاحب مجالس المؤمنین و بعضی دیگر بتشیّع عاصم تصریح کرده اند .

(ص ۲۹۹ و۴۱۸ت و۲۶۴ ج۱کا و ۲۱۸ ج۱ ع و۴۳ ف و۱۱۳لس)

چهارم - عبدالله بن عامر- یحصبی شامی دمشقی ، مکنّی به **ابوعمران**، از طبقهٔ اوّلی تابعین میباشد که قرائت خودرا ازعثمان بن عفان وفضالة بن عبید ومغیرة بن ابی شهاب مخزومی و بعضی دیگر از صحابه روایت کرده ویا از عثمان نیز بواسطهٔ همین مغیره و بعضی دیگر ازصحابه روایت نموده وهشام بن عمّار وعبدالله بن ذکوان وسعید بن عبدالعزیز و یحیی بن حارث نیز راویان قرائت او هستند. وفات عبدالله بسال صد وهیجدهم هجرت در دمشق واقع شد و لفظ : **حسن** =۱۱۸ مادّهٔ تاریخ او است.

(ص ۴۳ف وسطر ۲۸ ص ۲۶۳ت و ۲۱۸ ج۱ع وغیره)

پنجم - عبدالله بن کثیر- که در باب کنی بعنوان **ابن کثیر** خواهدآمد .

ششم - علی بن حمزهٔ نحوی- بعنوان **کسائی** خواهدآمد.

هفتم - نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم - تابعی اصفهانیّ الاصل ، مدنیّ الموطن، ابورویم الکنیة ویا خودکنیه اش **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** یا **ابوعبدالرحمن** یا **ابونعیم** بوده که بسیار سیاه رنگ ودرفن قرائت، امام اهل مدینه و رأی و قرائت او محل اعتماد ایشان

بوده و ورش و قالون که اوّلی لقب عثمان بن سعید و دوّیمی نیز لقب عیسی بن مینـاور است راویان قرائت او بوده‌اند و او هم قرائت خودرا ازیزید بن قعقاع قاری وابومیمونه آزادکردهٔ امّ سلمه زوجة النّبیّ ص از ابوهریره از ابن‌عباس ازحضرت رسالت‌ص روایت مینماید . درسال یکصد و پنجاه و نهم یا شصت و نهم هجرت درگذشت .

(ص۴۲ف و۲۷۹ ج۲کا و ۴۵۵۱ ج۶س)

قراء عشره

چنانچه فوقاً اشاره شد بزعم بعضی ده تن ازمشاهیر قرّاء هستند که اقوال وآراء ایشان را در قرائت محل‌اعتماد دانند ونهمّین ایشان بعد از قرّاء ثمانیّهٔ مذکور فوق **یزید بن قعقاع مدنی** است‌که به **ابوجعفر** مکنّی وبه **مدنی اول** معروف وآزادکردهٔ امّ سلمه حرم محترم حضرت رسالت ص ویا عبدالله بن عیاش مخزومی بوده و اصول قرائت خـود را بتوسط همین عبدالله و عبدالله بن عبـاس و عبدالله بن علی و ابوهریره از حضرت نبوی ص روایت‌کرده و نافع بن عبدالرحمن‌فوق و سلیمان بن مسلم و عیسی بن وردان نیز راویان قرائت‌او هستند ودرسال یکصدوبیست و هشتم یا سی‌ام یا سی و دویم یا سیم هجرت در مدینه وفات یـافت . اما دهمین ایشان عبارت از **یعقوب بن اسحق بن یزید** است‌که درباب‌کنی بعنوان **ابن‌اسحق** خواهدآمد .

(ص ۴۱۳ ج ۲کا و۲۱۸ ج۱ع وسطر ۳۱ ص ۲۶۳ت)

قراجه‌داغی

حاج میرزا محمدعلی - ابن احمد قراجه‌داغی تبریزی‌که بمحال قراجه‌داغ نام معروف به قره‌داغ ازنواحی تبریز (که نام‌آن در این‌اواخر ازطرف فرهنگستان‌ایران مبدل به **ارسباران** گردیده) منسوب‌میباشد ازعلمای آذربایجان‌که در فقه و اصول و حدیث و رجال وعلوم‌عربیّه وفنون‌ادبیّه ماهر وتألیفات وی بهترین معرّف مراتب علمیّه‌اش میباشند :

۱- اربعین ۲- اسرارالحج ۳- الاصول المهمة فی‌اصول‌الدین ۴- الامر بین‌الامرین ۵- البداء ۶- التحفةالمحمدیة ۷- تفسیرسورة یس ۸- التنقیحات‌الاصولیة ۹- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۱۰- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۱۱- حاشیهٔ فصول ۱۲- حدیقة البساتین‌فی‌شرح‌القوانین ۱۳- حدیقةالروضة که حاشیهٔ شرح‌لمعهٔ‌معروف‌شهیداست **۱۴- شرح**

اخبار الطینة ۱۵- صیغ العقود و الایقاعات ۱۶- العروض و القافیة ۱۷- الفتوحات الرضویة فی الاحکام الفقهیة الاستدلالیة ۱۸- فضائل بلدهٔ قم ۱۹- اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء وغیرها ودرسال هزار و سیصد و دهم هجرت وفات یافت.

(اطلاعات متفرقه و مواضع متفرقه از ذریعة)

قراح الشیعة — **حسین بن منذر** - بعنوان فراخ الشیعة مذکور شد.

قراطیسی — لقب رجالی اسمعیل بن صدقه و خیران خادم و عبدالعزیز وغیرهم میباشد.

قرافی[1]

قرافی — **احمد بن ادریس بن عبدالرحمن** - منهاجی مصری مالکی، معروف به **قرافی**، ملقّب به **شهاب الدین**، مکنّی به **ابوالعباس**، ازمشاهیر فقهای مالکیّه که در فقه و اصول و علوم عقلیّه وحید عصر خود و ریاست مذهبی بدو منتهی گردیده واز تألیفات او است :

۱- الاجوبة الفاخرة عن الاسئلة الفاجرة در رد اهل کتاب **۲- انوار البروق فی انواء الفروق** دراصول فقه **۳- شرح تنقیح الفصول فی اختصار المحصول ۴- مختصر تنقیح الفصول.**

درسال ششصد و هشتاد و چهارم هجرت درمصر وفات یافت ودرمقبرهٔ قرافه دفن شد .

(ص ۱۰۵۱ مط)

قرامطه — موافق آنچه ضمن عنوان اسماعیلیّه اشاره شد شعبه‌ایست ازهمین فرقهٔ اسماعیلیّه وظاهر آن‌است که لفظ قرامطه جمع قرمطی‌است که بجهت‌انتساب بقرمطویه نام مؤسّس این‌شعبه هریك از افرادآن را قرمطی گفته ودر جمع آن قرامطه‌گویند مثل دیالمه در جمع دیلمی و نظائرآن .

۱- **قرافی**- بفتح اول، منسوب است به دیهی **قراف** نام دریکی ازجزائر بحر یمن، یا به **قرافه** که بنوشتهٔ مراصد موضعی است در اسکندریه وهم خطه‌ای بوده در فسطاط مصر که اخیراً مقبرهٔ اهل مصرآنجا بوده و ببازاری دایر و ابنیهٔ جلیله و مواضع وسیعه ومقابر صلحا و اکابر مشتمل وقبر امام شافعی و ابن‌طولون هم درآنجا است .

قرةالعين دختر ملاصالح برغانی سابق الذکر، نام او **زرین تاج**، یا بزعم زینب فوازه در کتاب درّ منثور خود **سلمی**، زنی بوده عالمه وفاضله که طبعی وقاد هم داشته و به **طاهره** تخلّص می کرد، پدرش وشوهرش ملامحمد مجتهد بودند. عاقبت شیفتهٔ کلمات سید علی محمد باب شد وخود را برخلاف حکم شریعت اسلامی مطلقه کرده و بسید باب تلمیذ شیخ احمد احسائی که فلسفه و تصوف را بشریعت مخلوط کرده بوده تابع گردید. اصحاب وی نیز پروانه‌وار برسر وی گرد آمدند وبجهت حسن وجمال او به **بدرالدجی** وگاهی به **شمس‌الضحی** موصوفش می‌داشتند و بمناسبت اینکه سید باب در مکاتبات خود اورا به **قرةالعین** مخاطب داشتی همین وصف قرةالعین لقب ثابت آخری وی گردید. در ترویج مسلك سیدباب اهتمام تمام بکاربرد، برای انجام این مرام مسافرتها کرد، بی‌حجاب بمنبر رفته و مردمرا با منسوخ بودن دین اسلام و نرسیدن احکام دین تازه و بی‌تکلیف دینی بودن آن روزی (تا رسیدن احکام دین تازه) و امثال اینها از همه‌گونه وسائل متصوره مستبشر می‌نمود. اینك بعضی از حاضرین متردّد شدند، برخی دیگر که در دین مقدّس اسلامی ثابت‌قدم بودند از حقیقت قضیه واقف و بکلی منصرف گردیدند وگروهی از ساده‌لوحان خصوصاً جمال‌پرستان نیز شیفتهٔ وی گردیدند و دراثر آن مژدهٔ رفع تکلیف ومانند بهایم آزاد مطلق بودن دچارهرج ومرج گردیده وهمه‌گونه قبایح و فجایع را مرتکب می‌شدند. عمویش ملامحمدتقی برغانی سابق‌الذکر بحکم وظیفهٔ دینی اهتمام تمام بکار می برده که اورا از این اقدامات خود منصرف سازد لیکن اصلاً مثمر ثمر نمیشد بلکه بالعکس قرّةالعین بواجب‌القتل بودن وی حکم کرده وجماعت بابیّه را بقتل وی برگماشت تا در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت که سال اوّل جلوس ناصرالدین شاه بوده بشرحی که تحت عنوان برغانی نگارش داده‌ایم بقتلش آوردند. خود قرّةالعین نیز در همین سال در بندرکجور از اعمال مازندران دستگیر مأمورین دولتی شد و تحت‌الحفظ بتهرانش برده وپس‌از امتناع از قبول نصایح مشفقانه خفه‌اش کرده ودرچاهش انداختند. اشعار بعضی از جریانات دیگر قضیه‌را موکول بکتاب

درّ منثور زینب فوازه و تذکرة‌الخواتین و مآثر وآثار و منابع دیگر میداریم .

قرشی[1]

قرشی **اسمعیل بن عمر-** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

قرشی **خواجه ایوب -** لاهوری، ازعرفای قرن دوازدهم‌هجرت میباشد که با زهد و ورع وتقوی ، جامع‌کمالات شریعت وکاشف‌اسرار حقیقت بوده وکراماتی بدو منسوب است . ازتألیفات او **شرح مثنوی رومی** و **مخزن عشق** بوده و شرح مثنوی او معروف به **شرح ایوب** میباشد وخودش‌گوید درشرح‌کردن‌مثنوی با شوق تمامی‌که داشتم بازهم بجهت قدرت فهم مطالب‌آن متردّد بودم بالاخرة بخودآن کتاب تفأل‌کردم و بدین شعر تصادف نمودم پس با دل قوی بمرام‌آغاز کردم:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا وی مقـال روح سلطـان هدا
مثنوی را شرح مشروحی بده صـورت امثـال اورا روح ده

وفات خواجه ایّوب بسال هزار و صد و پنجاه وپنجم هجرت درلاهور واقع شد وجملهٔ: **مهتاب بهشت** = **۱۱۵۵** مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۳۷۰ ج۲ خه)

۱- **قرشی-** بضم اول و فتح ثانی منسوب است بقریش (بروزن‌کمیل) وآن اشرف و افضل و بزرگترین قبائل عرب و اولاد نضر بن‌کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر و مورد تجلیلات دیگر قبائل بوده و بهمه‌شان ریاست داشته و وجود مقدس حضرت رسالتص نیزازهمین‌قبیله بوده‌است. من‌باب‌تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم‌فرماید: **اَنَا اَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضّادِ** یا **اَفْصَحُ الْعَرَبِ بَیْدَ اَنّي مِنْ قُرَیْشٍ** . بزعم بعضی، قریش اولاد فهر بن مالك بن نضر بوده و هرکه از ایشان نباشد قرشی نگویند و بهرحال هریك از افراد این قبیله را بجهت انتساب آن قرشی‌گفته و درمقام نسبت حرف سیم‌آن را حذف نمایند بلی‌گاهی باقتضای ضرورت شعر حذف نکرده و **قریشی** گویند بلکه‌گاهی درغیر شعر هم قریشی اطلاق میکنند . تحقیق زاید را از وجه تسمیهٔ قریش و نضر یا فهر بودن پدر این قبیله و شعبات متفرقه ودیگر مباحث راجع بهمین موضوع را موکول بکتب مربوطه میداریم . لفظ قرشی در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن حسن بن سعید، احمد بن حسین، احمد بن محمد بن‌حسن وجماعت بسیاردیگراست.

قرشی — **زبیر بن بکار** - بعنوان **زبیری زبیر** مذکور شده است.

قرشی — **عبدالقادر بن ابی‌الوفاء محمد** - بعنوان **محیی‌الدین عبدالقادر** خواهدآمد.

قرشی — **محمد بن طلحة** - بعنوان **کمال‌الدین** خواهدآمد.

قرشی — **محمد بن عمر بن خالد** - درضمن شرح‌حال **جوهری** اسمعیل مذکورشد.

قرطبی[1]

قرطبی — **احمد** - مکنّی به **ابوالعباس**، ملقّب بـه **جمال‌الدین**، از اکابر محدّثین عامّه میباشدکه به **شیخ‌المحدثین** معروف ودرسال ششصد و پنجاه و ششم هجرت درگذشته و ازتألیفات او است:

۱- شرح صحیح البخاری ۲- مختصرالصحیحین ۳- المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم. (ص ۲۷۱ ج۵ فع)

قرطبی — **احمد بن محمد بن محمد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌حجت** خواهدآمد.

قرطبی — **محمد بن احمد بن رشد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌رشد** خواهدآمد.

قرطبی — **یحیی بن سعدون بن تمام بن محمد** - ازدی اندلسی قرطبی، ملقّب به **صائن‌الدین**، مکنّی به **ابوبکر**، درحدیث ونحو ولغت وتجوید و قرائت و علوم قرآنیّه از اکابر وقت ومرجع استفاضهٔ مشایخ عصرخودبود، بسال پانصد

۱- **قرطبی** - بضم اول و ثالث منسوب است بشهر قرطبه (بروزن سنبله) کـه بنوشتهٔ مراصد مرکز و بزرگترین بلاد اندلس بوده و اخیراً خراب و مردمانش متفرق ویکی از بلاد متوسط میباشد. در روضات‌الجنات علاوه برذکر عرض و طول و مرکز خلافت بنی‌امیه بودن و بعض مزایای دیگرآن گویدکه مسجدآن از بزرگترین مساجد اسلامی وکلیسای‌آن نیز نزد نصاری بسیاری معتبر بوده و ازعادات منحوسهٔ اهالی‌آن،آن است‌که همه ساله در شب عاشورا جشن بی‌نهایت میکنند و حرکات نابایستی از اجامر و اراذل ایشان بعمل‌آیدکه قلم را قدرت تحریرآنها نباشد.

و شصت وهفتم هجرت درموصل وفات یافت ، ابن‌شداد قاضی با ملاقات‌او ودرس‌خواندن از او فخر می‌کرده‌است. (ص۳۶۸ج۲کا)

قرعاء لقب رجالی احمد بن یونس است .

قرقشندی **احمد بن علی** - بعنوان **قلقشندی** خواهدآمد .

قرمانی **احمد بن یوسف بن احمد** - معروف به احمد بن سنان دمشقی **قرمانی**، مکنّی به **ابوالعباس** ، منشی اوقاف مکّه و مدینه بوده ومؤلف کتاب **اخبارالدول وآثارالاول** که در بغداد و قاهره چاپ ، بتاریخ قرمانی معروف و ملخّص کتاب تاریخ جنابی امیر ابومحمد سالف‌الترجمة بوده وبعض مطالب دیگر بدان افزوده و بسیاری از دول را هم ذکر نکرده است . قرمانی بسال هزار و نوزدهم هجرت در دمشق در هشتاد سالگی وفات یافت ودرمقبرهٔ فرادیس مدفون گردید .

ظاهر آنکه قرمانی منسوب بموضع قرمان نامی‌است ازمضافات دمشق ودرمراصد موضعی بدین‌اسم ننوشته وگوید قرما (با دوفتحه) دیهی است دریمامه . **نگارنده گوید :** دور نیست‌که قرمانی منسوب بهمین قرما بوده و زیادت نون در مقام نسبت مانند زیاده کردن‌آن در ربّانی و صمدانی و نظائرآنها باشد. (کف وصد وغیره)

قرنی **اویس بن عامر** یا **انیس مرادی‌قرنی**، ازاکابر تابعین وخیارفقرای صابرین و یکی از چهار تن اتقیای زهّاد ثمانیّهٔ سالف‌الذکر بوده و زهد و ورع و تقوی و وثاقت و مکارم و علوّمقام او مسلّم فریقین ودرعبارت بعضی از اجلّه به **سیدالتابعین** موصوف و بموجب اخبار وارده افضل تابعین ویا از خیار ایشان واز حواریّین امیرالمؤمنین ع بوده و عهد سعادت حضرت رسالت را درک‌کرده است . غایبانه بدون ارشاد احدی محض توفیق‌سبحانی و الهام ربّانی محبت‌آن‌حضرت دردلش جاگیر شد و دین مقدّس اسلام را قبول‌کرد و باآن‌همه عشق مفرطی‌که بزیارت جمال عدیم‌المثال‌آن‌حضرت داشته بجهت خدمت‌گذاری دائمی مادر ضعیفه‌ای‌که داشته بشرف حضور مبارک مشرّف نگردید .آن‌حضرت روزی باصحاب خود بشارت داد بوجود مردی

از امّت که اورا اویس قرنی گویند و شفاعت او در مثل قبیلهٔ مضر و ربیعه قبول میشود پس بعمر فرمود که اگر اورا درک کردی سلام مرا بدو برسان اینك عمر نیز درموسم حج احضارش کرد و بعداز تبلیغ سلام آن حضرت قضیهٔ شفاعت کردن اورا چنانچه مذکور شد بیان نمود. اویس بسجده افتاد و بسیار گریه میکرد تا سر برداشته و مردم از وی تبرّك میجستند پس بعمر گفت مشهورم کرده و هلاکم نمودی اشاره باینکه حظ نفس و حیات حقیقی او درعزلت وانقطاع وگمنامی بوده است. بعداز آن درصفّین بحضرت امیرالمؤمنین ع بیعت کرد تا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید. در نخبة المقال گوید:

ثم اویس القرنی الزاهد **من الثمانی شافع و عابد**

درحدیث نبوی دیگرهست که آن حضرت فرمودند: **اِنّي لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنْ طَرَفِ (قبل خ ل) اليَمَنِ** و یا **اِنّي لَاَسْتَنْشِقُ روحَ الرَّحْمٰنِ مِنْ جانِبِ (ناحیه خ ل) اليَمَنِ**

در مثنوی ملای رومی نیز در پائین قضیهٔ مژده دادن بایزید از زادن ابوالحسن خرقانی پیش از سالها با نام و نشان و صورت و سیرت اوگوید:

گفت بوی بوالعجب آمد بمن — هم چنانکه مر نبی را از یمن
که محمد گفت بردست صبا — از یمن می آیدم بوی خدا
بوی رامین میرسد از جان ویس — بوی یزدان میرسد هم از اویس
از اویس واز قرن بوی عجب — مر نبی را مست کرد و پرطرب
چون اویس ازخویش فانی گشته بود — آن زمینی آسمانی گشته بود
آن هلیله پرورید در شکر — چاشنی تلخیش نبود دگر
آن هلیله رسته از ما و منی — نقش دارد از هلیله طعم نی
آنکسی کاز خود بکلی درگذشت — این منی و مائی خود در نوشت
این سخن پایان ندارد بازگرد — تا چه گفت ازوحی غیب آنشیرمرد

شهادت اویس بسال سی و هفتم یا نهم هجرت در صفّین بود وبنا براوّل، یکی ازسه کلمهٔ: **(اول=۳۷)** و **(زکی=۳۷)** و **(هادی زاهد=۳۷)** وبنا بردویم، نیز یکی از سه کلمهٔ:

(حال=۳۹) و **(هادی واحد=۳۹)** و **(حبیب زاهد=۳۹)** مادّهٔ تاریخ وی میباشد.

اول اولیـا است ذات او — سال تـرحیل او ز **(اول=۳۷)** جو
اهل حال است ذات او همه حال — حاصل آید ز **(حال=۳۹)** سال وصال

نسبت مرادی بقلعهٔ مراد نامی است نزدیکی قرطبهٔ اندلس و یا بقبیلهٔ مراد نامی است از قبائل یمن که اولاد **مراد بن مذحج** و یا **مراد بن مالك** بن داود بن زید بن یشحب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا هستند و مراد در اینجا یکی از دو معنی آخری است. **اما قرنی** منسوب است بقرن (با دوفتحه) و آن نام یکی از بطون قبیلهٔ مراد نامی است از قبائل یمن که بقرن بن ردمان یا رومان بن ناجیة بن مراد از اجداد اویس انتساب دارند. اینکه در صحاح جوهری اویس را بموضع قرن نامی که آنرا قرن المنازل و قرن الثعالب هم گویند و میقات احرام اهل طائف و نجد است منسوب داشته و آن را نیز با دوفتحه ضبط کرده از هر دو جهت اشتباه و مورد تخطئهٔ قاموس و شرح لمعهٔ شهید و دیگر اجلّه میباشد که قرن بدین معنی میقاتی بسکون **حرف را** است نه فتح آن و اویس هم بدان منسوب نمیباشد. در مجمع البحرین نیز اویس را بهمین قرن المنازل نسبت داده ولکن ظاهر کلامش سکون **حرف را** است و بنا بر این فقط در نسبت دادن اویس بدانجا اشتباه شده است.

(ص ۶۵ لس و ۱۱۱۰ ج۲ س و۲۲ ج ۲ طرائق و ۱۰۶ ج ۱۴ عن و۲۴ ج ۱ طبقات شعرانی و کتب رجالیه و شرح لمعه (باب حج)

قره باغی **ملااسمعیل** - از اکابر علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که عالم عابد زاهد متّقی، جامع معقول و منقول و کراماتی بدو منسوب است. در بدایت حال از موطن اصلی خود قره باغ از بلاد روسیه بتبریز آمد، در مدرسهٔ حاج صفرعلی اقامت گزید، از اکابر علمای آنجا بتحصیل کمالات پرداخت تا باصفهان رفته و بتحصیل معقول و منقول اشتغال یافت، زمانی در مشهد مقدّس رضوی مشغول و در مقبرهٔ شیخ بهائی تدریس کرد، سپس مدتی هم در تهران در حوزهٔ حاج میرزا حسن آشتیانی سالف الترجمة و حاج ملاعلی کنی آتی الترجمة حاضر شد و اخیراً در سال

هزار و سیصد تمام هجرت عزیمت مجاورت عراق عرب داد هرچه اصرار در اقامت در تهران کردند و بتهیهٔ همه‌گونه وسائل معاش و زندگانی مستظهرش نمودند سودمند نشد. بفیض عتبه‌بوسی ائمهٔ عراق نایل آمد ودرحدود دوسال درحوزهٔ درس حاج میرزامحمدحسن شیرازی آتی‌الترجمة مشغول استفاده شده و بعضی از طلاّب را هم تدریس میکرد، سپس در نجف حاضر درس فاضل ایروانی سالف‌الترجمة بوده و بیش از اندازه مورد تبجیل و احترامات تمامی علمای آن ارض اقدس گردید. بجهت زهد و ورع او تمامی اهل علم و خواصّ در نماز در صحن مقدّس مرتضوی باکمال اطمینان خاطر بدو اقتدا میکردند. در هروقفهٔ زیارت با پای پیاده بزیارت کربلا مشرّف میشد و هرروز پنجشنبه نیز بمسجد سهله وکوفه رفته و اعمال مقرّرهٔ آنها را بجا می‌آورد. بعداز وفات فاضل ایروانی مذکور بتدریس متون فقه و اصول ومعقول ومنقول اشتغال داشته و ازفتوی دادن اکیداً امتناع مینمود و **حاشیهٔ فصول الاصول** ازآثار قلمی او است و هنوز چاپ نشده و اصل نسخهٔ آن در دومجلّد با خط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی تلمیذ محترمش آقای حاجی میرزاباقر قاضی طباطبائی تبریزی سالف‌الترجمة موجود بوده است.

(اطلاعات متفرقه)

قره‌خواجه بعنوان **علاءالدین علی بن عمر** - نگارش دادیم.

قره‌دده **کمال‌الدین** - ملقّب به **دده‌خلیفه**، معروف به **قره‌دده**، از افاضل قرن دهم هجرت میباشدکه در فقه و تفسیر دستی توانا داشت و علاوه بررسائل بسیاری‌که در فنون مختلفه دارد ازآثار قلمی او است:

۱- **حاشیه برشرح تصریف تفتازانی** که مطالب زیادی بدان شرح گردآورده و بنقل اقوال بسیاری از علما و دانشمندان و فقها و عرفا و مفسّرین و ادبا و نحویّین و صرفیّین ولغویّین پرداخته‌است و این مجموعه وحاشیه را **دده جنگی** گویند ودراستانبول و قاهره چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۳۱۱۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

جدید تهران موجود است. قره‌دده در سال نهصد و هفتاد و سیّم یا پنجم هجرت درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

قریب / قریعی — اولی لقب رجالی حسین بن محمد قاضی و دویمی جرموز جهیمی یا هجیمی بوده و موکول بدان علم شریف هستند.

قزاز[۱]

قزاز — **محمد بن جعفر** - نحوی لغوی تمیمی قیروانی، کنیه‌اش **ابوعبدالله**، شهرتش **قزاز قیروانی**، ادیبی است معروف شاعر ماهر و کتابهای بسیاری برای بعضی از ملوك فاطمیّهٔ مصر تألیف داده‌است که همهٔ آنها ضایع بوده و بدست نیامده و از اشعار او است :

اضمر والی ودا ولا تظهروه | **یهدہ منکم الی الضمیر**
ما ابالی اذا بلغت رضاکم | **فی‌هواکم لای حال اصیر**

بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در هفتاد سالگی در شهر قیروان از بلاد آفریقا درگذشت.

(ص ۲۱۶ هب و ۷۱۷ ت و ۹۳ ج ۲ کا و ۱۰۵ ج ۱۸ جم وغیره)

قزوینی[۲]

قزوینی — **سید میر آصف** - عالم عامل فاضل کامل زاهد متّقی از علمای امامیهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشد که از علمای اصفهان تحصیل مراتب علمیّه نموده و بمقامی عالی رسید و مورد تجلیل علمای قزوین بود و **شرح خطبهٔ همام نهج البلاغة** از آثار قلمی او و حاکی از کمال قدرت علمی او میباشد. در

۱ـ **قزاز**- بروزن بزار ، صیغهٔ مبالغه از قز بمعنی ابریشم بوده و منسوب به عمل قز و بیع و فروش آن است و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن ، ایوب بن شعیب ، زیاد بن حسن و بعضی دیگر است.

۲ـ **قزوینی**- منسوب است بقزوین از بزرگترین ومعروف‌ترین بلاد ایران ودراصطلاح رجالی لقب احمد بن حمدان ، احمد بن علی ، بابا بن محمد و جمعی دیگر است .

سال هزار و صد و سی و پنجم هجرت که اصفهان از طرف افغان محاصره شده و قحط و غلا بنهایت رسیده بوده است مواسات بسیاری با برادران دینی کرده وقضایائی دراین باب از وی منقول است . (ص۹ ج۵ عن)

قزوینی **امیر ابراهیم بن میرمحمد معصوم** - ذیلاً ضمن شرح حال قزوینی سیدحسین مذکور است .

قزوینی **احمد بن فارس** - در باب کنی بعنوان **ابن‌فارس** خواهدآمد .

قزوینی **شیخ اسمعیل بن علی بن معصوم** - قزوینی، ازعلمای امامیّهٔ اواخر قرن دوازدهم هجرت ویا اوائل قرن سیزدهم را نیز دیده و از تألیفات او است : **انباء الانبیاء فی اثبات النبوة الخاصة من الکتب السماویة** بزبان فارسی که تمامی آیات قرآنیّه و احادیث قدسیّه وفقرات کتب انبیای سلف راکه دلالت بر نبوت خاصّهٔ مصطفویه دارند درآن جمع کرده وغیراینها را نیز ترجمه بفارسی نموده وسال وفاتش بدست نیامد و پسرش ملاعباس ازسید بحرالعلوم (متوفی بسال۱۲۱۲ه ق = **غریب**) اجازه داشته است.

(ص۴۸ ج۲ ذریعة و۷۳ ج۱۳ عن)

قزوینی **میرزا جعفر بن سید مهدی بن سید حسن** - حسینی ، مکنّی به **ابوالهادی** ، معروف به **قزوینی** ، از اکابرعلمای امامیّهٔ خانوادهٔ آل‌قزوینی میباشدکه‌کاتب بلیغ شاعر ماهر ادیب لغوی ، در حلّه ساکن ، دارای ریاست مذهبی ، در نزد اولیای امور و طبقات دیگر بسیار محترم ، اوقات او در انجام مهمّات مردم مصروف وممدوح شعرای عصرخود بود ویك قسمت دیوان سیدحیدر حلّی درمدح وی میباشد . سید میرزا جعفر ازشاگردان پدر خود وشیخ‌مرتضی‌انصاری وفاضل‌ایروانی بوده وکتاب **اشراقات** در منطق و **تلویحات** در اصول فقه از تألیفات او میباشد. اشعارش نیز بسیار متین وحاوی رقّت‌الفاظ و دقّت معانی بوده ودراوّل محرّم سال هزار ودویست و نود و هفتم یا هشتم هجرت درحال حیات پدر در حلّه وفات یافت و جنازه‌اش دوش بدوش نقل بنجف گردید . (ص۲۶۷ ج۱۷عن)

سیدحسین بن امیرابراهیم- **قزوینی** بن امیرمحمد معصوم بن محمد فصیح بن امیراولیاء حسینی قزوینی ، از اعیان و ثقات علمای امامیّه و فقها و مجتهدین اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در وثاقت و زهد و ورع و تقوی وحید عصر، جامع معقول و منقول ، کرامات و خوارق عادات بسیاری در حیاتش بدو منسوب ، از معاصرین آقا محمدباقر بهبهانی و اساتید صاحب ریاض و میرزای قمی و ازمشایخ اجازهٔ روایتی سیدمهدی بحرالعلوم سالف‌الترجمة بود . بحرالعلوم نیز در اجازه‌ای‌که بشیخ عبد علی بن محمد بن عبدالله بحرانی داده بسیارش ستوده و سید حسین نیز بواسطهٔ والد معظّم خود از علامهٔ مجلسی و شیخ جعفر قاضی وآقا جمال خوانساری روایت‌کرده و اغلب تلمذ او نیز از والد مذکورش بوده و از تألیفات او است :

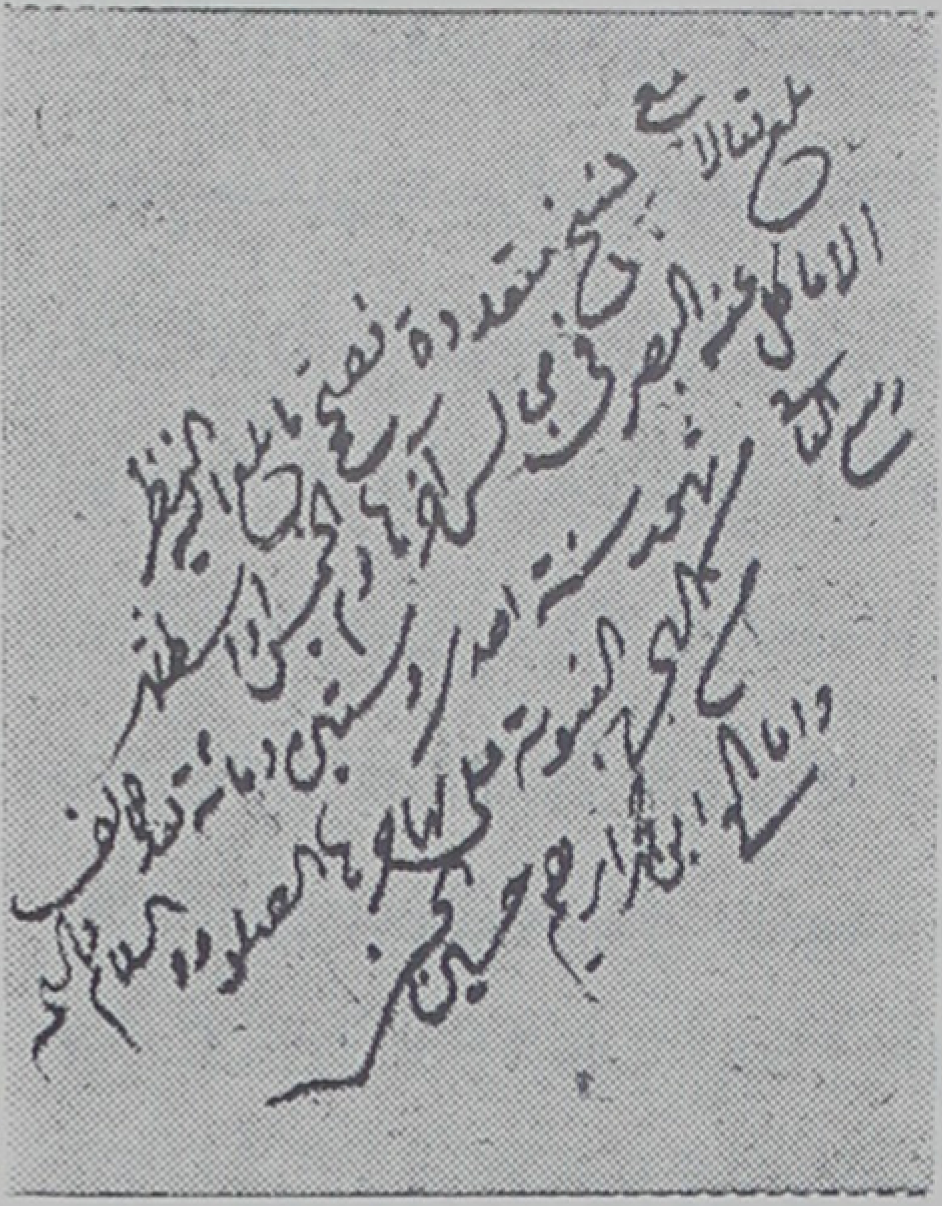

خط سیدحسین قزوینی -۲۸

یك نسخهٔ خطی ازمحاسن برقی‌که تاریخ کتابت آن‌روزدوشنبه ۲۴ذیحجه۱۰۸۹ بوده وآقای نجفی ازقم فرستاده بود درصفحهٔ آخرآن‌که آخرباب مرافق‌آن کتاب بود آقای سیدحسین قزوینی در سال ۱۱۶۱هـ مقابله و صحت‌آن را تصدیق فرموده و عین خطآن عالم ربانی است‌که گراور شده است

۱- **اختیارالمذهب فی‌مایصحبه الانسان من‌الذهب** که یکی از رساله‌های مندرجه در در ثمین مذکور ذیل است ۲- **ایضاح‌المحجة فی‌حل‌الظهر یوم‌الجمعة بالحجة** واین هم یکی‌از رساله‌های مذکوره‌است ۳- **الدر الثمین فی‌الرسائل الاربعین** که حاوی‌چهل رسالهٔ مفردهٔ‌خودش است ۴- **مستقصی‌الاجتهاد فی‌شرح‌ذخیرة‌العباد** درارث ۵- **المشترکات** در رجال ۶- **معارج الاحکام فی‌شرح مسالك الافهام و شرایع الاسلام** که بمقدّمات سودمندی مشتمل است .

صاحب ترجمه درسال هزار و دویست و هشتم هجرت وفات یافت وقبر شریفش درقزوین و مزار مشهور و دعای سیفی نسخهٔ بحرالعلوم از این سید جلیل است .

امیرابراهیم قزوینی والد معظم‌سیدحسین نیز عالمی است‌کامل، از اجلاّی علمای

امامیّهٔ اواسط قرن دوازدهم هجرت ، بسیار عابد و زاهد و قانع و محتاط ومتعبد وفقیه حکیم متکلّم و بحری بوده است موّاج و متلاطم که از تمامی علوم متداولـه حظّی وافر داشت ، تمامی عمر خود را در تحصیل علم بگماشت و چنانچه فوقاً اشاره شد از تلامذهٔ آقا جمال خوانساری ومجلسی ثانی و شیخ جعفر قاضی وپدر خود امیرمحمد معصوم بوده واز ایشان وجمعی دیگر از اجلّه اجازهٔ روایتی داشته وازاساتید شیخ عبدالنبی قزوینی مذکور ذیل میباشد وازتألیفات او است:

۱- **اجوبةالمسائل الفقهیة والعقلیة** ۲- **تتمیم امل‌الآمل** ۳- **تحصیل الاطمینان فی‌شرح زبدةالبیان** که شرح آیات‌الاحکام اردبیلی است و بنظر استادش آقا جمال رسیده و مورد تحسین وی بوده وتقریظی‌هم بر آن نوشته‌است ۴ تا ۱۱- **تحقیق‌البدا** و**تحقیق‌الصغیرة والکبیرة** و **تحقیق‌العلم الالهی** و **حاشیهٔ شرح لمعه** و **حاشیهٔ مدارک‌الاحکام** و **حاشیهٔ مسالک‌الافهام** و **سلاح‌المؤمنین** در ادعیه و**مقامات** مانند مقامات حریری و غیرذالك . امیرابراهیم اشعار خوبی نیز در مدایح حضرات ائمّهٔ اطهار ع گفته و من‌جمله قصیده‌ای غرّا در قبال قصیدهٔ فوز و امان شیخ بهائی درمدح حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله فرجه دارد و درسال هزار وصد و چهل و پنجم یا هشتم هجرت درحدود هشتاد سالگی وفات یافت.

امیرمحمد معصوم قزوینی جدّ امجد سیدحسین صاحب‌ترجمة نیز ازفحول‌علمای اواخر قرن یازدهم هجرت ، از تلامذهٔ میرزا رفیعای نائینی‌آتی‌الترجمة، ازمعاصرین‌آقا حسین خوانساری و ملامحسن فیض و ملامحمدتقی مجلسی ، جامع معقول و منقول ودر حدیث و ریاضیّات و حکمت و علوم عربیّه مهارت کامل و بصیرتی بسزا داشت . **حاشیهٔ الهیات شرح اشارات خواجه** و **حاشیه برحاشیهٔ خفری برشرح تجرید قوشچی** و **حاشیهٔ شفا** و **منتخب‌الملل والنحل** از تألیفات او بوده و درسال یك هزار و نود و یکم یانهم هجرت بموت فجأه وفات یافت .

(ملل وص ۲۰۰ت و ۳۸۴ مس و۴۷۰ ج۵عن و مواضع متفرقه از ذریعة)

قزوینی

ملاخلیل بن غازی - قزوینیّ‌الاصل والمسکن والمدفن، ازاکابر وفحول علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه‌فقیه

محدّث حکیم مدقّق ، متکلّم محقّق ، در اخلاق فاضله طاق ، جامع کمالات و فضائل ، کراماتی بدو منسوب ، گاهی بمناسبت نام پدرش به **غازی** موصوف ، ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی و علاّمهٔ مجلسی وملامحسن کاشانی ونظائر ایشان ، ازتلامذهٔ شیخ بهائی ومیرداماد و شریك درس خلیفة السلطان و درنزد ملوك صفویّه و امرا و حکام و طبقات دیگر بسیار محترم و محل اعتماد بود . پیش از سن سی سالگی یك چندی تولیت موقوفات حضرت عبدالعظیم بدو مفوض و درآن آستان شریف مشغول تدریس بوده است تا بعدازمدتی از آن مقام منفصل و بمکّه رفته و زمانی درآن ارض اقدس مجاورت نمود و **حاشیهٔ مجمع البیان** را نیز درآنجا تألیف داده ودر سلافة العصر سید علیخان مدنی بسیارش ستوده است.

مخفی نماندکه ملاخلیل مسلك اخباری داشت ، طریقهٔ اجتهاد را شدیداً انکار مینمود ، نماز جمعه را در زمان غیبت حرام میدانست ، همچنین استعمال دخانیات را نیز اصلاً تجویز نکرده و اکیداً حرام میشمرد ، رساله‌ای دراین موضوع تألیف داده و درتنقیح و تهذیب آن اهتمام تمام بکار برد ، اخیراً نسخهٔ خوبی ازآن رساله نوشته وبا جلد ظریف و لطیفی مجلّدش کرد ، توی ظرف قماش نفیسی گذاشته و بخدمت مجلسی ارسالش داشت که بلکه بواسطهٔ مطالعهٔ آن از صرف قلیان که افراط تمام درآن داشته منصرف گردد. مجلسی بعد از استحضار از مضمون آن درهمان ظرف قماش تنباکوی خوبی گذاشته و نزد مؤلفش عودت داده وهم بنگاشت که ماآن رساله را مطالعه کرده و چیزی قابلش ندیدیم الاّ اینکه چون ظرف آن برای تنباکو گذاشتن بسیار خوب و شایسته بود لذاآنرا پراز تنباکوکرده و بخدمتتان فرستادیم تا اجرت زحماتی باشدکه درتنقیح این مرام متحمّل شده‌اید.

از مکارم اخلاق وی آنکه: درسر مسئله‌ای بین او و ملامحسن فیض کاشانی بحثی طولانی واقع بوده و درگفتهٔ خود اصرار تمام داشت تا بعداز مدتی خطا و اشتباه خود درآن مسئله بخودش منکشف گردید ، محض برای عذرخواهی با پای پیاده از قزوین بکاشان رفت ، درِ خانهٔ فیض را زده وازپشت در صدا زدکه : **یامُحْسِن قَدْاَتاكَ المُسیئُ**

فیض هم از صدایش شناخته ودر دم درآمد ، بعد ازمعانقه و ملاطفت و اعتذار ازآن مسئله بعد از ساعتی دیگر عازم قزوین شد و اصرار فیض هم که مقداری توقف نماید کارگر نگردید و مراجعت نمودکه مبادا خلوص نیّت او مشوب باشد . از جملهٔ کرامات او نیز چنانچه اشاره شدآنکه روزی یکی ازمأمورین دولتی که براتجوی بعهدهٔ یکی از رعایا در دست داشته دریکی ازکوچه‌های قزوین بدو مصادف شد وآن برات را بدو دادکه بخواند تا معلوم باشد بعهدهٔ کیست تااینکه برود وجو را از او بگیرد، ملاخلیل بعد از خواندن برات محض اینکه غیرمشروع و حوالهٔ دولتی بوده نخواست که درآن امر غیرمشروع شرکتی داشته باشدآنکس را نشان نداده وگفت که این برات بعهدهٔ من است ، اورا بخانه‌اش برده وبا رضا و رغبت خودآن جو را بدان مأمور تسلیم نمود،آن مأمور همآن را برده و بمعلف اسبها ریخت لکن اسبها بدان رغبت نکرده و نخوردند اینك مورد حیرت مطّلعین شد و بالاخرة قضیه مسموع سلطان گردید و بعد از استکشاف باطن قضیه معلوم شدکه آن جو را ملاخلیل از مال شخصی خودش داده است و دیگر برمراتب جلالت و عظمت وی بیفزود واز تألیفات او است:

۱- الجمل درنحو چنانچه در روضات گفته و لکن موافق آنچه از ریاض‌العلما نقل شده نام این کتاب **مجمل** است بزیادت میم در اول **۲- حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطب رازی ۳- حاشیهٔ عدةالاصول شیخ طوسی** که ذیلا بنام شرح عدة مذکور است **۴- حاشیهٔ مجمع‌البیان طبرسی** که درمکهٔ معظمه تألیفش داده است **۵- رسالهٔ حرمت توتون ۶- رسالهٔ حرمت نماز جمعه در زمان‌غیبت ۷- رسالهٔ قمیه ۸- رسالهٔ نجفیه ۹- رموزالتفاسیرالواقعةفی‌الکافی‌والروضة ۱۰- الشافی فی‌شرح‌الکافی** که شرح عربی‌کافی کلینی است تا اواسط کتاب طهارت وآن را بامر خلیفةالسلطان تألیف کرده است **۱۱- شرح عدةالاصول شیخ طوسی** و جمعی از علما برآن حاشیه نوشته‌اند **۱۲- شرح‌کافی عربی** که بنام‌شافی مذکورشد **۱۳- شرح‌کافی فارسی** که تمامی کافی مذکور را درظرف بیست سال‌که مدت تألیف اصل کافی هم بوده بامر شاه عباس ثانی شرح کرده وبه **صافی** موسومش داشته است **۱۴- الصافی‌فی‌شرح‌الکافی** که مذکورشد **۱۵- المجمل** که بنام جمل مذکور شد . وفات ملاخلیل بسال هزار و هشتاد ونهم هجرت در هشتاد و هشت سالگی درقزوین واقع و درمدرسه‌ای‌که بنام خودش معروف است مدفون گردید .

(قص و مل وص ۲۶۷ت و ۱۷۶هب وغیره)

قزوینی **زکریا بن‌محمود** - ویا زکریا بن محمد بن محمود انصاری قاضی قزوینی الولادة، **ابویحیی** یا **ابوعبدالله** الکنیة، **جمال‌الدین** اللّقب، گاهی به **عمادالدین** یا **عمیدالدین** نیز ملقّب و به **عماد قزوینی** موصوف عالمی است عامی ادیب فاضل و فقیه محدّث کامل نیکوسیرت، خط او نیز درنهایت جودت، نسبش بمالك بن انس خادم حضرت رسالت ص موصول، درعهد مستعصم عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه ق) قضاوت واسط و حلّه علی‌الترتیب بدو مفوض بوده ودر اوقات قضاوت او خلافت عباسیّه منقرض گردید. زکریّا از تلامذهٔ اثیرالدین ابهری سالف‌الترجمة بوده و از تألیفات او است:

۱- آثارالبلاد و اخبارالعباد و درآن هرچیزی راکه از خصائص عباد و بلاد دیده و شنیده درج کرده اینك حاوی غث وسمین و زشت و زیبا میباشد ودرشهرغوطه با یك مقدمهٔ آلمانی چاپ شده است **۲- عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات** و اصل آن‌که عربی میباشد با کتاب آثارالبلاد مذکور در لیبسیك چاپ ویکمرتبه نیز درحاشیهٔ حیات‌الحیوان دمیری درمصر چاپ وترجمهٔ فارسی‌آن‌هم درتهران با تصاویر مقتضیه بطبع رسیده وباکثر السنهٔ اروپائی نیز ترجمه شده است. وفات زکریّا بسال ششصد و هشتاد و دویم هجرت در واسط واقع و جنازه‌اش ببغداد نقل و درمقبرهٔ شونیزیّه مدفون‌گردید.

(ص ۲۱۶هب و ۳۰۰ت و ۳۶۵۸ ج ۵س وغیره)

قزوینی **عبدالکریم بن ابی‌سعید محمد** - بعنوان **رافعی** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **شیخ‌عبدالنبی بن محمدتقی**- قزوینی الاصل، یزدی الاقامة، عالمی است جلیل متبحّر از معاصرین سید مهدی بحرالعلوم (متوفّی بسال ۱۲۱۲ه ق = **غریب**) و مؤلف‌کتاب تتمیم امل‌الآمل میباشدکه‌آن را بامر سیّد مذکور در سال هزار و صد و نود و یکم هجرت تألیف داده وسید هم مدح بلیغی دربارهٔ آن‌کتاب مینماید. هریك ازایشان با اجازهٔ مدبجه‌که بین‌القدما مرسوم بوده از دیگری روایت مینماید و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۱۷۱هب و۳۳۷ ج۳ذریعة)

قزوینی **عبیدالله بن سعد** - بعنوان **ضیاءالدین عبیدالله** نگارش‌یافته‌است.

قزوینی **سیدعلی بن سید اسمعیل** - موسوی ، عالمی است فاضل عابد زاهد فقیه اصولی محدّث رجالی مفسّر معقولی منقولی ازفحول علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت که اغلب اوقات قوانین الاصول میرزای قمی را تدریس میکرده و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ قوانین** مذکور که بسیار مرغوب و بین العلما محل توجه و مطلوب و ازتبحر و رشاقت بیان مؤلف خود حاکی ودرتهران چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ معالم الاصول** ۳- **قاعدهٔ لاضرر** و درسال هزار و دویست و نود و هشتم هجری قمری وفات یافت .

(ص ۱۲۵ ج ۱ ع ه و ۱۷۷ ج ۶ ذریعة)

قزوینی **ملامحسن بن محمدطاهر**- قزوینی طالقانی ، ادیب نحوی، ازائمهٔ علوم عربیّه واز افاضل تلامذهٔ میرزا قوام الدین محمد قزوینی معاصر مجلسی بوده واز تألیفات او است :

۱- **رشح الحساب** که شرح نظم الحساب استاد مذکورش میباشد و تألیف آن درسال هزار وصد و بیست و هشتم هجرت بوده است ۲- **زینة المسالك فی شرح الفیة ابن مالك** ۳- **شرح العوامل المأة** که عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی را شرح کرده وهمین شرح بعوامل ملامحسن معروف و ازکتب درسی محصلین ابتدائی علوم عربیه است و اینکه درقصص العلما عواملی راکه ملامحسن قزوینی شرحی برآن نوشته از ملامحسن فیض دانسته است ظاهراً اشتباه بوده و چنانچه درضمن تألیفات فیض اشاره شد معلوم نیست که او تألیف عوامل نامی داشته باشد و بازهم درصورت لزوم محتاج بتحقیق زاید است ۴- **شرح نظم الحساب** استاد مذکورش ۵- **منظومه ای درمعانی و بیان** و سال وفاتش بدست نیامد . (قص وسطر ۲۸ ص ۵۴۹ ت وغیره)

قزوینی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** نگارش یافته است .

قزوینی **محمد بن مبارك** - قزوینی، معروف به **حکیم شاه محمد**،ازمشاهیر علما و اطبّای نامی قرن دهم هجرت میباشد . نخست از علمای قزوین تحصیل مراتب علمیّه نمود ، اخیراً مدتی بملاّ جلال دوانی سالف الترجمة تتلمذ کرد تا بعداز تکمیل علوم عقلیّه ونقلیّه بمکّه رفته و اقامت گزید ، درطبّ نیزمهارتی بسزا داشت و پس ازآنکه مقامات علمی او نزد سلطان بایزیدخان ثانی (۸۸۶-۹۱۸)

مذکور افتاد درقسطنطنیّه‌اش احضار وطبیب خاص درباری گردید ، بعدازسلطان بایزید در عهد سلطان سلیم (۹۱۸_۹۲۶) و سلطان سلیمان (۹۲۶_۹۷۴ھ) نیز بطبابت خاصّ درباری مفتخر بود تا درسال نهصد و شصت و ششم هجرت وفات یافت وازتألیفات او است:

۱- **ترجمهٔ تذکرة الشعرا** که ذیلا در عنوان ذیل تذکره مذکور است **۲ و۳- ترجمهٔ ترکی و فارسی حیاة الحیوان دمیری ۴- تفسیر قرآن** که از سورهٔ نحل تاآخر ویا از سورهٔ فتح تاآخر قرآن است **۵- حاشیهٔ تهافت خواجه زاده مصطفی بن یونس ۶- حاشیهٔ شرح عقائد نسفی ۷- ذیل تذکرة الشعرای علی‌شیر نوائی** که اصل تذکره بترکی تاتاری و نامش مجالس النفائس است و حکیم شاه هم شعرای روم را نیز بدان اضافه‌کرده و خود تذکره را از ترکی تاتاری بترکی‌رومی ترجمه نموده‌است **۸- ربط السور والایات ۹- ایساغوجی ۱۰- شرح عقائد ملاجلال دوانی ۱۲- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب** وغیر اینها و دور نیست **حکیم‌محشّی** سیوطی هم‌که حواشی‌او دراکثرچاپهای آن کتاب بطبع‌رسیده عبارت‌ازهمین‌حکیم‌شاه‌باشد.

(کف وص ۱۹۷۰ ج۳ و۳۶۵۸ ج۵س وغیره)

قزوینی **سید محمد بن سید مهدی** - بن سیدحسن بن سید احمد بن‌حسین بن امیرابوالقاسم حسینی ، قزوینیّ‌الاصل ، حلّیّ الولادة ، ابوالمعزّ الکنیة ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه درحدود بلوغ با دو برادرش سیدحسین ومیرزا جعفر از حلّه بنجف مهاجرت‌کرده ومعقول ومنقول را متقن داشت و برعکس والد معظّم مذکور در ذیل او تألیفاتش‌کم بوده و هرچه راکه تألیف میکرده بعداز تجدید نظر تغییرش میداده است، فقط **دیوان شعر و رساله‌ای در تجوید و منظومه‌ای درارث** از او باقی‌مانده عاقبت باصرار اهل‌حلّه درسال هزار وسیصد وسیزدهم هجرت باز بحلّه مراجعت کرده و مورد اکرامات بی‌نهایت تمامی طبقات مردم‌گردید و اصلاح نهر حلّه و تعمیر قبور علمای حلّه نیز ازآثار خیریّهٔ او میباشد . درسال‌هزار و سیصد و سی و پنجم هجرت وفات یافت ، جنازه‌اش بنجف اشرف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص آل‌قزوین مدفون‌گردید. مخفی نماندکه نسب صاحب‌ترجمه بمحمدبن زیدشهید ابن‌الامام السجّاد ع موصول میشود وجدّ او سید احمد نخستین‌کسی‌است از این‌خانواده

که از قزوین بنجف مهاجرت کرده و جدّ دیگرش امیرابوالقاسم نیز در عهد صفویّه امیرحاج بوده است. (ص ۵۱ ج ۳ نی)

قزوینی **ملامحمدتقی بن محمد** - دو اوّلی بعنوان **برغانی**، سیّمی بعنوان

قزوینی **ملامحمدصالح بن محمد** - **روغنی**، چهارمی نیز فوقاً در ضمن

قزوینی **ملامحمدصالح بن باقر** - شرح حال نوه‌اش قزوینی سیدحسن

قزوینی **امیر محمد معصوم** - نگارش یافته‌اند.

قزوینی **سیدمحمد مهدی** - یا

قزوینی **سید مهدی** - قزوینیّ الاصل، حلّیّ التوطّن، **معزالدین** اللّقب، (که نسب و رحلت اجداد او از قزوین بعراق عرب و بعضی از مزایای دیگرش فوقاً درضمن شرح حال فرزند ارجمندش سید محمد قزوینی تذکّر داده شد) از اعاظم علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه دربیست سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسید، جامع همه‌گونه کمالات و فضائل و از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ نوری صاحب مستدرك الوسائل بوده ودرآن کتاب مستطاب بسیدالفقهاء الکاملین و سیدالعلماء الراسخین و افضل المتأخرین و اکمل المتبحّرین فخرالشیعة و تاج الشریعة و مؤید بالطاف خفیه و جلیه ودیگر اوصاف فائقه‌اش ستوده وگوید اوکسی است‌که سه‌مرتبه شرف‌اندوز حضور باهرالنور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌فرجه‌گردیده وآیات بیّنات و معجزات باهرات آن بقیة‌الله را مشاهده‌کرده است.

سید مهدی علاوه بر تبحّری که درفقه و اصول وکلام و توحید و امامت و تفسیر و حدیث وغیرآنها داشته درکمالات نفسانیّه نیز بی‌نظیر وکرامات بسیاری بدو منسوب و شطری ازآنها در دارالسلام و نجم ثاقب و جنّةالمأوی علاّمهٔ نوری منقول است. در مراقبت نفس و مواظبت سنن و نوافل و قرائت باآنهمه کبر سنّی‌که داشته اهتمام تمام بکار میبرد و بعداز مهاجرت بحلّه درحدود صد هزار نفر بلکه بیشتر از اهالی‌آن دیار در نتیجهٔ دعوت و هدایت او شیعهٔ خالص امامی‌مذهب‌گردیدند. نیز درمستدرك‌گویدکه در طریق حج ذهاباً و ایاباً با وی هم‌سفر بوده و درمسجد غدیر و مسجد جحفه با وی

نماز خوانده و درمراجعت ازآن سفر مقدّس در دوازدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد تمام هجرت پنج فرسخ بسماوه مانده برحمت ایزدی نایل‌گردید و درحین احتضار کرامتی باهره درمحضر جمعی از مخالف وموافق از وی بظهور آمدکه مورد شگفت حاضرین شد وجنازهٔ او بنجف اشرف نقل و درمقبرهٔ آل‌قزوین دفن‌گردید واز مصنّفات او است:

۱- **آیات‌المتوسمین** درحکمت الهی ۲- **آیات‌الوصول الی علم‌الاصول** که کتابی‌است بس شریف و تمامی مطالب اصولیه را ازمباحث الفاظ و ادلهٔ‌عقلیه ازآیات قرآنیه استنباط‌کرده و بهرمطلبی بیکی ازآیات شریفه استشهاد نموده است ۳- **الارث** ۴- **اساس الایجاد فی‌علم الاستعداد لتحصیل ملکة‌الاجتهاد** . علم استعداد از فروع اصول فقه میباشد و او اولین‌کسی است که این علم را اختراع نموده و این‌کتاب را نیز درهمین علم تألیف و بیك مقدمه ویك خاتمه و چندین تأسیس مرتب نموده است ۵- **استنباط‌القواعد الفقهیة** که ازهفتاد وپنج قاعده بیشتر است ۶- **اسماءالقبائل** ۷- **الانسان و ماله من‌التکلیف بحسب عوالمه‌اللتی تتقلب فیهـا من بدءالوجود الی عالم‌الاخرة** ۸- **بصائرالمجتهدین فی‌شرح تبصرة‌المتعلمین** که تمامی تبصرهٔ علامه را غیراز باب حج شرح‌کرده و اگر باب حج را شرح میکرد بضخامت جواهرالکلام میشد ۹- **تفسیرسورهٔ‌توحید** ۱۰- **تفسیرسورهٔ‌فاتحه** ۱۱- **تفسیرسورهٔ‌قدر** ۱۲- **حلیة‌المجتهدین** که تلخیص بصائر مذکور است ۱۳- **شرح شعر بحرالعلوم در درهٔ نجفیه (ومشی خیرالخلق بابن طاب - یفتح منه اکثرالابواب)** که هشتاد باب ازآن استخراج‌کرده‌که چهل باب در اصول و چهل باب هم درفقه است ۱۴- **شرح‌اللمعتین** که تمام نشده است ۱۵- **الصوارم الماضیة لردالفرقة الهاویة و تحقیق‌الفرقة الناجیة** ۱۶- **الفرائد دراصول** تاآخر نواهی و پنج مجلد است ۱۷- **فلك‌النجاة‌فی‌احکام‌الهداة** ۱۸- **قلائدالخیرفی‌اصول‌العقائد** ۱۹- **مشارق‌الانوار فی‌شرح مشکلات الاخبـار** ۲۰- **مضامیرالامتحان فی‌میادین المسابقة والرهان** درکلام‌که فقط امور عامه ویك قسمت هم از مبحث جواهر از قلمش برآمده است ۲۱- **مواهب‌الافهام‌فی‌شرح شرایع‌الاسلام** که تاآخر مبحث وضو وشش مجلد است ۲۲- **المهذب** دراصول ۲۳- **النفائس** درفقه بترتیب کشف‌الغطاء ۲۴- **الودایع** در اصـول درحدود ضخـامت قوانین وغیر اینها .

صاحب ترجمه از تلامذهٔ شیخ‌مرتضی‌انصاری سالف‌الترجمة ومیرزای‌شیرازی حاج‌میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة بوده و صاحب مستدرك‌الوسائل و جمعی دیگر از تلامذه‌اش‌بوده و از او روایت میکنند. (ص ۴۰۰مس ۸۵۹ ج۱ع۶ و مواضع متفرقه از ذریعة)

قسری لقب رجالی احمد بـن محمد بن عیسی و اسد بن کـرز و جمع بسیار دیگر است .

قسطلانی[1]

قسطلانی **احمد بن علی بن حجر**- عسقلانی بعنوان **ابن‌حجر** در باب کنی خواهدآمد.

قسطلانی **احمد بن محمد**- بن ابی‌بکر بن عبدالملك بن احمد بن حسین، مصری النشأة، **ابوالعباس** الکنیة، **شهاب‌الدین** اللّقب، **شافعی** المذهب، ازمشاهیر علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه درمصر نشو و نماکرده ودر عصر خود اعلم علمای آن سامان و حافظ قرآن بود، درحدیث و تجوید و قرائت قرآن و وعظ و خطابه بی‌نظیر و درجامع عمری و جوامع دیگر وعظ میکرد، شرح اوکه برصحیح بخاری نوشته بهترین‌شروح آن‌کتاب بوده وخالد ازهری‌سالف‌الترجمة وجمعی دیگر از مشایخ وی میباشند و ازتألیفات طریفهٔ او است:

۱- **ارشادالساری لشرح صحیح البخاری** که در قاهره با بعضی از شروح دیگر صحیح بخاری چاپ شده است ۲- **الانوار المضیئة فی‌شرح‌البردة** چنانچه بعضی‌گفته وذیلا بنام مشارق الانوارمذکوراست ۳- **تحفةالسامع والقاری بختم‌صحیح‌البخاری** ۴- **الروض‌الزاهرفی‌مناقب الشیخ عبدالقادر** ۵- **شرح‌الشاطبیة** درتجوید ۶- **شرح قصیدةالبردة** که همان مشارق‌الانوار مذکور ذیل است ۷- **العقود السنیة فی‌شرح المقدمة الجزریة** در تجوید ۸- **الفتح‌الدانی شرح حرزالامانی** که همان شرح شاطبیهٔ مذکور فوق بوده و حرزالامانی هم نام همان قصیدهٔ شاطبیه در تجوید است ۹- **الکنز فی‌وقف حمزة و هشام علی‌الهمزة** ۱۰- **مشارق‌الانوار المضیئة فی‌شرح‌الکواکب الدریة** وکواکب دریة نام قصیدهٔ بردهٔ مشهور است ۱۱- **المواهب اللدنیة بالمنح‌المحمدیة فی‌السیرة النبویة** که درمصر چاپ شده وکتابی است جلیل‌القدر وکثیر

۱- **قسطلانی**- بحسب ظاهر منسوب به قسطلان‌است و لکن موضعی یا قبیله‌ای یاچیز دیگر قسطلان نامی بنظر این نگارنده نرسید. در مراصد گویدکه قسطلة (بفتح اول و ثالث با تشدید رابع) شهری است در اندلس و قسطل هم (بروزن سندل) موضعی است مابین دمشق و بلقا سر راه مدینه و یکی دیگر هم مابین حمص و دمشق‌که منزل‌گاه قافله است وگاهی تمامی‌آن ناحیه راگویند پس بنابراین دور نیست‌که لفظ قسطلانی بیکی از این دوموضع قسطل دمشق و یا قسطلهٔ اندلس (اگرچه اولی اظهر است) منسوب بوده ونظائرآن در زیادتی الف و نون هم بسیار وموقع مقتضی بسط نیست.

المنفعة ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر. در کشف‌الظنون گوید که سیوطی معاصر قسطلانی تحقیرش کرده و بسرقت مطالب متهمش داشته که از کتابهای او استمداد میکند بدون اینکه باو نسبت داده باشد و دراین موضوع درمحضر شیخ‌الاسلام زکریای انصاری اقامهٔ دعوی نموده وادعای خودرا بمرحلهٔ ثبوت رسانید، قسطلانی هم بجهت جلب رضایت سیوطی رفته ودر را زده وصدا زد که من قسطلانی هستم و پابرهنه آمده‌ام که ازمن راضی‌باشی سیوطی نیز در را باز نکرده واز پشت در جواب داد که راضی شدم **۱۲- نزهة‌الابرار فی‌مناقب الشیخ ابی‌العباس احمدالحرار ۱۳- نفائس الانفاس فی‌الصحبة واللباس**. وفات عسقلانی بسال نهصد و بیست و سیم هجرت بعلت فلج درهفتاد ودو سالگی درقاهره واقع‌شد ودرمدرسهٔ عینی قرب جامع ازهر مدفون ودر همان روز وفات‌او سلطان سلیم‌خان عثمانی مصررا تملك کرده و وارد آن سرزمین گردید.

(کف وص ۲۱۶هب و ۳۶۶۱ ج ۵س و ۱۱۳ نورسافر و۸ ج ۶فع وغیره)

قسطلانی **محمد بن احمد** - مکیّ‌البلدة، ابوبکرالکنیة، قسطلانیّ‌الشهرة، قطب‌الدین‌اللّقب، مالکیّ‌المذهب، از اکابر علما وشعرای مصر میباشدکه مدتی درقاهره بتدریس حدیث اشتغال داشت، بلکه بنوشتهٔ شعرانی درهردو رشتهٔ علم ظاهر و علم باطن تدریس و مردمرا بطرف خدا دعوت میکرده و خرقه‌پوش طریقت سهروردیّه و مؤلف‌کتاب **عروة‌التوثیق فی‌النار والحریق** است‌که درحریق مسجد نبوی وآتشی‌که در حجاز ظاهر شده بوده تألیف و امور عجیبی درآن ذکرکرده است. درسال ششصد و هفتاد و ششم یا هشتاد و ششم هجرت درگذشت.

(ص ۲۱۷هب و۳۶۷۳ ج۵س و۱۳۷ ج ۱ لواقح‌الانوار)

قسطلی **ابوعمر احمدبن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌دراج** خواهدآمد.

قشری لقب رجالی انس بن مالك وعلی بن حسن وغیر ایشان است.

قشور **حسین بن علی بن ابراهیم** - بعنوان **جعل** نگارش یافته است.

قشیری[1]

قشیری **عبدالرحیم بن عبدالکریم** - قشیری مذکور ذیل، مکنّی به **ابونصر**، از اکابر علمای عامّه، در وعظ و علوم متنوعه نظیر پدر، و اشعار و نوادر بسیاری حفظ نموده بود. نخست درحوزهٔ درس پدرش حاضر شد و بعداز وفات او از امام‌الحرمین جوینی سالف‌الترجمة اخذ مراتب علمیّه نمود پس ببغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیّه و رباط شیخ‌الشیوخ بنای وعظ گذاشته و مواعظ او مورد قبول گردید، عاقبت بین او (که طرفدار اشعریّین بوده) و فرقهٔ حسینی‌ها فتنهٔ بزرگی برپا و جمعی وافر ازطرفین مقتول وقشیری بحسب دعوت نظام‌الملك که آنموقع دراصفهان بوده بدانجا رفت و باکمال‌اعزاز واکرام بموطن اصلیش نیشابور اعزامش داشتند ودرآنجانیز مشغول درس وموعظه بوده تا در روزجمعه هیجدهم جمادی‌الاخرهٔ پانصد وچهاردهم هجرت درگذشت. (ص ۳۲۵ ج ۱ کا وغیره)

قشیری **عبدالغافر بن اسمعیل** - بعنوان **فارسی** نگارش دادیم.

قشیری **عبدالکریم بن هوازن** - بن عبدالملك بن طلحهٔ قشیری‌القبیلة، نیشابوریّ البلدة، ابوالقاسم الکنیة، صوفیّ المسلك، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع، از اکابر علمای اواسط قرن پنجم هجرت میباشد که فقیه محدّث مفسّر عارف متصوّف ادیب اصولی کاتب شاعر ماهر، درهمهٔ فنون مذکوره علّامهٔ وقت خود، علوم عقلیّه و نقلیّه را جامع، دراصول شریعت وفنون طریقت بارع، در وعظ وخطابه بی‌نظیر و ازمشایخ خطیب بغدادی و داماد شیخ ابوعلی دقاق سالف‌الترجمة بوده و علوم

۱- **قشیری** - بضم اول و فتح ثانی منسوب است به قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن که پدر قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ هوازن که بینی‌قشیر معروف و یکی‌از قبائل عظیمه و مشهورهٔ عرب و ازجمله قبائلی است که در اصل ببلاد خراسان مهاجرت کرده‌اند و لفظ قشیری در اصطلاح رجالی لقب داود بن ابی‌هند و ثور بن عزرة و بعضی دیگر است.

باطنیّه را از وی اخذ و علوم ظاهریّه را نیز از ابواسحق اسفراینی احمد بن محمد سالف‌الترجمة ودیگر اکابر وقت فراگرفت. روزی اسفراینی بدو گفت که این علم بمحض سماع حاصل نشده و ناچار بوسیلهٔ کتابت ضبط باید نمود پس قشیری تمامی مسموعات چندین روزهٔ خود را از اوّل ورود حوزهٔ درس باز پس خواند و بیش از اندازه موجب حیرت گردید، اسفراینی گفت که دیگر حضور مجلس درس را لازم نداری وفقط مطالعهٔ مصنّفات ما ترا کافی است و از تألیفات او است :

۱- **التیسیر فی التفسیر** که بقول کشف‌الظنون ازاجود تفاسیراست ۲- **الرسالة القشیریة فی التصوف** و رجال طریقت و عرفا و صوفیه. ۳- **کتاب الضعفاء والمتروکین فی رواة الحدیث** ۴- **لطائف الاشارات** در تفسیر که پیش از چهارصد و دهم هجرت تألیفش داده‌است ۵- **مختصر المحصل** ۶- **مختصر الهدایة** ۷- **المنتخب** درحدیث ۸- **المؤتلف والمختلف**. وفات قشیری صبح روز یکشنبه شانزدهم ربیع‌الثانی چهارصد و شصت و پنجم هجرت در نود تمام یا هشتاد ونه سالگی در نیشابور واقع شد ونزد قبر شیخ طریقت خود ابوعلی دقاق مدفون گردید و جملهٔ : **محب عالی‌قدر = ۴۶۵** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد واز او است :

و من کان فی طول الهوی ذاق سلوة فانی من لیلی لها غیر ذائق
و اکثر شیئی نلته من وصالها امانی لم تصدق کخطفة بارق

(ص ۲۱۷ هب و۴۴۴ ت و۳۲۴ ج۱ کا و۱۱ ج۶ فع و۲۴۳ ج۳ طبقات‌الشافعیة)

قشیری

مسلم بن حجاج بن‌مسلم بن ورد بن کرشان - حافظ نیشابوری، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن** ازاعاظم محدّثین وحفاظ عامّه میباشد که در حجاز و عراق و نیشابور و بلاد دیگر از محمد بن اسمعیل بخاری و احمد بن حنبل ودیگر مشایخ وقت استماع حدیث نمود وکتاب **جامع صحیح** مذکور ذیل او یکی از صحاح ستّهٔ معتمده است . از ابوعلی حسین بن علی نیشابوری نقل است که تحت سقف آسمان کتابی صحیح‌تر ازکتاب مسلم وجود ندارد واین کتاب بارها درمصر وقاهره واستانبول وکلکته چاپ شده است و در کشف‌الظّنون آنرا بهمین نام جامع صحیح مذکور داشته و آنرا **صحیح مسلم** و **مسند مسلم** نیز گویند . از تألیفات مسلم است :

۱- جامع مذکور ۲- علل الحدیث ۳- المنفردات والوحدان در رواة حدیث و درحیدرآباد هند باکتاب ضعفاء صغیر بخاری وضعفاء ومتروکین نسائی دریکجا چاپ شده است . وفات مسلم درسال دویست و شصت ویکم یا هفتم هجرت در نیشابور واقع گردید.

(ص ۲۰۹ ج۲کا و ۲۱۰ ج ۲ع و۱۱ ج ۶فع و ۱۷۴۵مط وغیره)

قصاب[1]

قصاب آملی **ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم** - از عرفای نامی قرن چهارم هجری عهد عضدالدولهٔ دیلمی میباشدکه از بزرگان اهل حقیقت و مشایخ طریقت و درمیان این طبقه بکرامات و خوارق عادات معروف بود و شیخ ابوسعید ابوالخیر مشهور هم درفنون طریقت بدو منسوب میباشد . گویندکه بیسواد محض و ازعلوم ظاهری بی‌بهره بود، باوجود این دراثر فراست فوق‌العاده غوامض مسائل هرفنّی راکه سؤال میکردند بآسانی جواب میداده ومشکلات اصول دین ودقائق توحید راکه از وی استکشاف میکردند حل میفرمود و در اواخر قرن مذکور درگذشت .

(ص ۳۴۰ ج۲مه و ۲۲۷ ج۲ طرائق)

قصبانی[2]

قصبانی **فضل بن محمد بن علی بن فضل** - نحوی بصری، مکنّی به‌ابوالقاسم، از ائمهٔ فنون ادبیّه و از اکابر علوم عربیّه میباشدکه کثیرالعلم والفضل و خانهٔ او قبلهٔ آمال فضلا بود ، از بلاد بعیده برای استفاده از مراتب علمیّه‌اش شدّ رحال مینموده‌اند، خطیب تبریزی وحریری صاحب مقامات هم ازتلامذهٔ‌او میباشند

۱- **قصاب**- با فتح و تشدید ، لقب رجالی منهال و بعضی دیگر بوده و موکول بدان علم شریف است .

۲- **قصبانی** - با دوفتحه، دراصطلاح رجالی لقب عباس بن عامر بن رباح وعیینة بن میمون و بعضی دیگر میباشد و موافق‌آنچه از سمعانی نقل شده نسبت‌آن به قصب وبیع و فروش آن است بغیرقیاس .

و از تألیفات او است :

۱- الامانی ۲- حاشیهٔ صحاح جوهری ۳- الصفوة دراشعار عرب ۴- کتابی در نحو واز اشعار او است :

فی‌الناس من‌لایرتجی نفعه الا اذامس باضرار
کالعود لایطمع فی‌ریحه الا اذا احرق بالنار

وفات او در سال چهارصد و چهل و چهارم یا هشتم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۱۸ ج ۱۶ جم و ۵۲۴ت)

قصری منسوب به قصر است وآن در لغت عرب حبس و هر بنای عالی و مستحکم راگویند وبا قید اضافه بچیزی دیگر مثل قصر انس و قصر باجه و نظائرآنها اسم و علم و مواضع بسیاری میباشدکه در مراصد بیشتر از شصت موضع ازآنهارا مذکور داشته وگویدکه درمقام نسبت بهریك‌ازآنها بجهت طویل نبودن، اضافه را قطع‌کرده وقصری‌گویند . لفظ قصری دراصطلاح رجالی لقب اسمعیل بن‌عباد، حسین بن عبدالواحد ، عبدالله بن قصیر، یونس بن ابی‌وهب است.

قصیر محمدبن حاج میرزا معصوم - بعنوان سید قصیر نگارش‌یافته‌است و در اصطلاح رجالی لقب اسمعیل ، عبدالرحمن بن زیاد ، عبدالرحمن بن عتیك ، محمد بن مسلم و جمعی دیگر میباشد.

قضاة‌سته یا علمای سته ، دراصطلاح‌علمای عامّه شش تن از اصحاب‌کبار حضرت رسالت ص بوده و عبارتند ازحضرت‌علی، عمر، عبدالله، ابی‌بن‌کعب،ابوموسی و زیدبن‌ثابت. دربعضی‌از روایات‌عامّه وارد است‌که علم‌دراصحاب آن‌حضرت دراین‌شش‌تن‌بوده درروایت دیگر قضاةاصحاب آن‌حضرت همین‌شش‌تن‌بوده‌اند.

قضاعی بضمّ اوّل ، منسوب است بقضاعةکه لقب عمرو بن مالك بن مرة بن زید بن مالك بن حمیر بن سبا بوده وپدر یکی ازقبائل یمن و قبیلهٔ قضاعه بنام او مشهور و هریك از افرادآن قبیله را قضاعی‌گویند ویا موافق‌بعضی از علمای انساب قبیلهٔ قضاعه اولاد قضاعة بن معد بن عدنان و تحقیق مطلب درصورت

لزوم موکول بکتب انساب است و لفظ قضاعی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن عطیة و نعیم قضاعی است .

قضاعی **محمد بن سلامة** - بعنوان **قاضی‌قضاعی** مذکور شد .

قضاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌الابار** در باب کنی خواهدآمد .

قطان[1]

قطان **محمد بن شجاع**- در باب کنی بعنوان **ابن‌القطان** خواهدآمد.

قطان **یحیی بن سعید بن فروخ** - بصری، مکنّی به **ابوزکریا** یا **ابوسعید**، محدّث عصر خود و از اصحاب حضرت صادق ع است . صریح نقدالرجال عامی موثق و ظاهر شیخ‌طوسی امامی موثق بودن او میباشد وبنوشتهٔ محدّث معاصر اصحاب صحاح ستّه بااحادیث وی احتجاج کرده‌اند ودرسال یکصد ونود وهشتم هجرت وفات یافت . (مف ونی وکتب رجالیه)

قطب[2]

قطب‌اعظم گاهی جنید بغدادی را گویندکه بهمین عنوان **جنید بغدادی** نگارش یافته است.

قطب‌الاقطاب **سید محمد** - بعنوان **قطب‌الدین شیرازی** خواهدآمد .

۱- **قطان** - بروزن عطار ، بمعنی پنبه‌فروش و لقب رجالی احمد بن حسن از مشایخ صدوق و حسن بن محمد وکثیر بن عباس و یحیی بن سعید و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است . در اصطلاح رجالی وعلمای عامه نیز لقب احمدبن‌محمد بن احمد ، احمد بن محمد بن عبدالله ، احمد بن محمد بن عمار ، احمد بن محمد بن یحیی و بعضی دیگر از علما ویا محدثین عامه بوده و شرح حال ایشان نیز موکول بتاریخ بغداد و دیگر کتب مربوطه است .

۲- **قطب** - گاهی بتنهائی و غالباً بضمیمهٔ قیدی مثل قطب اعظم و قطب‌الاقطاب و قطب تحتانی و قطب تونی وقطب‌الدین ونظائرآنها عنوان مشهوری بعض‌از علما و اکابرطبقات دیگر میباشد اینک بارعایت ترتیب حروف درآن قید منضمی نیز بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

قطب تحتانی **محمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان **قطب‌الدین رازی** مذکور است.

قطب جامی **یحیی** - بعنوان **جامی یحیی** نگارش یافته است.

قطب‌الدین اشکوری **محمد بن علی شریف** - بعنوان **قطب‌الدین لاهیجی** خواهدآمد.

قطب‌الدین بویهی همان قطب‌الدین رازی مذکور ذیل است.

قطب‌الدین تونی یا **قطب‌الدین حیدر** { موسوی، سیّدی است جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن عارف‌موحدکه نسب شریفش بچندین واسطه بعبدالله بن موسی بن جعفر موصول و سری پرشور و دلی پرنور داشته و سرسلسلهٔ فرقهٔ حیدری ازفرق عرفا و صوفیّه میباشدکه‌آن فرقه محض بجهت انتساب‌او بهمین اسم **حیدری** شهرت یافته‌است. بنقل روضات‌الجنّات، درمجالس‌المؤمنین ازشرح فصوص سیدحیدرعبیدلی سالف‌الترجمة نقل‌کرده‌که‌آهن در دست قطب‌الدین حیدر مثل موم نرم شده وکرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند. شیخ‌عطّار سالف‌الترجمة صحبت اورا درک‌کرده وموافق آنچه درشرح‌حالش اشاره نمودیم‌کتاب **حیدری‌نامه** را هم بنام وی تألیف داده‌است ویک نسخهٔ خطّی بنام **دیوان قطب‌الدین حیدر** هم بشمارهٔ ۲۴۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است. ولادت او درشهر تون ازبلاد خراسان بوده ومدتی درتبریز اقامت‌گزید، مذهب اثنی‌عشری را ترویج‌کرد و جمع‌کثیری هم بمسلک وی درآمدند و درسال ششصد و هیجدهم هجرت درآنجا وفات یافت.

(ص ۷۳ عم و سطر ۱ ص ۲۰۴ و ۷۳۶ت وغیره)

قطب‌الدین رازی **محمد بن محمد** - بن ابی‌جعفر **رازی بویهی**، مکنّی به **ابوجعفر**، ملقّب به **قطب‌الدین** و **قطب‌المحققین**، از اکابر علمای نامی اسلامی میباشدکه فقیه نبیه محقّق، حکیم الهی منطقی مدقّق، جامع معقول و منقول، درکلمات اجلّه به **علامهٔ رازی** و سلطان‌المحقّقین والمدقّقین

موصوف ،آفتاب فضائل او از مطلع **شرح مطالعش** طالع و انوار محکمات حکمت او از افق کتاب **محاکماتش** ساطع ، دراصل از بلدهٔ ورامین از مضافات ری و ولادت ونشأت وی نیز درآنجا بوده و بهمین جهت به رازی اشتهار یافته‌که منسوب به ری است . نسبش نیز بآل بویه‌که سلاطین دیالمه است منتهی و یا موافق آنچه از اجازهٔ شهید ثانی‌که بشیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی داده استظهارکرده‌اند ازآل‌بویهٔ قمی جدّ عالی شیخ صدوق میباشد . بهرحال قطب‌الدین رازی موافق نقدالرجال و وجیزهٔ مجلسی و بعضی دیگر از اکابر اهل فنّ از اعیان علمای فرقهٔ امامیّه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة واز اکابر تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی بوده است ، قواعد علاّمه را با خط خودش نوشته وعلاّمه نیز درپشت آن بسال‌هفتصد وسیزدهم هجرت درقصبهٔ ورامین برای‌او اجازه‌نوشته وباعبارت **شیخ‌فقیه‌عالم‌فاضل‌محقق‌مدقق زبدة‌العلماء والافاضل‌قطب‌الملة والدین محمدبن‌محمد رازی**اش ستوده است . شهید اوّل هم در روایت جمیع مرویّات و مصنّفات معقولی و منقولی او اجازه داشته وبنا بنقل معتمدگویدکه در اواخر شعبان هفتصد وهفتاد و ششم هجرت در دمشق با وی ملاقات‌کرده و دریائی بی‌پایانش دیدم و مرا اجازه داد بجمیع آنچه جایز است از او روایت‌کردن‌آن پس در دوازدهم ذیقعدهٔ همان سال وفات یافت ، در مقبرهٔ صالحیّه دفن شد ، پس بموضعی دیگر نقل دادند و بیشتر از معتبرین دمشق درنمازش حاضر شدند وبی‌شك وشبهه امامی بوده وخودش بهمین مطلب تصریح‌کرده ومن (شهید) از خودش شنیده‌ام و انقطاع او باهل بیت ع معلوم بود . **انتهی مانقل عن‌الشهید ملخصا** .

باوجود این ، مراتب تشیّع و تسنّن قطب‌الدین رازی محل خلاف است ، در روضات‌الجنّات در اثبات تسنّن او اهتمام تمام بکار برده و ادلّهٔ بسیاری‌که اصلاً تاب معارضه با ادلّهٔ تشیّع وی ندارند اقامه نموده‌است و عجب‌تر آنکه خود صاحب روضات ضمن شرح حال تفتازانی بامامی بودن قطب تصریح مینماید وشرح زاید درصورت‌لزوم موکول بکتب رجالیّه و بالخصوص مستدرك‌الوسائل علاّمهٔ نوری میباشد .

مخفی نماندکه قطب رازی با یك نفر دیگرکه لقب قطب داشته در یك مدرسه مشغول تحصیل بودند و بجهت امتیاز و رفع اشتباه اسمی اوراکه در طبقهٔ پائین مدرسه

منزل داشته **قطب تحتانی** گفته و آن دیگری را نیز که در طبقهٔ فوقانی منزل داشته است **قطب فوقانی** میگفته‌اند و از تألیفات قطب‌الدین است:

۱- **بحرالاصداف** که حاشیه وشرح تفسیر کشاف است ۲- **تحریرالقواعدالمنطقیة فی شرح الشمسیة** که بشرح شمسیه معروف و بارها در ایران وغیره چاپ شده است ۳- **تحفة الاشراف فی شرح الکشاف** که چندین مجلد بوده و بزرگتر از بحرالاصداف است ۴- **تحقیق معنی التصور والتصدیق** یا **رسالة التصورات والتصدیقات** که در تونس چاپ‌شده ویك نسخه ازآن باشرح محمد بن زاهد هروی که بر آن نوشته درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۵- **التصور والتصدیق** که همان‌ماقبلی‌است ۶- **تقسیم العلم** ۷- **حاشیهٔ قواعدعلامه** که حواشی‌قطبیه گویند ۸- **حاشیهٔ کشاف** که همان بحرالاصداف مذکور فوق است ۹- **الرسالة القطبیة فی شرح الشمسیة** که بنام تحریرالقواعد مذکور شد ۱۰- **شرح‌الاشارات** ۱۱- **شرح‌الشمسیة** که همان تحریرالقواعدفوق است ۱۲- **شرح مطالع** که کتاب مطالع‌الانوار قاضی سراج‌الدین ارموی سالف‌الترجمة راکه در منطق وکلام است برای غیاث‌الدین وزیر شرح‌کرده ونام اصلی این شرح لوامع‌الاسرار فی‌شرح مطالع‌الانوار بوده و فقط قسمت منطق آن بارها در ایران وغیره چاپ و محل توجه اکابر وفحول است ۱۳- **لوامع الاسرار** که مذکور شد ۱۴- **المحاکمات بین شرحی الاشارات** که محاکمه مابین دوشرح اشارات فخررازی و خواجه نصیرطوسی است. وفات قطب‌الدین در سال هفتصد وشصت وششم ویا موافق آنچه ازشهید اوّل نقل‌شد هفتاد وششم‌هجرت واقع گردید. (مل وص۵۳۰ت و۲۱۷هب و۱۶۵لس و۴۴۷مس و۳۱ج۶طبقات‌الشافعیة و۲۲۴۱ ج۳س‌وغیره)

قطب‌الدین راوندی

سعید بن هبة‌الله بن حسن- راوندی، ملقّب به **قطب‌الدین**، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** معروف به **قطب‌راوندی**، عالمی‌است عامل فاضل‌کامل فقیه محقّق متکلّم مدقّق‌محدّث متمهّر مفسّر متبحّر شاعر ماهر جلیل‌القدر ازاعیان‌علمای امامیّه وازخانوادهٔ‌علمیّه که جدّ وپدر و برادر وفرزندانش‌هم ازاکابر علما بوده‌اند. ازشیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع‌البیان‌سالف‌الترجمة و عمادالدین طبری سالف‌الترجمة و سیّد مرتضی رازی و برادرش سید مجتبی و والد ماجد خواجه نصیرطوسی و جمعی دیگر ازاکابرفریقین وقت روایت‌کرده و بواسطهٔ شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف با بن‌الاخوة ازفاضلهٔ‌جلیله دختر سیدمرتضی‌علم‌الهدی ازعمّ‌او سید رضی هم روایت نموده وازمشایخ ابن‌شهرآشوب معروف وشیخ منتجب‌الدین میباشد

وبا تألیفات متنوعهٔ خود خدمت بزرگی بعالم دیانت مقدسهٔ اسلامیه نموده است :

۱- **آیات الاحکام** وبنوشتهٔ ذریعة وموافق آنچه از ریاض العلما نقل شده همان فقه القرآن ذیل است وبنوشتهٔ امل الآمل غیرهم هستند وبهرحال قطب راوندی اول کسی است ازعلما که بشرح و تفسیر آیات الاحکام پرداخته است ۲- **احکام الاحکام** ۳- **اختلافات الواقعة بین الشیخ المفید والسید المرتضی فی بعض المسائل الکلامیة** و تا نود و پنج مسئلهٔ اختلافی آن دوعالم متبحر را مذکور داشته وگوید که ذکر همهٔ آنها موجب اطالهٔ کتاب است ۴- **اسباب النزول** که از مدارك بحار الانوار مجلسی بوده است ۵- **الاعراب** (الاغراب خل) فی الاعراب ۶- **ام القرآن** و در روضات احتمال داده که همان فقه القرآن مذکور ذیل ویا یکی ازتفاسیر دیگر صاحب ترجمه باشد ۷- **الانجاز فی شرح الایجاز** که کتاب ایجاز نام شیخ طوسی را که درفرائض است شرح کرده است ۸- **البحر** ۹- **بیان الانفرادات** ۱۰- **تحفة العلیل فی الادعیة والاحراز والآداب واحادیث البلاء واوصاف جملة من المطعومات** ۱۱- **التعریب فی التغریب** و ظاهراً غیرازکتاب اغراب مذکور فوق است ۱۲- **تفسیر القرآن** که بتفسیر قطب معروف ومختصر و دومجلد بوده وآن غیرازتفسیر کبیرمسمی بخلاصة التفاسیر ذیل است که آن ده مجلد است وهمچنین غیرازفقه القرآن ذیل میباشد ۱۳- **تهافت الفلاسفة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ رضویه موجود است ۱۴- **جنی الجنتین فی ذکر ولد العسکریین ع** ۱۵- **جواهر الکلام فی شرح مقدمة الکلام** ۱۶- **الخرائج والجرائح** درمعجزات حضرات معصومین ع ۱۷- **خلاصة التفاسیر** که ده مجلد بوده ودر ذریعة از فهرست کتابخانه‌های استانبول استظهار کرده است که نسخهٔ آن درکتابخانهٔ علی پاشا که متصل بتوپخانه میباشد موجود است ۱۸- **الدعوات** که ذیلا بنام **سلوة الحزین** مذکوراست ۱۹- **الرایع فی الشرایع** که دومجلداست ۲۰- **زهر المباحثة و ثمر المناقشة** ۲۱- **سلوة الحزین** درادعیه که بدعوات راوندی معروف است ۲۲- **شرح آیات الاحکام** که بنام آیات الاحکام مذکور شد ۲۳- **شرح ایجاز** که بنام انجاز مذکور شد ۲۴- **شرح الذریعة** که ذیلا بنام مستقصی مذکور است ۲۵- **شرح الشهاب** که ذیلا بنام ضیاء الشهاب مذکور است ۲۶- **شرح العوامل المأة** ۲۷- **شرح الکلمات المأة لامیر المؤمنین ع** ۲۸- **شرح النهایة** که ذیلا بنام مغنی مذکور است ۲۹- **شرح نهج البلاغة** که ذیلا بنام منهاج مذکور است ۳۰- **ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب** که کتاب شهاب نام قاضی قضاعی سالف الترجمة را شرح کرده است ۳۱- **فقه القرآن** رجوع بآیات الاحکام مذکور فوق نمایند ۳۲- **قصص الانبیاء** ۳۳- **اللباب فی فضل آیة الکرسی** ۳۴- **لب اللباب** و شاید همان لباب ویا مختصرآن باشد ۳۵- **المزار** ۳۶- **المستقصی فی شرح الذریعة** که شرح ذریعهٔ سید مرتضی و سه مجلد است ۳۷- **مشکلات النهایة** وشاید همان مغنی مذکور ذیل باشد ۳۸- **المعجزات** وشاید همان خرایج مذکور فوق باشد ۳۹- **المغنی فی شرح النهایة** که ده مجلد بوده وظاهراً شرح نهایهٔ شیخ طوسی است ۴۰- **منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة** و ابن ابی الحدید درشرح خود مناقشاتی بهمین شرح قطب وارد آورده وهم گوید که او اولین شارح نهج البلاغة میباشد واز ریاض العلما نیز نقل است که

قطب راوندی را اولین شارح نهج‌البلاغه دانسته ولکن موافق تحقیق مستدرك‌الوسائل اولین‌شارح نهج‌البلاغة ابوالحسن بیهقی است **۴۱- الناسخ والمنسوخ من‌القرآن ۴۲- نفثة‌المصدور** که منظومات او است **۴۳- النیات فی‌جمیع العبادات** وغیراینها . اشعار بسیاری در مدح حضرت امیرالمؤمنین و اهل‌بیت عصمت سلام‌الله علیهم گفته کـه ازآن جمله است :

بنوالـزهراء آباءالیتـامی | اذا ماخوطبوا قالوا سلاما
هم حجج الاله علی‌البرایا | فمن ناواهـم یلق الاثاما
فکان نهارهم ابـداً صیاما | ولیلهم‌کماتدری‌قیاما ـ الخ
قسیم النار ذوخیر و خیر | یخلصنا الغـداة من‌السعیر
فکان محمد فی‌الدین شمسا | علی بعد کالبـدر المنیر
و قال له‌النبی و انت منی | کهرون‌وانت‌معی‌وزیری‌ـ‌الخ

وفات قطب راوندی روز چهارشنبه چهاردهم شوال پانصد و هفتاد و سیّم هجرت در بلدهٔ طیّبهٔ قم واقع شد و درصحن بزرگ حضرت فاطمه بنت موسی بن‌جعفر ع مدفون‌گردید و قبر شریفش تا زمان ما معروف و محل زیارت و تبرّك میباشد .

چنانچه اشاره شد جدّ و پدر قطب نیز از علما و همچنین دو پسرش عمادالدین ابوالفرج علی‌بن سعید و ظهیرالدین ابوالفضل محمد بن‌سعید نیز فقیه عادل ثقه وهکذا پسر دیگرش نصیرالدین ابوعبدالله شیخ حسین بن سعید نیز عالم صالح شهید واز اعلام علمای عصر خود و دارای فضائل‌کسبی وموروثی بوده وسال شهادتش معلوم‌نیست ونوه‌اش محمد بن علی بن سعید نیز عالم فاضل بوده است.

(مل و ۲۱۸هب و ۳۰۱ت و ۴۸۹ مس و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطب‌الدین

سعید بن‌هبة‌الله ـ همان قطب‌الدین راوندی مذکور فوق است .

قطب‌الدین شیرازی

سید محمد ـ حسینیّ النسب ، شیرازیّ البلدة ، ذهبیّ المسلك ، معروف بـه **قطب‌الاقطاب**، از اکابر عرفا واز اجلاّی مشایخ سلسلهٔ ذهبیّهٔ امامیّه بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- ارجوزة فی‌شرح حدیث امیرالمؤمنین ع ان فسادالعامة من‌الخاصة والخاصة خمسة اقسام‌العلماء والزهاد والتجار والغزاة والحکام ۲- ارجوزة فی الصرف ۳- ارجوزة

فی العوامل النحویة ۴- ارجوزة فی الفقه والاصولین والموازین الشرعیة ۵- انوارالولایة ۶- شمس الحکمة ۷- فصل الخطاب ۸- قصیدهٔ عشقیه ۹- کنزالحکمة ۱۰- نورالهدایة وغیرها . در سال هزار و صد و سیّم هجرت درگذشت و اجدادش نیز از اکابر و پسرش سیدعلی نیز از اجلاّی علما بوده وبا علمای یهود مناظره کرده و زیاده برصدتن از ایشان را بدین مقدّس اسلامی درآورده است .

(ص ۴۸۲ض و بعضی از مواضع ذریعة)

قطب الدین شیرازی **محمود بن مسعود بن مصلح** - **فارسی شیرازی کازرونی،** **اشعری** الاصول، **شافعی** الفروع، ملقّب به **قطب الدین،** معروف بـه **قطب شیرازی،** مکنّی بـه **ابوالثناء** ، از اکابر علمای نامی اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که عالمی بوده است فاضل حکیم متکلّم محقّق مدقّق ، در علم معقول وحید عصر خود ، از تلامذهٔ خواجه نصیر طوسی سالف الترجمة و صدرالدین قونیوی وکاتبی قزوینی علی بن عمر آتی الترجمة و اکابر دیگر وقت.

منطق را ازکاتبی قزوینی ، هیئت و هندسه را از مؤیّدالدین عرضی ، عرفان و فنون طریقت را از صدرالدین مذکور فراگرفت وموافق آنچه از دیباچهٔ تألیف منیف او شرح کلیات قانون نقل شده دراثر بلندی همّت که درتحصیل کمالات عالیه داشته باندکی قانع نبوده و بمعلومات متداولهٔ مأخوذی خود قناعت نکرد و نزد دونفر از اطبّای حاذق وقت بتکمیل علم طبّ و حل مشکلات قانون شیخ ابوعلی سینا اشتغال یافت ، لکن آن دونفر متخصّص علم طبّ نیز از عهدهٔ مشکلات مذکور بر نیامدند و مرام دل قطب الدین کما هو حقّه حاصل نگردید تا درسال ششصد و پنجاه و هشتم هجرت شرف اندوزحضور خواجه نصیر شد و بحل مشکلات، موافق دلخواه خود موفق و ریاضیّات را نیز ازآن منبع علوم ومعارف اخذ نمود. مدتی هم درمصر وعراق عجم وعراق عرب وبلادخراسان مسافرتها کرده و ازهر گلشنی گلی چید و فنون متداولهٔ عصر خود را تکمیل نموده و در عمل رصدی مراغه از اعوان خواجه بوده‌است و ازکثرت جلالات علمی وجامعیّت فنون متنوعه به **علامهٔ شیرازی** شهرت یافته و به **قطب المحققین** نیز موصوفش دارند . در اوائل

حال مدت ده‌سال نیز در بیمارستان شیراز در جای پدر وعموی خود که شغل طبابت را داشته‌اند بطبابت و معالجه اشتغال داشته وآراء قطب شیرازی در کتب حکمت و اصول فقه ومعانی و بیان منقول و از تألیفات جلیلهٔ او است :

۱- اختیارات المظفری که برای مظفرالدین یولق ارسلان تألیف وبچهار مقاله مشتمل میباشد اولی در **مقدمات** وسه دیگر نیز در **هیئت اجرام علویه** و **هیئت زمین** و **ابعاد اجرام** وکتابی است مفید ، حاوی حل مشکلات مجسطی و اشکالات متقدمین . **۲- انموزج العلوم** که ذیلا بنام دره مذکور است **۳- التحفة الشاهیة** که برای وزیر کبیر امیرشاه محمد بن صدر سعید تألیف داده‌است **۴- ترجمهٔ تحریر اقلیدس ۵- حل مشکلات المجسطی** وظاهراً همان اختیارات مذکور فوق است **۶- درة التاج لغرة الدبباج** (الدباج خل) که بپارسی وجامع تمامی اقسام حکمت علمی و عملی وبه انموزج العلوم معروف است **۷- سزاوار افتخار ۸- شرح حکمة الاشراق** که درتهران چاپ سنگی شده است **۹- شرح کلیات قانون ابن‌سینا ۱۰- شرح مختصر الاصول حاجبی ۱۱- شرح مفتاح العلوم سکاکی** که فقط قسم سیم آن راکه درمعانی و بیان وعروض است شرح مزجی کرده وبه مفتاح المفتاح موسومش داشته و نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۲- شرف الاشراف ۱۳- مفتاح المفتاح** که بنام شرح مفتاح مذکور شد **۱۴- نهایة الادراك فی درایة الافلاك** درهیئت وبهمان ترتیب اختیارات مذکور فوق بچهار مقاله مرتب ویك نسخه ازآن درخزانهٔ مصریّه ویکی هم برقم ۹۵۶ درکتابخانهٔ کوپریلی استانبول و دونسخه نیز برقم ۲۰۶۰ و ۲۰۶۱ در خزانهٔ بانکی‌فور موجود است . قطب شیرازی درهرموقع که مشغول تألیف شدی قائم اللیل و صائم النهار بودی . چنانچه اشاره‌شد ببلاد بسیاری مسافرت‌کرد، مدتی‌هم درسیواس وملاطیه قضاوت نمود ، یك‌چندی هم بسمت سفارت بمصر و روم رفته وعاقبت درتبریز اقامت‌کرد تا در اواخر عمر از اشتغال علوم حکمیّه منصرف وتتمّهٔ زندگانی را درمراسم عبادت وتلاوت وتعلیم قرآن ودیگر وظائف اخرویّه مصروف داشت وفرائض یومیّه را دائماً باجماعت میخواند . صاحب ترجمه دربیست وچهارم رمضان هفتصدو دهم ویا بقول بعضی شانزدهم هجرت درهفتاد وشش یاهشتاد ودو یاشش‌سالگی درآنجا وفات‌یافته ودرقبرستان چرنداب گجیل نزد قبر قاضی بیضاوی مدفون‌گردید و ابن‌الوردی در مرثیّهٔ اوگفته است :

لقد عدم الاعلام حبراً مبرزا   کریم السجایا فیه من بعده قرب

عجبت وقد دارت رحی العلم بعده — **وهل للرحی دور اذا عدم القطب**

در تاریخ وفات او گفته‌اند :

با زیئی کرد چرخ کج رفتار — در مه روزه آه ازآن بازی

ذال ویا (ذی) رفته ازگه هجرت — رفت در پرده قطب شیرازی

از اشعار خود قطب شیرازی است :

ایا رب تخلق ماتخلق — **و تنهی عبادك ان یعشقوا**

خلقت الملاح لنا فتنة — **و قلت اعبدوا ربکم واتقوا**

اذا کنت انت خلقت الملاح — **فقل للملاح بنا یرفقوا**

یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم — یك چند پی زمرّد سوده شدیم

آلوده گئی بود و لکن تن را — شستیم بآب توبه واسوده شدیم

درمجمعی که از سنّی و شیعه تشکیل یافته بود افضلیّت کدامین از علی و ابوبکر را از وی پرسیدند بالبدیهة گفت:

خیر الوری بعدالنبی من بنته فی بیته — **من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته**

نظیر این قضیه را بابن الجوزی عبدالرحمن نیز (که شرح حالش در باب کنی خواهد آمد) منسوب دارند وتوارد خاطر ممکن بوده وهم ممکن است که قطب از وی اقتباس کرده باشد. (ص۲۱۹هب و۲۴۸ج۶طبقات الشافعیة و۷۵۳وسطر۳۴ص۵۳۲ت و۲۸۹۶ج۴و۳۶۷۳ج۵س وغیره)

قطب الدین **شیخ عبدالله** - معروف به قطب ابن محیی ، ابن محمود انصاری خزرجی سعدی مقیم شیراز که بجهت انتساب بپدرش به **قطب محیی** معروف و صاحب مکاتیب معروفه و بنوشتهٔ ذریعة موافق آنچه از کلمات خودش برمیآید سجّاده‌نشین ارشاد بوده است ، در اواخر قرن نهم میزیسته ویا خود اوائل قرن دهم را نیز دیده و از مکاتیب او است :

۱- **ابواب الخیر** در اعمال وآداب که مکتوبی است بزرگ از مکاتیب او که آنرا برای بعضی از اکابر نوشته وبه ده بابش مبوّب نموده و در باب دهم گذارشات خود را تا رسیدن او بدرجهٔ بیعت و سجّاده‌نشینی مذکور و درغرّهٔ رجب نهصد و نود ونهم هجرت

بپایانش رسانده است ۲- **تخمین الاعمار** که یکی دیگر ازمکاتیب قطب‌محیی بوده ومکتوبی است فارسی ومبسوط درحدودصدبیت که بمواعظ سودمندمشتمل وبهمین جهت قاضی نورالله هم ضمن شرح حال سید ابوالرضا فضل‌الله کاشانی آن را بتمامه نقل‌کرده است .

سال وفات شیخ عبدالله بدست نیامد و فاضل محدّث معاصر گوید که **قطب‌الدین کوشکناری محمد** ، معروف به **قطب‌المحیی**، عالم حکیم متکلّم ازمشایخ صوفیّه، صاحب مکاتیب فارسیهٔ مشهوره بمکاتیب قطب محیی ، استاد ملاجلال دوانی و وفاتش در اوائل قرن دهم هجرت بوده است . **نگارنده گوید** : ظاهر بقرینهٔ زمان و اشتهار بقطب محیی وصاحب مکاتیب بودن آن‌است که قطب‌الدین کوشکناری همان قطب‌الدین خزرجی منقول از ذریعه بوده و تعدّد آنها بعید و اما اختلاف اسم و مردّد بودن آن مابین محمد وعبدالله محتاج بتحقیق زاید بوده اگرچه قول ذریعه اتقن و اقرب بصحت است .

(نی وص ۲۱۹هب و۷۸ ج ۱ و ۱۴ ج ۴ ذریعة)

قطب‌الدین قزوینی در اصطلاح رجالی لقب محمد بن حسین بن ابی‌الفضل است.

قطب‌الدین قسطلانی **محمدبن احمد** - بعنوان **قسطلانی محمد** مذکور شد.

قطب‌الدین کندری همان **قطب‌الدین کیدری** مذکور ذیل است و رجوع بدانجا شود .

قطب‌الدین کوشکناری **شیخ عبدالله** - یا **محمد** رجوع بقطب‌الدین شیخ عبدالله نمایند .

قطب‌الدین کیدری یا **قطب‌الدین کیذری** **ابوالحسن محمدبن حسین بن‌حسن**- کیدری بیهقی نیشابوری ، از علمای اعلام و فقهای بنام قرن ششم هجرت میباشدکه عالم‌عامل ، فقیه فاضل ، ادیب شاعر ماهر، دراکثر علوم‌متداوله اکمل علمای زمان خود ، از تلامذهٔ فضل بن حسن طبرسی سالف‌الترجمة وعماد طوسی محمد بن علی ، اقوال او درفقه مشهور و درمختلف و غایةالمراد و مسالك وکشف‌اللثام

و غیر آنها منقول است ، مجلسی نیز درکتاب سماء و عالم از شرح نهج‌البلاغهٔ او بسیار نقل‌کرده وگوید که ابن‌میثم در بعض موارد بدو اقتفا جسته و از تألیفات او است:

۱- **الاصباح فی فقه‌الامامیة** ۲- **انوارالعقول من اشعار وصی‌الرسول ص** که دیوان اشعار منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع میباشد وقافیه‌های آن بترتیب حروف هجا مرتب وتاحال چاپ‌نشده وبتصریح ذریعة غیرازاین دیوان مشهور متداولی منسوب بدان‌حضرت است‌که بارها چاپ وآن هم مرتب القوافی بوده و لکن بسیاری از اشعار مذکوره در انوارالعقول و همچنین اسناد و مدارك اشعار را ذکر نکرده است. در اوّل انوارالعقول گوید که اشعاردایر بر آداب وحکم وعبرت ومواعظراجمع‌کرده وآنرا به **الحدیقة الانیقة** موسوم داشتم ، سپس تمامی اشعار منسوب بدانحضرت را بعداز فحص وکوشش بسیار از روی مدارك آنها جمع وتدوین نموده و بهمین اسم **انوارالعقول** موسومش داشتم واز جملهٔ مدارك مذکوره علاوه بر کتب سیر وتواریخ معتمده سه‌فقره دیوان حاوی اشعارآن‌حضرت را مذکور داشته است‌که یکی تاج‌الاشعار فنجگردی علی بن احمد سالف‌الترجمة و دیگری مجموعهٔ سید ابوالبرکات هبةالله بن محمدحسینی‌که اسم خاصی ندارد و سیّمی هم مجموعهٔ بعضی از اعلام‌که‌آن نیز اسم خاصی نداشته و مبسوط‌تر از تاج‌الاشعار است وچندین نسخه ازانوارالعقول بنظرشریف صاحب ذریعة رسیده‌است وازاینجا معلوم‌میشود که این‌دیوان مشهور ومتداول منسوب بدان‌حضرت غیراز انوارالعقول میباشد وهمچنین غیراز تاج‌الاشعار فنجکردی است‌که موافق نقل معتمد دراوّل تاج‌الاشعار دویست‌بودن ابیات‌آن مصرح بوده وشمارهٔ ابیات این‌دیوان مشهور چندین معادل‌آن‌است بلی‌محتمل است‌که این دیوان مشهور یکی ازآن دومجموعهٔ دیگر سیّد ابوالبرکات و یا بعضی از اعلام مذکورین فوق باشد ۳- **البراهین‌الجلیة فی ابطال‌الذوات الازلیة** ۴- **حدائق‌الحقائق فی‌تفسیر دقائق احسن‌الخلائق** که شرح نهج‌البلاغة بوده وآن را درسال پانصد وهفتاد وششم هجرت بعداز دوشرح معارج ومنهاج نام قطب‌الدین راوندی سالف‌الترجمة تألیف داده و بتصدیق روضات‌الجنّات مشتمل بنوادر لغت و امثال و دقائق نحو و بلاغت و غوامض

علم کلام و علوم اوائل و طب وهیئت وعلم اخلاق وآداب شریعت ومطالب طریقهٔ تاریخی وغیر آنها میباشد و یک نسخه از آن درکتابخانهٔ فاضلیّهٔ مشهد مقدّس موجود است **۵- الحدیقة الانیقة** که فوقاً در ضمن انوار العقول مذکور شد **۶- الدرر فی دقائق علم النحو ۷- شرح نهج البلاغة** که بنام حدائق مذکور شد **۸- کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء والاولیاء ۹- لب الالباب فی بعض مسائل الکلام ۱۰- مباهج المهج فی مناهج الحجج.**

سال وفات بدست نیامد لکن درسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت که تاریخ تألیف حدائق مذکور فوق است درقید حیات بوده است. چنانکه اشاره شد کیدری در عروض و فنون شعری نیز ماهر بوده و از اشعار او است که در شرح این کلام حقیقت انتظام حضرت امیرالمؤمنین ع (**من ابطأبه عمله لم یسرع به نسبه**) دربارهٔ اشخاصی گفته است که خودشان از زیور فضل وکمال عاری بوده وبا فضل وکمال اسلاف و پدرانشان خود افتخار نمایند:

اغرك یوما ان یقال ابن فاضل — و انت بحمدالله اجهل جاهل
فان زانك الفضل الذی قدبدابه — فقد شانه انلست تحظی بطائل
و ان لم یکن ذاالجهل عنك بزائل — الیك فذاك الفضل لیس بزائل

اما لفظ **کیدری** (با دال بی نقطه) منسوب است به کیدر (بروزن حیدر) از بلاد بیهق از نواحی خراسان و معرّب آن کیذر (با ذال نقطه‌دار) است واز کشف اللثام نقل است که حرف دوّیم آن را **نون** و بروزن بلبل ضبط کرده است (کندر) کندر نیز دیهی است درقزوین، یکی هم در نیشابور، یکی دیگر نیز درخجند از بلاد ترکستان، لکن آنچه درنسبت قطب الدین معروف ودر السنه دایر واز اساتید هم مسموع افتاده همان وجه اوّلی مذکور است که حرف دوّیم آن حرف ی و بروزن حیدر است.

(نی وص ۶۰۴ت و ۲۱۹هب و متفرقات ذریعة وغیره)

قطب الدین لاهیجی **محمد بن علی-** بن عبدالوهاب شریف دیلمی لاهیجی اشکوری، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که از تلامذهٔ میرداماد (متوفّی بسال ۱۰۴۲ه ق = **غمب**)، با شیخ حرّ عاملی (متوفّی بسال ۱۱۰۴ه ق = **غقد**) معاصر و عالمی است فاضل عامل متألّه کامل متبحّر شاعر ماهر جلیل القدر واز تألیفات او است:

۱- ثمرة الفؤاد که حاوی اسرار احکام دینیه وحقائق اعمال است ازعبادات ومعاملات وغیرها

از اول فقه تا آخر دیات و یک نسخه از آن که در سال هزار و هفتاد و پنجم هجرت در حال حیات مؤلف نوشته شده در خزانهٔ رضویه موجود است **۲- رساله‌ای در عالم مثال ۳- محبوب القلوب** . سال وفاتش بدست نیامد ولکن چنانچه روشن شد بعد از سال هزار و هفتاد و پنجم هجرت و یا در خود آن سال بوده است . (مل وص۲۱۷هب و۱۵ج۵ذریعة)

قطب الدین محمد بن حسین بعنوان **قطب الدین کیدری** فوقاً مذکور شد.

قطب الدین سید محمد حسینی بعنوان **قطب الدین شیرازی** ذکر شد .

قطب الدین محمد بن علی همان قطب الدین لاهیجی مذکور فوق است.

قطب الدین محمد کوشکناری در ضمن **قطب الدین شیخ عبدالله** اشاره شد.

قطب الدین محمد بن محمد بن ابی جعفر بعنوان **قطب الدین رازی** مذکور شد .

قطب الدین محمود بن مسعود بعنوان **قطب الدین شیرازی** مذکور شد .

قطب الدین مظفر بن ابوالحسن بعنوان **عبادی مظفر** نگارش یافته است.

قطب الدین نیشابوری محمد بن حسین بعنوان **قطب الدین کیدری** مذکور شد.

قطب الدین واعظ همان قطب الدین مظفر فوق است .

قطب الدین یحیی بعنوان **جامی یحیی** مذکور شد .

قطب رازی **محمد**
قطب راوندی **سعید**
بعنوان **قطب الدین رازی** و **قطب الدین راوندی** مذکور شدند .

قطب ربانی شیخ ابوبکر بعنوان **عیدروس** شیخ ابوبکر مذکور شد.

قطب شیرازی دو تن بوده و بعنوان **قطب الدین** مذکور شدند.

قطب عبادی همان قطب الدین مظفر فوق است .

قطب العلوم گاهی جنید را گویند که بعنوان **جنید بغدادی** گذشته است.

قطب فوقانی در ضمن شرح حال **قطب‌الدین رازی** اشاره شد.

قطب قسطلانی محمد بن احمد
قطب کیدری محمد بن حسین
قطب لاهیجی محمد بن علی
هر سه بعنوان **قطب‌الدین** تذکّر داده شدند.

قطب‌المحققین هریك از قطب‌الدین رازی و قطب‌الدین شیرازی مذکورین است.

قطب محیی رجوع بقطب‌الدین شیخ‌عبدالله نمایند.

قطب مکه عبدالله بن اسعد بعنوان **یافعی** خواهدآمد.

قطران بن منصور دیلمی جبلی یا رومی یا ترمدیّ‌الاصل، تبریزیّ‌المنشاء ویاخود ازاصل ازاهالی قریهٔ‌شادباد دوفرسخی تبریز آذربایجان ومدّاح امرای‌آن‌سامان و به**حکیم قطران** هم موصوف میباشد. شرح حال‌اوازحیث‌اسم و زمان‌زندگانی و بعضی‌مزایای‌دیگر که‌در کلمات‌ارباب‌تراجم وسیر نگاشته‌اندغالباً مغایر هم بلکه‌بعضی‌ازایشان به دوقطران‌قائل‌شده‌اند یکی ترمدی که بیشتر عمرخود را دربلخ‌گذرانده واستادحکیم انوری (متوفی‌حدود سال ۵۵۰ هـ ق = ثن) بوده ودیگری نیز تبریزی‌که عبارت از همین صاحب‌ترجمه است. نام‌او محل‌خلاف میباشد چنانچه بعضی‌ازارباب‌تراجم قطران‌نوشته وبعضی دیگر نام اوراهم مثل‌کنیه‌اش‌ابومنصور دانسته‌اند. بهرحال شاعری است ماهر، استاد باهر از مشاهیر شعرای عهد دیالمه‌که با عضدالدّولهٔ دیلمی(۳۳۸-۳۷۱هـ ق = **شلح - شعا**) معاصر بوده و مدایحی دربارهٔ اوگفته و بهمین جهت‌گاهی به **عضدی** هم موصوفش دارند. **رشیدالدین وطواط** اشعار اورا بسیار تقدیس و تحسین مینماید و **ناصرخسرو** هم (که وفات‌او چنانچه‌خواهدآمد مابین‌سالهای چهارصد و بیست وهشتم یاسی‌ویکم یاهشتاد ویکم‌هجرت مردّد بلکه بعقیدهٔ‌مجمع‌الفصحا سال پانصد و سی و چهارم است) در سفرنامهٔ خود (بنا بنقل معتمد)گویدکه قطران در تبریز دیوان خود را نزد من‌آورد و اشعار خوب داشت ولی فارسی را درست نمیدانست

و دیوان منجیك و دیوان دقیقی را هم‌آورده و پیش من میخوانده و مشکلات آنها را از من یادگرفته و مینوشت **انتهی موضع الحاجة** .

نسخهٔ خطّی دیوان قطران بشمارهٔ ۲۵۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وسه نسخهٔ بسیار نفیس نیز در **کتابخانهٔ شخصی آقای آمیرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی** موجود است وگویندکه تمامی اشعار قطران مابین هشت هزار و ده هزار میباشد. مدتی هم در بلخ زیسته و منظومهٔ **قوس نامه** را درآنجا بنام امیر احمد بن قماج حاکم بلخ از امرای سلطان سنجر نظم‌کرده و ظاهر آن است که این منظومه غیراز دیوان او میباشد واز اشعار او است :

یافت زین دریا دگر بار ابرگوهر باربار	باغ وبستان یافت دیگر زابرگوهر باربار
هرکجاگلزار بود اندر جهان گلزار شد	مرغ شب‌گیران سرایان برگل گلزار زار
باد بفشاند همی برسنبل و عنبر عبیر	ابر بفروزد همی برلاله وگلنار نار
گر هزار ستم دهان درهر یکی سیصدزبان	شکر نیکیهات نتوانم یکی گفت از هزار

گویندکه قطران دربدایت امر دهقان بوده وکم کم بشعر گفتن آغاز کرد تاآنکه ازمشاهیر شعراگردید و به **امام الشعرا** موصوف وملقّب شد واین شعر او نیز اشاره بهمین مطلب است:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر بنادانی	مرا از شاعری‌کردن توکردی باز دهقانی

اشعار بسیاری در مدح امیر ابی‌منصور وهسودان‌که تاحدود سیصد و پنجاهم هجرت در تبریز سلطنت داشته سروده است . وفات قطران موافق مجمع الفصحا درسال چهارصد و شصت وپنجم هجرت واقع گردیده ومخفی نماند بنا براین تاریخ وفات باملاقات ناصرخسرو که بعقیده مجمع الفصحا درپانصد و سی و چهارم هجرت بوده است منافات بیّن داشته و بسیار مستبعد مینماید بلی با اقوال دیگرکه در تاریخ وفات ناصرخسرو اشاره نمودیم انسب میباشد چنانچه بنا بمدّاحی عضدالدوله وامیر ابی‌منصورهم‌که مذکورداشتیم قطران در اواسط قرن چهارم میزیسته برخلاف قول مجمع الفصحا وملاقات ناصرخسروکه اواسط

قرن پنجم را تأیید مینماید . قضاوت در این موضوع را نیز مثل بعضی اشکالات دیگر موکول بمدارك دیگر میدارد. (ص ۶۰ ج ۳ نی و ۴۶۶ ج ۱ مع و ۳۵۷۵ ج ۵ س)

قطرب

محمد بن مستنیر بن احمد - بصری نحوی لغوی ادیب بارع، مکنّی به **ابوعلی**، ملقّب و معروف به **قطرب** از مشاهیر قدمای علمای نحو و لغت و ادبیّات و از ادبای مجلس ابودلف عجلی و معلّم اولاد او بوده است . در نحو و تفسیر و لغت دستی توانا داشت ، فنون ادبیّه را از سیبویه و اکابر علمای بصره فراگرفت ، درباب کوچ حجّاج از منی روایتی هم از حضرت صادق ع نموده و تألیفات بسیاری هم داشته است :

۱ تا ۶- الاصوات و الاضداد و اعراب القرآن و الرد علی الملحدین و العلل فی النحو وغریب الحدیث ۷ تا ۱۲- الفرق والقوافی والمثلثات ومجازات القرآن ومعانی القرآن والنوادر وغیر اینها . مثلثات مذکور منظومه‌ایست مشتمل برشصت و چند بیت وحاوی لغاتی است که اوّل آنها بهرسه حرکه بوده و معانی آنها نیز بااختلاف حرکات مختلف میباشند وچند نسخه ازآن درکتابخانه‌های لیدن و پاریس و اسکوریال وخدیویّهٔ مصر موجود بوده و بلاتینی نیز ترجمه نموده‌اند و او اوّلین مخترع این موضوع بوده و بعد از او مثلثات مبسوطی نوشته‌اند و این دوشعر نیز بقطرب منسوب است :

ان کنت لست معی فالذکر منك معی … یراك قلبی اذا ماغبت عن بصری
والعین تبصر من تهوی و تفقده … و باطن القلب لایخلو من النظر

لفظ **قطرب** در اصل (بروزن بلبل) جانورکی است که در تمامی شب در جولان و جنبش بوده و اصلاً نخوابیده و نیاساید و جملهٔ : **اجول من قطرب و اسهر من قطرب** از امثال دایره میباشد . **اما وجه ملقب بودن** محمد بن مستنیر بدین لقب آنکه ازکثرت شوقی که بتعلم وتحصیل علم داشته صبح هرروز پیش ازدیگر محصّلین درمحضر استادخود سیبویه حاضر میشد تا روزی سیبویه بهمین جهت زودآمدن او بدوگفت : **ماانت الاقطرب لیل** پس لقب مشهوری وی گردید . **وفات قطرب** بسال دویست وششم هجرت در بغداد واقع شد ونام او هم چنانچه مذکور داشتیم محمد بن مستنیر بوده و بعضی احمد بن محمد و برخی

حسن بن محمد هم نوشته‌اند و بنقل اعیان‌الشیعة ، نجاشی بتشیّع وی تصریح کرده‌است.
(ص ۲۲۰ هب و ۷۰ ج ۲ کا و ۶۹۵ت و ۷۸ف و ۳۶۷۵ ج ۵ س و ۲۹۸ ج ۳ تاریخ بغداد و ۱۳۸ صف وغیره)

قطربلی یا **قطرنبلی** — علی اختلاف النسخ لقب رجالی عبدالله بن حسین است.

قطعی — اولی لقب رجالی حسین بن محمد بن فرزدق وسعید بن یحیی
قطنی — و دویمی هم محمد بن جعفر وموکول بدان‌علم است.

قطوانی — **خالد بن مخلد** - درباب کنی بعنوان **ابوالهیثم** خواهدآمد.

قطیفی[1]

قطیفی — **شیخ ابراهیم بن سلیمان** - قطیفی حلّی نجفی،مکنّی به **ابواسمعیل**، از اعاظم فقها و مجتهدین و اکابر محدّثین امامیّهٔ قرن یازدهم هجری عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هـ ق) ، از مشایخ اجازهٔ بسیاری از اکابر علمای وقت خود وعالمی است فاضل محقّق مدقّق عابد زاهد متّقی تارك دنیا، درعلوم شرعیّه صاحب یدی طولی ودر بسیاری ازآنها با معاصر خود محقّق کرکی مناظره‌داشته است . چندین رساله درمسائل فقهیّه‌ای که فی‌ما بین‌ایشان محل مشاجره بوده نگاشته و تشرّف‌او بشرف حضور مبارك‌حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه درلؤلؤةالبحرین شیخ‌یوسف بحرانی مذکور و مصنّفات بسیاری هم دارد :

۱- **اثبات‌الفرقة الناجیة** که تعیین‌الفرقة الناجیة هم‌گویند ۲- **ادعیة سعةالرزق و قضاءالدین** ۳- **الاربعون حدیثا** ۴- **الامالی** ۵- **ایضاح‌النافع** درشرح مختصر نافع محقق ۶- **تعیین‌الفرقة الناجیة** که همان اثبات‌الفرقة مذکور است ۷- **الحائریة فی‌تحقیق المسئلة السفریة** و اثبات اینکه در ده روز قاطع سفر توالی لازم است برخلاف معاصرش محقق کرکی که لازم نمیدانسته و دراین رساله پاره‌ای مباحثاتی راکه دراثنای سفر مشهد مقدس رضوی فی‌ما بین

۱- **قطیفی**- بفتح اول ، منسوب به شهر قطیف‌نامی‌است ازبلاد بحرین‌که بزرگترین آنها و قصبه وکرسی‌آن دیار است و دراصطلاح رجالی و فقهی عبارت از شیخ ابراهیم مذکور ذیل و عبدالعلی قطیفی و بعضی دیگر است .

ایشان جریان یافته مذکور داشته‌است **۸- حاشیهٔ ارشاد علامه** وظاهراً غیراز شرح ارشاد مذکور ذیل است **۹- حاشیهٔ الفیهٔ شهید اول ۱۰- حاشیهٔ شرایع الاسلام محقق ۱۱- حاشیهٔ مختصر نافع محقق** و ظاهراً غیراز ایضاح النافع مذکور فوق است **۱۲- السراج الوهاج فی رد رسالة قاطعة اللجاج فی حل الخراج للمحقق الکرکی ۱۳- شرح الاسماء الحسنی ۱۴- محرمات الذبیحة ۱۵- نفحات الفوائد ۱۶- نوادر الاخبار الطریفة ۱۷- الهادی الی الرشاد فی شرح الارشاد** وغیر اینها . سال وفاتش بدست نیامد ، لکن از تألیف کتاب نفحات مذکور فوق در سال نهصد و چهل وپنجم هجرت فراغت یافت ویکسال پیش ازآن هم سید شریف الدین پدر قاضی نورالله شوشتری راکه از تلامذهٔ او بوده اجازه داده و بسیارش ستوده است .

(ص ۷ ت و ۲۲۰ هب و ۵۲۴ ج۱مه و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

قطیفی

شیخ احمد بن صالح بن طعان - بحرانی قطیفی ، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت واز تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف الترجمة بوده و از تألیفات او است :

۱- التحفة الاحمدیة للفرقة الجعفریة فی المنشآت الصادقیة والادعیة الجعفریة که در ادعیهٔ شخص شخیص آن‌حضرت و همچنین ادعیه‌ای که آن‌حضرت از اجداد طاهرین خود با رعایت ترتیب معمولی ابواب کتب فقهیه روایت کرده و بهمین جهت آن را **صحیفهٔ صادقیه** نیز گویند و درسال هزار وسیصد وهفتم هجرت ازتألیف آن فراغت یافته وجملهٔ **خاتمه وسائل المسائل=۱۳۰۷** مادهٔ تاریخ آن است **۲- دیوان اشعار** که چاپ شده است **۳- رساله‌ای در شرح حال استاد** مذکورخود و بسال هزاروسیصد وپانزدهم هجرت درشصت‌وپنج سالگی در بحرین وفات یافت.

(ص ۴۱۱ ج ۳ ذریعة)

قطیفی

شیخ علی بن حسن بن علی بن سلیمان بن احمد - بحرانی، ساکن بلدهٔ قطیف، از افاضل عصر حاضر ماکه از تلامذهٔ شیخ احمد قطیفی مذکور فوق و بعضی از اکابر دیگر بوده و از تألیفات او است :

۱- انوار البدرین و مطلع النیرین فی تراجم علماء الاحساء والقطیف والبحرین
۲- التوحید . وفات او درسال هزار و سیصد و چهلم هجرت واقع گردیده است.

(ص ۴۲۰ ج ۲ و ۴۸۰ ج ۴ ذریعة)

قفال[1]

قفال‌شاشی **محمد بن احمد بن حسین**
قفال‌شاشی **محمد بن علی بن اسمعیل** } هردو بعنوان **شاشی** نگارش یافته‌اند.

قفال‌صغیر عبدالله بن احمد ذیلاً مذکور است.

قفال **عبدالله بن احمد بن عبدالله** - فقیه فاضل شافعی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **قفال مروزی** از اهالی مرو بود وگاهی درمقابل قفال کبیر ذیل اورا نیز به **قفال صغیر** موصوف دارند، عمر خود را درعمل قفل‌سازی صرف نموده و درآن صنعت مهارت‌کامل داشت، درسی سالگی یا درکبرسنّ بتحصیل‌علم‌اشتغال یافته و بمقامی رسیدکه درفقه و زهد و ورع و تقوی وحید زمان خود شد، فتاوی و اقوال او درکتب فریقین مذکور و درآثاری‌که در مذهب شافعی بیادگارگذاشته متفرّد بوده و نظیرآنها دسترس هیچ‌کس از معاصرین وی نگردیده‌است. در ترویج‌آن‌مذهب زحمت بسیاری‌کشیده ومرجع‌استفادهٔ جمعی از اکابر شدکه هریکی‌ازایشان‌انگشت‌نمای عصر خود بوده و علوم اورا در اطراف وآفاق نشر میدادند. این قفّال همان است‌که در حضور سلطان محمود سبکتکین یك نماز موافق مذهب ابوحنیفه ونمازی دیگر نیز باصول مذهب شافعی بشرحی‌که دمیری و ابن‌خلّکان نگاشته‌اند بجاآورد و بجهت همین نماز،آن سلطان را از مذهب حنفی بمذهب شافعی منصرف‌گردانید. وفات او در سال چهارصد و هفدهم یا بیست و هفتم هجرت در سجستان واقع‌گردید.

(ص ۲۷۳ ج۱کا و ۳۲۰هب و ۴۴۸ت و ۱۹۸ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

قفال‌کبیر **محمد بن علی بن اسمعیل** - بعنوان **شاشی** نگارش یافته است.

قفال‌مروزی همان قفال - عبدالله فوق است.

۱- **قفال** - بروزن بقال قفل‌گر وکسی‌که در عمل قفل‌سازی مهارت داشته‌باشد.

قفطان **شیخ ابراهیم بن حسن بن علی** - سعدی ریاحی نجفی مشهور به **قفطان**، عالم عامل فقیه فاضل کامل از تلامذهٔ صاحب جواهر ودر مسائل مشکله مرجع فحول بوده و از آثار قلمی او است:

۱- **اقل الواجبات فی حج التمتع** که نامش هدایة الناسکین بوده وازکتاب جواهر استادش استخراج کرده است ۲- **المتعة** که آن را نیز بامر صاحب جواهر نگاشته است. وفات او بسال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجرت در هشتاد سالگی در نجف واقع گردید.

(ص ۲۷۵ ج ۲ ذریعة وغیره)

قفطان **شیخ احمد بن حسن** - برادر شیخ ابراهیم قفطان فوق، ادیبی است فاضل شاعر که اشعار وقصائد بسیاری داشته وشیخ محمد طه نجف صاحب اتقان المقال سالف الترجمة از وی نقل کرده است که بشرف حضور حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه نایل و در باب تأخیر ظهور بمقام جسارت آمده و باآن حضرت معاتبه کرده وآن حضرت در جواب فرمودند:

لنا اوبة من بعد غیبتنا العظمی	**فنملاءها عدلا کما ملئت ظلما**
سینجز وعدی قل لمن یکفرون لی	**لقد کان ذاحقا علی ربنا حتما**

در سال هزار و دویست و نود و سیّم هجرت در نجف وفات یافت.

(ص ۶۴ ج ۳ نی)

قفطی **علی بن یوسف** - بعنوان **جمال الدین ابن القفطی** نگارش یافته است.

قفلی لقب رجالی حماد بن ابی حنیفه است.

قلاء لقب رجالی احمد بن محمد بن علی بن رباح، سوید بن سعید، علی بن محمد، عمر بن رباح، محمد بن دراج، محمد القلاء و بعضی دیگر است.

قلاء ثقفی لقب رجالی علاء بن رزین است.

قلاعی
قلالی
قلانسی
قلعانی

اولی لقب رجالی محمد بن عبدالله، **دویمی** اسید بن عبدالرحمن، سیمی آدم بن محمد، احمد بن محمد، جعفر بن محمد، محمد بن احمد بن خاقان، حسن بن مختار، حسین بن مختار و بعضی دیگر و **چهارمی** هم لقب حذیفه است.

قلقشندی

احمد بن علی بن احمد - شافعی قلقشندی مصری، ملقّب به **شهاب الدین**، مکنّی به **ابوالعباس** ادیبی است شاعر منشی قوی الحافظة از ادبای اوائل قرن نهم هجرت و از تألیفات و آثار قلمی او است:

۱- **صبح الاعشی فی صناعة الانشاء** که تمامی مطالب دایر بهمین موضوع را ازخرد و بزرگ مذکور داشته و یك باب آنرا بعلم خط و اسباب آن تخصیص داده و درمطبعهٔ دارالکتب المصریة درچهارده مجلد بطبع رسیده است ۲- **ضوء الصبح المسفر وجنی الدوح المثمر** ۳- **قصیده‌ای درمدح حضرت رسالت ص** که باکتاب سبل الرشاد شیخ احمد دمنهوری در اسکندریه چاپ شده است ۴- **نهایة الارب** (الادب خل) **فی معرفة قبائل العرب** که در بغداد چاپ شده و درهدیة الاحباب از اوائل جلد دویم کتاب صبح اعشی مذکور نقل کرده که از غرائب حکایات آنکه شخصی مالی ازجمعی بعنوان برد وگرو گرفت که اگر معاویه را باآن همه حلمی که داشته بغضب آرد آن مال خطیر را مالك باشد پس درحال نماز معاویه، دست بسرین او زده وگفت: **ما اشبه هذه العجیزة بعجیزة هند** یعنی این سرین وکفل چه شبیه است بسرین هند مادر معاویه واعجبا اصلاً تغییر حال نکرد و بعداز اتمام نماز رو بدان شخص کرده وگفت پدرم ابوسفیان محتاج‌تر بود بدین تشبیه از مادرم هند پس گفت اگر کسی مالی وگروی برای این عمل تو مقرّر داشته بروآنرا بگیر. قلقشندی بسال هشتصد و بیست و یکم هجرت درشصت و پنج سالگی وفات یافت و نسبت آن به دیهی قلقشنده نام است از مصر در سه فرسخی قاهره که قرقشنده نیز گفته و درمقام نسبت **قرقشندی** هم گویند.

(ص ۲۲۱ هب و ۱۵۲۱ مط وغیره)

قلیوبی

احمد بن احمد- بن سلافة قلیوبی مصری شافعی، ملقّب به **شهاب الدین**، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که جلالت و نبالت او مسلّم کل بود، حدیث ومراتب علمیّه را ازاکابر مشایخ وقت فراگرفت، بسیار

باوقار و فقرادوست بوده و با اغنیا مراوده نداشت ، در تدریس بسیار خوش‌بیان و در فهمانیدن مطالب علمیّه جدّی وافر بکار میبرد ، در طبّ نیز مهارتی بسزا داشته و از تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الراغب فی‌سیرة جماعة من اهل‌البیت الاطائب** که درقاهره چاپ شده است ۲- **التذکرة** درطب که نیز درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۳- **نوادرالقلیوبی** که بمطالب نفیسه و لطائف و حکایات و عجائب بسیاری مشتمل و درمصر و کلکته وغیره چاپ شده و درسال هزار و شصت و نهم هجرت درگذشت .

قماص / **قماط** — دراصطلاح رجالی اولی لقب حسن بن علویة وبعضی دیگر و دویمی هم خالد بن زید ، صالح بن خالد ، صالح بن سعید ، صدقة بن عمیر وغیرهم میباشد.

قمری — **سراج‌الدین** - بعنوان **سراج‌الدین قمری** نگارش یافته است.

قمری — **میرزا محمدتقی** - دربندی شیروانی ، ازشعرای ترکی زبان نامی از اهالی دربند شیروانات روسیّه میباشدکه دربدایت‌حال شبیه گردانی مینموده وقصائد وغزلیّات خوب میگفته وبه **قمری** تخلّص میکرده‌است، اخیراً بهروسیله‌که بوده از شبیه‌گردانی نادم ومنصرف شده و بنای روضه‌خوانی‌گذاشت واشعار طریفه وآبدار بسیاری درمصائب جان‌سوزکربلا انشاد نموده‌که دیوان‌او بنام **کنزالمصائب** چاپ‌شده وازاشعار او است از زبان‌جناب‌علی‌اکبر ع درموقعی‌که حضرت سیدالشهداء ع بدو فرمودندکه بهمراهی که منظور نظر مادرش بمدینه برگردند لشگر، مخالف خود آن‌حضرت است وبس .

گوروم خراب اولا بو جهان بناسندن | امان‌دی قووما منی کربلا مناسندن
نه‌نوع صبرایلیوب بیله‌سوزلره دوزرم | بابا جوانلار ایچنده نه نوع من‌گزرم
اماندی‌اولما رضا عالم‌ایچره خاراولام | بوعاریلان‌گوزی یاشلی مدینیه قوولام

سال وفاتش بدست‌نیامد لکن دراوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است.

(اطلاعات متفرقه)

قمولی **احمد بن محمد** - بن مکی ابن یاسین قرشی ، **مخزومی** القبیلة، **قمولی** البلدة ، **ابوالعباس** الکنیة ، **نجم الدین** اللّقب، از علمای عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشد که نحوی اصولی وفقیه متبحّر بوده ومدّتی متصدی قضاوت قوص و اخمیم و سیوط و مواضع دیگر شد و بتصدیق بعضی ، افقه علمای مصر بوده و از تألیفات او است :

۱- **البحرالمحیط فی شرح الوسیط** که کتاب وسیط نام غزالی را که درفقه شافعی میباشد درحدود چهل مجلد شرح کرده و بهمین اسم بحرالمحیط موسومش داشته است سپس آن را ملخص کرد و به **جواهرالبحر** موسومش گردانید ۲- **تکملهٔ تفسیر فخررازی** که خود فخررازی باکمال همین تفسیر کبیر معروف خود موفق نشد و قمولی تتمه‌ای برآن نوشت ، او نیز پیش از تکمیل وفات یافته و احمد بن خوبی سالف الترجمة بپایانش رسانید ۳- **جواهرالبحر** که مذکور شد ۴- **شرح الاسماء الحسنی** ۵- **شرح مقدمة ابن الحاجب** . وفات قمولی درسال هفتصد وبیست و هفتم هجرت واقع گردید.

(کف وص ۳۰۴ کمن و سطر ۱۴ ص ۸۷ ت وغیره)

قمی ۱

قمی **سید ابراهیم**- رضوی درضمن شرح حال برادرش سید صدرالدین تحت عنوان **صدرالدین قمی** نگارش یافته است.

قمی **حاج میرزا سیدحسن** - رضوی قمی، از علمای امامیهٔ عصرحاضر ما ومؤلف کتاب **نهایة المأمول فی شرح کفایة الاصول** میباشد که کفایهٔ

۱- **قمی** - منسوب است به قم وآن از بلاد عظیمهٔ ایرانی میباشدکه درحدود بیست و پنج فرسخی تهران واقع و قبر شریف حضرت فاطمه بنت امام موسی بن جعفر ع هم درآنجا واز مشاهد مقدسهٔ شیعی‌مذهبان است . درتمامی سال از بلاد بعیده برای آستان‌بوسی آن‌خاتون معظمه شد رحال می‌نمایند و ازصدر اسلام تا عصر حاضر ما در هردوره جمعی وافر از اکابر محدثین و علما ازآنجا برخاسته‌اند که مصدر همه‌گونه خدمات متنوعهٔ دینی و ممدوح حضرات ائمهٔ اطهار ع بوده‌اند . در اصطلاح فقها وعلمای رجال لقب آدم بن اسحق ، ابراهیم بن‌محمد، ابراهیم بن هاشم وپسرش علی بن ابراهیم بن هاشم صاحب تفسیر معروف وجمع بسیاری دیگر میباشدکه از حد احصا بیرون و ظاهراً درصورت نبودن قرنیه منصرف بآخری است . لفظ قم در السنه با تخفیف معروف و درمراصد با ضم و تشدیدش ضبط کرده است.

آخوند خراسانی سالف الترجمه را شرحی مزجی کرده وازجلد دوّیم آن که فقط شرح مبحث قطع وظن بوده ودر تهران هم چاپ شده درسال هزار وسیصد وسی ونهم هجرت فراغت یافته است.

(از شرح مزبور استخراج شد)

قمی **سید صدرالدین** - بعنوان **صدرالدین قمی** نگارش یافته است.

قمی **حاج شیخ عباس بن محمدرضا بن ابی القاسم** - از افاضل علمای عصر حاضر ما میباشد که عالم فاضل کامل محدّث متتبّع ماهر بوده و همانا مراد این نگارنده نیز ازجملهٔ **فاضل محدث معاصر** دراین کتاب عبارت ازآن جناب است. شرح حال اجمالی اوآنکه:

عکس حاج شیخ عباس قمی -۲۹

در بدایت حال در مولد خود قم بتحصیلات مقتضیه پرداخت تا درسال هزار وسیصد وشانزدهم هجرت بنجف اشرف عازم وملازم خدمت حاج میرزا حسین نوری آتی الترجمة بوده و استفاده‌های بسیاری نمود و درعین حال مساعدتهای زیادی در بعضی از تألیفات استاد معظّم خود بکار برد، در روایت مؤلّفات امامیّه که درفقه و اصول و تفسیر وکلام و حدیث و غیرآنها دارند تحصیل اجازه کردکه همهٔ آنها را با طرقی که در آخر مستدرک الوسائل نگارش یافته ازمؤلفین آنها روایت نماید. درسال هزار وسیصد وبیستم هجرت بعداز وفات استاد معظّم خود بموطن اصلی خود قم مراجعت نمود ودرخلال این احوال سه مرتبه بزیارت بیت الله الحرام مشرّف شد وعاقبت درموطن خود قم مقیم گردید

و تمامی اوقات او در تألیف و انجام وظائف دینیّه مصروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیة** که چاپ شده است ۲- **الباقیات الصالحات فی الادعیة والصلوات المستحبات** ۳- **بیت الاحزان فی مصائب سیدة النسوان** ۴- **تحفة الاحباب** ۵- **التحفة الطوسیة** ۶- **الحکمة البالغة** در شرح صد کلمه از کلمات حضرت امیرالمؤمنین ع ۷- **الدرة الیتیمة فی تتمات الدرة الثمینة** که شرح نصاب الصبیان معروف و تتمهٔ شرح فاضل یزدی است ۸- **الدر النظیم فی لغات القرآن العظیم** ۹- **سفینة البحار و مدینة الحکم والاثار** که بمنزلهٔ فهرست وملخص مجلدات بحار الانوار است ۱۰- **شرح وجیزهٔ شیخ بهائی** ۱۱- **علم الیقین** که ملخص حق الیقین مجلسی است ۱۲- **غایة المرام فی مختصر دار السلام** ۱۳- **الفصول العلیة فی المناقب المرتضویة** ۱۴- **الفوائد الرجبیة فی مایتعلق بالشهور العربیة** که مشتمل بروقایع ایام و مقداری از اعمال شهور است ۱۵- **الفوائد الرضویة فی احوال العلماء الامامیة** ۱۶- **فیض العلام فی وقایع الشهور و عمل الایام** ۱۷- **فیض القدیر فی مایتعلق بحث الغدیر** ۱۸- **قرة الباصرة فی تاریخ الحجج الطاهرة** ۱۹- **کحل البصر فی سیرة سید البشر** ۲۰- **الکنی والالقاب** ۲۱- **مختصر الشمائل ترمذی** ۲۲- **مفاتیح الجنان** ۲۳- **مقامات علیه** که مختصر معراج السعادة است ۲۴- **منازل الاخرة** ۲۵- **منتهی الامال فی مصائب النبی والال** ۲۶- **نفثة المصدور** ۲۷- **نفس المهموم** ۲۸- **نقد الرسائل** ۲۹- **هدیة الاحباب** ۳۰- **هدیة الزائرین** وغیر اینها واغلب آنها بطبع رسیده اند. وفات او در بیست و سیّم ذیحجهٔ سال هزار وسیصد و پنجاه و نهم هجرت در نجف اشرف واقع و درصحن مقدّس مرتضوی نزد استاد مزبور خود مدفون گردید .

(اطلاعات متفرقه)

قمی

علی بن ابراهیم - بن هاشم بن قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، ازاکابر و اجلاّ و ثقات روات و محدّثین امامیّه بلکه از علما و فقهای شیعه میباشد که موثق و معتمد و ازمشایخ روایت کلینی (متوفّی بسال ۳۲۹ه ق = **شکط**) و دیگر مشایخ حدیث بوده است. صدوق هم گاهی بواسطهٔ پسرش احمد بن علی وگاهی بواسطهٔ دیگر از وی روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- **اختیار القرآن** ۲- **الانبیاء** ۳- **التفسیر** ۴- **التوحید والشرک** ۵- **الشرایع** ۶- **فضائل امیرالمؤمنین ع** ۷- **قرب الاسناد** ۸- **المغازی** ۹- **المناقب** ۱۰- **الناسخ والمنسوخ**. سال وفاتش بدست نیامد لکن خمزة بن قاسم از اولاد حضرت ابوالفضل ع درسال سیصد و هفتم هجرت از او روایت میکند .

(کتب رجالیه)

قمی

حاج میرزا محمد - مجتهدقمی، معروف به **ارباب**، ازاکابرعلمای امامیهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه دراوائل جوانی

عکس حاج میرزا محمد ارباب قمی -۳۰

از قم بعتبات رفت ، در حوزهٔ درس میرزای‌شیرازی‌حاج‌میرزامحمدحسن آتی‌الترجمة و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی وآخوندخراسانی‌سابقی‌الذکر حاضر ومراتب‌علوم دینیه‌را تکمیل نمود تاآنکه اجتهاد و فقاهت وی مسلّم و مورد تصدیق اساتید و حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ اکابر و مورد تبجیل و تجلیل تمامی علمای وقت خود شد وتمامی اوقات‌او درتدریس و حکومات شرعیه و ترویج دین مصروف بود، دراعمال وظائف نهی‌از منکر قلبی قوی داشته و اهتمام تمام بکار میبرد وکتاب **الاربعین الحسینیة** از تألیفات او بوده و چاپ شده‌است . وفات او سال هزار و سیصد و چهل ویکم هجرت درشصت وپنج سالگی واقع گردید . (اطلاعات متفرقه)

قمی

ملا میرزا محمد بن ملامحمدرضا بعنوان **مشهدی** خواهدآمد .

قمی

ملا محمدطاهر بن محمدحسین - شیرازی الاصل ، **نجفی** المنشأ ، **قمی** الموطن ، **اخباری** المشرب ، ازمشاهیر علمای امامیهٔ عهد شاه سلیمان صفوی و ازمشایخ اجازهٔ شیخ حرّ عاملی وملامحمدباقر مجلسی واز وجوه و اعیان علمای عهد خود میباشدکه فقیه متکلّم محقّق مدقّق محدّث ثقه صالح و واعظ متبحّر جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ، در قم **شیخ‌الاسلام** و نافذالامر و مطاع تمامی طبقات بود. نماز جمعه میخوانده و بتارکین‌آن انکار شدید داشت، معاند مذاق فلاسفه وصوفیه

بوده وبین او وملاخلیل قزوینی که نماز جمعه را در زمان غیبت حرام میدانسته جریاناتی واقع شد و همچنین درمسئلهٔ تصوف نیز مکاتباتی بین او ویکی از علمای نامی وقت بعمل آمد و رساله‌ای در ردّ صوفیّه نوشته وجمعی ازعرفا و علما را ردّکرده است بلکه‌گویند که درچند رسالهٔ خود سماع و خرقه‌پوشی و پشمینه‌پوشی وچلّه‌نشینی و عزلت وانقطاع از مردم و بزبان‌آوردن لفظ طریقت و حقیقت و قول بعشق حقیقی و مکاشفات عرفانیّه و نظائر اینها را از بدعتهای مهلکه شمرده است و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الاربعون حدیثا ودلیلا فی امامة الائمة الطاهرین ع** ۲- **بهجة الدارین** درحکمت ۳- **تحفة الاخیار** درشرح قصیدهٔ رائیهٔ فارسی مونس الابرار نام خود او است که درحدود هزار بیت درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع و رد صوفیه است و این شرح نیز فارسی است ۴- **حجة الاسلام فی شرح تهذیب الاحکام** ۵- **حکمة العارفین فی رد شبه المخالفین من المتصوفین والمتفلسفین** ۶- **الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء والصوفیة** ۷- **موعظة النفس** ۸- **مونس الابرار** که درضمن تحفه مذکور شد ۹- **هدیهٔ سلیمانی** وغیراینها . شیخ حرّ عاملی تمامی مؤلّفات اورا ازخود مؤلف روایت مینماید . وفات او بسال هزار ونود وهشتم هجرت در قم واقع شد ودرقبرستان بزرگ روبروی صحن بزرگ درپشت مرقد زکریا ابن آدم مدفون گردید.

(مل وص۳۳۶ت ومواضع متفرقه ازذریعة)

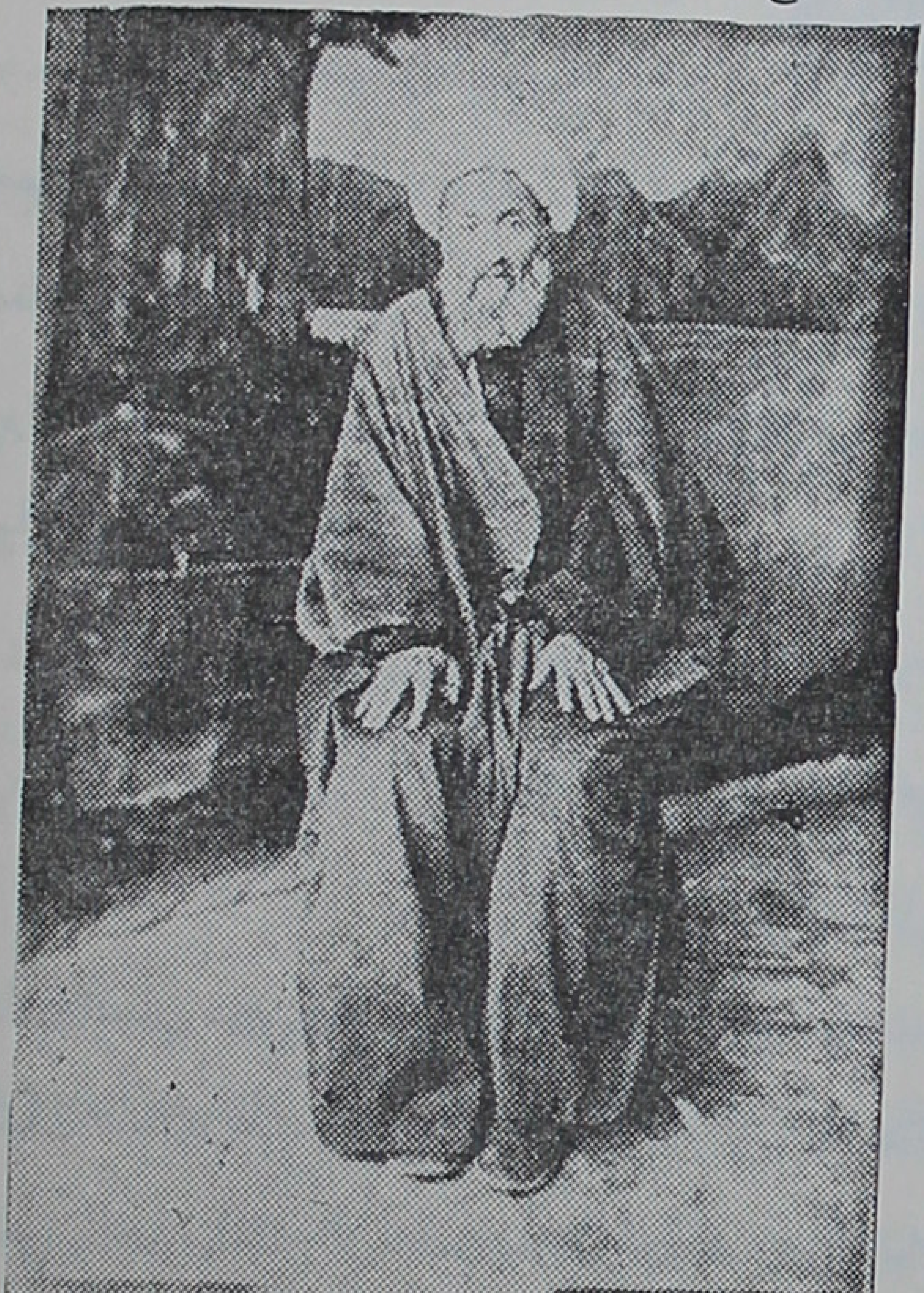

عکس شیخ محمدعلی صاحب حاشیهٔ کفایه -۳۱

قمی **شیخ محمدعلی بن محمدجعفر-** قمی حایری ، از علمای عصر حاضر ما میباشد ، نخست مقدمات را درقم و تهران خواند سپس برای ادامهٔ تحصیلات خود بعتبات مشرّف شد و داخل حوزهٔ درس آخوند خراسانی سالف الترجمة و میرزای شیرازی میرزا محمدتقی آتی الترجمة گردید، حاشیه‌ای بهردو جلد کفایة الاصول استاد خودآخوند خراسانی تألیف دادکه درنجف چاپ شده‌است. اخیراً بقم مراجعت کرده و بوظائف علمیّه

اشتغال داشت تا بسال هزار وسیصد و پنجاه و چهارم هجرت درآن ارض اقدس برحمت خداوندی نایل گردید.
(اطلاعات متفرقه)

قمیان در اصطلاح وافی ملامحسن فیض، عبارت از ابوعلی احمد بن ادریس اشعری عن محمد بن ابی الصهبان عبدالجبار است چنانچه نیز در اصطلاح او فقط اوّلی را قمی گفته و تنها دوّیمی را صهبانی نامد.

قنالی زاده حسن بن علی - بعنوان **چلبی** نگارش یافته است.

قنانی
قنبره
قنبری
قندی
قنسی
اولی لقب رجالی علی بن عبدالرحمن بن عیسی و نسبت آن بنهر قنانه نامی است درعراق، **دویمی** اسمعیل بن محمد قمی، **سیمی** یحیی بن یسار وکثیر بن طارق وبعضی، **چهارمی** زیاد بن مروان و **پنجمی** احمدبن ابراهیم وموکول بدان علم شریف دیگر هستند.

قنوجی رستمعلی - ذیلاً درضمن شرح حال پدرش ملاعلی اصغر مذکوراست.

قنوجی ملاعلی اصغر - از اکابر علمای هند میباشدکه در صرف و نحو و منطق ومعانی وفقه وحدیث و تفسیر یدی طولی داشته وازتألیفات او تفسیر **ثوابت التنزیل** است. صاحب ترجمه در سال هزار و صد و چهل تمام هجرت درگذشت و جملهٔ: **مجمع فضل عباد** = ۱۱۴۰) مادّهٔ تاریخ او میباشد.

پسرش ملارستمعلی قنوجی نیز از علمای هند بوده و درعلوم مذکوره دستی توانا داشت و اوقات او درتدریس و تعلیم وتربیت مردم مصروف میشد و **تفسیرجامع صغیر** نام نیز ازآثار او است و درسال هزار و صد و هفتاد و هشت هجرت درگذشت و جملهٔ: **عاشق بهشت** = **۱۱۷۸** مادّهٔ تاریخ او است.
(ص۳۶۸ و ۳۷۲ ج۲خه)

قنوی لقب رجالی محمد بن سوقة ابی بکر کوفی است.

قواریری گاهی جنید بغدادی سالف الترجمة راگویند.

قواس لقب رجالی اسلم قواس است .

قوام‌الدین شیخ جعفر بن عبدالله بعنوان **حویزی شیخ جعفر** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین حسن بن علی بن اسحق بعنوان **نظام‌الملک** خواهد آمد .

قوام‌الدین عبدالکریم بن ابی بکر محمد بعنوان **سمعانی** نگارش یافته‌است.

قوام‌الدین **سید محمد بن محمد مهدی** - حسینی سیفی قزوینی ، ملقّب به **قوام‌الدین** ، مشهور به **میرزا قوام‌الدین**، سیّدی است فقیه فاضل کامل ادیب لبیب شاعر ماهر از اکابر علمای عهد صفویّه ، از تلامذهٔ شیخ جعفر قاضی و درشعر طبعی روان داشت ، اشعار بسیاری در مرائی حضرات معصومین ع و لعن اعدای دین بدو منسوب است و بعضی از اشعار طریفهٔ اوراکه درمرثیهٔ استاد مذکورش گفته تحت عنوان **حویزی شیخ جعفر** نگارش دادیم واز تألیفات وآثار علمی او است :

۱- **ارجوزة فی الاخلاق** ۲- **ارجوزة فی الاسطرلاب** که نظم صحیفة الاسطرلاب شیخ بهائی است ۳- **ارجوزة فی اصول الفقه** که منظومهٔ زبدهٔ شیخ بهائی و حاوی هزار و سی ویك بیت است ۴- **ارجوزة فی البیان** که ذیلا بنام منظومة البیان مذکوراست ۵- **ارجوزة فی التجوید** که نظم شاطبیه‌است ۶- **ارجوزة فی الحساب** که ذیلا بنام نظم الحساب مذکوراست ۷- **ارجوزة فی الخط** که منظومهٔ مبحث خط شافیهٔ ابن‌حاجب است ۸- **ارجوزة فی الصرف** که ذیلا بنام وافیه مذکور است ۹- **ارجوزة فی الطب** که ذیلا بنام مفرح القوام مذکور است ۱۰- **ارجوزة فی الفقه** که همان تحفهٔ قوامیهٔ مذکور ذیل است ۱۱- **ارجوزة فی النحو** که ذیلا بنام صافیة مذکور است ۱۲- **التحفة القوامیة فی فقه الامامیة** نظم لمعهٔ دمشقیهٔ شهید اول است که تمامی ابواب فقه را با کمال سلاست نظم کرده و درحاشیهٔ بعضی از چاپهای شرح لمعه چاپ شده وآنرا بنام شاه سلطان حسین صفوی نظم کرده است ۱۳- **الصافیة فی نظم الکافیة** که کافیهٔ نحو ابن‌حاجب‌را نظم کرده‌است ۱۴- **مفرح القوام** که ارجوزه‌ایست در طب و منظومهٔ قانونچهٔ طب است ۱۵- **منظومة البیان** که ارجوزه‌ایست در علم بیان و حاوی دویست و هفتاد و چهار بیت بوده وعدد ابجدی این اسم **(منظومة البیان)** = **۱۱۳۵** تاریخ نظم‌آن است ۱۶- **نظم الحساب** که منظومهٔ خلاصة الحساب شیخ بهائی و حاوی ششصد و شصت و یك بیت است ۱۷- **الوافیة فی نظم الشافیة الصرفیة** که منظومهٔ شافیهٔ ابن‌حاجب است .

وفات میرزا قوام‌الدین درحدود سال هزار و صد و پنجاهم هجرت وقوع یافت و

اینکه فاضل محدّث معاصر تاریخ وفات اورا سال هزار و صد و پانزدهم نوشته اشتباه بوده و ناشی از آن است که در روضات‌الجنّات شرح حال میرزا قوام‌الدین را در ضمن شرح حال استاد مذکورش شیخ جعفر قاضی (متوفی بسال ۱۱۱۵ھ ق = غقیه) نوشته و او هم تاریخ مذکور راکه صاحب روضات برای وفات شیخ جعفر نوشته تاریخ وفات قوام‌الدین پنداشته است . (ص ۲۲۱هب و۱۴۹۹ت ومواضع متفرقه از ذریعة)

قوام‌الدین **مرعشی** - ابن سید صادق از اجداد سید شهاب‌الدین سابق‌الذکر میباشد و نسب‌او با هفت واسطه بسید علی مرعش موصول میشود چنانچه سیدعلی نیز باسه واسطه نسب بجناب‌حسین‌اصغر ابن‌امام زین‌العابدین علیه‌السلام پیوندد . سیدقوام‌الدین که به **میر بزرگ** معروف وسرسلسلهٔ ملوك‌قوامیّهٔ مرعشیّه‌میباشد دربدایت حال در بلاد خراسان بوظائف سیر و سلوك اشتغال داشت ، اخیراً بوطن اصلی خود مازندران برگشته و درسال هفتصد وشصتم هجرت فرمانروای‌آن سامان‌گردید تا در سال هفتصد و هشتاد و یکم هجرت درگذشته و درآمل مازندران مدفون‌شد پس چهارده تن دیگر ازاولاد و احفاد وخانوادهٔ او علی‌التعاقب فرمانفرمای بلاد مازندران بودند تا درسال نهصد وهفتاد ودویم هجرت بموت‌آخرین‌ایشان میرعبدالکریم بن میرعبدالله‌خان منقرض‌گردیدند وشرح حال این‌خانوادهٔ جلیله‌را دراغلب‌تواریخ وسیر نگارش‌داده‌اند. مخفی نماند چون جمعی از اکابر علمی‌که در این وجیزه بشرح‌حال ایشان پرداخته‌شده بهمین خانوادهٔ قوامیّهٔ مرعشیّه انتساب دارند لذا محض زیادت تبصّر مراجعین شرح حال قوام‌الدین تذکّر داده شد والاّ بحسب ظاهر خارج از موضوع این‌کتاب است .

(ص ۱۹۹لس)

قوام‌الدین **یحیی بن‌ابی‌الفرج** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌زباده** خواهد آمد .

قوامی‌خافی **نصرالله** - ملقّب به **قوام‌الدین**، موصوف به **خافی** و **معروف** به **قوامی** از عرفای قرن نهم هجرت میباشدکه نخست از ملازمان سلطان وقت بود تا یك‌حکم او منشأ مظلومیّت پیرزنی شد وآن پیرزن بدوگفت ازخدا

شرم نداری که برهمچو منی ستم روا داری؟ قوامی بسیار متأثّر شد، قلم را در زیر سنگ شکسته و ازشغل خود منصرف و طریق عبادت پیش گرفت وکتابی بنام **جنون المجانین** تألیف داد واز او است :

آخر بکند فلک شمار من و تو باز اندازد برحشر کار من و تو
هم پیش من وپیش توآردآن روز کردار من وتو،کردگار من و تو

درسال هشتصد و سی‌ام هجرت در نود و شش سالگی درگذشت .

(اطلاعات متفرقه)

قوامی مطرزی **محمد** - یا احمد خباز گنجی ، ملقّب به **قوام‌الدین** ، مکنّی به **ابوالفضائل** ، موصوف به **استادالشعرا** از سخنوران نامی قرن ششم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دریافته است ، برادر یا عمو یا عموزادهٔ نظامی گنجوی آتی‌الترجمة بوده و اشعار متنوعهٔ او در زهد و ذوقیات و مواعظ و معارف بسیار و قصیدهٔ رائیّهٔ صنایع‌الاسحار از قصائد مشهورهٔ او است که بجمیع صنایع بدیعیّه ونکات ادبیّهٔ شعریّه مشتمل وآنرا درمدح قیزیل ارسلان سروده وقصیدهٔ مصنوعهٔ قوامیّه‌اش نیز گویند واز اشعار همین قصیده است :

غم دل گر ببست بازارم مدح شه برگشایدم بازار

نیز از او است :

زعکس روی و لب عارضش برند صفا یکی سهیل و دویم زهره و سوم جوزا

مخفی نماندکه میرزا فضل‌الله بدایع نگار همین قصیدهٔ مذکور قوامی را شرح کرده و ببدایع‌الاشعار فی‌شرح صنایع‌الاسحار موسومش داشته و درسال هزار وسیصد وسی وششم هجرت درمشهد مقدّس رضوی طبع شده است . سال وفات قوامی مطرزی بدست نیامد.

(ص۶۲ ج ۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

قوسنی لقب رجالی حسن بن ابی‌شروان است.

قوسینی لقب رجالی احمد بن علی بن امیرکا است .

قوشچی **علی بن محمد** - سمرقندی ، ملقب به **علاءالدین**، معروف به **ملاعلی‌قوشچی** که‌گاهی **فاضل قوشچی** نیز گویند از مشاهیر علمای عامّه میباشدکه عالم فاضل محقّق متکلّم مدقّق ریاضی بود ، نخست در سمرقند اغلب علوم متداوله را از علمای آن شهر تحصیل و هیئت و ریاضیّات را از قاضی‌زادهٔ رومی سالف‌الترجمة و الغ بیگ بن شاهرخ بن‌امیر تیمور سلطان ماوراءالنهر که نسبت بفنون ریاضی میل مفرطی داشته اخذ نمود پس بی‌اجازهٔ سلطان بکرمان رفت و بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه باز بسمرقند مراجعت وازسوء ادب‌خود باحلّ بعض جهات‌اشکال‌قمری که ازقدیم‌الایّام درتحت‌ابهام و اشکال بوده اعتذار نمود و **رساله‌ای** راکه دراین‌موضوع نگاشته بوده بنظر سلطانی رسانده و بیش‌از اندازه مورد تحسین گردید . ازکثرت‌تقرّبی که‌درنزدآن‌سلطان‌علم‌دوست‌داشته بخطاب‌فرزندی‌مخاطب‌بود واورا بتکمیل‌رصدخانه‌ای که در سمرقند تأسیس داده بوده بگماشت ، او نیزآن امر مهم را باکمال **همّت** خاتمه داده و **زیج الغ بیگی** راکه بزیج جدید معروف بوده و غیاث‌الدین جمشید و قاضی‌زادهٔ رومی‌که پیش از او متصدی‌آن بوده و لکن بجهت حلول اجل موفق باتمام‌آن نبوده‌اند بپایان رسانید لکن بعداز وفات‌آن سلطان قدردان دراثر قدرندانی‌علم وعالم‌که ازاولاد و اعقاب وی احساس نمود بجهت ایفای وظائف حج تحصیل اذن نمود در تبریز مورد توجّهات‌اوزون‌حسن(۸۷۳-۸۸۲ه‍ ق = **ضعج - ضفب**)ازحکمرانان‌زبردست‌آق‌قویونلی (که‌تبریزرا هم پایتخت نموده بود)گردید وبجهت‌عقد مصالحه‌بین‌او و سلطان‌محمدخان ثانی‌عثمانی(۸۵۵-۸۸۶ه‍ ق = **ضنه- ضفو**) باستانبول رفت، پس‌ازایفای وظائف‌سفارت، اقامت او در استانبول را درخواست نمودند او نیز با وعدهٔ عودت ، بآذربایجان رفت و درعقب ،گماشتگان دولتی اعزام و باتمام اعزاز و اکرام باز باستانبولش بردند او نیز بعد از ورود ، **رسالهٔ محمدیه** را درعلم‌حساب بنام‌سلطان محمدخان‌نوشت وماهی دویست درهم برای خود او معیّن بود و هریك از اولاد وتوابع وی نیز بمنصبی مفتخر گردیدند و اخیراً بمدرّسی مدرسهٔ ایاصوفیا منسوب شد وبا خواجه زاده قاضی استانبول ملاقات

نموده وعلم وآثار او مورد تحسین گردید وبهمین جهت دختر خودرا بعقد پسر خواجه‌زاده آورد و دختر خواجه‌زاده را نیز معقودهٔ نوهٔ دختری خودگردانید . آه ـ آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد . از تألیفات قوشچی است :

۱ـ **حاشیهٔ شرح کشاف تفتازانی** ۲ـ **شرح تجرید خواجه** که بارها چاپ شده و موافق آنچه در شرح حال شمس‌الدین محمود اشاره نمودیم این شرح به **شرح جدید** معروف است ۳ـ **العنقود الزواهر فی نظم الجواهر** درعلم صرف ۴ـ **محبوب الحمائل فی کشف المسائل** که بیست متن راکه هریکی درعلمی بوده جمع کرده و بدین‌اسم موسومش داشته و همه وقت در سفر وحضر مورد مطالعهٔ او بوده وبعضی‌از غلامان او با خود همراهش داشتی ۵ـ **هیئت‌فارسی** که بارها باخلاصة‌الحساب شیخ بهائی دریکجا چاپ شده وازکتب درسی علم‌هیئت‌میباشد وبنا برمشهور مابین اهل علم بقوشچی منسوبش دارند . **وفات قوشچی** بسال هشتصد و هفتاد و نهم هجرت در استانبول واقع و درجوار قبر ابوایّوب انصاری مدفون گردید . اماکلمهٔ **قوشچی** لفظی است ترکی‌که از دولفظ **قوش** (بمعنی مرغ) و **چی** (حرف نسبت) ترکیب یافته است . ازآنروکه ملاعلی دربدایت حال مرغ‌بان الغ بیگ وموظّف بحفظ و حراست مرغان شکاری او بوده ویا ازفرط محبتی‌که الغ بیگ درحق‌او داشته‌گاه‌بودی که درشکارگاه مرغ‌شکاری مخصوص خود را بدو دادی بهمین‌لقب قوشچی مشتهر گردید.

(ص ۲۲۱هب و ۸۳ ج ۵ فع و ۳۱۹۷ ج ۴ س)

قوصی **عبدالرحمن بن وهیب** ـ ملقّب به **زکی‌الدین** ، از مشاهیر ادبا و شعرای‌عرب میباشدکه عاقبت بوزارت سلطان مظفّر صاحب حما نایل و مشمول مراحم وی‌گردید تا بسال ششصد وچهلم هجرت در زندان خفه‌اش‌کردند و درهمان موقع‌گفته است :

اعطیتنی الالف تعظیماً و تکرمة یا لیت شعری ام اعطیتنی دیتی

(ص ۳۰۷۴ ج ۴ س)

قومشهی **میرزامحمدرضا** ـ اصفهانی ، از اهالی قومشهٔ اصفهان ، حکیمی است متألّهٔ مشهور، از اکابرمدرّسین اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت‌که نخست در اصفهان بتدریس‌کتب عرفانی اشتغال داشت ، اخیراً بتهران‌آمد و

درمدرسهٔ صدر جلوخان مسجد شاه که ازآثار خیریّهٔ میرزا شفیع‌خان صدراعظم ایران است مشغول افاده شد وکتب حکمت ومصنّفات عرفا ومتصوفه خصوصاً کتب محیی‌الدین عربی و شروح آنها را تدریس میکرد ، بسیار خوش‌اخلاق و درویش‌نهاد و باادب بوده و ازتألیفات او است :

۱- **الاسفارالاربعة وتحقیقها** که رساله‌ایست بسیارمختصر ودرحاشیهٔ شرح‌هدایهٔ ملاصدرا درتهران چاپ سنگی شده است ۲- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** ۳- **حاشیهٔ تمهیدالقواعدابن‌ترکه** ۴- **حاشیهٔ شرح‌قیصری برفصوص‌الحکم** ۵- **الخلافةالکبری** ۶- **رساله‌ای در وحدت‌وجود** ۷- **موضوع العلم** وگاهی نیز شعرگفته وبه **صهبا** تخلّص میکرده واز او است:

ساغر ز خون ما است باندازه نوش‌کن   این جام باده نیست‌که لبریز میکنی

دربیست و هفتم محرّم یا غرّهٔ صفر هزار و سیصد و ششم هجرت در تهران وفات یافت و درجوار ابن‌بابویه نزدیك قبر حاج‌آخوند محلاتی دفن شد .

(طرائق ومآثر وآثار ومواضع متفرقه ازذریعة)

قونیوی[1]

قونیوی **محمد بن اسحق** - بعنوان **صدرالدین قونیوی** مذکور شده است .

قوی **حسین بن حسون** - بعنوان **سخاوی** مذکور افتاده است .

قهپائی[2]

قهپائی **مولی عنایت‌الله بن‌شرف‌الدین** - علی بن محمود بن شرف‌الدین علی ، قهپائی‌ّ الاصل ، **نجفی‌ّ** المسکن ، ملقّب به **زکی‌الدین** ،

۱- **قونیوی** - منسوب است به قونیه‌که موضعی است ازآفریقا و هم شهری است مابین شام و قسطنطنیه .

۲- **قهپائی** - منسوب‌است به قهپایه ، معرب کوه‌پایه (یعنی دامنهٔ‌کوه) که دراین‌زمان بکوپا مشهور وآن قصبه‌ایست در دومنزلی سمت شرقی اصفهان

معروف به **زکی نجفی**، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری قمری و از تلامذهٔ مقدّس اردبیلی (متوفی بسال ۹۹۳ = **ظصج**) و شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = **غلا**) و بعضی دیگر از اکابر وقت بود، در تمامی علوم دینیّهٔ متداوله متبحّر و بالخصوص در رجال و درایه که بصیرتی فوق الغایة داشت، نخست بامر شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۷ه ق) در قهپایه ساکن بوده و اخیراً در نجف اقامت گزید و تألیفات نافعه دارد:

۱- ترتیب رجال شیخ طوسی ۲- ترتیب رجال کشی ۳- ترتیب رجال نجاشی ۴- ترتیب فهرست شیخ طوسی ۵- حاشیهٔ نقدالرجال معاصر خود میرمصطفی تفریشی **۶- مجمع الرجال** که در سال هزار و شانزدهم هجرت تألیف و از بهترین کتب رجالیّه میباشد و سال وفات او بدست نیامد.

(ص ۴۱۷ت و مواضع متفرقه از ذریعة)

قهپائی **امیر فیض‌الله بن غیاث‌الدین محمد** - طباطبائی قهپائی، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری میباشد که از تلامذهٔ مقدس اردبیلی (متوفی بسال ۹۹۳هق = ظصج) و از مشایخ ملامحمدتقی مجلسی (متوفی بسال ۱۰۷۰هق = غع) بوده و از تألیفات او است: **حاشیهٔ مبحث الهیات شرح تجرید قوشچی** و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(ص۱۱۵ج۶ذریعة)

قهپائی **قاسم بن محمد** - حسنی حسینی طباطبائی که سید عالم فاضل محدّث ماهر بوده و از استاد خود شیخ بهائی و نظائر وی روایت کرده است، از مشایخ روایت ملامحمدباقر مجلسی و مولی محمد سراب سابق الذکر و دارای تحقیقات شریفه در علم رجال میباشد و ملامحمدعلی استرآبادی صاحب کتاب مشترکات الرجال و دیگر افاضل وقت آن علم شریف را از وی فراگرفته‌اند. سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۴۱۷ت وغیره)

قهرمان لقب رجالی حسن بن ابی‌الحسن بن ابی‌محمد ورامینی است.

قهری لقب رجالی سفیان بن عیینه است.

قیام‌الدین شاعر اصفهانی بعنوان تخلّص شعری او **حیرت** نگارش یافته‌است.

قیروانی[1]

قیروانی **ابراهیم بن عثمان** - بعنوان **ابن‌وزان** خواهد آمد.

قیروانی **ابراهیم بن علی** - بعنوان **حصری** نگارش یافته است.

قیروانی **حسن بن رشیق** - یا حسن بن علی بن رشیق ازدی قیروانی، ادیبی است نحوی لغوی عروضی شاعر ماهر، مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوعلی**، معروف به **قیروانی**، از افاضل ادبا و بلغای عرب بوده و نخست فنون ادبیّه را درموطن خود محمدیّه ازمحمد بن جعفر قزاز سابق‌الذکر فراگرفت سپس بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بقیروان رفته ودرآنجا شهرت یافت تاآنکه عرب بدانجا استیلا یافته وویرانش نموده و مردمانش را بقتل‌آوردند، حسن بجزیرهٔ صقلیه ازجزائر اندلس رفته ودرشهر مازر اقامت‌گزید تابسال‌چهارصد وپنجاه وششم یاشصت وسیّم هجرت درآنجا وفات‌یافت وازمصنّفات‌او است:

۱- **الانموزج فی‌اللغة** ۲- **الشذوذ فی‌اللغة** که هرکلمه راکه در باب خود شاذ بوده ذکرکرده و شرحش نموده است ۳- **العمدة فی‌صناعة‌الشعر** درمعرفت صنعت شعر ونقد و عیوب آن و درمصر و تونس چاپ شده و بقول ابن‌خلدون این‌کتاب در رشتهٔ خود بی‌نظیر بوده و مانندآن پیش ازآن و بعد ازآن تألیف نشده است ۴- **قراضة الذهب فی نقد اشعار العرب** ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس موجود است. قیروانی اشعار طریفه‌هم داشته وازاواست.

احب اخی وان اعرضت عنه	**و قل علی مسامعه کلامی**
ولی فی‌وجهه تقطیب راض	**کما قطبت فی‌وجه المدام**
و رب تقطب من غیر بغض	**و بغض کامن تحت ابتسام**
فی‌الناس من لایرتجی خیره	**الا اذامس باضرار**

۱- **قیروانی** - منسوب است به قیروان وآن بنوشتهٔ مراصد شهری‌بوده بزرگ ازبلاد آفریقاکه عمرو بن عاص بدستیاری عقبة بن یافع قرشی‌آن را محاصره‌کرد وپس‌ازآنکه مسخر عرب شد اهالی‌آن متفرق شدند وغیراز فقرا ودزدان‌کسی دیگر درآنجا نماندند واز ابن‌خلکان نقل است‌که قیروان‌کرسی و مرکز بلادآفریقا وآفریقا هم اقلیم بزرگی‌است از بلاد مغرب‌که در زمان عثمان مفتوح اسلامیان‌گردیده است.

کالعـود لایطمع فی‌طیبـه   الا اذا احـرق بالنـار
(ص ۱۴۴ ج ۱ کا و ۲۱۷ت و ۱۱۰ ج ۸ جم و ۲۸۸ ج ۸ ع وغیره)

قیروانی **علی بن عبدالغنی** - فهری **حصری** قاری، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قرّاء وادبای عرب میباشدکه استاد صناعت وبطرق تمامی قرائات متنوّعه دارا و خاله‌زادهٔ ابراهیم‌بن‌علی‌حصری سالف‌الترجمة بود. **دیوانی مرتب و منظومه‌ای در قرائات مختلفه** ویکی دیگر نیز در **قرائت‌نافع** داشته است. پس‌ازتخریب قیروان چنانچه فوقاً اشاره شد بحسب دعوت ملوك اندلس بدانجا رفته و مشمول مراحم ایشان‌گردیـد و عاقبت بسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت در شهر **طنجه** درگذشته و از او است :

اقـول و قـد حیا بکاس   لها من مسك ریقته ختام
امن خدیك تعصر قـال‌کلا   متی‌عصرت من‌الورد المدام
(ص ۳۷۳ ج ۱ کا و ۳۱۹۳ ج ۴ و ۳۷۹۹ ج ۵ س)

قیروانی **محمد بن جعفر** - بعنوان **قزاز** نگارش یافته است.

قیسی[1]

قیسی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - قیسی مالکی سفاقسی ، مکنّی به **ابواسحق**، ملقّب به **برهان‌الدین**، موصوف به **علامه**، معروف به **قیسی** از اکابر نحویّین و ازتلامـذهٔ زینب بنت‌الکمال و ابوحیّان محمد بـن یوسف آتی‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر بوده وگاهی به **برهان قیسی** و **علامهٔ قیسی** نیز متّصفش

۱- **قیسی** - بفتح اول لقب رجالی ابان بن ارقم ، احمد بن‌سلیم ، اسد بن عامر، امیة بن‌علی وغیرایشان میباشد ونسبت‌آن موافق‌آنچه درشرح‌حال ابان مذکور ازتنقیح‌المقال نوشته بقیس عیلان است که پدر قبیله‌ایست (ازعرب) نامش‌ناس‌بن‌مضر و برادر الیاس. **نگارنده‌گوید :** شاید درموارد علیحده بشخصی قیس نام دیگر منتسب بوده ویا منسوب بموضع قیس نامی باشد . درمراصد گوید: قیس دیهی است درمصر ویا ناحیه‌ای بوده ازمصر درسمت غربی نیل‌که خراب شده است وهم جزیره‌ایست نیکومنظر در بحر عمان‌که باغات وعمارات خوبی داشته و ایستگاه کشتی‌های هند و فارس میباشد و محل غوص مروارید هم‌آنجا است.

دارند و ازتألیفات او است:

۱- **اعراب‌القرآن** یا **ترکیب‌القرآن** ۲- **المجید فی‌اعراب القرآن المجید** که نام اصلی همان اعراب‌القرآن مذکور است . بسال هفتصد و چهل و دویم هجرت درحدود چهل و چهار سالگی درگذشت . (کف وص ۵۵ ج۱ کمن و۴۸ت)

قیسی **مکی بن ابیطالب حموش بن محمد بن مختار** - نحوی‌قیسی مقری یامعری، مکنّی به **ابومحمد** ، **قیروانی**ّ الاصل، **قرطبی**ّ المسکن، محدّث نحوی قاری‌که درمصر و مکّه استماع‌حدیث نموده و علوم قرآنیّه را فراگرفت، بسیار تیزفهم وبا اخلاق و عاقل ، درعلوم قرآنیّه متبحّر بود ، درجامع قرطبه خطبه خوانده و باصلاح حال و مستجاب‌الدّعوه بودن شهرت بی‌نهایت یافته و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود و از تألیفات او است :

۱- **اعراب القرآن** ۲- **التبصرة فی‌القرائات السبعة** ۳- **جمع‌الجوامع** در نحو ۴- **شرح‌الوقف‌التام** ۵- **الموجز فی‌القرائات** ۶- **الوقف‌فی‌کلاوبلی** ۷- **الهدایة الی‌بلوغ النهایة فی‌معانی‌القرآن‌الکریم** ۸- **الهدایة فی‌الوقف‌علی‌کلا** وظاهراً غیرازکتاب‌مذکوراست و درسال چهارصد وسی و هفتم هجرت درگذشت . (کف وسطر۳ص۴۹ت)

قیصری **شیخ داود بن محمود بن محمد** - قرمانی ، رومیّ‌الاصل ، نزیل مصر ، عالم‌محقّق ازاکابر عرفا وصوفیّهٔ اواسط قرن‌هشتم‌هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن‌العربی** ۲- **مطلع خصوص‌الکلم فی‌معانی فصوص‌الحکم** که در سال هزار وسیصد تمام هجرت بنام **شرح فصوص‌الحکم قیصری** چاپ شده است . درکشف‌الظّنون گویدکه این‌کتاب بنام مقدمهٔ شرح‌الفصوص معروف است لکن کتابی است مستقل در تمهید مقدّمات تصوف . وفات قیصری درسال هفتصد و پنجاه ویکم هجرت واقع گردید . (کف وص۱۲۶ ج۶ ذریعة وغیره)

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 15.71.20
Date 28-2-79

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ مغل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date